

سیری در زندگی، آثار و افکار
مهندس مهدی بازرگان

در تکاپوی آزادی

قسمت دوم

تألیف حسن یوسفی اشکوری



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان

در تکاپوی آزادی

جلد اوّل
قسمت دوم

تألیف

حسن یوسفی اشکوری

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

شرکت سهامی انتشارات قلم

انتشارات قلم

- عنوان : سیری در زندگی، آثار و انکار مهندس مهدی بازرگان، قسمت دوم: در تکاپوی آزادی
- تألیف : حسن یوسفی اشکوری زیر نظر بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان
- ناشر : شرکت سهامی انتشارات قلم ۸۸۲۹۳۶۴
- تاریخ انتشار : چاپ اول - پاییز ۱۳۷۹
- شمارگان : سه هزار نسخه / وزیری ۶۷۰ صفحه
- چاپ : مهارت
- طرح روی جلد و اجرا : محمدنوید بازرگان، احمد جعفری
- بها : با جلد شمیم ۳۸۰۰ تومان
- بها : با جلد کالینگور ۴۲۵۰ تومان
- کلیه حقوق نشر برای ناشر محفوظ است

شابک دوره ISBN: 964-316-032-7 ۹۶۴-۳۱۶-۰۳۲-۷

شابک قسمت دوم ISBN: 964-316-069-1 ۹۶۴-۳۱۶-۰۶۹-۱

یوسفی اشکوری، حسن، ۱۳۲۸ -

سیری در زندگی، آثار و انکار مهندس مهدی بازرگان: در تکاپوی آزادی / تألیف حسن یوسفی اشکوری، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان. تهران: قلم، ۱۳۷۶ -
ج. -: مصور، عکس.

ISBN 964 - 316 - 032 - 7

964 - 316 - 028 - 9

ISBN 964 - 316 - 069 - 1

-۱۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۱. بخش ۱)

(ج. ۱. بخش ۲)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

ح. ع. به انگلیسی: H. Yousefi Eshkevary. In search for freedom:
a review of life, Thought and work of Mehdi Bazargan.

کتابنامه.

ج. ۱. بخش ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

ج. ۱. بخش ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۹).

۱. بازرگان، مهدی، ۱۲۸۶ - ۱۳۷۳ - سرگذشتنامه.

۲. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۲ - ۱۳۵۷.

الف. بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.

ب. عنوان. ج. عنوان: در تکاپوی آزادی.

۹۵۵/۰۸-۰۹۲ ۱۵۲۸/ ۱

فهرست مطالب

پیشگفتار ۹

بخش ششم - در تکاپوی انقلاب (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ ه. ش)

فصل اول - مهمترین رویدادهای زندگی مهندس بازرگان در این دوران
(۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

- تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» ۱۳
- پیشنهاد ارسال نامه به شاه ۱۷
- انتشار نامه‌ای در اعتراض به زندانی بودن آیت‌الله طالقانی ۱۸
- نامه‌ای به استاد شریعتی و سخنرانی به مناسبت درگذشت دکتر علی شریعتی ۲۰
- سخنرانی در مسجد قبا ۲۲
- راه‌پیمایی در حضرت عبدالعظیم ۲۳
- اعلام مجلس ختم برای حاج سید مصطفی خمینی ۲۵
- انتشار «بیانیه درخواستهای همگانی» ۲۷
- اعلامیه مشترک بازرگان - مطهری درباره دکتر شریعتی ۲۸
- «اربعین»های زنجیره‌ای ۳۶
- انفجار بمب، مقابل در منزل مسکونی ۳۹
- مصاحبه با خبرنگاران خارجی ۴۰
- تلاش برای تشکیل جبهه ملی - اسلامی ۴۳
- تحریم جشن نیمه شعبان ۴۵
- پیام مهندس بازرگان به آیت‌الله خمینی در نجف ۴۶
- دعوت از شاه به «مباهله ملی» در تلویزیون ۴۸

۵۰ دعوت به خانه نشینی و تعطیل عمومی به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد
۵۰ مراسم سالگرد دکتر شریعتی در مسجد ارک تهران
۵۱ انتشار اطلاعیه «شاه باید برود»
۵۲ نماز پرشکوه عید فطر ۱۳۵۷
۵۵ دستگیری و زندان
۵۶ دعوت به اعتصاب کارمندان
۵۷ سفر بازرگان به پاریس و دیدار با امام خمینی
۶۷ عضویت در شورای انقلاب
۷۲ مأموریت برای راه‌اندازی صنایع نفت

فصل دوم - اوضاع عمومی کشور در این دوران (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

۷۷ آغاز مطلب
۸۴ عوامل شکل‌گیری و پیروزی انقلاب ایران
۸۴ ۱- عدم مشروعیت ذاتی رژیم پهلوی
۸۵ ۲- تعطیل شدن مشروطیت و حاکمیت استبداد
۸۵ ۳- مأموریت برای بیگانه
۸۵ ۴- نقض استقلال
۸۶ ۵- تبعیض و فساد
۸۷ ۶- بی‌اعتنایی به سنتهای ملی و مذهبی
۸۷ ۷- سرکوبیهای خونین
۸۸ ۸- فقر عمومی
۸۸ چرا «انقلاب» عنوان «انقلاب اسلامی» پیدا کرد؟
۸۹ ۱- شکست خطوط فکری غرب‌زدگان
۹۰ ۲- طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی
۹۰ ۳- مردمی شدن انقلاب
۹۱ ۴- ویژگیهای ممتاز رهبری دینی

فصل سوم - نقش مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

۹۳ آغاز مطلب
----	-----------------

۹۴	الف - نقش فکری و ایدئولوژیک مهندس بازرگان
۱۰۵	ب - نقش سیاسی مهندس بازرگان
۱۰۵	۱- نقش بازرگان به عنوان رهبر «نهضت آزادی ایران»
۱۱۰	۲- نقش بازرگان در رهبری «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»
۱۱۱	۳- نقش بازرگان به عنوان یک رهبری فکری - سیاسی مستقل
۱۱۳	۴- نقش بازرگان در امور اجرایی انقلاب

بخش هفتم - نخست‌وزیری و دولت موقت (۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸ ه. ش)

فصل اول - مهمترین حوادث این دوره (بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸)

۱۲۱	آغاز مطلب
۱۲۲	شورای سلطنت
۱۲۷	بازرگان و دولت بختیار
۱۴۴	بازرگان و سران ارتش
۱۵۵	چگونگی انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری
۱۶۳	معرفی رییس دولت موقت
۱۷۴	بیانیه «نهضت آزادی ایران» درباره نخست‌وزیری رهبر خود
۱۷۵	سخنرانی در دانشگاه تهران
۱۸۰	پیروزی و استقرار دولت انقلاب
۱۸۳	انتخاب وزیران برای عضویت در دولت موقت
۱۸۸	همه‌پرسی «جمهوری اسلامی»
۱۹۷	قانون اساسی و مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی
۲۰۸	سفر به الجزایر و دیدار با برژینسکی
۲۱۳	گروگان‌گیری و استعفا

فصل دوم - اوضاع عمومی کشور در این دوران (۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)

۲۲۱	آغاز مطلب
-----	-----------

فصل سوم - نقش فکری، سیاسی و اجرایی مهندس بازرگان در این دوران
(۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)

- ۱- نقش فکری و ایدئولوژیک بازرگان ۲۳۳
۲- نقش سیاسی و اجرایی بازرگان ۲۳۶

فصل چهارم - ارزیابی کارنامه دولت موقت

- آغاز مطلب ۲۴۹
انتقادهای مطرح شده درباره دولت موقت ۲۵۰
۱- ناتوانی دولت موقت ۲۵۵
۲- عدم قاطعیت دولت موقت ۳۵۸
۳- مخالفت با نهادهای انقلابی ۲۷۴
۴- عدم پیروی از خط امام و روحانیت انقلابی ۲۸۹
۵- توطئه انحلال مجلس خبرگان ۲۹۵
۶- ارتباط با خارجیان و سازشکاری در برابر آمریکا و امپریالیسم ۲۹۵

بخش هشتم - نمایندگی مجلس و فعالیتهای فکری، سیاسی و انتقادی
(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳ ه. ش)

فصل اول - مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران
(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳)

- ادامه عضویت در شورای انقلاب ۳۲۹
نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری اول ۳۳۱
نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ۳۳۷
پایه گذاری «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت» ۳۳۹
نامزدی برای چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ۳۴۰
سفر فرهنگی به آلمان ۳۴۳
درگذشت ۳۴۸
انعکاس خیر درگذشت مهندس بازرگان در ایران و جهان ۳۵۳
متن کامل وصیتنامه مهندس بازرگان ۳۶۶

فصل دوم - اوضاع عمومی کشور در این دوران
(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳)

۳۶۹ آغاز مطلب
۳۷۱ ۱- تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۳۷۳ ۲- گروگان‌گیری و گروگانها.
۳۸۴ ۳- انتخابات ریاست جمهوری
۳۸۸ ۴- انتخابات مجلس اول و تحولات آن
۴۰۰ ۵- انقلاب فرهنگی
۴۰۶ ۶- جنگ عراق و ایران
۴۱۳ ۷- اعلام جنگ مسلحانه
۴۱۷ ۸- انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی
۴۱۹ ۹- ریاست جمهوری رجایی و نخست‌وزیری باهنر
۴۲۰ ۱۰- پذیرش قطعنامه و پایان جنگ
۴۲۰ ۱۱- عزل آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری
۴۲۲ ۱۲- بازنگری قانون اساسی
۴۲۶ ۱۳- درگذشت امام خمینی

فصل سوم - نقش مهندس بازرگان در این دوران
(۱۳۵۸ تا ۱۳۷۳)

۴۲۹ آغاز مطلب
۴۳۰ الف - فعالیتها و نقش سیاسی
۴۳۱ تحلیل بازرگان از گروگان‌گیری و اشغال سفارت آمریکا
۴۴۷ فعالیت در مجلس شورای اسلامی
۴۶۹ مواضع بازرگان در برابر اختلافات بنی‌صدر، دولت و مجلس
۴۸۳ مواضع بازرگان در مورد جنگ عراق علیه ایران
۴۹۸ مواضع بازرگان در برابر خشونتها.
۵۲۳ نامه‌ها و مکاتبات سیاسی
۵۴۰ مشکلات و مصایب این دوره.
۵۴۴ ب - فعالیت فکری و فرهنگی
۵۵۲ دغدغه‌های فکری بازرگان در دهه شصت
۵۶۸ ج - فعالیتهای حرفه‌ای و شغلی

بخش نهم - سیمای بازرگان

۵۹۱	سیمای مهندس بازرگان
۵۹۲	جامعیت و اعتدال
۵۹۶	اخلاص و ایثار
۶۰۳	تواضع و فروتنی
۶۰۷	گذشت و مهربانی
۶۰۹	در خانواده و با فرزندان
۶۱۵	انصاف و انتقادپذیری
۶۱۸	اعتقاد به همکاری
۶۲۱	استواری و اعتماد به نفس
۶۲۵	پرکاری
۶۲۷	تولید و تأسیس
۶۳۰	نظم ساعت‌وار
۶۳۲	شیرین سخنی و طنزگویی
۶۳۳	کتاب‌شناسی
۶۴۵	نمایه

پیشگفتار

کتابی که پیش روی دارید، قسمت دوم از جلد اول کتاب «در تکاپوی آزادی» است که قسمت اول آن یک سال قبل پیرامون زندگی شادروان مهندس مهدی بازرگان به رشته تحریر در آمده بود.

مهندس مهدی بازرگان ۸۷ سال عمر کرد که حداقل ۷۰ سال آن را صرف فعالیتهای فرهنگی، مذهبی و علمی نمود و از این مدت ۴۵ سال آن همراه با حرکت و فعالیتهای سیاسی بوده است.

تاریخ‌نویسان بر این باورند که زندگی‌نامه شخصیت‌های برجسته تاریخ، به ویژه چهره‌های سیاسی را، در دو مرحله از زمان، نباید مکتوب کرد؛ اول دورانی که بر مسند قدرت و حکومت تکیه زده‌اند و طبعاً نویسنده دچار محذور و محدودیت بوده، به ناچار در تجلیل و تأیید وی قلم خواهد زد. دیگر زمانی است که شخص مورد بحث از قدرت برکنار شده و یا کناره‌گیری کرده است. در این دوران نیز نویسنده اسیر قدرت جدید بوده، به ناگزیر، قلم در تکذیب و نقد او جریان پیدا می‌کند و نور حقیقت از پشت ابرهای تیره بر خوانندگان این قبیل زندگینامه‌ها نخواهد تابید.

مهندس بازرگان فقط ۹ ماه در رأس دولت موقت قرار داشت، سپس ۴ سال در مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم انجام وظیفه کرد، پس از آن مانند گذشته به خدمات ملی، سیاسی، دینی و اجتماعی خود پرداخت. او در سخت‌ترین و پر جنجال‌ترین دوران تاریخ کشور، زمام امور را به دست گرفت و در

فضایی از هر جهت استثنایی به اداره کشور مأمور شد. آزادی قلم و بیان و اجتماعات و تظاهرات به دلیل شرایط انقلابی برای همه وجود داشت و هیچ قدرتی قادر به مهار کردن آن نبود، مشکلات و موانع و گرفتاریهای فراوانی بر سر راه او بود و صاحبان قدرت، دوستان، دشمنان، حریفان و رقیبان، به اشکال مختلف، او را تحت فشار قرار داده، در تضعیف دولت تلاش می‌کردند.

پس از آخرین استعفا و کناره‌گیری در آبان ماه ۱۳۵۸، سیل انتقادات و خرده‌گیریها از ناحیه ناراضیان و قدرت‌طلبان، به سوی وی روان شد و مخالفان هر چه خواستند گفتند و نوشتند و کردند. به طوری که حتی در دوران نمایندگی مجلس، که باید از مصونیت قانونی برخوردار می‌شد، نه تنها میدانی در زمینه فعالیت و اظهار نظر سیاسی نداشت، بلکه از همه طرف مورد هجوم و شتمات مخالفان تندرو قرار می‌گرفت و مجلس برای او به ناامن‌ترین مکان تبدیل شده بود. تا جایی که حتی برای نطق قبل از دستور نوبتی، که برای هر نماینده حقی محفوظ بود، چون به ایشان می‌رسید، با جنجال و تشنج همراه می‌شد و عملاً او را از حق طبیعی و قانونی یک وکیل محروم می‌کردند.

بازرگان: با صبر و بردباری سعی می‌کرد تا آنجا که ممکن است، با لحنی ملایم و مسالمت‌آمیز، سخن بگوید ولی جو حاکم با او ناسازگاری داشت و کار را به جایی رساندند که از نامزد شدن در دوره‌های بعدی مجلس، انصراف حاصل کند.

نه تنها در مجلس و جراید که در کلیه رسانه‌های گروهی دولتی و غیردولتی، مدارس و مساجد و محافل و نمازهای جمعه و جماعات، صریحاً او را مورد حمله قرار داده، در شعارهای خود برای او مرگ خواهی می‌کردند. این مخالفتها بعد از درگذشت او نیز ادامه یافت به نحوی که حتی در جلسات یادبود سالیانه وی نیز، جمعی عناصر شناخته شده، مأمور بر هم زدن مراسم و ضرب و شتم شرکت‌کنندگان در جلسات می‌شدند. این سخنان نه از باب شکوه و شکایت، که بیان رنجهایی است که تحمل نمود و شرح فضا و جوئی است که در آن می‌زیست و قلم می‌زد تا نسل جوان و آیندگان در ایفای وظایف ملی و دینی بکوشند و خوش باشند که در طریقت عشق از ملامت غیر، کافری است رنجیدن.

بخش ششم

در تکاپوی انقلاب (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ ه. ش)

«... قیام ملی و انقلاب اسلامی ما، ندای مظلومانه یک ملت ستمکشیده از استبداد هزار ساله و فریاد حق‌طلبانه‌ای بود برای رسیدن به حقوق مشروع انسانی، یعنی آزادی و استقلال، خالی از هرگونه تعدی و اعمال غیر عادلانه. دنیای بشریت با همه ناامیدی و بدبینی که نسبت به آن داشته باشیم در مجموع دشمن ظالم است و ناموس خلقت، در عمق و اساس، مدافع مستضعف و یار و مددکار مظلوم. به این ترتیب حقانیت و وحدت کلمه ما مواجه با استقبال جهانی، اعم از خودی و بیگانه گردید و موفق به بزرگترین پیروزی شدیم... انقلاب ما در مقایسه با قیامها و انقلابهای قبلی خودمان و انقلابهای کوچک و بزرگ سایر جاها، دو برجستگی و برتری نشان داده است: یکی این که واقعاً ملی و جوشیده و در برگیرنده تقریباً کلیه طبقات و صفوف جامعه ایران بوده، برخلاف آنچه بعداً اصرار ورزیده می‌شود، اختصاصی طبقاتی نبوده، از یک فرد یا حزب تحمیل و تلقین نشده است... امتیاز نسبی دیگر انقلابمان تحول و تداوم آن می‌باشد یا دینامیسم و پویایی و توسعه‌های بعدی انقلاب.»

انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۱، ۷۵

فصل اوّل

مهمترین رویدادهای زندگی مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»

از سالهای نخستین دهه چهل تا اواخر سال ۱۳۵۵ فضای خفقان و سرکوب شدید برجامعه ایران حاکم بود. هر چند پس از سرکوب مردم و تعطیل شدن هر نوع فعالیت سیاسی و قانونی در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۱ و قیام پانزدهم خرداد و چیرگی غیرقانونی و استبدادی کامل محمدرضا شاه، عملاً فعالیت سیاسی و مسالمت‌آمیز، ممکن نبوده، اما شروع مبارزات مسلحانه، خود نیز بر جوّ خشونت رژیم و شکنجه و آزار مخالفان و شدت عمل و سرکوب تمامی نیروهای منتقد و سیاسی و حتی معتدل، افزود. در این دوران مخالفان سیاسی و قانونگرا که می‌خواستند، فعالیت سیاسی علنی بکنند، کاملاً حذف شده بودند و جدال بین حاکمیت استبدادی شاه و مبارزان چریک و مسلح ادامه داشت. ترور و انفجار و انواع فعالیت‌های انقلابی و زیرزمینی از یک سو و شکنجه و آزار و اعدام و زندان و کشته شدن چریک‌های مسلح در درگیری‌های خیابانی از سوی دیگر، رایج بود و به آن عمل می‌شد. البته مبارزه مستمر روحانیان انقلابی نیز ادامه داشت. به ویژه اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی از تبعیدگاهش در نجف و انتشار مخفی آن در سرتاسر ایران، امید را در دلها زنده نگه می‌داشت. اما در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۵ زمینه‌هایی برای به هم خوردن این

وضعیت و ایجاد دگرگونی فضای سیاسی جامعه، پدید آمد. در واقع سال ۱۳۵۴ اوج اقتدار رژیم شاه بود.

عوامل ظهور اوضاع نوین و فضای باز سیاسی را بعداً توضیح خواهیم داد. اما یکی از عوامل مهم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۳۵۵ و طرح شعارهای انتخاباتی «دموکرات»ها مبنی بر رعایت حقوق بشر در جهان و سرانجام پیروزی کاندیدای «حزب دموکرات» - جیمی کارتر - در این انتخابات بود، که هر چند این حادثه «علت موجهه» وضعیت جدید و سرانجام انقلاب، نبود ولی بی‌گمان به عنوان یک عامل بیرونی در بروز و تشدید و تقویت آن نقش و اثر داشت. در چنین فضایی در اوایل سال ۱۳۵۶ تنی چند از چهره‌های سیاسی و مبارز و ضد استبداد قدیم، در اندیشه تأسیس تشکیلاتی برای مبارزه با رژیم، تحت عنوان دفاع از حقوق بشر افتادند. در واقع این در شرایطی بود که هنوز فعالیت سیاسی رسمی و علنی ممکن نبود، لذا استفاده از یک پوشش جا افتاده و شناخته شده و مقبول جهانی برای فعالیت سیاسی و دست کم، افشاگری علیه رژیم خودکامه، کاری بود معقول و ممکن. مهندس بازرگان در این باره می‌نویسد:

«فروردین ماه ۱۳۵۶ پایه‌گذاری و فکر تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در استفاده از رقابت ابرقدرتها»^(۱)

در مقدمه جلد نهم «اسناد نهضت آزادی ایران»، که به جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر اختصاص دارد، آمده است:

«اندیشه تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، به دنبال پایمال شدن حقوق و آزادیها از طرف رژیم پهلوی از یک طرف و اعلام سیاست حقوق بشر دولت کارتر، در اوایل سال ۱۳۵۶ در ایران مطرح شد. در شرایطی که خفقان و فشار، سراسر ایران را فرا گرفته و همه مبارزین چه در زندان و چه در تبعید زیر فشار شدید استبداد شاهنشاهی، قرار داشتند و حرکتهای مسلحانه سالهای ۱۳۵۰ به بعد وحشیانه و با شدت سرکوب شد و تشکیلات آنها عملاً از هم گسیخته بود، جمعی از مبارزین قدیمی، فکر «حقوق بشر» را که به منظور جبران

شکست مفتضحانه آمریکا در ویتنام، از طرف کشورهای بزرگ صنعتی جهان و برای حفظ قدرت و توسعه اعتبار و منافع خود در دنیا مطرح شده بود، به عنوان وسیله و محملی برای بیان موارد نقض حقوق بشر در ایران و بازگو کردن ددمنشی رژیم و دردهای مردم و نهایتاً باز کردن فضایی که در آن نیروهای فعال بتوانند به مبارزه خود با رژیم ادامه دهند، انتخاب کردند.»^(۱)

اما فعالیت رسمی و علنی این جمعیت از آذر ماه ۱۳۵۶ آغاز شد که به گفته بازرگان: «بنا به پیشنهاد آقای فتح‌الله بنی‌صدر در دعوتی که آقای فولادی از سرشناسان مبارزات ملی و اسلامی کرده بود.»^(۲)

«فعالیت رسمی آن در تاریخ ۱۶ آذر ماه ۱۳۵۶ با ارسال نامه‌ای از ۲۹ تن از شخصیت‌های مبارز و روحانی، شامل اساتید دانشگاه، حقوقدانان، نویسندگان و سایر مبارزین سرشناس به عنوان مؤسسين جمعیت، به دبیرکل سازمان ملل متحد آغاز شد.»^(۳)

این نامه مفصل و پانزده صفحه‌ای، که به تفصیل و مستند ماهیت استبدادی رژیم شاه را برملا می‌کرد و از آنچه در کشور ایران آن روز می‌گذشت خبر می‌داد، ۲۹ تن از شخصیت‌های علمی، دانشگاهی، سیاسی، مذهبی و بازاری ایران، امضا کرده بودند. این افراد در واقع همان اعضای مؤسس کمیته بودند. آیت‌الله حاج سیدابوالفضل مجتهد زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجابی، دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی، اسلام کاظمیه، دکتر نور علی تابنده، دکتر حبیب‌الله پیمان، دکتر کاظم سامی، مهندس کاظم حسینی، دکتر کریم سنجابی، دکتر علی شریعتمداری، مهندس هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر محمد ملکی و دکتر ناصر میناچی از جمله امضاکنندگان آن نامه بودند.*

پس از آن در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۶ نیز اعلام تأسیس این کمیته با امضای مهندس بازرگان و دکتر کریم سنجابی منتشر شد. مهندس بازرگان در مورد نقش جمعیت و

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم، صفحه سوم.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۳.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم، صفحه چهارم.

* متن نامه را در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم، صفحات ۷۱ تا ۸۳ ببینید.

کمیته آن توضیحات کافی داده است:

«گام جسورانه مبتکرانه‌ای که در آغاز سال ۱۳۵۶ از ناحیه جمعی از ملیتون و مسلمانان مبارز و بعضی از روحانیون، با پذیرفتن افرادی از روشنفکران آزاد و سوسیالیستها، برداشته شد و پایگاه مؤثری برای اقدامات آشکار، در داخل و خارج کشور در پشتیبانی از مبارزین و زندانیان و پیشبرد مبارزات مشترک گردیده و خود، مرکزی برای تجمع و توحید شد، تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» بود. این مؤسسه با حسن استفاده از سیاست جدید حقوق بشر دولت آمریکا که روی مصالح خودشان و رقابت با شوروی در دنیا عمل کرده و زیر همان عنوان به شاه فشار می‌آوردند که اختناق و خشونت‌ها را تخفیف داده رعایت آزادی و حقوق ملت را بنماید، برای خود یک نوع مصونیت نسبی و امکانات محدود عملی، که قبلاً سابقه نداشت، کسب نموده، توانست دفتری و تشکیلاتی در تهران درست کرده، مصاحبه‌های عمومی با خبرنگاران داخلی و خارجی انجام دهد و با مجامع بین‌المللی، رابطه برقرار نماید. اقدامات جمعیت در حمایت از زندانیان سیاسی و تبعید شدگان و روحانیون که جرأت مراجعه و مکاتبه پیدا کرده بودند و همچنین جهانی کردن فریادهای اعتراض مردم ایران علیه ساواک و شاه، بسیار مؤثر واقع گردید. کسینجر در یادداشت‌های بعدی خود، اعمال سیاست حقوق بشر در ایران را از جمله خیانت‌های کارتر به آمریکا و عامل از دست رفتن شاه و پیروزی انقلاب ایران، قلمداد کرد.»^(۱)

این جمعیت تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به مدت ۱۴ ماه به فعالیت خود ادامه داد و تلاش‌های سیاسی و افشاگرها و اقدامات آن در داخل و خارج کشور، منشاء خدمات و برکاتی شد و به هر حال توانست در رسوایی رژیم، در سطح بین‌المللی و نیز برانگیختن مردم، بر ضد رژیم و جسارت بخشیدن به جامعه، نقش مهمی بر عهده گیرد.*

چنان که گفته شد، مهندس بازرگان از افراد مؤثر در تشکیل این جمعیت و از

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۵.

* در این مورد مطالعه اطلاعیه‌ها و فعالیت‌های این کمیته و جمعیت در دفتر دوم از جلد نهم کتاب اسناد نهضت آزادی ایران، مفید است.

بانیان نخستین آن بود. نخستین دبیر کمیته دکتر کریم سنجابی بود که اندکی پس از اعلام موجودیت آن - به دلایلی که خود در خاطراتش گفته است - از آن کناره گرفت و بعد از او مهندس بازرگان به دبیری کمیته انتخاب شد.^(۱) وی تا پایان کار کمیته، این سمت را برعهده داشت. او در طول این مدت به عنوان رییس و دبیر کمیته با مطبوعات و خبرگزاریهای خارجی و داخلی مصاحبه و گفتگو داشته، اطلاعیه‌های متعددی با امضای ایشان و یا اعضای کمیته، انتشار یافته است.

پیشنهاد ارسال نامه به شاه

در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۶ بازرگان، پیشنهاد کرد که نامه‌ای به شاه نوشته شود. این پیشنهاد مورد قبول رهبران سیاسی آن روز قرار گرفت. متن نامه به وسیله بازرگان نوشته، آماده شد؛ اما در مورد این که چه کسانی آن را امضا کنند، اختلاف نظر پدید آمد. بازرگان عقیده داشت که افراد زیادی نامه را امضا کنند ولی برخی دیگر معتقد بودند که چند نفر از شخصیت‌های شناخته شده، امضا کنند، کفایت می‌کند. البته هر کدام برای مدعای خود استدلال داشتند و روی آن، پای می‌فشرده‌اند. سرانجام نظر بازرگان، مورد موافقت قرار نگرفت و او هم از امضای نامه‌ای که خود پیشنهاد دهنده و نویسنده آن بود، خودداری کرد. سرانجام، نامه مذکور با امضای آقایان: داریوش فروهر، دکتر کریم سنجابی و دکتر شاهپور بختیار، به شاه ارسال شد و در سطح گسترده نیز انتشار پیدا کرد. خود او در مورد این نامه توضیح می‌دهد:

«در آن زمان، سعی ما بر این بود که هر چه ممکن است اظهارات و اعتراضات، هم علنی و آشکار و با جرأت ابراز شود و هم از حالت انفرادی و گروهی بیرون آمده در برگیرنده همه طبقات و افکار - منهای کمونیستها - و نمایش دهنده قدرت و وحدت باشد. روی این نظر اعلامیه‌ای در بیان جامع ناسامانها و خیانتها و ایجاد موضع صریح علیه شاه تنظیم گردیده، قرار بود با امضای افراد معروف گروههای ملی و مذهبی و شخصیت‌های موجه غیر سیاسی دانشگاهی و روحانی و اداری و بازاری، امضا و منتشر شود که جنبه تاریخی و

قطعیت تعیین کننده‌ای داشته باشد و چون سه نفر از رهبران جبهه ملی، که هنوز پذیرش حرکت مشترک جبهه‌ای عام را نداشتند، حالت شخصی به آن داده، نخواستند، سایرین نیز امضا کنند، آقایان دکتر سبحانی، نزیه و این‌جانب از امضای آن خودداری کردیم. مع‌ذلک این متن در خارج ایران به صورت اعتراض آشکار ایرانیان و با اهمیت تلقی گردید و روزنامه «لوموند» آن را به عنوان یک واقعه بنیادی در تاریخ قیام اخیر ایران، معرفی نمود.^(۱)

وی در جای دیگر، توضیح مفیدتری در ارتباط با این نامه می‌دهد:

«... این آقایون یعنی آقای دکتر بختیار مخالفت کردند، گفتند نه، ما نمی‌خواهیم باز اشخاص مختلف بیایند و بعد بلوا و جنجال و هرج و مرج باشد، باید همان کسانی که تا به حال رهبری داشتند، رهبری جبهه ملی یا رهبری مبارزه را داشتند، فقط آنها امضا بکنند. بهشون گفته شد که این نامه به عنوان رهبری نیست، ما نمی‌خواهیم با این نامه در واقع یک حزب درست کنیم، یا یک جمعیتی درست بکنیم، که مثلاً بنده رهبرش باشم یا شما باشید، یا دیگری باشد، ما می‌خواهیم یک صدای ملت در بیاید. خیلی آقایون اصرار کردند که نه، خلاصه حاضر نشدند، ما هم حاضر نشدیم... ولی اصل نامه و پیام نامه یک نقطه عطفی بود در تاریخ ایران.»^(۲)

بختیار و سنجابی نیز در این باره توضیح داده و کم و بیش همان سخنان بازرگان را تکرار کرده، از جمله تصریح کرده‌اند که پیشگام و پیشنهاد دهنده این کار مهندس بازرگان بوده و متن اصلی نیز به قلم او بوده است.^(۳)

نامه فوق در تاریخ ۲۲ خرداد ماه ۱۳۵۶ منتشر شد.^(۴)

انتشار نامه‌ای در اعتراض به زندانی بودن آیت‌الله طالقانی

در بهار سال ۱۳۵۶ اطلاع حاصل شد که آیت‌الله طالقانی، که از سال ۱۳۵۴ در

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۷.

۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۲۲۰، ۲۲۱.

۳. همان، صص ۲۱۸ - ۲۲۱ و امیدها و ناامیدها، ص ۴۲۳.

۴. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، پاورقی، ص ۲۱۸.

بازداشت به سر می‌برد، به ده سال زندان محکوم شده است. این خبر موجی از اعتراض در جامعه برانگیخت و چون فضای سیاسی، اندکی بازتر شده بود، مهندس بازرگان در تاریخ ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶، نامه‌ای سرگشاده به «محضر انور علمای اعلام و مراجع عظام» نسبت به زندانی بودن و محکومیت سنگین ایشان اعتراض کرد. وی در این باره نوشت:

«در این مملکت بی‌پناه... نه می‌توان تظلم به نزد ظالم برد و نه قبول ظلم کرد و ساکت نشست. شکوه و درد دل به حضور پیشوایان دین و مأمورین دفاع از حق و عدل می‌آورم تا ندایی و دعایی بطلبیم. شاید به گوش دنیا و به اجابت خدا برسد. حضرات عظام به خوبی حاجی سید محمود طالقانی را می‌شناسند و از فضل و زهد و از مجاهدات دیرینه ایشان، در اشاعه قرآن و ارشاد جوانان استحضار دارند.

سید جلیل‌القدر را سازمان مدعی امنیت در دو سال معلوم نیست به چه اتهام واهی همراه با عده دیگری از افاضل و اتقیای روحانیت دستگیر نمود...
 اخیراً نیز علی‌رغم ادعای دیگرشان که محاکمات ما قانونی و علنی است، آیت‌الله طالقانی را بدون اطلاع و حضور حتی افرادی از خانواده، در دادگاههای نظامی (و شاید به طور غیابی) به ده سال محکوم کرده‌اند... آیا کسانی که این مجتهد را بازداشت و محکوم کرده‌اند کوچکترین صلاحیت قضایی و شرعی داشته‌اند...»^(۱)

ضمناً لازم به یادآوری است که آقای دکتر یدالله سبحانی خطاب به دادرسی ارتش نسبت به این حکم، در مورد آیت‌الله طالقانی اعتراض کرد. و نیز آقایان احمد صدر حاج سید جوادی، حسن نزیه و دکتر عبدالکریم لاهیجی به عنوان وکلای انتخابی آیت‌الله طالقانی نامه‌ای به دیوان عالی کشور نوشته و طی آن از این که اجازه شرکت در دادگاه را نیافته‌اند، اعتراض کردند.^(۲)

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، ص ۲۰۱.

۲. همان، صص ۴۷، ۲۰۲ و ۲۰۴.

نامه‌ای به استاد شریعتی و سخنرانی به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ دکتر علی شریعتی در انگلستان درگذشت. او در روز ۲۶ اردیبهشت ماه، به صورت ناشناس و با گذرنامه علی مزینانی - عنوان شناسنامه‌ای وی - از ایران خارج شد و به اروپا رفت تا در هجرت، فعالیت و تکاپوی اسلامی و انقلابی‌اش را ادامه دهد اما در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ ناگهان در لندن درگذشت و چشم از جهان فرو بست. خبر درگذشت او در ایران بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و با محبوبیتی که او در جامعه ایران و به ویژه در میان جوانان و دانشگاهیان و نسل انقلابی دهه‌ی پنجاه داشت، مرگ ناگهانی و مشکوکش همه را ماتمزده و داغدار کرد. مرگ نابهنگام شریعتی بُعد سیاسی مهمی پیدا کرد، چرا که شایع بود که او را ساواک رژیم به شهادت رسانده است. در واقع در آن زمان کسی تردید نداشت که عوامل رژیم در مرگ او دست داشته‌اند.

در روز ۳۰ خرداد ۱۳۵۶، برای نخستین بار خبر مرگ شریعتی در مسجد ارک تهران، که مجلس ختم پدر آقای شیخ عبدالمجید معادپنجاه در آن برگزار بود، اعلام شد. مجلس به هم خورد و حاضران در مجلس با حالت تظاهرات به خیابان ریخته، با مأموران و پلیس درگیر شدند. پس از مجالس ختم او در دانشگاه تهران و برخی جاهای دیگر، برای اولین بار جنبش مردمی ظهور کرد و مردم با پلیس به جدال برخاسته، گروهی مضروب و مجروح و دستگیر شدند. این نخستین حرکت مردمی بود که بعدها به ویژه در مجالس ختم آیت الله حاج سید مصطفی خمینی گسترده‌تر شد.*

مهندس بازرگان، با توجه به سوابق آشنایی و ارتباط فکری و سیاسی دیرینه‌اش با استاد محمدتقی شریعتی، از مرگ غیرمنتظره دکتر شریعتی سخت متأسف و اندوهگین شد. این تأسف و اندوه شدید در نامه‌ای که وی در تاریخ ۶ تیر ماه ۱۳۵۶ از تهران به مشهد نگاشته است، به خوبی آشکار است. به دلیل اهمیت محتوای نامه، متن کامل آن را در این جامی آوریم:

*. در این مورد بنگرید به اسناد تاریخ انقلاب و نیز به مقاله «انقلاب اسلامی ایران» در جلد دوم دایرةالمعارف تشیع.

بسمه تعالی

«استاد اجل و پدر بزرگوار جناب آقای محمد تقی شریعتی، قربانت گردم قصد تشریف به مشهد و وظیفه خدمت در مجلس ترحیم دکتر علی خودمان برای همناله شدن با آن پدر خمیده داغدیده و هزاران نفر ماتمزده بهت زده، داشتیم. گرفتاری و بی سعادتی، مانع شد، ناچار بدین وسیله عرض سلام و تسلیت می‌نمایم.

مصیبت نه چنان است که بتوان خاموش نشست و نه انحصار به جناب عالی و به خویشاوندان و همشهریان دارد. مصیبت، مصیبت نسل رشد یافته، تشنه شده حقیقت و فداکاری یک ملت است! بنده که در فوت مرحوم پدرم و مادرم این اندازه تأثر و تسلیت در هر رهگذر دریافت نکرده بودم.

علی که با ادراک و آثارش به سال روشتر و صافتر می‌شد و جامعه را روشتر می‌ساخت، شاخسار پرثمری از آن پدر پرفضل و اخلاصی بود که در بحبوحه احتیاج و استقبال از سنگینی بار، شکسته شد و با افتادن او امیدها و آرزوها به زمین فرو ریخت.

مصیبت دیگر آن که دوستان نتوانند در عزایش دور هم نشستند، دعا کنند و فضایلش را بگویند؛ ولی سازمان دشمنی که در زمان حیات، او را بدنام و از درس و ارشاد و دانشگاه برکنار کرد و نوشته‌هایش را مدرک جرم و بهانه شکنجه جوانان قرار می‌داد و خودش را در زندان و سپس در جدایی از مردم انداخته با فشارها و نقشه‌ها دق کشش کرد، حالا تسلیت سرا و مدیحه‌خوانش می‌شود. البته به این خیال که طبق داستانهایی که از او شنیدم مانند آن کناس کلاش مزینانی خود را به او بمالد تا آلوده‌اش کند...»

علی با قلب و قلمش جوایگویی مسایل فکری و مشکلات روانی جوانان مسلمان ما بود. مرگش، مظهري از ابتلاهای خاص زمانه متلاطم معاصر گشت و درسی برای مواجهه با مسایل علمی و مقاومت در برابر مشکلات اجتماعی.

از خداوند حکیم، صبر و پاداشی بزرگ برای پدری که غیر از علی، فرزندان ارزنده دیگر تربیت و تحویل جامعه کرده است، مسئلت می‌نمایم و از نسل جوان پرشور می‌خواهم جنازه و خاطره‌اش را به جای ناله و یأس با صبر و امید

و عزم به دوش بکشند و افکار و آثارش را مشایعت نمایند. انا لله و انا الیه راجعون.»

مهدی بازرگان

۶/تیر/۱۳۵۶

هر چند مهندس بازرگان نتوانست در ختم دکتر شریعتی در مشهد شرکت کند، اما در چهلّم آن بزرگوار به مشهد رفت و در مجلسی که در خانه استاد شریعتی برگزار شده بود، شرکت و سخنرانی کرد.

سخنرانی در مسجد قبا

در شهریور ماه ۱۳۵۶، که مصادف بود با رمضان ۱۳۹۷ ه. ق، به دعوت حجت الاسلام دکتر محمد مفتاح (۱۳۰۷ - ۱۳۵۸ ه. ش)، امام مسجد قبا، یک سلسله سخنرانی در مسجد قبا، ایراد شد که مهندس بازرگان یکی از آن سخنرانان بود. سخنرانی وی تحت عنوان آفات توحید بود که در همان زمان با همین عنوان چاپ شد. دیگر سخنرانان این مراسم عبارت بودند از: دکتر غلامعباس توسلی، دکتر حبیب الله پیمان، دکتر کاظم سامی، دکتر حسن توانایان فرد، حجت الاسلام شیخ محمد جواد حجّتی کرمانی، حجت الاسلام شیخ علی تهرانی و مهندس مصطفی کتیرایی. این مراسم متوالی و سخنرانیها که شمار زیادی از مردم و جوانان در آن شرکت کردند و گاه جمعیت تا خیابان دکتر شریعتی فعلی روی زمین می نشستند، از نظر سیاسی و اجتماعی اثر بیدارگرانه عمیقی برجای نهاد. به ویژه که سخنان گویندگان، غالباً از موضع نواندیشانه اسلامی و انقلابی بود و با شرایط پرتلاطم آن روزها - آن هم پس از شهادت دکتر علی شریعتی - سازگار و هماهنگ بود. مهندس بازرگان در مورد مراسم مسجد قبا و این سخنرانیها می نویسد:

«اجتماعات عمومی و تظاهرات اسلامی و مبارزاتی دیگری که سیاست حقوق بشر امکان آن راه، علی رغم دولت شاه، داد، سخنرانیهای اسلامی - سیاسی مسجد قبا در ماه رمضان ۱۳۵۶ (شهریور ماه) بود که بعد از بستن حسینیه ارشاد و خاموش کردن صدای شریعتی، با استقبال بی سابقه و ازدحام

باور نکردنی مردم تهران و شهرستانها روبرو گردید. فتح بابی برای سایر مساجد و منابر و همچنین بخش وسیع و آزاد اعلامیه‌های آقای خمینی شد. پشت سر آن در همان ماه «شبهای شعر» هنرمندان و روشنفکران آزاده و چپیها، باشگاه ایران و آلمان را مملو از جمعیت کرد.»^(۱)

پایان خوش این ماه رمضان، اقامه نماز عید فطر بود که در قیطره، در شمال تهران، برگزار شد که امامت آن به آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی بود. این نماز عید فطر، که شمار زیادی از مردم مسلمان تهران در آن شرکت کرده بودند. مهندس بازرگان در این باره می‌نویسد:

«رمضان سال ۵۶، به لحاظ تحرک مبارزه اسلامی - ملی، ماه مبارکی بود. برگزاری یک نماز عید فطر سنگین در زمین قیطره شمیران به امامت آیت‌الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی خاتمه یافت.»^(۲)

به گفته بازرگان و حسین شاه‌حسینی، کسانی که در این نماز و سازماندهی و اداره آن نقش داشته، عبارت بودند از: آقایان مهندس هاشم صباغیان، حاج تقی حاج طرخانی، مرحوم حاج محمود مانیان، تهرانچی، حاج مهدی عراقی و حسین شاه‌حسینی.^(۳)*

راهپیمایی در حضرت عبدالعظیم

در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۵۶، به دعوت گروهی از جمله: مهندس بازرگان به منظور دعا و نیایش و در عین حال حمایت از زندانیان سیاسی، یک راهپیمایی قابل توجه و مؤثر در شهری و حضرت عبدالعظیم صورت گرفت و خود او نیز در این راهپیمایی شرکت کرد. با توجه به شخصیت برجسته و چهره شاخص مهندس بازرگان در آن ایام، دعوت او از مردم برای تجمع و نیایش در حضرت عبدالعظیم و مشارکت فعال او در این راهپیمایی و تظاهرات، گامی مثبت در جهت ادامه مبارزه و

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۶.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۲۷ و ۲۸.

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۴.

*. ممکن است اسامی مؤمنان فداکار دیگری از قلم افتاده باشد که پوزش می‌طلبیم. ان شاءالله نزد خداوند مأجورند.

قدمی مؤثر در گسترش نهضت مردمی علیه رژیم شاه، تلقی می‌شد. خود او در این باره می‌گوید:

«۱۳۵۶/۷/۱۵ - تظاهرات گروههای اسلامی و ملی در صحن حضرت عبدالعظیم و راهپیمایی جوانان در حمایت از زندانیان و تجلیل از آقای خمینی»^(۱)

هر چند بازرگان، طبق معمول، از نقش خود و حتی از حضورش در این حرکت مردمی، یاد نکرده است، اما یکی از تاریخنگاران انقلاب، وقایع آن راهپیمایی را چنین شرح می‌دهد:

«روز جمعه ۱۵ مهر ۱۳۵۶ از ساعت ۴/۳۰ دقیقه بعد از ظهر حدود سیصد نفر در مراسم زیارت و دعا در حرم عبدالعظیم شرکت می‌جویند که بازاریها و مهندس بازرگان و فروهر نیز حضور داشتند و زیارتنامه می‌خواندند که در این هنگام شخصی با صدایی بلند می‌گوید «برای سلامتی حاج آقا روح‌الله صلوات» جمعیت صلوات می‌فرستند و سپس صحن را ترک می‌کنند. بازرگان و فروهر به همراه عده‌ای دیگر بر سرخاک ستارخان، در باغ طوطی، مجاور صحن، می‌روند و پس از متفرق شدن جمعیت، عده‌ای از جوانترها در بازگشت، دست به تظاهرات می‌زنند و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی و آزادی زندانیان سیاسی می‌شوند که پلیس به آنان حمله کرده و عده‌ای را مضروب و دستگیر می‌کنند...»
خبر این واقعه در روزنامه کیهان تحت عنوان «تظاهرات عوامل مارکسیستهای اسلامی در پاریس و شهرری درج شده و از امام خمینی با اهانت یاد می‌گردد که آقای دکتر یدالله سبحانی به پاسخگویی به افتراات می‌پردازد»^(۲)

چنان که آورده شد، دکتر یدالله سبحانی که خود یکی از دعوت‌کنندگان و از شرکت‌کنندگان در آن مراسم بود، طی نامه‌ای به روزنامه کیهان در تاریخ ۲۰ مهرماه ۱۳۵۶ سخت از آیت‌الله خمینی و از شخصیت دینی و سیاسی دو تن از زندانیان سیاسی سرشناس یعنی فرزندش مهندس عزت‌الله سبحانی و مهندس لطف‌الله میثمی، که در مقاله کیهان مورد اهانت واقع شده، از جمله آنها را مارکسیست

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۵.

۲. بررسی انقلاب ایران، عمادالدین باقی، نشر تفکر، قم، ۱۳۷۰، ج اول، ص ۲۰۸.

اسلامی قلمداد کرده بودند، دفاع کرد از جمله نوشت:

«در چند جا از خیر روزنامه، از آیت‌الله خمینی با بی‌احترامی نام برده‌اید و دفاع ایشان را از مقررات دینی به عنوان مخالفت‌های تحریک آمیز راجع به اصلاحات ارضی و تساوی حقوق زن و مرد و غیره متذکر شده‌اید، در حالی که ایشان در مقام مرجعیت و فتوا، نظری جز دفاع از حریم دین و روشنبینی مردم به حقایق اسلام نداشته و ندارند.»^(۱)

اعلام مجلس ختم برای حاج سید مصطفی خمینی

روز اول آبان ماه ۱۳۵۶ آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (۱۳۵۶ - ۱۳۰۷) فرزند آیت‌الله خمینی که همراه پدر در نجف، به حالت تبعید به سر می‌برد، درگذشت. خبر درگذشت ناگهانی او - به ویژه این که شایع شد به وسیله عوامل رژیم شاه به شهادت رسیده است - موج تازه‌ای از مخالفت علیه رژیم شاه را برانگیخت. بدین مناسبت مجالس ختم در قم و تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران برگزار شد. در این مجالس، هزاران نفر - و در سطح کشور میلیون‌ها نفر - شرکت کردند. سخنرانها خیلی زود صبغه سیاسی به خود گرفت و با طرح شعارهای سیاسی به تظاهرات ضد رژیم تبدیل شد. در این محافل، پس از حدود سیزده سال، ملت ایران با مرجع دینی و تبعیدی خود، آیت‌الله خمینی، تجدید عهد و بیعت کرد و عملاً نشان داد که قهرمان ۱۵ خرداد را از یاد نبرده بلکه در سطح ملی به او وفادار مانده است. در همین ایام عنوان «امام» برای آیت‌الله به کار رفت و بزودی عنوان «امام خمینی» عَلم و عنوان رسمی ایشان شد.*

یکی از مراکز تحرک در ارتباط با درگذشت حاج سید مصطفی خمینی، شهر تهران - پایتخت کشور - بود. در تهران مجلس ختم با شکوهی در تاریخ هشتم آبان ماه در مسجد ارک برگزار شد. در این مجلس، که حجت‌الاسلام شیخ حسن فریدون (روحانی) سخنرانی کرد، تجلیل شایسته‌ای از امام خمینی به عمل آمد و عملاً با امام خمینی به عنوان رهبر روحانی جنبش، تجدید عهد شد. یکی از پیشگامان

۱. متن کامل نامه در اسناد نهضت آزادی، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۰۵ تا ۲۰۸.
* از این رو ما نیز پس از این، از ایشان با عنوان «امام خمینی» یاد خواهیم کرد.

مجلس ختم در مسجد ارک، مهندس بازرگان بود. وی طبق سنت دیرینه خود، تلاش می‌کرد که از یک طرف مجلس ختم هر چه باشکوه‌تر برگزار شود و از طرف دیگر تمامی چهره‌ها و نیروهای سیاسی و دینی - اعم از روحانی و دانشگاهی و بازاری و ... - از طریق امضای آگهی ختم و شرکت در مجلس، مشارکت کنند. مهندس بازرگان خود در این باره چنین می‌نویسد:

مجلس ختم حاج سید مصطفی خمینی، که با دعوت مشترک میلیون و مسلمانها و روحانیون، علی‌رغم ناراحتی شدید پلیس، منعقد گردید و مسجد ارک در عمر چندین ساله خود چنین جمعیتی را به خود ندیده بود و واعظ مجلس دکتر حسن فریدون روحانی، با سوء استفاده از منبر، علت استقبال بی‌سابقه مردم را صرفاً علاقه‌مندی به روحانیت اعلام داشت (در حالی که در سه هفته قبل برای شخصیت همطرازی که فاقد جنبه مبارزاتی علیه رژیم شاه بود، مجلس تذکری گزارده بودند و یک دهم آن جمعیت حاضر نشده بود).^(۱)

وی در جای دیگر در این باره چنین می‌نویسد:

«در آبان ماه ۱۳۵۶ که فرزند امام، حاجی آقا سید مصطفی خمینی، در عراق وفات یافته یا شهید شده بود و ساواک نهایت مراقبت و ممانعت را از تظاهرات مخالفین به کار می‌برد، مجلس ختمی در مسجد ارک برقرار شده تا آن زمان نه مسجد ارک چنین هجوم جمعیت را در شبستانها، حیاط، ایوانها و پشت‌بامها و خیابانهای خارج، به خود دیده و پلیس را تسلیم ساخته بود و نه چنان اعلامیه دعوتی با امضاهاى مختلط از طرف میلیون، روشنفکران، روحانیون و بازاریها به صورت یک جا منتشر شده بود.^(۲) توفیق در این امر کار آسانی نبوده و اگر مرحوم شهید مطهری و شاید آقای مهدوی کنی دخالت و وساطت نمی‌کردند، آقایانی از روحانیت مبارز و غیر مبارز باعث تردید و تفکیک شده بودند. دعوتنامه جامع که با اسامی بدون القاب و عناوین و به ترتیب الفبا صادر گردید، بسیار پر معنی بود و آن مجلس باشکوه، با چنان صاحب مجلسها، مظهری از تجمع کلیه قشرها در نارضایتی و مخالفت با دستگاه و تمایل به وحدت در

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۴.

۲. متن اعلامیه را در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۰۹ و ۲۱۰ ببینید.

عمل به رهبری آیت‌الله خمینی، مرد مبارز روحانی شد.^(۱)

انتشار «بیانیه درخواستهای همگانی»

در ۱۱ آبان ماه ۱۳۵۶ اطلاعیه‌ای مهم و نسبتاً مفصلی تحت عنوان «بیانیه درخواستهای همگانی» انتشار یافت که مهندس بازرگان یکی از امضاکنندگان آن بود. این بیانیه که «تحلیل ریشه‌های انحراف رژیم شاه و زمینه‌سازی انقلاب» نیز نامیده شده است، به زمینه‌هایی که به وسیله شاه و رژیم او پدید آمده تا در نهایت انقلاب ظاهر شود، اشاره شده، نشان می‌دهد که در طول دوران استبداد رژیم شاه چه برایان گذشته و سهم شاه و رژیم پهلوی در این بحران چه اندازه است و به هر حال اکنون کشور و مملکت و ملت در چه وضعی است. در آنجا گفته شده بود «دست‌آورد نظام حاکم بر ایران در بیست و چهار سال گذشته ایجاد محیطی است که در آن شأن و حیثیت حقوق انسانی افراد، به‌طور مستمر پایمال می‌شود.» در پایان نیز ده خواسته را، که گفته شده خواسته‌های عمومی ملت است، بدین شکل برمی‌شمارد:

- ۱- اجرای تجزیه‌ناپذیر اصول قانون اساسی ایران.
- ۲- آزادی زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی.
- ۳- الغای نظام تک‌حزبی و آزادی احزاب، مجامع مذهبی و اتحادیه‌های صنفی.
- ۴- آزادی مطبوعات و انتشارات.
- ۵- آزادی عقاید و نشر افکار.
- ۶- انحلال مجلسین شورای ملی و سنا، انحلال انجمنهای شهر و تشکیل انتخابات براساس آزادی رأی همگانی.
- ۷- احیای استقلال قوه قضاییه و اعاده صلاحیت عام دادگاههای دادگستری و انحلال جمیع مراجع قضایی اختصاصی.
- ۸- انحلال کلیه سازمانها و دستگاههایی که به آزادی فردی و اجتماعی مردم تجاوز نموده و در این راه از ارتکاب خشونت‌های آشکار و نهان مستمراً رویگردان نبوده و نیستند.

۹- تعقیب و مجازات قانونی کلیه متجاوزان به حقوق اساسی و منافع مردم و جامعه.

۱۰- تحکیم و پیشبرد موجبات اجرای حقوق بشر از طریق الحاق ایران به «پروتکل ضمیمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»^(۱)

مهندس بازرگان درباره این اطلاعیه و اهمیت آن می‌نویسد:

«۱۳۵۶/۸/۱۱ - انتشار اولین اعلامیه دسته جمعی ملیون و روشنفکران

شامل درخواستهای همگانی اجرای قانون اساسی - رعایت آزادیها - آزادی

زندانیان سیاسی و تبعیدیها - الغای حزب رستاخیز - آزادی مطبوعات - انحلال

مجلسین - انحلال سازمانهای چماق‌داری - تحکیم و پیشبرد حقوق بشر»^(۲)

اعلامیه مشترک بازرگان - مطهری درباره دکتر شریعتی

در آذرماه ۱۳۵۶ مهندس بازرگان و آیت‌الله مطهری طی صدور اطلاعیه‌ای درباره دکتر شریعتی اظهار نظر کردند و ضمن برشمردن نقاط مثبت و مفید آثار و افکار او و اعلان این نکته که او در اصل دین و معتقدات مذهبی انحراف نداشته است، به نادرست بودن برخی از آرای وی اشاره کرده، وعده دادند برای رفع اختلاف و ایجاد وحدت پس از این به نقد و بررسی آثار و افکار شریعتی، اقدام خواهند کرد. این نامه، که به قصد رفع اختلاف و ایجاد تفاهم نوشته شده بود، نتیجه عکس داد و سبب شد که اختلاف تازه‌ای پدید آید و حتی انتشار چنان اطلاعیه‌ای در آن شرایط سبب بدگمانی برخی، نسبت به آن دو شخصیت بشود. در آغاز، متن کامل اطلاعیه را نقل می‌کنیم و آنگاه به پیامدهای آن می‌پردازیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

«نظر به اینکه مسایل مربوط به مرحوم دکتر علی شریعتی، مدتی است موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات مختلف، و موجب انصراف آنها از مسایل اساسی و حیاتی، و وسیله بهره‌برداری افراد و دستگاههای مغرض گردیده است، اینجانان تبادل نظر در این مسایل را ضرور دانستیم و در پی یک سلسله

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۱۱ تا ۲۱۹.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۵.

مذاکرات به این نتیجه رسیدیم که تا حدود زیادی وحدت نظر داریم. و با توجه به اینکه بیشترین افراد که دچار این سر درگمی و بیهوده کاری هستند از قشر حقیقت طلب‌اند، وظیفه شرعی دانستیم عقاید و نظریات مشترک خود را در این زمینه، نخست به طور اجمال و سپس به طور تفصیل، به اطلاع عموم، و به ویژه این قشر، برسانیم، باشد که وسیله خیری برای رهایی از این سر درگمی و بازگشت به وحدت و الفت، میان مسلمانان گردد، که البته موجب رضای خدای متعال خواهد بود.

آنچه درباره آن مرحوم شایع است یا مربوط است به جنبه گرایش‌هایش و یا به استنباطها و اظهار نظرهایش در مسایل اسلامی که در آثار و نوشته‌های او منعکس است.

اینجانبان که علاوه بر آشنایی به آثار و نوشته‌های مشار الیه با شخص او فی‌الجملة معاشرت داشتیم، معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سُنّی‌گری و وهاب‌گری به او، بی‌اساس است و او در هیچ یک از مسایل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت و معاد و عدل و امامت، گرایش غیراسلامی نداشته است.

ولی نظر به اینکه تحصیلات عالیه و فرهنگ او غربی بود و هنوز فرصت و مجال کافی نیافته بود در معارف اسلامی مطالعه وافی داشته باشد تا آنجا که گاهی از مسلمانات قرآن و سنت و معارف و فقه اسلامی بی‌خبر می‌ماند - هر چند با کوشش زیاد به تدریج بر اطلاعات خود در این زمینه می‌افزود - در مسایل اسلامی (حتی در مسایل اصولی) دچار اشتباهات فراوان گردیده است که سکوت در برابر آنها ناروا و نوعی کتمان حقیقت و مشمول سخن خداست که: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^(۱)

از این رو با توجه به اقبال فراوان جوانان به کتب مشارالیه، و اینکه خود او در اواخر عمر در اثر تذکرات متوالی افراد بی‌غرض و بالاتر رفتن سطح مطالعات خودش، متوجه اشتباهات خود شد و به یکی از نزدیکانش وکالتنامه، برای

۱. بقره/ ۱۵۹: کسانی را که دلایل روشن و هدایت‌کننده ما را، پس از آنکه در کتاب برای مردم بیانشان کردیم، کتمان می‌کنند هم خدا لعنت می‌کند و هم دیگر لعنت‌کنندگان.

اصلاح آنها داد، اینجانبان بر آن شدیم به حول و قوه الهی، ضمن احترام به شخصیت و تقدیر از زحمات و خدماتش در سوق دادن نسل جوان به طرف اسلام، بدون مجامله و پرده پوشی و بدون اعتنا به احساسات طرفداران متعصب و یا دشمنان مفرض، طی نشریاتی نظریات خود را درباره مطالب و مندرجات کتابهای ایشان بالصراحه اعلام داریم. از خداوند متعال مدد می طلبیم و از همه افرادی که بی غرضانه نظریات مستدل خود را در اختیار ما قرار دهند و ما را در این راه یاری نمایند، متشکر خواهیم شد.

والسلام علی من التبع الهدی» (۱)

اما توضیح و چگونگی اقدام یاد شده را از زبان خود بازرگان بشنویم:

«مسئله از این قرار بود که در آن بحبوحه، حملات به دکتري شریعتی که متأسفانه از ناحیه برخی علما نیز به آن دامن زده می شد، حتی آقای مرتضی عسگری گفته بود که دکتري شریعتی اعدا عدو دین است - البته من از خودش این را نشنیدم ولی از دیگران شنیدم - و یا مثلاً از مرحوم علامه طباطبایی نیز نوشته‌ای در مورد شریعتی گرفته بودند که البته به آن تندی و زشتی که پاسخ دیگران بود، نبود و ایشان گفته بودند که:

«آرای دکتري شریعتی عموماً با آنچه ما از دین می فهمیم، تطبیق نمی کند».

در این میان من که با مرحوم مطهری ارتباط و نزدیکی بسیار صمیمانه داشتم، فکر کردم که همان طور که دکتري بهشتی اگر در جواب انصاری* مطلبی می گفت مفید بود، مرحوم مطهری هم اگر در مورد دکتري شریعتی مطلبی بگوید، مفید خواهد بود.

اتهامات تا آنجا پیش رفته بود که او را بی دین، مُعانَد و ضد خدا معرفی می کردند. و من فکر کردم اگر مرحوم مطهری در مورد دکتري چیزی بگوید مفید خواهد بود...»

در آن جمعی که همه بودیم، به ایشان تکلیف شد که چیزی در این مورد،

۱. سیری در زندگی استاد مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، صص ۷۸ و ۷۹.
 *: منظور محمدعلی انصاری قمی است که کتابی تحت عنوان «دفاع از اسلام و روحانیت» در رد افکار دکتري شریعتی نوشته بود.

بگویند یا بنویسند و ایشان گفتند که به طور مشترک با شما [مهندس بازرگان] اعلامیه بدهیم و من هم قبول کردم چون وسیله‌ای بود که مطهری در این مورد چیزی بگوید. لذا با مشورت یکدیگر متنی را تهیه کردیم و بیشتر هم ارزش آن کار، به خاطر امضای آقای مطهری بود؛ چون شخصیتی روحانی و محقق و ذی نفوذ بود.

در آن نامه به ذکر مراتب ایمان و اعتقاد و خدمات دکتر شریعتی و نبوغ و تأثیر او در انقلاب و مؤمن سازی جوانان، به ذکر نکاتی پرداختیم. مثلاً از آنجا که ایشان در غرب تحصیل کرده و از منابع دست اول دور بوده ممکن است در بعضی نظرات خود دقیق و عمیق و مطابق با نصوص دینی ارائه نکرده باشد. اما عمده نظر ما این بود که بگوییم او مسلمان است، علاقه‌مند، معتقد و خدمتگزار به نسل جوان...*

اما پس از انتشار این اعلامیه، حتی از طرف دوستان هم به من اعتراض شد.* بازار تهمت و شایعه هم که می‌دانید در کشور ما همیشه داغ و پر مشتری است. از همین نامه که جهت دفاع از دکتر تهیه شده بود برداشتهای متناقضی صورت گرفت. مثلاً عده‌ای آمدند و گفتند آقا، این چه کاری بود، اطلاعیه‌ای داده‌اید که دستاویز ساواک شده است... لذا شاید درست برعکس آن چه ما از آن انتظار داشتیم تأثیری متضاد به وجود آورد. چون آن نامه خود در جهت تأیید و تجلیل از شریعتی بود و اصلاً قابل قیاس و مقایسه با آنچه که علما در مورد شریعتی داده بودند نبود...*

البته ساواک هم از این مسئله استفاده کرد چون قصدش اختلاف اندازی بود، شاید به نشر آن اقدام نموده باشد تا اختلاف میان ما و شریعتی بیفکند.^(۱)

* مرحوم مهندس بازرگان به اینجانب گفت: نخستین کسی که پس از انتشار اطلاعیه به من اعتراض کرد، دوست نزدیک و صمیمی و قدیمی‌ام دکتر سبحانی بود.

۱. مصاحبه مهندس بازرگان با ویژه نامه روزنامه «جهان اسلام» به مناسبت سالگرد شهادت دکتر شریعتی در خرداد ماه سال ۱۳۷۲. این مصاحبه در ویژه نامه روزنامه «توس» مشهد، ویژه نامه هفدهمین سالگرد شریعتی و نیز در کتاب «شریعتی به روایت اسناد ساواک» که اخیراً منتشر شده، آمده است: ریاست ساواک دستور داد، این نامه «فتوکپی شود به حد زیاد در داخل و خارج بین دانشجویان،

بد نیست پیش از پیگیری ماجرا، توضیحات روشنگرانه و مفید فرزندش - مهندس عبدالعلی بازرگان - را نیز بشنویم:

«شریعتی پس از آن همه آمال و آرزوهایی که به دنبال خروج او از کشور در دل جوانان جوانه زده بود، به طور ناگهانی چشم از جهان فرو بست و هزاران هزار آزاده را داغدار کرد. در چنین فضایی بود که ساواک برای شریعتی زدایی به طور گسترده‌ای به فتوا گرفتن از علمای بزرگ قم و مشهد و...* در تکفیر شریعتی و تضعیف جبهه روشنفکران مذهبی و ایجاد تفرقه و تشتت پرداخته و موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده بود. برای خنثی کردن این توطئه و دفاع از شریعتی، جمع دوستان به این نتیجه رسیده بودند که اگر بتوانند از مطهری - که مورد احترام هردو جناح روحانی و روشنفکر بود، علی‌رغم برخی مخالفتهای او با نوشته‌های شریعتی - نامه‌ای در حمایت از دکتر بگیرند، می‌تواند اثر بسیاری از تکفیرنامه‌ها را خنثی کند. شهید مطهری که دلش راضی به این کار نبود، نوشتن نامه را مشروط به همراهی بازرگان کرده بود، سرانجام پدر پس از چندین پیشنهاد و چک و چانه‌ها و تعدیلهایی که در نامه‌اش به عمل آمد، موافقی که دیگر حاضر نشد، یکی دو انتقاد کوچک را از نامه تجلیل آمیزش حذف کند، با ناراضیتی ولی به امید آنکه کارش در مجموع مثبت و مفید است، نامه را امضا کرد. او این کار را با صرف وقت و همت زیادی برای حمایت از شریعتی و با منت زیاد از مرحوم مطهری انجام داده بود، ولی در روزگاری که دکتر شریعتی بت جوانان شده و پس از هجرت و رحلت جانگزار خود، دلها را سوگوار کرده بود، کار او نوعی دسیسه و دشمنی و حسادت و رقابت به حساب آمد و در داخل و خارج کشور موجی راعلیه او برانگیخت. هر چند وقتی عقول بر احساسات غلبه کرد و نتیجه آن اقدام آشکار شد، منصفانه منقلب شدند.»^(۱)

→ پخش شود.» و نیز در همان جا آمده است «در اجرای اوامر صادره از طریق اداره پنجم، ۴ هزار برگ از روی نامه مذکور تهیه، که ترتیب توزیع آن در داخل و خارج کشور، داده شده است.» شریعتی به روایت اسناد ساواک، به کوشش علی کردی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهران، ۱۳۷۸، جلد سوم، ص ۴۳۱.

* البته این تکفیرنامه‌ها در سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۰ تهیه و آماده شده بود. ۱. مجله ایران فردا، شماره ۱۶ (ضمیمه - ویژه‌نامه مهندس بازرگان)، ص ۲۲.

پس از آن مهندس بازرگان اطلاعیه دیگری داد و در آن توضیحاتی داد که از نظر کسانی به معنای پس گرفتن امضای او تلقی شد. اما خود او می‌گوید که چنین نبوده است:

«واقع مسئله [این است] که من امضایی پس نگرفتم... لازم بود که بنده یک اعلامیه توضیحی هم بدهم و در آن نامه ضمن بزرگداشت مجدد شریعتی، گفتم و نوشتم که از روشنفکران ما انتظار نمی‌رود که شخص پرست و متعصب باشند، چنانچه شریعتی هم چنین نبود. این بود که نه من و نه مرحوم مطهری هیچ یک، امضای خود را پس نگرفتیم بلکه می‌خواستیم خشم و هیجان بسیار شدید طرفداران متعصب شریعتی را که در خصوص انتشار آن نامه مشترک، ایجاد شده بود و تحقیقاً مطلوب شریعتی هم نبود، تقلیل و تسکین دهیم. با این حال، اقدام و پاسخ به اتهامات و نظرات روحانیون و علما را من ادامه دادم.»^(۱)

هر چند در این جا مجال و جای آن نیست که به محتوای اطلاعیه یاد شده و به طور کلی نقاط اشتراک و یا افتراق فکری بازرگان، مطهری و شریعتی بپردازیم، اما به اشاره باید گفت که آن سه شخصیت در عین اشتراکات فراوان - به ویژه در هدف و جهتگیری کلی به نفع جامعه و دیانت، از طریق در انداختن یک تحول فکری و فرهنگی در حوزه دین شناسی و اندیشه اسلامی - سه شخصیت کاملاً متفاوت بودند و هر کدام طبق تخصص و اطلاعات و علاقه‌ها و گرایشهای اجتماعی و فکری و سیاسی خود، عمل می‌کردند و در نهایت هر کدام به راه خود می‌رفتند. اما در ارتباط با بازرگان و شریعتی، که اکنون مورد بحث ماست، باید گفت که از جهانی بین آن دو قرابتی بیشتر وجود داشت و در مجموع به گفته شیرین بازرگان «هر دو از یک قماش» بودند. بازرگان، به رغم اختلاف نظرهای قابل توجه و بنیادین با شریعتی، همواره از مدافعان شریعتی در برابر اتهامات ناروا و ناعادلانه بر ضد شریعتی بوده است. بد نیست این مدعا را از زبان خود او بشنویم:

«آشنایی و ارتباطم با دکتر شریعتی بسیار نزدیک و صمیمی بود. حتی یادم هست که پس از شهادت او وقتی با مرحوم استاد محمدتقی شریعتی صحبت

می‌کردیم، ایشان به من گفت که می‌دانید دکتر شریعتی را شما برای تحصیل جامعه‌شناسی به اروپا فرستادید؟ من گفتم: یادم نیست. ایشان گفتند که بله با علی بعد از تمام کردن متوسطه، خدمت شما رسیدیم و گفتیم که او تمایل به تحصیل در فرنگ دارد و می‌خواهد با شما مشورت کند که در چه رشته‌ای تحصیل کند و شما گفتید که اروپا رفتن خیلی خوب است و بهتر است که جامعه‌شناسی بخواند. چون معمولاً استادان جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان اغلب متفکرینی‌اند که ضد دین‌اند و اساساً جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته الحاد و ضد خدا معرفی شده است و حتی یهودیها بیشتر جامعه‌شناسی می‌خوانند و این که جامعه‌شناسی رشته‌ای و زمینه‌ای که در آن خیلی می‌شود به نفع اسلام و پاسخگویی به ایرادات، از آن استفاده کرد و ایشان رفت.

به این ترتیب من چنین همکاری نزدیکی با علی از همان اول داشتم. در آن پنج سال که اوج فعالیت او بود، خیلی حضور نداشتم و فقط گاه در حسینیه ارشاد حاضر می‌شدم. کتابهای دکتر شریعتی را هم بیشتر آن نوعش را می‌خواندم که مورد اعتراض و اتهام و هوچیگری بود مانند: «تشیع علوی و صفوی» چرا که با اصول کلی تفکر وی در جهت حرکتش توافق داشتم و خود را ملزم می‌دیدم که مدافع آرای منطقی او باشم.^(۱)

افزون بر مدافعات خود، دیگران را هم تشویق می‌کرد تا به اتهامات علیه شریعتی جواب بدهند. یک نمونه آن، اطلاعیه مشترک با مطهری بود که ذکرش آمد؛ چند نمونه دیگر آن:

«به مرحوم دکتر بهشتی گفتم آقا چرا باید یک روحانی* چنین مزخرفاتی بنویسد. این وظیفه شماست که پاسخ دهید. چون من اگر پاسخ بگویم یک نفر غیر معمم هستم و از همان قماش که دکتر شریعتی بود. شما لااقل جواب بدهید. مرحوم دکتر بهشتی گفتند که شما بهتر می‌توانید، جواب بدهید و من گفتم که قبلاً جواب داده‌ام و باز هم جواب می‌دهم و اما شما موقعیتی دارید که روی منبر بهتر می‌توانید به این اتهامات جواب بدهید.

۱. همان ویژه‌نامه، ص ۳۰.

* اشاره است به محمدعلی انصاری قمی و کتاب «دفاع از اسلام و روحانیت» او.

... ملاقاتی با مرحوم آقای محلاتی،* داشتم. و ایشان از کسانی بود که هنوز چیزی علیه دکتر شریعتی نگفته بود. ایشان تابستانها به تهران و شمال می آمدند. یکی از دوستان شیرازی، با من صحبت کرد و قبل از این که آیت الله محلاتی به تهران بیاید به من گفت آقای محلاتی را دریاب! و با ایشان قبل از این که درباره دکتر شریعتی چیزی بگویند، صحبت کن. من هم با آقای محلاتی دیدار و ملاقاتی داشتم و ایشان هم از من پرسید که نظر شما در مورد شریعتی چیست؟ من گفتم که بعضی کتابهای شریعتی را که خواندم از جمله «فاطمه، فاطمه است» به ارادت و احترام من نسبت به ائمه و شخص حضرت زهرا(ع) افزود، و البته منظورم از گفتن این مطلب آن بود که به آقای محلاتی به طور ضمنی گفته باشم شریعتی شیعه است و معتقد به اهل بیت. بعد این داستان را برایش تعریف کردم که:

در یک سالی که آقای محمد امین جبل عاملی،** به ایران و به حسینیه ارشاد دعوت شده بود، در یک مهمانی خصوصی که طالقانی، مطهری، جزایری و عده ای دیگر هم بودند. من از ایشان پرسیدم که آیا این شایعه درست است که آخرین سخنرانی شما به این علت لغو شد که دکتر شریعتی در پاسخ به دانشجویانی که از اهل بیت سؤال کرده بودند گفته بود «این حرفها مزخرف است؟» - چرا که چنین شایعه ای مطرح بود که آقای جبل عاملی به این علت سخنرانی انجام نداده است - ایشان با تعجب و ناراحتی گفتند که خیر، من آن روز ناخوش بودم و نمی توانستم سخنرانی کنم.

برای آقای محلاتی گفتم همان طور که می بینید این گونه وقایع و حوادث را تحریف می کنند و شخصیتها را مورد تردید قرار می دهند. و همین داستان و توضیح من، باعث شد که آقای محلاتی قانع شوند و اعلامیه و اظهار نظری علیه شریعتی نکنند.

* آیت الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی از علمای برجسته شیراز و از مبارزان ملی - اسلامی قدیم و با سابقه خطه فارس بود وی یکی از سه عالم نامدار و مبارز دینی بود که از خرداد ماه ۱۳۴۲ همراه آیات خمینی و قمی دستگیر شد.

** محمد امین اشتباه است و صحیح آن «حسن الامین» است. بنگرید به سخنان شریعتی درباره او در مجموعه آثار شماره ۳۱.

یک جریان دیگر برایتان تعریف کنم. پس از فوت دکتر شریعتی، یک روز که از اعیاد مذهبی هم بود، در قم به دیدار مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رفتم - بین ما و ایشان نسبت خویشاوندی هم بود - و چون روز عید بود، عده‌ای از علما در منزل ایشان بودند. ایشان از من می‌پرسیدند که دکتر شریعتی چه می‌گوید و این اظهار نظر علما و دانشمندان در مورد ایشان به چه خاطر است. بنده هم توضیحاتی دادم، گفتم که ایشان مؤمن و معتقد است و گفته‌هایش نیز اثر فراوانی روی جوانهای ما نهاده است - ایشان هم تا آن وقت هنوز چیزی علیه شریعتی نگفته بود - با این توضیحات جو مجلس تقریباً موافق با دکتر شریعتی شد، اما در همین حال یکی از آقایان حضار گفت که می‌دانید دکتر شریعتی معتقد به اسلام منهای روحانی بود؟ با این قول، گویی مجلس یک باره متغیر و متشنج شد که البته من هم توضیحاتی دادم...»^(۱)

«اربعین»های زنجیره‌ای

در ۱۷ دی ۱۳۵۶، مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم «احمد رشیدی مطلق»، که روشن بود، نام مستعار است و بعدها گفته شد که داریوش همایون،* - وزیر اطلاعات و جهانگردی - و به روایتی پرویز نیکخواه آن را نوشته بوده است، در روزنامه اطلاعات چاپ شد. در این مقاله به روحانیت مبارز صدررژیم به ویژه امام خمینی، آشکارا، اهانت شده بود. انتشار این اطلاعات، در شرایطی که حدود یک سال از فضای نیمه باز سیاسی گذشته بود و فعالیت‌های

۱. همان ویژه‌نامه، صص ۳۱ و ۳۲.

* داریوش همایون در این باره می‌گوید: «مقاله از وزارت دربار سرچشمه گرفت، این مطلب که شاه روایت اولیه مقاله را نپسندید و گفت باید تندتر بشود، درست است، روایت دوم را خیلی تندتر تهیه کردند... نه، مقاله ارتباط با ساواک نداشت، در دربار تهیه شده، خود شخص شاه در آن سهم داشت... مقاله به من داده شد و من فرستادم، دادم به خبرنگار اطلاعات... و آنها هم ایراد کردند، اعتراض کردند، که این مقاله ممکن است اسباب زحمت خودشان بشود، نه این که اسباب زحمت مملکت بشود، چون آن موقع اصلاً تصور نمی‌کرد که با این مقاله، مملکت طوری بشود... چاره‌ای نبود. گفته بودند باید چاپ بشود...» تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۲۶۵ و ۲۶۶. نیز بنگرید به توضیحات بیشتر داریوش همایون در همین مورد که در کتاب «فراز و فرود دودمان پهلوی» نوشته جهانگیر آموزگار، ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵، صص ۵۲۸ و ۵۲۹.

سیاسی روشنگرانه‌ای در داخل و خارج کشور صورت گرفته بود، جرقه‌ای تولید کرد که بزودی به آتش فشانی تبدیل شد و سرانجام رژیم خودکامه و وابسته پهلوی را یک جا در کام خود فرو برد. نخستین گام در قم برداشته شد. روز ۱۸ و ۱۹ دی ماه، طلاب قم در آن شهر دست به راهپیمایی بر ضد رژیم زدند و از امام خمینی حمایت کردند. در روز ۱۹ دی به روی طلاب و تظاهرکنندگان قم تیراندازی شد و چندین تن - احتمالاً سه تن - کشته شدند. این «سه قطره خون» نخستین خونهایی بودند که در آستانه ظهور انقلاب عمومی ایران، بر زمین ریخته شد و پس از آن، انقلاب جان و اوج گرفت. عده‌ای از روحانیان سرشناس در تهران طی صدور اطلاعیه‌ای به مقاله توهین‌آمیز اطلاعات اعتراض کردند. کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر و آزادی، با انتشار اطلاعیه‌ای به مقاله مذکور اعتراض کرد.^(۱) چند روز بعد گروهی از روحانیان و مدرسان حوزه علمیه قم به شهرهای کم و بیش دور افتاده و سخت، تبعید شدند. این سرکوبی خونین، طلاب و مردم را مرعوب نکرد. از این رو در چهلّم شهیدان قم، از سوی مراجع تقلید، عزای عمومی اعلام شد و در اکثر نقاط ایران، مراسمی برگزار شد که در این مراسم شهر تبریز قیام کرد و در «چهلّم»‌های دیگر یزد و... دست به قیام زدند که البته تمامی آنها به وسیله مأموران رژیم سرکوب شدند.

«عامل مردمی‌تر و مؤثری که توجه، تجمع و توحید همه طبقات سراسر کشور را به مبارزات علیه اوضاع و دستگاه حاکم، جلب و تحریک می‌نمود و از فداکاری و شهادت سرچشمه می‌گرفت، «اربعین»‌های زنجیره‌ای بود که بهانه و موجبات آن را سیاست و سبّیت دستگاه شاه تحت حمایت آمریکا در کشتار ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ مردم قم و در کشتارهای بعدی تبریز و یزد و شهرهای دیگر فراهم آورده بود...»

مجالس یادبود و برگزاری سخنرانیهای تهران در مساجد بزرگ بازار با اعلامیه‌های نهضتیه‌ها، با همکاری و منبر رفتن روحانیون و با استقبال فوق‌العاده مردم طبقات متوسط اداری و بازاری برگزار می‌گردید و توانستیم فیلم یکی از این مجالس تهران و تظاهرات شهرستانها و آثار حمله به خانه مراجع تقلید قم را

به وسیله رادیو - تلویزیون بلژیک* در کشورهای اروپا و آمریکا همراه با مصاحبه‌ای که در ۵۷/۷/۱ انجام گرفت و تأثیر وسیعی نمود، پخش کنیم.»^(۱)

بازرگان در ارتباط با این «چهلیم» های زنجیره‌ای، فعالیت می‌کرد و تلاش می‌کرد از طریق صدور و انتشار اطلاعیه‌های جمعی و یا فردی و برگزاری مراسم عمومی در مساجد، ضمن تجلیل از مقام شهیدان، به گسترش مبارزه و قیام مردم بر ضد استبداد و رژیم استبدادی یاری رسانند. یکی از این اقدامات مهم در ارتباط با این حوادث خونین، از جمله قیام مردم تبریز «تحریم نوروز سال ۱۳۵۷» بود که به وسیله مهندس بازرگان و گروهی دیگر (۵۴ نفر) از مبارزان انجام شد. در تاریخ ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۶، اطلاعیه‌ای انتشار یافت که در آن آمده بود:

«... با عرض تسلیت به بازماندگان شهدای قم و تبریز و همدردی با مجروح شدگان و گرفتاران این دو شهر و همه آزادگان و دردمندان ایران، اعلام می‌داریم که به عنوان اعتراض به وضع غیرقابل تحمل موجود و همگامی با مراجع عظام و پیشوایان روحانیت از برگزاری و شرکت در مراسم نوروز ۱۳۵۷ تا چهلیم عزای هموطنان غیور تبریز، خودداری خواهیم کرد.»^(۲)

به مناسبت چهلیم قیام مردم تبریز، به دعوت مهندس بازرگان مجلسی در مسجد آذربایجانیهای تهران برگزار شد. متن کامل اطلاعیه وی این است:

«چهل روز از فاجعه جانگذار یورش وحشیانه به مردم تبریز می‌گذرد، مردم مسلمان ایران که به دنبال یورش به قم و تبریز عزادار بودند، با حمله وحشیانه اسرائیل به مردم جنوب لبنان دچار ماتمی دیگر شدند. اکنون که علمای اعلام، مراجع عظام مخصوصاً حضرت آیت‌الله العظمی خمینی اعلام عزای عمومی

*. آقای مهندس محمد توسلی توضیح می‌دهد که آقای کلود، اولین خبرنگار ورزیده و علاقه‌مند رادیو - تلویزیون بلژیک که همسرش ایرانی است و با فعالان انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در بلژیک ارتباط نزدیک داشت، با هماهنگی مسئولان ارتباط با خارج از کشور نهضت آزادی و صادق قطب‌زاده به ایران اعزام شد. مصاحبه‌های کلود با آقای بازرگان و تهیه گزارش از فعالیتهای مبارزان ایرانی و حوادث جاری از جمله مراسم چهلیم در مسجد جامع تهران، نقش مؤثری در تبلیغات خارجی انقلاب ایفا کرد.

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۸.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

کرده‌اند، برای بزرگداشت شهدای قم و تبریز و ابراز انزجار از اعمال خلاف انسانی صهیونیستها، روز پنجشنبه ۱۳۵۷/۱/۱۰ در ساعت دو بعداز ظهر در مسجد آذربایجانیها واقع در انتهای بازار کفاشها، گرد می‌آیم. مهدی بازرگان.^(۱)

این مراسم باشکوه هر چه تمامتر برگزار شد. به ویژه حضور خبرنگاران خارجی، که با سرپرستی دکتر فریدون سحابی شرکت کرده بودند، سبب انعکاس وسیع مراسم در سطح جهانی شد؛ نیز به مناسبت چهلم شهیدان یزد و جهرم و اهواز، در تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۱ اطلاعیه‌ای به امضای آقایان احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر یدالله سحابی و مهندس بازرگان انتشار یافت و در آن مردم به شرکت در مراسمی که به همین مناسبت در مسجد جامع تهران، برقرار می‌شد، دعوت شده بودند. این جلسه در همان روز و ساعت برگزار شد.^(۲)

انفجار بمب، مقابل در منزل مسکونی

از آنجا که قیام مردمی روز به روز گسترده‌تر می‌شد، رژیم به ویژه دستگاه امنیتی و اطلاعاتی او (ساواک) خشونت بیشتری اعمال می‌کرد. مأموران و برنامه‌ریزان رژیم، در این اندیشه بودند که با سرکوب و خشونت، جلو سیل بنیانکن انقلاب در حال وقوع را بگیرند. در این میان رهبران و فعالان جنبش بیش از همه در معرض تهدید و ارباب و خشونت بودند. چنان که پیش از این گفته شد، یکی از این اقدامات علیه این گروه - از جمله مهندس بازرگان - انفجار بمب در جلو در مسکونی آنان در آبان ماه ۱۳۵۶ بود. در شب ۱۹ فروردین ماه ۱۳۵۷ نیز همین حادثه و اقدام تکرار شد. به روایت کتاب «اسناد نهضت آزادی ایران»، در شب ۱۹ فروردین ماه، سه بمب در سه زمان (۱۱ شب، یک نیمه شب و دو بعداز نیمه شب) در مقابل در منازل مسکونی آقایان مهندس بازرگان، دکتر کریم سنجایی و مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای* منفجر شد و خساراتی نیز به بار آورد. در هر سه مورد اعلامیه‌های مشابه

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، ص ۲۲۱.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۱۶ و ۱۷.

* مهندس بازرگان در کتاب «شورای انقلاب و دولت موقت» (ص ۱۶)، اسامی افرادی که در مقابل منزلشان بمب گذاشته بودند، به گونه‌ای متفاوت نقل می‌کند که از این قرار می‌باشند: بازرگان، دکتر لاهیجی، دکتر سنجایی، مانیان و فروهر.

هم، خطاب به صاحب منزل از خود برجای نهاده بودند که در آنها نوشته شده بود: «آقای... این اولین هشدار سازمان زیرزمینی انتقام به شماست». البته مراتب به کلانتریهای ۹ نیاوران و کلانتری فرمانیه اعلام شد و ضمن تشکیل پرونده، مأموران به محل اعزام شدند و با انجام تحقیقات و معاینه خسارات، مراتب، صورت مجلس شد. متعاقب حادثه، مهندس بازرگان، در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۷، طی نامه‌ای به دادستان تهران و توضیح مطالب بالا، نوشت: «لذا ضمن اعلام جرم، تقاضای تأمین جانی و مالی و رسیدگی به موضوع و تعقیب عاملین انفجار را داریم». پس از آن در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۷، بار دیگر مهندس بازرگان طی نامه‌ای خطاب به تیمسار صمدیان پور ریاست شهربانی تهران، تقاضای رسیدگی و حداقل جلوگیری از این اعمال و اقدامات کرد. وی در این نامه، ضمن گزارش مختصر حادثه شب ۱۹ فروردین ۱۳۵۷، افزود:

«از آن پس نیز مکرر تهدیدهای تلفنی شدیدتر از آن، از همان «سازمان» [سازمان زیرزمینی انتقام] می‌رسد. مراتب به استحضارتان رسید تا چنانچه شهربانی کل کشور خود را مسئول امنیت شهر و حفظ جان مردم می‌داند، دستور فرمایند مراقبت لازم و جلوگیری به عمل آید.»^(۱)

مصاحبه با خبرنگاران خارجی

به روایت مهندس بازرگان، در فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۵۷، سیل خبرنگاران خارجی به ایران سرازیر شدند و هر کدام از اوضاع ایران گزارشهایی تهیه و به مراکز متبوع خود ارسال کردند. در فروردین ماه آقای باتلر از حقوق بشر آمریکا به ایران آمد و در این سفر با شاه ایران دیدار کرد و از جمله با اعضای جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر (مهندس بازرگان و دکتر سنجابی) دیدار و گفتگو کرد. در تاریخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۷/۲۳ مه ۱۹۷۸، خبرنگار تلویزیون بلژیک با مهندس بازرگان گفتگویی، انجام داد که ۴۵ دقیقه طول کشید و در تلویزیون آن کشور پخش شد. وی در این باره می‌گوید:

«۱۳۵۷/۲/۱ مصاحبه مخفیانه بازرگان با تلویزیون بلژیک و نمایش فیلم یک ساعته از مصاحبه و تظاهرات و مبارزات مردم ایران و بخش وسیع در کشورهای اروپایی و آمریکا»^(۱)

متن این مصاحبه در کتاب «اسناد نهضت آزادی ایران» آمده است که به دلیل اهمیت آن، بخش عمده آن را در این جا می آوریم. گوینده تلویزیون در مقدمه فیلم چنین می گوید:

«شخصی که ملاحظه می کنید، مهندس بازرگان، نام دارد. وی رهبر «نهضت آزادی ایران» است و برای اولین بار است که در یک مصاحبه تلویزیونی شرکت کرده است. بازرگان بعد از پایان تحصیلاتش در مدرسه سانترال پاریس، در دانشکده فنی، ترمودینامیک تدریس می کرد و در آنجا به مقام ریاست نیز رسید. در سال ۱۹۵۱ مهدی بازرگان اولین رییس شرکت نفت ملی شده ایران شد. بعد از چندین بار که به زندان افتاد در سال ۱۹۶۱ به ده سال زندان محکوم گردید که بعد از ۵ سال آزاد شد وی اکنون در تهران زندگی می کند و از تمام مسئولیت های دانشگاهی اش برکنار شده است...

سؤال: روحیه کنونی نسل جوان در چه وضعی است؟

جواب: نسل جوان و به خصوص دانشجویان ایرانی در داخل و خارج کشور، از اظهار تنفر علیه رژیم ترور و وحشت، خیانت و دروغگویی شاه، باز نایستاده اند و همین نسل جوان است که در معرض شدیدترین آزارها و شکنجه ها و انتقامجویی های پلیس قرار دارد... در نتیجه نسل جوان که از یک طرف زیر سلطه قهر و خشونت و رفتارهای وحشیانه حکومت قرار گرفته اند، از طرفی دیگر از هرگونه پشتیبانی و اگر جرأت کنم بگویم از هرگونه جهت یابی اخلاقی و سیاسی محروم اند، ناگزیر شدند یکی از دو راه را برگزینند: یا به طرف غفلتکاری غیر اخلاقی بگرایند و یا به خشونت و مبارزه مسلحانه رو نمایند، یعنی نوعی عکس العمل شدید.

... همه می‌دانند که مخالفین کنونی مرکب‌اند از ملیون و آزادیخواهان و مذهبیون مسلمان... آنچه را باید من اضافه کنم این است که توده مسلمانان از رؤسای مذهبی خود با کمال میل پیروی می‌کنند؛ خصوصاً اگر این رؤسا علیه رژیم که مورد تنفر مردم است، موضع بسیار سخت و محکم داشته باشند. مسلماً می‌دانید که در اسلام میان دین و سیاست و یا میان ایمان و اجتماع، جدایی وجود ندارد. بنابراین تعجب‌آور نیست که جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، دارای جنبه قوی اسلامی بود و قبل از آن نیز در هفتاد سال پیش، انقلاب مشروطیت ایران را رؤسای مذهبی آغاز و هدایت کردند.

سؤال: مایل‌اید درباره جنبه سیاسی جنبش خود بگویید؟

جواب:

الف- چیزی که همه خواستار آن هستند، آزادیهای دموکراتیک ابتدایی است از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و البته با تمرین لازم.
ب- احترام و اجرای کامل و صادقانه قوانین اساسی کشور. علاوه بر اینها، نکته‌ای که مسلم است این است که مخالفین و افکار عمومی تقریباً به طور عام، رژیم و شاه را که رییس آن است، محکوم می‌کنند. این رژیم واقعاً برای کشور غیر قابل تحمل شده است و این خود شاه است که با استبداد و کشت و کشتار و نیز با سیاست نامطلوب خود در اداره امور، کلیه طبقات را علیه خود برانگیخته است. در این معنی خود وی با سوق دادن طبقات مختلف از نسل جوان گرفته تا روحانیون، علیه سیاست خود، لیدر مخالفین است.

سؤال: بنابراین به نظر شما بین رژیم فعلی و آزادی، سازگاری وجود ندارد؟

جواب: کاملاً همین طور است. بایستی یکی از این دو فدای دیگری شود... تا زمانی که اعلیحضرت در این مملکت هست ایران روی آزادی را نخواهد دید. (۱)

تلاش برای تشکیل جبهه ملی - اسلامی

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ مهندس بازرگان، تلاش وسیعی را آغاز کرد تا تمامی نیروها و جناحها و تشکلهای موجود مبارز و ملی و دینی را تحت عنوان «جبهه اسلامی - ملی» گرد آورد. هدف او جلوگیری از تفرقه و پراکندگی و تمرکز در امر مبارزه، علیه رژیم بود. خود او در این باره می‌گوید:

«... موقع آن رسیده بود که همکاری گروههای مبارز ملی و اسلامی تحقق تشکیلاتی و رسمیت پیدا کند. یک جبهه ملی - اسلامی مشابه با نهضت مقاومت ملی، از گروهها و شخصیتهای محدود و وفادار به مبارزه و آلوده نشده به دستگاه و دربار، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ تشکیل گردید و فقط روحانیت مبارز از مشارکت حضوری در جلسات و اعزام نماینده، خودداری نموده بود و یکی از آقایان که سابقه روشنی با دکتر بقایی دارد، اظهار می‌داشت که تردید ما به دلیل طرفداری بعضی از شماها از دکتر مصدق و عدم تسلیم مطلقان به آقای خمینی است. مع ذلک تماس و تبادل نظر فیما بین ادامه داشت.»^(۱)

چنان که می‌دانیم، این جبهه ادامه پیدا نکرد و شاید بتوان گفت؛ اصلاً به طور جدی تشکیل نشد و پا نگرفت. چراکه از همان زمان و حتی از سال ۱۳۵۶ به بعد، نه تنها گروههای سیاسی سابق، فعال شده و تحت عنوانهای گذشته خود، فعالیت می‌کردند، که گروههای تازه و نوظهوری نیز با افکار و گرایشها و ایدئولوژیهای مختلف و متضاد، هر روز از راه می‌رسیدند و در ارکستر عمومی ملت، ساز خود را می‌نواختند و راه خود را می‌رفتند. روحانیت نیز در آن شرایط اساساً نیازی نمی‌دید که تحت عنوان حزب خاص و یا تشکیلات و حتی جبهه‌ای معین - آن هم جبهه‌ای که به وسیله عناصر غیر خودی پایه‌گذاری شده باشد - فعالیت کند.

افزون بر روحانیت، گروههای دیگر نیز چندان تمایلی به فعالیت در یک جبهه را نداشتند؛ یک نمونه آن، مخالفت دکتر سنجابی با پیشنهاد مهندس بازرگان مبنی بر فعالیت زیر عنوان «جبهه ضد استبدادی» بود. سنجابی در خاطراتش می‌گوید:

«بر اثر پیشنهادها و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان می‌شد، در یک

جلسه‌ای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه‌ای تشکیل شد و ده - بیست نفر بودیم، از آن جمله برادر آیت‌الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی و خود آقای مقدم مراغه‌ای و آقایان حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزار خانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی هم بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جبهه ملی نگذاریم، بگذاریم جبهه ضداستبدادی. بنده نسبت به ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی ضداستبدادی به خودی خود یک معنای مستتر بدی دارد و آن مثل این است که این عنوان برای این انتخاب شده که شعار ضداستعماری آن حذف شود... بحث دیگر این است که اگر ما می‌خواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم، هم اکنون آن رفقای دیگر، که با آقای داریوش فروهر و بختیار، کار می‌کنند، یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران، آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ملی ادامه می‌دهند... بنده از جناب عالی می‌پرسم آیا فکر کرده‌اید که وجود دو سازمان جدا، یکی به نام نیروهای جبهه ملی و یکی به اسم جبهه ملی ضداستبدادی چه تأثیر بدی ممکن است، داشته باشد... حرفهای من مثل این که فوق‌العاده مؤثر واقع شد، با این که در آن جلسه، اکثریت با رفقای مهندس بازرگان بود، رأی مخفی گرفته شد، ایشان، در اقلیت مطلق ماندند و در همان جلسه آقایان نزیه و دکتر سامی به عنوان اعتراض، جلسه را ترک کردند.»^(۱)*

۱. امیدها و ناامیدها، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

* هر چند ما از چگونگی جلسه مورد اشاره اطلاع نداریم و نمی‌دانیم دقیقاً منظور مهندس بازرگان چه بوده است به ویژه که سنجایی نیز پاسخ احتمالی بازرگان و یا همفکرانش را نقل نکرده است، تا قضاوت دقیقتر باشد. اما به نظر می‌رسد که ایراد جناب ایشان به عنوان پیشنهادی «جبهه ملی ضداستبدادی» و این که «این عنوان برای این انتخاب شده که شعار ضداستعماری حذف شود»، دست کم درباره بازرگان و اندیشه‌های روشن او و آن هم در شرایط آن روز مبارزه، چندان موجه نیست. زیرا که در سال ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ دشمن اصلی و مستقیم و رویاروی برای تمامی جناحهای مبارز (چپ تا راست راست) و در واقع تمامی ملت، رژیم استبدادی پهلوی بود و در آن زمان هر دشمنی (استعمار، استثمار...) در درجه دوم قرار داشت. حتی تمامی اعلامیه‌ها و موضعگیریهای رهبر فقید انقلاب، نیز گواه این امر است. افزون بر آن، در تفکر سیاسی بازرگان استعمار خارجی فرع بر استبداد داخلی است و به نظر او استعمار، زمانی در داخل کشوری نفوذ و سیطره پیدا می‌کند که حکومت و دولت، ملی و آزاد نباشد؛ یعنی استبداد، علت چیرگی استعمار است نه برعکس. ممکن است دکتر سنجایی و یا هر کس دیگر با این نظر

تحریم جشن نیمه شعبان

در سال ۱۳۵۷ امام خمینی، طی صدور اطلاعیه‌ای، جشن سوم شعبان - روز تولد امام حسین (ع) - و جشن پانزدهم شعبان - روز تولد امام زمان (عج) - را تحریم کرد و اعلام کرد:

«دست شاه تا مرفق به خون ملت ایران فرو رفته و در حال حاضر ملت عزیز در عزای عزیزان خود نشسته، چگونه ممکن است کسی نظر بدهد که جشن بگیرند و شادمانی کنند، شادمانی بر روی اجساد به خون خفته فرزندان اسلام؟ شادمانی در برابر افراد شریفی که در سیاهچالهای زندان، زیر سخت‌ترین شکنجه‌های جهنمی دژخیمان به سر می‌برند؟»^(۱)...

در پی آن جمعی از رجال سیاسی و مبارز تهران، اطلاعیه‌ای صادر کرده به پیروی از رهبر انقلاب، جشن را تحریم کرده و با نقل بخشی از اعلامیه امام نوشتند: «اکنون لازم است بدون هیچ‌گونه تشریفات که نشانه عید و شادمانی باشد در تمام ایران در مراکز عمومی مثل مساجد بزرگ، اجتماعات بپا کنند و هر چه بیشتر کارهای ضداسلامی و ضدقانونی رژیم را افشا کنند و خوف کسی را که از جنود ابلیس است از دل بیرون کنند، و در ادامه نهضت که موافق رضای خداوند تعالی و ولی‌عصر است، کوشش کنند و این چراغ فروزنده هدایت را روشنتر نگاهدارند.»^(۲)

و البته خود نیز روز ۱۴ شعبان (۲۹ تیر ماه ۱۳۵۷) را به عنوان مجلس نیمه شعبان در زمینی واقع در نبش خیابان پهلوی (ولی‌عصر فعلی) و تخت جمشید (آیت‌الله طالقانی فعلی) اعلام جلسه و برنامه کردند که از طرف رژیم جلوگیری شد و آقای مهندس هاشم صباغیان، یکی از دست‌اندرکاران برنامه، دستگیر شد.^(۳) اعلامیه فوق را ۶۰ تن امضا کرده بودند که یکی از آنان مهندس بازرگان بود.

→ موافق نباشد، اما هر چه هست، نمی‌توان مهندس بازرگان را به نادیده گرفتن استعمار و بدتر از آن به طرح نقشه برای انحراف مبارزه ضد استعماری و تقلیل آن به مبارزه ضد استبدادی متهم کرد. این، یک سوءظن و بدگمانی بی‌دلیل است.

۱. صحیفه‌نور، ج ۲، ص ۷۹.

۲. متن کامل اطلاعیه در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۳۸ تا ۲۴۰.

۳. همان، ص ۲۴۱.

پیام مهندس بازرگان به آیت‌الله خمینی در نجف

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ مهندس بازرگان از طرف نهضت آزادی، به وسیله مسافری، پیامی برای امام خمینی به نجف فرستاد و در آن راجع به مسایل جاری و چگونگی مبارزه و روابط و معرفی نماینده‌ای از جانب خود، مطالبی عنوان کرد. به دلیل اهمیت این نامه قسمتهایی از آن را در این جا می‌آوریم. ایشان می‌نویسد:

«در مرداد ماه ۱۳۵۷،* با مشورت دوستان نهضت، قرار شد پیامی به دست یکی از تجار متدین مطمئن بازار که عازم زیارت عتبات و دیدار مخفیانه با ایشان بود، بدهم. مطالب پیام شفاهی را پس از توضیح و تفهیم به صورت یادداشت‌هایی همراه آن آقا کردم که ذیلاً قسمتهایی نقل می‌شود:

۱- قانون اساسی ایران به صورت اصلی و متمم آن، بدون اضافات بعدی، سند زنده و قابل ارائه و استناد و دفاع در محاکم داخلی و محافل بین‌المللی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد. اگر آن را نفی کنیم، منطقاً و قانوناً هر گونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌دهیم. به معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است.**

۲- لبه تیز حمله، فعلاً بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود.***

۳- کلیه جنبشهای ملی و مذهبی اخیر، که در زمان خود ما به موفقیت‌های عمده رسیده و سطح بیداری و تحرک مردم را بالا برده است با اعلام انتخابات

*. ایشان در یک جا تاریخ ارسال این پیغام را اردیبهشت ماه می‌دانند (ص ۱۵ شورای انقلاب) که نادرست است.

** در پاورقی آورده‌اند: «این بند از تذکرات، دقیقاً و اکیداً مورد تأیید و اصرار آیت‌الله حاجی سیدابوالفضل زنجانی و بسیاری از مراجع و علما و خصوصاً صاحب‌نظران و مبارزین ملی و مسلمان ایران بود.»

*** در پاورقی نوشته‌اند: «در عمل همین طور هم شد و مرحله اول با پیروزی انقلاب ما، رفته، رفته با استقبال افکار عمومی غرب حتی مطبوعات آمریکا روبرو شد و سیاستهای خارجی همگامی و شناسایی نشان دادند.»

آزاد از طرف دولت و استقبال رهبران شروع شده است. با وارد شدن در فعالیتهای انتخاباتی بهتر توانسته‌اند، حرف خود را بزنند و مردم را متوجه و متحرک سازند.

۴- از هر گامی که دولت علی‌رغم خود و برای ریا و فریب در جهت خواسته‌های ملت بردارد، باید استفاده کرد. افرادی که از صف دولت خارج می‌شوند ولو صد در صد خالص نباشند، جا دارد تشویق شوند تا بیشتر در این جهت جلو بیایند و سایرین هم ملحق شوند.

۵- هدف نهایی، البته سرنگونی رژیم است. اما در مرحله اول رفتن شاه،* در مرحله دوم، نظارت و محدودیت جانشینان او در چهار چوب قوانین موجود و آزادیها، سوم، کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

۶- مشورت با روحانیت ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده‌اند که گفته‌اند «امرهم شوری بینهم» که دستور و اصل قرآنی است. اطلاعات و ارتباطات منظم مطمئن و سریع از داخله و خارجه برای رهبری آگاه و ارزیابی و تنظیم حرکتها، ضروری است و ایجاب می‌نماید که هیأت سه نفری یا چهار نفری مورد اعتمادی در تهران به تشخیص خودشان انتخاب و به محرمانه معرفی نمایند. همچنین برای دریافت دستورهای آقا و مشورت و نظردهی گروهها به آنها استفاده شود.

۷- حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور هر مسلمان باید باشد؛ عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار «لوموند» کاملاً بجا بوده است اما هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، اداری و غیره به قدر کافی و مقبول کار نشده. همچنین رهبری انحصاری روحانیت که امتحان خوبی در گذشته نداده، سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم را ندارد، کنار زدن و خارج از

*. در پای صفحه نوشته‌اند: «البته همزمان با چنین پیام و مشورت، اعلامیه «شاه باید برود» نهضت آزادی ایران منتشر شده بود و چهار ماه قبل از آن، در تلویزیون بلژیک گفته بودم که حضور شاه در ایران با آزادی منافات دارد.»

حق و وظیفه کردن گروه‌های ملی غیر مذهبی با حسن نیت و با صلاحیت به
خلاف مصلحت است.»^(۱)*

دعوت از شاه به «مباهله ملی» در تلویزیون

در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷، مهندس بازرگان طی نامه‌ای که به دفتر
مخصوص شاه ارسال کرد، از شاه خواست تا در یک «مباهله ملی» در تلویزیون
شرکت کند. به دلیل اهمیت این نامه تمام آن نقل می‌شود:

تهران - سی‌ام اردیبهشت ۱۳۵۷

دفتر مخصوص شاهنشاهی

جناب آقای معینان

«اعلیحضرت همایونی علاقه‌مندند برای ارائه نظریات خود به مردم ایران و
جهان و اثبات خدمات و ترقیات کشور، ارتباط مستقیم از طریق سخنرانیهای

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۲۲ تا ۲۵.

* آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌گوید از همان اوایل سال ۱۳۵۷، گروه‌هایی برای ایجاد تفرقه در میان
مبارزان، به خصوص میان روشنفکران مسلمان (از جمله نهضت آزادی) با روحانیان، به همان شدت که
علیه جبهه ملی تبلیغ می‌کردند، به نهضت نیز می‌تاختند و بر این مسئله تأکید می‌کردند که ملیون
خواهان سقوط شاه نیستند. امام خمینی در یکی از بیانیه‌های خود از نجف به همین امر، یعنی موضع
نامعلوم ملیون در برابر شاه اشاره کرد. چون مخالفان، آن را به نهضت آزادی تسری می‌دادند،
نهضت آزادی خارج از کشور، طی نامه‌ای برای امام خمینی نظرشان را درباره اشاره به موضع یاد شده
ملیون پرسید. این نامه با امضای این جانب برای ایشان ارسال شد. ایشان هم به نام نهضت آزادی
خارج از کشور جواب دادند و گفتند منظور نهضت آزادی نبود. «مرفوم شده بود که در بند اول اعلامیه
۲۱ شوال ۱۳۹۸ ابهامی است که آلت دست بعضی از افراد مغرض شده است... صریحاً اعلام می‌دارم
که این بند مربوط به کسانی است که نهضت اصیل ایران را به امر سیاسی، غیراسلامی ترسیم می‌نمایند
که نتیجه‌اش حفظ شاه است نه کسانی که در نوشته‌ها و مصاحبات خود شاه را محکوم و ایران را بر سر
دوراهی «آزادی» یا «شاه» قرار می‌دهند و نه کسانی که در طول مبارزات در نوشته‌ها و سخنرانیهای
خود پیوستگی و همگامی خود را به اسلام و انزجار و برتری خود را از رژیم منحط پهلوی اعلام
نموده‌اند، چنانچه در اکثر نوشته‌جات خود، بدان تصریح نموده‌اند.» (صحیفه نور، ج ۲ ص ۹۴) اشارات
ایشان به مهندس بازرگان و همفکران افراد نهضت آزادی است. به طور خاص به سخنان مهندس
بازرگان با تلویزیون بلژیک اشاره شده است، آنجا که او ایران را بر سر دو راهی «آزادی»، «شاه» قرار
داده بود.

عمومی و مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، برقرار فرمایند. از طرف دیگر معترضین و مخالفین را مارکسیستهای اسلامی و گروه‌های کوچک اخلاک‌گر که فریب خورده عوام‌فریبان یا مزدور بیگانگان هستند، قلمداد می‌فرمایند.

نظر به این که دعوت شوندگان، در گفتگوها غالباً خبرنگاران یا افراد دستچین شده روزنامه‌های تحت سانسور یا حزب واحد هستند که با پرسشهای پیش‌ساخته نقشی جز تأیید فرمایشات ملوکانه ندارند، مصاحبه‌ها نمی‌تواند به لحاظ اطلاع مردم، ارزشی و برای اقناع آنان، اثری داشته باشد. ولی چنانچه صاحب‌نظران مخالف را احضار فرمایند، مقابله توضیحات طرفین و دلایل مستند، حقایق را آشکارتر و اثبات مطالب را قطعی‌تر خواهد ساخت. ضمناً یک اقدام دموکراتیک و عمل جوانمردانه‌ای انجام گردیده، فرصت داده می‌شود کسانی که در وسایل ارتباط جمعی و راه مطبوعات عمومی به رویشان بسته است، حق دفاع مشروع پیدا نمایند.

در هر حال این‌جانب آمادگی و اشتیاق و درخواست خود را برای چنین مصاحبه تلویزیونی و مباحثه ملی - به تنهایی یا به همراه چند نفر دیگر از مخالفین نظام حاضر - اعلام می‌داریم و فکر می‌کنیم شایسته مقام شاهنشاهی نیز چنین باشد که یک بار با معترضین خود به جای چماق و مسلسل و تانک، با سلاح منطقی و قانون روبرو شوند

با احترام و امتنان - مهدی بازرگان»

موضوعات پیشنهادی:

نظام شاهنشاهی و قانون اساسی

کیفیت و کمیت مخالفین آزادیهای قانونی و خشونت‌های پلیس، خدمات و

ترقیات بعد از انقلاب»^(۱)

چنان‌که انتظار می‌رفت، پاسخ و عکس‌العملی به این پیشنهاد و نامه داده نشده،

حتی می‌توان گفت پاسخ غیرمستقیم آن، تشدید خشونت و سرکوب ملت و مخالفان بود که ادامه پیدا کرد.

دعوت به خانه‌نشینی و تعطیل عمومی به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد
در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷، به مناسبت فرارسیدن سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از طرف جبهه ملی - اسلامی اعلام شد که مردم به عنوان یادبود حادثه ۱۵ خرداد و اعتراض به رژیم، در خانه‌های خود بمانند و عملاً کار و زندگی در خارج از خانه را تعطیل کنند. مهندس بازرگان در این باره چنین روایت می‌کند:

«۱۳۵۷/۳/۱۵ - تعطیل عمومی و خانه‌نشینی سراسری ایران برای اثبات نارضایتی و اعتراض عمومی به نظام موجود به ابتکار جبهه ملی - اسلامی که در شهرستانهای درجه ۱ و ۲ با موفقیت بیش از ۸۰٪ اجرا شد و در تهران به علت بسیج افسران و درجه داران و خانواده‌های آنان که از طلوع آفتاب در خیابانها به گردش درآمدند جلوه تقریباً ۷۰٪ داشت.»^(۱)

وی در جای دیگر می‌گوید:

«تمامی تبادل نظر فیما بین (روحانیان و جبهه ملی - اسلامی) ادامه داشته با مشورت آقایان و پیغام به خدمت امام به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به تعطیل سراسری ایران، به منظور اثبات اعتراض عمومی و بدون دادن بهانه سرکوبی و اتهام، اعلام گردید. این تظاهرات مسالمت‌آمیز پرمعنی، با موفقیت بیش از ۸۰٪ در کشور اجرا گردید و تعطیل بعضی از شهرها مانند روزهای سیزده عید صد در صد بوده دلالت از همبستگی مردم و برقراری روابط می‌نمود.»^(۲)

مراسم سالگرد دکتر شریعتی در مسجد ارگ تهران

طی اطلاعیه‌ای به امضای حسینیه ارشاد و ۱۶۳ تن از چهره‌های سیاسی و مبارز - روحانی* و دانشگاهی و بازاری -، روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۵۷ به عنوان مراسم

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۷.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۳۰.

* روحانیانی که این اعلامیه را امضا کرده بودند به ترتیب امضاها، عبارت بودند از: مهدی شاه آبادی،

اولین سالگرد شهادت دکتر علی شریعتی در مسجد ارک تهران، اعلام شد. مهندس بازرگان یکی از امضاکنندگان آن بود. متن اطلاعیه این است:

«بسم الله القاصم الجبارین. یک سال پیش اندیشمندی بزرگ، ستیزنده‌ای سترگ، انسانی والا، پژوهنده‌ای دانا و مسلمانی آگاه، مهاجراً الی الله از میان ما رفت، او که شاهد زمانه بود، شهید زمان شد و مرگ نابهنگامش ملتی و امتی را سوگوار ساخت.

به یاد دکتر علی شریعتی منادی اسلام راستین، روز یکشنبه ۲۸ خرداد ماه [۱۳۵۷] در مسجد ارک از ساعت ۵ بعدازظهر، گرد خواهیم آمد تا یادآور ارزشهای بی‌شمارش باشیم.»^(۱)

انتشار اطلاعیه «شاه باید برود»

به گفته مهندس بازرگان «نهضت آزادی که بنا به سنت دیرینه، خود را متوقف در تشریفات و ملاحظات نمی‌کرد و مستقیماً با عامل و مسئول اصلی طرف بود، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۷ اعلامیه «شاه باید برود»، «راه نجات ایران از بن بست حاضر» را منتشر ساخت. وی در این باره می‌گوید:

«در این اعلامیه صریحاً گفته بودیم «کشور عزیز ما در اوضاع و احوال حاضر به بحرانی‌ترین روزهای تلخ تاریخ خود رسیده است... از پایتخت تا دوره افتاده‌ترین نقاط کشور را امواج نارضایتی و عصبانیت و آشوب، فراگرفته است در حالی که رهبر مؤثر و عامل مقصر، کسی جز شخص اعلیحضرت و دودمان پهلوی نیست... استبداد پهلوی، مانند قاجاریه، قبل از مشروطیت به حکم اسناد تاریخی و مشاهدات عینی، بر سیاستهای استیلاگر نیرومند خارجی با منافع و مطامع اقتصادی و نظامی تکیه داشته و در اردوی مخالف ملت و بی‌اعتنا و بی‌نیاز از مردم و مذهب [خود را] حس می‌کند. برنامه استبداد نوین تحت عنوان

→ حاج سید مرتضی شبستری، جعفر شجونی، سید عبدالغفار سجادی، سید محمود طالقانی، هادی غفاری، شیخ غلامرضا کنی، جلال گنجه‌ای، محمد مجتهد شبستری، علی‌اصغر مروارید، سید محمد موسوی خوئینی و مصطفی ملکی.

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، صص ۲۳۵ و ۲۳۶.

مدرنیسم غربی، اصلاحات تقلیدی و احیای سنن باستانی، برانداختن استقلال و آزادی و اصالت، بوده است و اسباب کارشان از یک طرف دروغ و ریا و ادعا و از طرف دیگر زور و زندان و کشتار است... جدایی ملت از دولت و جنگ و آشفتگی، مملکت را در آتش خطرناکترین بن‌بست تاریخ خود، در انداخته است. در شرایط آشتی ناپذیر حاکم برای خروج از بن‌بست وحشتناک حاضر، منطقاً دو راه حل قابل تصور است:

(۱) ملت تا آخرین فرد ارزنده‌اش در زیر ساطور سلطنت نابود شود.

(۲) شاه برود...

اما ملت چرا نابود شود؟... ملت هر چه باشد صاحبخانه است. ایرادی به او نیست که اکثریت قابل ملاحظه‌اش از مرجع عالیقدر سرسخت مبارزی چون آیت‌الله خمینی، تقلید و تبعیت نمایند... جا دارد اعلیحضرت که در پست فرماندهی مطلق العنان مسئول تمام جریانات کشور بوده است، کشور را به بن‌بست امروز کشانده‌اند... تن به حقیقت بدهند... با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد... اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن‌بست بیرون آمده... ملت... به یاری خداوند مواضع حقه مطلوب را تدریجاً با تشکل و تدارک و حسن نیت، سنگر به سنگر، تصرف خواهد کرد.^(۱)

نماز پرشکوه عید فطر ۱۳۵۷

از حوادث قابل توجه و مهم در تاریخ انقلاب، برگزاری نماز عید فطر در قیطریه (شمال تهران) به تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ بود که توسط گروهی، از جمله مهندس بازرگان و دوستان و همکاران ایشان، صورت گرفت. سال گذشته (سال ۱۳۵۶) نیز نماز عید فطر در همان جا برگزار شده بود، اما نماز عید سال ۱۳۵۷، با توجه به شرایط خاص آن ایام، از جمعیت و شکوه و جلال و اثرگذاری سیاسی و انقلابی بیشتر و گسترده‌تری برخوردار بود. در سال ۱۳۵۶ نماز عید به امامت آیت‌الله سیدابوالفضل مجتهد زنجانی صورت گرفت اما نماز عید فطر ۱۳۵۷، به امامت

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۳۲. متن کامل اطلاعیه را در اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۱۳ تا ۱۷ ببینید.

حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد مفتاح برپا شد. به گفته مهندس بازرگان، کسانی چون مهندس محمد توسلی، حاج تقی طرخانی، حاج محمود مانیان در تدارک این مراسم دینی - سیاسی، نقش داشته و فعال بودند.^(۱) نیز مهندس هاشم صباغیان نقش فعالی داشت.

پس از پایان مراسم نماز، جمعیت نمازگزار مانند سیلی رها شده از پشت سد، به راهپیمایی و تظاهرات سیاسی بر ضد رژیم دست زد و به سوی جنوب تهران سرازیر شد. در طول راه نیز جمعیت کثیری به تظاهر کنندگان پیوست. در همین راهپیمایی عظیم و تاریخی بود که - ظاهراً برای اولین بار - مردم به سربازان مستقر در روی تانکها و یا ایستاده در معابر و خیابانها، گل هدیه می‌دادند و خطاب به آنان شعار می‌دادند: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟». بنا به تحلیل بسیاری از تحلیلگران انقلاب ایران، شکست رژیم از زمانی علنی و قطعی شد که شعار «برادر ارتشی» داده شد و در برابر «گلوله» «گل» هدیه شد.

در برابر این اقدام مهم انسانی، نظامیان - به ویژه سربازان - عکس‌العمل مثبت نشان داده، به شکل‌های مختلف به ابراز احساسات مردم پاسخ دادند. خبر روزنامه کیهان، مندرج در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۵۷ آن روزنامه، تا حدودی عظمت و انعکاس تظاهرات آن روز را منعکس می‌کند:

«بزرگترین راهپیمایی سیاسی - مذهبی تاریخ ایران، دیروز در تهران برگزار

شد. در این تظاهرات... صف‌های چند کیلومتری جمعیت از زن و مرد و کودک و

پیر و جوان، عرض و طول خیابانها را پر کردند. خبر تظاهرات دیروز به عنوان

یک نمایش بزرگ و بی‌سابقه به سراسر جهان مخابره شد.»^(۲)

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نیز در تاریخ ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۷ با

صدور اطلاعیه‌ای از راهپیمایی و تظاهرات و خواست مردم در روز عید فطر حمایت کرد.^(۳)

مهندس بازرگان به خوبی ماهیت و نقش و پیامدها و آثار این راهپیمایی پرشکوه

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۷.

۲. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، ص ۸۶.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم، ص ۱۵۶.

را ترسیم کرده است:

«سال ۱۳۵۷ را که در نیمه دوم آن با سرعت خارق العاده‌ای طومار سلطنت پهلوی درهم پیچیده می‌شد باید سال راهپیمایی نامید. راهپیمایی‌های عظیم مختلط و ملی خودجوشی که به طور طبیعی در طی سالهای طولانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و مخصوصاً بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از طرق گوناگون تدارک شده بود و افتتاح این راهپیماییها، بعد از دومین نماز عید فطر منعقد در زمین قیطریه شمیران به امامت شهید دکتر مفتاح انجام گردید. رهبر انقلاب قبل از شروع ماه رمضان ۱۳۵۷ به کلیه و عاظم و علمای منبر و محراب توصیه کرده بودند که به افشاگری، مظالم و فجایع شاه و بیدار کردن مردم در سراسر کشور پردازند. عابرین پیاده و سواره جاده قدیم شمیران که مواجبه با مراجعت جمعیت انبوه نمازگزاران بعد از خاتمه خطبه شده بودند به صف آنها محلق می‌گردیدند و صلوات و شعارهای بالبداهه‌ای ساخته و خوانده و لحظه به لحظه به سیل و صدای جمعیت افزوده می‌شد. مأمورین غافلگیر شده و تحت تأثیر قرار گرفته پلیس و فرمانداری نظامی نه تنها ممانعتی از این حرکت نمی‌نمودند بلکه در عبور جمعیت از مقابل ستاد ارتش و تانکهای کنار خیابان، شعار «برادر ارتشی چرا برادر کشی» داده می‌شد و دختران خردسال سرنیزه‌های سربازان را گلباران می‌کردند به طوری که بعضی از درجه داران و افسران، برای مردم سخنرانی و تجلیل از راهپیمایان نمودند. ساکنین طول راه در خیابان کورش (دکتر شریعتی فعلی) و خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) تا دانشگاه نیز جلوی خانه‌ها آمده با تبسم و تحسین خود و تقدیم شیرینی و گل و خوراکی، آب و شربت به آنها داده هم آواز یا تظاهر کنندگان می‌شدند.

خبرنگاران خارجی از این منظره به شگفتی و التهاب درآمدند، و به همان نسبت، دستگاه، دچار وحشت و گیجی شده، سیاست مداراگر شریف امامی را محکوم کرده سه روز از راهپیمایی نگذشته، اعلام حکومت نظامی و منع اجتماعات و تظاهرات کردند.»^(۱)

دستگیری و زندان

پس از واقعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، که روز پس از راهپیمایی عظیم عید فطر روی داد و طی آن شمار زیادی از مردم به شهادت رسیدند. حکومت نظامی - که از شب ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ اعلام شده بود -، بر تهران حاکم شد. پس از آن تنی چند از رهبران مبارز سیاسی در تهران به وسیله فرمانداری نظامی تهران دستگیر شدند که یکی از آنان مهندس بازرگان، رییس هیأت اجرایی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بود. در پی این دستگیریها، که صبح روز ۱۷ شهریور صورت گرفت، گروهی از اعضای جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، به عنوان اعتراض به عمل دستگیری، به قم رفته، در بیت آیت الله حاج سید کاظم شریعتمداری متحصن شده و طبق یک سنت قدیمی ایرانی در خانه یک مرجع دینی، بست نشستند. اما چند روز بعد - حدود یک هفته پس از بازداشت - مهندس بازرگان آزاد شد و گروه تحصن کنندگان نیز از تحصن خارج شده، با تشکر از آیت الله شریعتمداری به تهران بازگشتند.^(۱)

در ایام این بازداشت، سپهبد ناصر مقدم، رییس وقت ساواک، در زندان به دیدار بازرگان رفت و از طرف شاه با وی گفتگوهایی انجام داد که چگونگی آن را از زبان مهندس بازرگان می شنویم:

«سپهبد مقدم معدوم، رییس ساواک، در زندان به دیدن من آمد و گفت اعلیحضرت حالا به همان حرف گذشته شما رسیده اند که «شاه در رژیم مشروطه، سلطنت می کند نه حکومت» و حاضر شده اند رعایت قانون اساسی را بکنند. من جواب دادم که «درست، ولی حالا دیر شده است و کسی باور نمی کند». سپس ایشان پرسید نظر شما راجع به صحبت های اخیر اعلیحضرت در رادیو - تلویزیون که خطاب به مردم گفته اند پیام انقلاب شما را شنیدم، چیست؟ در جواب داستانی را که در دوران تحصیل در کتاب «مجانی الادب» خوانده بودم نقل کردم:

«در یک روز سرد زمستانی شخصی مشغول شکار مرغان هوا و بریدن

سرآنها بود و ضمناً در اثر سرما آب بینی و چشمانش جاری بود. بچه گنجشکی که در کنار مادرش در لانه قرار داشت به مادرش گفت ما را از این مرد، باکی نیست چون دل رحم است و گریه می کند. مادر گفت بچه جان به چشمانش نگاه نکن که اشک می ریزد دستانش را ببین که خون می ریزد.»

پیام ایشان را هم اگر بخواهیم از نظر انشای فارسی و لحن و بیان قضاوت کنم نمره ۱۷ به آن می دهم ولی در مقایسه با آتش سوزیهای هفته قبل و فاجعه میدان ژاله - ۱۷ شهریور فعلی - داستان آن گنجشک و صیاد را باید عرض کنم. تیمسار دیگر از این مقوله صحبتی نکرد.^(۱)

دعوت به اعتصاب کارمندان

در شهریور ماه ۱۳۵۷ نهضت آزادی طی اطلاعیه‌ای، که به گفته مهندس بازرگان در خرداد ماه به مناسبت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تهیه شده بود،* با عنوان «کارمندان دولت، نوبت شماست»، از کارمندان دولت خواست به اعتصاب شکننده و مؤثر بر ضد رژیم استبدادی و سفاک دست بزنند و از این طریق رژیم را وادار به شکست کنند. از آنجا که متن این اعلامیه به قلم بازرگان است، بخشهایی از این اعلامیه را می آوریم:

«این بیانیه درد دلی است از طرف ملت و طرف خطاب، همه کارمندان دولت هستند... آیا خوب خبر دارید که دولت چه بر سر ملت و مملکت می آورد؟... آیا حساب کرده‌اید که همه گرفتاریها و بیچارگیها که مردم می‌کشند، مستقیم و غیر مستقیم از ناحیه دولت است؟...»

حالا می‌خواهیم پرسیم که آیا هیچ می‌دانید... که آنچه دزدی، فشار، خیانت، آزار، شکنجه، کشتار و نظایر آنها بر ملا می‌شود به دست شما کارمندان دولت انجام می‌گردد؟ شما هستید که خواسته یا ناخواسته ... به سر ملت می‌زنید...»

۱. یادداشت توضیحی مهندس بازرگان در پاسخ سؤال آقای احمدی، مترجم کتاب حسنین هیکل، در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۶۲. به نقل از کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، دکتر ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۳، صص ۷۰ و ۷۱. همین روایت از قول بازرگان در کتاب «تحریر تاریخ شفاهی انقلاب» صص ۳۲۶ و ۳۲۷ آمده است.

* آقای مهندس توسلی می‌گویند به دلیل توالی رویدادها امکان انتشار اطلاعیه فراهم نشد.

پس ما خیلی از شما گله داریم. خیلی از شما طلبکاریم... اما ... شما را که هموطن و همکیش ما و چه بسا خویشاوند نزدیک یا دوست ما هستید از خودمان می‌دانیم. فکر می‌کنیم دینی، آیینی، وجدانی، رحمی در نهاد شما هست... دردی و احساسی دارید...*

کار به دست شماست، قدرت به دست شماست، مسئولیت هم با شماست. اگر بجنید، دولت ظلم و استبداد را مستأصل خواهید کرد. استبداد دلش نمی‌سوزد که مدارس و بازار، روزها و هفته‌ها بسته باشد... اما اگر چرخ اداری در یک جا بخواهد، پشتش می‌شکند... فرمانها و دستورهای را که تشخیص می‌دهید خلاف قانون، خلاف حق، خلاف عدالت و به زیان مملکت و ملت است، انجام ندهید... دلال مظلوم نشوید. ننگ و عذاب دیگران را به خاطر یک لقمه نان یا امتنان به گردن نگیرید...*

کارمندان دولت نوبت شماست. چشم مردم به شماست. خدا با ما است.»^(۱)

سفر بازرگان به پاریس و دیدار با امام خمینی

در اوایل مهر ماه ۱۳۵۷ خبر رسید که دولت عراق محدودیتهایی برای آیت‌الله خمینی در عراق ایجاد کرده است، که نهضت آزادی ایران طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۶ مهر ماه ۱۳۵۷ به این محدودیت اعتراض کرد. در این اطلاعیه ضمن تجلیل و حمایت از ایشان، اعلام کرد:

«ما به عنوان تجلیل از مبارزات و مجاهدات مستمر و عمیق و مصممانه حضرت آیت‌الله العظمی خمینی و قدردانی از معظم له به قاطبه مردم قدرشناس و وفادار به برنامه‌ها و آرمانهای اسلامی آن حضرت، اعم از بازاری و کارمند و دیگران توصیه می‌کنیم روز یکشنبه ۹ مهر ماه ۱۳۵۷ را تعطیل نموده و با این عمل، اعتراض خود را به جهانیان اعلام دارند.»^(۲)

در تاریخ ۱۷ مهر ماه ۱۳۵۷ نهضت آزادی اطلاعیه‌ای صادر کرد که عنوان آن

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۴۳ و ۴۴.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۲۰ و ۲۱.

چنین بود: «در کجا هستیم؟». در این اطلاعیه، که تقریباً مفصل بود، پس از تحلیل تاریخ مبارزات ایران - به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد - و بررسی شرایط مبارزه در آن مقطع زمانی، آمده بود:

«ما اگر مرتکب خطا و خیانت و دستخوش احساسات و آشفتگی نشویم، بردباری، پایداری و تدبیر داشته باشیم و نشان دهیم که لایق اداره خود و مملکت هستیم، استبداد مواضع باقیمانده را رها خواهد کرد و استیلا اجباراً به استقلال و حقوق حق ما احترام خواهد گذاشت. از فرصتها و امکاناتی که پیش می‌آید، عاقلانه و هشیارانه باید استفاده کرد تا از یک طرف به هدف اصلی نزدیکتر شویم و از طرف دیگر سیاستهای خارجی را که خواه ناخواه، واقعیت و حضور دارند و ادار به حمایت و حفظ دستگاه استبداد ننماییم.

اگر با تاکتیک سنگر به سنگر، پیش برویم و با تدبیر، تشکل، تحمل و توکل، بیدار و سازنده باشیم، خواهیم توانست به رحمت خداوند و آینده خود امیدوار گردیم.»^(۱)

به دنبال افزایش محدودیت دولت عراق - و چنان که گفته شده است فشار دولت ایران - امام خمینی ناچار شد از عراق خارج شود و آهنگ رفتن به کویت کند. هنگام حرکت آیت‌الله و همراهان از نجف، دکتر ابراهیم یزدی نیز به جمع مهاجران پیوست که جریان را حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی - فرزند امام خمینی - چنین شرح می‌دهد:

«زمانی که می‌خواستیم سوار ماشین شویم، در تاریکی مردی غیر معمم نظرم را جلب کرد، دقیق شدم آقای دکتر یزدی بود. او برای گرفتن پیامی از امام برای انجمنهای اسلامی ایران در کانادا و آمریکا آمده بود که مواجه با این وضع شد. تا آن لحظه او به هیچ وجه از جریان مهاجرت امام اطلاع نداشت. دکتر هم سوار یکی از آن دو ماشین شد.»^{(۲)*}

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۲۳ تا ۲۹.

۲. مهاجر قبیله ایمان، حمید انصاری، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹.

*. آقای دکتر یزدی در این مورد می‌گوید:

من از طریق آقای دعایی از برنامه امام مطلع شده بودم و ایشان از من خواسته بودند به

امام از آنجا، به دلایلی که در منابع مربوطه گفته شده است، از مرز کویت به فرانسه عزیمت کرده، در «نوفل لوشاتو»، یکی از شهرکهای پیرامون پاریس، ساکن شدند. پس از ورود ایشان به پاریس و اقامت در آن کشور، جنبش ایران وارد مرحله نوینی شد و در واقع، انقلاب ابعاد جهانی پیدا کرد. پس از هجرت رهبر انقلاب به پاریس، بسیاری از شخصیت‌های روحانی و سیاسی ایران، برای دیدار با ایشان و مشورت در امور مربوط به پیشبرد انقلاب، به فرانسه عزیمت کردند که تمامی آنها در منابع مختلف آمده است. بهتر است پیش از پیگیری مطلب، توضیحات مهندس بازرگان درباره این هجرت را بشنویم:

«... فشار دولت شاه به دولت عراق برای اخراج آیت‌الله خمینی از نجف، و رفتن ایشان به پاریس در معیت آقای دکتر یزدی در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱۳، تصادف مبارکی بود که با تجدید خاطره «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» راهگشای مؤثری برای ملاقاتها و مذاکرات و اقدامات گردید. چه با ایرانیهای مقیم و مسافری از ایران و چه با دنیای خارج، حتی بهتر و راحت‌تر از آن که اگر به ایران می‌آمدند. توجهات و افکار از هر جا به سوی ایشان و به سود پدیده‌ای که بعداً نامش انقلاب اسلامی گزارده شد، جلب گردید... ژسکار دستن رییس جمهور فرانسه و دولتهای اروپایی بر مبنای اطلاعاتی که از ایران داشتند و شاه را مرده و منقرض شده می‌دانستند، اولین مقامات رسمی خارجی بودند که از شاه به طرف ملت ایران و به رهبر آن رو آوردند...»

قیام ایرانیان علیه استبداد شاهنشاهی و برای استقلال و حکومت اسلامی نیز آن طور که در چند ماه اقامت امام در پاریس معرفی گردید، افکار عمومی اروپا و آمریکا را تا حد زیادی از اشتباه بیرون آورده نسبت به انقلاب ما تفاهم و احیاناً تمایل پیدا کردند. در مقابل حق و حرف منطقی و معقول، هیچ تبلیغاتی

→ نجف بروم. اما دوستان کویته (آقای مهری) به من خبر دادند که منزل ایشان محاصره است. من در حرم امام علی (ع) برای گزاردن نماز صبح رفته بودم که حجت‌الاسلام فاضل مرا دید و از من خواست که در همان‌جا بمانم تا برگردد. او برگشت و از من خواست به منزل امام بروم. وقتی رفتم، ایشان با همراهان جلو در منزل منتظر من بودند. مراجعه کنید به مصاحبه آقای دکتر ابراهیم یزدی با مجله ایران فردا، شماره‌های ۵۱ و ۵۲.

نمی‌تواند کارشکنی کند.»^(۱)

یکی از کسانی که از تهران به فرانسه عزیمت کرد و با امام خمینی دیدار و تبادل نظر کرد، مهندس بازرگان بود که در تاریخ ۲۹ مهر ماه ۱۳۵۷ صورت گرفت. دکتر یزدی می‌گوید مهندس بازرگان به دعوت امام خمینی به پاریس سفر کرد:

«اولین گام در راه اجرای برنامه سیاسی، تشکیل شورای انقلاب بود. رهبر فقید انقلاب، نام سه تن از روحانیون را که می‌شناختند - از جمله مرحوم مطهری - بردند و خواستند که به آنها اطلاع داده شود تا به پاریس بیایند. از میان شخصیت‌های سیاسی مبارز، نیز نام چند نفر از جمله مرحوم مهندس بازرگان را بردند و گفتند که من اینها را می‌شناسم، دعوت کنم که به پاریس بیایند. وقتی من به مهندس زنگ زدم و پیغام را دادم، جواب دادند که (نقل به مضمون) در یکی از جلسات سخنرانیهام، وقتی نام ایشان را بردم و حاضرین صلوات فرستادند، به آنها گفتم شما با ذکر نام پیامبر خدا، فقط یک صلوات می‌فرستید، اگر پیامبر از شما سؤال کند که چرا برای من یک صلوات و برای ذریه من سه صلوات می‌فرستید، چه جواب می‌دهید؟ این سخن و سؤال من موجب ناراحتی و اعتراض برخی از روحانیون شده است.* آیا باز هم آقای خمینی اصرار دارند، من بیایم؟

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۴۹ و ۵۰.

*. در یکی از سخنرانیهای مسجد قبا بود که مرحوم بازرگان مطلب مورد اشاره را گفتند. و چنان که خودشان گفته‌اند، موجب اعتراض و آزردهی برخی از انقلابیون و طرفداران امام خمینی شده بود. اما باید دانست که سه صلوات برای ایشان اصلاً جنبه مذهبی و یا ترجیح دادن ذریه حضرت رسول بر خود آن حضرت نداشت، بلکه ماجرا از این قرار بود که در یکی از جلسات سخنرانی عمومی و پرجمعیت در مسجد اعظم قم - که نگارنده هم حضور داشت - وقتی اسم امام خمینی در سخنرانی برده شد، طبق معمول آن ایام، صلوات فرستاده شد که البته این صلوات کاملاً جنبه سیاسی داشت و از سال ۱۳۴۳ به بعد، علاقه‌مندان با ذکر صلوات در مجالس و محافل عمومی از امام خمینی حمایت می‌کردند و بدین ترتیب طعنی بر رژیم می‌زدند. سخنران جلسه - حجت‌الاسلام سید محمد کلانتر - گفت بهتر است وقتی نام مراجع تقلید دیگر برده می‌شود، هم صلوات بفرستید. این پیشنهاد سخت موجب آزردهی حاضران گردید ولی وقتی نام مراجع قم (آیات شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی نجفی) برده شد (که در جلسه نیز حاضر بودند)، بعضی صلوات فرستادند ولی اکثراً سکوت کردند. چندانکه این حادثه تکرار شد، حاضران این شیوه را برگزیدند که برای مراجع تقلید قم یک صلوات بفرستند و برای امام خمینی سه صلوات، چرا که به هر حال، ایشان رهبر بلامنازع انقلاب بودند، و در آن شرایط، تثبیت رهبری ایشان از اهمیت و اولویت برخوردار بود. البته احتمالاً مرحوم مهندس بازرگان از چگونگی ماجرا و به اصطلاح «شان نزول» سه صلوات آگاه نبوده است.

من این مذاکره را به رهبر فقید انقلاب، گزارش کردم. پاسخ ایشان این بود که برخورد شخصی مطرح نیست. آمدن ایشان ضروری است. حتماً بیایند. با این پیغام آقای مهندس بار سفر بستند و به پاریس آمدند و با حضور این جانب، سه جلسه گفتگوی مفصل با رهبر انقلاب صورت گرفت.^(۱)

بازرگان چندبار ماجرای این سفر و دیدار را توضیح داده است که در این جا مهمترین حوادث و مسایل مربوط به آن را از زبان بازرگان و دکتر یزدی بازمی‌گوییم. مهندس می‌نویسد:

«این مسافرت که ده روز آن در پاریس و دو روزش در لندن گذشت، از ۱۳۵۷/۷/۲۹ تا ۱۳۵۷/۸/۱۲ به طول کشید و برنامه‌ها شامل منظوره‌های زیر بود:

۱- تجدید دیدار و اطلاع از افکار و نظریات امام خمینی،

۲- در جریان گذاشتن ایشان نسبت به اوضاع ایران و مبارزات در جریان،

۳- پیشنهاد نظم در کار و تعیین یک هیأت نمایندگی از طرف ایشان در تهران، برای ابلاغ اعلامیه‌ها و دستورات و دریافت اطلاعات و پیشنهادات.

۴- دیدار و ارتباط با نهضت‌آزادی خارج از کشور»^(۲)

چنان که خود می‌گوید، این سومین بار بود که با آیت‌الله خمینی از نزدیک دیدار می‌کرد و آشنا می‌شد:

«اولین ملاقات و آشنایی من - که به اتفاق آقای دکتر سبحانی رفته بودیم - با آیت‌الله خمینی در زمستان سال ۱۳۴۱ در اوان نهضت روحانیت بود. ^{*} دومین ارتباط در سال ۱۳۴۲ از زندان قصر با وساطت مرحوم برادرم به منظور رساندن

۱. ایران فردا، ضمیمه شماره ۱۶، ص ۱۶.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۱.

* آقای مهندس سبحانی می‌گوید، آیت‌الله خمینی به سختی حاضر شد با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی ملاقات کند. به ویژه که حاضر نشد در خانه خود آنان را بپذیرد. از این رو قرار ملاقات در منزل علامه طباطبایی گذاشته شد و در آنجا با ایشان ملاقات انجام گرفت. همین مطلب را آقای سید حمید روحانی (زیارتی) - البته با تفاوت - هم آورده است. بنگرید به کتاب «شریعتمداری در دادگاه تاریخ»، قم، ۱۳۶۱، ص ۴۵.

جوایبه سخنرانی گستاخانه شاه علیه ایشان بود که با نظر آقایان طالقانی و دکتر سبحانی و تولیت تهیه کرده بودم و آنها خیلی پسندیده و بهترین پاسخ دانستند. غیر از آن ارتباط دیگری نداشتیم جز این که بعد از محکومیت نهضت‌ها در دادگاه نظامی، تأییدیه‌ای مانند سایر آقایان مراجع داده بودند»^(۱)

وی با تذکر این مطلب که «در ملاقات با آیت‌الله خمینی و مسافرت پاریس - پس از ۱۵ سال - برنامه‌ام طبق مذاکرات دوستان نهضت و مبارزین دیگر شامل منظورهایی که قبلاً ذکر گردید، بود. و علاوه بر آنها التیام روابط آقای بنی‌صدر با آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده»، جریان دیدار را چنین شرح می‌دهد:

«روز ۱۳۵۷/۷/۳۰ به اتفاق آقای دکتر ابراهیم یزدی در خانه اندرونی که آن طرف کوچه و قدری به طرف مشرق بود، ملاقات و مذاکرات به عمل آمد. آقای اشراقی داماد ایشان در ابتدای جلسه و برای پذیرایی و تعارفات اولیه، حضور داشتند. جلسه سه نفری قریب یک ساعت و نیم طول کشید و همان طور که قبلاً از آقای دکتر بهشتی شنیده بودم، ایشان ابتدا به کلام و استفسار از حال و نظریات طرف، ابراز انبساط چندان نداشت. وقتی ضرورت تعیین یک هیأت نمایندگی را مطرح کردم، تأییدی ندیدیم. مختصری از وضع ایران، عقب نشینی‌های شاه، امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کرده‌گفتم، انتخابات مجلس که وعده آزادی آن را داده‌اند، فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و شاه را می‌شود به تدریج بیرون انداخته از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد. ایشان بلافاصله اشکال کرده، گفتند شور و هیجان مردم خواهد خوابید. گفتم بر عکس است، فعالیت‌های انتخاباتی همیشه بهترین فرصت و سیله‌ای برای بحث و تبلیغات و تجمع و تحریکات است. ایشان اظهار ناامیدی کرده، گفتند آیا تضمین می‌کنید؟ از مشکلات و مخالفتها و مسایلی که رو در رو خواهیم بود، صحبت کردیم. از جمله کارشکنی‌های حتمی دولتهای بزرگ و لزوم دقت و تدبیر در پیشروی، فوق‌العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسایل را ساده می‌گیرند و نمی‌خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند. گفتم بالاخره آمریکا را

با قدرت و موقعیتی که دارد، باید به حساب بیاوریم. جواب دادند چون ما حرف حق می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت، ما نمی‌گوییم نفت‌مان را به آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به قیمت عادله‌ای که خودمان در بازار آزاد مشتریها، تعیین نماییم و بعد هم از آنها به جای اسلحه ماشینهای کشاورزی خواهیم خرید. گفتم دنیای سیاست و محیط بین‌المللی، حوزه علمیه نجف و قم نیست که با استدلال و حق، درصدد اقتناع طرف برآیند، هزار مشکل و موضوع خواهیم داشت و آنها نیرنگ و نقشه‌ها جور خواهند کرد. کافی نیست که حرفمان حق باشد تا آنها تسلیم شوند. از خونسردی و بی‌اعتنایی ایشان به مسایل بدیهی سیاست و مدیریت ماتم برد و دنبال کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم. پرسیدم جناب عالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم ساده‌نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد، منتهی چون کسی را نمی‌شناسم، از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است تا من به عنوان نامزد به مردم پیشنهاد نمایم. البته مردم آزاد خواهند بود (هر) رأیی را که مایل باشند، بدهند. وزرا را هم آن هیأت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم. کافی است این وزرا مسلمان و درستکار باشند، اصرار ندارم، حتی ممکن است از وزرای سابق که خیانت نکرده‌اند، باشند. احساس من - و شاید دکتر یزدی - این بود که ایشان از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است، می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ما قبل خیالشان راحت و برنامه معین است، گفتم چشم، با آقای دکتر یزدی می‌نشینیم و صورتی تهیه کرده، خدمتتان می‌دهم. سفارش کردند که تنها از خودتان نباشد، نمی‌خواهم بگویند من طرفدار دسته خاصی هستم. گفتم البته نظر و رویه ما همیشه همین طور بوده، اهل همکاری و وحدت هستیم.

در آخرین جلسه چون فکر می‌کردم قبل از رفتن شاه و آمدن ایشان به ایران

مسایل و مراحل در اداره و پیروزی انقلاب داریم، گفتم اجازه دهید همین هیأت مشورتی که منصوب خواهید کرد فعلاً وظیفه رابط و نمایندگی را برای اداره انقلاب در ایران داشته باشد. این نظر را رد نکردند ولی استقبال هم نکردند. صورتی که با همکاری آقای دکتر یزدی تهیه شده و دو روز بعد به آیت‌الله خمینی دادم تا آنجا که به خاطر دارم شامل اشخاص ذیل از طبقات مختلف بود. از علما، آقایان: مطهری، حاجی ابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی. - آقایان طالقانی و منتظری چون در زندان بودند و پیشبینی آزادیشان نمی‌شد، اسامی آنها در لیست گذارده نشده بود - . از ملیون مبارز و مسلمان، آقایان: دکتر سنجابی، دکتر سامی، مهندس کتیرایی و میناچی.

از نهضتیه‌ها، آقایان: دکتر سحابی، احمدصدر حاج سیدجواد، دکتر یزدی و خودم.

از بازار، آقایان: عالی نسب و حاجی کاظم حاج طرخانی.

از افسران: سرتیپ علی اصغر مسعودی و سرتیپ ولی قرنی»^(۱)

آقای دکتر یزدی، که آن روزها در پاریس بودند و از مشاوران نزدیک امام خمینی به شمار می‌آمدند، و - به دلیل دوستی نزدیک با مهندس بازرگان و عضویت در نهضت آزادی - در جریان دیدار مهندس بازرگان قرار داشتند، در این ارتباط توضیحاتی داده‌اند که نقل آن مفید تواند بود.

«به دنبال سفر آقای دکتر سنجابی و همراهانش، سفر آقای مهندس بازرگان با سفر به پاریس صورت گرفت. شایعات ضد و نقیض زیادی در رابطه با سفر و ملاقات و گفتگوی این افراد با امام منتشر گردید که اکثراً بی‌اساس، مغرضانه و با سوء نیت بوده است.

برخی از این شایعات به صورت سؤال، توسط خبرنگاران خارجی با امام مطرح گردید. مثلاً شایع کرده بودند که آقایان مهندس بازرگان و دکتر سنجابی در ملاقات خود با امام از ایشان خواسته‌اند یا به ایشان توصیه کرده‌اند که در برابر

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۲۱ تا ۲۳. همین مطالب، هر چند با اندکی تفاوت، از «تحریر شفاهی انقلاب اسلامی ایران»، صص ۳۱۲ و ۳۱۳ نیز، از قول بازرگان آمده است.

شاه، کمی کوتاه بیاید و دست از سماجت بردارند. این خبر به کلی دروغ و بی اساس است. این جانب که در جریان ملاقاتهای هر دو شخصیت با امام حضور داشتم، چنین سخنی را از جانب هیچ کدام نشنیدم. اما شایعه سازان و شایعه پردازان، نه تنها در آن روزها بلکه امروز هم بعد از گذشت چند سال، دست بردار نیستند. این شایعه‌ها همان زمان به صورت سؤال و جواب در مصاحبه‌ای با امام عنوان گردید. پاسخ امام قاطع و روشن است:

«سؤال: آیا هیچ یک از مخالفین دستگاه، کوششی به عنوان میانجی حضرت آیت الله و شاه کرده‌اند، برای مثال مهندس بازرگان و دکتر کریم سنجابی؟ اگر بله، نتیجه این میانجیگری چه بوده است؟
جواب: خیر، هرگز.»^(۱)

مهندس بازرگان، در مدت اقامت خود در فرانسه، جز دیدار با امام - که هدف اصلی مسافرت بود - دیدارها و فعالیتهای دیگر هم داشت:

«در آن چند روز با عده‌ای از دوستان و آشنایان که در ایران یا اروپا و آمریکا، برای دیدن آیت الله خمینی، آمده بودند ملاقاتهای سلام و احوالپرسی و صحبت‌های کلی آمد از جمله آقایان: دکتر بهشتی، حسن آقا شریعتمداری، دکتر مکرری، دکتر سنجابی - همراه با مانیان و مهدیان و سلامتیان - آقای صادقی و غیره.

خبرنگاران فرانسوی و بین‌المللی نیز خیلی مراجعه و اصرار مصاحبه می‌کردند ولی به طور کلی از هرگونه اظهار و افشای مذاکرات با آیت الله خمینی و نظریات و تبلیغات برای خودم یا نهضت آزادی، خودداری کردم. ضمناً آقای دکتر سنجابی و همراهان ایشان علاقه داشتند یک ملاقات اضافی و تعیین موضع مشترک با آیت الله خمینی داشته باشیم و اعلامیه سه جانبه‌ای داده شود ولی دکتر یزدی و من ضرورتی در این کار ندیدیم. تنها بنا به دعوت آقای دکتر بهشتی یک جلسه ملاقات سه نفره در محل اقامت ایشان داشتیم.

آقای دکتر یزدی عقیده و تا حدودی اصرار داشت که قبل از ترک پاریس و دیدار خداحافظی، اعلامیه‌ای در تعیین موضع خودم و تأیید رهبری امام بدهم. من این عمل را غیرضروری دیدم و ترجیح دادم پس از گزارش ملاقات به دوستان نهضت در تهران و با تصویب آنها انجام شود.

در سفر دو روزه به لندن به اتفاق آقای میناچی، علاوه بر دیدار آقایان: دکتر تقی‌زاده، دکتر خرازی و دکتر سروش و کوشش - متأسفانه بی‌فایده - در ایجاد حسن تفاهم آقای بنی‌صدر با آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده و مذاکرات مفیدی به اتفاق آقای میناچی در دفاتر صلیب سرخ و عفو بین‌الملل، در رابطه با دفاع از زندانیان ایران داشتیم.^(۱)

همان‌گونه که مهندس بازرگان اشاره کرد، وی صدور اطلاعیه در حمایت از امام خمینی را به بازگشت به تهران و مشورت با دوستان و اعضای نهضت آزادی موکول کرد، از این رو در تهران، دو روز پس از بازگشت مهندس بازرگان، اطلاعیه‌ای با عنوان «آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع بین باشد؟» انتشار یافت. در این اطلاعیه آمده بود:

«اعلامیه‌ها، سخنرانیها، تظاهرات، تجمعه‌ها، فریادها و بالاخره قربانیهای فراوانی که از یک سال و نیم به این طرف در ایران رخ داده است و از چهارگوشه دنیا ناظر و ناقل آن شده‌اند، لااقل دو حقیقت را نشان می‌دهد:

۱- اکثریت قاطع ملت ایران شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و خواستار حکومت اسلامی است.

۲- اکثریت قاطع ملت ایران آیت‌الله العظمی خمینی را به رهبری خود برگزیده است.

دو واقعیت فوق‌تر تنها با زبان و قلم بیان شده، بلکه با خونهای بسی‌دریغ فراوان، در پایتخت و سراسر کشور امضا شده است. از طرف دیگر، آیت‌الله العظمی خمینی، مکرر تصریح کرده‌اند که شاه باید برود، دودمان پهلوی برود، نظام سلطنتی نیز برود.

... امر مسلم و واقعیت غیر قابل انکار این است که اکثریت ملت از خواسته‌های رهبری روحانیت، یک بند انگشت عقب نمی‌کشند.»^(۱)

عضویت در شورای انقلاب

هر چند نمی‌توان برای ایجاد و تشکیل «شورای انقلاب» تاریخ دقیقی را ذکر کرد؛ اما همان‌گونه که مهندس می‌گوید، قدر مسلم آن است که اواخر آبان و اوایل آذر ماه ۱۳۵۷ اندیشه تشکیل چنین شورایی به منظور رهبری انقلاب و تدبیر جریانهای امور در داخل کشور و به عنوان گروه نماینده رهبری در داخل پدید آمد و یا اگر قبلاً مطرح بود به تحقق و عمل نزدیک شد. لذا مهندس بازرگان آذر ماه ۱۳۵۷ را تاریخ تشکیل شورای انقلاب از طریق آقای مطهری می‌داند.^(۲) از این رو در همین مقطع به تشکیل شورای انقلاب اشاره می‌کنیم:

بازرگان می‌نویسد:

«پایه شورای انقلاب که در آذر ماه ۱۳۵۷ تشکیل رسمی مخفی یافت، در آن ملاقات پاریس ریخته شد و آیت‌الله خمینی، توصیه‌ای را که در پیام مرداد و شهریور فرستاده بودم به این ترتیب پذیرفته، متتهی با دو مأموریت: یکی مشورت در حکومت و دیگر نمایندگی برای رهبری انقلاب. ابتدا نیز طی برنامه‌ای که آقای یزدی با نظر ایشان در پاریس تهیه کرده، قرار بود دو هیأت جداگانه تشکیل شود یکی هیأت مشاورین امام، برای انتخاب و معرفی اشخاص و دیگر شورای انقلاب، ولی در عمل و مقارن با مأموریتی که قبل از آمدن به ایران برای راه‌اندازی نفت داده بودند آن دو هیأت ادغام گردیده، اعضایش که به دستور ایشان از طرف آقای مطهری مصاحبه و دعوت شدند غیر از دکتر باهنر هیچ کس خارج از آنچه در پاریس صورت داده بودم، نبودند فقط آقایان مهندس عزت‌الله سحابی و دکتر عباس شیبانی در زمان مسافرت پاریس من هنوز در زندان بوده امیدى به آزادی ایشان نمی‌رفت. ترکیب شورای انقلاب چهار بار عوض شد ولی همیشه اکثریت آن را معممین تشکیل می‌دادند که

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۳۲ و ۳۳.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۹.

مقرَّبتر بودند. ترکیب اول که در پیشنهاد نخست وزیر و تصویب وزرای دولت موقت، شرکت داشتند عبارت بود از آقایان: طالقانی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی، مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر، دکتر یزدی، دکتر سبحانی، احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، تیمسار مسعودی، تیمسار قرنی و من، به انضمام آقایان: مهندس سبحانی و دکتر شیبانی که بلافاصله بعد از خروج از زندان به فرانسه رفته بودند. بعد از تعیین دولت موقت و خارج شدن وزرا، از شورای انقلاب به جای ما، آقایان بنی صدر، قطب زاده، مهندس موسوی، دکتر پیمان و جلالی را وارد کردند، بدون آن که به جای شهید مطهری و مرحوم طالقانی شخص جدیدی جانشین شود؛ تغییر سوم بعد از استعفای دولت موقت و وارد کردن آقایان مهندس کتیرایی و مهندس معین فر، دکتر رضا صدر و من به دستور امام صورت گرفت که در عوض آقایان دکتر پیمان، مهندس موسوی و جلالی خارج شدند. اسامی اعضای شورای انقلاب در هیچ زمان اعلام نشد و در اوایل، استتار بیشتر به کار برده می شد به طوری که در مطبوعات و در افواه نام اشخاصی مانند دکتر مفتاح، دکتر سنجابی، حتی دکتر حاج سید جوادی برده می شد. البته در پاریس وعده معرفی شورای انقلاب را داده بودند ولی بعداً شاید به دو دلیل خودداری به عمل آمد. یکی مسئله امنیتی و دیگر مسئله روانی و رقابتی داخل روحانیون. جامعترین و بی طرفانه ترین گزارش نسبتاً تشکیلاتی و عملیاتی شورای انقلاب، همان است که مرحوم دکتر بهشتی به مجلس شورای اسلامی در اوایل تأسیس آن داده بودند.^(۱)

دکتر بهشتی نیز در این مورد توضیح می دهد:

«افراد را امام، تعیین می کردند به این معنی که اول، امام به یک گروه ۵ نفری از روحانیت مسئولیت دادند که برای شناسایی افراد لازم برای اداره آینده مملکت، تلاش کنند، این عده عبارت بودند از: آیت الله مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و خود بنده. بعد با آقای مهدوی کنی صحبت کردیم و به امام اطلاع دادیم و ایشان هم شرکت نمودند. بدین ترتیب

هسته شورای انقلاب، یک گروه شش نفری شد بعدها از روحانیون آیت‌الله طالقانی و خامنه‌ای نیز اضافه شدند.

به هر حال آن شش نفر اولیه یعنی آقایان مطهری، رفسنجانی، باهنر، موسوی اردبیلی، مهدوی کئی و خود من شروع به مطالعه روی افراد کردیم، به تدریج آقای مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و عده‌ای دیگر از شخصیتها را که امام نیز قبلاً می‌شناختند و با آنها در پاریس دیدار داشتند و قرار بود روی آنها مطالعه کنیم و نظر نهاییمان را بدهیم آنها را با نظر نهاییمان به امام در پاریس معرفی کردیم و امام نیز تأیید نمودند. به هر حال شورای انقلاب با ترکیبی از چند روحانی از روحانیت مبارز و چند نفر از چهره‌های دارای سابقه مبارزات سیاسی براساس اسلام در ایران و در منزل افراد تشکیل شد.^(۱)

مهندس بازرگان در جای دیگر می‌گوید:

«آیت‌الله خمینی قبل از مراجعت به ایران و پس از تصمیم گرفتن، به تشکیل شورای انقلاب به نزدیکترین و مورد اعتمادترین یاران و شاگردان خود یعنی مطهری مأموریت داده بود، در منزل خودش از تک تک نامزدهای تعیین شده برای شورای انقلاب، دعوت کرده پس از طرح مطلب و تذکر این قضیه که باید فعلاً مستور بماند، اگر در طرف آمادگی و تعهد لازم را دید و وظایف شورا را بیان کرده از برای همکاری و عضویت در شورا دعوت نماید.»^(۲)

اما پس از راهپیماییهای عظیم تاسوعا و عاشورا، در تاریخ ۱۹ و ۲۰ آذر ماه ۱۳۵۷ در تهران، که از منزل آیت‌الله طالقانی در دروازه شمیران به طرف میدان آزادی - شهیدان آن زمان - آغاز و در آنها قطعنامه‌هایی خوانده که صریحاً رژیم پهلوی و سلطنتی، ملغاً اعلام شد و از جمله خواسته شد که امام هر چه زودتر شورای انقلاب را اعلام کند، رهبر انقلاب در پیام خود به ملت ایران در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۵۷ / ۲۳ ماه صفر، برنامه سیاسی خود، از جمله تشکیل شورای انقلاب را اعلام کرد. ایشان در این پیام اعلام کرد:

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹، به نقل از تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۲. مقاله ضمیمه کتاب امیدها و ناامیدیها، صص ۶۹۵ و ۶۹۶.



تهران، خیابان انقلاب، مهندس بازرگان و دکتر سجایی در راه پیمایی تاسوعای سال ۱۳۵۷.

«بر حسب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی ایران، مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب، معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخص شده است. از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.»^(۱)

به گفته دکتر یزدی:

«اعلام تشکیل شورای انقلاب و انتشار رئوس برنامه‌های امام، همان طور که پیشبینی می‌شد، موجب بعضاً تحریک و عموماً تزلزل بیشتر نیروهای دشمن از طرفی و انسجام و امید بیشتر نیروهای مردمی از طرف دیگر گردید.»^(۲)

شاه در روز ۲۶ دی ماه از ایران رفت اما به گفته دکتر یزدی:

«در آستانه خروج شاه از ایران هنوز تمامی ۱۵ نفر اعضای شورای انقلاب تعیین نشده بودند. رهبر انقلاب طی یک یادداشت خصوصی برای مرحوم مطهری، از کندی حرکت گله کردند و خواستار تسریع در اجرای برنامه شدند.»^(۳)

شورای انقلاب فعالیت جدی خود را اواسط دی ماه آغاز کرد. در واقع زمانی که امام، شورای انقلاب را اعلام کرد، از مدتها قبل، این شورا وجود داشت و عملاً فعالیت می‌کرد. چگونگی فعالیت و شکل سازمانی و جلسات و نحوه تصمیمگیری شورای انقلاب از حیطه بحث ما، خارج است. فقط با نقل مطلبی از مهندس بازرگان، ماجرای تشکیل شورای انقلاب را به پایان می‌بریم:

«شورای انقلاب از ابتدای تشکیل، هفته‌ای یک و بعداً دو بار به طور نامنظم و غیرمنضبط دور هم جمع شده پا به پای جریانات انقلاب، پیش می‌رفتیم،

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۰۷ و آخرین تلاشها در آخرین روزها، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲. آخرین تلاشها در آخرین روزها، ص ۱۱۷.

۳. ایران فردا، ضمیمه شماره ۱۶، ص ۱۷.

خصوصاً در مذاکرات با مقامات انتظامی و دولتی و دیپلماتیک خارجی و ترتیب دادن مسافرت دکتر بختیار به پاریس، برای ملاقات با آقا و استعفا، مشاوره و هماهنگی وجود داشت.»^(۱)

مأموریت برای راه‌اندازی شرکت نفت

از مأموریت‌های مهم مهندس بازرگان در دوران انقلاب، مأموریت ایشان از سوی امام خمینی، برای راه‌اندازی شرکت نفت در حال اعتصاب و به طور کلی سر و سامان دادن به وضعیت نابسامان نفت و تولید و توزیع آن در داخل و مسئله فروش آن بود. این مأموریت که به پیشنهاد شورای انقلاب در تهران صورت گرفت، در تاریخ ۸ دی ماه ۱۳۵۷، طی حکمی از طرف رهبر انقلاب به مهندس بازرگان ابلاغ شد. در آن حکم، حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی و مهندس مصطفی کتیرایی نیز به عضویت هیأت راه‌اندازی نفت از طرف امام انتخاب شدند و دو نفر دیگر نیز به انتخاب بازرگان و نهادده شد که مجموعاً پنج نفر می‌شدند. او نیز مهندس هاشم صباغیان و مهندس کاظم حسینی،* را برای عضویت و فعالیت در هیئت برگزیدند. متن حکم رهبر انقلاب این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

«پس از اهداء سلام و تحیت، به طوری که مسبوق هستید کارگران و کارمندان

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۳۳.

*. گویا حضور مهندس حسینی در کمیته، موجب اختلافاتی نیز شد. آقای هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

«مهندس حسینی پیش از هیئت به خوزستان رفت. با همان فرهنگ جبهه ملی در اهواز یک سخنرانی کرد که با ذائقه فرهنگی انقلابیون ناسازگار بود، نزدیک بود پیامدهای آن، به موفقیت ما در هدفهای آن سفر لطمه بزند. مهندس بازرگان هم هر چه در جهت اصلاح زمینه‌های منفی ناشی از آن، سخنرانی کرد، موفق نشد. ناگزیر من در محل تعمیرگاه مرکزی نفت در آبادان، سخنرانی کردم... سخنرانی من زمینه را به کلی تغییر داد و پیش‌داوریه‌ها و مخالفتها و بدبینی را از بین برد.»

هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه،

به کوشش محسن هاشمی، تهران، ۱۳۶۷، نشر معارف، ج ۱، ص ۳۲۵.

شرکت نفت به منظور همکاری و همگامی با مبارزات ملت مسلمان ایران به منظور جلوگیری از صدور نفت به خارج، دست به اعتصاب زده‌اند، اما دولت غاصب و غیرقانونی نظامی با تهاجمات سبعانه خود و اعمال زور و ارباب، می‌خواهد این اعتصاب را به جهت ادامه غارت نفت بشکند و همچنین در حالی که نفت و فرآورده‌های نفتی برای مصارف داخلی تولید می‌شود و یا موجود می‌باشد از پخش آن در داخل جلوگیری نموده و سعی می‌نماید تا ایجاد فشار و ناراحتیهای بیشتری را برای مردم بنماید. برای مقابله با این برنامه‌های دولت غاصب و تأمین نیازهای مردم در داخله، تحقق شرایط زیر لازم است:

- ۱- نظامیان از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور ننمایند و از ایجاد هرگونه ارباب در بین کارکنان خودداری نمایند.
- ۲- نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود. از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی فعلی به طور کامل ممانعت به عمل آید.
- ۳- ارتش و نظامیان حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود، ندارند و از آن باید جلوگیری شود.

با توجه به مراتب بالا مقتضی است جناب‌عالی که در اداره صنایع عظیم نفت، دارای سوابق و تجارب هستید یک هیأت ۵ نفری مرکب از جناب آقای حاجت‌الاسلام حاج شیخ اکبر رفسنجانی و جناب آقای مهندس مصطفی کتیرایی و دو نفر دیگر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمایید و این هیأت تحت سرپرستی جناب‌عالی، مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت با احراز شرایط ذکر شده در بالا نظارت نماید و ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم، عده لازم را به بازگشت به سرکار و ادامه تولید در حد مصارف داخلی دعوت فرمایید و شرایط بالا را به کارمندان و کارگران تذکر دهید که اگر دولت غاصب هر یک از شرایط بالا را نقض نمود، جریان نفت به کلی قطع گردد و به سایر اعتصابیون ملحق گردند. در این صورت مسئولیت قطع نفت صرفاً متوجه دولت خواهد بود و از مدیران صنعت نفت انتظار داریم که در این امر مهم و حیاتی در این مرحله حساس کنونی با هیأت

اعزامی همکاری همه جانبه و صادقانه بنمایند.

از خداوند تعالی استقلال و عظمت کشور و توفیق ملت را برای به دست آوردن آزادی و استقلال خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله. روح الله الموسوی الخمینی. (۱)

مهندس بازرگان، در ارتباط با مقدمات و پیامدهای این فرمان و اقدام، چنین

می نویسد:

«در حالی که دستگاه طاغوتی، آخرین تلاشهای مذبحخانه را انجام داده، دولت، پشت دولت روی کار می آورد و اعتصابات قدرت حاکمیت و مدیریت را از نظام محض سلب کرده بود، رهبری انقلاب دست به اقدامی زدند که ارزش و اثر فوق العاده داشت: یک آزمایش عملی برای اثبات وحدت ملی و در دست گرفتن حکومت انقلابی. اعتصابات همه جانبه ضمن آنکه دولت استبداد را مستأصل و شاه را در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ و ادار به فرار کرده بود، نظام کشور و معاش مردم را نیز مختل نموده از نظر افکار عمومی و تبلیغاتی خطری برای قیام ملت به سود استبداد به وجود آورده بود. چاره جویی خودی و مدبرانه‌ای ضرورت داشت که ضمن فشرده نگاه داشتن گلوی دشمن، رفع خفقان از مردم و مملکت بشود. نفت از این بابت حساسترین نقش و موقعیت را داشت و مناسبترین راه حل که از طرف رهبری اتخاذ گردید، مأموریت دادن به یک هیئت پنج نفری مورد اعتماد، برای تأمین و توزیع مواد نفتی ضروری مردم، ضمن حفظ اعتصابات و جلوگیری از صدور خارج بود که با صدور فرمان مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۸ انجام گردید....»

با صدور این فرمان و انجام سریع و جدی و موفقیت آمیز، آن دو منظور دیگر تحقق یافت، اولاً آزمایش وحدت ملی در عمل، خصوصاً همکاری دستگاههای دولتی و ثانیاً زمینه سازی لازم و امیدواری پیروزی انقلاب در اداره مملکت، به جای نظام کهن. هم استقبالهای پرشور مردم خوزستان و فارس و کارکنان صنعت نفت از هیأت منتخب امام و اجرای مأموریتشان، علی رغم

کارشکنیهای عناصر چپ، فوق‌العاده بود و هم مردم سراسر ایران همکاری و حوصله در توزیع مواد نفتی ضروری به خرج داده موفقیت برنامه را مشاهده نمودند و همچنین دیپلماتهای خارجی احساس آرامش و اطمینان نسبت به اداره مملکت بعد از سقوط شاه نموده، نامزد احتمالی نخست‌وزیری آینده را حدس زدند.»^(۱)

این مأموریت سبب شد که مهندس بازرگان در رأس هیأت نفت به شهرهای مختلف نفتخیز، یا دارای پالایشگاه و تأسیسات نفتی، مسافرت کند و ضمن دیدار با کارکنان و مدیران صنعت نفت با مردم نیز دیدار و گفتگو کند. وی بارها در این سفر در مجامع عمومی و به ویژه مساجد، به ایراد سخنرانی پرداخت. این دیدارها از یک طرف بر تجارب و آشنایی بازرگان با مسایل جامعه و مردم می‌افزود و از طرف دیگر مردم نیز با وی آشنا تر شده و به موفقیت و منزلت اجتماعی و سیاسی و مدیریتی وی می‌افزود.^(۲)

البته بعدها در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷ نیز امام خمینی طی حکمی، دکتر یدالله سبحانی را مأمور کرد تا در رأس یک هیأتی به هدایت و تقویت و تنظیم اعتصابات اهتمام کنند. امام نوشتند:

«بدین وسیله به جناب عالی مأموریت داده می‌شود که به اتفاق جناب حجت‌الاسلام شیخ محمد جواد باهنر و جناب آقای مهندس علی‌اکبر معین‌فر و دو نفر دیگر که با مشورت آقایان تعیین خواهید کرد، هیأتی برای تقویت و تنظیم اعتصابات تشکیل دهید.»^(۳)

به گفته مهندس بازرگان دو نفر منتخب دیگر، عبارت بودند از آقایان دکتر کاظم یزدی و دکتر مهدی ممکن.^(۴)

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۶۶ و ۶۸.

۲. تفصیل مأموریت و فعالیت‌های هیأت راهاندازی شرکت نفت در مصاحبه آقای مهندس مصطفی کتیرایی با مجله ایران فردا، شماره ۵۱، آمده است.

۳. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۴۵.

۴. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۰.

فصل دوم

اوضاع عمومی کشور در این دوران

(۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

تا این جا حوادث عمده زندگی مهندس بازرگان را در فاصله آغاز سال ۱۳۵۶ تا چهاردهم بهمن ماه ۱۳۵۷، فرمان تعیین ایشان به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب، برشمردیم، و اینک اوضاع عمومی و حوادث مهم این دوران کوتاه، اما پرحادثه، را باز می‌گوییم تا نقش و اثرگذاری بازرگان در سال انقلاب را بهتر و در سطح کلی‌تر باز یابیم.

چنان که پیش از این گفتیم، خفقان نوین رژیم شاه، از حادثه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد و با گذشت زمان فزون‌تر و شدیدتر شد. از آن جا که در اوایل دهه چهل، اقدامات مسلحانه و عملیات نظامی بر ضد رژیم آغاز شد و روز به روز توسعه پیدا کرد و گروه‌ها و سازمان‌های چریکی و زیرزمینی و برانداز نظامی، یکی پس از دیگری و برخی همزمان پدید آمدند، رژیم در مقابله با آنان پیوسته برخشونت خود افزود و امید آن داشت که بتواند جنبش چریکی و مسلحانه راریشه کن سازد. حمایت جهانی به ویژه پشتیبانی بی‌دریغ و همه جانبه و مؤثر سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی و نظامی آمریکا از رژیم، از یک سو و چیرگی کامل سیاسی رژیم در داخل کشور از سوی دیگر و به خصوص افزایش ناگهانی قیمت نفت در

سال ۱۳۵۳ و تقویت اقتصادی مهم رژیم در آن سالها، جملگی عواملی بودند که شاه را امیدوارتر سازد تا ایران را از نظر داخلی و خارجی و منطقه‌ای «جزیره ثبات» بخواند و مخالفان خود را سرکوب و دست کم منزوی و کم اثر و یا بی اثر کند.

درست در همین زمان است که شاه در سیاست داخلی خود، دست به دو اقدام خطرناک و زیانبار، علیه رژیم و سلطنت خود می‌زند، یکی انحلال احزاب چندگانه صوری و فرمایشی موجود و تشکیل حزب به اصطلاح فراگیر «رستاخیز». و دیگر، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی ایران. اقدام نخست در اسفندماه ۱۳۵۳ انجام شد. شاه یکباره طی یک سخنرانی در ۱۱ اسفند ماه، احزاب رسمی را منحل کرد و طبق دستور، تمامی رهبران و اعضای آن احزاب (ایران نوین، مردم، پان ایرانیسم) موظف شدند که در قالب تشکیلات سراسری و فراگیر ملی فعالیت کنند. اعلام شد که هر کس سه اصل قانون اساسی، اصول انقلاب سفید و نظام شاهنشاهی (= پهلوی) را قبول دارد، الزاماً باید در این حزب واحد ثبت نام کند و رسماً به عضویت آن در آید و هر کس مخالف است، شناسنامه‌اش به دستش داده می‌شود تا کشور را ترک کند. اما اقدام دوم، در اسفند ماه سال ۱۳۵۴ صورت گرفت. در آن ایام که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی، جشن گرفته شده بود، به فرمان شاه، با مبداء قرار دادن آغاز سلطنت کوروش، تاریخ هجری شمسی را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند. این تصمیم در مصوبه جلسه مشترک دو مجلس شورا و سنا، در تاریخ ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۴، تصویب شد و صورت قانونی به خود گرفت.^(۱) این دو اقدام - به ویژه دومی - هر چند ظاهراً از اعتماد به نفس شاه و ثبات و استواری رژیم حکایت داشت، اما سیر حوادث آینده نشان داد که جز جهل و توهم سرایی بیش نبوده است. به راستی شاه نمی‌دانست که تغییر تاریخ اسلامی، ممکن است چه عواقبی داشته باشد؟ آیا عکس‌العمل مسلمانان و به ویژه علما و مراجع دینی را پیشبینی نکرده بود؟

اما به رغم انتظار رژیم و توهم پیروزی، جنبش چریکی و عملیات نظامی به وسیله گروههای مختلف اسلامی و مارکسیستی ادامه پیدا کرد و مبارزات سیاسی،

فکری و فرهنگی پی گرفته شد. در عین حال باید اعتراف کرد که جنبش مسلحانه در سطح عموم و حتی در سطح مبارزات سیاسی و جوانان، چندان گسترش پیدا نکرد. بانیان سازمان چریکی، چنان که از تحلیلها و اهدافشان در آغاز تأسیس برمی آید، جملگی در این اندیشه بودند که با تدارک مبارزات چریکی شهری یا روستایی با پیشگامی خود، در طول چند سال، توده‌ها را به عرصه مبارزه و رویارویی با رژیم بکشانند و در نهایت به وسیله مردم رژیم را از پای در آورند. اما دیدیم که چنین روندی طی نشد و به هر دلیل - از جمله کوتاه بودن زمان از یک سو و سرکوب و حشیانه رژیم از سوی دیگر - چنین حادثه‌ای اتفاق نیفتاد و مردم به جنبش چریکی نپیوستند. در این دوران، پیشگامان و پایه‌گذاران اصلی این جنبشها، غالباً دستگیر و اعدام شده بودند و برخی نیز در زندان و محبوس بودند. کادرهای اصلی و فعال آنها نیز غالباً چنین سرنوشتی پیدا کرده بودند و به هر حال برنامه‌ها طبق نقشه پیش نرفت. چنان که گفته می‌شود در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ چریک‌هایی که در زندان بودند، بسیاری از آنها به این نتیجه رسیده بودند که جنبش چریکی در ایران، که با الگو برداری از برخی جنبشهای آزادیبخش جهان سوم تدارک شده بود، باشکست و دست کم، بن بست مواجه شده است.

درست در اوج اقتدار رژیم شاه و فعالیت چریکی، بن‌بستهای رژیم شاه از یک سو و ناکامی جنبش چریکی از سوی دیگر آشکار شد. انقلاب سفید در طول یک دهه تجربه و تلاش به جایی نرسید و اهدافی که در آن منظور شده بود و دست کم مورد ادعا بود، عملی نگردید. اما در مقابل، عملیات چریکی نیز نتوانست رژیم را از پای در آورد و حتی موفق نشد در حد مطلوب، رژیم را در نزد توده مردم، بی اعتبار سازد. بسیاری از مردم در اواسط دهه پنجاه از رژیم ناراضی بودند. و حتی رژیم در میان طبقات متوسط، که عمدتاً برکشیده خود او بودند، پایگاهش را از دست داده بود، اما این بی اعتباری و ناراضی مردم چندان ارتباطی با فعالیت‌های مسلحانه چریکها نداشت. در سال ۱۳۵۴، نخستین نشانه آشکار ناتوانی رژیم و بن‌بست آن، انتشار نامه سرگشاده مفصل (۵۳ صفحه‌ای) دکتر علی اصغر حاج سید جوادی به شاه بود که در واقع یک ادعا نامه مستند بر ضد فسادهای رژیم شاه محسوب می‌شد

و در سطح بسیار گسترده‌ای در داخل و خارج از کشور توزیع گردید و اثر نهاد.*

* این نامه ۵۳ صفحه‌ای زیر عنوان «فساد در دستگاه‌های دولت» در پاسخ به سخنان روز ۶ بهمن ۱۳۵۴ محمدرضا شاه، مبنی بر «وجود فساد و ضرورت مبارزه با آن» نوشته شده بود و تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۵۴ را داشت. نویسنده در آغاز نوشته بود:

«کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند، باید با تمام خطرهای ممکن که جان آنها را از طرف خشونت‌های قانونی دولت تهدید می‌کند، این حقیقت را بازگو کنند و با صراحت عواقب فاجعه‌آمیز سیاسی و اجتماعی این تجاهر را که از طرف دولت برای فرار از واقعیت مشکلات و توسل به معاذیری نظیر توطئه بیگانگان وانمود می‌شود، بدون ترس از زندان و شکنجه و یا مرگهای نامرئی، بگویند.»

به لحاظ اهمیت تاریخی این نامه چند قسمت آن را به کوتاهی می‌آوریم:

«... وقتی وجود فساد در سازمانهای عمومی کشور مورد قبول قرار گرفت، این مسئله بلافاصله مطرح می‌شود که وجود فساد، به صورت مزمن، حتی آن‌چنان که فساد پس از سیزده سال که از عمر انقلاب سفید می‌گذرد، هم چنان در دستگاه دولت باقی است، خود بهترین دلیل این امر است که مردم در اعمال حقوق قانونی، سیاسی و اجتماعی خود، مخصوصاً در زمینه نظارت بر اعمال دولت، چه به طور مستقیم و چه از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی و فعالیتهای حزبی و صنفی و چه به صورت غیر مستقیم، یعنی از طریق مجالس قانونگذاری و انجمنهای شهری، آزادی نداشته‌اند. به عبارت دیگر، این مسئله قطعی و تردید ناپذیر است که میزان فساد مالی و اداری در سازمانهای دولتی، میزان مشارکت و دخالت مردم در نظارت بر اعمال دولت و اعمال حقوق قانونی و اساسی آنها در امر دخل و خرج خزانه ملت، رابطه مستقیم دارد...»

نه تنها دولت با فساد و در کنار فساد زندگی کرده است و با عوامل و اسباب فساد در حال سازش دائمی و همزیستی مسالمت‌آمیز بوده است، بلکه در این مدت نیز، به اشکال گوناگون و طبعاً با استفاده غیرقانونی از اختیارات قانونی، یا قانونی کردن وسایل غیرقانونی، با مخالفین فساد و معتقدین به رشد و پیشرفت واقعی کشور مبارزه کرده است...»

آقای نخست وزیر در همین جلسه کمیسیون برنامه مجلس، در ضمن طرح مسئله مبارزه با فساد می‌گوید:

«همه افراد ملت در پناه قانون، زندگی می‌کنند و هرگز به کسی اجازه داده نمی‌شود که بدون دلیل و مدرک، تهمتی بردیگری وارد کند.»

آیا آقای نخست‌وزیر نمی‌داند که اکنون افراد بسیاری در زندانها هستند که با آرای دادگاههای نظامی محکوم شده‌اند و مدت محکومیت خود را در زندانها گذرانده، اما در دولت ایشان که همه افراد ملت در پناه قانون زندگی می‌کنند، این افراد هم چنان در زندان نگاه داشته شده‌اند...

آیا آقای نخست‌وزیر و وزیران ایشان، که به هر حال طبق قانون اساسی دارای مسئولیت مشترک هستند، در برابر این رسواییهای مالی هیچ گونه مسئولیتی ندارد؟...

اگر رژیم مدعی است که در جهت تأمین عدالت و حقوق اجتماعی برای همه گام برمی‌دارد،

پس از مسئله طرح حقوق بشر، جیمی کارتر، به ناچار به باز شدن اضطراری فضای سیاسی ایران یاری رساند. هر چند «جیمی کراسی» هم اگر پدید نمی آمد و اعمال نمی شد، جنبش عمومی و ملی - ولو چند صباحی دیرتر - به وجود می آمد، چنان که پیش از طرح حقوق بشر آمریکایی، آثار آن آشکار شده بود. از این رو نمی توان و نمی باید انقلاب ایران را معلول حقوق بشر خارجی دانست.

گفته درست همان است که مهندس بازرگان بارها تکرار کرده است که انقلاب ما دو رهبر داشت: یکی منفی و دیگری مثبت، رهبر منفی شاه بود و رهبر مثبت آیت الله خمینی. یعنی اصلاحات آمرانه و استبداد خشن و برنامه های بی بنیاد و غالباً ضد ملی و تحمیلی رژیم در دهه چهل و پنجاه، که به انقلاب سفید و یا انقلاب شاه و مردم شهرت پیدا کرد، به هزار و یک دلیل با ناکامی و بن بست و شکست مواجه می شد، همان گونه که بازرگان در سال ۱۳۴۱ در تحلیل مفصل خود از سرانجام اصلاحات تحمیلی و تقلیدی شاهانه، پیشبینی کرده بود و ما پیش از این از آن یاد کردیم. این که شاه در بهمن ماه ۱۳۵۴ پیش از ظهور حقوق بشر خارجی و حداقل پیش از اعمال نفوذ خارجی برای باز شدن فضای سیاسی و انجام رفورم در ایران، در سمینار رامسر برای اولین بار به فساد اداری در داخل رژیم و دولت دست نشانده خود اعتراف می کند، خود نشانه شکست اصلاحات آمرانه وی بود و لذا پس از آن اعتراضها و انتقادات آغاز شد. البته باید افزود که فعالیت های مخالفان رژیم ایران - اعم از وابستگان به گروه های چریکی و غیر آن - در کشورهای اروپایی و

→ چه نیازی داریم که در برخورد با مخالفت های فکری و اعمال فشار و شکنجه های غیرانسانی، در زیر زمین های تاریک، تا آنجا پیش برویم که دیگران، ما و رژیم ما را یکی از «فروماه ترین» رژیمها معرفی کنند؟... دولت ما دکتر شریعتی و پدر هفتادساله او را، به جرم تبلیغات اصیل اسلامی به زندان می اندازد و پس از یک سال، بدون محاکمه و بدون محکومیت، آنها را آزاد می کند... آیا اعلیحضرت می دانند که اکنون دهها نفر از روحانیون واقعی و مجاهد اسلامی، که جرمی جز تبلیغ اسلام حقیقی ندارند، در زندانها و تبعید بسر می برند؟ آیا این سؤال مطرح نمی شود که دولت از اسلام حقیقی هراس دارد، زیرا اسلام حقیقی چیزی جز یک انقلاب حقیقی اجتماعی و اقتصادی نیست؟...

اگر عقیده و بیان صریح من، به مذاق دولت و سازمانهای انتظامی آن خوش نیاید و این ناخوشایندی، به قیمت زندگی من تمام شود، باکی نیست... خُم می سرش سلامت، شکند اگر سبویی»

(به نقل از کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، نجاتی، ج دوم، صص ۱۳ تا ۱۶).

آمریکا و به ویژه ارتباط فعالانه آنان با محافل مستقل حقوق بشری در شکست رژیم و اعتراف به فساد خود، آن هم مستقیماً به وسیله مسئول اصلی رژیم، یعنی شاه، مؤثر بوده است. در واقع شکست برنامه‌های انقلاب سفید، فعالیت‌های مسلحانه و چریکی، تلاش‌های فکری - فرهنگی و سیاسی شخصیت‌ها و گروه‌های فکری و فرهنگی اسلامی (روحانی و دانشگاهی)، مبارزات افشاگرانه مبارزان ایرانی در خارج از کشور و سیاست حقوق بشر در ظهور سقوط رژیم پهلوی، نقش اساسی داشتند.

روند فروپاشی رژیم از سال ۱۳۵۴ آغاز و در سال ۱۳۵۶ علنی و آشکار شد. تشکیل غیررسمی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در اوایل سال ۱۳۵۶ و اعلام رسمی آن در اواسط همان سال، بیشترین سهم را در تنظیم و هدایت سازمان یافته اعتراضات مردم ایران بر ضد رژیم و جهانی کردن جنبش اعتراضی ملت ایران داشت. علت عمده موفقیت آن نیز این بود که:

اولاً، مؤسسان و رهبران و اعضای آن عمدتاً از چهره‌های شناخته شده سیاسی و معتبر بودند؛

ثانیاً، فعالیت آن علنی و رسمی و قانونی بود و حداقل محمل قانونی داشت؛ ثالثاً، از زبان و بیان کاملاً حقوقی و منطقی و معقول و قابل طرح استفاده می‌کرد؛ رابعاً، محافل حقوق بشر و انسانی مستقل جهانی در آن مقطع آن آمادگی را داشته که با مدافعان حقوق بشر در ایران، که همان مخالفان سیاسی رژیم بودند، همکاری و لاقبل همدلی و همدردی لازم را بکنند.

این ویژگی‌ها سبب شده بود که حساب این فعالان سیاسی از گروه‌های چریکی و مسلح و برانداز نظامی، جدا تصور شود و رژیم هم نتواند به بهانه عملکرد مخفی و غیرقانونی، که در منطق حقوق بشری دنیا نیز محکوم بود، به سرکوب فوری و قاطع مدافعان و فعالان حقوق بشر ایرانی اقدام کند.

پس از شروع فعالیت‌های سیاسی و دفاع از آزادی و حقوق بشر و افشاگری علیه رژیم مستبد شاه، حرکت عمومی نیز آغاز شد و گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، از جمله روحانیت، نیز به تدریج وارد فعالیت سیاسی شده، به جنبش اعتراضی پیوستند. امام خمینی که از سالیان پیش پرچمدار انقلابی مبارزه با رژیم

بود و در خارج از کشور به حال تبعید می‌زیست، آگاهانه و هوشمندانه خیلی زود از بن‌بست رژیم و ناتوانی‌اش پرده برداشت و خود به افشاگری برخاست و دیگر علما را نیز به اعتراض عمومی و علنی فراخواند. از جمله در ذیحجه ۱۳۹۷ قمری از علما خواست تا از فضای سیاسی مناسب ایجاد شده در ایران، استفاده کنند و به اعتراض برخیزند:

«... امروز در ایران فرجه‌ای پیدا شده و این فرصت را غنیمت بشمارید. اگر این فرجه و فرصت حاصل نشده بود این اوضاع پیش نمی‌آمد... الآن نویسنده‌های احزاب، اشکال می‌کنند، اعتراض می‌کنند (به شاه و هیأت حاکمه) نامه می‌نویسند و امضا می‌کنند، شما هم بنویسید، چند نفر از آقایان علما، امضا کنند. مطالب را گوشزد کنید اشکالات را بگویید و به دنیا اعلام کنید... جنایات شاه را برملا سازید... اشکالات را بنویسید و به حضورشان بدهید مثل چندین نفر که ما دیدیم اشکال کردند، بسیار حرفها را زدند و امضا کردند و کسی هم کارشان نکرد.»^(۱)

از آنجا که رژیم شاه از درون پوسیده و فاسد شده بود و لذا با شتاب به سوی فروپاشی و زوال می‌رفت، از سال ۱۳۵۴ به بعد، دست به هر اقدامی می‌زد؛ برضد خود تبدیل می‌شد. در آغاز تحت فشارهای خارجی فضای باز سیاسی اعلام کرد ولی مخالفان از آن بهره گرفته، امواج انقلاب را به حرکت در آوردند. آنگاه کشتارها آغاز شد و خشونت، جای دمکراسی وعده داده شده را گرفت، باز خون هر شهیدی که بر زمین ریخت، به رودی از خشم تبدیل می‌شد که آهنگ نابودی کاخ پادشاهی داشت. حادثه ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم و سپس تبریز و... هر یک رودخانه‌ای از خشم و خشونت انقلابی علیه رژیم راه انداختند و سرانجام حادثه تلخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تیر خلاص رژیم بود.

داستان انقلاب، داستان دراز دامنی است که حتی اشاره به همه حوادث و ابعاد و زوایای گفته و ناگفته آن، کتابی مفصل خواهد شد. در این جا نه قصد آن است و نه

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۶.

این مطالب، که واقعیت تاریخ انقلاب است، به خوبی از نقش بیستای روشنفکران و رهبران احزاب در وقوع انقلاب حکایت می‌کند.

جای آن و نه امکان آن که به کلیات واهم آن حوادث و مسایل اشارتی بشود. اما از باب «لا یدرک کله لا یترک کله» و ادای دین به انقلاب عظیم و عزیز سال ۱۳۵۷، در این جا یک تحلیل کوتاه و فشرده از انقلاب اسلامی تقدیم می‌شود:

عوامل شکل‌گیری و پیروزی انقلاب ایران

در شرایطی انقلاب ایران آشکار شد که ایران «جزیره ثبات» نام گرفته بود و به نظر می‌رسید که رژیم محمدرضا شاه در نهایت استحکام و استواری است. تمام قدرتهای خارجی نیز از وی حمایت می‌کردند.

به نظر می‌رسید که رژیم اهداف اصلاحی خود را، که از سال ۱۳۳۸ آغاز کرده بود، پیاده کرده، مخالف خود را به نوعی رام یا سرکوب کرده، در مسیر همواری حرکت می‌کند. اما وقوع انقلاب نشان داد که تمام این ظواهر سرابی بیش نبود. عوامل آغاز و شکل‌گیری و پیروزی انقلاب ایران را می‌توان چنین دانست:

۱- عدم مشروعیت ذاتی رژیم پهلوی

هر چند پهلوی اول و دوم خود را پادشاه قانونی و مردمی کشور می‌دانستند، اما در تلقی مردم، هرگز چنین نبود. همه می‌دانستند که رضاخان سردار سپه به سال ۱۲۹۹ شمسی، با حمایت دولت انگلستان و همکاری سیدضیاءالدین طباطبایی کودتا کرد و پس از آن به مقام نخست‌وزیری دست یافت و سرانجام به سال ۱۲۰۴ شمسی با تغییر قانون اساسی و خلع احمدشاه قاجار، طرح کودتا را کامل کرد و سلطنت شانزده ساله او نیز یگسره با دیکتاتوری و عدم مشروعیت و فقدان حمایت جدی مردمی به سر آمد.

فرزند او را نیز به سال ۱۳۲۰، متفقین به قدرت رساندند. او به سال ۱۳۳۲ بار دیگر با حمایت آمریکاییان و دولت انگلستان کودتا کرده با ساقط کردن دولت ملی به قدرت غاصبانه دست یافت. این کودتای اخیر، تردیدی در عدم مشروعیت سلطنت باقی نگذاشت. آزادیخواهان ایران از همان آغاز بارها این عدم مشروعیت را یادآوری کرده بودند - از جمله شهید مدرس - کشتار پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ نیز نقطه پایانی بر این روند بود.

۲- تعطیل شدن مشروطیت و حاکمیت استبداد

قیام ملت ایران به سال ۱۳۲۴ ق/ ۱۲۸۵ ش، که مشروطیت ایران نام گرفت، قبل از هر چیز برای تحدید قدرت و نفی خودکامگی و استبداد و اعمال حاکمیت ملی بود. اما دو پهلوی، که ظاهراً در راستای مشروطیت به قدرت رسیدند، و خود را متعهد به قانون اساسی قلمداد می‌کردند، هرگز به آرمانهای مشروطه و قانون اساسی وفادار نماندند. آنها هرگاه لازم می‌دیدند، قانون اساسی را به سادگی تغییر داده، هرگونه که خود می‌خواستند، عمل می‌کردند. محمدرضا شاه، دست کم پس از کودتای ۱۳۳۲، با این که شخص غیر مسئول بود، عملاً حکومت را، که حق مردم بود، به دست گرفت و با استبداد کامل اعمال قدرت کرد. در طول دوران حکومت پهلوی مجالس قانونگذاری عملاً بی‌معنی و بی‌ثمر بودند و از دوره ششم به بعد، جز موارد نادری، نمایندگان برکشیده و گاه برگزیده سفارتخانه‌ها، قدرتهای محلی، ارتشی و دربار بودند.

۳- مأموریت برای بیگانه

مردم ایران غالباً به دو پادشاه پهلوی به عنوان مأموران بیگانه نگاه می‌کردند و بر این باور بودند که آن دو و دولتهایشان مجری سیاستهای غربیان هستند. چگونگی به قدرت رسیدن آنها و اعمال سیاستها و عملکردهایشان در عرصه‌های مختلف مؤید این باور عمومی بود. محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۵ اجباراً تن به سیاست حقوق بشرکارت‌ر داد و طبق شواهد و اسناد موجود در تمام مراحل انقلاب، گوش به فرمان مقامات آمریکایی و انگلیسی و برخی قدرتهای دیگر داشت و سرانجام نیز با فرمان صریح و توصیه آمرانه آنان، ناگزیر، کشور و تاج و تخت را ترک گفت. از این رو وی - از جمله در کتاب «پاسخ به تاریخ» که در تبعید نوشته شده است - برای توجیه شکست و ناکامی اش دولت کارتر را مسئول سقوط خود و عامل پیروزی انقلاب ایران، دانسته است.

۴- نقض استقلال

در طول دوران ۵۷ ساله حکومت پهلوی، با این که ایران در جغرافیای جهان

مستقل باقی ماند، اما این کشور عملاً تحت سلطه بیگانگان، به خصوص انگلستان و آمریکا، درآمد و با اجرای برنامه‌های غالباً غلط و استعماری، استقلال سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی مملکت، مخدوش شد و ایران صحنه استعمار و استثمار و ترکتازی بیگانگان گردید. منابع ملی به غارت رفت، کشاورزی و صنایع داخلی ورشکست شد و صنایع مونتاژ جای آن را گرفت، مصرف‌گرایی فزونی گرفت و در نهایت، مردمی به جای ماندند که برای تأمین حداقل معاش خود، نیازمند فروش نفت و ارز حاصله از آن بودند. در چنین شرایطی کسانی برای ملت ایران، تصمیم می‌گرفتند که کشور را در تیول خود می‌دانستند. بدین لحاظ بود که «مک میلان» آمریکایی به غربیها هشدار داد که: «اگر ایران سقوط کند، معنای دیگری جز پایان همه چیز نیست». وابستگی و اتکای دو پادشاه پهلوی به بیگانگان چنان آشکار و محکم بود که هرگز قادر نبودند، برخلاف آنها عمل کنند.

۵- تبعیض و فساد

رژیم شاه، مانند تمامی حکومت‌های طاغوتی و استبدادی تاریخ، به دلیل فساد درونی و پوسیدگی عمیق ناشی از ظلم، تبعیض و انحطاط اخلاقی و سیاسی، محو و نابود شد. از همان آغاز تأسیس این خاندان، از شخص شاه گرفته تا درباریان و دولتمردان و بسیاری از کارگزاران حکومت و مترفان جامعه، عمدتاً غرق در انواع فساد بودند. به ویژه از سال ۱۳۵۳، که درآمد نفت چند برابر شد و رسیدن به تمدن بزرگ، اعلام شد و طرح‌های بلند پروازانه‌ای در آستانه اجرا قرار گرفت، سوء استفاده‌های مالی، ریخت و پاش و فسادهای اقتصادی عظیمی پدید آمد. کسانی از امتیازات گوناگون برخوردار می‌شدند که به نوعی وابسته به قدرت و حکومت بودند. اختلاسها و فسادهای مالی، چنان بالا گرفت که در سال ۱۳۵۶ شاه مجبور شد «بازرسی شاهنشاهی» را مأمور رسیدگی به عملکردهای دستگاه‌های مالی و دولتی بکند.*

*. در مورد فسادهای اخلاقی و مالی و تبعیضات و سوء استفاده‌ها، منابع فراوانی در دست است که غالباً به وسیله طرفداران سابق و لاحق شاه پدید آمده است که می‌توان به آنها مراجعه کرد: از جمله

۶- بی‌اعتنایی به سنتهای ملی و مذهبی

دو پادشاه پهلوی همواره به آداب و سنت و فرهنگ و نهادهای ملی و مذهبی مردم ایران، چندان اعتنایی نداشتند و بخش عمده سیاستها و برنامه‌ریزیهای آنان کاملاً در جهت مسخ و نقض افکار و آداب و اخلاق و مذهب و نهادهای دیانت مردم بود. ترویج مستقیم فرنگی مآبی و تقلید عامیانه از ظواهر فساد آلود زندگی غربیان، کشف حجاب و تشویق به سست شدن نهاد خانواده، درافتادن علنی با شعایر دینی، و مهمتر از همه نادیده گرفتن عالمان دین و مراجع تقلید و به طور کلی نهاد ریشه‌دار روحانیت شیعه در ایران و عراق، از عوامل عمده‌ای بودند که هر نوع مشروعیت دینی، سیاسی، اخلاقی و مردمی را از رژیم پهلوی سلب کرد. معارضه آشکار سلطنت با روحانیت و مرجعیت دینی، سرانجام علمای دین را قادر ساخت که در رقابت قدرت، که از زمان صفویه به تدریج پیدا شده بود، نظام پادشاهی را از بیخ و بن نامشروع و ضداسلام معرفی کنند و آن را ساقط کرده، خود قدرت را بر مبنای ولایت شرعی فقها به دست گیرند.

۷- سرکوبیهای خونین

معمولاً حکومت‌های کودتایی و استبدادی با قلدری، فشار، زندان، شکنجه و سرکوب مردم، همراه است. از این رو رضاشاه و پسرش همواره از این شیوه استفاده می‌کردند و به طور روز افزونی بر داغ و درفش خود می‌افزودند. ماجرای کشتار مسجد گوهرشاد مشهد در سال ۱۳۱۴، کشتار مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، سرکوب مردم در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، حادثه ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ قم، ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ تبریز، ۱ فروردین یزد، ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تهران، ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ در سرتا سر ایران و شکنجه‌های دهشتناک زندانیان سیاسی به خصوص در ۱۵ سال اخیر رژیم شاه، نمونه‌هایی از این سرکوبگری بوده است. در طول سلطنت پهلوی، جز در دوره‌هایی کوتاه، احزاب ملی و مردمی وجود نداشته‌اند، مطبوعات

→ خاطرات اسدالله علم، ظهور و سقوط دودمان پهلوی، از حسین فردوست، پشت پرده تخت طاوس، مینو صمیمی، از کاخ شاه تا زندان اوین، دکتر احسان نراقی، و نیز منابع مستقلی مانند: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، غلامرضا نجاتی و فراز و فرود دودمان پهلوی، از جهانگیر آموزگار.

جز در مقاطعی کوتاه، گرفتار سانسور بودند. تمامی اینها پیوسته بر عمق و بیزاری و نفرت مردم از شاه و رژیم او می‌افزود و سرانجام زمینه انفجار و انقلاب سال ۱۳۵۷ شد.

۸- فقر عمومی

با این‌که سرمایه‌داران بزرگ و کوچک در بخش تجارت و صنعت و مقاطعه‌کاران، وابستگان سیاسی و اقتصادی رژیم و به خصوص خاندان سلطنتی ایران و درباریان همواره دارا تر می‌شدند و درآمد نفت نیز بر ثروت طبقات مرفه می‌افزود، اما توده‌های مردم، مانند کارگران، کشاورزان و روستاییان، کارمندان دون‌پایه، پیشه‌وران و کاسبان خرده‌پا، روز به روز، فقیرتر می‌شدند. سهم شدن کارگران در سود کارخانجات و اصلاحات ارضی برای کارگران و روستاییان، جز فقر بیشتر، بهره‌ای نداشت. مهاجرت روستاییان بی‌درآمد و یا کم‌درآمد به شهرها، بر فقر عمومی مردم شهرنشین و کمبود شغل و مسکن افزود و بحران عظیمی را در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، آموزشی، اقتصادی و حتی اخلاقی پدید آورد. تمامی این شرایط جز پیدایش انفجاری مهیب و انقلابی بزرگ نمی‌توانست باشد.

عوامل یاد شده - و احتمالاً عوامل دیگر - ایرانیان را پیوسته، به سوی یک انقلاب عمیق و مردمی سوق می‌داد و بر عمق نارضایتی و نفرت مردم می‌افزود تا سرانجام به نقطه اوج خود رسید و نظام را از بنیاد واژگون ساخت و پیروز شد. شعارهای مردم در طول دوران مبارزه و انقلاب و نیز تکیه‌گاههای فکری و ایدئولوژیک سیاسی رهبری انقلاب، که گویاترین آنها «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» است، خواست واقعی مردم و نقطه ضعفهای اساسی رژیم شاه را آشکار می‌سازد.

چرا «انقلاب» عنوان «انقلاب اسلامی» پیدا کرد؟

اما چرا «انقلاب» عنوان «انقلاب اسلامی» پیدا کرد؟ با این‌که در طول دوران مبارزه، جریانهای فکری و سیاسی مختلف، به وسیله گروههای سیاسی و انقلابی و یا اشخاص مبارز و انقلابی و تلاشهای مستمر و مؤثر آنها در ساحت و بُعد اندیشه و عمل، نقش مؤثر و گاه تعیین‌کننده‌ای در روند انقلابی شدن جامعه و مردم

داشته‌اند، اما در فرجام کار، «انقلاب» مشخصاً، هویت و نام «اسلامی» یافت و مردم به «جمهوری اسلامی» به عنوان جانشین نظام پیشین رأی دادند. به نظر راقم این سطور عمده‌ترین عوامل این روند و پدیده را می‌توان چنین برشمرد:

۱- شکست خطوط فکری غرب‌زدگان

از اوایل دوره قاجار، که پای ایرانیان و نسل جدید به دیار فرنگ باز شد، روشنفکران نو اندیش و غربگرا و برخی نیز وابسته، به تدریج در دستگاه حکومتی و دولتی راه یافتند و کوشیدند اندیشه‌های اصلاحی خود را بدون در نظر گرفتن عقاید و سنتها و شرایط خاص تاریخی، ملی و مذهبی جامعه و یا بدون تأمل در آثار و عواقب الگوهای اجتماعی و سیاسی برگرفته از غرب، در ایران جامه عمل ببوشانند. این روند از همان آغاز با عکس‌العمل شدید انبوه مسلمانان مواجه شد. حتی نقادانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و نائینی، که علوم و فنون و اندیشه‌های اجتماعی نوین و مثبت را در چهارچوب اساسی دیانت و رعایت مصالح جامعه می‌پذیرفتند، نتوانستند جریان یاد شده را، که مظهر آن آخوندزاده و ملکم خان بودند، در مسیر درست و مثبت هدایت کنند.

در سلطنت رضاشاه غربگرایی، تبدیل به غربزدگی شد و در ابعاد گسترده، مفاسدی آشکار پدید آورد. این روند در سلطنت محمدرضا شاه ابعاد انحطاط‌آورتری پیدا کرد و تمام انحرافها و فسادها زیر پوشش تمدن و پیشرفت انجام گرفت. هر چند همواره گروه‌های روشنفکری با انگیزه‌های مختلف و عمدتاً غیرمذهبی و گاه ضدمذهبی با رژیم مبارزه می‌کردند، اما مردم به دلایل متعدد، نمی‌توانستند از آنها استقبال کنند و به آنها امید ببندند. تنها تکیه‌گاهی که برای مردم در برابر سلطنت غربزده و ملتگرایی شوونیست و طرفداران و کارگزاران و روشنفکران تهی از هویت ملی و مذهبی باقی مانده بود مذهب و حامیان و پیشوایان سنتی آن بود که سابقه شناخته شده‌ای در مقاومت مثبت و منفی در برابر هجوم تجدد فرنگی داشتند. بدین معنا هویت اسلامی انقلاب در سال ۱۳۵۷ نقطه پایانی بر جریان غربزدگی و شکست الگوهای تقلیدی و وارداتی فرنگی در ایران بود.

۲- طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی

در روزگاران نخستین برخورد با غرب، مسلمانان، عمدتاً با انگیزه صرفاً مقاومت منفی، به دیانت و احکام و شعایر اسلامی تکیه کردند، اما در سده اخیر، کسانی از متفکران مسلمان، آن شیوه را کارساز ندانسته «اسلام» را به عنوان یک «دین جامع» و «ایدئولوژی» و یا «مکتب» کامل و زندگی‌ساز، که هم ضرورت تمدن و علوم و فنون جدید را می‌پذیرد و هم با استعمار و مفسد فرنگی مبارزه می‌کند و هم می‌توان براساس آن طرحی برای احیای مجد و عظمت کهن اسلامی و بنیاد نهادن جامعه‌ای متناسب با شرایط این روزگار برای مسلمانان در انداخت، مطرح ساختند. بررسی سوابق فکری و تاریخی انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهد که این پدیده در استمرار حرکت اخیر با تکیه بر اصول اعتقادی بالقوه انقلابی شیعی و نهادهای مذهبی خاص در ایران شکل گرفته، پیروز شده است. این نهضت فکری نوین اسلامی، ابتدا اسلام را از خلوت مساجد و از محدوده یک سلسله احکام عبادی و اخلاقی بیرون آورده، آن‌گاه آن را به صورت مجموعه‌ای از ارزشهای منسجم و هماهنگ و پاسخگوی مشکلات روز، مطرح ساخت.

۳- مردمی شدن انقلاب

روند امور مبارزه، نشان می‌دهد که انقلاب از طریق مبارزات سیاسی پارلمانی احزاب و یا عملیات نظامی سازمانهای انقلابی و مبارزات طبقاتی به پیروزی نرسیده است، بلکه با مردمی شدن مبارزه و کشیده شدن اکثریت قریب به اتفاق مردم و ظهور مبارزات خودجوش خیابانی، موفق شده است. هر چند که پیشگام این تحول مردمی، مبارزان، جوانان، روشنفکران مردمی و انقلابی بودند. بدیهی است که در حالت مبارزه توده‌ای و خیابانی، کنترل و هدایت توده‌های بی‌تشکل و ناآشنا با گروه‌های سیاسی و یا نظامی - ولو پیشتاز -، به دست رهبری علنی و غیر حزبی و معتقد به مبارزه مردمی و خیابانی می‌افتد. افزون به آن، اکثریت مردم ایران مسلمان و مقلد بودند و آیت‌الله خمینی را نیز به عنوان یک مرجع تقلید و صاحب فتوا و در عین حال مبارز و انقلابی پذیرفته بودند و لذا طبیعی بود که به هنگام جنبش خیابانی و عمومی در سطح ملی، رهبری دینی - سیاسی - انقلابی بلامنازع

ایشان را بپذیرند، و این گرایش مردمی به مرجعیت یگانه، به سهم خود، در اسلامی شدن مبارزه و انقلاب و در نهایت، تأسیس حکومت مذهبی نقش ایفا کرد. تردیدی نیست که تمام مبارزات سیاسی و نظامی و فکری گروهها و احزاب، از دوران مشروطیت و پس از آن، به خصوص از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، در افشای رژیم و آگاهی دادن به مردم و در نهایت تحول انقلابی جامعه نقش مثبت و قابل توجه داشتند، اما با این همه، مردمی و عمومی شدن انقلاب و زمینه‌های ذهنی و عقیدتی مردم و ارتباط سنتی توده‌های وسیع مذهبی با مراجع تقلید، عنوان اسلامی یافتن انقلاب و رهبری روحانیت و امام خمینی را قطعی کرد.

۴- ویژگیهای ممتاز رهبری دینی

جای انکار ندارد که افکار و ویژگیهای رهبری یا رهبران یک حزب و تشکیلات سیاسی و یا یک جامعه و ملت - به ویژه در شرایط مبارزه و نهضت - در جهتگیری و تفکر و گرایشهای افراد و اعضای آن تشکیلات یا جامعه که پیرواند، نقش مستقیم و مهم دارد. هر چند تا سال ۱۳۵۷ گروههای مختلف سیاسی و حزبی و انقلابی ایران، از رهبریهای خاص خود پیروی می‌کردند و هیچ التزامی نسبت به اطاعت از رهبری دینی و روحانی آیت‌الله مبارز در تبعید، در خود نمی‌دیدند اما در سال انقلاب عمومی و خیابانی، زمانی که روحانیان به جنبش پیوستند و رهبری بلا منازع امام خمینی محرز شد، جملگی به اکراه یا اختیار به رهنمودهای رهبری، کم و بیش گردن نهادند، به گونه‌ای که حتی گروههای چپ و مارکسیست نیز امام خمینی را «مظهر تجلی اراده خلق» دانستند و حداقل در حرف، خود را ملتزم به اطاعت از رهبری انقلاب نشان می‌دادند. با توجه به روحانی بودن رهبری و گرایشات خاص اسلامی و دینی ایشان، هویت اسلامی یافتن انقلاب و تشکیل نظام مذهبی و فقهی و روحانی، طبیعی می‌نمود.

افزون بر رهبری روحانی و دینی انقلاب، نوع رهبری و ویژگیهای شخصیت فردی و موقعیت ایشان در صبغه اسلامی پیدا کردن انقلاب ایران، نقش تعیین کننده‌ای داشته است. برجسته‌ترین این خصوصیتها را می‌توان چنین شمرد: حرکت از موضع فتوی و فقاقت، طرح شعارهای ملموس و قابل فهم برای قشرهای

گوناگون اجتماعی به خصوص توده‌های مردم، آگاهی به مسایل مبارزه و جامعه و طرح اسلام به عنوان حلال مشکلات عصر، هوشمندی و آینده‌نگری، استواری و پیگیری و سازش ناپذیری.

فصل سوم

نقش مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷)

با توجه به توضیحات گذشته، به خوبی نمایان است که انقلاب اسلامی ایران، پدیده‌ای خلق الساعه و یک شبه و حتی چند ساله و معلول اراده و خواست یک نفر و یا چند نفر نیز نبود. انقلاب، مانند هر پدیده‌ای دیگر، حادثه‌ای است که ریشه در عوامل بعید و قریب فراوان دارد و چندین عامل دست به دست هم می‌دهند و در یک روند تحولی و تکاملی با هم ترکیب و تلفیق می‌شوند و سرانجام در شرایط مساعد به انفجاری مردمی تبدیل می‌گردد، نظامی را واژگون و نظامی نوین را جانشین آن می‌سازد. تمامی انقلابهای مردمی تاریخ، چنین بوده‌اند. انقلاب ایران نیز از قانونمندیهای عام حاکم بر انقلابها پیروی کرده، به رغم تفاوتهایی با دیگر انقلابها، از سرنوشت انقلابهای بشری جدا نیست و نمی‌تواند باشد. دست کم از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل نهضت مقاومت ملی به بعد، نیروها و جریانهای مختلف سیاسی و مبارز، با گرایشها و ایدئولوژیهای مختلف و حتی متضاد، در ظهور و رشد و پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ کم و بیش نقش داشته‌اند. البته نیروهای اسلامی - ملی که لااقل تا سال ۱۳۵۷ چندان با هم متمایز نبودند - بیشترین سهم را در مبارزه سیاسی و فکری و انقلابی با رژیم شاه ایفا کرده‌اند. به ویژه بخشی از

روحانیت، که تا سال ۱۳۵۷ از نظر کمی چندان زیاد هم نبودند، به رهبری زعامت شجاعانه و استوار امام خمینی، مبارزه را ادامه دادند و سرانجام در دوران انقلاب نقش یگانه و ممتازی را در جنبش عمومی ملت، بازی کردند.

در این میان جدای از گروهها و جریانها، چند تن از شخصیت‌های فکری و سیاسی مسلمان، بیشترین سهم را در پیدایش و گسترش اندیشه اسلام سیاسی و اجتماعی و در نهایت انقلاب اسلامی داشته‌اند که عبارت‌اند از: آیت‌الله طالقانی، استاد محمدتقی شریعتی، مهندس بازرگان، دکتر علی شریعتی و امام خمینی. البته بدیهی است که سهم و نقش هر کدام از آنان در سطوح مختلف و در حیطه‌های متفاوت بود. فی‌المثل استاد شریعتی، دکتر شریعتی و استاد مطهری بیشتر نقش فکری و فرهنگی داشتند و امام خمینی بیشتر نقش سیاسی و انقلابی ایفا کرد و طالقانی و بازرگان نقش سیاسی و فکری را به موازات هم - البته بعد از سال ۳۲ - پیش بردند. به هر حال این شخصیتها از نظر فکری و اجتماعی و فرهنگی راه تحول و دگرگونی انقلابی را هموار کردند و در نهایت در شمار معماران انقلاب ایران در آمدند. طبق روال گذشته، نقش بازرگان را در دوران انقلاب، در دو قسمت بررسی می‌کنیم:

الف - نقش فکری و ایدئولوژیک، ب - نقش سیاسی و اجتماعی.

الف - نقش فکری و ایدئولوژیک مهندس بازرگان

چنان که در فصول پیشین گفتیم و نشان دادیم، مهندس بازرگان از همان آغاز فعالیت پیش از هر چیز، مرد تفکر و اندیشه‌وری بود و می‌کوشید یافته‌های فکری و ایمانی و اخلاقی و اجتماعی خود را به جامعه و مردم بیاموزد. در دهه بیست، یکسره به این مهم پرداخت و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سیاست و مبارزات سیاسی و اجتماعی نیز اهتمام ورزید و در نیمه اول دهه چهل نیز کم و بیش چنین بود ولی در نیمه دوم دهه و نیمه اول دهه پنجاه، به دلیل شرایط خفقان و سرکوب که هر عمل سیاسی و حتی عمل فرهنگی مستقل از حاکمیت را برنمی‌تابید، عمدتاً به فعالیت فکری و فرهنگی و صنعتی پرداخت. در سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷، به دلیل ظهور شرایط جدید و تکاپوی انقلاب، بازرگان مانند دهه و به ویژه سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ به سیاست و مبارزات سیاسی بازگشت و در حوزه سیاست و مبارزه

به تکاپو پرداخت. اما در همین دوران دو ساله نیز از تکاپوی فکری و تحقیق و گفتن و نوشتن باز نایستاد. هر چند که به دلیل شرایط و اشتغالات انبوه سیاسی و درگیریهای بسیار و مدت کمتر از دو سال، نمی توانست آثار زیادی پدید آورد. در عین حال اگر سخنرانیها و مقالات و نوشته‌های چاپ شده و چاپ نشده وی، که در طول این مدت به بهانه‌های مختلف ایراد و یا نوشته شده‌اند، در یک مجموعه چاپ شوند قابل توجه خواهد بود. اما آثار پدید آمده که به طور مستقل چاپ شده‌اند، عبارت‌اند از: «آفات توحید»، ۱۳۵۶، «انسان و زمان»، ۱۳۵۶، «جمله‌شناسی قرآن»، ۱۳۵۶ و «طبیعت و تکامل»، ۱۳۵۶.

این آثار، همان‌گونه که از عنوان آنها برمی‌آید، عمدتاً فکری و اعتقادی‌اند و به طور کلی در ادامه همان خط فکری پیشین مؤلف، نگارش یافته‌اند. در عین حال با مسایل جاری فکری و اجتماعی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بی‌ارتباط نیستند. فی‌المثل «آفات توحید»، که عنوان سخنرانی مهندس بازرگان در جلسات سخنرانی مسجد قبا، در شبهای ماه رمضان ۱۳۵۶ بوده است، در ارتباط با برخی از افکار و آرای دینی دهه پنجاه است که در جامعه دینی و انقلابی آن سالها مطرح بودند و به ویژه جوانان را جذب خود کرده بود. حتی نگاهی به فهرست عنوانهای این رساله، محتوای آن و علت طرح آفات توحید را در آن مقطع زمانی و تاریخی به خوبی روشن می‌کند. وی دنیاپرستی (آفات نفسانی و اخلاقی) را از آفات توحید می‌داند و نظامهای استبدادی را از مظاهر طاغوت و شرک و ضد توحید می‌شمارد. نیز از بت‌های شخصی و اجتماعی و عاطفی سخن می‌گوید و رابطه شرکهای طاغوتی با مذهب را بازگو می‌کند و سرانجام آفات توحید در نزد ایمان‌آوردگان را چنین بیان می‌دارد: شخص پرستی، خودپرستی و نوع پرستی، تمایلات فرعی و ولایت‌گیری اغیار، روش «... تُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ تَكْفُرُ بِبَعْضٍ...»^(۱)، ریاکاری، خودپسندی و فراموش کردن خدا.

اگر سالهای پرتب و تاب دوره طرح آفات توحید و شرایط ویژه آن روزگار را درست درک کنیم، خواهیم دید که آفات توحید بازرگان، پاسخی است به مسایل

مبتلا به فکری و اعتقادی و اجتماعی آن ایام، و در واقع، هشدار است به نسل انقلابی که اسلام و دیانت را عمدتاً در حرکت اجتماعی و جنبش انقلابی و اهداف سیاسی خلاصه نکنند و بدانند که یک انقلابی مسلمان و حتی رها شده از سنتهای ارتجاعی و افکار سنتی نیز می‌تواند به نوعی دیگر دچار شرک و گمراهی و حتی طاغوت‌پرستی شود. طاغوت همیشه یک شخص و یا یک حکومت و قدرت سیاسی نیست، شخص و یا شخصیت‌پرستی و ریاکاری و خودپرستی و در نهایت از یاد بردن خدا، ولو زیر عنوان اسلام راستین و مترقی و انقلابی، خود عین شرک خواهد بود.

نوشته دیگری که در سال ۱۳۵۷ به وسیله مهندس بازرگان پدید آمده است، نوشته مفصلی است تحت عنوان «ملت ایران چه باید بکند؟ - یک تحلیل تاریخی برای مبارزه ملی». این نوشته که مروری است بر تاریخ ایران از حدود سه هزار سال قبل تا دوران انقلاب، دارای سه بخش کلی است با این عناوین: بخش اول - کوروش تا مشروطیت. بخش دوم - از رضاشاه تا مصدق. بخش سوم - از کودتای ۲۸ مرداد تا حقوق بشر کارتر. البته ذیل هر عنوان کلی، مطالب متنوعی، ذیل عنوانهای فرعی آمده است. این نوشته در آغاز، عنوان یک سخنرانی بود ولی پس از آن نگارش یافته و به صورت یک رساله درآمده است. دست نوشته آن ۱۳۷ صفحه است. بخشهایی از آن در چند شماره روزنامه میزان شهریور سال ۱۳۵۹ چاپ شد و قسمتهایی از بخش دوم نیز در شماره ۲۳ مجله ایران فردا به چاپ رسیده است. از مطالب و محتویات رساله یاد شده در جای خود استفاده خواهیم کرد اما در این جا برخی از فرازهای آن را نقل می‌کنیم تا خوانندگان با اجمالی از مطالب نوشته مذکور آشنا شوند.

در آغاز آمده است «این بررسی به دنبال سؤال بجایی است که از طرف بعضی از افراد و دوستان مطرح شده. می‌پرسند چه باید بکنیم؟» بعد می‌افزایند «به نظر می‌آید که جوابی نتوان به این سؤال داد... مگر آن که مسئله را از دید بزرگتر و کلی و کاملتر مطرح کرده، اول بپرسیم ملت چه باید بکند؟» ایشان ادامه می‌دهد: «اگر خواسته باشیم موضوع را به صورت اساسی، صحیح رسیدگی نماییم قبلاً یک مسئله را هم باید مطرح کنیم و آن این که اصلاً درد ما و درد ملت چیست؟ تا به

فراخور و برای رفع آن سراغ درمان برویم». پیش از ورود به بحث اصلی، مهندس بازرگان یادآوری می‌کند «آنچه را که نباید گفت و کسی نباید بخواهد انتظار یک عمل ساده و سریع و یک برنامه سهل‌الحصول محدود و تحمیلی برای افراد معدود است... انتظار و امید این که حاصل آثار انباشته شده در طی ۲۵۰۰ سال و رخنه کرده در تمام زوایای جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، اداری، فکری، روحی، نژادی و ساختمانی مردم این مرز و بوم، در طی چند روز و چند سال با یکی دو اقدام تند و با آنچه اصلاح و انقلاب نامیده می‌شود، واژگون گردد و سرنوشت این ملت بدون دگرگونیهای عمیق و عمومی درست شود، یک انتظار خام جاهلانۀ ساده‌لوحانه و احياناً مغرضانه است. هیچ یک از قوانین و نظامات طبیعت و علم و عمل بشری یا مشیت الهی چنین امکان و پدیده‌ای را تا به حال نه اجازه داده است و نه امکان می‌دهد.»

نویسنده برای یافتن پاسخ درست به سؤال اساسی «اصلاً درد ما و درد ملت ما چیست؟» سری به تاریخ ایران می‌زند و می‌کوشد در یک تحلیل و ارزیابی گذرا، دردها را شناسایی و کشف کند تا در نهایت پاسخی برای «چه باید کرد؟» زمانش (سال ۱۳۵۷-۱۳۵۶) بیابد. بخش اول، چنان که از عنوانش برمی‌آید، اشارتی است به تاریخ ایران از کوروش تا مشروطیت و تحولات پس از آن. اما ایشان در واقع از عصر باستان و ماقبل اسلام و حتی پس از آن تا عصر صفوی، تقریباً سخن و تحلیل قابل ذکری، ارایه نمی‌دهد. در چند صفحه، اشارتی کوتاه می‌کند و می‌گذرد. البته ایشان با بیان این نکته که ما برای تحقیق و تحلیل «دوره در پیش داریم: ۱- ... تمام نظر و حساب و امیدمان را به سیاستهای خارجی و وسایل و نقشه‌های ایادی داخلی آنها معطوف داشته... و ۲- واقع بین و ایران بین و خودشناس بوده، تمام جوانب داخل و خارج را به حساب و عمل بیاوریم»، بیشترین تکیه‌اش روی ملت ایران و سیر تحولات داخلی آن و خلق و خوی استبداد و استبدادیان و مردم ایران است.

نخستین عنوان بخش اول «بازیگران تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران» است. می‌گوید: «تاریخ سراسری ایران را که نگاه می‌کنیم بیشتر آن را داستانهای درگیری و جنگ و گریز میان دو پهلوان یا دو عنصر می‌بینیم... پادشاهان داخل و دشمنان

خارج. پادشاهان همان فرمانروایان حکومت‌های استبدادی موسوم به شاهنشاهی هستند که معمولاً صاحب اقتدار - در برابر مردم - و احیاناً آبادکننده و کشورگشا نیز بوده بر این مرز و بوم سلطنت مطلقه می‌کرده‌اند دشمنان خارج، حمله کنندگان بر سلسله‌های استبدادی بودند که یا از مرزهای ماورای حدود جغرافیایی ایران سرازیر شده، می‌زدند و می‌کشتند و ویران می‌کردند، یا ایلات و عشایر داخلی که به صورت غارتگرانی که به رقابت با پادشاهان تاجدار می‌پرداختند.»

پس از بیان نمونه‌هایی از عملکرد این دو «عنصر» می‌پرسد «ملت و مردم کجا هستند؟» می‌گوید:

«در تاریخ ایران بازیگر اصلی یعنی ملت را که قاعدتاً تاریخ به خاطر و به نام او باید نوشته شده باشد کمتر روی صحنه می‌بینیم. ملت نقش فعال عمده‌ای در این درگیریها ندارد. به قول ضرب‌المثل خودمانی، مرغ است که در عروسی و عزا سرش را می‌برند و روی پلو می‌گذارند. وظیفه‌ای که از ملت خواسته می‌شود یا ادا می‌نماید، در دوران استبداد، خدمت و تملق در برابر پادشاهان و زورمندان است. و در برابر مهاجمان تمکین اسارت و خیانت در سالهای حمله و تصرف.»

در واقع مهندس بازرگان همان اندیشه معروف و قدیمی خود را در مورد «سازگاری ایرانی» پی می‌گیرد. البته ایشان می‌افزاید:

«البته در گوشه و کنار تاریخ طولانی کشور پهناور ما نارضایتها و سر و صداهایی هم رخ داده است که بعدها به اقتضای نظریات و تبلیغات، مصلحت دیده‌اند نهضت‌های عقیدتی و قیام ملی یا انقلابهای طبقاتی روی آنها بگذارند. از قبیل شورش کاوه آهنگر که افسانه دلپذیر شاهنامه است تازه آن هم به نفع فریدون و همان شاهان، تمام می‌شود و دوباره مردم از صحنه کنار می‌روند... اما این قیامها تا آنجا که واقعیت دارد - به جز حالت استثنایی سربداران - هیچ‌گاه گسترش ملی و مقیاس مملکتی را نداشته و به دنبال هدفهای ایدئولوژیک آزادخواهی نیز نبوده است.»

مهندس بازرگان سپس به «دشمنان غربی جدید» می‌پردازد و اصطلاح «استیلا» را که مورد علاقه ایشان بود، در ارتباط با سلطه‌گران خارجی - که عمدتاً تحت

عنوان استعمار و در این اواخر امپریالیسم معرفی می‌شدند - می‌آورد. ایشان عکس‌العمل در برابر استبداد داخلی را «آزادیخواهی» و در برابر استیلا خارجی را «استقلال» می‌داند. از نظر بازرگان نیروی سلطه‌گر جدید غربی «استیلا مسیحیت متمدن» است.

طبق تحلیل مهندس بازرگان «برخورد با استیلا جدید، به ما درس ملت و ملیت داد... و در ایران، ملت برای ایفای نقش سوم از طریق منازعه با استبداد و استیلا پا به صحنه تاریخ گذاشت.» به نظر ایشان «ورود آشکار ملت ایران به میدان، در واقع از زمان ناصرالدین شاه شروع شد و تجلی آن... در نهضت تنباکو» و سرانجام «انقلاب مشروطیت ایران» است. در این مبارزات از نظر بازرگان دو عنصر «ملیت» و «مذهب» با رهبری برخی روحانیان، نقش برجسته‌ای داشته است. ایشان پس از تحلیلی از مشروطیت، سلطنت احمدشاه قاجار را «اولین آزمایش حکومت ملی در ایران می‌داند». مهمترین ویژگی این دوران همان «ذی‌نفع شدن مردم در امور مملکت و اجتماع» بوده است. وی این مقطع تاریخ ایران را ذیل عنوانهای زیر مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد:

۱- مذهب و روحانیت.

۲- مجلس و انتخابات.

۳- دولت و اداره مملکت.

۴- اقتصاد و تولید.

۵- تعلیمات، فرهنگ، اخلاق و عقاید.

تحلیل‌نهایی و جمع‌بندی بازرگان از مشروطیت و دستاوردهای آن تحت عنوان

«درسی که مشروطیت به ما داد» این است:

«تجربه مشروطیت اگر جوابش منفی در آمد نباید این طور تلقی شود که

انقلاب مشروطیت و قیام ملت برای آزادی، عملی لغو بوده و چنین کاری

نمی‌بایست شده باشد یا بعداً نیز ملت نباید دست به انقلاب زده آزادی و حق را

نخواهد.

مشکلات و معایبی که اجمالاً بررسی کردیم تماماً ناشی از ناشیگری ملتی

بود که در طی ۲۵۰۰ سال استبداد، خود را فقط برای نوکری و خدمتگزاری و

فرمانبری به خاطر حفظ نفس، تربیت کرده، خودبین و فرد مسلک شده است. اگر صد سال دیگر هم ملت ایران، می‌خواست بی‌اخیزد و صاحب حکومت و شخصیت شود همین آتش بود و همین کاسه، بلکه بدتر. انقلاب مشروطیت اقدام ضروری و جسورانه‌ای بود که بالاخره می‌بایستی انجام بشود و تبعات بد و خوب آن را می‌پذیریم تا تجربه و تربیت و تغییر بیابیم. مهم این است که از این رهگذر برای قدم بعدی برتر، عبرت گرفته درسی بیاموزیم.»

بخش دوم (از رضاشاه تا مصدق) دارای عنوانهای زیر است: عکس‌العمل استیلای روس و انگلیس در برابر مشروطیت ایران، شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به دست استیلا. آغاز دومین تحرک و تفوق ملت. احیای جنبش ملی و مذهبی - مصدق و کاشانی. پیروزی و شکستهای مصدق و عوامل قدرت و ضعف ملت. مهندس بازرگان معتقد است:

«نابسامانی و هرج و مرج و خرابی دوران مشروطیت نه تنها ملت و داخله را ناخشنود کرد بلکه استیلای غربی، هم خود را ناگزیر از چاره‌جویی دید. استیلای خارجی تنها مقام بیدار و هوشیاری بود که از مشروطیت ما به سود خود درس گرفت.»

وی سپس به دخالتها و بهره‌برداریهای روس و انگلیس از تحولات جاری ایران در عصر پس از مشروطیت و دوران رضاشاه می‌پردازد. ضمناً تحلیلی نیز از نوع اصلاحات یا شبه اصلاحات و تجدد بازی رضاشاه، ارایه می‌دهد و می‌گوید:

«این قبیل اقدامات چشم و گوش پرکن که جبهه تظاهر و تبلیغاتی و خصلت سطحی آن به عمق و معنی و به آنچه اساس و نیاز واقعی است می‌چرید.» و به هر حال «بیست سال سلطنت رضاشاه، نمونه اتحاد مدبرانه‌ای از استبداد بنا جناحی از استیلا بود که یکه تاز میدان گردیده در برابرش جبهه متحد ملت و مذهب را در اثر ناشیگریهای خودی، نقشه‌های خارجی و برنامه‌های رضاشاهی نمی‌دید.»

وی پس از بیان کوتاهی از رویداد شهریور ماه ۱۳۲۰ و اشغال ایران به دست استیلای خارجی (متفقین)، به تحلیل «دومین تحرک و تحرک ملت» در دهه بیست می‌پردازد و در روند بررسی مسایل آن دوره به دوران نهضت ملی می‌رسد که بار

دیگر ارتباط و همکاری «ملت» و «مذهب» آشکار می‌شود و این دو در کنار و تعامل با هم نقش مثبت می‌آفرینند و منجر به نهضت ملی و پیروزی ملت بر استعمار و استبداد می‌شود. وی علل شکست را توطئه‌های خارجی و مهمتر از آن ضعفها و کاستیهای داخلی می‌داند:

«متأسفانه جبهه داخلی نارس و نپخته و دستپاچه، عاری از وحدت در هدف و برنامه، مسموم از تفرقه و تعصب و خودخواهی و به طور کلی مشحون از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بود... ایرانی پر توقع عجول، پیرو سیستم همه یا هیچ و تنگناهایی که ملیون سختگیر ایده‌آل طلب و چپهای بهانه‌جو، برایش به وجود آوردند به حریف مکار دانای بردبار، میدان داد که جریان را به نفع خود بگرداند.»

بخش سوم (از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حقوق بشر کارتر) با عنوان «کودتای ۲۸ مرداد برای استقرار محکمترین اتحاد استبداد و استیلا در تاریخ ایران» آغاز می‌شود. پس از توضیحی درباره چگونگی وقوع کودتا از تشکیل «نهضت مقاومت ملی» سخن رفته است و هدف و برنامه آن در سه نکته توضیح داده می‌شود:

۱- شستن ننگ کودتا از دامن ایرانیان و اثبات این که «مصدق پیروز است» و دولت کودتا، غیرقانونی و منفور ملت است.

۲- ادامه مبارزه از راه مقاومت منفی در برابر دستگاه و فلج کردن برنامه‌های خایانه و

۳- سازندگی مردم و دادن زیربنای عقیدتی و تربیت تشکیلاتی و آینده‌نگری.

بعد تاریخچه و عملکرد نهضت مقاومت ملی، شرح داده شده است. ضمن این که عملکرد رژیم کودتا نیز در این دوره به تحلیل و نقد کشیده شده است.

در ادامه این بخش به تحولات سالهای پایانی دهه سی و اوایل دهه چهل اشاره شده و از فضای نیمه‌باز سیاسی آن سالها و تشکیل جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و آغاز نهضت روحانیت سخن رفته است. عنوان «مبارزه مسلحانه و چریکی» از عنوانهای بعدی است که از چگونگی آغاز و ضرورت شکل‌گیری آن و گروههای فعال در این جنبش یاد شده است، همچنین به فعالیتهای سیاسی دانشجویان

ایرانی، در خارج از کشور در دهه چهل اشاره گردیده است. سیر بحث و نقد و تحلیل دهه پنجاه را هم پوشش داده، به حوادث سالهای پایانی رژیم رسیده، تحت عنوان «حقوق بشر کارتر» و کوششهای حقوق بشری آمریکا و دیگر محافل بین‌المللی و متعاقب آن در ایران، از مبارزات سیاسی ملت ایران در آن مقطع سخن رفته است. در این قسمت بسیاری از حوادث سیاسی و فعالیتهای ضد استبدادی با ذکر جزئیات آمده است که برای پژوهشگران تاریخ انقلاب، بسیار مفید و قابل استفاده خواهد بود.

«مسئله رهبری» یکی از عناوین بحث بازرگان در این قسمت است. وی با بیان این جمله:

«رهبری مبارزات تاریخی ملت ایران، حالت یکسان ثابت نداشته است»،

ضمن اشارتی به رهبری و رهبران مبارزه در مشروطیت و سپس در دوران نهضت ملی، به آیت‌الله خمینی رهبر جنبش ایران در آن زمان می‌پردازد و درباره او می‌گوید: «آیت‌الله خمینی... که وارد میدان شدند به دنبال خود جناح بزرگی از ملت متدین و روحانیون مبارز راکشانند، رهبر قاطع مصمم متقی است که به صورت فردی عمل نمی‌نماید.»

در ادامه بخش سوم تحت عنوان «تحلیلهای کلی» در مورد «مسئله مدیریت - کارمندان دولت - بازار - کشاورزان - زن و خانواده» بحث شده است. البته منظور، طرح تحلیلی موارد یاد شده در عصر پهلوی و به طور خاص در مقطع ظهور انقلاب بوده است.

آخرین عنوان «نتیجه‌گیری برای رسیدن به خط‌مشی کلی است» که ذیل سه عنوان فرعی چنین طبقه بندی شده است:

الف- اصول و کلیات استنباط شده.

ب- خطوط اصلی برنامه مبارزه ملی (یا استراتژیکی).

ج- وظیفه اختصاصی نهضت و رسالت ما.»

در قسمت اصول و کلیات آمده است:

«۱- مقدم بر هر چیز معتقد بودن یا معتقد شدن اکثریت مردم به استقلال و

آزادی و عدالت و تصمیم داشتن آنها به مبارزه است...»

- ۲- هدف اصلی مبارزه و دشمن شماره یک ملت در طریق استقلال مملکت و رسیدن به آزادی و سعادت را باید، استبداد دانست...»
- ۳- استیلای خارجی به صورت جدید غربی آن - که به اصطلاح استعمارگر گفته شده است - با قبول این که بسیار زیانبخش و خطرناک و نیرومند است، ولی دشمن بعدی ما و هدف ثانوی مبارزه باید باشد...»
- ۴- شرط اساسی توفیق ملت در مبارزه علیه استبداد و استیلا و همچنین شرط استقرار آزادی و استقلال و بهره‌مندی از عدالت و سعادت، تغییر درونی کلی خود ملت و تحول انقلابی مردم، به لحاظ عقیده و اخلاق و عمل است...»
- ۵- انتظار این که یک پدیده ۲۵۰۰ ساله که در تمام شئون مملکت و رگ و ریشه‌های ملت نفوذ کرده است با چند اعلامیه، متینگ یا اعتصاب و ترور اصلاح شود و آنچه مطلوب است جایگزین آن کرد، باید از گوشها و دلها خارج شود و مبارزه را یک عمل کلی و وسیع حکیمانه همه جانبه طولانی بدانیم...»
- ۶- مبارزه نه تنها به لحاظ مدت نمی‌تواند یک جریان کوتاه و سریع، تصور شود بلکه به لحاظ کیفیت و وسعت نیز، منحصر به یک سلسله اقدامات تبلیغاتی و انقلابی نیست...»
- ۷- انتظار پیروزی با مبارزه راحت و سراسر است که خمالی از مشکلات و محرومیتها و خسارات و تلفات باشد، فکر بسیار خامی است...»
- ۸- مبارزه با توجه انحصاری به داخله، بدون در نظر گرفتن شرایط و جریانهای بین‌المللی و ارتباط آنها با استبداد و با ملیون و بدون کار کردن روی آنها و استفاده بردن از امکانات خارج، عملی و سود بخش نیست.
- ۹- نقش تعیین کننده مذهب (اسلام) در مبارزات ملی، نمی‌تواند نادیده گرفته شود و همچنین نقش روحانیت شیعه...»
- ۱۰- دیگر از شرایط اولیه پیروزی، وجود رهبری است. رهبری دسته‌جمعی با حسن نیت و با صلاحیت و فعالیت و تدبیر...»
- پس از آن مهندس بازرگان «خطوط اصلی برنامه یا استراتژی مبارزه» را در ادامه فهرست گذشته، چنین برمی‌شمارد:
- «۱۱- پایه استبداد و گناه اصلی او خودکامگی، مالک الرقاب، است همین

یک نوع ادعای الوهیت است. بنابراین ... گام اول مبارزه با استبداد است. ضمن آن که بهترین هدفها و معبودها، خدا و تبعیت از اسلام است... *

۱۲- پایه دیگر استبداد و لازمه فرمانروایی او امحای شخصیتها و اشاعه فساد و رذایل انسانی است... * پس ماده دوم برنامه اصیل و عمیق و عمل مبارزه ملی باید تقویت شخصیت و تقوی در میان ملت و مخصوصاً مبارزین باشد... *

۱۳- استبداد می خواهد تفرقه بیندازد و حکومت کند... عکس العمل سنجیده و نظام یافته و بهتر در برابر چنین سیاست، مسلماً از ضروریات مبارزه بوده باید برای ایجاد و توسعه روح همکاری و امکانات اتحاد و همبستگیهای لازم در سایه مشترکات و با روح گذشت، این برنامه ها از طریق عملی تربیتی اجتماعی مؤثر انجام داد... *

۱۴- استبداد... بدون اتکا به استیلا نمی تواند دوام و حیاتی داشته باشد و اتحاد متقابل آنهاست که ملت را بیچاره می سازد. بنابراین توجه به سیاستهای خارجی و کوشش مستمر در برگرداندن کلی یا جزیی آنها به سود ملت - ولو به بهای گذشتهای معاملات و سیاسی بر مبنای موازنه منفی) از ضروریات مبارزه با استبداد است... *

۱۵- ... هرگونه افشاگری و رسوا سازی، ارائه چهره زشت و ضعفها و جنایات دیو استبداد و خنثی کردن تبلیغات و اقدامات او جزء کار اصلی برنامه مبارزه ملی، محسوب بوده و باید باشد.

۱۶- ... ماده سوم برنامه مبارزه ملی، مادام که خود دولت ملی نشده است باید تقویت و توسعه و استقلال هر چه بیشتر این صنف و ترجه خاص به صاحبان مشاغل آزاد بوده فعالیتهای اقتصادی مربوط به بخش خصوصی را از دست دولت و دربار و ایادی و اقمار استثمارگر آنها و انحصار آنها بیرون آورد... *

۱۷- در مورد کارمندان دولتی که حقوقگیر... و اجراکننده و آلت کار نقشه های آن هستند، سعی شود که از توسعه آنها جلوگیری به عمل آید و بعد بیش از هر طبقه، روی آنها کار شود یا متشکل و متحدشان سازیم تا نیروی مقاومی در برابر استبداد تشکیل دهند... *

۱۸- سیاست کار یا برنامه مخصوص کارگران و کشاورزان.

۱۹- مبارزه قانونی و حق به جانبی...»

۲۰- برنامه‌های جنبی.

۲۱- جناح خارج از کشور یا مسئله هجرت و فعالیت برون‌مرزی، پایگاه

مهمی از برنامه مبارزه می‌تواند باشد...»

۲۲- فرصتجویی در برنامه‌های طویل‌المدت، سهم به سزایی به تدارک و

تربیت و انتظار فرصت داده می‌شود... بی‌جهت و با عجله نباید افراد و نیروها را

از دست داد و فرصتها و پیشامدهای مساعد را به دیگران داد.

۲۳- ... گام بعدی در صورتی که مراحل قبلی خوب طی شده و ملت

ساختگی و آمادگی کافی کسب کرده باشد، مزاحمت‌های عملی و ایجاد ناراحتی و

جنگ اعصاب و احياناً کارشکنی خواهد بود...»

۲۴- مخفی‌کاری.»

ب- نقش سیاسی مهندس بازرگان

گفتیم که مهندس بازرگان در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بیشتر نقش سیاسی و مبارزاتی و در واقع عملی داشت تا فکری و نظری. در عین حال او به دلیل سابقه طولانی در نظریه‌پردازیهای دینی و اجتماعی و منزلت خاص فکری - اعتقادی - سیاسی در آستانه انقلاب، از نظر فکری و ایدئولوژیک نیز به عنوان یک معلم و آموزگار نسل بعد از خود در میان روشنفکران مسلمان، اثرگذار بود. چراکه وی به یک معنا یکی از چند چهره بنیانگذار جریان روشنفکری اسلامی ایران بود و مستقیم و غیر مستقیم نسل جوان و تحصیل‌کرده دانشگاهی در طول چهار دهه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰) از وی و اندیشه‌ها و آرای دینی و اجتماعی و سیاسی وی اثر پذیرفته بود. اما نقش سیاسی بازرگان را در دوران سرنوشت‌ساز انقلاب، می‌توان در چند شکل ملاحظه کرد که به ترتیب اهمیت چنین‌اند:

۱- نقش بازرگان به عنوان رهبر «نهضت آزادی ایران»

نهضت آزادی ایران در دهه چهل و پنجاه نمی‌توانست در داخل کشور فعالیت سیاسی و علنی با نام و عنوان خاص خود داشته باشد. اما غالب افراد و اعضا و

رهبران آن به صفت فردی به مبارزه علیه رژیم ادامه دادند و برخی از آنان - مانند مهندس سبحانی، دکتر شبیبانی و آیت‌الله طالقانی - به زندانهای طولانی محکوم شدند و تا روزهای پیش از پیروزی انقلاب نیز محبوس بودند. بسیاری از چهره‌های جوانتر و فعالتر نیز در خارج از کشور (عمدتاً در اروپا و آمریکا و خاورمیانه) با عنوان «نهیضت آزادی ایران» فعالیت سیاسی و مبارزاتی داشتند و نشریه «پیام مجاهد» را به عنوان ارگان نهیضت منتشر می‌کردند. در این میان می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد: دکتر ابراهیم یزدی، دکتر حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده، دکتر فریدون سبحانی، مهندس محمد توسلی، مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر مصطفی چمران، دکتر غلامعباس توسلی و دکتر علی شریعتی.

در داخل کشور شاید، بتوان نخستین تحرک جمعی از افراد نهیضت آزادی را در انتشار اطلاعیه‌های با عنوان «مسلمانان آگاه» و برخی عنوانهای دیگر در فاصله ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ دانست. در این باره نوشته‌اند:

«در سال ۱۳۵۴ پس از انتشار بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک «سازمان مجاهدین خلق» که ضربه سختی به نهیضت اسلامی امت وارد ساخته و موجی از نگرانی توأم با تعجب و استفهام در محافل مذهبی به خصوص جوانان پرشور، چه در داخل و چه در خارج از کشور به وجود آورده بود. با توجه به این که از کادرهای اولیه سازمان مجاهدین، عملاً کسی در خارج از زندان باقی نمانده بود، افراد قدیمی «نهیضت آزادی ایران» که با سازمان مجاهدین همکاری می‌کردند مسئولیت سنگینی بردوش احساس کردند و برای خنثی کردن اثرات این توطئه منافقانه که از ناحیه دشمنان نهیضت اسلامی ایران شکل گرفته بود با ایجاد هسته سه نفری کاملاً مخفی (آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس محمد توسلی و یکی از همفکران نهیضت، آقای مهندس میرحسین موسوی) تحلیلهایی تهیه و منتشر ساخته که در داخل کشور به خصوص در بین دانشجویان و در خارج از کشور، تکثیر و به طور وسیع توزیع می‌شد. بین سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۶ جمعاً چند تحلیل با نامهای مستعار مختلف از قبیل «مسلمانان آگاه»، «دانشجویان دانشگاه»، «دانشجویان مسلمان»، «مسلمانان متعهد» و... تهیه و با رعایت کامل مسایل امنیتی توزیع شد.

در این بیانیه‌ها، نظرات این اعضای نهضت آزادی ایران در قبال کودتای منافقان در درون سازمان مجاهدین و توطئه رژیم در ضربه زدن به نهضت اسلامی ایران و سایر مسایل منعکس است.^(۱)

در ادامه این حرکت در سال ۱۳۵۶، برخی از افراد و اعضای فعال نهضت آزادی با همکاری تنی چند از روشنفکران مسلمان، فعالیت سیاسی و جمعی دیگری را با عنوان «جنبش مسلمانان ایران» سامان دادند:

«جمعی از اعضای نهضت آزادی ایران (آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس محمد توسلی، سید محمد مهدی جعفری، دکتر فریدون سبحانی، مهندس هاشم صباغیان) همراه چند تن دیگر از برادران همفکر که در بسیاری از فعالیتهای اجتماعی - فرهنگی، سالها همکاری داشتند (آقایان دکتر حبیب‌الله پیمان، مهندس حسین حریری، مهندس یزدان حاج حمزه و مهندس میرحسین موسوی) از اوایل تابستان سال ۱۳۵۶ با ایجاد هسته مخفی، دست به اقداماتی در جهت روشنگری مردم به خصوص قشرهای جوان و روشنفکر و بسیج آنان زدند. یکی از اقدامات، انتشار نشریات تحلیلی با عنوان «جنبش مسلمانان ایران» بود.

این نشریه شاید تنها نشریه تحلیلی منظم و مؤثر بود که مورد استقبال مردم مبارز و مجاهد چه در داخل و چه در خارج کشور، قرار می‌گرفت و به مبارزات مردم محتوا و شکل می‌بخشید.^(۲)

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ کنگره دوم نهضت آزادی تشکیل شد و پس از آن فعالیت نوین این تشکیلات آغاز شد. از آن جاکه مقطع سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به طور کلی با گذشته متفاوت بود، ناچار به سازماندهی جدید و تدوین برنامه و خط‌مشی نوین و مناسب نیاز داشت و لذا در این جهت تلاشهایی صورت گرفت.^(۳) در همین اوان برای اولین بار، نمایندگان از داخل - آقایان دکتر فریدون سبحانی و دکتر سید مهدی جعفری - به اروپا رفتند و با نمایندگان نهضت در خارج از کشور

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، ص ۲.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، ص ۳.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱.

– از اروپا دکتر صادق طباطبایی، صادق قطب‌زاده و مهدی نواب، از آمریکا دکتر ابراهیم یزدی و مهندس هادی نژاد حسینیان – در یک نشست مشترک مسایل متعدد جنبش را بررسی کردند. در این نشست پیام شفاهی مهندس بازرگان، که روی نوار ضبط شده بود، استماع شد. البته لازم به ذکر است که دکتر مصطفی چمران، به دلیل اشتغال به مسایل داخلی لبنان و جنگ، نتوانست در نشست فوق شرکت بکند.

یکی از فعالیتهای نهضت در این دوران، انتشار اطلاعیه‌های مختلف است که به برخی از آنها در گذشته، اشاره کردیم و تمامی آنها را می‌توان در کتاب اسناد نهضت آزادی ایران – دفتر دوم از جلد نهم و جلد یازدهم – دید.

از جمله اقدامات نهضت آزادی در سال ۱۳۵۷ انتشار خبرنامه‌ای بود تحت عنوان «اخبار جنبش اسلامی» که تا پیروزی انقلاب ادامه داشت. در این باره نوشته‌اند:

«در آبان ماه ۱۳۵۷ پس از اوجگیری نهضت اسلامی، رژیم جنایتکار شاه مجبور شد با توسل به سیاست سانسور مطلق و اختناق کامل، مطبوعات را تعطیل و رادیو تلویزیون را اشغال و تمام کانونهای تجمع مردم، از قبیل مساجد، مدارس و دانشگاهها را تعطیل نماید و با قطع روابط مردم و بی‌خبر نگهداشتن آنان، با خیال راحت کشتار مردم را گسترش دهد و از این طریق، شور انقلابی خلق را خاموش سازد.

نهضت آزادی ایران به حکم وظیفه برای مقابله با این توطئه رژیم، دست به انتشار نشریه‌ای با عنوان «اخبار جنبش اسلامی» زد و از این طریق تا آن جا که ممکن بود اخبار جنایات رژیم و اقدامات مردم را در شهرهای مختلف جمع‌آوری و از طریق تشکیلاتی و افراد مطمئن، نشریه مزبور را در سطح وسیعی توزیع می‌نمود که خود مردم نسبت به تکثیر و توزیع مجدد آن نیز اقدام می‌کردند.

طی ۵۲ روز یعنی از تاریخ ۱۳۵۷/۸/۲۶ تا تاریخ ۵۷/۱۰/۱۸ جمعاً یازده شماره از نشریه اخبار جنبش اسلامی چاپ گردید. صفحات این نشریه حداقل سه صفحه و حداکثر دوازده، صفحه بوده است. با توجه به فقدان نشریات آزاد در

این مدت مجموعه نشریه، سند معتبر و با ارزش برای نشان دادن جزئیات حوادث انقلاب در چند ماهه مربوط می‌باشد.»^(۱)

درست است که برخی فعالیت‌های یاد شده به صفت فردی اشخاص بود و لذا کسان دیگری که در نهضت آزادی عضویت نداشتند، نیز همراهی می‌کردند، اما همان نوع تلاش‌های فکری - تبلیغی در جهت پیشبرد امر انقلاب و مبارزه با رژیم استبدادی بدون ارتباط با مهندس بازرگان نبود. چرا که اولاً غالب افراد فعال مورد اشاره، به دلیل شرایط و حفظ امنیت، تحت عنوان‌های دیگر فعالیت می‌کردند و در واقع به نمایندگی از نهضت در تشکلهای دیگر و زیر عنوان‌های مختلف فعالیت سیاسی داشتند و از این رو خارج از دبیرکلی مهندس بازرگان فعالیت نمی‌کردند، ثانیاً حتی اکثر فعالان سیاسی و مسلمان غیر نهضتی نیز کم و بیش شاگرد مستقیم و یا اثر پذیرفته از بازرگان بودند و به نوعی و امدار او و از آموزه‌های وی الهام می‌گرفتند. به هر حال یکی از چند چهره شاخص این مجموعه، مهندس بازرگان بود که مرشد و پیشوا و معلم آنان شمرده می‌شد.

در مورد فعالیت مستقیم نهضت آزادی نیز نقش بازرگان و اثرگذاری فکری و سیاسی وی روشنتر از آن است که نیازمند به بازگویی و تحلیل داشته باشد. در واقع تمامی آن فعالیتها در چهارچوب ضوابط تشکیلاتی و حزبی، با پیشگامی و دبیرکلی بازرگان انجام می‌شد. البته بازرگان به دلیل اعتقاد به کار جمعی و التزام شدید او به مشورت و دموکراسی، بدون مشورت و تصمیمگیری جمعی و تصویب شورای نهضت، هرگز دست به تصمیم و عمل سیاسی نمی‌زد، اما افکار و آرا و آموزه‌های او همواره در نهضت و در میان نهضتیه‌ها، جایگاه و منزلت و اعتبار خاص خود را داشت و غالباً نیز مورد اقبال همگان بود. او استراتژیست تشکیلات نهضت شمرده می‌شد. رساله «ملت ایران چه باید بکند؟» که پیش از این از آن یاد کردیم، طرح بازرگان برای مبارزه ملی - اسلامی ایران در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بود و طرح و تدوین و ارائه آن به وسیله بازرگان به عنوان رهبر و دبیرکل نهضت آزادی ایران، از اعتبار فکری و سیاسی و از موقعیت آموزگاری وی حکایت می‌کند.

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم، ص ۴.

متن گراور شده تمامی شماره‌های اخبار جنبش اسلامی را می‌توان در دفتر دوم اسناد نهضت دید.

به هر حال شخصیت سیاسی و فکری بازرگان چندان از نهضت آزادی - به عنوان یک کل نه تک افراد و اعضا - جدا نیست و نهضت آزادی نیز تا مقطع درگذشت مهندس بازرگان (در سال ۱۳۷۳) تحت تأثیر شخصیت و افکار و آرای وی قرار داشت. بنابراین بررسی هر کدام در شناخت درست و همه‌جانبه دیگری کمک می‌کند.

۲- نقش بازرگان در رهبری جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

پس از نهضت آزادی، بیشترین نقش سیاسی و عملی بازرگان در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ - و بیشتر در سال ۱۳۵۶ -، در تشکیلات «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» بود که پیش از این در فصل اول به آن اشاره کردیم. بازرگان از مؤسسان این جمعیت بود و پس از مدت کوتاهی که دبیر کلی جمعیت با دکتر سنجابی بود، بازرگان دبیرکل و سخنگوی جمعیت شد که تا پایان عمر جمعیت، این سمت را داشت. با توجه به پشتوانه چهار دهه تلاش فکری پیگیر و مبارزات سیاسی سازش‌ناپذیر و در نتیجه منزلت اجتماعی و سیاسی و دینی معتبر در ایران و جهان، بازرگان در مقام سخنگوی حقوق بشر در ایران و مدافع استوار آزادی، سهم بزرگی در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و استیفای حقوق ملت در برابر استبداد و افشای ستمگریهای رژیم شاه و وجود شکنجه و آزار زندانیان و حتی مردم عادی و در نهایت شتاب گرفتن انقلاب و به ویژه جهانی شدن آن ایفا کرد. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، این تلاش، تحت عنوان دفاع از حقوق بشر در ایران، با توجه به رعایت پوشش قانونی و با استفاده از زبان و بیان دموکراتیک و قانونی و با توجه به رهبری آن به وسیله شخصیت‌های شناخته شده‌ای چون بازرگان، پدیده‌ای نبود که شاه و رژیم و ساواک خودسرانه بتوانند به آن برچسب خرابکاری و یا تروریستی و غیرقانونی و افراطی بزنند. درست به همین دلیل بود که این نوع فعالیتها خیلی زود توانست در دنیا مطرح شود و محافل مستقل حقوق بشری را در سطح جهان جلب کند و از این طریق فریاد مظلومیت ایران به گوش دنیا و جهانیان برسد.

جای تأکید دارد که منظور از این بیان، این نیست که تلاش دیگر چهره‌های مبارز و اقدام‌های انسان‌دوستانه و حقوق بشری آنان، در داخل ایران و یا در خارج بی‌اثر و

یا کم اثر بوده است، بدیهی است که هر شخصیت مبارز و مجاهد که در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در حقوق بشر عضویت داشت و یا حتی فقط در حد امضای اطلاعیه‌های جمعیت، همکاری می‌کرد، در پیشبرد کار مبارزه و توسعه انقلاب اثر و نقش داشته است. آنچه که در این جا به مناسبت، مورد تأکید است نقش برجسته بازرگان به عنوان دبیرکل آن جمعیت است نه نادیده گرفتن تلاشها و زحمات و اثرگذاری دیگران در جمعیت و یا حتی شخصیت‌های مستقل و خارج از جمعیت.

۳- نقش بازرگان به عنوان یک رهبری فکری - سیاسی مستقل

با وجود این که شخصیت فکری و سیاسی مهندس بازرگان تا پایان زندگی از شخصیت تشکیلات نهضت آزادی جدا نیست، اما نباید فراموش کرد که شخصیت و منزلت فکری - اجتماعی و سیاسی و به ویژه هویت دینی بازرگان، فراتر از نهضت آزادی و هر گروه دیگر است. درست به همین دلیل است که اعتبار و اثرگذاری او نیز در سطح جامعه ایران محدود به تأثیر و نقش آفرینی او از طریق تشکیلات نهضت آزادی نیست. در واقع بازرگان پیش از ورود به سیاست و تأسیس نهضت آزادی در طول حدود دو دهه جهاد فکری - اجتماعی - فرهنگی و سیاسی، شخصیت استوار و محبوب خود را پیدا کرده بود و از این رو تأسیس نهضت آزادی با پیشگامی او - و البته با همراهی یارانی دیگر چون آیت الله طالقانی و دکتر سبحانی و رحیم عطایی - و دبیر کلی وی در این تشکیلات، براعتبار و محبوبیت و مقبولیت نهضت، به ویژه در میان دانشگاهیان و مجامع مذهبی و حتی روحانی، افزود.

با توجه به منزلت اکتسابی و مستقل بازرگان بود که پس از به تعطیل کشیده شدن نهضت در اوایل دهه چهل، باز مقام و موقعیت و حتی اثرگذاری وی - هر چند محدودتر از گذشته - حفظ شد و فعالیتش نیز در حیطه مسایل فکری و ایدئولوژیک و تا حدودی نیز سیاسی، ادامه پیدا کرد. انتشار آثار او در دهه چهل و پنجاه و اقبال جامعه از آن آثار و اندیشه‌ها، ارتباط خاصی با نهضت آزادی نداشت و خوانندگان آثارش نیز کتابهای او را به عنوان دبیرکل نهضت آزادی و یا به اعتبار او در تشکیلات خاصی نمی‌خواندند. در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه و به ویژه در سالهای

۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، شاید بسیاری از جوانان و نسل جدید نهضت آزادی را نمی‌شناختند، اما بازرگان را می‌شناختند و حداقل نامی از وی شنیده بودند. در سال ۱۳۵۷، زمانی که نهضت آزادی به عنوان یک حزب یا تشکیلات سیاسی، تجدید فعالیت کرد، نسل جوان انقلابی آن زمان و بسیاری از توده‌های میلیونی جاری در کوچه‌ها و خیابانها، که حوادث پانزده سال گذشته را چندان به یاد نمی‌آوردند، بازرگان را کم و بیش می‌شناختند چرا که ذکر خیر و نام نیک او همه جا بود، اما از نهضت آزادی اطلاعی نداشتند.

این که امام خمینی، مهندس بازرگان و یا دکتر سحابی و یا آیت‌الله طالقانی و دکتر یزدی و یا دکتر چمران را به مأموریت‌هایی گماردند و یا به عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت فرا خواندند و سرانجام مهندس بازرگان را مأمور تشکیل کابینه دولت موقت انقلاب کردند، بدون توجه به عضویت ایشان در نهضت آزادی بود، چنان که در حکم نخست وزیری ایشان هم بدان تصریح شده و خود مهندس نیز بارها به آن اشاره کرده، که خواهد آمد.

این دلیل روشنی است که بازرگان و دیگر رهبران نهضت آزادی در دوران انقلاب، به دلیل شخصیت فرا حزبی و مستقل خود، مورد توجه و اقبال جامعه و دیگر رهبران سیاسی و دینی و اجتماعی بوده‌اند.

البته این سخن بدان معنا نیست که در آن ایام رهبر انقلاب و یا دیگران لزوماً با نهضت آزادی مخالف بوده، یا به آن اعتماد نمی‌کرده‌اند، بلکه مدعا این است که بازرگان در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ عمدتاً به خاطر شخصیت و سوابق و امتیازات خاص بوده است که مورد توجه و اعتماد ملت قرار داشت نه وابستگی به گروه و یا حزب خاص.

دلیل دیگر برای اثبات این مدعا، مقبولیت و محبوبیت بازرگان در نزد کسانی است که به هر دلیل با تشکیلات نهضت آزادی و مجموعه تفکر حاکم بر آن و یا برخی اعمال و کردار و رفتار سیاسی آن از آغاز و یا در سالهای انقلاب و پس از آن، موافق نبوده و نیستند. اظهار نظر شخصیت‌های فکری و سیاسی وابسته به جریانهای مختلف سیاسی و فکری و یا اشخاص مستقل درباره بازرگان، به ویژه پس از رحلت ایشان، مؤید این نظر است که به موقع به آنها اشاره خواهیم کرد.

۴- نقش بازرگان در امور اجرایی انقلاب

بی‌گمان مهمترین نقش و مسئولیت بازرگان در نخست‌وزیری دولت موقت بود که حدود نه ماه طول کشید و ما در بخش هفتم به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت اما پس از آن در طی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اقدامات عملی دیگر نیز در پیشبرد انقلاب و مبارزه با رژیم داشته است که در این قسمت به آنها اشاراتی می‌کنیم. از مسئولیتهای اجرایی، یکی راه اندازی نفت برای مصارف داخلی بود و دیگری در شورای انقلاب که قبلاً از آن صحبت کردیم و به گفته دکتر یزدی این نوع مأموریتها از سوی امام خمینی برای آقای بازرگان، آمادگی صدارت و نخست‌وزیری وی بود. در این جا با تفصیل بیشتر از مأموریتها و اقدامات اجرایی دیگر بازرگان، در زمان پیش از تشکیل دولت موقت، سخن می‌گوییم، که عبارت است از گفتگوها و مذاکرات سیاسی با برخی از افراد و یا نمایندگان مجامع حقوق بشری و یا دولتی خارجی، مذاکرات با سفیر آمریکا در تهران و مذاکره با سران ارتش در واپسین روزهای عمر رژیم گذشته.

در مورد مذاکرات یا ارتباط با محافل حقوق بشری جهان، نمونه عمل، عمدتاً با از طریق کمیته ایرانی حقوق بشر بود و یا از طریق دوستان و همکاران نهضت آزادی خارج از کشور مانند دکتر یزدی و قطب‌زاده و دیگران. ارتباطهای جدی و مستقیم نیز عموماً از زمانی شروع شد که جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر تشکیل و اعلام شد. از جمله ملاقاتی بود که بین مسئولان حقوق بشر، آقایان دکتر سنجابی و مهندس بازرگان با باتلر* صورت گرفت که پیش از این یاد شد. البته افشاگری علیه رژیم و بیدادگریهایش نیز از اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ اوج گرفت که به گفته بازرگان، از آن زمان سیل خبرنگاران خارجی، به ایران سرازیر شد. همفکران بازرگان

*. به گفته آقای دکتر یزدی «ویلیام باتلر» با سازمانهای حقوق بشر آمریکا، رابطه نداشت. او عضو «کانون وکلای آمریکا» Bar Association و به نمایندگی از طرف آنها به ایران آمد. وی عضو کمیسیون بین‌المللی قضاوت International Commission Ofyunistis بود. رابطه اصلی «جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر» با «جامعه بین‌المللی حقوق بشر» در نیویورک بود که این جمعیت را به عضویت پیوسته خود پذیرفته بود. این جامعه، اعتبار فراوانی در محافل چپ و آزادیخواه آمریکا داشت. به خصوص اعتراضات آنها به عملکرد آمریکا در آمریکای لاتین و فیلیپین، قابل توجه بود. نیز اعتراضهای شدیدی به وسیله این جامعه، علیه شاه انجام شده بود.

و نهضت آزادی در خارج از کشور نیز ارتباطات گسترده‌ای با محافل حقوق بشری دنیا را داشتند و در واقع، آنان تلاشهای داخلی را در ارتباط با خارجیان و در سطح جهانی سامان می‌دادند؛ که البته سابقه آن به زمانی خیلی پیشتر از دوران انقلاب باز می‌گشت. یکی از آنان دکتر ابراهیم یزدی بود که در آمریکا فعالیت می‌کرد. وی در این باره می‌گوید:

ارتباط این‌جانب و دوستانمان در خارج از کشور، با سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر، اتحادیه حقوق مدنی آمریکا، شورای جهانی کلیساهای انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات، نهضت بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، جنبش روشنفکران کاتولیک، سازمان عفو بین‌المللی، کمیسیون بین‌المللی قضاوت، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، از زمانی شروع شد که در سال ۱۳۴۱ به بعد، ابتدا سران نهضت آزادی ایران و جبهه ملی و سپس روحانیون مبارز ضد شاه و سایر مبارزین و آزادیخواهان، دستگیر و در محاکم نظامی محاکمه و یا در زندانها تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. وضعیتی که تقریباً تا آخرین هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت. هدف از این فعالیتها دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزات مردمی داخل کشور بوده است... همین اقدامات دفاعی سبب شد که بسیاری از مبارزین سیاسی از مرگ حتمی نجات یابند.»^(۱)

در همین ارتباط در تاریخ ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ آقای Ritzsl سفیر آلمان غربی در تهران از بازرگان تقاضای ملاقات کرد تا همدردی و همراهی و همکاری دولت آلمان را نسبت به انقلاب ایران اعلام کند.^(۲)

و اما با مقامات سفارت آمریکا دیدارهایی صورت گرفته که به گفته بازرگان جملگی آنها مأموریتی بوده است از جانب شورای انقلاب و به طور کلی تصمیم جمعی رهبران سیاسی دست‌اندرکار انقلاب و مرتبط با امام. از این رو افراد مختلف به مناسبتهای مختلف با خارجیان از جمله آمریکاییان دیدار و صحبت داشته‌اند. در این دیدارها، مهندس بازرگان گاه تنها و به صورت انفرادی و غالباً همراه یکی دیگر

۱. مقاله ضمیمه امیدها و ناامیدها، صص ۶۹۹ و ۷۰۰.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۰.

از رجال سیاسی و روحانی حضور یافته‌اند. هدف اصلی این دیدارها و مذاکرات، به گفته بازرگان عبارت بود از «تسهیل و تسریع خروج و استعفای شاه و خودداری ارتش از آزار مردم»^(۱)

دیدارهایی که بازرگان و کسانی چون آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر بهشتی با مقامات سفارت آمریکا در تهران داشته‌اند در منابع مختلف از جمله خاطرات سولیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران و به ویژه اسناد «لانه جاسوسی آمریکا» در تهران آمده و در نوشته‌های خود بازرگان نیز به آنها اشاره شده است. به عنوان نمونه یکی از این دیدارها را از کتاب «مأموریت در ایران»، خاطرات سولیوان نقل می‌کنیم که تا حدودی انگیزه دو طرف از این نوع ملاقاتها را روشن می‌کند:

«به یکی از مأموران سیاسی سفارت که با نهضت آزادی در تماس بود، دستور دادم که با مهدی بازرگان رهبر این سازمان، تماس گرفته و به او اطلاع بدهد که من آماده ملاقات با او در هر نقطه‌ای که مایل باشد، هستم. در این جا باید توضیح بدهم که بازرگان قبلاً برای ملاقات با من اظهار علاقه کرده بود ولی در آن موقع دعوت او را نپذیرفته بودم. بازرگان بلافاصله این پیشنهاد را پذیرفت و عصر یک روز در خانه یکی از پیروانش در شمال شهر، وقت ملاقات تعیین نمود. من به اتفاق یکی از اعضای قسمت سیاسی سفارت برای این ملاقات رفتم. پنج مأمور امنیتی و پلیس هم طبق معمول در جلو و عقب اتومبیل من حرکت می‌کردند و رفتن من به این خانه ناآشنا، طبعاً حس کنجکاوی آنها و راننده مرا برانگیخت.

وقتی که وارد این خانه شدیم علاوه بر بازرگان، آیت‌الله موسوی (اردبیلی) را هم در این خانه دیدیم. آیت‌الله موسوی با عمامه سیاه و ریش خاکستریش در نظر اول شباهت زیادی به آیت‌الله خمینی داشت. ما چهار نفر در یک اطاق نشیمن کوچک که پنجره‌ای رو به حیاط داشت نشستیم و شروع به صحبت کردیم. بازرگان مطالب را به فارسی برای آیت‌الله ترجمه می‌کرد و او بیشتر گوش می‌داد و کمتر سخن می‌گفت. بازرگان خلاصه‌ای از مذاکرات قبلی بین افراد و مأموران سیاسی سفارت را برای من تکرار کرد و گفت که آنها هم علاقه‌مندند

نیروهای مسلح دست نخورده باقی مانده و با حکومت آینده همکاری کند. آنها لیستی از فرماندهان و افسران ارشد تهیه کرده و می‌گفتند این عده می‌توانند اموالشان را برداشته و از کشور خارج شوند و در این صورت از مجازات مصون خواهند ماند. آنها خواهان ادامه همکاری و کمک نظامی آمریکا و حفظ قراردادهای موجود با آمریکا بودند. بازرگان می‌گفت که او از طرف نهضت آزادی ایران، صحبت می‌کند و آیت‌الله موسوی نماینده عناصر مذهبی انقلاب است. متأسفانه آیت‌الله موسوی با این که جریان مذاکرات را با دقت و علاقه تعقیب می‌کرد، سخنان بازرگان و اظهار نظرهای او را که به قسمتی از آن اشاره شد به طور صریح و آن طور که من انتظار داشتم، تأیید نمی‌کرد. با وجود این، ملاقات ما جالب و رضایتبخش و شروع خوبی برای اقدامات بعدی من به شمار می‌رفت.

... من جریان این ملاقات را به واشنگتن گزارش دادم و نوشتم که مذاکرات این جلسه، موجب امیدواری من شده و می‌خواهم از رییس جدید ستاد مشترک، ژنرال قره‌باغی بود... بازرگان هم ضمن مذاکراتمان گفت که با قره‌باغی روابط دوستانه‌ای دارد و از ملاقات و مذاکره با او استقبال می‌کند.

یک بار دیگر گزارش من به واشنگتن با وجود اهمیت مطلب و روشنی مضمون آن، بی‌جواب ماند و اظهار نظری در تأیید یا رد آن و من که این فعالیت را ادامه بدهم یا نه دریافت نکردم.^(۱)

از ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، که اختلاف نظرهای سیاسی و فکری بین جناح‌های درونی انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی، آغاز شد تا کنون، این نوع ملاقاتها و گفتگوها با خارجیان از سوی افراد و گرایشهای مختلف سیاسی مورد نقد و ایراد واقع شده و اگر چه پاسخهای مکرر نیز از سوی مهندس بازرگان و دیگران داده شد است و بسیاری از آنها منتشر شده، برخی اساساً این نوع مذاکرات را نادرست شمرده‌اند و دست کم آن را دلیلی بر سازشکاری و غیر انقلابی بودن تلقی

۱. مأموریت در ایران، ویلیام سولیوان، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۸. نیز مراجعه کنید به کتاب «درون انقلاب ایران»، تألیف، استمپل، ترجمه منوچهر شجاعی، ص ۳۹۷.

کرده‌اند و بعضی به محتوای مذاکرات و قرارها انتقاد کرده و خرده گرفته‌اند. از آن جا که همین نوع ارتباطها و گفتگوها با خارجیان در دولت موقت نیز ادامه پیدا کرد و بخش بزرگتر این روابط مربوط به همین دوره است، ادامه این روابط را در بخش بعد (هفتم) پی می‌گیریم و به دلیل ماهیت یگانه موضوع دیدارها و انتقادهای وارد بر آن، در این جا از طرح ایرادها و پاسخها در می‌گذریم و در همان بخش به قدر کفایت و ضرورت در این باب سخن خواهیم گفت.

اما دیدار و رابطه با نظامیان و ارتش که عمدتاً پس از خروج شاه از کشور و در دولت بختیار آغاز شد و افرادی از شورای انقلاب از جمله بازرگان و بهشتی بارها با سران ارتش تماس گرفته، یا دیدار کرده‌اند. هدف این ارتباطها و ملاقاتها، جلوگیری از خونریزی و در نهایت تسلیم شدن ارتش در برابر انقلاب و رهبری آن بود. از آن جا که بخش قابل توجهی از این تلاشها و دیدارها پس از ورود امام خمینی به ایران و در دوران انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری (در فاصله ۱۲ تا ۲۲ بهمن) صورت گرفته است؛ بهتر است این تلاش را نیز در بخش بعد باز گوئیم.

بخش هفتم

نخست وزیرى و دولت موقت

(۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸ ه. ش)

«این مأموریت یعنی ریاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط دشوار و خطرناک، عظیمترین شغل و وظیفه و در عین حال بزرگترین افتخاری است که به بنده واگذار شده و شاید حق داشته باشم، بگویم دشوارترین وظیفه و کاری است که در طول تاریخ هفتاد و دو ساله مشروطیت ایران به نامزدها و مأمورین نخست‌وزیریه‌های دیگر داده شده است...»

پیرو توضیحات مکرر گذشته و نظر به این که دخالتها، مزاحمتها، اختلاف نظرها، انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت برای همکاران و این‌جانب را مدتی است غیرممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد، بدین وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد»

«مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، صص ۲ و ۶۷»

فصل اوّل

مهمترین حوادث این دوره

(بهمن ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸)

چنان که از شواهد و قراین، از جمله گفته‌های مهندس بازرگان - که پیش از این نقل شد - برمی‌آید پس از تشکیل شورای انقلاب یکی از اشتغالات فکری امام خمینی و دیگر رهبران انقلاب در پاریس و تهران، انتخاب شخصیتی مناسب برای نخست‌وزیری و تشکیل کابینه موقت انقلاب بود. از این رو امام در ۲۷ دی ماه طی پیامی از طریق آقای دکتر یزدی به دکتر بهشتی از ایشان خواستند «یک نفر را به عنوان نخست‌وزیر، فوری تعیین کنید که او مسئول مطالعه باشد و بررسی کند.»^(۱) و در همان تاریخ نیز اعلام کردند «دولت موقت برای تهیه مقدمات انتخابات مجلس مؤسسان بزودی معرفی می‌شود و به کار مشغول خواهد شد.»^(۲) اما این کار انجام نشد و پس از ورود امام به ایران مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت، تعیین و مأمور تشکیل دولت و معرفی اعضای کابینه شد.

پیش از ورود به مقطع نخست‌وزیری بازرگان و معرفی اعضای دولت موقت و پیروزی انقلاب، ناچار برمی‌گردیم به ذکر حوادثی از دوران نخست‌وزیری شاپور بختیار و ارتباط بازرگان و شورای انقلاب با بختیار از یک سو و سران ارتش و

۱. آخرین تلاشها در آخرین روزها، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲. صحیفه نور، ج ۴ / ص ۲۳۷.

نظامیان از سوی دیگر. حوادث این دوران، در حدودی که گفته و نوشته شده، فراوان و متنوع است که ما فقط به رویدادهایی که به نوعی به مهندس بازرگان ارتباط پیدا می‌کند، اشاراتی می‌کنیم.

زمانی که شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران خارج شد، پیروزی بزرگی برای امام خمینی و انقلاب و انقلابیون حاصل شد، لذا برای ناباورترین افراد در داخل و خارج نیز این پیروزی قطعی و مسلم دانسته شد. اما سه مشکل و سه مانع بر سر راه وجود داشت که می‌بایست با تدبیر و درایت و ظرافت از سرراه برداشته می‌شدند: شورای سلطنت، دولت بختیار و نظامیان که ممکن بود تسلیم نشوند و حتی دست به کودتا بزنند. اینک درباره هر کدام توضیحاتی می‌دهیم:

شورای سلطنت

به گفته آقای دکتر ابراهیم یزدی:

«تشکیل شورای سلطنت از زمان روی کار آمدن شریف امامی مطرح شده بود. ابتدا دکتر علی امینی، آن را مطرح ساخت، اما شاه آن را نپذیرفت. امینی مجدداً در ملاقاتهای خود با شاه در آبان و آذر ماه ۱۳۵۷ ضرورت تشکیل آن را مطرح ساخت و حتی روی افرادی که باید به عضویت دعوت شوند، نظراتی ارائه داد. نظر امینی آن بود که از کسانی برای عضویت در شورای سلطنت دعوت شود که از خرداد ۱۳۴۲ به بعد وابستگی شخصی به رژیم نداشته‌اند. کسانی نظیر خود امینی، دکتر سنجابی، محسن پزشکیور، دکتر غلامحسین صدیقی.

شاه که که ابتدا پیشنهاد امینی را پذیرفته بود بعداً پس از مشورت با افرادی نظیر اردشیر زاهدی، اویسی و رحیمی حرف خود را پس گرفت و با آن مخالفت کرد. پس از تظاهرات تاسوعا و عاشورا و اوجگیری مبارزات ملت، مجدداً مسئله تشکیل شورای سلطنت مطرح می‌گردد و شاه به امینی متوسل می‌شود که چند نفر غیرنظامی را مطالعه و معرفی نماید. امینی که می‌دانست راه‌حلهای سیاسی بدون موافقت و تأیید و یا شرکت روحانیون مبارز و پیرو امام، موفقیت‌آمیز نخواهد بود به روحانیون مبارز و یاران امام در تهران مراجعه و از جمله با مرحوم شهید مطهری تماس می‌گیرد و ضمن طرح مسئله، درخواست معرفی

چند نفری را می‌نماید. مرحوم مطهری پس از مشورت با دوستان و همکاران ظاهراً پنج نفر، آقایان محیط طباطبایی، دکتر یدالله سبحانی، دکتر علی آبادی، دکتر ایزدی و مهندس مهدمینا را معرفی می‌نماید. در مورد آقای دکتر سبحانی، امینی شخصاً با ایشان تماس می‌گیرد و اطلاع می‌دهد که شاه بزودی از کشور خارج می‌شود و قرار است یک شورای سلطنت با عضویت پنج نظامی و پنج غیرنظامی تشکیل شود. و به ایشان پیشنهاد قبول عضویت در شورای سلطنت را می‌نماید. آقای دکتر سبحانی بلافاصله، قبل از آن که حتی با دوستانشان در نهضت آزادی و یا شورای انقلاب مشورت نمایند، پیشنهاد امینی را رد می‌کنند. بعداً گزارش آن را با دوستان خود مطرح می‌سازند، آنها نیز نظر آقای دکتر سبحانی را تأیید نموده، مسئله شرکت ایشان را در شورای سلطنت به شدت رد می‌کنند. آقای دکتر سبحانی پیشنهاد امینی را با دوستان شورای انقلاب نیز مطرح می‌سازند و ظاهراً همزمان با طرح و بحث این مسئله و تماسها بوده است که مرحوم استاد شهید مطهری در یک مکالمه تلفنی با پاریس در ۲۲ دی ماه ۱۳۵۷ (دو روز قبل از خروج شاه از ایران)، اطلاع دادند که آقای دکتر سبحانی برای عضویت در شورای سلطنت پیشنهاد شده‌اند ولی خود ایشان نمی‌پذیرند، مع‌ذلک نظر امام را هم جویا شدند. راقم این پیغام را به امام رساند و ایشان در پاسخ استفسار مرحوم مطهری گفتند: «هرگز، هرگز، مصلحت نیست.» امام توضیح دادند که چون آقای دکتر سبحانی عضو شورای انقلاب هستند، قبول چنین سمتی صحیح نمی‌باشد.

علاوه بر اشخاص یاد شده در بالا، نام کسان دیگری نیز به عنوان نامزد عضویت در شورای سلطنت ذکر شده است. از جمله مرحوم دکتر بهشتی، آیه‌الله شریعتمداری و مرحوم الهیار صالح.

... به دنبال این فعالیتها، اعضای شورای سلطنت بالاخره در ۲۴ دی ماه، دو روز قبل از خروج شاه، به شرح زیر معرفی شدند:

شاهپور بختیار، دکتر سجادی، جواد سعید، علیقلی اردلان (وزیر دربار)، دکتر علی‌آبادی (دادستان سابق)، محمد وارسته (وزیر دارایی اسبق)، عبدالله انتظام (مدیرعامل شرکت نفت)، قره‌باغی (رییس ستاد ارتش)، سید جلال‌الدین تهرانی

و تهرانی به عنوان رییس شورای سلطنت معرفی شد.^(۱)

اما امام، دوازده روز پس از خروج شاه از ایران، در بیانیه‌ای که به مناسبت فرا رسیدن اربعین امام حسین (ع) صادر کردند، اعلام داشتند:

«به کسانی که در شورای سلطنتی غیرقانونی به عنوان عضویت داخل شده‌اند، اخطار می‌کنم که این عمل غیرقانونی است و دخالت آنان در مقررات کشور، جرم است. بی‌درنگ از این شورا کناره‌گیری کنند و در صورت تخلف مسئول پیشامدها هستند.»^(۲)

در عین حال تلاشهایی در ایران و پاریس صورت گرفت تا به گونه‌ای شورای سلطنت منتفی شود و یکی از پایه‌های سلطنت پهلوی ویران گردد. اما محصول این تلاشها، فرمولی بود که در ایران پذیرفته شده و به امام پیشنهاد شده بود که البته امام نپذیرفت. از آن جا که این طرح و نظر از اهمیت تاریخی برخوردار است و به نخست‌وزیری بازرگان، نیز ارتباط دارد، توضیح آن را از زبان دکتر ابراهیم یزدی، که در این مورد از آگاهان امور به حساب می‌آید، در اینجا می‌آوریم:

«فرمولی که در مذاکرات گسترده میان جناحهای مختلف پس از بحثهای زیاد موافقت شده و برای تصویب امام به پاریس ارسال گردید، این بود که افرادی از سیاسیون و مذهبیبون در شورای سلطنت شرکت کنند و شورا پس از تشکیل خود بلافاصله اولاً نام خود را به «شورای ملی» تغییر بدهد، ثانیاً با استفاده از اختیاراتی که قانوناً به عنوان جانشین شاه داراست، مجلسین را منحل نماید، ثالثاً شاهپور بختیار، نخست‌وزیر منصوب شاه را معزول سازد، رابعاً هر فردی که مورد نظر و تصویب امام باشد، به سمت نخست‌وزیری منصوب نماید، و بالاخره در پایان این جریان و پس از انتخاب نخست‌وزیر مورد نظر امام، خود را نیز منحل سازد. و به این ترتیب انتقال قدرت از نظام شاهنشاهی به نظام جدیدی که مورد قبول و تأیید امام باشد، به صورت قانونی و به طور مسالمت‌آمیز صورت خواهد گرفت.

در آن شرایط بحرانی کشور و ترس و نگرانیهایی که از گسترش درگیریهای

۱. آخرین تلاشها... صص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

۲. صحیفه نور، ج ۴ / ص ۲۳۶.

مسلحانه میان مردم و ارتش و کودتای نظامی و کشتار گسترده مردم و فشار خارجیها، وجود داشت، فرمول بالا برای بسیاری از محافل و رهبران مبارزه در داخل کشور موجه و منطقی به نظر می‌رسید.

این فرمولی بود که همه مراجع و فقهای قم و روحانیون شورای انقلاب آن را پذیرفته بودند و هم ظاهراً برای مقامات آمریکایی نیز قانع کننده بوده است. این فرمول همراه با پیشنهادهای توسط یکی از فقهای قم جهت کسب تکلیف و نظر برای امام ارسال و با ایشان مطرح گردید. پس از اطلاع و بررسی این راه حل، با آن شدیداً مخالفت نمودیم. مخالفت عمده و اساسی نویسنده این بود که مطابق این فرمول، نظام جدید مشروعیت قانونی خود را از نظام سلطنتی دریافت می‌کند. به این ترتیب که در نظام شاهنشاهی حاکم بر کشورمان، شاه اختیاراتی نظیر انحلال مجلسین، عزل و نصب نخست‌وزیر و غیره را به انواع حیل تصاحب کرده بود، این اختیارات، بر طبق همان قوانین، در غیاب شاه، به شورای نیابت سلطنت منتقل می‌گردید. این شورا، در غیاب شاه، از اختیارات خود استفاده کرده و مجلسین را منحل و نخست‌وزیری را عزل و نخست‌وزیر دیگری را نصب نموده، و سپس خود را نیز منحل می‌سازد - یا با استعفای افراد و تعطیل عملی آن، یا با استعفای دسته جمعی و انحلال عملی آن.

اما واقعیت خطرناک در این فرمول، که آن را غیرقابل قبول ساخت، آن بود که اگر رهبر انقلاب آن را می‌پذیرفت و شخص مورد نظر را معرفی می‌کرد، هم ایشان و هم کسی که مسئولیت نخست‌وزیری را از جانب چنین شورایی می‌پذیرفت و هم مردم و ملتی که به این برنامه گردن می‌نهادند، عملاً مشروعیت و قانونی بودن رژیم پهلوی و اختیارات غاصبانه محمدرضا را پذیرفته بودند. و این به هیچ وجه قابل قبول نبود.

تلاش برای این که مشروعیت نظام جدید، از نظام پادشاهان نشئت بگیرد، یک بار هم در آخرین روزهای قبل از پیروزی انقلاب، زمانی که شورای سلطنت با استعفای سیدجلال الدین تهرانی عملاً منحل گردیده بود، و امام به ایران بازگشته بودند، صورت گرفت. به این ترتیب که دکتر جواد سعید، رییس مجلس شورای ملی رژیم شاه توسط آقای دکتر سنجابی پیغام داد که برای حل بحران و

روی کار آمدن دولت مورد نظر امام، نمایندگان مجلس حاضرند دولت بختیار را با قید سه فوریت استیضاح کنند، که معنایش این بود که در یک جلسه استیضاح مطرح و در همان جلسه پس از دفاع بختیار، رأی اعتماد می‌گیرند، و مجلس به بختیار رأی اعتماد نمی‌دهد، لذا معزول می‌گردد و در همان جلسه مجلس شورای ملی، بدون آن که نخست‌وزیر مورد نظر امام (مهندس بازرگان) به مجلس بیایند، و یا از مجلس درخواستی بکنند به ایشان به عنوان نخست‌وزیر رأی اعتماد می‌دهد و پس از رأی اعتماد، نمایندگان با استعفای دسته جمعی خود، مجلس را منحل می‌کنند. و به این ترتیب آخرین بقایای نظام شاهنشاهی منحل شده و از بین می‌رود و نظام جدید مستقر می‌گردد. وقتی این پیشنهاد در مدرسه علوی در حضور امام مطرح شد، راقم همان استدلالی را که برای تبدیل شورای سلطنت به شورای وحدت ملی در پاریس به کار برده بود، عنوان نمود و لذا با این پیشنهاد مخالفت شد و مردود شناخته شد.

احتجاج ما در برابر همه این راه‌حلهای به اصطلاح قانونی، آن بود که مشروعیت حاکمیت جدید از انقلاب ملت ایران نشئت می‌گیرد و هر انقلابی قوانین خود را خود وضع می‌کند و نیازی به اصرار مشروعیت از نظام و قوانین گذشته ندارد.^(۱)

البته دکتر کریم سنجابی نیز در کتاب خاطراتش «امیدها و ناامیدها»، به پیشنهاد یاد شده، دکتر جواد سعید اشاره کرده است.

سرانجام سید جلال‌الدین تهرانی به پاریس سفر کرد و با امام خمینی دیدار داشت که در آن دیدار، با کوششهایی که صورت گرفت، وی حاضر شد از شورای سلطنت استعفا دهد و آن را غیرقانونی اعلام کند. در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۵۷، تهرانی با صدور و انتشار اطلاعیه‌ای در پاریس این کار را انجام داد.^(۲)

بدین ترتیب یکی از ارکان - هر چند قلابی و بی‌بنیاد - رژیم پهلوی نظراً و عملاً فرو پاشید و راه برای معرفی نخست‌وزیر دولت انقلاب باز شد.

۱. آخرین تلاشها ... صص ۱۲۵ تا ۱۲۷.

۲. تفصیل این ماجرا را در کتاب «آخرین تلاشها» ... صفحات ۱۲۸ تا ۱۳۶ بنگرید.

بازرگان و دولت بختیار

از مسایل عمده دوران انقلاب تشکیل دولت شاپور بختیار بود که از جهاتی وضعیتی متفاوت با دولتهای پیشین داشت و لذا برخورد متفاوت می‌طلبید. از مرداد ماه سال ۱۳۵۶ (۱۳۵۶/۵/۲۷)، که امیر عباس هویدا پس از حدود سیزده سال صدارت، برکنار گردید و جایش را به جمشید آموزگار داد، سه کابینه دیگر نیز در رژیم پهلوی تشکیل شد. یکی کابینه مهندس جعفر شریف امامی بود و دیگر کابینه تیمسار غلامرضا ازهاری و سومی کابینه دکتر شاپور بختیار. آموزگار در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۱۹ استعفا داد و در همان تاریخ، شریف امامی مأمور تشکیل کابینه و معرفی آن شد. اما دولت او چندان دوام پیدا نکرد و در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۲۷ سقوط کرد و ارتشبد ازهاری دولت نظامی را تشکیل داد. ولی چنان که می‌دانیم هیچ کدام از این نخست وزیران و دولتها نتوانستند، بحران رژیم را کاهش دهند تا چه رسد به نجات آن. شاه که بر آن بود به هر قیمتی که شده از بحران بکاهد و خود و رژیم را از طوفان انقلاب مردمی برهاند، سرانجام مجبور شد از رهبران سیاسی و ملی ابوزیسیون، یعنی همان کسانی که در طول بیست سال مورد خشم و نفرت وی بوده و همواره آنان را تحقیر و سرکوب کرده بود، یاری بخواهد. هر چند چنین اقدامی برای آدمی چون محمدرضا شاه، راحت و ساده نبود، اما چاره‌ای جز این نمی‌دید. ابتدا از دکتر غلامحسین صدیقی و سپس از دکتر سنجابی که به پاریس رفت و در آن جا با رهبر انقلاب دیدار کرد و پس از آن اعلامیه سه ماده‌ای معروف خود را صادر کرد و در آن رژیم پهلوی و پادشاهی محمدرضا شاه را غیرقانونی و ملفی اعلام نمود.

در روند این تلاش شاپور بختیار، حاضر شد تحت شرایطی (از جمله خروج شاه از کشور)، نخست‌وزیری را بپذیرد و کابینه خود را تشکیل دهد. این کار او خیانت به انقلاب تلقی شد و حتی جبهه ملی نیز با انتشار اطلاعیه‌ای، اقدام بختیار را محکوم و او را از جبهه ملی اخراج کرد.^(۱) در عین حال او که کاملاً تنها مانده بود، با سماجت، خود را نخست‌وزیر قانونی کشور می‌دانست که در طوفان انقلاب دست

و پا می‌زد و می‌کوشید خود و رژیم شاه را از سقوط نجات دهد. هر چند دولت بختیار مانند دولتهای دیگر رژیم بود و به ویژه در روزهای عمر رژیمی که سقوط و فروپاشی آن قطعی بود، نمی‌توانست از نظر رهبری و رهبران انقلاب و مردم تظاهرکننده در کوجه‌ها و خیابانها، ماهیتی مستقل و حتی متفاوت با دیگر دولتهای شاه داشته باشد، لذا محکوم و مطرود بود. با این همه برخورد با آن ظرافت بیشتر لازم داشت. چرا که به هر حال، بختیار از جبهه ملی و از رهبران اپوزیسیون نظام محسوب می‌شد و به ظاهر توانسته بود شاه را مجبور به خروج از کشور کند* و به قول خویش اقداماتی نیز برای تحقق برخی خواسته‌های مردم (از جمله انحلال ساواک و آزادی بازماندگان زندانیان سیاسی و محاکمه سران رژیم و...) صورت داده بود. به ویژه که وی با هر دلیل و انگیزه‌ای، آمادگی خود را برای گفتگو با شورای انقلاب و در نهایت رهبر انقلاب در پاریس، اعلام کرده بود و از سوی دیگر، مسئله مهمتر احتمال کودتای سران ارتش بود که پس از خروج شاه مأموریت داشتند از بختیار و دولت او حمایت کنند. این دو عامل کاملاً جدید بودند که می‌بایست در محاسبات سیاسی به وسیله رهبری انقلاب، مورد توجه قرار گیرند.**

با توجه به نکات بالا، تلاشهایی در تهران به وسیله شورای انقلاب در جهت خنثی کردن ترفند جدید رژیم و مدعیات بختیار آغاز شد که هدف نهایی آن خونریزی کمتر و سرانجام انتقال آرام قدرت به انقلاب و رهبری آن بود. هر چند امام و دیگر رهبران در ایران***، از همان آغاز، دولت بختیار را مردود اعلام کردند.

*. هر چند بعدها به طور مستند روشن شد که شاه به فرمان آمریکا و دیگر همپیمانانش از ایران خارج شد.

**. آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

«این ارتباط را در مجموع می‌توان به سود انقلاب ارزیابی کرد و باید از هوشیاری امام به حساب آورد، که موافقت کردند.»

هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه، ج ۲ / ص ۳۲۸.

***. فی‌المثل آیت‌الله طالقانی، که در آن زمان ممتازترین رهبر انقلاب در داخل کشور بود، طی مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۷ گفت:

«بختیار بی‌خود معطل است. او اگر آدم عاقلی باشد و درباره مبارزه‌های سابقش راست

نهضت آزادی نیز طی اطلاعیه‌ای به تفصیل، اوضاع کشور و شرایط روز را تحلیل کرد و دولت بختیار را به دلیل این که منصوب شاه و منتخب مجلسین غیرقانونی است، محکوم ساخت و اعلام داشت چنین دولتی هرگز مورد قبول نیست و در نهایت محکوم به شکست است.^(۱) و این همان زمانی بود که مردم هم، در کوچه و خیابان شعار می‌دادند:

«بختیار، بختیار، نوکر بی‌اختیار».

بنابراین از نظر رهبران انقلاب و ملت ایران تکلیف بختیار و دولت بی‌بنیاد او روشن بود. و امام نیز پس از خروج شاه از ایران اعلام کرد که بزودی به ایران باز خواهد گشت.

بختیار که به هر حال می‌دانست بدون جلب نظر رهبری قاطع و بلامنازع انقلاب یعنی امام خمینی شانس برای بقا و ادامه کار ندارد، ناچار در اندیشه جلب نظر رهبری و ایجاد رابطه با وی بر آمد. ظاهراً خود او در این کار پیشقدم شد و اول بار با مهندس بازرگان تماس گرفت. آقای دکتر یزدی در این باره می‌نویسد:

«بختیار پس از انتصاب، اقدام به تماس با شورای انقلاب نمود و برای این کار، ابتدا با آقای مهندس بازرگان تماس گرفت. در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ یعنی همان روز خروج شاه از ایران، آقای مهندس بازرگان از تهران به نویسنده [دکتر ابراهیم یزدی] تلفن زدند و اطلاع دادند که بختیار مع‌الواسطه (توسط مهندس حسینی) با ایشان تماس گرفته و پیغام داده است که آقا چه امری دارند؟ بروم یا بمانم. خدمتی که باید انجام بدهم، دادم چه مصلحتی می‌دانید.»*

→ بگویند که برای آزادی مبارزه کرده، ما نفهمیدیم فرق بختیار، ازهارای و شریف امامی چه بوده... خونریزیها بیشتر می‌شود، نه اتکایی به مردم دارد، نه اتکایی به قانون، فقط یک مرکز اتکا دارد و آن آمریکاییها هستند که اصرار دارند...»

تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲ / ص ۲۴۳

۱. اعلامیه را در «اسناد نهضت آزادی ایران» ج ۱۱ / صص ۴۹ تا ۵۵ ببینید.

*. اگر واقعاً بختیار عین این عبارات را به کار برده باشد و درست به همین صورت به آقای مهندس بازرگان منتقل شده باشد، علی‌القاعده قصد داشته است، رهبری و رهبران انقلاب را خام کند و در نهایت وقت کافی طرح و اجرای نقشه‌هایش به دست آورد و گرنه بعید می‌نماید، چنین پیغامی از سر صدق و اعتقاد باشد. قطعاً او نیامده بود که با رفتن شاه، خدمتی به انقلاب بکند و اکنون که شاه رفته

مطلب را یادداشت کردم تا با امام مطرح ساخته و نظرشان را بپرسم. اما وقتی این پیغام را با امام در میان گذاشتم، ایشان پاسخ ندادند، من هم پی‌گیری نکردم و مسئله مسکوت ماند.»^(۱)

اما تلاش بختیار برای تماس با رهبری ادامه پیدا کرد. شاید هم بختیار می‌خواست از این طریق در جریان قصد و نقشه امام و یا شورای انقلاب قرار بگیرد. سرانجام بختیار اعلام کرد که آماده است خود شخصاً به پاریس برود و با امام خمینی دیدار و گفتگو و تبادل نظر کند. به روایت دکتر یزدی:

«در ۲ بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان در تماس تلفنی خود با پاریس، مجدداً یادآور شد که در تهران در شورای انقلاب راجع به پیغام بختیار صحبت و موافقت شده است که بختیار به پاریس بیاید. اگر آقا اصل مسئله را بپذیرند، او مایل است همراه با برخی از وزرای خود بیاید. مهندس بازرگان گفتند بختیار از این که او را «خاین» خوانده‌اند، ناراحت است و می‌خواهد به صورتی از او اعاده حیثیت بشود. آقای مهندس بازرگان سپس سؤال کردند آیا با این وضعیت، امام، بختیار را خواهند پذیرفت؟ من مطالب را عیناً به امام گزارش کردم. ایشان گفتند پذیرش بختیار مشروط به استعفای او خواهد بود. آن هم حالا صلاح نیست، بماند برای بعد.»*

در ۳ بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان در تماس مجدد خود، گزارش از

→ است، خدمت او به پایان رسیده باشد. او بر سر آن بود که شعله انقلاب را خاموش سازد و دولت پایدار تشکیل دهد و احتمالاً به موقع، رژیم را ساقط کند و خود به قدرت برسد.
۱. آخرین تلاشها، ص ۱۳۷.

*. در مقابل تاکتیک دفع‌الوقت بختیار برای به دست آوردن مجال و زمان لازم برای طرح و اجرای نقشه، امام نیز از همین روش استفاده کرده می‌خواست به گونه‌ای بختیار سقوط کند که زمینه‌های انتقال مناسب و آرام قدرت فراهم آید و به موقع نقطه پایانی بر رژیم پهلوی نهاده شود. توضیحات دکتر یزدی، که در جریان نظریات و افکار امام بود، بیانگر این واقعیت است.

«چرا در آن شرایط صلاح نبود بختیار استعفا بدهد، با توجه به اوضاع و احوال سیاسی مملکت دلیل بسیار ظریفی داشت. اگر بختیار در آن موقع استعفا می‌داد به احتمال زیاد کودتای نظامی از جانب ارتشیان به وقوع می‌پیوست. البته کودتای نظامی، قطعاً شکست می‌خورد اما بدون شک موجب جنگ مسلحانه دراز مدت و خونریزیهای فراوانی می‌شد، بدون آن که آینده آن کاملاً مشخص باشد...»

آخرین تلاشها، ص ۱۳۸

تماسهای بختیار با شورای انقلاب دادند. بختیار، به موجب گزارش مهندس بازرگان، سه مسئله را از شورای انقلاب خواسته بود:

۱- حداقل دو ماه به او مهلت داده شود و امام سفرشان را به تهران به تأخیر بیندازند.

۲- چند پست وزارتخانه‌ها خالی است. حاضر است آنها را در اختیار «شورای انقلاب» بگذارد تا هر کس مایل باشند، منصوب نمایند.

۳- نظارت نسبی شورای انقلاب را هم (بر دولت) می‌پذیرد. بختیار اضافه کرده بود که اگر این خواسته‌ها پذیرفته نشوند، وضع وخیم است. چپها نفوذ دارند و مملکت نابود می‌گردد.

وزارتخانه‌هایی که بختیار برای شورای انقلاب نگهداشته بود، آنهایی بود که نیاز به کادر فنی و مهندسی داشتند نه آنها که دارای ارزش و یا بار سیاسی داخلی و یا خارجی بودند و تازه آن هم بعدها معلوم شد که موقت بوده است. چرا که خود بختیار بعدها گفت: «... چون هنوز از کنار آمدن با بازرگان و گروهش ناامید نبودم، صلاح در این دیدم که چند کرسی وزارت را، به خصوص وزارتخانه‌هایی که نیاز به کادر فنی و مهندسی داشت، برای آنها نگه دارم، وزارتخانه‌هایی مانند سازمان برنامه، وزارت راه و ترابری، وزارت نیرو. پس از اقدامات اولیه می‌توانستم شخصیت‌های جدیدی را وارد وزارتخانه کنم.»^(۱)

گزارش تماس و پیشنهاد بختیار عیناً با امام مطرح گردید و ایشان کلاً آنها را رد کردند.^(۲)

دلایل این مردود دانستن خواسته‌های بختیار را آقای دکتر یزدی در کتاب خود آورده‌اند که به اختصار عبارت است از این که بختیار در پی «زمان» بود تا «آمریکاییها و بختیار و ارتش، بعد از رفتن شاه از ایران با سرعت و با اعلام برخی تغییرات نظیر انحلال ساواک و... حتی انحلال سلطنت و اعلام جمهوری از بالای سر انقلاب پل بزنند و به این ترتیب به اصطلاح جلوتر از انقلاب حرکت کنند.» وانگهی «قبول پیشنهادات بختیار و شرکت در دولت وی یعنی پذیرفتن مشروعیت نظام و صحنه

۱. سخنان بختیار از کتاب «بکرنگی» او نقل شده است.

۲. آخرین تلاشها، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

گذاشتن بر آن»^(۱)

در همان ایام بازرگان تلاش می‌کرد بختیار و دولت او را به صورت مسالمت‌آمیز در برابر رهبری انقلاب و ادار به تسلیم کند. و البته در مقابل، بختیار نیز می‌کوشید برای مشروعیت بخشیدن به خود و دولت غیرقانونی‌اش از بازرگان کمک بگیرد و او را وارد کابینه خود کند. از جمله به گفته مهندس کاظم جفرودی:

روز سه شنبه سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه در منزل آقای دکتر شفیعی تشکیل شد، موضوعی که مطرح بود این بود که آقای مهندس بازرگان وارد دولت آقای دکتر بختیار بشوند و هر چند وزارتخانه که می‌خواهند در اختیار ایشان گذاشته بشود که ایشان بگذارند در اختیار همکاران اون ایام خودشان، آقای مهندس بازرگان زیر بار نمی‌رفتند، گفتند من با آیت‌الله خمینی مشترکاً کار می‌کنم، بنابراین نمی‌توانم با دولت شما باشم، ولی به شما پیشنهاد می‌کنم یعنی به آقای دکتر بختیار که ایشان [امام خمینی] به دولتی تشکیل میدن که آقای بختیار هر چند وزارتخانه که می‌خواهد قبول کند، نه آقای دکتر بختیار زیر بار رفتند و نه آقای مهندس بازرگان»^(۲)

در همان تاریخ سوم بهمن مهندس بازرگان در دفتر کار خود در خیابان غزالی تهران در حضور بیش از دویست خبرنگار داخلی و خارجی در یک مصاحبه مطبوعاتی در مورد دولت بختیار گفت:

«گمان می‌کنم عاقلانه‌ترین راه یعنی استعفا را در برابر امام خمینی به کار بندد. در مورد غیرقانونی بودن دولت باید بگویم، نخست وزیر فکر می‌کند دولت او صد در صد قانونی است و امام خمینی او را صد در صد غیرقانونی می‌دانند، چون توسط شاه انتخاب شده و با شورای سلطنت غیرقانونی که حتی رییس آن، غیرقانونی‌اش خوانده، همکاری می‌کند. فکر می‌کنم مردم غیرقانونی بودن دولت او را به دفعات اعلام کرده‌اند.

مطمئنم ایشان (بختیار) در برابر خواست ملت استعفا خواهند داد و جز این هم چاره‌ای نیست. دولت غیراز وزرایش حامی دیگری ندارد که هیچ کدام از

۱. آخرین تلاشها، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، ص ۱۲.

کارمندان دولت از او اطاعت نمی‌کنند»^(۱)

بدیهی است که این سخنان بازرگان پاسخ صریح و آشکاری است بر رد تلاشهای فریبکارانه بختیار و ناکام گذاشتن او.

«به هر حال ارتباط و مذاکره شورای انقلاب با بختیار و سران ارتش ادامه داشت و محور صحبتها آن بود که بختیار چگونه استعفا بدهد تا دولت مورد وثوق امام و مردم، قدرت را در دست بگیرد. چند روز بعد از ۶ بهمن ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان طی تماس تلفنی مجددی از تهران نتیجه ملاقاتها و مذاکرات را گزارش نمودند. به موجب این گزارش تلفنی، مسئله بختیار به طور جدی در جلسه شورای انقلاب مورد بحث قرار گرفته و در مجموع ۵ حرکت احتمالی را مورد بررسی قرار دادند که عبارت‌اند از:

حرکت اول: بعد از ورود آقا به تهران، بختیار هم بیاید فرودگاه، شرح حال و خدمات گذشته و فصلی خود را بدهد و اعلام کند که در اختیار آقا است، هر جور که ایشان صلاح بدانند و دستور بدهند او عمل خواهد کرد.

حرکت دوم: بعد از ورود آقا به تهران، بختیار هم بیاید فرودگاه و همان حرفهای بالا را در حرکت احتمالی اول بزند و سپس بگوید اگر اجازه بدهید به کار خود ادامه دهم و آقا هم بفرمایند که به کار خود تا اطلاع ثانوی ادامه بدهید. حرکت سوم: بختیار بیاید پاریس استعفای کتبی بدهد، اما آقا استعفای او را نپذیرد و او با اجازه آقا به کار خودش ادامه دهد.

حرکت چهارم: بختیار بیاید پاریس استعفای کتبی بدهد، اما آقا استعفای او را بپذیرند و مجدداً او را تا اتخاذ تصمیمات بعدی به طور موقت به کار بگمارند. حرکت پنجم: چهار وزیر توسط شورای انقلاب منصوب شوند. از جمله وزارت کشور و قبول نظارت شورای انقلاب بر دولت.

اینها، پنج حرکت احتمالی یا پنج راه حلی بودند که در مذاکرات طرفین مورد بحث قرار گرفته بود. به موجب گزارش آقای مهندس بازرگان از ۵ راه حل بالا، بختیار روی حرکت پنجم اصرار داشته است. در حالی که برخی از اعضای

۱. کیهان، ۳ بهمن ۱۳۵۷؛ اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۵۷. به نقل از کتاب آخرین تلاشها، ص ۱۴۹.

شورای انقلاب روی حرکت دوم و سوم تمایل داشتند و برخی دیگر به حرکت ۳ و ۴ متمایل بودند...*

پس از مکالمه تلفنی با آقای مهندس بازرگان گزارش تهران را همان روز به اطلاع امام رسانیدم. امام همان طور که انتظار می‌رفت، گفتند هیچ یک از فرمولها، قابل قبول نیست، اما چهارمی قابل بحث و تحت شرایطی قابل قبول است...*

مذاکراتی هم انجام گرفت که آقای مهندس بازرگان نیز همراه بختیار به پاریس بیایند تا بعد از استعفای بختیار بلافاصله آقا حکم نخست‌وزیری ایشان را بدهند، پس از آن بختیار یا نظیر سیدجلال‌الدین تهرانی در پاریس می‌ماند یا با امام به تهران برمی‌گشت و یا ممکن بود در دولت آینده به او پستی داده شود... آنچه قطعی بود این که بختیار به پاریس بیاید و آن جا استعفا بدهد و آقای مهندس بازرگان احتمالاً از طرف امام مأمور تشکیل دولت بشوند.^(۱)

سرانجام قرار شد که بختیار به پاریس سفر کند.

«آقای مهندس بازرگان در ۷ بهمن ۱۳۵۷ نتیجه جلسه شورای امنیت را چنین گزارش دادند:

شورای امنیت کشور امروز از ساعت ۹ صبح جلسه‌ای طولانی داشت. به قول معروف در «حجله» بودند. مذاکرات آنان بر این محور بود که فرمول یا ترتیبی پیدا کند که شاهپور بختیار را بفرستند به پاریس. قبل از ظهر برای کسب خبر و اطلاع از نتیجه مذاکراتشان مع‌الواسطه با آنها تماس گرفته شد، اما گفتند ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر نتیجه تصمیمات معلوم خواهد شد. بعد از ظهر تلفن زده شد، گفتند نیم ساعت دیگر، ظواهر امر حکم می‌کند که از موضع دیشب عقب‌نشینی نموده و تعدیل کرده‌اند. شخص واسط هم این مسئله را تأیید کرد. مهندس بازرگان ساعاتی بعد مجدداً تلفن زدند و اطلاع دادند که در همان روز نتیجه رأی شورای امنیت کشور را به دست آورده‌اند و شورای امنیت تصویب کرده است که بختیار به پاریس سفر بکند و بختیار اعلامیه‌ای هم تهیه کرده و

برای شورای انقلاب فرستاده است که اگر شورای انقلاب با آن متن موافقت نماید آن را قبل از سفر به پاریس منتشر سازد. آقای مهندس بازرگان متن بیانیه تهیه شده بختیار را به شرح زیر خواندند:

«من به عنوان یک ایرانی وطن‌دوست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راهگشای مشکلات امروز ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفته‌ام که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، درباره آینده کشور، کسب نظر نمایم.»

آقای مهندس اضافه کردند با این متن شخصاً موافق هستند و به نظر ایشان ضرر و زیانی ندارد و تعهدی هم در کار نیست. آقای مهندس بازرگان در همین مکالمه تلفنی گفتند، قرار است که درباره این مسئله با سایر دوستان (اعضای شورای انقلاب) مشورت کنند. البته هنوز فرصت تشکیل جلسه را پیدا نکرده‌اند. اما مطلب را گزارش می‌دهند، تا آقا هم نظر خودشان را بدهند و جلسه که تشکیل شد هم مسایل را با هم بحث خواهند کرد و نتیجه را باز گزارش خواهند کرد...»

آقای مهندس بازرگان در رابطه با نظر علمای مهاجر [علمای مهاجر شهرستانها که به دلیل بسته شدن فرودگاه در مسجد دانشگاه تهران به تحصن نشسته بودند]، طی همین مکالمه تلفنی گفتند، علمای مهاجر تهران نیز این متن را دیده‌اند و با آن موافق‌اند، منتها نظر داده‌اند که در پایان بیانیه به جای «کسب نظر» بیاید «در باب آینده کشور و وضع دولت کسب تکلیف نمایم.»

همان شب، بعد از دریافت متن فوق‌الذکر در جلسه‌ای که در حضور امام و مرحوم اشراقی و حاج احمد آقا تشکیل شد گزارش تهران را عیناً خواندم. امام اصل مسئله را پذیرفتند و اصلاح عبارتی علمای مهاجر به تهران را تأیید کردند. نظر امام این بود که اگر بختیار بیاید تا استعفا ندهد، اجازه دیدار را نخواهد داشت. نظر ما هم آن بود که با بختیار نظیر سیدجلال الدین تهرانی رفتار شود. اما

اعلام این مسئله در حالی که بختیار در تهران بود ضرورتی نداشت. انتشار بیانیه بختیار نیز، همان طور که آقای مهندس بازرگان اشاره کرده بود، تعهد آور نبود. همان شب با تهران تماس گرفتم و مراتب را به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم. ظاهراً اوضاع طبق برنامه و تصمیم شورای انقلاب پیش می‌رفت. قرار شد، متن بیانیه بختیار همان شب توسط بختیار در رادیو و تلویزیون ایران خوانده شود.»^(۱)

که البته بیانیه بختیار در رادیو و تلویزیون خوانده شد و در مطبوعات نیز انعکاس یافت. اما امام در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۸ اعلامیه‌ای خطاب به علمای ایران صادر کردند و صریحاً اعلام کردند:

«آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را در سمت نخست‌وزیری، من می‌پذیرم، دروغ است بلکه تا استعفا نداده است او را نمی‌پذیرم، چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان! به ملت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین من و او بوده، دروغ محض است.»^(۲)

انتشار این اطلاعیه، سفر بختیار به پاریس را به کلی منتفی کرد. به گفته دکتر یزدی «این که چه کسانی باعث این امر شدند در آن موقع معلوم نگشت، بعدها شنیدم که مسبب این جریان آقایان ربانی شیرازی و خلخالی بودند»^(۳)*

۱. آخرین تلاشها، صص ۱۵۶ تا ۱۵۸.

۲. صحیفه نور، ج ۴ / ص ۲۶۹.

۳. آخرین تلاشها، ص ۱۶۰.

* روایت دیگری حکایت از آن دارد که:

«پس از نماز مغرب و عشا در مدرسه علوی شماره ۲ تعداد زیادی از علما و روحانیون حاضر بودند. از جمله حاضرین آقایان منتظری، مطهری، ربانی شیرازی، بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی، خلخالی، علی‌تهرانی، طاهری اصفهانی، ابطحی کاشانی، محمد علی شرعی، ربانی املشی، مؤمن، جلالی خمینی و مروارید بودند.

در این جلسه اعلام شد که امام خمینی موافقت کرده است با بختیار به عنوان نخست‌وزیر ملاقات کند. این مسئله به رأی گذاشته شد و اکثریت قریب به اتفاق رأی به ملاقات دادند ولی آقای منتظری که اواخر جلسه رسیده بود، مخالفت کرد و گفت این کار با روحیه و رویه امام، همخوانی ندارد. آقایان خلخالی و ربانی شیرازی و طاهری اصفهانی

به روایت آقای دکتر یزدی:

«روز بعد، روز ۸ بهمن ۱۳۵۷، آقای مهندس بازرگان تلفن زدند و از بیانیه

→ نیز با انجام این ملاقات مخالفت ورزیدند. آقای ربانی شیرازی پس از رأی‌گیری گفت: «همین اکثریت در گوشه و کنار و در مراحل حساس کارشکن بودماند ولی حال رأی آنها بر ما حجت و اعتبار شده است. آقای مطهری و بهشتی و... گفتند اعتراض چند نفر، اجتهاد در مقابل نص است و وقتی خود امام حاضر به ملاقات با بختیار می‌شود چرا ما آن را رد می‌کنیم؟ میزان قبول یا رد مسئله، خود امام امت است.» این جلسه با تفرق و تلخی پایان گرفت پس از آن آیت‌الله منتظری با بختیار تماس گرفت و گفت:

«تا در تهران استعفا ندهید، امام شما را نمی‌پذیرد و سفر شما به پاریس بی‌فایده است.» بختیار در پاسخ گفت:

«بی‌فایده نیست، شما نمی‌گذارید و مانع می‌شوید وگرنه ما خودمان مسایل را حل می‌کنیم.» پس از صرف شام چند نفر از اعضای جلسه، به مدرسه رفاه که در همان نزدیکی بود، رفتند. حدود ساعت ده شب بود که قرار شد در این باره تلفنی با امام خمینی گفتگو کنند. وقتی به پاریس تلفن کردند، آقای احمد خمینی و دکتر یزدی به هتلی که در نزدیکی منزل امام گرفته بودند، رفته بودند. آقای فردوسی‌پور در دفتر امام در نوفل‌لوشاتو گوشی تلفن را برداشت و مطابق معمول که مکالمات را برای امام خمینی، ضبط می‌کردند، نوار کاست را حاضر کرد و آقای خلخالی به او گفت:

«همه گفته‌های ما را ضبط کن و نزد امام ببر و پاسخ ایشان را برای ما بیاور. اولین کسی که درباره سفر بختیار به پاریس صحبت کرد، آیت‌الله منتظری بود. وی گفت:

«به هیچ وجه صلاح نیست این ملاقات انجام شود، اینها در حال فرار از ایران هستند و این ملاقات برای آنها اعتبار می‌آورد و به ضرر انقلاب و روحانیت و خود حضرت امام است.»

پس از آن خلخالی، گوشی تلفن را گرفت و گفت:

«خدا می‌داند که این ملاقات بی‌اندازه ضرر دارد و به مثابه این است که ما با مغز سقوط کنیم.»

حدود یک ساعت بعد آقای فردوسی‌پور به وسیله تلفن اطلاع داد که امام خمینی گفته است:

«من هرگز حاضر به ملاقات با بختیار نیستم و هر چه در این باره گفته شده ربطی به من ندارد و دروغ است.»

پس از آن، پاسخ امام به وسیله این چند نفر به صورت اعلامیه‌ای تنظیم و به خبرگزاری ایران داده شد. پس از روشن شدن موضوع، آقای مطهری گفت:

«من گمان می‌کردم که امام حاضر به ملاقات شده‌اند و لذا گفتم مخالفت کردن مانند اجتهاد در مقابل نص است.»

به نقل از آیت‌الله منتظری و حاج شیخ صادق خلخالی در دو نشست جداگانه.

امام اظهار ناراحتی کردند. ناراحتی ایشان بیشتر از این بود که اولاً چرا خُلف وعده شده است و در دستگاه امام زیر قول و قرار می‌زنند و آبروی خودشان و ما را می‌برند. ثانیاً چرا فرصت و یک امکان عالی پیروزی بدون خونریزی را از دست دادیم.

آقای مهندس بازرگان هم چنین اظهار داشتند که: «این کار نتایج بسیار بدی برای ما خواهد داشت. حالا خواهند گفت که بازرگان می‌خواسته است، بختیار را به پاریس ببرد و با آقا آشتی بدهد!».

پس از صحبت با آقای مهندس بازرگان ناراحتی و نگرانی ایشان را با امام مطرح ساختم و نظر خود را نیز، به شرحی که در بالا اشاره کردم برای امام توضیح دادم. آقا توضیحات مرا پذیرفتند و گفتند به آقای مهندس بازرگان پیغام بدهید که: «فقط در صورت اعلام استعفای بختیار قبل از دیدار، خواه در تهران، خواه در پاریس، ملاقات امکانپذیر است. صحیح نبود نخست‌وزیر (بختیار) را بپذیریم و درست هم نبود که بیاید و نپذیریم. با شما هم اگر می‌آمد و نمی‌پذیرفتم، بدتر می‌شد. لذا ملزم بودم که بنویسم. مطمئن باشید که کسی به شما این ظن را نمی‌برد. جبران خواهم کرد. الان هم اگر نخست‌وزیر، استعفا کند، چه آن جا و چه این جا و اعلام کند، من او را می‌پذیرم. تصمیم را بگیرید و تکلیف آمدن را روشن کنید. چه من هم می‌خواهم تکلیف را روشن کنم.

مطالب را همان روز به آقای مهندس بازرگان تلفنی اطلاع دادم.»^(۱)

در مورد حادثه سفر بختیار به پاریس و این که ماهیت قضایا چگونه بوده و چرا شورای انقلاب، مهندس بازرگان و اکثر روحانیت دست‌اندرکار حوادث جاری آن ایام ایران، با رفتن بختیار به پاریس موافق بودند و چرا در نهایت، امام خمینی با آن مخالفت کردند، با توجه به فضای فکری سالیان پس از انقلاب، مطالب و تحلیل‌های مختلف و متناقضی ابراز شده است. امام چنان که دکتر یزدی هم تصریح می‌کند^(۲)، در مورد این که بختیار بدون استعفا نمی‌بایست با امام ملاقات کند، قطعی و مورد توافق همگان در تهران و پاریس بود، اما این که بختیار در تهران استعفا بدهد به

۱. آخرین تلاشها، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. آخرین تلاشها، ص ۳۲۳.

پاریس بروود و یا این که در همان جا استعفا بدهد و بعد با امام دیدار کند، محل اختلاف بوده است که آن هم با اعلام موضع صریح رهبر انقلاب به کلی منتفی شد. ولی یک نکته قابل توجه است و آن این که اگر بختیار در تهران استعفا می داد، دیگر سفر به پاریس و دیدار با رهبری موضوعاً منتفی بود و لذا نیازی به سفر نبود. چرا که سفر یک شهروند عادی ایرانی و ملاقات با امام، که در روز زیاد انجام می شد، اهمیتی نداشت و نیازمند آن همه بحث و گفتگو و تماس نبود. به همین دلیل ادعای بختیار مبنی بر این که می خواهد به عنوان یک ایرانی به پاریس بروود و با آیت الله دیار کند، نیز یک شوخی بود.

اما این که بختیار واقعاً قصد استعفا داشته است یا اینکه فقط در اندیشه فریب و توطئه و به دست آوردن زمان برای اجرای نقشه بوده را نمی توان درباره اش، قاطعانه اظهار نظر کرد. هر چند خود وی در سالهای پس از انقلاب و در خارج از کشور (از جمله در کتاب خاطراتش)، تصریح می کند که قصد استعفا نداشته و به قول خودش خواسته است، اتمام حجتی کرده باشد:

«... فکر کردم که اگر هیچ قدمی به سوی خمینی برندارم، تاریخ مرا محکوم می کند که: چرا کوشش نکرد، شخصاً او را ببیند؟ چرا دو به دو، یا او به صحبت نشست؟ در این باره با بازرگان مشورت کردم.»^(۱)

و شاید هم به واقع چنین بوده است اما این احتمال نیز معقول و مقبول می نماید که وی در آن شرایط، که به هر حال خود را از نظر حیثیتی و اعتبار سیاسی تباه شده می دید و علی القاعده دریافته بود که نمی تواند در برابر امواج انقلاب و رهبری سازش ناپذیر آن مقاومت کند، واقعاً می خواست استعفا بدهد ولی اعتبارش را حفظ کند و حداقل اتهام خیانت را، که حتی از سوی همکاران و همفکرانش در جبهه ملی به او زده می شد، از دامن خود بزداید و احتمالاً منصب نخست وزیری را نیز حفظ کند. اگر چنین می شد، چه بهتر از این؟ به گفته دکتر یزدی:

«برخی از دوستان نزدیک وی به او توصیه کرده بودند، حالا که تنگ انتصاب نخست وزیری از طرف شاه جلاد را پذیرفته و به هر حال شاه از ایران خارج شده،

۱. یکرنگی، نوشته شاپور بختیار، ص ۱۹۱، به نقل از کتاب «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲ / ص ۳۵»

بهرتر است پیش آقا رفته و اعلام کند که با قبول انتصاب از جانب شاه و پذیرفتن این ننگ در واقع فداکاری کرده و تنها می‌خواسته که شاه با حداقل خونریزی از ایران برود. اما حالا که شاه رفته و تمامی ملت امام را به رهبری قبول دارند، او وظیفه خود را تمام شده می‌داند و خود را کاملاً در اختیار امام قرار می‌دهد. شاید اگر بختیار این کار را کرده بود، مردم گناه قبول انتصاب از جانب شاه را بر او می‌بخشیدند و بختیار هم به عنوان کسی که در یک مرحله حساس با قبول نخست‌وزیری از جانب شاه، راه خروج وی از مملکت و پیروزی بعدی انقلاب را باز نموده و خدمتی کرده است، شناخته می‌شد.^(۱)

و این که وی پیش از سفر به پاریس استعفانامه اش را، که گویا متن آن در شورای انقلاب تهیه و به وسیله بختیار نهایی شده آن‌گاه به شورای انقلاب داده، نوشته بوده است، مؤید این نظر است.^(۲) هر چند که بعداً از امضای آن سر باز زد. شاید فشار ارتش و یا عوامل خارجی، مانع این اقدام شده باشد و شاید این مطلب مهندس بازرگان «توافقی ضمنی میان رهبران مذهبی و شاپور بختیار وجود دارد که به موجب آن بختیار پس از تشکیل دولت موقت اسلامی، کناره‌گیری کند.»^(۳)، اشاره به این آمادگی بختیار داشته باشد.

بختیار و ارتشیان از آمدن امام خمینی به ایران، شدیداً نگران بودند و لذا تا توانستند کوشش کردند با وعده‌ها و وعیدها و وقت‌کشی، آمدن رهبر انقلاب را به تأخیر بیندازند، سپس خطر کودتا و در خطر واقع شدن جان آیت‌الله خمینی را مطرح کردند، و در نهایت نیز فرودگاه را بر روی تمام پروازهای خارجی بستند. پس از آن که سفر بختیار به پاریس ملغی شد، بازگشت امام به ایران قطعی شد، و بختیار و نظامیان نیز در نهایت، چاره‌ای جز تن دادن به خواست ملت و رهبری ندیدند.* چرا که روحانیان و علمای دینی در مسجد دانشگاه متحصن شده بودند و مردم نیز

۱. یکرنگی، نوشته شاپور بختیار، ص ۱۹۱، به نقل از کتاب «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲ / ص ۳۵.

۲. متن استعفای بختیار را در کیهان ۱۳ اسفند ماه ۱۳۵۷ ببینید.

۳. کیهان، ۱ بهمن ماه ۱۳۵۷.

*. در مورد این که چرا بختیار و نظامیان چاره‌ای جز تن دادن به خواست ملت و رهبر نداشته، بنگرید به کتاب «آخرین تلاشها» از جمله صفحات ۱۸۰ و ۱۹۴.

در کوچه و خیابان شعار می دادند «رهبران، رهبران! ما را مسلح کنید.» و به طور کلی مملکت رو به سوی یک انفجار نهایی می رفت؛ اعلام شد که امام خمینی در ۱۲ بهمن ماه در تهران است که چنین نیز شد. وی و همراهانش صبح روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ وارد تهران شدند و مورد استقبال تاریخی و فراموش نشدنی ملت ایران قرار گرفتند.

رهبر انقلاب سخنرانی کوتاهی در فرودگاه مهرآباد تهران ایراد کردند که عمدتاً تشکر از ملت ایران بود و نطق دیگری هم در بهشت زهرا بیان داشتند که از اهمیت تاریخی ویژه‌ای برخوردار است. از جمله در ارتباط با سلطنت و دولت و مجلس گفتند «رژیم سلطنتی خلاف قانون، قواعد عقلی و حقوق بشر است» و «این دولت غیرقانونی است» و بعد اعلام کردند «من تو دهن این دولت می‌زنم، من دولت تعیین می‌کنم، من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می‌کنم.»^(۱)

بختیار پیش از آن در ارتباط با تعیین دولت از سوی امام خمینی، که در پاریس اعلام شده بود، گفته بود:

«ما یک مملکت داریم، یک حکومت خواهد داشت، و یک ارتش، و هیچ‌گاه در ایران دو دولت وجود نخواهد داشت و این به هر قیمتی که باشد.»^(۲)

اما امام در همان سخنرانی بهشت زهرا گفتند:

«می‌گویند که در یک مملکت که دو تا دولت نمی‌شود. خوب، واضح است این، یک مملکت دو تا دولت ندارد، لکن دولت غیرقانونی باید برود، تو غیرقانونی هستی، دولتی که می‌گوییم، دولتی است که متکی به آرای ملت است، متکی به حکم خداست.»^(۳)

پس از ورود موفق امام به ایران و اقامت در مدرسه علوی، مسئله انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل دولت موقت که پیش از آن در پاریس مطرح بود در دستور کار قرار گرفت و در مطبوعات و محافل، از آن سخن می‌رفت و ملت نیز در انتظار این اقدام و معرفی نخست‌وزیر بود. از این رو بختیار در این ارتباط گفت:

۱. صحیفه نور، ج ۴ / صص ۲۸۱ و ۲۸۶.

۲. کیهان، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۳. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷.

«هرگونه تغییر حکومت باید از طریق انتخابات آزادی صورت گیرد نه توسط گروهی مردم هیجان زده که در خیابانها راه می‌افتند... آیت‌الله خمینی باید درک کند که من قانونی هستم و دولت من تنها دولت ایران است. من در تمام عمر در راه دموکراسی مبارزه کرده‌ام و در اصول عقاید من با آیت‌الله خمینی سازش خواهم کرد و نه با دیگری ... اکنون نباید یک دیکتاتوری را جانشین آن دیکتاتوری کنیم.

... اگر او [= امام خمینی] می‌خواهد دولتی در شهر قم تشکیل دهد اجازه خواهم داد. دیدنی خواهد بود، ماهم و اتیکان کوچکی خواهیم داشت، اما جدی، من حاضر نیستم بگذارم او دولتی واقعی تشکیل بدهد. او نیز این را می‌داند.»^(۱)

سرانجام مهندس بازرگان، به شرحی که خواهیم آورد، در ۱۵ بهمن به نخست‌وزیری انتخاب و در ۱۶ بهمن در یک جلسه رسمی، در مدرسه علوی، معرفی شد. پس از آن بین دولت بازرگان از یک سو و دولت بی‌بنیاد و رسمی بختیار، کشمکش آغاز شد، کشمکشی که فرجام آن آشکار بود. بختیار در واکنش به نخست‌وزیری بازرگان گفت:

«در ایران تنها یک حکومت وجود خواهد داشت... ایران تجزیه ناپذیر است... اگر او [= بازرگان] تنها به حرف زدن اکتفا کند، یک مسئله است، اما اگر بخواهد دست به عملی بزند، مسئله دیگری مطرح می‌شود.»^(۲)

بختیار دولت بازرگان را «دولت سایه» خوانده و تهدید کرد که او را دستگیر خواهد کرد. از این رو بازرگان در پاسخ گفت:

«کابینه من سایه و خیال نیست، خیلی جدی است... از تهدید و دستگیری نمی‌ترسم... اگر دستگیر شدم ممنون می‌شوم، چون راحت خواهم شد.»^(۳)

در تاریخ ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷، بختیار سخنان گذشته خود را تکرار کرد و گفت:

«تا زمانی که مسئله دولت بازرگان، در مرحله حرف است واکنشی نشان

۱. کیهان، ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۲. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۳. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷.

نمی‌دهد. اما اگر این دولت شروع به عمل بکند، دولت بختیار که تنها دولت قانونی کشور است، دست به عمل خواهد زد... رأی ملت هر چه باشد، اگر در انتخاباتی آزاد و واقعی عنوان شود، مورد تأیید اوست و او تسلیم خواهد شد... اگر انتخاباتی آزاد به لغو رژیم سلطنتی منتهی خواهد شد او گردن خواهد نهاد.» (۱)

وی درباره بازرگان گفت:

«از نظر شخصی برای او، احترام بسیار قابل است اما معتقد است که بازرگان گرفتار وضعی شده و نمی‌تواند آزادانه عقیده خود را بیان کند.» (۲)

مهندس بازرگان در روز جمعه ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷، در دانشگاه سخنرانی کرد و در آن به نکات مهمی اشاره کرد. از جمله درباره دولت بختیار، اظهار نظر کرد و بار دیگر آن دولت را خیالی و غیرقانونی اعلام کرد، چرا که او را شاه غیرقانونی و مجلسین غیرقانونی برکشیده است. وی در پاسخ این ادعای بختیار که حتی حاضر است رژیم سلطنتی به فراندم گذشته شود و اگر مردم رأی به الغای رژیم دادند، او خواهد پذیرفت، گفت:

«بسیار خوب، اما شما نمی‌توانید این کار را بکنید، چرا که اولاً طبق همان قانون اساسی، که آن را سپر خود قرار داده‌اید، رژیم سلطنتی را نمی‌توان به فراندم گذاشت، و ثانیاً شما اگر صندوق برای فراندم بگذارید، کسی نخواهد آمد و لذا ما حاضریم این کار را بکنیم و شما هم برای دادن رأی، به پای صندوق بیایید، که نخواهید آمد.» (۳)

اما می‌دانیم که بختیار به سماجت بیهوده خود ادامه داد و سرانجام در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم پادشاهی فرو پاشید و دولت رسمی او نیز به تبع رژیم پهلوی، محو و نابود شد و مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر و اعضای دولت او در تمامی وزارتخانه‌ها و نهادهای رسمی و حکومتی مستقر شدند.

۱. کیهان، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۲. کیهان، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۳. کیهان، ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷.

بازرگان و سران ارتش

یکی دیگر از مناسبات مهندس بازرگان در دوران پیش از پیروزی انقلاب، به ویژه پس از انتخاب به نخست‌وزیری، ارتباط وی با سران ارتش بوده است که کم و بیش، مانند ارتباط با خارجیان و بختیار، از سوی گروه‌های مختلف مورد بحث و نقد واقع شده است.

ارتباط با ارتش که پیش از راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا آغاز شده بود پس از خروج شاه از ایران و استقرار دولت بختیار از سوی امام خمینی و شورای انقلاب در ایران ادامه یافت. چرا که در زمان حضور محمدرضا شاه در کشور، ارتباط مشخص و مستقیم با اهداف شناخته شده سیاسی با فرماندهان عالی‌رتبه ارتش نه ممکن بود و نه مورد نیاز. اما پس از خروج شاه، مهمترین مسئله برای رهبری و دیگر دست اندرکاران انقلاب، مسئله ارتش بود. مسایلی چون شورای سلطنت، بختیار و دولت رسمی او و حتی خارجیان، چندان مهم نبودند و نمی‌توانستند مشکلات جدی در راه پیروزی انقلاب ایجاد کنند، اما ارتش حساب دیگری داشت. ارتش قدرت نظامی و سرکوب بود و می‌توانست کودتا کند و دست کم پیروزی انقلاب را به تأخیر بیندازد و در هر صورت، سبب خونریزی‌های فراوان شود. و این امور از چیزهایی نبود که بشود نادیده گرفت و به آن بی‌اعتنا ماند. به ویژه که آمریکاییها نیز همواره رهبران انقلاب را از کودتای ارتش و ارتشیان، بیم می‌دادند و به عبارت درست‌تر می‌کوشیدند کودتا را موجب ارعاب رهبران انقلاب، قرار دهند.^(۱) و اهمیت قضیه زمانی بیشتر و خطر کودتا زمانی جدی‌تر شد که ژنرال هایزر - فرستاده مخصوص کارتر به ایران - در تاریخ ۱۴ دی ماه ۱۳۵۷ وارد تهران شد و با ارتشیان ارتباط برقرار کرد (هر چند نمی‌دانیم که شورای انقلاب در تهران تا چه اندازه از مأموریت و اقدامات هایزر اطلاع داشتند).

با توجه به این واقعیت بود که امام پس از رفتن به پاریس همواره در اعلامیه‌ها و سخنانشان به این نکته توجه داشت و پیوسته می‌کوشید حساب ارتش را از شاه و رژیم او جدا کند و آنان را به پیوستن به ملت تشویق کند و البته رهبران مبارزه در

۱. از جمله بن‌گردد به پیام کارتر به امام خمینی در ۱۸ دی، ۱۳۵۷. حتی امام خمینی از کارتر می‌خواهد جلو کودتا را بگیرد. آخرین تلاشها، صص ۹۲ و ۹۷.

تهران نیز همین اندیشه و سیاست را در مذاکرات و اقدامات خود دنبال می‌کردند. مردم هم با الهام از رهبران و با درک فطری خود، با شعارها و برخوردهای احساسی و عاطفی خود در خیابانها، درارکان ارتش رخنه می‌افکندند و دل‌های بسیاری از سربازان را به طور خاص می‌ربودند. این در حالی بود که همین مردم در خیابانها با شلیک گلوله‌های سربازان به خاک می‌افتادند.

در ادامه همین سیاست بود که در نماز عید فطر ۱۳۵۷، که ذکرش گذشت، راهپیمایان تهرانی در خیابانهای شهر، شعار می‌دادند:

«برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟»

و در مقابل «گلوله»، «گل» هدیه می‌دادند. و این سیاست، اقدامی بود مهم و استراتژیک که زیر پای ارتش را چندان سست کرد که دیگر قادر نبود در برابر مردم به استواری بایستد. به همین دلیل رژیم شاه به لرزه در آمد و ظاهراً یکی از عوامل عمده در اعلام حکومت نظامی در تهران و سپس کشتار ۱۷ شهریور همین مسئله بود. یعنی این کشتار و فرمان تیراندازی به این قصد صورت گرفت که تزلزل در ارتش برطرف شود و با راه انداختن کشتار مردم و جاری کردن جوی خون، راه تمایل ارتشیان و نظامیان، به مردم بسته شود و امکان پیوستن سربازان به ملت منتفی گردد. اما به رغم خونریزیهای بعدی در خیابانها، سرانجام ارتش نتوانست در برابر سیاست «گل و گلوله» مقاومت کند و لذا فرو ریخت.

دولت نظامی از هاری نیز قادر نشد، کاری از پیش ببرد، و دولت بختیار نیز، به رغم توصیه‌های آمریکاییها و هایزر، نتوانست از حمایت ارتش در فرجام کار برخوردار شود. چرا که اصولاً خیلی پیش از آن نظامیان، عملاً توان مقاومت و امکان سرکوب را از دست داده بودند.

پس از خروج شاه، سیاست ارتباط با ارتش به قصد تسلیم ارتشیان در برابر اراده انقلاب، در سطوح مختلف ادامه و گسترش پیدا کرد. مردم در کوچه و خیابان به شعارها و برخوردهای عاطفی خود ادامه دادند.

شورای انقلاب تلاش می‌کرد با فرماندهان و رییس ستاد ارتش، ارتشبد عباس قره‌باغی، تماس بگیرد و با وی به گفتگو بنشیند. به گفته هایزر، منظور از این تماسها و گفتگوها نیز آن بود که پیروان آیت‌الله خمینی می‌خواستند، ارتشیان را قانع کنند تا

سلطنت به وسیله ارتش برداشته شود و لااقل از اندیشه کودتا منصرف شود.^(۱) امام نیز، افزون بر توصیه به شورای انقلاب برای تماس و ارتباط، خود نیز پیوسته در سخنان و اطلاعیه‌ها، ارتشیان را به تسلیم و پیوستن به مردم سفارش می‌کردند و با هوشمندی سعی می‌کردند نه تنها ارتشیان را تحریک نکنند، بلکه برعکس به تمایل به ملت و دست‌کم، خودداری از خونریزی بیشتر و درنهایت خودداری از کودتا، تشویق نمایند. از جمله، ایشان در بهشت‌زهرا درباره ارتش و ارتشیان و به ویژه خطاب به سران ارتش گفتند:

«من باید یک نصیحت به ارتش بکنم و یک تشکر از یکی از ارکان ارتش، یک قشرهایی از ارتش. اما آن نصیحتی که می‌کنم این است که ما می‌خواهیم که شما مستقل باشید، ماها داریم زحمت می‌کشیم، ماها خون دادیم، ماها حیثیت و آبرو دادیم، مشایخ ما حبس رفتند، زجر کشیدند، ما می‌خواهیم که ارتش ما مستقل باشد. آقای ارتش‌بدا شما نمی‌خواهید؟ شما نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آقای سر لشکر شما نمی‌خواهید مستقل باشید، شما می‌خواهید نوکر باشید؟ من به شما نصیحت می‌کنم که بیاید در آغوش ملت، همان که ملت می‌گوید بگویید ما باید مستقل باشیم، ملت می‌گوید ارتش باید مستقل باشد، ارتش باید زیر فرمان مستشارهای آمریکایی و اجنبی نباشد، شما هم بیاید، ما برای خاطر شما این حرف را می‌زنیم، شما هم بیاید برای خاطر خودتان این حرف را بزنید، بگویید ما می‌خواهیم مستقل باشیم، نمی‌خواهیم این مستشارها باشند. ماکه این حرف را می‌زنیم که ارتش باید مستقل باشد، جزای ما این است که بریزید توی خیابان خون جوانهای ما را بریزید که چرا می‌گویید، من مستقل باشم؟ ما می‌خواهیم تو آقا باشی.

و اما تشکر می‌کنم از این قشرهایی که متصل شدند به ملت، اینها آبروی خودشان را، آبروی کشورشان را، آبروی ملتشان را، اینها حفظ کردند...»^(۲)

۱. مأموریت مخفی در ایران، ژنرال هایزر، ترجمه سید محمدحسین عادل، تهران، انتشارات رسا،

۱۳۶۵، ص ۲۹۴.

۲. صحیفه نور، ج ۴/ ص ۲۸۶.

اما پیش از آن در تاریخ ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷، نیز اعلام کرده بودند:
«اصولاً ارتش با ماست.»^(۱)

چنان که گفته شد، اعضای شورای انقلاب در ایران، طبق رهنمودهای رهبری، تلاش می‌کردند که اولاً در حد امکان، خونریزیها را کاهش دهند، و ثانیاً ارتشیان را در برابر اراده انقلاب، وادار به تسلیم کنند. و البته گاه نیز فرماندهان ارتش، خواهان مذاکره با رهبران سیاسی و مبارز می‌شدند. به ویژه این تماس و ارتباط در ایام بازگشت امام بیشتر شد تا بازگشت ایشان بدون هیچ‌گونه دخالت و ممانعت و احتمالاً خطر تضمین شود. این مذاکرات نیز عمدتاً با ارتشبد مقدم، رییس وقت ساواک، ارتشبد قره‌باغی، رییس ستاد ارتش، در جریان بود.^(۲)

در یک کنفرانس مطبوعاتی که در ۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ با شرکت و حضور آیت‌الله مطهری، دکتر مفتاح، مهندس توسلی، مهندس بنی‌اسدی، دکتر ناصر میناچی، دکتر غلامعباس توسلی، دکتر قاسم صالح خود در حسینیه ارشاد برگزار شد، دکتر میناچی در پاسخ این سؤال که «چرا امام خمینی با ارتش تماس گرفته‌اند ولی با دولت تماس نگرفته‌اند؟» گفت:

«حضرت آیت‌الله خمینی به هیچ وجه با ارتش مستقیماً تماس نگرفته‌اند ولی لیدرهای سیاسی - مذهبی ایران با کسب اجازه، به اعتبار این که ارتش را از خودشان می‌دانند و ارتش این ملت، نه به اعتبار این که ارتش، خودش یک دولت است، بنابراین حق دادند به خودشان که با ارتش خودشان، صحبت کنند و این منافات با مسئله دولت و عدم شناسایی دولت از طرف ایشان به هیچ وجه ندارد.»^(۳)

البته بعدها - پس از انقلاب - دکتر بهشتی در یک مصاحبه‌ای اعلام کرد که پس از حادثه درگیری در بین نظامیان در لویزان، خواستار ملاقات با چند نفر از آنان شده بود.^(۴)

۱. کیهان، ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۲. آخرین تلاشها، ص ۱۸۲.

۳. آخرین تلاشها، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۴. آخرین تلاشها، ص ۱۸۵.

به هر حال به گفته دکتر یزدی:

«این شیوه‌ها از یک طرف و تماسها و مذاکرات اعضای شورای انقلاب با امرای ارتش از طرف دیگر بود که بالاخره منجر به تصمیم نهایی شورای امرای ارتش در ۲۱ بهمن و قبول تبعیت از دولت موقت گردید.»^(۱)

از آن جا که مهندس بازرگان یکی از چهره‌های برجسته سیاسی و از اعضای مهم شورای انقلاب بود، طبیعی بود که در جریان مذاکرات و ارتباط با ارتش و ارتشیان باشد و طبق تفکر و منش خاص خود نیز، بر این گفتگوها و ارتباطها به منظور کاهش خشونت و خونریزی و پیروزی مسالمت‌آمیز انقلاب، اصرار بورزد. به ویژه پس از آن که وی به عنوان نخست‌وزیر معین و معرفی شد، از نظر اجرایی وی مسئولترین و مستقیم‌ترین فردی بود که در ارتباط یا مقابله با ارتش و دولت قرار بگیرد. او نیز طبق همان سیاست رهبری و شورای انقلاب و البته عقیده شخص خود، تلاش فراوان کرد تا فرماندهان ارتش را به اصطلاح بر سر عقل بیاورد و نه تنها اقدام به خونریزی و یا کودتا نکنند، بلکه مسالمت‌جویانه تسلیم شوند و به انقلاب و رهبری آن و دولت قانونی و انقلابی، گردن نهند و دست از حمایت دولت غیرقانونی بختیار و یا رژیم شاهنشاهی منقرض شده بردارند.

هر چند از تاریخ دقیق ارتباط با ارتش اطلاعی در دست نیست، اما از گفته مهندس بازرگان چنین برمی‌آید که پیش از خروج شاه از کشور، با سزان ارتش رابطه برقرار شده بود که یکی از اهداف آن «تسهیل و تسریع خروج و استعفای شاه» و دیگر «خودداری ارتش از حمله و آزار مردم» بود.^(۲) اسناد و شواهد نشان می‌دهد که به مناسبت برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا، نیز ارتباطی با سران ارتش وجود داشته است. و هدف آن، خودداری ارتشیان از دخالت در مراسم بوده است.

ما از جزئیات و حتی تعداد دیدارها و اصولاً چگونگی ملاقاتهای بازرگان با ارتش و امیران آن اطلاع نداریم، اما تمامی آنها پس از تصویب در شورای انقلاب در نهایت تأیید رهبری بوده و به هر حال مهمترین و بیشترین دیدارها همزمان با ورود آیت‌الله خمینی به ایران و پس از انتصاب وی به نخست‌وزیری صورت گرفته است.

۱. آخرین تلاشها، ص ۱۸۶.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۰.

هایزر که مشوق قره‌باغی و فرماندهان به ارتباط آنان با شورای انقلاب بود،^(۱) می‌گوید:

«آقای بازرگان با تیسمار قره‌باغی تماس گرفته و درخواست ملاقات کرده بود. او می‌خواست بداند آیا ارتش واقعاً پشت بختیار ایستاده است یا خیر؟ او همچنین می‌خواست در مورد بازگشت [امام] خمینی با آنها صحبت کند... اما ملاقات می‌بایستی در دفتر بختیار صورت گیرد. بازرگان قبول نکرده بود.»^(۲)

این ارتباط ادامه داشت و کوشش به آن بود که ارتش یا تسلیم شود و یا اعلام بی‌طرفی کند. مهندس بازرگان در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ در سخنرانی‌اش در دانشگاه تهران درباره ارتش چنین گفت:

«ما ارتش را از ملت می‌دانیم و برای ملت و همراه ملت می‌خواهیم. بسیاری از سربازان و افسران در سطوح مختلف همین را می‌خواهند و همین را می‌گویند و همین را نیز انجام داده‌اند. آقایان امرای ارتش نیز ایرادی و مخالفتی ندارند بلکه همین را اظهار و اصرار می‌کنند و اضافه می‌نمایند که ما یک سوگند وفاداری هم به قانون اساسی خورده‌ایم. مسلماتیم و باید به سوگند به قرآن عمل کنیم. توضیح می‌دهند که ارتش حافظ تمامیت و استقلال ملت و مملکت است. می‌خواهند که به هیچ وجه، وارد در سیاست و درگیر با انقلاب و جنبش، یعنی مانع جنبش و انقلاب نشوند. ما هم غیر از این نمی‌خواهیم. ولی ارتش نباید آلت دست و زیر فرمان استبداد و یا استیلای خارجی باشد و اجراکننده منافع شخصی و یا استعماری غیر از خود ملت گردد.»

بعد به کشتارهای مردم اشاره کرده که در همان روز به وسیله ارتشیان صورت می‌گرفت و افزود:

«این چه ارتشی است که شهر را می‌سوزاند؟! مگر شما از کجا آمده‌اید؟ مگر مغول یا چنگیز هستید؟ آخر خجالت نمی‌کشید؟... به آن افراد و به آن امرایی که هنوز مرض سادیسیم دارند [اشاره به آتش کشیدن شهر گرگان، سنندج و... به وسیله نظامیان] و هوای دیگری، هوای انتقام، هوای بازگشت و ترکتازی دارند،

۱. مأموریت مخفی در ایران، ص ۱۸۶.

۲. مأموریت مخفی در ایران، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

می‌گویم: خیالتان راحت باشد «ممه را لولو برد»! نه شاه به این مملکت برمی‌گردد که شما به هوای او برای خوش رقصی برای او یا به نقشه و دستور نمایندگان او این کارها را می‌کنید. نه شما دیگر آن منصب و مقام و موقعیت و اختیارات را خواهید داشت. آنچه در انتظار شماست عذاب الهی و انتقام و کینه و خصومت و تلافی مردم است. نفهم نباشید و خلاف مصلحت و خیر خودتان گام برنذارید.»^(۱)

اما در روز ۲۱ بهمن، طی اطلاعیه‌ای از سوی فرمانداری نظامی تهران، از مردم خواسته شده بود که ساعت منع عبور و مرور از ساعت ۴/۳۰ دقیقه بعداز ظهر خواهد بود. به گفته قره‌باغی این تصمیم به وسیله بختیارگرفته شده بود. دلیل او نیز آن بود که آن روز سالروز حادثه سیاهکل بود و مجاهدین خلق و فداییان خلق می‌خواستند در آن روز، در دانشگاه و نقاط دیگر تظاهراتی راه بیندازند و دست به اغتشاش بزنند و می‌بایست جلو آنان گرفته می‌شد. از این رو به گفته بختیارکودتایی در کار نبوده است.^(۲)

در برابر این تصمیم، بی‌درنگ امام خمینی و مهندس بازرگان، - نخست‌وزیر - اطلاعیه‌ای صادر کرده، مردم را به نادیده گرفتن حکومت نظامی دعوت کردند. متن اطلاعیه بازرگان این است:

«خبری که ساعت ۱۴ امروز در رادیو ایران دایر بر ممنوعیت عبور و مرور شهر تهران از ساعت ۴/۳۰ بعداز ظهر پخش شده است، توطئه‌ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی مردم می‌باشد و پذیرفتنی نیست. بر قرار باد حکومت جمهوری عدل اسلامی. نخست‌وزیر مهدی بازرگان.»^(۳)

اما مهندس بازرگان بعدها در مورد حکومت نظامی و اقدام آیت‌الله خمینی و خود چنین توضیح دادند:

«آقای خمینی اون موقع گفتند که نه، رد کردند، ما هم اعلامیه دادیم که بله،

۱. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، به کوشش مهندس عبدالعلی بازرگان، تهران، ۱۳۶۱، صص ۷۷ تا ۷۹.

۲. اعترافات ژنرال - خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی -، تهران، ۱۳۶۴، نشر نی، صص ۳۲۱ تا ۳۲۳.

۳. اعترافات ژنرال، ص ۳۳۰.

این دستور قابل اجرا نیست و مردم این را اجرا نکنند. منتهی آن وقت حدس زده می‌شد و خود آقای خمینی پیشبینی کرده بودند این امکان را که قاعداً اینها یعنی فرماندار نظامی خیال داشت در شهر خلوت و در خیابانهای خالی از مردم بیایند و ایشون را دستگیر کنند، بنابراین این عمل که عدم تمکین به دستور فرماندار نظامی بوده این عمل احتیاط به جایی بوده و مانع از این شده که اون نقشه صورت بگیره. (۱)*

صبح روز بعد، ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه، با حضور ۲۷ تن از امیران ارتش، جلسه «شورای فرماندهان ارتش» تشکیل شد. در آن جلسه به اتفاق آراء، رأی به بی طرفی ارتش داده شد و اعلامیه‌ای صادر شد که در ساعت ۱/۳۰ دقیقه بعد از ظهر همان روز از رادیو خوانده شد. متن کامل آن با امضای امیران ارتش در کتاب خاطرات ژنرال قره‌باغی آمده است. (۲)

و البته همین اندازه هم مطلوب بود. لذا بازرگان می‌گوید:

«بله ما بی طرفی می‌خواستیم یعنی قول و قرار و ترتیبی بود که از طرف تیمسار مقدم داده شده بود و یک طرف قضیه اون را هم من مستقیماً اطلاع ندارم ولی یک طرف قضیه هم خود آمریکاییها بودند که اونها می‌خواستند ارتش در این جریان برکنار باشد و این جریان انقلاب ایران بدون خونریزی و بدون فاجعه و اینها صورت بگیره. ما هم که خوب، همین را می‌خواستیم که اونا ممانعتی با مسلسل و با تانک از اجتماعات نکنند.» (۳)

اما مهمترین - و البته آخرین - جلسه دیدار بازرگان با قره‌باغی در عصر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بود. قره‌باغی در خاطراتش به تفصیل در مورد این نشست و دیدار سخن گفته است.

این جلسه، که موضوع دستور جلسه استعفای بختیار و جلب حمایت ارتش از

۱. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۴۴۸ و ۴۴۹.

* به گفته آقای مهندس صباغیان ارتش قصد داشت آن شب تهران را بمباران کند (و این مطلب را ارتشبد ربیعی - فرمانده نیروی هوایی - در بازجویی‌اش اعتراف کرد)، پس از اطلاع از این شایعه قوی، مهندس بازرگان و عده‌ای از دوستانش برای تقویت روحیه‌ها در مدرسه رفاه ماندند.

۲. اعترافات ژنرال، صص ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵.

۳. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۴۵۸.

دولت موقت بود، قرار بود ساعت ۴ بعد از ظهر در منزل مهندس کاظم جفرودی (سناتور سابق) در شمال تهران برگزار شود. با صحبت‌هایی که شده بود، بختیار قول داده بود در آن جلسه حاضر شود و استعفا بدهد. کسانی که قرار بود در آن جلسه حضور پیدا کنند، حاضر شدند*، ولی به دلیل شرایط خاص عصر آن روز و قطع ارتباطها و اعلام همبستگی ارتش با انقلاب - و شاید عمداً -**، بختیار در آن نشست شرکت نکرد و لذا استعفا نیز، خود به خود منتفی شد.***

اما گفتگو پیرامون وضعیت ارتش ادامه پیدا کرد. به گفته قره‌باغی:

«آقایان [منظور حاضران در جلسه است] اظهار نمودند که «ارتش ایران هم از افراد این کشور تشکیل شده و از ملت جدا نیستند...». آقای بازرگان اظهار کرد: «ارتش ایران و افسران ارتش مورد احترام همه ملت ایران هستند.» سپس سؤال کرد: «ارتش از دولت موقت پشتیبانی می‌کند؟» جواب دادم ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرده است. اظهار نمود: «پس ارتش با دولت موقت همکاری نمی‌کند، در صورتی که می‌خواستیم از رادیو اعلان کنیم که ارتش از دولت موقت پشتیبانی می‌نماید.» اظهار کردم: نظر شورای عالی ارتش همان است که در اعلامیه ارتش نوشته شده و برابر مقررات، ارتش حق دخالت در امور سیاسی را ندارد. آقایان از شنیدن جواب من ناراحت شدند.

آقای بازرگان چگونگی جریان تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور فرمانداری نظامی روز قبل را سؤال کرد، گفتم: این تصمیم نخست‌وزیر بود...

*. کسانی که در آن جلسه حضور پیدا کردند عبارت بودند از: مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر علی‌اکبر سیاسی (استاد دانشگاه و رئیس اسبق دانشگاه تهران)، مهندس عبدالحسین خلیلی (رئیس سابق دانشکده فنی)، مهندس جهانگیر حق‌شناس (وزیر راه در کابینه مصدق)، مهندس عباس امیرانتظام (معاون نخست‌وزیر در دولت موقت)، مهندس کاظم جفرودی (سناتور سابق)، ارتشبد قره‌باغی و سیهید ناصر مقدم (رئیس ساواک).
اعترافات ژنرال، ص ۳۷۴.

**. آقای جفرودی می‌گوید:

«من به بختیار گفتم که اطراف خانه من شلوغ است و از احتیاط به دور است که اینجا بیایید و لذا وی رفت به مخفیگاه.»

تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

***. هر چند قره‌باغی می‌گوید که بختیار استعفا نامه‌اش را نوشت و برای آن جلسه فرستاد ولی مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و مهندس حق‌شناس آن را نادرست و دروغ می‌دانند.

تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، ص ۴۰۰.

و یادآوری کردم که پرسنل نیروهای مسلح، برابر مقررات و دستور صادره، موظف به دفاع از سرباز خانه‌ها و تأسیسات و اماکن نظامی هستند. بنابراین برای جلوگیری از خونریزی بیهوده، لازم است اعلامیه‌ای صادر کرده و مردم را از تجاوز به این اماکن شدیداً منع نمایید. آقایان بازرگان و سحابی ضمن تأیید، اظهار نمودند: «مطمئن باشید همین الان اقدام خواهیم کرد، که هر چه زودتر چنین اعلامیه‌ای داده شود، تا کسی به آن تأسیسات نظامی حمله ننماید...»

آقای بازرگان اظهار نمود: «نیروهای مسلح از لحاظ برقراری امنیت لازم است به ما کمک کنند.» گفتم: شورای عالی ارتش برای جلوگیری از ادامه خونریزی بیهوده و حفظ تمامیت وحدت نیروهای مسلح به منظور امکان حفظ امنیت داخلی و استقلال کشور، تصمیم به اعلام بی‌طرفی گرفت. اگر فوری جلوگیری نکنید که به پادگانها و تأسیسات نظامی حمله نکنند، وحدت ارتش و همچنین احترام پرسنل نیروهای مسلح را حفظ و رعایت نمایند، خود به خود امنیت عمومی برقرار خواهد شد. لازم است در این مورد هر چه زودتر اقدام کنید تا اموال ارتش و دولت محفوظ بماند و از خونریزی جلوگیری شود. آقای بازرگان مجدداً اطمینان داد که بلافاصله اقدام لازم در مورد صدور اعلامیه و جلوگیری از تجاوز مخالفین به اماکن نظامی را به عمل خواهد آورد.^(۱)

البته باید به یاد آورد که قره‌باغی، در مقابل بختیار که او را همدست با بازرگان و انقلاب معرفی می‌کند و او را مسئول شکست دولتش و پیروزی انقلاب می‌داند، مدعی است که بختیار با بازرگان و دوستانش تباہی کرده، مسئول پیروزی انقلاب و فروپاشی ارتش است.

«با بررسی وقایع، بار دیگر برای من قطعی شد که این جریانات برابر طرح و برنامه‌ای صورت گرفت که آقای نخست‌وزیر، عامل اصلی اجرای آن بود. زیرا او در طول مدت نخست‌وزیری با مشورت و همکاری نزدیک آقای بازرگان و سایر مخالفین، من و دیگر امرای ارتش را به وعده‌های بیهوده امیدوار و ارتش را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.»^(۲)

۱. اعترافات ژنرال، صص ۳۷۴ و ۳۷۵.

۲. اعترافات ژنرال، ص ۳۷۶.

در برابر ادعاهای این دو تن، که همدیگر را به همدستی با انقلابیون به ویژه با بازرگان متهم می‌کنند، چیزی نمی‌توان گفت جز این که هر دو ناصواب می‌گویند، چرا که قدر مسلم آن است که بختیار و قره‌باغی هر دو کم و بیش با شورای انقلاب و مهندس بازرگان تماس و ارتباط داشته‌اند و هر دو کوشش می‌کردند به نوعی با انقلابیون به تفاهم برسند. اما هیچ دلیل و شاهی در دست نیست که نشان دهد آن دو واقعاً می‌خواستند، تسلیم انقلاب بشوند و به قول خودشان طبق مصالح مملکت و ملت عمل کنند، بلکه طبق اسناد موجود، آنان در این اندیشه بودند که با وقت‌کشی، زمان لازم را برای طرح و اجرای نقشه‌های خود به دست آورند و در نهایت انقلاب را وادار به تسلیم در برابر خود بکنند. به نظر می‌رسد کسانی چون قره‌باغی و بختیار در فضای خاص خارج از کشور در سالهای پس از انقلاب، بیشتر در فکر تبرئه خودشان و قهرمان‌نمایی برای ضد انقلابیهای سلطنت طلب خارج نشین بوده‌اند تا حقیقت‌گویی و طرح درست و واقع بینانه رویدادهای دی ماه و بهمن ماه ۱۳۵۷. حقیقت این است که هیچ کدام از این عناصر ضد انقلاب، دلپسته انقلاب و هماهنگ با آن عمل نمی‌کردند بلکه تا آخرین لحظه نیز در برابر انقلاب مقاومت و کارشکنی کردند.

به هر حال زمانی که بازرگان هنوز در خانه جفرودی بود، از رادیو تماس گرفتند و خواستند با ایشان مصاحبه کنند ولی ایشان خود به رادیو رفتند و نخستین سخنرانی خود را در رادیو (البته پس از پیام امام خمینی که به وسیله آقای موسوی اردبیلی خوانده شد)، ایراد کردند که چنین است:

«خوشوقتم به این وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پر پیچ و خم و پر دغدغه انقلاب نجاتبخش خود با شتیدن اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ شورای عالی ارتش به پیروزی دیگر نایل شده است، تبریک بگویم... جا دارد از کلیه آقایان پرسنل و سربازان نیز تشکر کنم، چه آنها که قبلاً اعلام همبستگی به جنبش ملی و پیروی از رهبری عالی قدر انقلاب کرده و به صفوف ملت پیوسته بودند و سهم به سزایی در این پیروزی داشتند و چه کسانی که با توجه به حقانیت انقلاب ملی و اطاعت از اعلامیه شورای عالی ارتش دست از تعرض مردم برداشته به واحدهای مربوط برگشتند.

از طرف دیگر به کلیه هموطنان عزیز و جوانان پرشور توصیه می‌نمایم همان طور که امام خمینی ارتشیان را از ملت و ملت را از آنان دانسته‌اند برادروار با افسران و سربازان رفتار نمایند و نه تنها از هرگونه حمله، خرابکاری، آتش‌سوزی، آزار، دخالت و تصرف به مؤسسات ارتشی و نیروهای نظامی خودداری نمایند... (۱)

چگونگی انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری

اکنون که پدیده شورای سلطنت، دولت بختیار، ارتش و میزان و نوع و چگونگی ارتباط بازرگان با آن سه پدیده را باز گفتیم، باز می‌گردیم به چگونگی انتخاب وی به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب.

گفتیم پس از آن که شاه با روی کار آوردن دولتهای مختلف و دست زدن به هر نوع تلاش برای خاموش کردن آتشفشانی که پس از سالها اختناق، سر برآورده بود و می‌رفت که تمامیت رژیم را در کام خود فرو برد، نتوانست توفیقی کسب کند، ناچار دست نیاز به سوی چهره‌های ملی و اپوزیسیون دراز کرد؛ چهره‌هایی که به هر حال به وابستگی و همکاری با رژیم در سالیان پس از کودتای ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۵۷ آلوده نشده بودند و از این نظر از موقعیت مناسب برخوردار بودند. چهره‌های صرفاً ملی آن روز، عمدتاً در جبهه ملی بودند که پس از سالها «جبهه چهارم» را تدارک کرده، به فعالیت سیاسی پرداخته بودند. از این رو شاه به سراغ کسانی چون دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر کریم سنجابی رفت ولی آنان تن ندادند و دست کم شرایطی که آنان برای تصدی نخست‌وزیری داشتند، برای شاه قابل قبول و حداقل قابل اجرا نبود. سرانجام بختیار از رهبران جبهه ملی تن به این کار داد که دیدیم فرجامش چگونه بود.

اما در آن شرایط شاه نمی‌توانست برای تصدی نخست‌وزیری با رهبران انقلابی روحانی و حتی با جناح روشنفکر مسلمان، که متحد و هماهنگ با رهبری انقلاب بودند، وارد گفتگو شود. چرا که روشن بود امام خمینی و نیروهای پیرو و وابسته به

خط فکری ایشان، به چیزی کمتر از سقوط کامل رژیم پهلوی و حتی الغای رژیم پادشاهی در ایران، رضایت نخواهند داد. از این رو شاه هرگز نمی‌توانست از کسانی چون مهندس بازرگان و یا دوستانش برای همکاری و تشکیل دولت دعوت کند و اگر هم دعوت می‌شدند، بی‌گمان قاطعانه پاسخ منفی می‌دادند. حتی آنان حاضر نبودند با کسانی چون دکتر صدیقی در دولت همکاری کنند و عضو کابینه شوند. چنان که به گفته آقای شاه‌حسینی، صدیقی پس از گفتگو با شاه، با آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی دیدار کرد - و بازرگان نیز در تحریر تاریخ شفاهی انقلاب به این دیدار اشاره کرده است. ^(۱) و از آنان خواست با دولت احتمالی او همکاری کنند ولی بازرگان و سحابی گفتند ما با آیت‌الله خمینی و دوستان روحانی آن کار می‌کنیم. بازرگان، درست همین پاسخ را نیز به بختیار داد، زمانی که وی از بازرگان خواست تا وارد دولت او شود و هر چند وزیر هم که بخواهد با خود وارد کابینه کند. ^(۲) احتمالاً از همان زمان که دکتر علی‌امینی به شاه توصیه کرد که از ملیون برای همکاری دعوت کند و سپهبد مقدم، رییس ساواک، نیز در زندان به دیدار بازرگان رفت و پیام شاه را به بازرگان رساند و از وی داستان چشم‌گریان و چنگال خونین شکاریان را دریافت داشت و صریحاً شنید که توبه شاه، دیگر بی‌فایده است (که ماجرایش را پیش از این آوردیم)، شاه در نظر داشته است که از بازرگان برای تشکیل دولت دعوت کند ولی دریافت که او هرگز به چنین کاری تن نخواهد داد. چنان که خود مهندس بازرگان نیز به آن اشاره دارد:

«در این جو بود که تیمسار مقدم، اون صحبتها رو کرد و می‌دونست که خوب، شاید هم این سوال رو به این دلیل کرده بود که مثلاً اگر زمینه مساعدی در بنده هست، مثلاً پیشنهادی هم بدهد ولی دیگر به اونجا نرسید.» ^(۳)

حقیقت این است که همکاری صمیمانه جناح بازرگان و دیگر روشنفکران مسلمان وابسته به رهبری انقلاب، یکی از عوامل ناکامی دولتهای دست‌نشانده شاه در پاییز سال ۱۳۵۷ بود. چنان که سپهبد مقدم، که در آن زمان از کارگردانان معرکه و

۱. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۳۶۳.

۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۴۳۱.

۳. تحریر شفاهی انقلاب، ص ۳۶۳.

از رابطن شاه و ملیون بود، «در گزارش خود به رؤسای سیا، علت عدم موفقیت تلاشها را در تشکیل دولت ائتلافی، سه عامل ذکر کرده است: سرسختی و یکدندگی آیت الله خمینی، همکاری ائتلاف جناح روشنفکران مسلمان (آقای بازرگان و دوستانش) با آقای خمینی و سوم تحریکات رادیو فارسی بی.بی.سی لندن و کمونیست‌ها.»^(۱)

و احتمالاً به همین دلیل بوده است که شاه نیز از بازرگان با نفرت یاد می‌کند:

«بازرگان از خود آنهاست. او بدون تردید مسئله‌ای با خمینی ندارد. علاوه بر

این حق زیادی برگردن آیت الله دارد، زیرا این بازرگان بود که پای اسلام سیاسی را

به دانشگاه باز کرد. او همیشه متعصبی خشک و سازش ناپذیر بوده است.»^(۲)

اما بازرگان در میان مبارزان سیاسی و انقلابیون، از مقام و منزلت برجسته‌ای برخوردار بود، و لذا از همان آغاز تشکیل شورای انقلاب، از او به عنوان نامزد نخست‌وزیری آینده یاد می‌شد. حتی در روزنامه‌های دی و بهمن ماه ۱۳۵۷ نیز به این مطلب اشاره شده است. دکتر یزدی در مورد سابقه مذاکره و تصمیم درباره دولت موقت و نامزدی مهندس بازرگان برای نخست‌وزیری، چنین می‌گوید:

«چون اسامی اعضای شورای انقلاب قرار نبود، منتشر شود، نگرانی از

واکنش‌های مختلف قابل پیشبینی نسبت به اعضای آن، وجود نداشت، اما رییس

و اعضای پست موقت را نمی‌توانستیم، مخفی نگه داریم. بنابراین شخصیت

رییس و اعضای پست [دولت] موقت بسیار حساس و تعیین کننده بود.

نخست‌وزیر دولت موقت از آن چنان اعتبار و سابقه سیاسی و اسلامی برخوردار

بود که مورد قبول اکثریت مردم و گروهها و سازمانهای مبارز در داخل و خارج از

کشور قرار گیرد. همچنین واجد اعتبار بین‌المللی لازم باشد، و مهندس بازرگان،

بی‌هیچ تردیدی تنها فرد واجد این شرایط بود. او یک مبارز ضد استبداد و ضد

استیلا خارجی، با سابقه‌ای بسیار روشن و بدون خدشه و ایراد، یک احیاگر

دینی، با ذهن پویا و نوپرداز، یک مصلح اجتماعی و یک مدیر کاردان و مدبّر بود

که حتی دشمنانش نیز برای او احترام قایل بودند.

۱. آخرین تلاشها، ص ۷۱.

۲. از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، تهران، انتشارات رسا، ص ۸۲.

این نکات مورد توجه خاص رهبر انقلاب بود. از همان روزی که اجرای برنامه سیاسی آغاز شد، بدون کمترین تردیدی، مرحوم مهندس بازرگان کاندیدای احراز پست نخست‌وزیری دولت موقت بود. از آن هنگام اگر چه شاه هنوز از ایران خارج نشده بود، اما قرار بود در اولین فرصت مناسب تشکیل دولت موقت اعلام شود. صحبت بر سر این بود که ممکن است بعضی از اعضای دولت موقت در خارج از ایران و برخی دیگر در داخل باشند. در راستای اجرای این برنامه دو حرکت عمده صورت گرفت. اول آن که افرادی برای تماس با دولتهای خارجی از کشورهای دنیای سوم و احتمالاً طرفدار و موافق انقلاب ایران، نظیر هند، پاکستان، لیبی، سوریه، الجزایر و یمن، تعیین شدند تا با مذاکره با این دولتها نظر موافق آنها برای شناسایی دولت موقت انقلاب، پس از اعلام معرفی، جلب شود. این برنامه انجام شد. برخی از این دولتها، نظیر سوریه، لیبی، الجزایر و هند آمادگی خود را برای شناسایی دولت موقت انقلاب، اعلام کردند و قولهای مساعد دادند. حرکت دیگر انتصاب کمیسیون ویژه نفت به ریاست مهندس بازرگان بود... اما تعیین این هیئت و اقدام یاد شده، برای منظور مهمتر نیز بود، که در آن روزها اعلام نشد و آن عبارت از این بود که وقتی دولت موقت انقلاب معرفی می‌شود و کار خود را رسماً آغاز می‌کند، هم برای تأمین نیازهای مالی دولت و هم قطع درآمدهای ارزی دولت شاه آمادگی ایران برای فروش و تحویل نفت به خریدارانی که بهای نفت خریداری شده را به حساب دولت موقت واریز کنند، اعلام شود. اجرای مرحله اول مأموریت این هیئت، در واقع آزمونی بود برای همکاری کارگران و کارمندان اعتصابی شرکت نفت با دولت موقت انقلاب و اجرای مرحله دوم، یعنی فروش نفت به مشتریان خارجی...

برای یک چنین برنامه‌هایی و برنامه‌های بعدی دوره انتقال، مهندس بازرگان یک شخصیت ایده‌آل و استثنایی بود.^(۱)

اما به دلیل یاد شده یا دلایل دیگر، نخست‌وزیر دولت موقت، پس از فرمان

بازگشت رهبر انقلاب به ایران انتخاب و اعلام نشد. از ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به بعد، مهمترین کار امام و وظیفه شورای انقلاب، انتخاب و گزینش نخست‌وزیر برای تشکیل دولت موقت انقلاب بود. پس از مدتی مشورت و رایزنی، سرانجام مهندس بازرگان در تاریخ ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ به نخست‌وزیری برگزیده شد و در تاریخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ طی مراسمی رسماً معرفی شد. بهتر است در آغاز، ماجرا را از زبان و قلم بازرگان بشنویم:

«اما انتصاب دولت موقت؛ مطلب را باید از عصر چهاردهم بهمن ماه در دبیرستان رفاه، سه روز بعد از ورود امام به تهران، شروع کنیم. آیت‌الله خمینی در آن سه روز چه گفتگوها با چه کسانی کرده بودند، خبر ندارم. همین قدر می‌دانم که شورای انقلاب را که تقریباً همه روزه در طبقه دوم ساختمان دبیرستان رفاه، جمع می‌شدیم و سری هم به آقا در ساختمان دبستان علوی می‌زدیم و اطاق را خلوت می‌کردند، عصر شنبه که رفتیم ما را مخاطب قرار داده پرسیدند، برای نخست‌وزیری چه کسی را تعیین کنیم؟ حاضرین ساکت مانده به یکدیگر نگاه می‌کردند، اسامی اشخاص از جمله آقای صدر حاج سید جوادی در صحبت‌های بین الاثنین به میان می‌آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضای غیرروحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند ولی نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. آیت‌الله خمینی تبسم و اظهار خوشوقتی کرده گفتند به این ترتیب خیالم از دو طرف راحت شد. ظاهراً منظور ایشان از دو طرف، یکی ملیون و روشنفکرها بود و یکی علما و روحانیون.

شورای انقلاب اصرار داشت فوراً از من بله بگیرد و اعلامیه صادر گردد تا هم دکتر بختیار در برابر عمل انجام یافته، قرار گیرد و هم توقع و تحمیلها خاموش شود. من نخواستم فوراً قبول کنم و گفتم اجازه دهید، مطالعه و مشورتی بنمایم و چون فشار می‌آوردند که همان شب کار تمام شده حکم را بنویسند و اعلام کنند، من ناراحت شده گفتم شمر هم به امام حسین یک شب مهلت داد، آقای طالقانی تأیید کرد و آیت‌الله خمینی با تبسم گفتند، بگذارید تا فردا صبح. قصد من از عقب انداختن برای محکم کاری بود که اولاً مسلم شود از ناحیه

ما اصرار و علاقه به این مقام نیست و حدود اعتقاد و احتیاج آنها روشن شود. ثانیاً روابط و وظایف متقابل مشخص شود. برای این کار لازم بود اساسنامه مصوب شورای انقلاب را که آقای مهندس کتیرایی منشی شورا، قرار بود پاکتویس کرده باشند، بیاورند.

صبح یکشنبه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۷، حوالی ساعت ۱۰ جلسه کردیم. مقدمتاً از حسن ظن آقایان و شخص امام تشکر کردم، بعد با اشاره به متن حاضر شده اساسنامه متذکر شدم که شورای انقلاب مقام مجلس ملی را داشته، می‌تواند از دولت سؤال و استیضاح کنند و هر وقت اعتماد ندارند، عزل نمایند و بدیهی است که لوایح قانونی دولت باید به نظر و تصویب شورا برسد ولی حق دخالت در امور اجرایی را ندارند. همچنین در رابطه با مقام رهبری، ایشان خطوط اصلی سیاست و خط‌مشی کلی دولت را تعیین می‌نمایند و از ایشان پرسش و درخواست می‌شود که در امور مهم و اساسی دستور دهند بدون این که در جزئیات و اجراییات احتیاج به کسب نظر و دستور باشد ضمن آن که متقابلاً ایشان هم در اظهارات و تصمیمات خود نظر مشورتی دولت را خواهند خواست.

پس از تذکر و تصریح مطالب فوق، گفتم خواهش می‌کنم آقایان نسبت به رأی و پیشنهادی که دیشب دادید، تجدید نظر فرمایید و اگر بنده را نامزد نخست‌وزیری می‌نمایید با علم و اطلاع از افکار و اخلاق و سوابق خواهد بود. همه آقایان مرا خوب می‌شناختند و از طرز فکر و کار و سوابق خدماتم اطلاع دارید، می‌دانید که معتقد به دموکراسی و اهل همکاری و مشورت و اعتقاد به دیگران هستم و خیلی مقید به نظم بوده از تندی و تعجیل احتراز می‌کنم و علاقه به مطالعه و عمل تدریجی می‌باشم. در گذشته این طور بوده‌ام برای آینده هم رویه‌ام را عوض نخواهم کرد. حال اگر با این سوابق و شرایط قبولم دارید، پیشنهاد فرمایید... عکس‌العمل مثبت یا منفی در مجلس ندیدم. من تکرار کردم که غیر از آنچه بوده‌ام و گفتم، نخواهم بود ولی بر طبق اساسنامه شورای انقلاب حاضر به قبول خدمت و تشکیل دولت به خواست خدا هستم. سکوت و قبولی و اصرار مجدد آقایان روحانی شورای انقلاب و امام در برابر شرایط و اتمام

حجت من باعث تعجب شد و انتظار آن را نداشتم.* بعدها معلوم شد و آقای خامنه‌ای، رییس جمهور، در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود در دهه فجر اظهار کردند که شخص دیگری را نداشتم و خودمان هم در آن موقع نمی‌توانستیم. دوستان و من غافل از این بودیم که بعدها چه معامله خواهند کرد و مرا به طور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آن جا می‌گذارند و راه و برنامه‌های خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. مرحوم طالقانی توصیه کرده بود، نپذیرم و فرموده بود این آقایان وفا و صفا نخواهند داشت ولی دوستان و خود من در چنان اوضاع و احوال وظیفه شرعی و ملی خودمان می‌دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم.

بعد از این صحبتها یا قبل از آن، آیت‌الله خمینی راجع به عدم وابستگی حزبی و این که نخست‌وزیر و وزرا - و شاید اعضای شورای انقلاب - نباید عضو هیچ حزب باشند و تصور تمایل و تبعیت ایشان از هیچ گروه و حزب پیش نیاید، بیاناتی کردند. حاضرین متعجب شدند چون امر مسلم، نخست‌وزیر انتخابی از نهضت آزادی بود. همین مطلب را آقای مهندس کتیرایی یا مرحوم مطهری عنوان کردند. آیت‌الله خمینی گفتند خوب، استعفا دهند. مرحوم طالقانی اشکال کردند که اگر بازرگان استعفا از نهضت آزادی بدهد، همه می‌دانند که مؤسس و عضو علاقمند نهضت آزادی است. من اضافه کردم همین طوراند آقای طالقانی، به علاوه وزرایی هم که باید انتخاب کنم، اگر به سراغ احزاب و گروههای باقیمانده از زمان مصدق و مبارزین نروم کسی نمی‌ماند. بالاخره قرار شد، کسانی که حزبی هستند از مسئولیت و اشتغال، فعالیت و مشارکت در حزب خود، خودداری نمایند (و فقط ما شش نفر نهضتی‌ها دقیقاً این شرط را رعایت

* در این مورد آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

«اما این که آقای بازرگان برای پذیرفتن مسئولیت، شرایطی را مطرح کرده باشند و وضع خودشان را با تفکر و سلیقه اجرایی خاصی شرح داده باشند، یا این که آقای طالقانی به مهندس بازرگان نیز نپذیرفتن این مسئولیت را توصیه کرده باشند، چنین چیزهایی را من به خاطر نمی‌آورم، قرآینی هم بر خلاف این هست، از جمله همان شرط امام در فرمان نخست‌وزیری آقای بازرگان.»

هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه، ج ۱، ص ۳۳۵.

کرده، کلاه نهضت آزادی پس معرکه رفت!»^(۱)

پیش از ادامه مطلب و پیگیری رویدادها، مطالب آقای دکتر یزدی را، که ایضاحی است بر روایت مهندس بازرگان، نقل می‌کنیم:

«هنگامی که شورای انقلاب نیز تصمیم نهایی خود را برای معرفی آقای مهندس بازرگان به ریاست دولت اتخاذ کرد و پیشنهاد حکم انتصاب ایشان آماده شد، مرحوم آیت‌الله طالقانی در گفتگویی با این جانب، عدم موافقت خود را با نخست‌وزیری آقای مهندس ابراز داشتند. مرحوم طالقانی، بنا به اظهار خودشان، چون هم مهندس بازرگان را خوب می‌شناختند و هم روحانیون را، معتقد بودند این دو نمی‌توانند با یکدیگر، آن هم در سطح یک مملکت همکاری کنند. هنگامی که من بحرانهای تهدید کننده را توضیح دادم و این که چرا فرد دیگری جز مهندس بازرگان مورد اعتماد و قبول و پذیرش نیست، و اگر مهندس نپذیرد، چه پیامدهایی احتمالاً در انتظار مملکت خواهد بود، مرحوم طالقانی قانع شدند و پذیرفتند. اما خواستند که در یک دیدار سه نفری، یعنی با حضور خود مهندس بازرگان مسئله، مجدداً بررسی و ارزیابی شود. این جلسه تشکیل و گفتگو انجام شد. مرحوم طالقانی مجدداً نظریاتشان را بیان کردند و من هم توضیح دادم که عدم قبول آقای مهندس بازرگان به احتمال بسیار زیاد سبب تجزیه ایران و بهمریختگی مملکت خواهد شد، و ترس از این که مهندس نتواند با روحانیون کار کند، و به آبرو و اعتبارش لطمه وارد شود، دلیل قانع کننده‌ای نمی‌باشد. این جانب اظهار داشتم ملت ایران و تاریخ چنین قضاوت خواهند کرد که آقای مهندس بازرگان که در تمام عمر پربارش، همه جا برای آزادی ملت و استقلال مملکت پیشگام بوده است و از هیچ خطری نهراسیده است و با شهامت و شجاعت و توکل به خدا قدم برداشته است در این مقطع حساس تاریخ ایران برای حفظ آبرو و اعتبار سیاسی‌اش، از قبول چنین مسئولیت خطیری شانه خالی کرده است؛ و این امر ساده‌ای نیست که بتوان آسان از آن گذشت.

مرحوم طالقانی قانع شد. ولی به مهندس توصیه کرد که برای پذیرش این

مسئولیت، شرایط خود را در شورای انقلاب مطرح کند... در جلسه شورای انقلاب آقای مهندس، شرایط خود را که بیان چگونگی مدیریت و نحوه کار بود، مطرح ساختند. شورای انقلاب این شرایط را پذیرفت و سپس همه اعضای حاضر در جلسه، منهای یک نفر، رأی مثبت خود را برای نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان اعلام نمودند.»^{(۱)*}

معرفی رییس دولت موقت

پس از آن که مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد، قرار شد که حکم نخست‌وزیری او تهیه و نوشته شود و سپس در یک جلسه به طور رسمی و علنی از طرف امام معرفی شود. بهتر است باز چگونگی آن را از زبان خود بازرگان بشنویم:

«برای صدور فرمان، آیت‌الله خمینی نکات اصلی را ذکر کرده گفتند خودتان کناری نشسته عبارات آن را تهیه نمایید. آقای مطهری کاغذ و مداد به دست گرفته با آقایان مهدوی کتی، هاشمی رفسنجانی و صدر حاج سید جوادی به یک طرف اطاق رفتند. دکتر سبحانی و دکتر یزدی هم به آن جمع اضافه شدند. من هم جلو رفتم، هر یک تذکراتی برای مطالب فرمان می‌دادند، بدون این که اشکال و اختلاف عمده‌ای وجود داشته باشد و بالاخره با خواندن در جمع و استماع و تصویب امام متن فرمان به شرحی که شنیده یا دیده‌اید صادر شد.»^(۲)

پس از آن نوبت به تشکیل جلسه معرفی رییس دولت موقت رسید:

«صبح روز دوشنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ - و شاید از روز قبل - تصمیم گرفته شد ابلاغ و اعلام نخست‌وزیر انقلاب همراه با تشریفات و تبلیغات صورت بگیرد تا هم در داخل مطلع شده پیروزی انقلاب و اخراج نظام گذشته تسریع گردد. این عمل عصر همان روز در یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی بین‌المللی در

۱. ایران فردا، شماره ۱۶ / صص ۱۷ و ۱۸.

* آقای مهندس هاشم صباغیان نیز می‌گویند آیت‌الله طالقانی همین مطالب را به ایشان نیز گفته و خواسته که مانع پذیرفتن مهندس بازرگان نباشد.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۳۸.

سالن سخنرانی دبیرستان علوی به عمل آمد و در تلویزیون مدار بسته‌ای که بعضی علاقه‌مندان (آقایان مهندس پیراینده و مهندس حیدری) زیر بار خطر آن رفته بودند در محله اطراف خیابان ایران ارابه شد که غیر منتظره و شادی بخش بود.^(۱)

در این جلسه تاریخی، که در ساعت ۱۷/۱۷ دقیقه بعد از ظهر دوشنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ با حضور بیش از ۴۰۰ خبرنگار و عکاس داخلی و خارجی در سالن دبیرستان علوی تهران برگزار شد، مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب معرفی شد. در این جلسه، که امام خمینی، مهندس بازرگان، حجت‌الاسلام شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی، دکتر ابراهیم یزدی و دکتر غلامعباس توسلی (البته این دو تن به عنوان مترجم) شرکت داشتند و در جایگاه بودند، ابتدا امام سخنانی ایراد کردند و بعد حکم نخست‌وزیری به وسیله آقای هاشمی رفسنجانی قرائت شد و آن‌گاه مهندس بازرگان سخنان کوتاهی ایراد کرد و پس از آن نیز بار دیگر رهبر انقلاب سخن گفتند. سپس امام، پس از پاسخ دادن به چند پرسش خبرنگاران، از جلسه خارج شدند و آقای بازرگان به پرسشهای خبرنگاران در جلسه پاسخ گفتند. به دلیل اهمیت تاریخی سخنان امام، بخشهایی از آنها را در این جا می‌آوریم:

«آقایان، آشفتگی چند ساله ملت ما را می‌دانند، مطلع‌اند که تمام دستگاههای ملی و دولتی فلج شده است، وضع اقتصادی ما رو به نابودی رفته است، وضع فرهنگ ما خراب است، دانشگاهها تعطیل‌اند، مدارس علمی، تعطیل است، بازارها تعطیل است... ما همه این مسایل را ان‌شاء الله با پشتیبانی ملت، حل خواهیم کرد... همه با هم، یک فکر و یک نظر و با اراده مصمم، از ما می‌خواهند که رژیم سلطنتی که یک رژیم پوسیده غیرعقلانی است، غیر عقلی است و رژیم سلطنت محمدرضا خان، همه مردم گفتند که این‌ها باید سراغ کارشان بروند و همه مردم یک دل و یک جهت جمهوری اسلامی را می‌خواهند. ملت ما مسلم است، عدل اسلامی را دیده است...»

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که حاکمیت بر یک صحنه بزرگ، یک ممالک بزرگ... داشته است، همین قاضی که خودش قرار داده برای قضا، وقتی یک نفر یهودی با او دعوی کرده است و ادعا کرده است چیزی را، قاضی او را خواسته و او هم آمده است، در محضر قاضی و با یهودی در عرض هم نشسته‌اند و دادخواهی شده است و قاضی حکم برخلاف حضرت امیر سلام الله علیه یعنی حکومت وقت کرده است و تسلیم بوده است... و ما آرزوی یک همچو حکومتی داریم...

... چون مجلس را غیرقانونی می‌دانیم و دولت را هم غیرقانونی می‌دانیم و اوضاع کشور را آشفته می‌بینیم، برای این که خاتمه بدهیم به وضع کشور، ما به واسطه اتکاء به این آرای عمومی که الان شما می‌بینید و دیدید تاکنون که آرای عمومی با ماست و ما را به عنوان وکالت بفرماید یا به عنوان رهبری، همه ما را قبول دارند، از این جهت ما یک دولتی را معرفی می‌کنیم، رییس دولتی را معرفی می‌کنیم، موقتاً دولتی تشکیل بدهد که هم به این آشفتگیها خاتمه بدهد و هم یک مسئله مهمی که مجلس مؤسسان تأسیس شود و همین طور انتخابات هم درست بشود و آنها دولت دایمی را انتخاب بکنند... و چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را سالهای طولانی است از نزدیک می‌شناسم و یک مردی است صالح، متدین، عقیده‌مند به دیانت و امین و ملی و بدون گرایش به یک شیئی که بر خلاف مقررات شرعی است، من ایشان را معرفی می‌کنم که ایشان رییس دولت باشد و ایشان وزرای خودشان را بعد تعیین خواهند کرد و به ما معرفی می‌کنند تا این که شورای انقلاب ما که پیشنهادشان این بوده است که ایشان رییس دولت باشند، شورای انقلاب، وزرای ایشان را هم بررسی بکنند و ان شاء الله مسایل به طور سهل و به طور خوبی انجام بگیرد.

و من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن این که من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع،

جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است... قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست، قیام بر ضد خدا کفر است*... از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که توفیق بدهد به آقای مهندس بازرگان که این مأموریت را به وجه احسن انجام بدهد.»^(۱)

آن‌گاه حکم نخست وزیر مهندس بازرگان به وسیله حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی چنین قرائت شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

«بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب‌عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آرای عمومی ملت، درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم، جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی

* پس از پایان معرفی نخست‌وزیر آقای هاشمی رفسنجانی در توضیح این قسمت از سخنان امام گفت: «نباید این تصور به وجود بیاید که امام خمینی گفته‌اند که مخالفت با این دولت خلاف شرع است و عقوبت دارد، نوعی شدت عمل است. چون اعلامیه‌های امام دیده‌اید که مکرر فرموده‌اند که همه مردم در اظهار عقیده و انتقاد نسبت به دولت و رژیم در جمهوری اسلامی آزادند و هیچ‌گونه دیکتاتوری و فشاری در مورد مخالفین نخواهد بود. و این را بارها اعلام کرده‌ایم.

در مورد عقوبت، نظر ایشان به آن کسانی است که احیاناً بخواهند با توطئه و خیانت با آرای مردم و اکثریت مردم مقابله کنند که در این صورت این را نه ملت می‌گذارد و نه رهبر ملت.»

کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

است که اعضای دولت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام، تعیین و معرفی نماید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم. روح الله الموسوی الخمینی.^(۱)

آن‌گاه نخست‌وزیر سخنانی به این شرح ایراد کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرُوتُهُ»^(۲)

«خدای بزرگ را شکر می‌کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که به هیچ وجه اهلیت و لیاقت آن را نداشته‌ام به من ارزانی داشته و همین موهبت الهی باعث شده است که آیت‌الله ابراز اعتماد و ارجاع چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرماید و هم چنین تشکر از ملت ایران می‌کنم که آیت‌الله مکرر تصریح فرموده‌اند که به نام ملت، همصدای یا ملت و برای ملت گامها و صداهای خود را برداشته‌اند و بلند کرده‌اند.

این مأموریت یعنی ریاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط بسیار دشوار خطرناک، عظیمترین شغل و وظیفه و در عین حال بزرگترین افتخاری است که به بنده واگذار شده و شاید حق داشته باشم بگویم دشوارترین وظیفه و کاری است که در طول تاریخ هفتاد و دو ساله مشروطیت ایران به نامزدها و مأمورین نخست‌وزیریهای دیگر داده شده است. قاعدتاً با توجه به جثه ضعیف و نواقص و معایب خودم، نمی‌بایستی قبول مسئولیت را کرده و زیر بار چنین امری رفته باشم ولی از یک طرف بنا به ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشته‌اند و با عزم راسخ و با ایمان کامل به خدا و اعتماد به موفقیت این راه که رهبری فرموده‌اند، من هم همین راه را انتخاب

۱. کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ و صحیفه نور، ج ۵ / ص ۲۷.

۲. از دعای کمیل: چه بسیار ثنای نیکویی که من شایسته آن نبودم و تو آن را منتشر ساختی.

می‌کنم و این اولین درس و اولین دستوری است که از آیت‌الله گرفته‌ام و فرمایش حضرت امیر علی بن ابی‌طالب را به کار می‌بندم که فرموده‌اند وقتی در برابر امر خطیر و کار مشکلی قرار گرفته‌اید، تردید نکرده وارد شوید به حول و قوه الهی مشکلات و مسایل حل خواهد شد.

بنابراین با امید به خدا، امتنان از آیت‌الله و انتظار ملت ایران و دنیا این مأموریت و خدمت را قبول و تعهد نمودم و آماده خطرات و زحماتش هستم و نهایت کوشش و دعا را برای توفیق و ادای خدمت مورد انتظار مردم ایران خواهم کرد. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»^(۱)

پس از آن امام ضمن سخنان کوتاهی که طی آن از مردم خواستند تا نظراتشان را در مورد دولت مهندس بازرگان اعلام کنند، به پرسشهای خبرنگاران پاسخ دادند. از جمله در پاسخ این سؤال که «حضرت آیت‌الله فرمودید کسانی که این دولت را نپذیرند، مجازات خواهند شد، اگر ارتش نپذیرفت چه پیشبینی می‌کنید و چه خواهید کرد؟»، گفتند:

«ارتش چنین عملی را نخواهد کرد و اگر چنانچه بکند اولاً از طرف خدا مجازات خواهد شد و ثانیاً در موقع مقتضی جزایی را که قانون اسلام تعیین کرده است، اجرا می‌کنیم و اگر خدای نکرده چنین کردند، اعلام می‌کنیم.»^(۲)

زمانی که امام خمینی به چند سؤال پاسخ داد، سالن را ترک کرد و آقای مهندس بازرگان به سئوالات خبرنگاران پاسخ گفت.

بخشی از پرسشها و پاسخها که در کیهان ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ نیز آمده است، چنین است:

«آقای مهندس بازرگان! آیا کابینه شما کابینه سایه است، یا عملاً و دقیقاً کابینه کار؟

- ان شاء الله که این نه کابینه سایه است و نه خیال، بلکه کابینه‌ای است جدی، خیلی هم جدی، و امیدواریم بتوانیم خواست ملت را به یاری خداوند برآورده کنیم.

۱. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ و کتاب مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۲.

۲. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ و صحیفه نور، ج ۵ / ص ۲۸.

ممکن است بفرمایید که اعضای کابینه شما را چه کسانی تشکیل می‌دهند
و در صورت امکان از آنها نام ببرید؟
- من را خیلی آدم ساده‌ای تصور کرده‌اید، یعنی می‌فرمایید مهره‌ها را بیاورم
بیرون؟!

جمهوری اسلامی چه جور حکومتی است؟

- حکومت بسیار عالی و خوبی است، توضیح آن طولانی است.^(۱)

از نکات قابل ذکر، یکی آن بود که نخستین هدیه به بازرگان، قرآنی بود که به
وسیله آقای هاشمی رفسنجانی در پایان مراسم به ایشان اهدا شد. و دیگر اینکه، به
گفته خبرنگار روزنامه کیهان، «سالن که در تمام مدت حضور امام یک پارچه سکوت
بود حالا دیگر به جنب و جوش در آمد. روحیه شاد و سرزنده مهندس بازرگان در
جان دادن به این حال بی تأثیر نبود. مهندس بازرگان در تمام مدت با خنده و شوخی
و سرزندگی صحبت می‌کرد.»^(۲)

همان گونه که امام توصیه کرده بودند، پس از اعلام رسمی نخست‌وزیری
بازرگان، ملت ایران و شخصیتهای روحانی و سیاسی و گروهها و احزاب صاحب نام
آن روز کشور، جملگی به حمایت از نخست‌وزیر و دولت موقت انقلاب برخاستند و
با صدور اطلاعیه‌ها و انجام راهپیماییها و تظاهرات و با پلاکاردها و طومارها* و
مقالات مختلف و بسیار به ندای رهبر انقلاب پاسخ مثبت دادند. از جمله در
روزهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷، راهپیمایی سراسری در سطح کشور
صورت گرفت که از دولت بازرگان حمایت و طرفداری به عمل آمد.

روزنامه کیهان در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ نوشت:

«میلیونها نفر در راهپیمایی امروز فریاد زدند: بازرگان، بازرگان، نخست‌وزیر
ایران. راهپیمایی به نفع مهندس بازرگان نخست‌وزیر منتخب امام خمینی، تهران

۱. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب / صص ۴ و ۵.

۲. کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷.

*. کیهان مورخ ۱۹ بهمن با چاپ عکس یک طومار ۲۰ متری آویخته از یک ساختمان. خبر داد که «زنان
و مردان خرم‌آباد لرستان در بلندترین طومار مبارزات ملت ایران با تأیید رهبری امام خمینی از دولت
موقت مهندس بازرگان پشتیبانی کردند.»

و دیگر شهرهای ایران را امروز تبدیل به دریایی متلاطم کرد. در حالی که از میدان فوزیه [امام حسین فعلی] تا میدان آزادی را فرشی از مردم پوشانده بود. خبرهای رسیده از شهرستانها حاکی است که تمامی شهرها و حتی روستاها عرصه عظیمترین راهپیمایی و تظاهرات خیابانی بود. شعارها چون غرش رعد و برق بر فراز شهرها، بازرگان را تأیید می‌کرد و پرچم و پلاکتهای رنگارنگ در وزش طوفان از شعارها و فریادها و صدای سنگین گامهای راهپیمایان، که بیشتر رژه بود، تکان می‌خوردند. صدها خبرنگار داخلی و خارجی و صدها عکاس و فیلمبردار در طول مسیر راهپیمایی عظیم امروز تهران فعال بودند. در این حال تمامی پنجره‌ها و بالکنها انباشته از جمعیت بود. مردم از پنجره‌ها دست تکان می‌دادند و با شعار، راهپیمایان را همراهی می‌کردند. با این شعارها، تهران یک بار دیگر یکی از بزرگترین راهپیماییهای تاریخ ایران را تکرار کرد.»

به گزارش همین روزنامه، شعارهایی که در راهپیمایی مردم تهران در ارتباط با مهندس بازرگان داده می‌شد، از این قرار بودند:

«مهدی بازرگان مرد خدا، خادم خلق، محبوب ملت ایران است.»

«بازرگان، بازرگان، نخست‌وزیر ایران.»

«بازرگان، بازرگان، حکومت مبارک.»

«بازرگان، بازرگان، مجری حکم قرآن.»

«دروود بر خمینی رهبر آزادگان - سلام بر بازرگان نخست‌وزیر ایران.»

«دروود بر بازرگان نخست‌وزیر ایران.»

«نخست‌وزیر ایران منتخب امام است - بر او از جانب ما، از جان و دل سلام است.»

«بازرگان، بازرگان، مطلوب خلق ایران.»

«با رأی خلق ایران، - با رأی خلق ایران، نخست‌وزیر ایران، مهدی بازرگان است.»

«حکومت خودکامان هرگز، حکومت بازرگان آری - قانون اساسی شاه هرگز،

قانون اساسی قرآن، آری.»

«نخست‌وزیر محبوب، مهدی بازرگان است، چون که خمینی فرمود، او حاکم

ایران است.»

اما شعار اصلی این راهپیمایی عبارت بود از:

«درد بر خمینی - سلام بر بازرگان»

در این راهپیمایی روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ قطعنامه‌ای صادر شد که متن کامل آن،

این است:

بسمه تعالی

اکنون که مبارزات قهرمانانه ملت ایران به مرحله حساستری رسیده و رهبری عالی‌قدر انقلاب یکی از چهره‌های محبوب اسلامی و ملی را به ریاست دولت موقت برگزیده است در این اجتماع عظیم و پرشکوه خواسته‌های خود را ضمن این قطعنامه اعلام می‌کنیم:

۱- ما فرار شاه، بازگشت رهبری عالی‌قدر انقلاب، امام خمینی به وطن و اعلام دولت موقت را گام‌های نخستین در راه پیروزی انقلاب ملت ایران می‌دانیم. ولی در عین حال معتقدیم که ملت ما باید تا رسیدن به پیروزی نهایی که محور کامل نظام استبدادی و استقرار جمهوری اسلامی است، مبارزه خود را با همبستگی و شکیبایی کامل ادامه دهد.

۲- ما تصمیم رهبر انقلاب را در مورد انتصاب جناب آقای مهندس مهدی بازرگان برای ریاست دولت موقت صمیمانه تأیید می‌کنیم.

۳- ما از همه نیروهای انتظامی، ارتش، ژاندارمری و شهرستانی می‌خواهیم که هر چه زودتر مراتب اطاعت خود را از مهندس بازرگان و دولت او که مورد تأیید ملت است، اعلام کند.

۴- ما از همه کارکنان نخست‌وزیری و وزارتخانه‌ها و مؤسسات دیگر دولتی که قبلاً همبستگی خود را با ملت و جنبش انقلابی او اثبات کرده‌اند می‌خواهیم که تنها از حکومت جدید که مورد تأیید ملت است، اطاعت کنند و نشان دهند که دولت غیرقانونی را به هیچ وجه به رسمیت نمی‌شناسند.

۵- ما به رییس و اعضای دیگر دولت غیرقانونی اخطار می‌کنیم که بیش از این رو در روی ملت نایستند و برکناری خود را هر چه زودتر اعلام کنند.

۶- ما از کسانی که با انتخابات فرمایشی به عنوان نماینده شورا و سنا به مجلس رفته‌اند، می‌خواهیم که هر چه زودتر کناره‌گیری خود را از این سمت

غیرقانونی اعلام کنند و خانه ملت را ترک گویند.

۷- ما به همه دولتهای جهان اعلام می‌کنیم که از این تاریخ تنها قراردادهای موافقت‌نامه‌هایی در نظر ملت ایران اعتبار قانونی دارد که به تصویب دولت موقت که مورد تأیید ملت است، رسیده باشد.^(۱)

انتخاب و انتصاب بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب از سوی رهبر انقلاب، بازتاب گسترده‌ای در داخل و خارج پیدا کرد و در سطح جهان، با اهمیت تلقی و تفسیر شد. زیرا از یک طرف، این اقدام به معنای پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب ایران بود و از سوی دیگر به معنای انتخاب راه اعتدال و میانه‌روانه در انقلاب و نظام آینده ایران شمرده می‌شد. فی‌المثل رادیو و تلویزیون مسکو برنامه‌های خود را قطع و خبر انتخاب مهندس بازرگان را اعلام کرد. انعکاس و بررسی بازتاب معرفی رییس دولت موقت انقلاب، از حیثه مقصد و مقصود ما خارج است، چرا که این موضوع پیش از آن که به شخص و شخصیت رییس دولت موقت بستگی داشته باشد، به اصل انقلاب و حوادث و تحولات آن ارتباط پیدا می‌کند و لذا آن را باید در تاریخ انقلاب و حوادث و تحولات آن بررسی و تحلیل کرد.

این که گفتیم انتخاب و معرفی رییس دولت موقت به معنای پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب بود، باید تذکر داد که در واقع خروج شاه از کشور در تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، به معنای فروپاشی قطعی رژیم پهلوی بود، هر چند که احتمال می‌رفت، مدتی این فروپاشی تأخیر بیفتد. از این رو مهندس بازرگان می‌گوید:

«پس از رفتن شاه با خود گفتم:

دمی آب خوردن پس از بد سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال
اگر همان روز عمرم تمام می‌شد غصه‌ای نداشتم.»^(۲)

پس از آن با ورود و مراجعت امام خمینی به ایران در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، گام دوم و بلند در جهت محو و نابودی نهایی رژیم شاه برداشته شد. با ورود امام، دیگر به واقع، دولت و رژیم شاه وجود خارجی نداشت. فقط شخصی بود به نام شاپور

۱. کیهان، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۲. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۷۵.

بختیار که به صورتی کودکانه، ادعای نخست‌وزیری داشت و گاه سخنان او در رادیو و تلویزیون و مطبوعات منعکس می‌شد و در واقع تمامی قلمرو حکومت او کاخ نخست‌وزیری و رادیو و تلویزیون بود. حتی اکثریت ارتشیان نیز پنهان و آشکار به انقلاب پیوسته بودند و یا عملاً راه بی‌طرفی را در پیش گرفته بودند. گام سوم و نهایی، معرفی رییس دولت موقت بود که خلاصی رژیم دولت بی‌اعتبار و غیررسمی بختیار شمرده می‌شد. پس از آن بود که دیگر حتی صدای بختیار نیز در جایی شنیده نمی‌شد. از این رو می‌توان گفت که نفس این اقدام، به معنای آن بود که انقلاب، پیروز شده، تا استقرار عملی و اجرایی نظام انقلابی جدید، لحظه‌ای بیش نمانده است.

و اما میانه‌روی بازرگان، در همان ایام نیز روشن و مطرح بود و در روزنامه‌ها و تحلیلهای نویسندگان و سیاستمداران نیز انعکاس داشت. فی‌المثل در روزنامه کیهان، ضمن دادن عنوان «چریک پیر سیاسی» به بازرگان، او را «مستقل و میانه‌رو» توصیف کرده و ضمن بر شمردن زندگینامه، شخصیت و برخی از افکار و آرای او نوشت:

«بازرگان آثار متعددی درباره اسلام و دموکراسی نوشته و به اعتقاد بسیاری، شخصیتی است مستقل و میانه‌رو. از او نقل قول می‌شود که از زمان شروع بحران کنونی ایران بارها تکرار کرده که برای جلوگیری از خونریزی و قتل عام در ایران باید آهسته و قدم به قدم جلو رفت.»^(۱)

در واقع اعتدال بازرگان و شخصیت میانه‌رو و جاافتاده او، از چند نظر مهم بود. یکی از نظر ارتباط و ایجاد حلقه اتصال بین نیروهای ملی - مذهبی و روشنفکران اسلامی با مجموعه روحانیت انقلابی و غیرانقلابی میانه‌رو، دیگر از نظر ارتباط با نیروهای خارج از حیطه انقلاب و به ویژه با بختیار و ارتش. «استقلال» و «اعتدال» بازرگان و سوابق روشن و درخشان سیاسی و دینی او، می‌توانست هم حلقه اتصال نیروهای درونی انقلاب باشد و هم می‌توانست بختیار و ارتش را، که به هر حال هنوز حضور داشتند و احتمال کودتای ارتش منتفی نبود، به صورت مسالمت‌آمیز

و ادار به تسلیم در برابر اراده انقلاب بکند. چنان که یکی از نشریات انگلیسی نیز به این نکته دوم چنین اشاره می‌کند:

«روزنامه یورکشایرپست در سر مقاله خود به نقشی که مهندس بازرگان در آینده ایران می‌تواند، بازی کند، اشاره می‌کند و می‌نویسد اگر که مهندس بازرگان بتواند استقلال نظر خود را حفظ نماید، ممکن است بتواند پلی بین دو جبهه به وجود آورد که از جنگ داخلی جلوگیری کند و از نظر اقتصادی و سیاسی، حالت توازن ایجاد کند.

یورکشایرپست می‌نویسد قسمتی از قدرت مهندس بازرگان به دلیل این حقیقت است که اعتبارش از جهت مخالفت با شاه و نیز اعتبار مذهبی اش بدون آنکه در آن زیاده روی باشد و بر مبنای احساسات لجام گسیخته باشد، بسیار زیاد است. باین همه مهندس بازرگان باید بکوشد تا اعتماد ارتش را جلب کند.»^(۱) و رادیو لندن (بی بی سی) نیز در تفسیر خود به موقعیت استثنایی بازرگان برای جلوگیری از خشونت اشاره کرد.^(۲)

و دیدیم که بازرگان با نهایت دقت و صبر و حوصله، کوشید بدون خونریزی و از طریق مسالمت، بختیار و امیران ارتش را به تبعیت حتی الامکان ارادی و غیر تحمیلی نسبت به انقلاب و ادار سازد.

بیانیه نهضت آزادی ایران درباره نخست‌وزیری رهبر خود

پس از انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت، نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای صادر کرد که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و لذا متن کامل آن را می‌آوریم:

بسمه تعالی

«اکنون که رهبر بزرگ و زعیم عالی‌قدر، امام خمینی بنا به حق شرعی و قانونی خویش در این موقعیت حساس و تعیین کننده و تاریخی جناب آقای

۱. کیهان، ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۲. کیهان، ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۷.

مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی به ریاست دولت موقت انقلابی شرعی و قانونی برگزیده‌اند؛ ما این انتصاب انقلابی و تاریخساز را به ملت شریف و فداکار ایران، تبریک می‌گوییم و از آن جا که به فرمان آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» اطاعت از این امر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود به شمار می‌آوریم و از آن جا که بر طبق اصول والای اسلام، و به خصوص مذهب شیعه که مرجعیت عالی از آن به عنوان نیابت از امام، حق عزل و نصب دارد، وظیفه خود می‌دانیم که به برادر ارجمند آقای مهندس بازرگان، اطمینان دهیم که هر چه بیشتر در جهت رسالت مکتبی و تشکیلاتی که نهضت آزادی ایران بر دوش دارد بر تلاشهای خود بیفزاییم. تا ایشان با فراغ خاطر، و بدون نگرانی، به مأموریت خطیری که بر عهده دارند، پردازند و توفیق او را در این امر مهم از پروردگار بزرگ خواستاریم.

نهضت آزادی ایران، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷. (۱)

سخنرانی در دانشگاه تهران

هر چند پس از انتصاب نخست‌وزیر، مهمترین و برترین اقدام وی، انتخاب و تعیین و معرفی وزیران کابینه بود، ولی از آن جا که این کوشش حدود ۱۵ روز طول کشید، از این رو، به ذکر حوادثی می‌پردازیم که در این فاصله روی دادند. یکی از این حوادث قابل توجه، سخنرانی مهندس بازرگان در دانشگاه تهران بود.

سخنرانی در صبح روز نوزدهم بهمن ماه در دانشگاه تهران انجام شد. در واقع این سخنرانی نخستین ابراز وجود و حضور نخست‌وزیر دولت موقت بود. دولتی که از انقلاب بر آمده بود و رأی تمامی ملت - جز ۲٪ سلطنت‌طلبان و یا مخالفان دیگر - را با خود داشت و در عین حال رییس دولت رسمی ضد انقلاب، دولت او را «دولت سایه» و «شوخی» نامیده بود. مهندس بازرگان درباره سخنرانی می‌گوید: «روز جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۱۹ در اولین فرصت بعد از انتصاب، ترتیبی به کمک دوستان نهضت برای صحبت عمومی با مردم داده شد و مناسبترین محلی که

انتخاب کردیم، دانشگاه تهران بود. البته احتمال عدم موفقیت و بلکه مخالفت و مزاحمت از ناحیه دولت می‌رفت که خوشبختانه، چنین نشد و توانستند شبانه سیستم صوتی را نصب و منظم نمایند به طوری که سخنرانی در هوای مساعد در بهترین شرایط و استماع کامل با بزرگترین جمعیت که تمام دانشگاه و خیابانهای اطراف را پر کرده بود به لطف خدا برگزار شد و آثار رضایت و بشاشت در چهره‌ها ظاهر بود...

در این سخنرانی غرض اصلی من تماس عمومی و آشکار با مردم، خروج بر ملت، ابراز وجود دولت انقلاب و بی‌اعتنایی به دولت در حال نزاع و پر مدعا بود. ثانیاً اعلام برنامه و خط‌مشی دولت موقت. ثالثاً گوشزد کردن این که توقع معجزه، پیمودن ره صد ساله در یک شب، تبدیل آسان و سریع ایران به گلستان، حل فوری و مطلوب مسایل و مشکلات و بالاخره انجام صحیح و کامل کارها را نباید داشته باشند و به هیچ وجه قول نمی‌دهم که عدالت علی و قاطعیت خمینی را به کار بندم یا وزرایی انتخاب خواهند شد مریم بافته و عیسی سرشته بوده همگی صلاحیت و عصمت لازم را داشته باشیم، بلکه تنها قولی که می‌دهم حسن نیت و قصد خدمت همراه با صداقت است.^(۱)

اگر چه به دلیل اهمیت تاریخی این نطق، بهتر می‌بود که متن کامل آن درج می‌شد ولی به دلیل طولانی بودن آن، به گزیده‌ای از آن بسنده می‌کنیم. بازرگان پس از سپاس خداوند به خاطر این که پس از ۱۷ سال دوری و محرومیت و مظلومیت بار دیگر به «خانه خود»، «دانشگاه» پا گذاشته، گفت:

«... همین طور خوشحالم و شاکر خدا که در ۱۰ روز قبل، وقتی دیدم روحانیت تهران و ایران، پناه به این مکان آورده‌اند و در مسجدی که در قلب دانشگاه برافراشته شده است، تحصن اختیار کرده‌اند*، بسیار خوشحال شدم و آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش می‌کردم تا بین این دو برادر اصیل و قدیم، یعنی دین و دانش، پیوند بزنم، محقق یافتم و بزرگترین مژده پیروزی و نجات

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۴۴ و ۴۵.

*. اشاره است به تحصن عده‌ای از علمای ایران در مسجد دانشگاه تهران که در اوایل بهمن به دلیل بسته شدن فرودگاه به روی پرواز امام خمینی انجام شد.

ایران را در آن دیدم. دانشگاه، صاحب مسجد است و در این جا جوان و پیر، کلاهی و معمم، روشنفکر و مسلمان و روحانی با هم جمع شده‌اند. به این دلیل، این محل را بنده برای اولین سلام و پیام و عرض ارادت و برنامه‌ام انتخاب کردم.» پس از آن از «مجاهدان و فداکاران و کشته شدگان و صدمه دیدگان و محرومان» انقلاب و دوران مبارزه یاد کرد که «بار انقلاب را بر دوش کشیدند» و گفت:

«تشکر، باز از خدا و از شما مردم تهران و ایران که در برابر این همه احساسات و محبت و عواطف و تأییدات که در ظرف این چند روز بعد از ابلاغ افتخارآمیز و بسیار سنگین و عظیم رهبر عظیم و عزیز، آیت‌الله العظمی خمینی، به صورت راهپیمایی عظیم، نامه‌ها، تلگرافها و آگهیها در روزنامه، از مراجع تقلید عظام و روحانیت گرفته تا کارمندان و کارگران و اصناف جوان و پیر و تمام طبقات رسیده و اعلام و فاداری به دولت انتخابی و ابراز خدمتگزاری در وظایف محوله کرده‌اند... این احساسات و عواطف و عنایات، بزرگترین بار و بزرگترین وظیفه‌ای است که بر دوش ناتوان من در طول عمر ۷۱ ساله‌ام گذارده شده است.»

در ادامه سخن، از فساد و تباهی ایران در طول دوران پادشاهی دو شاه پهلوی یاد کرده که به گفته ایشان «مصدق کامل» آیه ۲۰۵ سوره بقره در قرآن است:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...»

بوده است، و در ارتباط با آن، از مبارزات ضروری و اجتناب ناپذیر ملت ایران در برابر رژیم فاسد و مفسد پهلوی، سخن گفت. آن گاه درباره دولت خود گفت:

«نیت بنده و نیت دولتی که از آنها دعوت برای همکاری خواهم کرد، این است که برای مردم ایران و خلق ایران، کار کنیم. بنابراین متقابلاً از مردم ایران و خلق ایران انتظار و توکل داریم. شعار همیشگی آقا [امام خمینی] این بوده است که من زبان مردم، الهام از مردم می‌گیرم و برای مردم کار می‌کنم و در میان مردم هستم. اگر اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار می‌دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق یا خالق و خلق، خواسته خدا، خواسته خلق است و خواسته خلق با تقوا، خواسته خداست. بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی ما «جمهوری دموکراتیک» است و جمهوری دموکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است.»

سپس از مردم جهان که به انقلاب ایران علاقه‌مند شده‌اند و حتی نسبت به آن کنجکاوی کرده‌اند، تشکر کرده بعد گفتند:

«باید بدانید که ملت ایران انقلاب کرد. انقلاب نه به آن معنای تنها و انحصاری و خشم و غضب و توهین و برهم زدن. بلکه انقلاب کامل درونی و دگرگونی خواسته‌ها و روحیات و استعدادها.»

از دولت و ملت و مطبوعات فرانسه نیز تشکر کردند که:

«از عزیزترین و عظیمترین پدر این مملکت و رهبر عظیم‌الشانان، مهمان‌نوازی کردند.»

بعد نسبت به هرج و مرج و خودسری و بی‌نظمی در کار اداره کشور هشدار داده، افزودند:

«انتظار این که مملکت یک شبه ره صد ساله پیماید، خواسته‌ها فوراً به طور کامل و صد در صد تأمین گردد، همه بدها بلافاصله، بدون رسیدگی و محاکمه، مجازات و بلکه اعدام شوند - چیزی که نه ممکن است و نه مصلحت - از بلاها و دردهای هر دولت ملی و اسلامی است. خصوصاً در دوران انتقال و موقت. از حالا باید عرض کنم که از این بنده حقیر سراپا تقصیر، انتظار علی نداشته باشید. علی نیستم که همان شب اول بگویم «معاویه! از جای بلند شو». حتی انتظار عمل کردن مثل رهبر و مرجع عالی‌قدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ ایمانی و قدرت، سر به زیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگها را سر جایش خرد کرده و پیش رفته و می‌رود، این انتظار را هم از بنده نداشته باشید. بنده ماشین سواری نازک نارنجی هستم که باید روی جاده اسفالت و راه هموار حرکت کنم و شما هم باید راه را برایمان هموار کنید.»

در ارتباط با این خواست از مردم، مهندس بازرگان از همکاریها و احساس مسئولیت مردم تا آن زمان با انقلاب، سخن گفت و یادآوری کرد:

«حکومت اسلامی، حکومت برادری است و پیرو دستور؛ یعنی همه شما رهبرید و همه شما مسئول رعیت. بنابراین همه موظف‌اید... اگر دولتهای دموکراتیک و مکتبهای آزادیخواهی خارجی به این حد از رشد رسیده یا ادعای

رسیدن به آن می‌نمایند که می‌گویند، باید آزادی بیان و انتقاد باشد، اسلام به آنها نه تنها آزادی بلکه وظیفه انتقاد و بیان داده است. فرمایش از پیغمبر است که می‌فرماید آن قوم و ملتی که در آن جا حق ضعیف و قوی بدون لکنت و ترس و واهمه گرفته نشود، آن قوم و ملت هیچ وقت مقدس و پاک و درست نخواهد شد.»

بعد برنامه کلی دولت موقت خود را به این شرح اعلام کرد:

۱- احراز و انتقال قدرت.

۲- آرایه و اثبات حقانیت (رفراندوم)

۳- احیا و اداره و اصلاح مملکت

۴- انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آرای عمومی برای تدوین و

تصویب قانون اساسی جدید.

۵- انتخابات مجلس شورای ملی.

۶- استعفا و تحویل کار به رییس جمهور و به دولت رسمی بعدی.»

آن گاه افزود:

«همان طور که از اسمش برمی آید، این دولت، دولت موقت است، موقت کارش

در دست گرفتن، سر و سامان دادن و احیای اوضاع، برای تحویل دادن به حالت

قطعی و دائمی است، با حداقل صدمات و خسارات، نسبت به مواد ۳ تا ۶.»

سپس در مورد بختیار و دولت و ارتش مورد اتکای بختیار سخن گفت که گزیده

آنها را در جای خود آورده ایم. وی در پایان خطاب به بختیار و ارتش و وکلای

بی موکل آن روز گفت:

«مردم کوفه بی وفایی کردند، وقتی سیدالشهدا به آن صحرا رسید خورجین

باز کرد و گفت این نامه‌هایی است که شما فرستاده و مرا دعوت کرده‌اید. اگر شما

نمی‌خواهید و خلف وعده کرده‌اید، بر می‌گردم. دو هفته قبل هم، شبیه این

جریان صورت گرفت. اما خوشبختانه، پس از ۱۴ قرن، ملت ایران کار مردم کوفه

را نکرد. وفاداری نشان داد. با آغوش باز حسین زمانش را پذیرفت. کشته‌ها داد.

حالا می‌گویم همان طور که ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد، شما هم کار

زیاد را نکنید. ارتش ما و دولت ما و وزرای ما عمل ابن سعد را که نام صحابی

بودن و فداکاری و خدمت و افتخار داشتن را به طمع گندم حکومت زیر پا گذاشت، نکتند، این سعد نباشند. ارتش ما و سربازان و افسران ما! شما شمر نباشید. این تقاضای بزرگی نیست که جناب دکتر شاپور خان بختیار لر، دکتر بختیار حر بشودا!»^(۱)

پیروزی و استقرار دولت انقلاب

در کشاکش انقلاب و کشمکش بین ملت و بازمانده رژیم شاه از یک سو و رییس دولت موقت با رییس دولت غیرقانونی و رسمی و ارتش از سوی دیگر، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ فرا رسید و طی یک مصاف سخت و خونین، آخرین برج و باروی استبداد پادشاهی فرو پاشید و انقلاب اسلامی به پیروزی نهایی رسید و دولت موقت انقلاب رسماً عهده‌دار مسئولیت اداره کشور شد. بهتر است که روایت پیروزی و نخستین اقدامات رییس دولت را هم از زبان مهندس بازرگان بشنویم:

«دفتر کار و محل مشاوره و ملاقاتها در ساختمان دبیرستان رفاه بود که یک هیئتی به نام «ستاد برگزاری استقبال از امام» (از جمله آقایان مهندس [محمد] توسلی مسئول تبلیغات، مهندس [هاشم] صباغیان مسئول برنامه‌ریزی، [علی‌اصغر] تهرانیچی مسئول انتظامات، [حسین] شاه‌حسینی مسئول تدارکات، دکتر [محمد] مفتّح سخنگو، شیخ فضل‌الله محلاتی رابط روحانیت و [مرتضی] مطهری سرپرست کمیته استقبال^(۲)) آن جا را اداره و حفاظت می‌کردند. در حالی که ازدحام فوق‌العاده و آمد و رفت‌های همه جور در آن جا و کوچه‌های اطراف و خیابان‌های تهران صورت می‌گرفت و دولت بختیار حاکمیت و رسمیت داشت، خیابانهای تهران و بسیاری از شهرستانها بحرانی‌ترین روزهای انقلاب را با شهادت و شهادت فراوان می‌گذراندند.

فرمانداری نظامی ساعت ممنوعیت عبور و مرور را ۴/۵ بعد از ظهر اعلام کرده بود که امام و دولت دستور خلاف آن را دادند و بعداً امام فرمودند خدعه‌ای

۱. کیهان، ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۷ و مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب / صص ۲۰ تا ۸۳.
 ۲. مرحوم دکتر کاظم سامی نیز عضو این کمیته بودند. آقایان دیگر از جمله دکتر محمد ملکی و دکتر غلامعباس توسلی نیز در کمیته عضو بودند.

در کار بوده می‌خواستند در خلاء و سکوت شهر حمله نظامی کرده ایشان را دستگیر و اعدام نمایند و معجزه‌آسا به نظرشان آمده بود که حکومت نظامی را بشکنند. هر آن خطر حمله به محل می‌رفت و ما شنبه شب ۲۱ بهمن را به اتفاق آقایان دکتر سبحانی، دکتر یزدی، مهندس بنی‌اسدی، مهندس ابوالفضل یازرگان و ابوالفضل حکیمی وعده دیگری که خاطر نمیست در آن جا ماندیم که دور از امام نبوده در ارتباط با ستاد برگزاری و حفاظت باشیم. صدای تیراندازی در سراسر شب قطع نمی‌شد و انتظار نزدیک شدن دشمن و جنگ دفاعی را داشتیم ولی صبح که روشن شد همه را بحمدالله سالم دیده روز ۲۲ بهمن ۵۷ با شکر و شادی زاید الوصفی شاهد پیروزی انقلاب به فضل خدا و فداکاری مردم شدیم. دکتر بختیار و وزرا که جرأت حضور در وزارتخانه‌ها را نداشتند، تسلیم نشده بودند.

بعد از ظهر دوشنبه ۲۳ بهمن ۵۷ بعضی از دوستان از جمله آقایان مهندس امیرانتظام، عباس رادینا و مرحوم اسماعیل افجه‌ای و با استقبال عده‌ای از کارمندان نخست‌وزیری در معیت آقایان مهندس صباغیان و دکتر یزدی به عمارت نخست‌وزیری رفته به صورت اداری و تشریفاتی آن جا را تصرف نمودیم و عملاً از دولت بختیار خلع‌ید کردیم. به عنوان تشکر رسمی دولت، اولین اقدام تعیین معاونین بود که فی‌المجلس تکلیف کردم و آنها پذیرفتند. آقایان مهندس صباغیان معاون نخست‌وزیر در امور انتقال، دکتر ابراهیم یزدی معاون در امور انقلاب و مهندس عباس امیر انتظام در امور اداری و روابط عمومی. دو پست و عنوان اول بی‌سابقه و لازمه وظایف و شرایط انقلاب بود. یکی برای تبدیل تدریجی دستگاه قدیم و تعیین مسئولین جدید برای مؤسسات عمده و ادارات اصلی، مانند شهرداری، شهرداری، شرکت نفت، شیلات، دانشگاهها، دوب آهن، راه آهن، هواپیمایی و غیره و دیگری برای تداوم و نظارت و حفاظت انقلاب و تأسیس نهادهای انقلابی از جمله سپاه پاسداران و ارتباط با مقامات و مواضع انقلابی»^(۱)



مهندس بازرگان در پشت میز نخست‌وزیری به همراه معاونان خود، (مهندس صباغیان معاون در امور انتقال، مهندس امیرانظام معاون در امور اداری و روابط عمومی، دکتر یزدی معاون در امور انقلاب)، ساختمان نخست‌وزیری، بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۵۷.

انتخاب وزیران برای عضویت در دولت موقت

پس از انتخاب و سپس انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری، مهمترین وظیفه او‌گزینش و انتخاب وزیران و همکاران برای عضویت در دولت بود که با سرعت آغاز شد. چگونگی آن، به روایت مهندس بازرگان چنین است:

«وظیفه و مسئله‌ای که بلافاصله پیش آمد و کار بسیار دشوار، در آن شرایط تاریخی و خطرناک محسوب می‌شد، جستجو و تکلیف و تعیین وزرا بود. طبیعی است که کابینه نمی‌بایستی انحصار به نهضت‌ها داشته باشد بلکه ائتلاف و اتحادی از همه مبارزین با شهادت و مخالفین با رژیم گذشته باشد که از سال ۱۳۲۰ به این طرف مسلمان و مبارز بودن خود را (همان طور که در فرمان بنده تأیید شده بود) خصوصاً از ملی شدن نفت به این طرف نشان داده‌اند. در جمع شورای انقلاب بنده چهار شرط را عنوان کردم:

۱- مسلمان عامل به فرایض

۲- سابقه مبارزاتی مشخص - در آن زمان هنوز صفت انقلابی بودن معمول چندان نشده و شاخصیت و انحصار پیدا نکرده بود - و عدم همکاری سیاسی و تبلیغاتی با نظام شاهنشاهی.

۳- حسن شهرت و شایستگی اخلاقی و اجتماعی و پذیرش شخصی و اداری در وزارتخانه مربوطه.

۴- سابقه و آشنایی و صلاحیت اداری و فنی در وظیفه ارجاعی.

اولین اختلافی که در چارچوب شورای انقلاب با آقای دکتر بهشتی پیدا کردم بر سر شرط چهارم فوق بود و ایشان عقیده به خلاف آن و اکتفا کردن و ارجحیت دادن شرط سوم به همه شرایط داشته، می‌فرمود می‌توانیم فقدان تخصصی و صلاحیت و سابقه و تجربه را با انتصاب یک معاون جبران کنیم.

از ۱۵ تا ۲۸ بهمن، قسمت عمده‌ای از اوقات بنده به مشورت با همکاران (بیشتر با آقایان دکتر سبحانی، صدر حاج سید جوادی، مهندس کتیرایی، مهندس صباغیان، دکتر یزدی و تیمسار مسعودی) و با دوستان و مطلعین و بالاخره دعوت و صحبت با نامزدها برای انتخاب وزرا می‌گذشت و مکرراً از طرف اعضای شورا و علاقه‌مندان و شخص امام پرسش و تأکید به تسریع و

راهنماییهایی می‌شد. در یکی از روزهای اول پرسیدند وزارتت را هم برای آقای بنی‌صدر در نظر گرفته‌اید؟ گفتم بنده می‌ترسم به کسی که سابقه اداره یک مکتبخانه را هم ندارد وزارتخانه‌ای را بدهم. فرمودند من او را می‌شناسم و خوب است. عرض کردم بنده هم از زمانی که جزو دانشجویان جبهه ملی در دانشکده حقوق بودند، آشنایی مختصر پیدا کرده‌ام و آنچه شاخص دیده‌ام این است که اهل همکاری نیست و هیچ‌کس را قبول ندارد و چون متقاعد نشدند، اضافه کردم که اگر آقا مصلحت می‌دانید که به عنوان مشاور در شورای انقلاب از وجود آقای بنی‌صدر استفاده نمایند صاحب اختیارید ولی بنده شرعاً خودم را مجاز به سپردن یک وزارتخانه به ایشان نمی‌بینم...»

مطالعه و مشاوره و مصاحبه وزرا تا تعدادی که بشود کابینه را تشکیل داد، بالاخره به اتمام رسیده روز سه شنبه ۲۴ بهمن از شورا درخواست تشکیل جلسه کردم برای این که فرصت و خلوت کافی برای بحث و تصمیم وجود داشته باشد. جلسه همراه با ناهار در منزل آقای حاجی معینی یکی از تجار علاقه‌مند آشنا با آقایان و ساکن یکی از کوچه‌های شرقی خیابان ایران تشکیل گردید. جلسه ساعتها طول کشید و روی تک تک نامزدهای پیشنهادی که همه آنها را همه آقایان شورا از سابق می‌شناختند بحث و انتقاد به عمل آمده چند تا، از جمله آقای دکتر [علی] اصغر حاج سید جوادی را به دلیل مطالب علیه روحانیت در یکی از کتابهای سابق خود رد کردند و هفت نفری به شرح ذیل از غربال حلاجی و تصویبشان گذشت: آقایان

- ۱- دکتر یدالله سجابی، وزیر مشاور در طرحهای انقلاب.
- ۲- احمد صدر حاج سید جوادی، وزیر کشور.
- ۳- دکتر کریم سنجابی، وزیر خارجه.
- ۴- مهندس مصطفی کتیرایی، وزیر مسکن و شهرسازی.
- ۵- مهندس عباس تاج، وزیر نیرو.
- ۶- دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری.
- ۷- داریوش فروهر، وزیر کار.

عصر آن روز خدمت آقا رفته گزارش دادم. آیت‌الله خمینی رو به آقایان

روحانی شورای انقلاب کرده گفتند من همه را نمی‌شناسم اگر از نظر شرعی شهادت به آشنایی و اعتماد و صلاحیت آنها می‌دهید و پیش خدا خود را مسئول می‌دانید، من منصوب می‌کنم. آقایان تأیید کردند و مبارک باشد گفته و قرار شد احکامشان را بنویسم که آقا امضا کند. فردا صبح به همین ترتیب در نخست‌وزیری جمع شده خبرنگاران و عکاسها آمدند عکس و تفصیلات گرفتند، در روزنامه‌ها اعلام نمودند. عصر آن روز در پیام تلویزیونی، وزرای جدید و شروع کار دولت را به ملت اعلام نمودم.

بعداً و در مدت کمتر از یک ماه به تدریج لیست وزرا تکمیل و آقایان ذیل اضافه شدند:

- ۸- مهندس یوسف طاهری [قزوینی]، وزیر راه.
- ۹- علی اردلان، وزیر دارایی.
- ۱۰- دکتر علی محمد ایزدی، وزیر کشاورزی.
- ۱۱- تیمسار احمد مدنی، وزیر دفاع (بعداً تیمسار ریاحی).
- ۱۲- دکتر [علی] شریعتمداری، وزیر فرهنگ و آموزش عالی.
- ۱۳- ناصر میناچی، وزیر تبلیغات و جهانگردی (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی).
- ۱۴- دکتر [اسدالله] مبشری، وزیر دادگستری.
- ۱۵- دکتر رضا صدر، وزیر بازرگانی.
- ۱۶- دکتر [علی] شکوهی، وزیر آموزش و پرورش.
- ۱۷- مهندس علی اکبر معین‌فر، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه.

۱۸- دکتر محمود احمدزاده، وزیر صنایع.

۱۹- دکتر [محمدحسن] اسلامی، وزیر پست و تلگراف.

بدیهی است که بقیه وزرا نیز اگر چه کمتر شناخته شده کلیه اعضا شورای انقلاب بودند ولی روی همه آنها به تدریج که نامزد و معرفی می‌شدند به قدر کافی بحث و پرسش به عمل می‌آمد، حتی بعضی از آنها مانند آقای دکتر شکوهی در اثر مشورت و معرفی آقایان روحانی شورا، انتخاب گردیده بودند.



اعضاء دولت موقت، از راست به چپ آقایان: دکتر احمدزاده، مهندس تاج، دکتر مبشری، دکتر اسلامی، ناصر میناجی، دکتر بزدی، دکتر سبحانی، دکتر شریعتمداری، احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس بازگان، داریوش فروهر، مهندس کتیرایی، دکتر شکوهی، مهندس طاهری قزوینی، علی اردلان، دکتر سامی، تیمسار ریاحی.

تنها در مورد تیمسار تقی ریاحی، در شورا ایراد و اشکال شد و عدم آشنایی وجود داشت که آقای مطهری گفتند ما روی اعتماد مهندس بازرگان رأی می‌دهیم»^(۱)

البته بعدها در طول ۹ ماه عمر دولت موقت، چند بار نیز جا به جایی در برخی وزارتخانه‌ها و نهادهای حکومتی و دولتی، صورت گرفت. عمده‌ترین آنها یکی در دوره دولت موقت بازرگان بود که در اواخر کار دولت انجام شد، و دیگر، پس از استعفای رییس دولت موقت و تشکیل دولت موقت شورای انقلاب، ترمیم صورت پذیرفت. در مورد اول مهندس بازرگان می‌گوید:

«در ترمیم ماههای آخر بود که بعضی از آقایان شورا، ایرادهای فردی و قصد دخالت و دخل و تصرف در لیست وزرای پیشنهادی جدید ذیل (و بیشتر آقای فروهر را) داشتند که من پافشاری نموده گفتم آقایان بر طبق اساسنامه شورا و سنت پارلمانی مجلس، می‌توانند یک پارچه رأی بدهند یا یک جا رد کنند که با اکثریت آرا تصویب کردند. وزرای جدید عبارت بودند از:

دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع به جای تیمسار ریاحی.

مهندس عزت‌الله سبحانی، در سازمان برنامه و بودجه به جای معین‌فر.

دکتر حسن حبیبی در وزارت فرهنگ و آموزش عالی به جای دکتر

شریعتمداری.

محمدعلی رجایی کفیل وزارت آموزش و پرورش به جای شکوهی.

دکتر علی اسپهبدی وزیر کار به جای داریوش فروهر.

و بالاخره داریوش فروهر وزیر مشاور یا وزیر سیار، برای سرکشی دایمی به

استانها و توجه خاص به کردستان.

البته تغییرات جزئی دیگر و جا به جایی نیز در آن فواصل در اثر استعفای

بعضی از همکاران پیش آمده بود (و به طور کلی استعفاها در اثر دخالت‌های افراد

غیر مسئول کمیته‌ها یا انجمنهای اسلامی و مقامات روحانی در کار وزارتخانه‌ها

و ادارات و مسئولین مربوط بود که مستأصل و ناچار به کناره‌گیری می‌شدند) که

با طرح و تصویب در شورا و فرمان امام صورت می‌گرفت. از جمله:
 آقای دکتر ابراهیم یزدی در وزارت خارجه به جای آقای دکتر سنجابی.
 آقای احمد صدر حاج سید جوادی در وزارت دادگستری به جای آقای دکتر
 بشری.

آقای مهندس صباغیان در وزارت کشور به جای آقای صدر حاج سید
 جوادی.

آقای مهندس معین‌فر در وزارت جدیدالتأسیس نفت برای در برگرفتن
 شرکتهای ملی نفت و گاز و پتروشیمی.^{(۱)*}
 در مورد تغییرات در دولت موقت شورای انقلاب، بعداً صحبت خواهیم کرد.

همه‌پرسی «جمهوری اسلامی»

پس از ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ و سقوط رژیم پهلوی، عملاً نظام جدید با زعامت
 مستقیم رهبر انقلاب در ایران، مستقر شد. نخست‌وزیر پر مدعا و گزافه‌گو در آخرین
 لحظه ادعا کرد «نتیجه رفراندوم مخالفان را می‌پذیریم.» و «هر کس اکثریت دارد
 می‌ماند.»^(۲)، با هجوم و حمله نهایی به پادگانها، کلانتریها و ریاست نخست‌وزیری
 (که هنوز مقاومت می‌کرد)، آخرین سنگر مقاومت نامعقول و نامقبول رژیم پهلوی را
 در هم شکست و سران ارتش (پس از اعلام بی‌طرفی در صبح روز ۲۲ بهمن) یا
 تسلیم شدند و یا دستگیر و یا گریخته و مخفی شدند. بختیار نیز از نخست‌وزیری
 خارج و مخفی شد. هر چند شایع گردید که بختیار خودکشی کرده ولی بعد در تاریخ
 ۲۳ بهمن این خبر تکذیب شد.^(۳)

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۵۰ و ۵۱.

* به روایت آقای دکتر غلامعباس توسلی و به پیشنهاد ایشان و با حکم مهندس بازرگان یک هیئت سه
 نفری مرکب از خود ایشان و آقایان صادق‌زاده و محمد مجتهد شبستری برای تصدی رادیو و تلویزیون
 انتخاب شدند و هدایت و مدیریت این مرکز را در اختیار گرفتند. البته چندی بعد صادق قطب‌زاده از
 سوی رهبری به سرپرستی صدا و سیما انتخاب شد.

۲. کیهان، ۱۹ و ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷.

۳. کیهان، ۱۹ و ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷.



دکتر سجایی (وزیر مشاور در طرح‌های انقلابی)، یاسر عرفات رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین)، مهندس بازرگان (رئیس دولت موقت)، مهندس صیاحیان (معاون نخست‌وزیر در امور انتقال)، نخست‌وزیری، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷.



ياسر عرفات، رئيس سازمان آزاديبخش فلسطين، در ميان اعضاء دولت موقت جمهوری اسلامی ايران، ساختمان نخست وزيري، يک هفته پس از پروزي انقلاب (۲۹ بهمن ۱۳۵۷).

در تاریخ ۲۴ بهمن نیز گفته شد که بختیار توسط مردان مسلح دستگیر گشت،^(۱) ولی معلوم شد که آن خبر هم درست نبوده است. بعدها روشن شد که او مدتی در اختفا زندگی می‌کرد و پس از آن به خارج گریخت. البته بعدها شایع گردید که بختیار به وسیله مهندس بازرگان از کشور خارج شد و لذا به صورت ایهام گفته می‌شد «بختیار از مرز بازرگان خارج شد»، اما این خبر به وسیله مهندس بازرگان تکذیب شد. به ترتیبی که گذشت مهندس بازرگان به نخست‌وزیری رفت و عملاً به اداره کشور اهتمام ورزید، و پس از معرفی چند تن از وزرا، وزارتخانه‌ها یکی پس از دیگری با مدیریت وزیران دولت موقت باز شده، اعتصابات چندین ماهه و طولانی پایان پذیرفت و کوشش شد کارها در مسیر طبیعی و عادی خود به جریان بیفتد و مستخدمان دولت بر سر کارشان باز گردند و مملکت بازسازی خود را در فضای انقلابی از سر بگیرد. مدارس و مراکز آموزشی با پیام امام خمینی بازگشایی و آرام آرام آرامش به کشور انقلابزده و آشفته باز می‌گشت. اما نهادهای رسمی و دولتی و بوروکراسی بازمانده از رژیم گذشته، ناتوان از آن بودند که بار سنگین خواسته‌های انقلابی یک ملت را به دوش بکشند و بتوانند با شتاب خود را با روند رو به گسترش انقلابی، هماهنگ و حتی سازگار کنند. از این رو از یک طرف دولت تلاش می‌کرد بین «واقعیت» و «آرمان» پلی بزند و از همان کادرهای گذشته و به هر حال آشنا با مسایل اداری و تخصصی برای پیشبرد امر انقلاب، بهره‌گیرد و از سوی دیگر، نهادها و سازمانهای جدید برای مدیریت متناسب با شرایط انقلابی و سازماندهی نیروهای آزاد شده انقلاب، که هرگز نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند در چهارچوب نهادها و مؤسسات رسمی و دولتی گذشته فعالیت کنند، مرتب پدید می‌آمدند. از جمله دو نهاد نظامی و انتظامی «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» و «کمیته‌های انقلاب اسلامی»، در سر تا سر ایران تشکیل شدند که بعداً در جای خود در این مورد سخن خواهیم گفت.

یکی از شش وظیفه دولت موقت، که در فرمان امام آمده بود و در سخنرانی دانشگاه نیز اعلام شده بود، برگزاری رفراندوم برای جایگزینی رژیم جدید به جای

نظام شاهنشاهی بود. نخستین کار دولت موقت، «انتقال قدرت» بود که در روز ۲۲ بهمن ماه صورت گرفت و دولت انقلاب، اکنون جای دولت پیشین را گرفته، عملاً به اداره کشور مشغول شده بود. دومین گام «ارایه و اثبات حقانیت» بود که می‌بایست با رفراندوم انجام می‌شد. هر چند که اثبات «حقانیت» رژیم جدید، به رفراندوم نیازی نداشت چراکه اکثریت قاطع ملت ایران در طول دو سال مبارزه عمومی و خیابانی، بارها نظر خود را درباره رژیم پهلوی و رژیم پادشاهی اظهار کرده بودند و رژیم جدید را نیز حتی با عنوان «جمهوری اسلامی» پذیرفته و تأیید کرده بودند، اما امام و دیگر رهبران مصلحت دیدند که بار دیگر مردم آزادانه نظر خود را درباره رژیم پیشین اعلام کنند و به ویژه لازم بود که در مورد شکل و محتوای رژیم جدید اظهار نظر نمایند تا کوچکترین شبهه‌ای برای حقانیت رژیم جایگزین باقی نماند.^(۱) این بود که دولت، طبق وظیفه محوله، مقدمات رفراندوم را فراهم آورد. ابتدا سخن از برگزاری رفراندوم در اسفندماه بود که چنین نشد و ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ برای انجام رفراندوم معین و اعلام شد.

در واقع رفراندوم از دو جهت اهمیت داشت، یکی اعلام نظر ملت درباره نظام پیشین و دوم اعلام نظر درباره نظام جدید. کار اول انجام شده بود، ولی کار دوم عملاً صورت پذیرفته بود اما به هر حال رسماً اظهار نظر نشده بود. به ویژه که نام رژیم نوین چه باشد، محل تأمل و اختلاف نظر بود. می‌توان گفت که مردم ایران در آن اوان به خوبی می‌دانستند «چه نمی‌خواهند». ولی دقیقاً نمی‌دانستند که «چه می‌خواهند». عنوان رژیم نیز یک لفظ نبود و لذا «شکل» و «محتوای» حکومت و نظام آینده برای همیشه مشخص و معین می‌شد.

مردم در طول دوران مبارزه به ویژه در سال ۱۳۵۷، از شعارهایی چون «حکومت اسلامی» استفاده کرده بودند و یا بعداً از «جمهوری اسلامی» سخن گفته بودند، اما واقعیت این است که شعارها بیشتر جنبه سلبی داشت تا ایجابی، یعنی بیشتر ناخواسته‌ها را، که همان رژیم شاهنشاهی و لوازم آن و به طور مشخص، شخص محمدرضا شاه و دولت دست‌نشانده و فرمایشی او بود، آشکار و اعلام می‌کردند و

لذا واژه «عدل» غالباً به صورت صفت حکومت، یا جمهوری اسلامی ذکر می‌شد که آشکارا ستم و استبداد شاه را نفی می‌کرد. مثلاً مردم شعار می‌دادند: «نظام شاهنشاهی سرچشمه فساد است - حکومت اسلامی مظهر عدل و داد است». اما حکومت یا جمهوری اسلامی چیست؟ چه ماهیتی دارد؟ چگونه سامان می‌یابد؟ مبانی قدرت در این سیستم جدید مذهبی کدام است؟ و بالاخره این جمهوری اسلامی چگونه و با چه معیارها و ابزارها و نهادهایی می‌خواهد «عدل اسلامی» را که مطلوب همگان بود، محقق سازد؟ پرسشهایی از این دست در آن زمان - هر چند نه در سطح عموم - مطرح بود، اما پاسخی روشن و دقیق به آنها داده نشده بود. به نظر می‌رسید که «عدل اسلامی» حلال مشکلات و کلید حل تمامی بن بست‌هاست. در آن زمان در واقع جمله «حکومت عدل اسلامی» چیزی شبیه «عدالتخانه» در دوران مشروطیت بود، همه آن را می‌خواستند، اما نمی‌دانستند عدالتخانه چیست و حتی که این عدالتخانه در قلمرو «قوه مجریه» است یا «قوه قضاییه» دقیقاً معلوم نبود. به همین دلیل بود که در ماههای پیش از انقلاب، برخی نویسندگان در نوشته‌هایشان ادعا کردند که «جمهوری» با «اسلام» سازگار نیست و لذا «جمهوری اسلامی» [= حکومت دینی] ترکیبی متناقض است، چرا که دین، احکام و شریعت جزئی و قطعی دارد و باید الزاماً و به هر نحو اجرا شوند و این امور دینی از حیطة اختیار و تصمیمگیری «جمهور» خارج است، ولی بدیهی است که جمهوری با قانونگذاری و مدیریت و رأی و تمایل مردم است. البته پاسخهایی نیز به این شبهات داده شد.

با توجه به مراتب بالا بود که پس از پیروزی انقلاب و تحقق عملی جمهوری اسلامی، به ویژه در آستانه فرارندم، نام و عنوان نظام جدید به طور جدی مطرح شد و در مطبوعات و جلسات سخنرانی و محافل مورد گفتگو واقع شد.

مهندس بازرگان، که حداقل ۲۵ سال با استبداد مبارزه کرده بود و در پی تحقق دموکراسی بود و حکومت اسلامی را نیز با اصول کلی دموکراسی سازگار می‌دید و آن را در طول چند دهه به ویژه در سال ۱۳۵۷ ابراز کرده و به مردم وعده داده بود، جمهوری نوین را با عنوان «جمهوری دموکراتیک اسلامی»، می‌پسندید و لذا در آن اوان نیز همین عنوان را پیشنهاد کرد. او گفت در همه‌پرسی این سؤال در برابر مردم

خواهد بود: «جمهوری دموکراتیک اسلامی، آری یا نه.»^(۱) اما این فقط او نبود که جمهوری اسلامی را با ویژگی دموکراتیک می‌فهمید و معرفی می‌کرد، امام خمینی نیز بارها در پاریس و سپس ایران از دموکراسی اسلامی سخن گفته بود و شورای انقلاب نیز در بند اول اساسنامه‌اش چنین آورده بود: «به منظور اجرای اهداف انقلاب، در آستانه پیروزی و برای ایجاد حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی در ایران»، شورای انقلاب، انتخاب و تشکیل شده است.^(۲) اما در نهایت رهبر انقلاب اعلام کردند «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد.

«لازم است تذکر دهم آنچه این‌جانب به آن رأی می‌دهم «جمهوری اسلامی» است و آنچه ملت شریف ایران در سر تا سر کشور با فریاد از آن پشتیبانی نموده است، همین «جمهوری اسلامی» بوده است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم. من از ملت شریف انتظار دارم که به «جمهوری اسلامی» رأی دهند که تنها این مسیر انقلاب اسلامی است.»

و در تاریخ ۱۵ اسفند ماه ۱۳۵۷ نیز در همین مورد اعلام کردند:

«... دعوت کنند به این که به «جمهوری اسلامی»، این هم با همین کلمه، نه یک کلمه زیاده‌تر و نه یک کلمه کمتر، برای این که الان شیطانها افتاده‌اند دنبال این که جمهوری محض، همین جمهوری باشد، جمهوری دموکراتیک باشد و از این حرفها.»^(۳)

با توجه به جدالهای سیاسی و فکری سالیان بعد، یکی از طعنهایی که منتقدان و مخالفان فکری و سیاسی بر او وارد کردند، همین بود که او به «جمهوری دموکراتیک اسلامی» عقیده داشت و از آن اندیشه، تبلیغ و حمایت می‌کرد. در واقع این شمار منتقدان یا به این دلیل به خرده‌گیری پرداخته‌اند که بازرگان را در مقابل با امام خمینی قرار بدهند و از آن برای بدنام کردن و از صحنه خارج شدن وی و همفکرانش سود جویند و یا به واقع و از منظر اعتقادی عقیده دارند که «اسلام» و «دموکراسی» - دست کم چنان که بازرگان می‌فهمید و تبلیغ می‌کرد - هرگز کنار هم

۱. کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷.

۲. صحیفه نور، ج ۵ / ص ۱۲۲.

۳. صحیفه نور، ج ۵ / ص ۱۲۲.

نمی‌نشینند و با هم قابل جمع نیستند. خود در این باره توضیح می‌دهد:

«ضدیت با گذشته و ارزشها، آن قدر شهرت یافته است که آزادی برای ملت و حکومت مردمی شورایی (یا به اصطلاح فرنگی آن دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم) حالت لکه حیض را پیدا کرده از بردن نام آن نیز می‌بایستی، حذر داشت.

از جمله گناهایی که برای دولت موقت و نخست‌وزیر آن می‌شمردند اصرار بر عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی به جای جمهوری اسلامی، علی‌رغم نظر امام، بود. حقیقت قضیه این است که اصطلاح جمهوری دموکراتیک اسلامی، قبل از آن در فراندم سال ۱۳۵۸ مطرح شود و امام اعلام نظر نسبت به تعبیر ساده «جمهوری اسلامی با قید نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» بنمایند، در اساسنامه مصوب شورای انقلاب آمده بود و مرحوم دکتر بهشتی علاقه‌مند و مدافع آن بود.»^(۱)

به هر حال فراندم در ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ در سرتاسر ایران با آرامش برگزار شد و مردم نیز در کمال آزادی و در فضای امن و اطمینان، رأی، «آری» یا «نه» خود را به صندوقها ریختند.

این که گفتیم مردم با کمال آزادی و امنیت در فراندم شرکت کردند، واقعیتی است غیرقابل انکار، که البته هم امام و دیگر رهبران و به ویژه مسئول اجرایی فراندم، یعنی دولت موقت و با گفتار و کردار خود، این اطمینان را پدید آورده بودند و هم شرایط اجتماعی و فضای کاملاً باز سیاسی آن ایام، جز این نمی‌طلبید و اصولاً نمی‌توانست، جز این باشد. مثلاً امام در همان پیام خود، که قسمتی از آن نقل شد، گفتند:

«... البته آزاد هستید هر چه خواستید رأی بدهید و این که در این ورقه‌ها «آری» و «نه» هست، شما می‌توانید در «نه» هر فرمی را که می‌خواهید در آن بگنجانید... در آن بنویسید جمهوری دموکراتیک، بنویسید رژیم سلطنتی، هر چه خواستید بنویسید مختار هستید.»^(۲)

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۹۲.

۲. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۲۰.



مهندس بازرگان، احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر سبحانی، دکتر یزدی، آیت الله اشراقی،
به هنگام ورود به محل اخذ رای همه پرسی تغییر رژیم شاهنشاهی
به نظام جمهوری اسلامی، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.

به همین دلیل هم بود که شماری، هر چند اندک، به سلطنت رأی دادند. طبق گزارش نخست‌وزیر، از ۲۲ میلیون نفر جمعیت ۱۶ سال به بالا، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار در فراندم شرکت کردند و از این تعداد ۹۸/۲ به نظام «جمهوری اسلامی» رأی دادند.^(۱) و بدین ترتیب «نظام جمهوری اسلامی» استقرار پیدا کرد. مهندس بازرگان در تاریخ ۱۴ فروردین ماه ۱۳۵۸، طی یک نطق تلویزیونی گفت:

«برگزاری فراندم با چنین پیروزی درخشنده و عظمتی که پیدا کرد، با وجودی که سه روز از آن گذشته، چیزی نیست که من به عنوان رییس دولت، آن را تبریک نگویم و در آن زمینه صحبتی با شما ملت عزیز نکنم...

همه خیرنگاران خارجی و داخلی و مردم دیدند که کسی برای رأی دادن به زور برنیامده بود و کسی آنها را تهدید نکرده بود و با شوق و شغف و خوشحالی شرکت کرده بودند. چنین مشارکتی در هیچ فراندم و انتخاباتی که در ممالک دموکراتیک صورت می‌گیرد وجود نداشته... آن درصد کسری هم همیشه طبیعی است... اگر این رقم را کنار بگذاریم، می‌بینیم که تمام طبقات ملت ایران و تمام قشرها اعم از روشنفکر و اداری، دانشجو، سرباز و افسر و درجه‌دار و خانمها، چه با حجاب و چه بی حجاب، و اقلیتهای مختلف در این فراندم شرکت کرده بودند... اگر اجازه می‌فرمایید، یک تشکری، دستت درد نکندی هم از قول شما ملت و شورای انقلاب و از قول رهبر انقلاب به این دولت بگویم که بابا، دولت، دستت درد نکند - حالا که آنها نگفتند من خودم می‌گویم -»^(۲)

قانون اساسی و مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی

پس از انتقال قدرت به دولت موقت و انجام همه‌پرسی جمهوری اسلامی، سومین مأموریت دولت، تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی بود که می‌بایست انجام می‌شد. از این رو امام خمینی در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۵۸ طی حکمی به نخست‌وزیر نوشتند:

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، صفحه

نخست، مقدمه.

۲. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی.

«لازم است ملت مبارز ایران هر چه زودتر سرنوشت آینده مملکت خویش را به دست گیرد و ثمره انقلاب عظیم اسلامی خود را در همه روابط و نظامات اجتماعی به دست آورد و حقوق از دست رفته خود را باز یابد، عدالت اسلام را در همه شئون جامعه پیاده کند. از این رو طرح قانون اساسی را که شورای طرح‌های انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هر چه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحب‌نظران و تمامی اقشار ملت در مدت محدودی که تعیین می‌نمایید، پیشنهادها و نظریات خود را درباره آن ابراز نمایند و بنا بر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شده، ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هر یک از اقلیتهای مذهبی، نمایندگان صاحب‌نظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب اسلامی و دولت تعیین می‌کنند، انتخاب کنند و مجلس متشکل از نمایندگان مردم با توجه به همه پیشنهادهای مفیدی که رسیده شده است، مواد قانون اساسی را به صورت نهایی بررسی و تنظیم نمایند و سعی شود که در آن کلیه حقوق و آزادیها و فرصتهای رشد و تعالی و استقلال این ملت به مبنای موازین اسلامی که ضامن حقوق همه افراد است و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بدان رأی مثبت داده است، پیشینی گردد و پس از آن که این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحب‌نظر مردم، مورد بررسی نهایی قرار گرفت، به رأی گذارده شود و طی یک همه‌پرسی نهایی، همه آحاد ملت، قبول یا رد خود را مستقیم درباره آن ابراز نمایند و سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا با انتخاب رییس جمهوری و نمایندگان مجلس، ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد.»

(۱) روح‌الله الموسوی الخمینی.

اما این که چگونه باید قانون اساسی را به تصویب ملت رساند، اختلاف نظر پدید آمد. رهبر انقلاب بارها - از جمله در بهشت زهرا - وعده داده بودند که «مجلس مؤسسان» تشکیل خواهد شد و در آن قانون اساسی جدید به تصویب خواهد رسید. در حکم نخست وزیر دولت موقت نیز به همین وعده تصریح شده بود. اما در مقطع تصمیمگیری روی چگونگی تدوین و تصویب نهایی قانون اساسی، در میان اعضای شورای انقلاب و دولت او نظر پدید آمد: گروهی معتقد بودند که نیازی به تشکیل مجلس مؤسسان نیست، همین قانون اساسی پیشنهادی مستقیماً به همه پرسى گذاشته شود. دسته دیگر می گفتند که ضرور است مجلس مؤسسان تشکیل شود و به هر حال طبق وعده و روال، تدوین قانون اساسی عمل گردد. به گفته مهندس عزت الله سحابی، عضو شورای انقلاب، کسانی چون بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی، صادق قطب‌زاده موافق نظر اول بودند و افرادی چون مهندس بازرگان، دکتر سحابی، بنی صدر، طالقانی، موسوی اردبیلی و دکتر یزدی نیز مدافع نظر دوم بودند و سخت از آن دفاع می کردند. به روایت دیگر موافقان دیدگاه نخست عبارت بودند از: بهشتی، باهنر، طالقانی، هاشمی، خامنه‌ای، مهدوی کنی، صادق قطب‌زاده، مهندس سحابی و مهندس مصطفی کتیرایی.*

مخالفان از این قرار بودند: مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس صباغیان و بنی صدر.^{(۱)**}

مدافعان هر یک از دو نظر و پیشنهاد، برای اثبات مدعای خود دلایلی داشتند. طرفداران نظریه اول عمدتاً مشکلات کشور و حالت خاص دوره انتقال، شمار زیاد

*. آقای مهندس کتیرایی به صاحب این قلم گفت که این روایت درباره خودشان درست است.

۱. پاسخ به حملات وسیع گسترده علیه نهضت آزادی ایران، از انتشارات نهضت آزادی، آبان ماه ۱۳۶۱، ص ۱۳. کیهان، ۴ تیرماه ۱۳۵۸.

*. چنان که پیداست این صورت اسامی، دقیق و کامل نیست و لذا احتمال خطا در آن هست، امید که با تذکرات اهل اطلاع فهرست کامل شود. یادآوری می شود که آقای دکتر یزدی، آیت الله طالقانی را در شمار مخالفان رفرا ندیم مستقیم می داند. روزنامه صبح آزادگان، ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰.

ضمناً آقای دکتر یزدی، مهندس کتیرایی را از موافقان می داند. نیز ایشان می گوید: مهندس صباغیان در جلسه مورد بحث حضور داشتند.

اعضای مجلس مؤسسان و تنوع شدید و احتمالاً تعارض شدید افکار مختلف و در نتیجه طولانی شدن تصویب قانون اساسی را مطرح می‌کردند و می‌گفتند بهتر و به مصلحت است که پیشنویس مصوب شورای انقلاب و دولت موقت، مستقیماً به رفیراندم ملت نهاده شود و بدین ترتیب زودتر قانون اساسی به تصویب ملت می‌رسد و با تأسیس نهادهای جدید (مانند ریاست جمهوری و مجلس شورا)، کشور از بلاتکلیفی و دوره لغزان انتقال، خارج می‌شود و حالت ثبات پیدا می‌کند.^(۱) اما موافقان نظر دوم، مجلس مؤسسان را برای تصویب قانون اساسی درست تر و دموکراتیک تر می‌شمردند و به ویژه استدلال می‌کردند که امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب و بالاتر از همه به عنوان یک مرجع دینی و زعیم روحانی، به مردم وعده مجلس مؤسسان، داده است و خلاف شأن یک مرجع دینی است که خلف وعده کند.

مدتی بحث و گفتگو ادامه پیدا کرد و به جایی نرسید. در واقع هر گروه، روی موضع خود اصرار داشت و می‌کوشید طرف مقابل را قانع کند. سرانجام اعضای شورای انقلاب و دولت موقت در قم به دیدار رهبر انقلاب رفتند آقای مهندس سبحانی می‌گوید:

«نسخه متن پیش‌نویس، پس از تکمیل و تنقیح در شورای انقلاب، برای مرحوم امام فرستاده شده و ایشان پس از وصول فرمودند که برای سایر آقایان مراجع هم فرستاده شود که چنین عمل شد و پس از چند روز نظرات آقایان مراجع آن روز، آیات: کلیایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری به شورای انقلاب رسید. اما از سوی دفتر امام، از شورای انقلاب خواسته شد که یکی دو نفر از آقایان اعضا، برای شنیدن نظرات ایشان به قم بروند. براساس حکم شورا، مرحوم بهشتی و آقای بنی‌صدر به قم رفتند و پس از برگشت، نسخه پیش‌نویس شخصی ایشان را آوردند؛ در حاشیه نسخه ایشان، شش مورد اشکال یادداشت کرده بودند. آقایان منتخب شورای انقلاب، گزارش دادند که در مورد ایرادات ششگانه، صحبت شد و در سه مورد، ایشان قانع شدند و سه مورد دیگر را

۱. بنگرید به استدلال دکتر بهشتی در کیهان، ۲۶ خرداد ماه ۱۳۵۸.

فرمودند که تکلیف اینها را مجلس خبرگان، روشن نماید، اما نکته جالب اینکه، نه در ایرادات ایشان و نه در انتقادات سه نفر دیگر از مراجع محترم، اشاره‌ای به اینکه این پیش‌نویس، فاقد ولایت فقیه است، نشده بود.^(۱)

تا در این جلسه درباره مجلس مؤسسان و چگونگی بررسی و تصویب قانون اساسی بحث شود، در آن جلسه، هر دو نظر طرح شد. امام نظر اول را تأیید کردند. بحث و استدلال از هر دو طرف آغاز شد و ادامه پیدا کرد. سرانجام آیت‌الله طالقانی پیشنهاد کردند که مجلس برای بررسی نهایی قانون اساسی، تشکیل شود که دارای نمایندگانی محدود باشد تا اشکالات مجلس مؤسسان (از جمله طولانی شدن) در میان نباشد و در عین حال خلف وعده هم نشده باشد و شکل دموکراتیک مجلس نیز با انتخاب نمایندگان آن به وسیله مردم، محفوظ بماند. این راه حل میانه پذیرفته شد و مقبول امام نیز افتاد.* چنان که اشاره شد، همین تصمیم در متن حکم رهبری به رییس دولت موقت نیز منعکس شد.

پس از آن متن نهایی و مصوب قانون اساسی، که در دولت زیر نظر دکتر سبحانی آماده شده، سپس به تصویب شورای انقلاب نیز رسیده بود، در تاریخ ۲۴ خرداد ماه ۱۳۵۸ در مطبوعات انتشار یافت. در تاریخ ۲۶ خرداد نیز دکتر سبحانی طی مصاحبه‌ای، توضیحاتی درباره متن پیشنهادی داد که در مطبوعات منعکس گردید. در آن مصاحبه بیان شد مردم تا یک ماه فرصت دارند درباره آن اظهار نظر کنند و نظریاتشان را مکتوب به شورای طرحهای انقلاب ارسال کنند.

در تاریخ ۹ تیر ماه ۱۳۵۸، متن «لایحه قانون انتخابات مجلس خبرگان» برای تشکیل مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، انتشار یافت. و سرانجام در روز جمعه ۲۹ تیرماه ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان انجام شد و ۷۳ تن برای عضویت در این مجلس و به عنوان نمایندگان مردم در تدوین و تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخاب شدند. مجلس در تاریخ ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ در محل مجلس سنای سابق [محل مجلس شورای اسلامی فعلی] افتتاح شد. مهندس بازرگان به

۱. ایران فردا، شماره ۵۸ / ص ۴۶.

* مطالب این قسمت از خاطرات شفاهی آقای مهندس سبحانی است که برای نویسنده نقل شده است. نیز اظهارات آقای دکتر ابراهیم یزدی در هفته نامه آبان، شماره ۴۹، ۹ آبان ماه ۱۳۷۷، ص ۴.



مهندس بازرگان و مهندس صباغیان به هنگام انداختن رأی در صندوق انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۹.

عنوان نخست وزیر دولت موقت، که مجری انتخابات بود، در جلسه افتتاحیه آن، سخنانی ایراد و از جمله گفت:

«به نام خداوند ذوالجلال و بنا به مأموریتی که رهبر عالی قدر انقلاب حضرت امام خمینی در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ به دولت موقت تفویض کرده‌اند، مفتخرم مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی را افتتاح نمایم و از این تصادف زمانی، همگی خوشحال باشیم که نام ننگ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با خاطره شیرین یکی از گامهای پیروزی مبارزات ضد استبدادی ملت ایران زده می‌گردد...»

روز جمعه ۲۹ تیرماه ۱۳۵۸ انتخابات سراسری کشور برای تعیین ۷۳ نفر نمایندگان محترم به نحوی که سالمتر، بی‌خداشتر و بی‌دخالتر از تمام ادوار بعد از انقلاب مشروطیت بود، انجام گرفت و اینک افتخار دارد که انعقاد مجلس بررسی قانون اساسی جدید به ملت ایران و بر شما نمایندگان و به رهبر انقلاب تبریک گفته طرح قانون اساسی را که در شورای طرحهای انقلاب تدوین گردیده به تصویب هیأت وزیران و تصحیح و تأیید شورای انقلاب رسیده است و متضمن ۱۲ فصل و ۱۵۱ اصل می‌باشد، حضورتان تقدیم نماید تا مورد بررسی و تصویب نهایی برای ارابه به آرای عمومی قرار دهد...»

بار امانتی که از طرف ملت و بدون تعلق به صنف خاص بر عهده گرفته‌اید، نه تنها شما را در برابر مبارزین و شهیدان گذشته و در برابر نسل حاضر ایران مسئول کرده است بلکه جوابگوی نسلهای آینده نیز خواهید بود. ضمن این که فراموش نخواهید فرمود که با توجه به استقبال شایان و احساسات فراوان و مشارکت معنوی تمام مردم ستمدیده و عدالت‌طلب جهان و مخصوصاً مسلمانان، نسبت به انقلاب پیروزمند ایران داشته‌اند و علاقه و میل به تأسی که طبعاً به جمهوری اسلامی دارند؛ قانون اساسی ما به تعبیری قانون اساسی همه مسلمانان و معرف نظام حکومتی اسلام خواهد بود. هم حق تاریخ و ملت ایران باید به نحو احسن ادا شود و هم حق مسلمانان چهار گوشه دنیا در آیین ابراهیم...»

در طرح تقدیمی آنچه از اصول آزادی، حق انتقاد، حاکمیت ملی و رأی



مراسم افتتاح مجلس خبرگان قانون اساسی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸
ردیف اول آقایان: احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجایی
ردیف دوم آقایان: دکتر محمدحسین اسلامی، حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای (رهبر فعلی انقلاب)، شهید تیمسار دکتر فکورزی

اکثریت آمده است نه ارمغان مغرب زمین و تقلید و تحمیل بیگانگان است و نه میراث نظام شاهنشاهی مخلوع. بلکه در تعبیرهای اختیار، امر به معروف و نهی از منکر و دستور مشورت، محتوای اصولی است منطبق با قرآن و منبعث از مشیت ازلی رحمان»^(۱)

آقای مهندس صباغیان به عنوان وزیر کشور، نیز سخنانی ایراد کرد. از جمله گفت:

«قانون اساسی باید منشور آزادی ملت باشد. قانون اساسی بایستی تمام اقشار و آحاد ملت را در زیر حمایت خود قرار دهد. انحصارطلبی و تفرقه گرای نباید در تدوین قانون اساسی ما، جایی داشته باشد.»^(۲)

مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، پس از ۶۷ جلسه و رسیدگی به بیش از چهار هزار پیشنهاد قانونی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را تنظیم و تصویب کرد. آخرین جلسه و نشست آن در تاریخ ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۸ بود. بنابراین به جای یک ماه پیش‌بینی شده برای بررسی و تصویب نهایی قانون اساسی، حدود سه ماه طول کشید. متن پیشنهادی نیز به طور کلی کنار نهاده شد و طرحی جدید تهیه و به ترتیب، تنظیم و تصویب شد. روز ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۸، برای فرارندم قانون اساسی تعیین شد و مردم با حدود ۲۲ میلیون رأی خود به قانون اساسی رأی مثبت داده و آن را تصویب و تأیید کردند.

در این جا نکته قابل ذکر و مهم، مسئله انحلال مجلس بررسی قانون اساسی بود که دولت موقت قصد داشت بدان دست زند. که البته توفیق نیافت. هر چند که این اقدام در زمان خود خیلی عادی به نظر رسید، اما در سالیان بعد، در ادامه جدالهای سیاسی و تسویه حسابها، اقدام دولت مورد نقد و طعن قرار گرفت و حتی بارها از آن به عنوان «توطئه انحلال مجلس خبرگان» یاد شد.

منتقدان ادعا کرده‌اند که:

«اینها، احساس خطر کردند و دیدند که اگر بنا باشد که قانون اساسی به این شکل تنظیم شود، مقاصدی که آنها دارند، برآورده نمی‌شود، که البته آن مقاصد

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱ / صص ۵ و ۶.

۲. کیهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸.

عمدتاً مربوط به بینش و فهم اسلامی بود نه این که آنها مقاصد خائنه داشتند.» هر چند که «دستهای خارجی نیز در این حرکت، احتمالاً وجود داشته است.»^(۱) دانشجویان پیرو خط امام نیز ادعا کردند:

«این جریان مخالف خط امام در نظر داشته است؛ با یک برنامه حساب شده مجلس خبرگان را منحل سازد و در این برنامه، آقای امیر انتظام یا افراد دیگری که بودند، چنان طرحی داشتند.»^۱

اما در مقابل، مهندس بازرگان بارها در این مورد توضیح داده و به خرده گیریهای منتقدان پاسخ گفته است. از جمله وی در دادگاه عباس امیرانتظام، سخننگوی دولت موقت، که یکی از اتهاماتش مشارکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان بود^(۲)، حاضر شد و درباره این اقدام - و البته اتهامات دیگر که در جای خود گفته خواهد شد - سخن گفت. وی گفت:

«آنچه که می دانم این است که این نامه [نامه‌ای که در آن طرح انحلال مجلس خبرگان آمده بود] در هیئت وزیران مطرح شد و با امضای اکثریت یعنی ۱۷ نفر وزرا، از کل ۲۲ نفر تصویب شد* در حضور آقایان رفسنجانی، خامنه‌ای و مهدوی بحث شد و همه جهات مورد بررسی قرار گرفت و سپس این موضوع را با امام در میان گذاشتیم که وقتی متوجه شدیم امام با طرح این نامه مخالف هستند، دستور توقف آن را دادیم.»^{(۳)**}

آقای دکتر ابراهیم یزدی، عضو دیگر هیئت دولت در آن زمان، نیز در دادگاه

۱. اطلاعات، ۳۰ دی ماه ۱۳۵۸.

۲. در این مورد بنگرید به نامه عباس امیر انتظام درباره انحلال مجلس خبرگان کیهان مورخ ۱۰ تیرماه ۱۳۵۸.

*. به روایت آقای دکتر یزدی، طرفداران انحلال یا پایان کار مجلس خبرگان دو استدلال داشتند. یکی این که می‌گفتند این مجلس «مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی» بود و وظیفه آن بررسی و احتمالاً تکمیل متن پیشنهادی بوده است و حال آن که طرح مصوب شورای انقلاب و دارای امضای رهبر انقلاب را به کلی کنار نهادند. دیگر این که مدعی بودند طبق قانون، مدت انجام وظیفه مجلس یک ماه بود در آن زمان، زمان قانونی آن پیش آمده بود.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۲۷. نیز پاسخ به حملات وسیع و گسترده علیه نهضت آزادی-ایران، ص ۱۴.

*. در آن ایام رهبر انقلاب طی سخنانی گفتند «فقط ملت حق انحلال مجلس خبرگان را دارد.» کیهان، ۳ آبان ماه ۱۳۵۸.

امیرانتظام در این باره توضیحاتی داده‌اند که اطلاع از آن مفید است:

«در مورد مجلس خبرگان باید بگویم من یک روز به جلسه هیئت دولت رفتم. دیدم که این مسئله مطرح است و هفده نفر هم از اعضای دولت آن را امضا کرده‌اند، لیکن من خود بنا به دلایلی آن را امضا نکردم که روز بعد این تصویب‌نامه به خدمت امام رسید و ایشان بدون اینکه دلایل دولت را مردود بدانند این تصویب‌نامه را قبول نکردند... آن روزها این احساس می‌شد که عده‌ای مشغول توطئه هستند تا عنوان کنند، چون مدت مجلس خبرگان به پایان رسیده مصوبات آن دیگر قابل اجرا نیست... از طرفی در متن مصوبه شورای انقلاب آمده بود که باید این مجلس در مدت یک ماه پیشنویس قانون را بررسی بکند.»^(۱)

ما از مصوبه یا به اصطلاح مهندس بازرگان از نامه‌ای که ۱۷ وزیر آن را امضا کرده بودند، اطلاعی نداریم اما آقای دکتر سبحانی در دادگاه امیر انتظام گفت:

«که به هیچ وجه قصد انحلال مجلس در کار نبوده و نباید این تصور را داشت.»^(۲)

در عین حال لازم به یادآوری است که بازرگان از جهاتی از روند کار مجلس خبرگان و از برخی از مصوبات آن چندان راضی نبود و لذا، گاه نارضایتی خود را اعلام و اظهار می‌کرد. وی یک بار در پرسش خبرنگار روزنامه کیهان مبنی بر این که «آیا تاکنون طرح یا پیشنهادی در زمینه قانون اساسی ارائه کرده‌اید یا خیر؟»، اظهار داشت:

«تا آن جا که مربوط به دولت و شخص بنده بود ما طرحی تهیه کردیم و دادیم، سپردیم به دست آقایان در مجلس بررسی قانون اساسی و حالا آنها چه بلایی سرش در بیاورند و آن را به کجا بکشند، حواله‌شان به خدا و حضرت عباس.»

بازرگان در جواب این سؤال که آیا شخصاً در مورد مواد قانون اساسی که تاکنون به تصویب رسیده، نظری دارند، گفت:

۱. صبح آزادگان، ۱۳۶۰/۲/۲۶.

۲. صبح آزادگان، ۱۳۶۰/۲/۱۹.

«والله وقت خواندنش را نداشتیم، چون فایده‌ای هم نداشت، حالا بخوانیم آدم، حرفش به جایی نمی‌رسد. آن آقایان حتی این قدر اعتنا و لطف به دولت نداشتند که یک روز صدا کنند و بگویند این چیه نوشتی، یک شاگرد هم وقتی ورقه و مسئله‌ای می‌گیرد و امتحانی می‌دهد، آن معلم و ممتحن پیش از این که به او نمره «صفر» بدهد، شاگرد را صدا می‌کند و می‌گوید این مزخرفات چی بود. ولی این آقایان این قدر بی‌اعتنا بودند به دولت و بعداً که یک وقت هم نه وزیر کشور و نه وزیر مشاور در طرحهای انقلاب و نه نخست‌وزیر، هیچ کدام را صدا نکردند که بگویند شما چی می‌خواستید، بگویند، آخر بیایید برای ما توضیح بدهید. خودشان را خبره می‌دانستند و صاحب اطلاع و صاحب صلاحیت. خوب ما کار خودمان را کردیم و آنها هم کار خودشان را.»^(۱)

بار دیگر همین معنا را به تلخی چنین بازگو کرد:

«برای قانون اساسی، پیش‌نویس تهیه کردیم اما چه بلایی به سرش آوردند، به ما مربوط نیست.»^(۲)

و بالاخره پس از کنار رفتن از نخست‌وزیری گفت:

«به مجلس خبرگان وصیت می‌کنم که در بعضی موارد، تغییراتی بدهند تا حکومت انحصاری نباشد.»^(۳)

سفر به الجزایر و دیدار با برژینسکی

در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۹ مهندس بازرگان در رأس یک هیئت دولتی برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر به آن کشور سفر کرد. و این نخستین - در عین حال آخرین - سفر خارجی رییس دولت موقت بود. وی در آن سفر طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری پارس - که بعدها به «خبرگزاری جمهوری اسلامی» تغییر نام یافت - به سئوالات خبرنگاران پاسخ داد. از جمله در پاسخ این سؤال که «چرا در نخستین سفر خارجی خود در مقام نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب اسلامی

۱. کیهان، ۱۵ مهر ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۱ آبان ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۸.

ایران عازم الجزیره هستید و منظور از این سفر چیست؟» گفت:

«اولین سفر خارجی من، می‌بایستی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد جهان، به کوبا صورت می‌گرفت که دعوت شده بودم ولی به علت گرفتاریها و ضرورت حضورم در تهران و نگرانیهایی که متأسفانه در آن زمان موجود بود، نتوانستم به هاوانا بروم، ولی خوشبختانه و بحمدالله اوضاع مملکت طوری شده که این سفر برای من امکانپذیر شد و این حسن تصادف است که اولین سفر من به خارج از کشور برای شرکت در یک جشن، آن هم جشن انقلاب است که ۲۵ سال از شروع و ۱۷ سال از پیروزی آن می‌گذرد و موفق به استقرار و استحکام خود در مملکت شده است. و خوشوقتی دیگر من این است که این جشن به کشور همکیش و برادر مسلمان ما یعنی الجزایر مربوط می‌شود که با هم پیش‌از انقلاب و به خصوص بعد از آن روابطی در نهایت صمیمیت و علاقه‌مندی و دوستی و تمایل به همکاری و دفاع از انقلاب داشته‌ایم و من امیدوارم که شرکت در جشن انقلاب یک کشور مسلمان عرب در واقع به معنای شرکت در تمامی جشنهای مسلمانان اعم از عرب و غیرعرب و مردم عدالتخواه و آزادیخواه دنیا تلقی شود.»^(۱)

یکی از حوادث این سفر، دیدار برژینسکی مشاور ریاست جمهوری آمریکا، -کارتر- با بازرگان در امور امنیت ملی بود که ظاهراً یک امر عادی برای دولتمردان در کشور به حساب می‌آمد. به ویژه که در آن زمان هنوز رابطه سیاسی ایران و آمریکا برقرار بود. اما بعدها در اختلافات سیاسی، همین دیدار از مواردی بود که سخت مورد انتقاد و طعن بسیاری از عناصر انقلابی و رادیکال و مخالفان تفکر و مشی بازرگان و دولت موقت قرار گرفت. ابتدا بهتر است اصل ماجرا را به روایت خبرگزاری پاریس بشنویم:

«مهندس بازرگان نخست‌وزیر، دیشب در گفتگوی کوتاهی با خبرگزاری پاریس اظهار داشت: در مذاکراتی که صریحاً و روشن با برژینسکی مشاور ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در امور امنیت آمریکا داشتم، اعلام کردم

که [آمریکا] باید روش خود درباره ایران را نسبت به دوران شاه مخلوع تغییر دهد...»^۱

سه‌شنبه گذشته یعنی دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر کاردار سفارت آمریکا در تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر، ملاقات و مذاکراتی انجام دهد و امروز این دیدار و گفتگو انجام شد. نخست‌وزیر، مذاکرات خود را با مشاور رییس جمهوری آمریکا در امور امنیتی، روشن و صادقانه توصیف کرد و اظهار داشت که در این مذاکرات موضوع قراردادهای گذشته ایران با آمریکا و نیز چگونگی مناسبات و روابط دو کشور مطرح است. نخست‌وزیر گفت که برژینسکی رئوس مطالب طرح شده را برای مشورت با مقامات واشنگتن، یادداشت کرده و قرار است پس از انجام این مشاوره، رئوس موضوع از طریق کاردار سفارت آمریکا در تهران دنبال شود.^(۱) برژینسکی نیز جریان این دیدار را، البته با تفاوت روشنی از جمله این که بازرگان از وی تقاضای ملاقات کرد*، در مقاله خود «چگونه ایران را از دست دادیم»، چنین روایت می‌کند:

«یک هفته پس از ورود شاه به آمریکا، روز اول نوامبر، من در رأس هیئتی از طرف دولت آمریکا برای شرکت در جشنهای بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر، به آن کشور رفتم. در جریان این سفر بود که مهدی بازرگان نخست‌وزیر ایران از من تقاضا کرد که دیداری با هم داشته باشیم. من این تقاضا را پذیرفتم و بعد از ظهر همان روز در اطاق هتل بازرگان با وی ملاقات کردم. در این دیدار علاوه بر بازرگان، وزیران خارجه و دفاع او، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران هم حضور داشتند. مذاکرات ما ابتدا مربوط به شاه و مسافرت او به آمریکا نبود بلکه در اطراف مسایل کلی مربوط به روابط دو کشور دور می‌زد. من تأکید کردم که آمریکا نه درصدد توطئه علیه رژیم جدید ایران است و نه چنین توطئه‌ای را تشویق و تقویت می‌کند و افزودم «ما آمادهٔ برقراری هر نوع مناسباتی هستیم که

۱. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۶۵

*. آقای دکتر یزدی می‌گوید پس از انتشار کتاب برژینسکی، من و مهندس بازرگان نامه‌ای به ناشر کتاب نوشتیم و به این ادعا که مهندس بازرگان از ایشان تقاضای ملاقات کرده است، اعتراض کردیم.

شما می خواهید... ما منافع مشترکی با هم داریم ولی نمی دانیم که شما می خواهید چگونه با هم همکاری کنیم... دولت آمریکا آماده توسعه روابط اقتصادی، سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی با دولت شما در حد آمادگی و درخواست شماست.» با این مقدمه گفتگوهای ما در زمینه امکانات همکاری در زمینه های مختلف از جمله امور امنیتی ادامه یافت و چمران هم مسئله کمک و همکاری آمریکا را به نیروهای نظامی ایران مطرح کرد. من بدون این که وعده مشخصی بدهم امکان این همکاری را رد نکردم.

مسئله شاه بعد از این مذاکرات مقدماتی مطرح شد و یزدی که یک دکتر تحصیل کرده آمریکا و مردی تیزهوش و خوش مشرب بود پس از اشاره به سیاست گذشته ما در پشتیبانی از شاه گفت که حضور او در آمریکا «موجب ناراحتی ماست». یزدی سپس گفت که اگر خود شاه هم قصد فعالیت های سیاسی نداشته باشد، اطرافیان و طرفداران او دست بردار نیستند و چنین نتیجه گرفت که «مردم ایران حضور او را در آمریکا دلیل درگیری و دخالت آمریکا در این فعالیتها می دانند.» او همچنین با نوعی تمسخر و استهزا این مسئله را عنوان کرد که شاه بیماری خود را وسیله ای برای پناهندگی به آمریکا قرار داده است.

من قاطعانه به حرف های یزدی پاسخ دادم و گفتم «این بحث موجب خفت و نشانه تنزل اخلاقی است...». در این موقع بازرگان که یک پیرمرد لیبرال جا افتاده و موقر باریش بزی ظریفی بود وارد صحبت ما شد و پیشنهاد کرد پزشکان ایرانی هم شاه را معاینه کنند تا معلوم شود که او واقعاً بیمار است یا نه... بعد از این گفتگو موضوع دارایی های شاه در آمریکا مطرح شد و من گفتم درهای دادگاه های ما همیشه برای پذیرفتن دعاوی شما باز است.

ملاقات ما در محیط بسیار دوستانه ای پایان یافت و رفتار مخاطبین ایرانی من خیلی بیش از انتظار صمیمانه بود. من جریان این دیدار را بی درنگ به رییس جمهوری و ونس [وزیر امور خارجه وقت] گزارش دادم...»

من دلیل اقدام بازرگان را در ملاقات و مذاکره با خود به درستی نمی دانم. اگر من از این ملاقات خودداری می کردم از طرفی دلیل تازه ای بر مخالفت آمریکا با رژیم جدید ایران به دست افراطیون می افتاد و از طرف دیگر دولت آمریکا متهم

می‌شد که فرصت مناسبی را برای بهبود روابط با ایران از دست داده است.»^(۱)
سایروس ونس، وزیر خارجه وقت آمریکا، نیز در مقاله خود «نقش آمریکا در ایران» همین مضامین را تکرار می‌کند.^(۲)

پس از انتشار خبر دیدار نخست‌وزیر و همراهانش با مشاور امنیتی دولت کارتر، موجی از انتقاد تند، علیه نخست‌وزیر برخاست و بسیاری آن دیدار را نادرست و خلاف مصالح انقلاب و مغایر با سیاست دولت انقلابی شمردند.^(۳)
پس از بازگشت هیئت دیدارکننده، دکتر یزدی در مورد این دیدار و سخنان رد و بدل شده فیما بین توضیحاتی داد. ایشان گفت:

«این تماس در جهت تفهیم کردن موضع انقلابی ایران به برژینسکی بوده است و این که بسیاری از مظلومی که آمریکا بر ایران روا داشته، قابل جبران است و باید آمریکا آنها را جبران کند.»

یزدی گفت:

«برژینسکی مراتب پشتیبانی خود از دولت ایران را اعلام کرد و گفت این پشتیبانی به جهت هیئت مذهبی است زیرا ما مسیحی و شما مسلمان هستید.»
به گفته ایشان «بازرگان پاسخ داد شما کارهایی را که از زمان مصدق تا کنون در ایران کرده‌اید، کدام یک با موازین مسیحیت شما تطبیق دارد؟ شما تا این اواخر هم از شاه پشتیبانی کردید. چگونه ملت ایران می‌پذیرد که شما از ایران پشتیبانی می‌کنید؟»^(۴)

البته بعدها، که انتقادهای گسترده شد، مهندس بازرگان و دکتر یزدی بارها در این باره توضیح داده، از محتوای مذاکرات دفاع کرده‌اند. از جمله در جلسه روز پنج‌شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی، یکی از نمایندگان اشارتی به این ملاقات کرد و آن را محکوم کرد. مهندس بازرگان و دکتر یزدی، که هر دو عضو پارلمان بودند، به آن پاسخ دادند. به ویژه دکتر یزدی توضیحات مفصلی در این باره

۱. توطئه در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. توطئه در ایران، ص ۶۶.

۳. به عنوان نمونه می‌توان به سر مقاله کیهان، مورخ ۱۴ آبان ۱۳۵۸، و اعلامیه حزب جمهوری اسلامی در همان شماره مراجعه کرد.

۴. اطلاعات ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۸.

به نمایندگان عرضه کرد. خلاصه مطلب این بود که اولاً به لحاظ ایدئولوژیک، اعتقادی هرگز دیدار و گفتگو با دشمن خلاف نبوده و نیست، ثانیاً امام و شورای انقلاب هرگز ارتباط و دیدار با آمریکاییها را منع نکرده بودند و آنچه امام در این مورد گفتند پس از آن بوده، ثانیاً کار مخفی و دور از چشم مردم و مسئولان انجام نداده‌ایم و پس از بازگشت در یک مصاحبه مطبوعاتی تمام مسایل را با مردم در میان گذاشته‌ایم و رابعاً فقط حق دارید، پرسید که ما در این گفتگو چه گفته و چه شنیده‌ایم، یعنی ماهیت گفتگو مهم است نه اصل گفتگو. سپس وی برخی از سخنان رد و بدل شده در آن دیدار را توضیح داد که کم و بیش همان است که پیش از این نقل شد.

دکتر یزدی در ادامه سخنانش گفت:

«شما به وزیر خارجه تان اعتراض می‌کنید که چرا با یک دیپلمات خارجی ملاقات کرده، ولی کسانی که در مقام وزارت نبودند به چه مجوزی ملاقات کردند؟ بنده از شما سؤال می‌کنم که آقای هنری برکت که به ایران آمد، پرسیدند با چه مجوزی با دکتر بهشتی ملاقات کرد؟ به چه مجوزی او را به قم بردند و با بعضی از مدرسین ملاقات کرد؟ آیا آنها مسئول وزارت خارجه بودند؟...*
آن هم ما ملاقات نکردیم او عیناً مثل شمر که شب عاشورا به دیدن ابوالفضل رفت به دیدن آقای مهندس بازرگان آمد. آقای مهندس بازرگان هم گفتند چه کنیم او را بپذیریم یا نپذیریم.»^(۱)

گروگان‌گیری و استعفا

پس از بازگشت مهندس بازرگان و هیئت همراه، از الجزایر، در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸، گروهی از جوانان و دانشجویان که اندکی پیش از آن با ایجاد تشکلی، خود را «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» خوانده بودند، در اعتراض به سفر شاه به آمریکا و پناه دادن دولت آمریکا به او، به سفارت آمریکا در تهران حمله کرده، پس از ورود به ساختمان سفارت، تمامی اعضای آن را به گروگان گرفتند. پس از آن روابط

* البته در همان جلسه آقای محمد یزدی دیدار مورد اشاره با جامعه مدرسین را تکذیب کرد.

ایران و آمریکا، که تا آن زمان ظاهراً عادی بود، به تیرگی و وخامت گرایید و بزودی مسئله گروگانهای آمریکایی در ایران به یک بحران داخلی و بین‌المللی تبدیل شد. یک روز بعد مهندس بازرگان از نخست‌وزیری دولت موقت استعفا داد. استعفایی که به گمان عده‌ای به خاطر اعتراض به گروگانگیری بوده است ولی بازرگان و دیگر اعضای دولت او می‌گویند* هرگز چنین نبوده و این ادعا، کذب است. بهتر است در آغاز، سخنان بازرگان را درباره این حادثه مهم بشنویم. وی پس از مقدماتی می‌نویسد:

«حمله و اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن در حدود ۶۰ نفر از دیپلماتهای آمریکایی و مراجعین به سفارت که توسط یک عده از دانشجویان و جوانان انقلابی تند در تاریخ ۱۳/۸/۱۳۵۸ صورت گرفت؛ از وقایع تاریخی برجسته انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود که انعکاس بین‌المللی وسیع در خارج و آثار مهمی در داخل داشته است. چه در تبلیغات و تحریرات و چه در جهت دادن به انقلاب. اشغال کنندگان، گروه یا نهادهای را تشکیل داده خود را «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» نامیدند و امام عمل آنان را بدون آن که ظاهراً اطلاع قبلی از قضیه داشته باشند به عنوان «دومین انقلاب اسلامی» تأیید کردند. شورای انقلاب، اعلام موضع خاص نکرد ولی آقای دکتر بهشتی در مقام نایب رییس مجلس خبرگان با تأیید ضمنی از حرکت دانشجویان، سیاست آمریکا را محکوم کرد. دولت موقت، که از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ حقوق نمایندگان و اتباع خارجی بر طبق تعهدات بین‌المللی، نمی‌توانست مخالف این عمل نباشد، - و مرحوم دکتر بهشتی در جلسه شورای انقلاب، آن روز همین نظر را توصیه کرده بود - چون قبلاً تصمیم به استعفا گرفته بودم. هیچ‌گونه اعلامیه و اقدامی در این زمینه نکرد. چند روز «لانه جاسوسی» و خیابانهای اطراف آن میدان تجمع دستجات و محل کینه توزترین تظاهرات

*. از باب نمونه آقای علی اردلان، وزیر دارایی دولت بازرگان، می‌گوید:

«روز دوشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۸ همگی اعضای هیئت دولت اصرار به استعفا داشتیم و در نتیجه کناره‌گیری بدون قید و شرط به تصویب رسید و به قم فرستاده شد و روز دوشنبه ۱۴ آبان ساعت ۹ شب موافقت با استعفای دولت اعلام گردید.»

ایرن فردا، شماره ۱۶، ص ۳۳.

گردیده، ضمن تأیید جسارت دانشجویان، انواع دشنامها و تهدیدها را نثار رییس‌جمهور و دولت و سیاست آمریکا می‌نمودند. و خط و نشان برای کسانی که به زعم آنها در خط آمریکا یا سازشکارها هستند، می‌کشیدند. محوطه سفارت و موضوع گروگان‌گیری، مرکز و مقصد تجمعها و راهپیماییهای جنجالی خصمانه‌ای شده بود که مجاهدین خلق و توده‌ایها پیشگام و دامن زن اولیه آن بودند.»^(۱)

اما این که استعفای نخست‌وزیر، ارتباطی خاص با اشغال سفارت داشته است یا نه، مهندس بازرگان می‌گوید:

«بعداً گروههای چپی و افراطی مخالف، اصرار داشتند که استعفای دولت موقت را «سقوط دولت موقت» بنامند و معلول گروگان‌گیری و افشاگری بدانند، در حالی که روز قبل از اشغال سفارت، استعفا به تصویب هیئت دولت رسیده و دو هفته پیش از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود که اگر اخلاص‌گراها و تعدد مراکز تصمیم‌گیری جای خود را به همکاری صمیمانه و یک‌پارچه شدن دولت و شورای انقلاب و مقام رهبری ندهد، وزرا فشار می‌آورند و دولت موقت خود را ناچار می‌بیند که کنار برود. عمل گروگان‌گیری دانشجویان کوچکترین تأثیر در تصمیم دولت و تقدیم استعفای قطعی برای امام را نداشت ولی از چندی قبل، مخصوصاً بعد از مسافرت به الجزایر و به بهانه ملاقات با برژینسکی وزیر امور امنیتی دولت آمریکا، نقشه برای بدنام کردن و برکنار نمودن دولت موقت کشیده و تبلیغات و تحریکات حساب شده وسیع در صدا و سیمای جمهوری اسلامی و در بعضی از محافل روحانی و حتی حزبی مؤثر افتاده بود.»^(۲)

آقای مهندس علی اکبر معین‌فر، وزیر نفت در دولت موقت، در این مورد می‌گوید:

«دولت تصمیم به استعفا گرفت و استعفایش را شبانه به قم فرستادند. وقتی آقا استعفا را دیدند، گفتند که روحانیون عضو شورای انقلاب و چند نفر دیگر - شاید قطب‌زاده هم بود - خودشان را به قم برسانند. این بار مهندس بازرگان

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۹۴ و ۹۵.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۹۵.

بعد از تقدیم استعفا، منتظر نمی ماند و به رادیو هم استعفا را اعلام می کند که در اخبار ساعت هفت صبح، استعفا را قرائت کنند. آقایان بهشتی، رفسنجانی، خامنه ای، مهدوی کنی و موسوی اردبیلی، صبح به قم می روند و آقای خمینی می گویند که کاری کنید که مهندس بازرگان استعفایش را پس بگیرد و آنها با این مأموریت از منزل ایشان خارج می شوند و وقتی وارد ماشین می شوند، رادیو را روشن می کنند و استعفا را از رادیو می شنوند و بر می گردند و می گویند که مهندس بازرگان به مردم اطلاع داده است و آقای خمینی این استعفا را می پذیرند. این طور نبود که بلافاصله پس از استعفا مورد قبول قرار گرفته باشد.»^(۱)

اما نویسنده کتاب «مهاجر قبیله ایمان»، از قول حاج سید احمد خمینی درست، خلاف این را روایت می کند:

«خبر دادند که آقای بازرگان در اعتراض به حرکت دانشجویان، استعفای خود و کابینه دولت را نوشته - و ظاهراً - عازم قم می باشد. ساعتی به پخش اخبار سراسری بعد از ظهر رادیو نمانده بود. این اولین بار نبود که رییس دولت موقت استعفای اعلام نشده می داد. شناختی که از برخوردهای ایشان و دولت موقت داشتم، مطمئن بودم که این اقدام یک حرکت تاکتیکی برای گرفتن امتیاز و تحت فشار قرار دادن دانشجویان است. هنوز در شورای انقلاب و بسیاری از ارکان مدیریت کشور عناصر سازشکار و غیر متعهد به راه انقلابی امام، وجود داشتند و می دانستم که اگر فرصت بیابند با توجه به فضای سیاسی آن روزها، جوسازی را آغاز کرده و زمینه را برای اعمال فشار فراهم خواهند نمود. با هر وسیله ای مسئول رادیو و تلویزیون را - که در محل کارش نبود - پیدا کردم و تلفنی به او گفتم که باید مردم را در جریان بگذارید و خبر استعفا را در اخبار سراسری پخش کنید. بالاخره با وجود مخالفت های مسئولین دولت موقت، خبر پخش شد.»^(۲)

دلیل یا دلایل استعفای نخست وزیر دولت موقت چه بود و چرا پیش از آن که تمامی برنامه ها و وظایف خود (از جمله انتخابات مجلس شورای ملی) را انجام دهد، از ریاست دولت کناره گیری کرد؟ به نظر می رسد که ابهامی در این مورد وجود

۱. روزنامه توس، شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۷۷، شماره ۴۲، مصاحبه با مهندس علی اکبر معین فر، صص.

۲. مهاجر قبیله ایمان، حمید انصاری، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

ندارد و قضایا کم و بیش روشن است. دلیل اصلی و مهم همان است که در استعفا نامه و دیگر گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان و برخی دیگر از اعضای دولت موقت آمده است و آن، عبارت است از پدید آمدن مراکز مختلف و حتی متضاد تصمیم‌گیری و عمل و دخالت این مراکز و نهادها در کار همدیگر و از جمله در کار دولت، و در نهایت، ناتوانی دولت از اداره قانونی و منضبط کشور.

چنان که پس از این توضیح خواهیم داد، از همان آغاز کار دولت موقت، نخست وزیر بارها از آشفتگی، بی‌نظمی، ظهور افراطیگری در انقلابیگری - دست کم به زعم ایشان - پیدایش کانونها و مراکز مختلف فراوان تصمیم‌گیری و اجرا، بی‌اعتنایی آشکار به دولت و قوانین و مصوبات رسمی کشور - که به تأیید شورای انقلاب و امام نیز رسیده بودند - و در نهایت، محدودیت و ناتوانی روز افزون دولت در مدیریت کشور، گله و شکوه داشته و شاید صدها بار گلایه‌هایش را در سخنرانی و گفته‌ها و نوشته‌ها و پیامهای رسمی و غیررسمی خود ابراز کرده و انقلابیون رو به گسترش را به رعایت قوانین و اعتدال و میانه‌روی در فکر و عمل دعوت کرده بود. اما به هر دلیل اوضاع آشفته‌تر می‌شد و در مقابل، از توان دولت در کنترل اوضاع بحرانی کاسته می‌شد. در طول این دوران نیز چندبار دولت ترمیم شد و تدابیر دیگر برای تثبیت دولت اندیشیده شد، اما در فرجام، کار ساز نشد. رئیس دولت چندبار تصمیم به استعفا گرفت که البته عمل نشد.

«اصولاً دولت موقت از همان ماه دوم انتصاب، آمادگی خود را برای واگذاری مسئولیت و عدم قبول بی‌نظمیها و دخالتها اعلام کرده بود و در این مدت بنا به امر و تکلیف شرعی کردن امام و اصرار شورای انقلاب، ادامه به خدمت می‌داد و برای استعفا و تحویل قدرت، کمترین نیاز به نقشه و توطئه یا بهانه‌گیری و افشاگری وجود نداشت.»^(۱)

از این روزمانی که بی‌نظمی و دخالت در امور دولت و ناتوانی از کنترل اوضاع به اوج خود رسید، دولت موقت مهندس بازرگان، استعفا داد و دلایل استعفا نیز به صراحت و روشنی در متن استعفا آمده است:



اعضاء کابینه مهندسی بازرگان (قدیم و جدید، از ۱۷ بهمن تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)، دو روز پس از استعفای دولت بر روی پله‌های ورودی ساختمان نخست‌وزیری.

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم حضرت آیت الله العظمی امام روح الله الموسوی الخمينی دامت برکاته. با کمال احترام معروض می‌دارد پیرو توضیحات مکرر گذشته و نظر به این که دخالتها، مزاحمتها، مخالفتها و اختلاف نظرها، انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و این جانب مدتی است غیرممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر، نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب، بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد، بدین وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد تا به نحوی که مقتضی می‌دانند کلیه امور را در فرمان رهبری گیرند و یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی، وجود داشته باشد، مأمور تشکیل دولت فرمایند. با عرض سلام و دعای توفیق.

مهدی بازرگان. (۱)

رهبر انقلاب نیز استعفا را پذیرفته و طی حکمی برای شورای انقلاب، آن شورا را مأمور اداره کشور و تهیه مقدمات برای انجام کارهای انجام نشده کرد. متن این حکم چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

شورای انقلاب جمهوری اسلامی

چون جناب آقای مهندس بازرگان با ذکر دلایلی برای معذور بودن از ادامه خدمت در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۱۴ از مقام نخست‌وزیری، استعفا نمودند ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت‌فرسای ایشان در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه، استعفا را قبول نمودم. شورای انقلاب را مأمور نمودم برای رسیدگی و اداره امور کشور در حال انتقال و نیز شورا، مأموریت در اجرای امور زیر را بدون مجال دارد:

- ۱- تهیه مقدمات قانون همه‌پرسی قانون اساسی.
- ۲- تهیه مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی.
- ۳- تهیه مقدمات تعیین رییس جمهور.

لازم به تذکر است که با اتکال به خداوند متعال و اعتماد به قدرت ملت عظیم‌الشان، باید امور محوله را خصوصاً آنچه مربوط است به پاکسازی دستگاه‌های اداری و رفاه حال طبقات مستضعف بی‌خانمان، به طور انقلابی و قاطع عمل نمایند.

روح‌الله الموسوی الخمینی^(۱)

پس از آن «دولت موقت شورای انقلاب» تشکیل شد که اعضای آن غالباً همان وزیران پیشین بودند. این دولت، که نخست‌وزیر نداشت، تا انتخابات مجلس شورای ملی و تشکیل مجلس به کار خود ادامه داد و وظایف محوله را یکی پس از دیگری انجام داد. البته مهندس بازرگان، که پس از تصدی نخست‌وزیری از شورای انقلاب خارج شده بود، به دستور رهبری به شورا بازگشت و تا پایان کار شورای انقلاب در عضویت شورا باقی ماند. خود ایشان در این باره می‌گوید:

«بعد از تعیین دولت موقت و خارج شدن وزرا از شورای انقلاب، به جای ما آقایان بنی‌صدر، قطب‌زاده، مهندس موسوی، دکتر پیمان و جلالی را وارد کردند بدون آن که به جای شهید مطهری و مرحوم طالقانی شخص جدیدی جانشین شود. تغییر سوم بعد از استعفای دولت موقت و وارد کردن آقایان مهندس کتیرایی، مهندس معین‌فر، دکتر رضا صدر و من به دستور امام صورت گرفت که در عوض آقایان دکتر پیمان، مهندس موسوی و جلالی خارج شدند.»^(۲)

۱. صحیفه نور، ج ۱ / ص ۱۴۷ و مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۶۹.

۲. دولت موقت و شورای انقلاب، ص ۳۲.

فصل دوم

اوضاع عمومی کشور در این دوران

(۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)

در فصل پیشین، طبق روال کتاب، به رویدادهایی پرداختیم که از نظر زمانی، بهمن ماه ۱۳۵۷ تا آبان ماه ۱۳۵۸ را در بر می‌گرفت و به طور مستقیم به زندگی و حوادث و حیات سیاسی مهندس بازرگان ارتباط داشت. ارتباط با بختیار و ارتش، انتخاب و انتصاب به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب، انجام رفراندوم جمهوری اسلامی، انجام انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و سرانجام استعفا از نخست‌وزیری، که از مهمترین رویدادهای زندگی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر بودند. در این فصل، طبق معمول، به اوضاع عمومی این دوران نه ماهه و حوادث مهم آن مقطع تاریخی، اشاره می‌کنیم، پس از آن در فصل بعد به نقش مهندس بازرگان در این دوره می‌پردازیم و سپس به ارزیابی کارنامه دولت موقت، اشارتی خواهیم داشت.

رویدادهای این مقطع زمانی، چندان زیاد و انبوه است که حتی اشارتی به آنها نیز بسیار خواهد بود و مجال وسیع می‌طلبد. به ویژه که برای تحلیل نقش بازرگان و دولت موقت و داوری منصفانه درباره آن، بررسی دقیق اوضاع آن زمان حساس، لازم و ضروری است. اما در این جا چنین بررسی و تحلیلی، نه ممکن است و نه

مقصود این تحقیق. چرا که بررسی نقش و هویت و عملکرد دولت موقت، در عین ارتباط مستقیم با نخست‌وزیر آن، داستان جداگانه‌ای است که باید در تاریخنگاری و تحلیل حوادث انقلاب به طور مستقل به آن پرداخت. از این رو به اشارتی مختصر به مهمترین حوادث و رویدادهای این فاصله زمانی بسنده می‌کنیم. در عین حال باید یادآوری کرد که بخشی از حوادث مهم نیز در فصل اول نقل شده و برخی دیگر در فصول بعد خواهند آمد.

از آغاز باز شدن نسبی فضای سیاسی ایران، فعالیت «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در سال ۱۳۵۶، جنبش مردمی و اعتراضی بر ضد رژیم شاه آغاز شد و به تدریج شکل گرفت و گسترده و گسترده‌تر شد. ابتدا ماه به ماه و سپس هفته به هفته و در نهایت روز به روز و حتی در فرجام کار لحظه به لحظه بر حجم و عمق اعتراض و مخالفت افزوده شد و سرانجام به انقلابی بزرگ و عظیم و ملی بدل گشت و طوفان آن سرانجام نه تنها رژیم پهلوی و شاه بلکه اساساً رژیم سلطنتی به اصطلاح ۲۵۰۰ ساله را در خود فرو برد. با آغاز اعتصابها در تابستان ۱۳۵۷، اعتراض وارد مرحله نوینی شد و ناتوانی و فروپاشی درونی رژیم، به دلیل بسته شدن تدریجی بازار و سپس ادارات دولتی آغاز شد و با اعتصاب مهم کارکنان شرکت نفت، رژیم به طور کلی فلج و درمانده شد. به گونه‌ای که می‌توان گفت در سه ماه آخر عمر رژیم، عملاً دولتی در ایران حاکم و مستقر نبود. کارخانه و بازار و اداره و دانشگاه و مدرسه - و البته آنچه که بیشتر به زندگی شهری مربوط می‌شد - تعطیل و یا نیمه‌تعطیل بود. گویی زمان و تاریخ در ایران متوقف شده است. اما به واقع تاریخ نوین، با شتابی تند، در حال تولد و زایش بود. در شش ماه آخر، کار مردم در شهرها، جز راهپیمایی و تظاهرات نبود و به ویژه هر روز با کشتارهایی که صورت می‌گرفت، بهانه تازه‌ای برای تظاهرات و راهپیمایی و گاه درگیری در همه جا پدید می‌آمد. با خروج شاه از کشور در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، روند فروپاشی رژیم به مراحل آخرین و پایانی خود رسید. دولت بختیار عملاً وجود و نقش خارجی نداشت و لذا شعار مردم واقعیت بود که:

«بختیار، بختیار، دولت بی‌اختیار»

دولت بختیار، نه از نظر اراده و تصمیم اختیاری داشت چرا که دستور از جایی



دکتر پدالله سجادی و مهندس مهدی بازرگان در راهپیمایی و تظاهرات تاسوعای سال ۱۳۵۷
روی سقف اتومبیل، نجایان انقلاب اسلامی، مقابل دانشگاه تهران.

دیگر می‌آمد، و نه از نظر اعمال قدرت به عنوان یک دولت، اختیار و ابتکار و توانی داشت. ورود رهبر انقلاب به ایران، تیر خلاص بر رژیم زوال یافته بود. انتصاب رییس دولت موقت، رژه همافران شجاع در محل اقامت رهبری، مرگ قطعی رژیم در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ را موجب گردید.

با سقوط نهایی رژیم پادشاهی و دولت اسمی بختیار و استقرار دولت موقت انقلاب و در اختیار گرفتن نهادهای حکومتی و دولتی، انتظار می‌رفت که دولت جدید و انقلابی بتواند بر آشفتگیها و بی‌نظمیها فایق آید و تجدید بنای دولت نوین در چهار چوب وظایف و تکالیف تعیین شده از سوی رهبر انقلاب را آغاز کند و به سامان برساند. اما در عمل چنین نشد؛ نخست‌وزیر و دولتیان به کار خود مشغول بودند و تمام تلاش آن بود که طبق مصوبات شورای انقلاب و یا هیئت دولت و یا فرمانهای رهبری، عمل شود و با تمرکز در قدرت سیاسی و اعمال اراده دولت و قانون، مملکت سامان پیدا کند. و اگر هم نهادهای خارج از دولت وجود دارد، جملگی در حیطه اختیارات خود عمل کنند. امام نیز پیوسته در تمامی سخنرانیها و پیامها مردم را دعوت به نظم، وحدت، آرامش، کار و تلاش در جهت سازندگی کشور می‌کرد و از تفرقه و درگیری و آشفتگی و نفاق، پرهیز می‌دادند و توصیه می‌کردند از فرامین دولت اطاعت کنند.

اما در عمل، امور در مسیر دیگری سیر می‌کرد و گویی چندان گوش شنوایی برای شنیدن توصیه‌های رهبری و فرامین حکومتی دولت وجود نداشت. انرژی نهفته در متن جامعه و به ویژه عقده سرکوب شده ۲۵ سال استبداد و اختناق توأم با زندان و داغ و درفش محمدرضا شاه، یک باره چون آتشفشانی دهان باز کرده و پیوسته بر فوران و گسترش و قدرت آن افزوده می‌شد. چند نهاد خود جوش و به ضرورت در متن انقلاب زاده شده، فعالیت خود را آغاز کرده بودند ولی هرکدام کار خودش را می‌کرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و دادگاههای انقلاب از مهمترین نهادها بودند، که البته بعدها نهادهای دیگری چون جهادسازندگی، کمیته امداد امام، بنیاد مستضعفان، حساب صد امام، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی و... یکی پس از دیگری تأسیس شدند. این نهادها عموماً تحت نظر مستقیم و یا غیرمستقیم رهبری بودند و اصولاً از حوزه

دولت و اختیارات دولت خارج و تابع قوانین و مقررات داخلی خودشان بودند که البته به تدریج این مقررات و حدود وظایف شکل گرفتند.

اگر چه برخی از نهادهای انقلابی با ابتکار و پیشگامی دولت موقت تأسیس و تشکیل شده بودند، اما نتوانستند و یا نخواستند با نظم و مقررات و تفکر و سیاست دولتیان و به ویژه با شخص رییس دولت کاملاً هماهنگ شوند. فی‌المثل دادگاههای انقلاب در تهران و شهرستانها به دستگیری و احیاناً محاکمه انقلابی و اعدام ضدانقلابیون، دست می‌زدند که حدود یک سال این وضع ادامه داشت. روزنامه‌های اسفندماه ۱۳۵۷ و سال ۱۳۵۸ (به ویژه تا پاییز آن سال) در سطح گسترده‌ای از این نوع اقدامات دادگاههای انقلاب خبر می‌دهند. سپاه پاسداران و کمیته‌ها، که غالباً از جوانان پرشور انقلابی تشکیل شده بودند، نیز کم و بیش از همین جهت حرکت کرده، بی‌امان به مبارزه با ضدانقلاب (ادعایی یا واقعی) در داخل شهرها و یا در نواحی مرزی و برخی استانهای مسئله‌دار و آشوبزده، مشغول بودند. دولت موقت کوشش داشت اعمال و تصمیمات این نهادها را در کنترل خود در آورد، که در عمل - به دلایلی که بعداً خواهیم گفت - ممکن نشد.

در کنار نهادهای انقلابی، احزاب و گروهها و سازمانها و جمعیت‌های سیاسی و انقلابی - و یا مدعی انقلابی - فراوان سر برآورده بودند و هر کدام از آنها خود را میراثدار و یا میراثخوار انقلاب می‌دانستند و غالباً چنین وانمود می‌کردند که نقش انحصاری و حداقل، نقش اساسی و استثنایی در انقلاب داشته‌اند و لذا باید رهبری انقلاب با آنها باشد و لااقل در رهبری انقلاب و یا در دولت و یا شورای انقلاب سهم شایسته داشته باشند. این احزاب و سازمانها و گروهها، که برخی از آنها سابقه دار هم بودند (مانند حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران)، و بعضی حدود ده سال با رژیم شاه مبارزه انقلابی و خونین داشتند (مانند سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران) و بسیاری نیز پس از انقلاب پدید آمده بودند (مانند حزب جمهوری اسلامی، حزب جمهوری خلق مسلمان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)، دارای انگیزه‌ها و گرایشها و ایدئولوژیها و شیوه‌های مختلف و غالباً متعارض بودند (اسلامی، مارکسیستی و لایبیک) و غالب آنها (به ویژه سازمانهای انقلابی) مدعی انحصاری انقلاب و در فروتنانه‌ترین حالت، خواهان



دکتر سجایی، مهندس بازرگان، مهندس صباغیان و تیمسار مجللی
مراسم جشن یادبود ملی شدن صنعت نفت، ساختمان مرکزی
شرکت ملی نفت ایران، ۲۹ اسفند ۱۳۵۷.

سهام در رهبری انقلاب و اداره کشور بودند. اما این که سهمها چه بود و چه اندازه می توانست باشد و از چه کسی و یا چه مقامی طلب می کردند، مجهول و گاه موهوم بود.

باید افزود که پیدایش احزاب و سازمانها و تشکلهای سیاسی و انقلابی، نه تنها بد نبود، بلکه طبیعی بود و به مقتضای انقلاب آزادیبخش ملت بود و لذا می توانست خوب و مفید و سازنده هم باشد، اما اشکال کار این بود که بسیاری از آنها - اگر نگوییم تمامی آنها - افزونطلب بودند و دست کم شرایط زمان و محدودیتها و نیازها و امکانات و به هر حال قواعد بازی را در نظر نمی گرفتند. و مهمتر از همه، در عین طرح شعارهای دموکراتیک و دفاع از آزادی، همه به قواعد و ضوابط دموکراسی و فعالیت سیاسی و حزبی قانونمند، پایبند نبودند و به جای رقابت سالم و سازنده و درست و مفید، به طرد و نفی و حذف دیگران اهتمام داشتند. بگذریم از این که شمار قابل توجهی از این احزاب و سازمانها - به ویژه در نواحی مرزی - اساساً با انگیزه های ناسالم و یا در ارتباط با بیگانگان، خلق شده بودند و لذا مأموریت ویژه داشتند. نگاهی به روزنامه ها و مطبوعات و اسناد خود سازمانها و احزاب در طول سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ به خوبی این مدعا را ثابت می کند.

روشنفکران و نویسندگان و صاحب نظران بسیاری پس از سالها خاموشی اختیاری و یا اجباری و یا فرصت طلبانه، سر برآورده بودند و در مطبوعات و مجالس و محافل دانشگاهی و یا در اداره و کارخانه، پیرامون مسایل مختلف، سخن می راندند و هر کدام از موضع خاص ایدئولوژیک شخصی یا گروهی خاص خود، درباره اکثر و یا تمام مسایل کشور و انقلاب اظهار نظر می کردند. تب و تاب انقلاب و انقلابیگری مد روز بود و همه را مجذوب و مفتون خود کرده بود. تا آن جا که هر شخص و یا گروه و حزب و سازمان می کوشید، نشان دهد از دیگری انقلابی تر است. حتی کسان بسیاری بودند که تا آن ایام واژه «انقلاب» نیز به گوششان نخورده بود و در نظر و عمل با انقلاب بیگانه بودند و حتی کسانی بودند که سالها نظراً و عملاً با مبارزه، مخالفت کرده بودند، اما در آن ایام جملگی نه تنها انقلابی بلکه خود را رهبر انقلاب و وارث بلامنازع انقلاب نیز می دانستند. هر روزه دهها و شاید صدها اعلامیه و

بیانیه سیاسی و یا مقاله شبه اعلامیه از سوی این افراد و یا شخصیت‌های حقیقی و حقوقی در گوشه و کنار مملکت صادر می‌شد و تمامی آنها از انقلاب و انقلاب‌بگیری و ضرورت تداوم آن سخن می‌راندند و با هر نوع سازش و سازشکاری مخالفت و مبارزه می‌کردند. حتی دقیقاً روشن نبود که در این میان واقعاً سازشکار کیست؟ از نخبگان و سیاستمداران و سیاست پیشگان که بگذریم، در میان مردم عادی نیز، اوضاع کم و بیش همین گونه بود. انقلاب تا اعماق روستاها نیز راه یافته و کشاورزان و روستانشینانی که در هیچ یک از جنبش‌های اجتماعی و یا سیاسی و مردمی گذشته (مانند مشروطیت و یا نهضت ملی) حضور نیافته بودند، به تکان و جنبش در آمده بودند و نقشی برای خود در جنبش سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ قایل بودند. در شهرها (به ویژه مراکز استانها) کارمندان، دانشگاهیان، ارتشیان، کارگران کارخانه‌ها، پیشه‌وران و... جملگی خواهان استقلال بیشتر در مدیریت و تصمیم‌گیری خرد و کلان کشور و یا در امور مربوط به خود بودند و به طور کلی مدیریت دولتی به صورت آمرانه و از بالا را نمی‌پذیرفتند. در روستاها نیز کم و بیش همین فکر وجود داشت. کارخانه‌داران در شهرها و خوانین در روستاها یا به طور کلی گریخته بودند و یا مخفی شده و یا حداقل، مراکز قدرت خود را رها کرده بودند. کارگران و کشاورزان نیز با تصرف کارخانه‌ها و یا زمینهای اربابی، خواستار نفی سرمایه‌داری و الغای کامل نظام ارباب - رعیتی شده و حداقل دنبال احیای حقوق تضییع شده خود بودند. زمینهای زیادی از طرق مختلف در میان مردم تقسیم شد. نظم مسلط و آمرانه رژیم پادشاهی، که مردم را به هیچ می‌گرفت، یک باره فرو ریخته بود و جای آن را بی‌نظمی و گاه آشوب پر کرده بود. نظام شورایی، که به وسیله نخبگان فکری و رهبران سیاسی و انقلابی (مذهبی و غیرمذهبی) تبلیغ می‌شد، شعار عمومی بود و طرفداران زیادی در شهر و روستا داشت. حتی در ارتش نیز از چنین روشی تبلیغ می‌شد.

صرف‌نظر از این آشفتگیهای عمومی، نزاعهای کهن قومی و نژادی دیرین نیز در گوشه و کنار کشور سر برآورده بود و در استانهای حساس مرزی، آشوبهایی پدید آورده و می‌رفت به حوادث ناگوار و تلخ منجر شود و حتی به تجزیه بینجامد. در آذربایجان، گروههای تجزیه طلب و یا چپ و یا مذهبی، بی‌توجه، به عمق مسایل،

پیدا شده و بسیاری از آنها راه تجزیه را - ولو ناخواسته - در پیش گرفته بودند و بخش عمده آنها در پوشش حزب جدید التأسيس جمهوری خلق مسلمان، عمل می‌کردند. این تلاشها، حوادث تلخ و حتی خونینی در تبریز و آذربایجان پدید آورد. در کردستان گروههای چپ قدیمی و تازه ظاهر شده، نیز کم و بیش همین شیوه را در پیش گرفته بودند. از آن جا که انقلاب، عنوان اسلامی داشت و رهبری آن در دست روحانیت و مرجعیت بود، در کردستان و یا آذربایجان و برخی جاهای دیگر، گروههای سیاسی و حتی چپ ضد مذهب، کسانی از روحانیان را به صفحه آورده، در واقع پشت سر آنان مخفی شده، تا بهتر بتوانند به اهداف خود نزدیک شوند - می‌توان به دو نمونه آن اشاره کرد: در کردستان شیخ عزالدین حسینی و در خوزستان شبیر خاقانی - در کردستان برخی از پادگانها خلع سلاح شده، و سلاحها در دست گروهها افتاد. درگیری آغاز شد و در تابستان، درگیری خونین در کردستان به اوج خود رسید و خطر جدی شد. در جنوب و خوزستان نیز حول محور تشکل مجهول الهویه‌ای به نام «خلق عرب» درگیریها و حوادث مشابه روی داد. در بلوچستان نیز چنین حوادثی به وقوع پیوست. در ترکمن صحرا هم جدالهای کم و بیش حاد و حتی خونینی رخ نمود. به هر حال درگیریها از هر سو آغاز و سپس روز به روز گسترده‌تر شد. در همه جا به بهانه «خلق»ها و احقاق حقوق آنها، این جدالها و آشوبگریها روی می‌داد و در همه جا از «ستم مضاعف» این خلقها سخن در میان بود. در تهران و برخی مراکز مهم استانها هم درگیریهایی غالباً از نوع دیگر در جریان بود. احزاب و سازمانها از جهات مختلف با هم ستیزه می‌کردند و غالب آنها علیه دولت موقت عمل می‌کردند و می‌کوشیدند دولت را با مشکل مواجه کنند و حتی براندازند.

به هر حال در همه جا، احساسات و عواطف و تفکر حق طلبی و عدالت خواهی و انقلابیگری اصیل با انگیزه‌های ناسالم قومی و نژادی و طبقاتی و شخصی افراد یا گروهها به هم آمیخته بود و احیاناً برخی بازماندگان و عوامل رژیم منقرض شده و یا دستهای مرموز و مأمور بیگانه نیز در ایجاد و یا تقویت و تحریک این جدالها و حوادث دامن می‌زد و روز به روز اوضاع را آشفته‌تر می‌کرد. از تحریکها و انگیزه‌های ناسالم که بگذریم، واقعیت این بود که انقلاب چنان افکار و عواطف را در جهت



مهندس بازرگان و دکتر سبحانی همراه با جمعی از شخصیت‌های سیاسی و کشوری
در مراسم افتتاح باشگاه ورزش باستانی (شعبان جعفری سابق)
تهران، خیابان شمالی پارک شهر، ۲۱ خرداد ۱۳۵۸.



دکتر ابراهیم نژادی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس هاشم صباغیان و دکتر رضا صدوری
در مراسم افتتاح و بازدید نمایشگاه صنعتی و بازرگانی ایران، تابستان سال ۱۳۵۸

رهایی و آزادی و استقلال و حتی حق طلبی، بیدار و تحریک کرده بود که ملت بهمینوار حرکت کرده و جملگی می‌خواستند با شتاب هر چه تمامتر مملکت به سامان آید و همای سعادت و رفاه و آزادی و عدالت بر همه جا سایه بگسترانند و اوضاع ستم‌دیدگان و یا به اصطلاح رایج آن سالها «مستضعفان» به سرعت بهبود پیدا کند. باید قبول کرد که روح و جوهر این خیزش و تلاش، جز حق طلبی و عدالت‌خواهی چیز دیگری نبود. به ویژه که غالباً جوانانی که با آهنگ انقلاب به جنبش درآمده بودند، سردمدار این نهضت بودند. در واقع با سقوط رژیم پهلوی و تأسیس نظام انقلابی نوین، انقلاب، تازه آغاز شده بود و خواسته‌های انقلابی تازه، برای اجرا و عمل مطرح می‌شد و لذا همه از «تداوم انقلاب» سخن می‌گفتند؛ اما این شتاب فوق‌العاده، اگر هدایت نمی‌شد و در جهت درست و معقول و واقع‌بینانه به سامان در نمی‌آمد، جز ویرانی سودی نداشت.



مهندس بازرگان در مراسم بزرگداشت شادروان آیت‌الله طالقانی

زمین چمن دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۵۸.

فصل سوم

نقش فکری، سیاسی و اجرایی مهندس بازرگان در این دوران

(۱۵ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)

نقش مهندس بازرگان، در این دوران، با گذشته، کاملاً متفاوت بود. در ادوار ششگانه گذشته، وی عمدتاً به فعالیتهای فکری و فرهنگی و عملی و سیاسی اشتغال داشت و این بار بیشتر به کار اجرایی و مدیریت اجتماعی، مشغول بود و به عنوان نخست‌وزیر در یکی از آشفته‌ترین و حسّاسترین مقاطع تاریخ معاصر ایران ایفای نقش می‌کرد. در عین حال، طبق طبقه‌بندی بخشهای این کتاب، نقش او را در دو حوزه تفکر و فرهنگ و نیز سیاست و اجرا، باز می‌گوییم.

۱- نقش فکری و ایدئولوژیک بازرگان

با این که در این ۹ ماه، بازرگان یکسره به امور سیاسی و اجرایی و اداری مشغول بود و طبعاً فرصت و مجال کافی برای تفکر و یا گفتار و نوشتار، پیرامون مسایل فکری و اعتقادی و علمی خاص نداشت، اما از آن جا که وی پیش و بیش از هر چیز و هر کار یک متفکر و اندیشمند بود و بیش از نیم قرن از عمرش را کم و بیش در این وادی سیر کرده بود، در این دوره نیز نمی‌توانست نقشی در حوزه تفکر و اندیشه و اثرگذاری فکری و ایدئولوژیک نداشته باشد.

مهندس بازرگان، در این اوان کوتاه، اثر تازه‌ای پدید نیاورد و کتاب و یا مقاله تحقیقی و علمی بر سیاق گذشته، تألیف نکرد؛ اما به مقتضای زمان و نیاز روز، سخنان بسیار گفت و بارها گفته‌ها و نوشته‌های او در تلویزیون، رادیو، مطبوعات و یا به صورت مستقل، چاپ و در سطح وسیع و گسترده منتشر شد. اگر حجم آثار و افکار منتشر شده بازرگان را در این مدت کوتاه در نظر آوریم و آن را با ادوار قبل و بعد مقایسه کنیم، در می‌یابیم که با توجه به کوتاهی زمان، او از هر زمان دیگر بیشتر سخن گفته و بیشتر انتشار داده و در نتیجه ارتباط مستقیمتری با قاطبه ملت ایران داشته است. در گذشته - به ویژه از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ - هم بازرگان، پرکار بود و هم آثار بسیاری پدید آورد و اغلب آنها نیز به چاپ رسیدند و پس از سال ۱۳۵۸ تا آخر عمر نیز کم و بیش چنین بود - که بعداً به آن خواهیم پرداخت - اما تمامی آن آثار و افکار در سطح محدودتر اهل تفکر و نظر، توزیع و منتشر می‌شد و از طریق رسانه‌های عمومی و قابل فهم برای همگان، کمتر انتقال پیدا می‌کرد. ولی در دوران نخست‌وزیری، به دلیل پست و مقام و موقعیت خاص صدارت، کم و بیش هر روز به نوعی و در سطحی با مردم گفتگو می‌کرد و مردم - از خاص تا عام - مستقیماً سخن و حتی صدای او را می‌شنیدند و غالباً تصویر و سیمای او را در تلویزیون می‌دیدند. نخست‌وزیر، افزون بر سخنرانیها و یا مصاحبه‌های مطبوعاتی که گاه و بی‌گاه انجام می‌شد، هر دو هفته یک بار در تلویزیون ظاهر می‌شد و مشکلات و مسایل انقلاب و دولت را با مردم در میان می‌گذاشت و در واقع به مردم گزارش کار می‌داد. که تمامی آنها در یک مجلد تحت عنوان «مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان» چاپ شده، در اختیار همگان است. برخی از آن سخنرانیها - از جمله «لزوم رعایت سلسه مراتب در ارتش» - مستقل به چاپ رسیده و بسیاری از مصاحبه‌ها و سخنرانیها در مطبوعات آن دوره به صورت کامل و غالباً گزیده آمده است که اگر تمامی آنها جداگانه چاپ شوند، مفصل خواهد بود. (۱)

۱. بخش عمده این مصاحبه‌ها و سخنرانیها تحت عنوان «مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان» در سال ۱۳۶۱ چاپ شده است. یکی از مصاحبه‌های مهم، مصاحبه مهندس بازرگان

اگر تمامی این سخنان و مصاحبه‌ها و حتی پیامها و احکام سیاسی محض بازرگان را در این دوران به محک بررسی و تحلیل بنزیم، می‌بینیم که تمامی آنها پیش از آن که سیاسی باشند، عقیدتی و ایدئولوژیک‌اند؛ یعنی محور و بنیاد اصلی آرا و افکار و تحلیلها و رهنمودها و یا تصمیمگیریها و یا نقدها و گلایه‌ها و شکوه‌ها، از اصول و مبانی فکری و عقیدتی‌ای برخاسته‌اند که ویژه خود او بود. اصولی که در طول عمر بیش از هفتاد ساله‌اش در همان چارچوب، عمل و حرکت کرده بود و پس از استعفا از نخست‌وزیری هم تا آخرین لحظه در همان روند و مسیر حرکت کرد. این سخن زمانی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که توجه کنیم تقریباً تمامی سیاستمداران و دولتمردان دنیا در مقام سیاست و تصمیمگیری و عمل، کاملاً به مقتضای مصلحت اندیشی روز عمل می‌کنند و غالباً اصول و مبانی و ایدئولوژی اعلام شده پیشین خود را فراموش می‌کنند و حتی در موارد دیگری درست اعمالی خلاف افکار و ایدئولوژی اعلام شده از آنها مشاهده می‌شود. اما بازرگان، تقریباً از این خصیصه عام سیاستمداران و یا صحیحتر سیاست‌بازان برکنار بود. وی در مقام نخست‌وزیری، تمام تلاش خود را به کار برد تا حتی الامکان همانهایی را به کار بندد که در طول چهل سال، گفته و نوشته و اعلام کرده بود. از این رو تمامی گفته‌های این دوره بازرگان، اولاً صبغه کاملاً ایدئولوژیک و اعتقادی و مرامی دارد و ثانیاً این مرامنامه پیش از این، بارها از سوی او گفته شده بود و اکنون نیز بارها تکرار و بازگو می‌شد. معمولاً سیاستمداران و دولتمردان کمتر سخنان ایدئولوژیک و عقیدتی می‌گویند و اگر هم بگویند سخنانی می‌گویند که به نوعی توجیه‌گر مواضع جدید و عملکرد نوین آنها باشد و لذا چندان از بازگو کردن و به یاد آوردن آرای پیشین خود راضی و خوشنود نیستند. اما بازرگان، هرگز چنین نبود. اگر گفته‌ها و نوشته‌ها و وعده‌های مهندس بازرگان را در دوران نخست‌وزیری، ملاحظه کنیم، می‌بینیم تقریباً همان افکاری است که در گذشته نیز روی آنها اصرار ورزیده بود و پس از آن نیز از اصول مورد ادعا و اعتقادش، دست برنداشت.

بدین ترتیب اگر سطح گسترده ارتباط مهندس بازرگان با مردم و جامعه را در طول

زمان نخست‌وزیری در نظر آوریم و محتوای اصلی سخنان فکری و ایدئولوژیک او را فراموش نکنیم، به این نتیجه می‌رسیم که اولاً وی، مانند گذشته، محتوا و نقش فکری و اندیشمندی خود را در قالب صدارت نیز فراموش نکرده و بلکه به آنها وضوح و شفافیت نیز بخشیده و تا حدودی استمرار نیز داده است، ثانیاً افکار و آرای او در سطح عموم، تبلیغ شده و به هر حال اثر لازم را در گستره عمومی جامعه نهاده است. اصولاً غالب مردم در همان دوران، بیشتر با بازرگان و افکار و حتی شخصیت او آشنا شدند. افزون بر عموم مردم، دوستان و همفکران بازرگان در دوران نخست‌وزیری، همچنان حول تفکر و اندیشه‌های بازرگان، حرکت و عمل می‌کردند و بنابراین کما فی السابق ایدئولوگ اصلی این طیف، مهندس بازرگان بود. هر چند که نهضت آزادی، به رغم تجدید سازمان در سال ۱۳۵۷ و حتی تجدید مرامنامه، در آن موقع از انسجام لازم برخوردار نبود و لذا کسانانی چندی بعد نیز از آن کناره گرفتند که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. با این همه باید اذعان کرد که افکار و اندیشه‌های خاص بازرگان، در این زمان، چندان مورد توجه و اقبال انقلابیون و به ویژه از گروه جوانان انقلابی نبود.

۲- نقش سیاسی و اجرایی بازرگان

بیش از هر چیز باید توجه داشت که نقش بازرگان در مقام نخستین نخست‌وزیر انقلاب، بسیار حساس و مهم بوده است. چرا که در آن شرایط، با توجه به مجموع اوضاع و احوال، و در میان رجال سیاسی و مبارز، مهندس بازرگان، شخصیت منحصر به فرد بود و از خصوصیات برجسته و ممتاز و متمایزی برخوردار بود. او شخصیتی بود محبوب و جامع که هم چهل سال در صحنه مبارزات فکری و فرهنگی، حضوری پیگیر و فعال داشت و هم حدود سی سال مقاوم و سازش‌ناپذیر با استبداد و استعمار مبارزه کرده بود و هم سابقه کار اجرایی و مدیریتی داشت. نیز از منظر دیگری می‌توان گفت که بازرگان، هم در میان ملیون محبوبیت و مقبولیت داشت و هم در میان مبارزان مسلمان و انقلابیون نسل دهه چهل و پنجاه از منزلتی درخور، برخوردار بود به ویژه معتمد روحانیان - اعم از مبارز و غیرمبارز، سنتی یا نواندیش - بود. از نظر اخلاقی و معنوی هم به قدر کافی اعتبار داشت و به ویژه از

صراحت و شجاعت و صداقت و استواری لازم شناخته شده برخوردار بود. از نظر جهانی و بین‌المللی نیز بیش از هر سیاستمداری در ایران شناخته شده بود. چنین شخصیتی با این جامعیت و ویژگیها، در دی و بهمن ماه ۱۳۵۷، در ایران وجود نداشت. حتی در میان روحانیان مبارز ایران، هیچ روحانی مبارزی از چنین جامعیت و خصوصیات برخوردار نبود. به ویژه که به قول آقای هاشمی رفسنجانی:

«هنوز بنا نبود که روحانیت در کارهای اجرایی دخالت کند، این یک اصل پذیرفته شده غیر مکتوب بود. بر این اساس، گفتیم ما به عنوان مجلس، کار می‌کنیم [منظور شورای انقلاب است] و اجراییات را به غیر روحانی بسپاریم، بگذریم که تجربه و آمادگی کافی هم برای اجراییات نداشتیم.»^(۱)

این که امام خمینی، پس از اعلام قبولی نخست‌وزیری به وسیله مهندس بازرگان، می‌گوید «خیالم از دو طرف راحت شد.» ظاهراً اشارتی بود به جناحهای مختلف و احتمالاً متعارض در درون جبهه انقلاب. با توجه به این واقعیت و ملاحظات است که دکتر یزدی عقیده دارد که اگر بازرگان نخست‌وزیری را قبول نمی‌کرد، ایران تجزیه می‌شد.

«همه کسانی که نظیر من، در آن زمان در محور مسایل انقلاب و مملکت قرار داشتند، به خوبی می‌دانند و تردیدی ندارند که اگر مهندس بازرگان مسئولیت دولت موقت را نمی‌پذیرفت و فرد دیگری منصوب می‌شد، جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر بود.»^(۲)

هر چند این مدعا - دست کم به نظر راقم این سطور - مبالغه‌آمیز می‌نماید چرا که روشن است در آن زمان رهبری انقلاب محور وحدت ملی بودند، اما واقعیت این است که انتخاب و انتصاب مهندس بازرگان، به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت در تعادل نیروها و ثبات سیاسی کشور و کاهش تنشهای مختلفی که وجود داشت و می‌توانستند، گسترده‌تر هم بشوند و خطر آفرین باشند، مؤثر بوده است. گفتیم که در طول عمر نه ماهه دولت موقت، بازرگان، یکسره به کارهای سیاسی و اجرایی و روزمره در جهت رتق و فتق امور جاری کشور و انقلاب مشغول بود. در

۱. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱ / ص ۳۳۴.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶ (ضمیمه)، ص ۱۸.



مهندس بازرگان و چند تن از وزرای کابینه در صف مقدم نمازجمعه به امامت آیت‌الله طالقانی دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۵۸

این مدت، چند نهاد در سطح رهبری کشور وجود داشت که با هم کار می‌کردند ولی در عین حال چندان با هم هماهنگ نبودند. رهبری انقلاب، شورای انقلاب و دولت موقت، تازه در مقابل این نهادهای عالی و رسمی، احزاب و سازمانهای سیاسی و انبوه نویسندگان و تحلیلگران و مطبوعات نیز بودند که غالباً نه با رهبری هماهنگ بودند و نه با شورای انقلاب و نه - به ویژه - با دولت و نخست‌وزیر. نهادهای برآمده از انقلاب هم بودند که هر چند از رهبری کم و بیش اطاعت می‌کردند ولی با سیاست و تفکر نخست‌وزیر و اکثر اعضای دولت، چندان سازگار نبودند و به ویژه با اکثر قریب به اتفاق احزاب و سازمانهای سیاسی قدیم و جدید آن روزگار، مخالف بودند و مخالفت نیز می‌کردند. جالب است که حتی رادیو و تلویزیون، که ظاهراً دولتی بود و ریاست آن را نیز صادق قطب‌زاده از اعضای قبل از انقلاب نهضت آزادی، در خارج از کشور بر عهده داشت، غالباً برخلاف سیاست رسمی دولت حرکت می‌کرد و موضع انتقادی و حتی کارشکنی داشت. مهندس بازرگان بارها وضعیت آن دوران را توصیف کرده است. از جمله در تاریخ ۱۳۵۸/۶/۸ می‌گوید:

«... مجلس ختم تشکیل می‌دهند برای شهدای سپاه پاسداران، آقای واعظ و

گوینده مطلبی خدایستدانه‌تر از حمله و اعتراض به دولت پیدا نمی‌کند. روزنامه‌ها (با آن که روزنامه‌های مخالف و روزنامه‌های اخلاک‌گر و روزنامه‌های ضدانقلاب جمع‌آوری شده‌اند)، در سراسر مقالاتشان کلامی را شیرینتر و واجبتر از ذکر معایب و ایرادهای دولت نمی‌بینند. گروهها، احزاب و حتی تلویزیون که با پول دولت کار می‌کند، وظیفه خودشان را اعتراض و حمله و ایراد و انتقاد به دولت می‌دانند.»

مهندس بازرگان، بارها در دوران نخست‌وزیری و پس از آن، از دشمنیها و کارشکنیهای داخلی و خارجی نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی و به طور خاص، دولت موقت تحت مسئولیت او، سخن گفته و پاره‌ای روشنگریها کرده است. گاه نیز سخنگوی دولت، پرده از رازها برداشته است. دکتر صادق طباطبایی، سخنگوی دولت، یک بار گفت:

«ضدانقلاب، هفته‌ای ۴۲ میلیون تومان خرج شایعه پراکنی می‌کند.»^(۱)

چندی بعد نیز ایشان تصریح کرد:

«یک توطئه ضدانقلابی که هدف آن ایجاد آشوب و هرج و مرج در کشور

است، کشف شده است.»^(۲)

همو مدتی بعد گفت:

«دخالت خارجی در ماجرای کردستان برای دولت مسلم است.»^(۳)

بازرگان نیز در یک طبقه‌بندی گفت:

«بقایای استبداد داخلی، استیلای خارجی و برخی همسایه‌ها، مثلث شومی،

علیه انقلاب ایران توطئه می‌کنند.»^(۴)

و بار دیگر از «جبهه مشترک دشمنان» با دقت بیشتر و توضیح روشنتر سخن

گفت:

«۱- شاه مخلوع و دار و دسته او که پول و امکانات فراوان دارد.»^(۵)

۲- صهیونیستها و سردمداران که از وضع گذشته ایران منافع سرشار

می‌برند.

۳- دولتها و گروههای دور یا نزدیک که نقش دسته دومی را عملی می‌کنند.

۴- احزاب و گروههای مخالف که همیشه مخالف ما بودند و به قول

مصدق، به توده نفتی معروف هستند.

۵- توده‌های مزاحم خودمانی ولی مزاحم.»^(۶)

مهندس بازرگان، در رأس دولتی این چنین در محاصره، می‌کوشید مملکت را

اداره کند و نابسامانیها را سامان بخشد، آشوبها را خاموش سازد، دوایر دولتی را

۱. اطلاعات، ۴ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۱۲ شهریور ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۲۵ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۸.

۵. دکتر یزدی.

«عزالدین حسینی و قاسملو، قطاع الطریق هستند و در رژیم گذشته شاه از طرف ساواک

(کیهان، ۹ مهر ماه ۱۳۵۸)

حمایت می‌شدند.»

۶. کیهان، ۱۱ مرداد ماه ۱۳۵۸.

فعال کند، کارخانه‌ها و چرخهای صنایع و تولید را راه بیندازد، دانشگاهها و مراکز آموزشی را به حالت طبیعی و عادی درآورد، روابط خارجی را فعال و منظم کند، ناامنی را به امنیت بدل سازد، وحدت ملی را حول محور رهبری انقلاب حفظ کند و تداوم بخشد، مملکت را از خطر تجزیه برهاند، از برادرکشی جلوگیری کند، ارتش و سپاه و کمیته را در جهت اهداف ملی و انقلابی صحیح، هدایت کند و با یاری آنها با خطرات ضدانقلاب و تجزیه کشور و حمله بیگانگان رویاروی شود.

در واقع دولت موقت، در چند جبهه درگیر بود. با تجزیه‌طلبان و قومگراها در مرزهای کشور، با احزاب و گروههای سیاسی چپ و راست که دولت را سازشکار و غیرانقلابی می‌دانستند و خواهان اقدامات تند و پرشتاب بودند، با نهادهای انقلابی (دادگاههای انقلاب، سپاه، کمیته و...) که غالباً به سیاستهای دولت، معترض بودند و از آن اطاعت لازم را نداشتند، با جناح روحانی شورای انقلاب که در برابر دولت موقت کم و بیش موضع انتقادی داشتند، با مخالفت و اعتراض برخی از دولتیان و اعضای کابینه که گاه از منش دولت خرده می‌گرفتند، با برخی از همفکران و خودیها در چارچوب تشکیلات نهضت آزادی که سرانجام برخی از آنان جدا شدند.

از اوایل اسفند، اختلافها و جدالهای فکری و سیاسی در داخل جبهه انقلاب (دولت، شورای انقلاب، نهادهای انقلابی و امام) از یک سو و با جبهه ضدانقلاب یا بیرون از کادر انقلاب، از سوی دیگر آغاز شد و با گذشت زمان نه تنها کاسته نشد بلکه به صورت فزاینده‌ای رو به رشد و توسعه نهاد و سرانجام به استعفای مهندس بازرگان از ریاست دولت موقت انقلاب، منجر شد.

دولت سه کار اصلی را در متن برنامه‌هایش قرار داده بود:

۱- آرام کردن اوضاع و عادی شدن نظم و نظام اجتماعی و بازگشت به حالت عادی در همه امور.

۲- تهیه و به تصویب رساندن قوانین و مقررات ضروری برای تحقق اهداف انقلاب و برخی از خواسته‌های انقلابیون و...

۳- اجرای فرامینی که از آغاز در حکم نخست‌وزیر دولت موقت آمده بود که در یک کلمه عبارت بود از گذار از مرحله موقت به تشکیل دولت تمام عیار جمهوری اسلامی.

اما دولت در شماری از برنامه‌های فوق، توفیق کامل پیدا نکرد.* در اوایل تا حدودی نظم عمومی و اجتماعی برقرار شد و اوضاع تا حدودی در کنترل دولت قرار گرفت؛ اما خیلی زود اوضاع رو به وخامت پیش رفت و آشفتگی ادامه پیدا کرد و سرانجام به درگیریهای خونینی در کردستان و خوزستان و آذربایجان و ترکمن صحرا و برخی نقاط دیگر کشیده شد. دولت سعی می‌کرد با مخالفان سیاسی و فکری انقلاب یا خود گفتگو کند و آنها را با استناد به عقل و شرع و ارزشهای دینی و ملی مانند حفظ استقلال، اجرای دموکراسی، برقراری وحدت ملی، حفظ برادری، وحدت دینی و... به متانت و اعتدال و اطاعت از قوانین و مقررات جاری کشور، دعوت کند و فضایی مناسب برای تفاهم و تبادل نظر و پیشرفت و اداره کشور و بازسازی جامعه ایجاد نماید، اما چندان کامیاب نشد. حتی رهبری انقلاب نیز بارها به صراحت از دولت حمایت کرد و مردم را به اطاعت از تصمیمات دولت فراخواند، اما بسیاری از نیروهای آشوبگر و به اصطلاح انقلابی - که علی‌القاعده به رهبری نیز اعتقادی نداشتند - دستورات و توصیه‌های رهبری را نیز ناشنیده گرفتند. ابزارهای قدرت نیز در اختیار دولت نبود و اگر هم بود کاری از پیش نمی‌رفت. مثلاً ارتش که در اختیار مستقیم دولت بود، به دلایلی قادر نبود که با آشوبها و بی‌نظمیها برخوردی فعال داشته باشد - هر چند که اساساً استفاده از ارتش در منازعات داخلی کار درستی نبود - این در شرایطی بود که تقریباً تمامی نیروها و احزاب و سازمانهای سیاسی خارج از حاکمیت، آشکارا خواهان انحلال ارتش بودند که البته رهبری و دولت موقت، قاطعانه با انحلال مخالفت کرده از وجود و ضرورت ارتش، دفاع و حمایت کردند.

نه تنها دولت بر مخالفان سیاسی خارج از خود فایق نیامد، بلکه بر اختلافات داخلی خود نیز نتوانست چیره شود. از این رو دولت چندبار ترمیم شد و برخی از اعضای کابینه به عنوان اعتراض از دولت استعفا دادند که می‌توان به استعفای دکتر کریم سنجابی، از وزارت خارجه و دکتر کاظم سامی از وزارت بهداشتی، اشاره کرد.**

*. در این مورد در فصل چهارم به تفصیل سخن خواهیم گفت.
 **. دکتر سنجابی در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۸ استعفا داد. وی اعلام کرد: «علت استعفا عدم پیشرفت

در بهار و تابستان ۱۳۵۸، ماجرای کردستان از مشکلات عمده دولت بود. به ویژه در تابستان، با حمله به پادگان پاوه، درگیری به اوج خود رسید. شورای انقلاب و دولت تلاش بسیار کردند تا مشکل را به طور منطقی و معقول و با حداقل خسارات حل کنند. از جمله چند تن از اعضای کابینه (آقایان مهندس صباغیان، وزیر کشور - مهندس سبحانی، رییس سازمان برنامه و بودجه و دکتر چمران، وزیر دفاع)، که به عنوان «هیئت حسن نیت» از طرف دولت به کردستان رفتند تا هر یک به مشکلات خاص منطقه بپردازند و درباره هر مشکل با اختیارات تام، تصمیم بگیرند و عمل کنند. پیش از آن با تصویب شورای انقلاب و تأیید و تأکید امام، هیئتی مرکب از آیت الله طالقانی، دکتر بهشتی، دکتر بنی صدر، هاشمی رفسنجانی و داریوش فروهر به کردستان رفت تا چاره‌ای بیندیشد*. این گروه با سران گروهها و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی دیدارهایی ترتیب داد و طرحهایی برای اصلاح امور و فروکاستن بحران و مشارکت هر چه بیشتر مردم در امور بومی و منطقه‌ای خود ارائه داد که یکی از آنها تشکیل شوراهای محلی بود که می‌بایست با یک انتخابات آزاد و دموکراتیک انجام می‌شد.

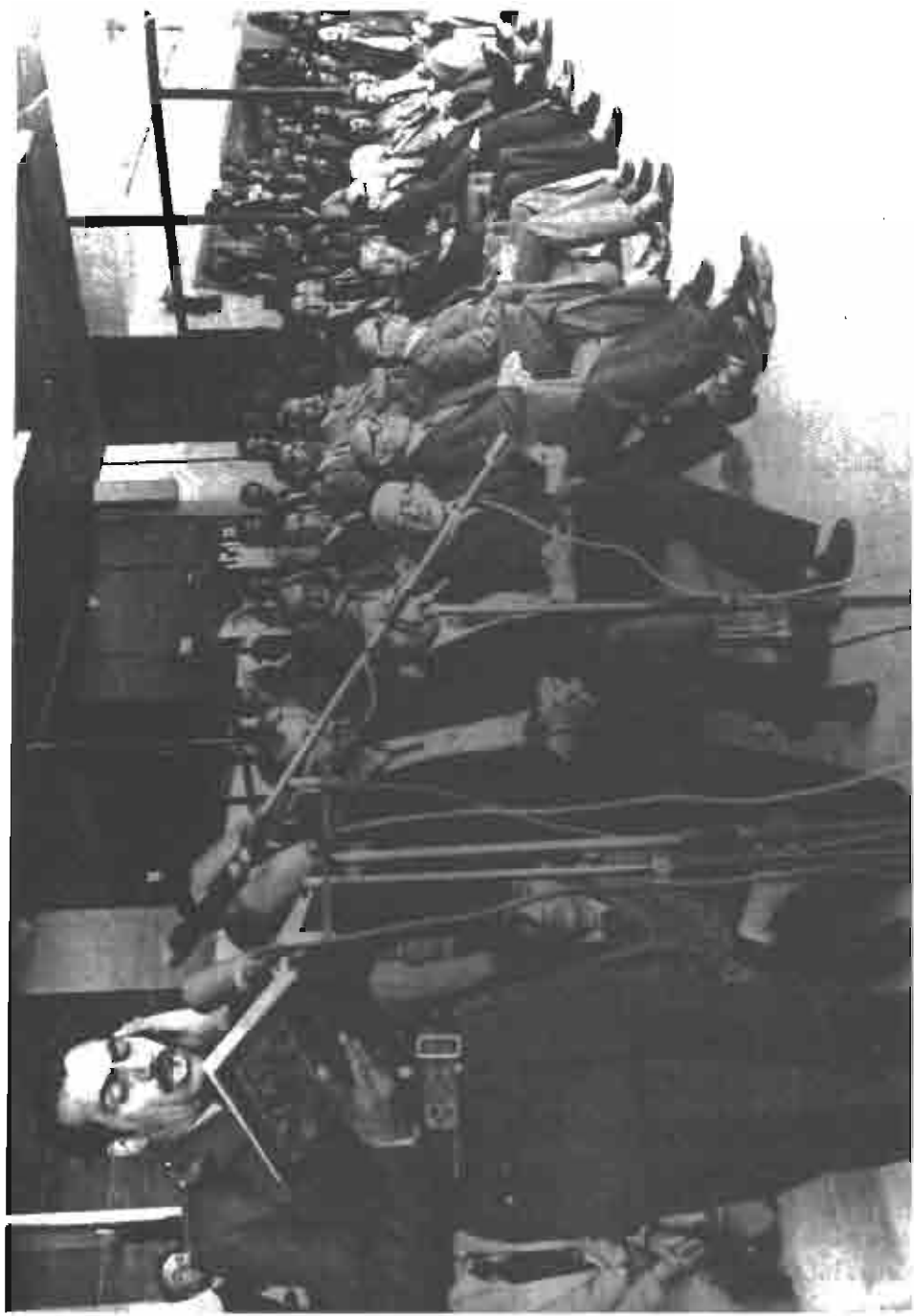
→ امور و اوضاع کنونی» است. وی گفت: «استعفای من هشدار است به دولت، چرا که انقلاب را خطر تهدید می‌کند...» (اطلاعات، ۲۷ و ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۸). پس از سنجایی، دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه شد.

دکتر کاظم سامی وزیر بهداری، در ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸ استعفا داد. وی در متن مفصلی که خطاب به مهندس بازرگان نخست‌وزیر نوشت و تحلیلی از شرایط روز ارائه داد - که مطالعه آن از جهت تاریخی برای درک شرایط کشور و انقلاب مفید و مهم است - شش دلیل برای کناره‌گیری خود ذکر کرده است:

- ۱- عدم هماهنگی در دولت و بین دولت و دیگر مراکز قدرت.
- ۲- عدم اختیار و قدرت کافی.
- ۳- عدم تجانس در هیأت وزیران.
- ۴- عدم وجود یک سیاست مشخص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
- ۵- عدم هماهنگی برنامه‌های وزارتخانه‌ها با اهداف انقلاب.
- ۶- عدم اعتماد برای خدمت در آینده.»

(اطلاعات، ۷ آبان ۱۳۵۸)

دکتر سامی، طراح «طب ملی» بود که در آن زمان موجب اختلاف نظرهایی در میان پزشکان شد. * البته به گفته آقای مهندس سبحانی پیش از آن امام، داریوش فروهر را به عنوان نماینده ویژه خود به کردستان فرستاده بود، تا به حل مشکلات منطقه، کمک کند و او نیز گزارش کار خود را، مستقیماً به ایشان می‌داد، اما پس از اعزام هیأت رسمی جدید، فروهر نیز به عضویت آن درآمد.



مهندس بازرگان و اعضاء ديگر دولت موقت در اولين ديد و بازديد عيد نوروز، ورزشگاه صد هزار نفری «آزادی»، اول فروردین ۱۳۵۸.

«مجموعه این فعالیتها توانست آزمون نسبی به وجود آورد و اولین انتخابات آزاد پس از پیروزی انقلاب در شهر سنندج برگزار شد و شورای ۱۱ نفری شهر با پیروزی مسلمانها انتخاب گردید و بخشی از توطئه‌های ضدانقلاب خنثی گردید...»^(۱)

به هر حال مسایل کردستان از آن زمان تا کنون، یکی از محورهای مهم انتقادات برخی از گروههای انقلابی، نسبت به دولت موقت و شخص مهندس بازرگان بوده است. از یک طرف گروههایی - به ویژه گروههای چپ و همدست و همداستان احزاب ضدانقلاب کردستان - دولت موقت را مسئول کشتار مردم گرد می‌دانند و از طرف دیگر کسانی و یا گروههایی دولت را به سستی و کوتاهی و عدم قاطعیت در برخورد با ضدانقلاب متهم می‌کنند.^(۲) رسیدگی کامل به این امور از حیثه بحث ما خارج است. اما مهندس بازرگان طی نطقی در تاریخ ۱۳۵۸/۶/۸ در تلویزیون در این باره سخن گفت و مطالب مهمی در آن طرح کرد، مطالبی که هم از نظر شناخت حوادث تاریخ انقلاب و کردستان اهمیت دارد و هم از نظر شناختن افکار و اندیشه‌های مهندس بازرگان، مهم است. ایشان ضمن اشاره به انتقاداتی که در آن ایام به دولت به ویژه در ارتباط با کردستان، مطرح بوده است، با لحنی تلخ و دردآلود می‌گوید:

«البته ایراد و انتقاد و اعتراض همیشه بوده و در همه جای دنیا مخصوصاً در ممالکی که آزادی بیان و قلم باشد و دیکتاتوری نباشد، هست. در این حکومت هم دولت از خودتان است، منتها سابقاً ضدانقلابها و دشمنان ما - دشمنان مزدور و مرتبط با خارج - آنها بودند که اعتراض می‌کردند و ایراد می‌گرفتند، حالا آنها که جمع و جور شدند، (البته به ظاهر ولی در باطن هستند و فعالیت هم

۱. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صص ۷۴ - ۷۵.

۲. به عنوان نمونه می‌توان به چند مورد اشاره کرد. آیت‌الله منتظری: «دولت در قضیه کردستان مسامحه کرده و مقصر است.» (کیهان، ۲ آبان ۱۳۵۸). آیت‌الله علی مشکینی: «به خدا قسم شاید زمان طاغوت هم این همه جنایات دولت موقت را انجام نداده بودند و این که دولت موقت و هیئت دولت و هیئت حسن نیت باید محاکمه شوند.»
کیهان، ۶ مرداد ماه ۱۳۵۸
البته آقایان مهندس بازرگان و دکتر یزدی در همان کیهان شماره ۸ مرداد ۱۳۵۸، به تفصیل به سخنان آقای مشکینی پاسخ داده‌اند.

دارند) ارثشان و عادتشان به کسانی که دوست و طرفدار هستند، رسیده است و آنها همین برنامه را اجرا می‌کنند.

البته من شخصاً از این بابت خوشحالم، برای این که اگر کار مثبتی و خدمتی نکرده باشیم، اقلأً به واسطه ضبط خطا و عیب ما، یک وحدت کلمه‌ای در مملکت و در بین طرفداران انقلاب پیدا شده. بعد هم به حکم این که می‌گیرند «خیر الاعمال اهمضها» این حالت تلخی و تندى و تیزی که ایجاد شده، باعث می‌شود که ثواب عمل ما پیش خدا بیشتر شود، من از این بابت خوشحالم که توانسته‌ایم به طور منفی یک وحدت کلمه‌ای ایجاد کنیم»^(۱)

آنگاه وی به ایرادهایی که به طور کلی و به طور خاصی به جریان پاره و کردستان مطرح بوده است، اشاره می‌کند و به تفصیل در مورد هر یک از آن ایرادها صحبت می‌کند و توضیح می‌دهد.

و اما کار دیگر دولت تصویب قوانین انقلابی برای پیشبرد اهداف انقلاب بود. هر چند دولت موقت برای اجرای دستورات و انجام کارهای معینی مأموریت داشت و لذا خود را هرگز دولت دایمی انقلاب و برآورنده آرمانهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی انقلاب نمی‌دانست، اما به هر حال عملاً چاره‌ای نبود که دولت از یک طرف اوضاع را آرام و رام کند و از طرف دیگر دست کم برخی از مقررات جدید برای تحقق بخشی از خواسته‌ها و انتظارات مردم و به ویژه انقلابیون پرشور و شهادتمتخواه آن ایام وضع کند. از این رو دولت موقت در متن آن همه آشوب و بی‌نظمی و بی‌انسجامی درونی و بیرونی و کارشکنی، اقدامات فراوانی نیز برای برآوردن خواسته‌های انقلابی و بهبود اوضاع انجام داد که از آن جمله بودند: تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تأسیس صندوق ترمیم خسارات انقلاب، ملی شدن بانکها، ملی شدن صنایع بزرگ*، تخصیص درآمد یک روز نفت به

۱. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۲۲۲.

*. مهندس سبحانی می‌گوید:

«ملی شدن بانکها را آقای معین‌فر و کتیرایی و بنده در دولت پایه‌اش را ریختیم. شورای انقلاب هم موافق بود ولی بازرگان مخالف بود. ولی توضیح داده شد، قبول کرد و لایحه ملی شدن بانکها را تصویب کرد... قانون ملی شدن صنایع را نیز عده‌ای از بازاریان،

استانها و... مهندس بازرگان در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۶ تعداد این نوع تصویبنامه‌ها را ۲۰۰ مورد می‌داند که به گفته خود او ۴۰ لایحه انقلابی بوده است.^(۱) نهاد «طرحهای انقلاب» در دولت موقت به همین منظور تأسیس شد و خدماتی کرد که ریاست آن با دکتر سحابی بود.

یکی از کارهای مهم این نهاد «طرح آموزش در جمهوری اسلامی» (زیربنای علوم، تربیت و آموزش) بود که طرح تفصیلی آن در چند شماره کیهان در مرداد ماه ۱۳۵۹ به چاپ رسید.

کار مهم دیگر «گزارش نهایی سیاستهای توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران» بود که به همت «طرحهای انقلاب» انجام شد و در ۳۱ خرداد ۱۳۵۹ انتشار یافت. در این مورد روزنامه کیهان در ۳۱ خرداد ماه ۱۳۵۹ نوشت «گزارش نهایی سیاستهای توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران که از سوی دفتر طرحهای انقلاب نخست‌وزیری تهیه شده بود، رسماً انتشار یافت و به همین مناسبت مراسمی بعد از ظهر دیروز به دعوت مهندس بازرگان عضو شورای انقلاب و نماینده مجلس شورای اسلامی در محل باشگاه نخست‌وزیری برگزار شد که در آن گروهی از نمایندگان مجلس، وزراء، اعضای شورای انقلاب و شخصیت‌های مملکتی حضور داشتند.»

«به گزارش همین روزنامه پس از تلاوتی از قرآن مجید، آقای بازرگان به تفصیل سخن گفت وی در آغاز به آیه ۳۲ از سوره سجده اشاره کرد و به استناد آن گفت: خداوند سریع الحساب است ولی سریع العمل نیست و با آن که قادر است و می‌تواند کاینات را در یک لحظه به وجود آورد مع ذلک آن را در ۶ روز خلق می‌کند. ما نیز که مسلمان هستیم باید با تأنی عمل کنیم؛ هر چند که سیاست گام به گام مورد انتقاد قرار دادند، اما خداوند همه جا حتی پیغمبر اسلام را به تأنی دعوت می‌کند و عجله را کار شیطان می‌داند.»

→ شورای اقتصاد، آقای احمدزاده، وزیر صنایع و بنده نوشتیم و بازرگان، مقداری حک و اصلاح در آن کرد و متن آن را برداشت آورد در شورای انقلاب.»

ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۰

۱. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۲۲۹.

... مهندس بازرگان اظهار عقیده کرد که شتابزدگی یکی از مظاهر استبداد است، تنها مستبد است که می‌خواهد هر چیز به نفع او در یک لحظه پدید آید... در حالی که سازندگی، زمانی بس طولانی می‌خواهد. برای سازندگی باید اندیشید، طرح ریخت، فکر کرد و با قدرت و استحکام زیربناها را پدید آورد و خوشبختی مردم را بر روی آن بنا کرد.

این گزارش حاصل چنین کاری است. در آن ایامی که از ما به اصطلاح کار انقلابی و شتابزده می‌خواستند، ما در اندیشه یک سازندگی اصیل و بنیادی بودیم، گر چه ما را به خاطر آن حتی تکلیف هم کردند ولی دوستان من دلسرد نشدند و به کار خود با پیگیری و حوصله و مخلصانه ادامه دادند. من نمی‌گویم که این کار بی‌عیبی است اما ارزش آن را دارد که مطالعه شود و در صورتی که قابل استفاده باشد، آن را به کار برد.»

و اما در مورد کار و نقش دولت موقت یعنی اجرای مواردی که در حکم نخست‌وزیری آمده بود، پیش از این به تفصیل از آن یاد کردیم. به هر حال مهندس بازرگان به عنوان رییس دولت موقت، در طول ۹ ماه، منشاء خدمات و برکاتی بوده است که با بررسی دقیق تحولات آن دوره پرآشوب، قابل درک و تحلیل و شناخت است. ما با اشاراتی به آن حوادث و تحولات، کوشیدیم تا حدودی، نقش و اثرگذاری مهندس بازرگان را عیان سازیم. اگر چه در تصمیمها و اقدامات مثبت و منفی دولت موقت، نهادها و کسان دیگری (چون شورای انقلاب و یا اعضای دولت) نیز سهمی داشته‌اند و لذا به میزانی که به آنها ارتباط پیدا می‌کند، لازم است در کارنامه آنان نیز ثبت شود. البته لازم به تذکر است که مهندس بازرگان با برخی از اقدامات و تصویب‌نامه‌های دولت و یا شورای انقلاب، موافق نبود ولی پس از اظهارنظر و تبادل آرا و رأی‌گیری، محصول مشاوره را بر اساس اصل دموکراسی و احترام به آرای جمع، می‌پذیرفت و حتی از آن دفاع می‌کرد.

فصل چهارم

ارزیابی کارنامه دولت موقت

بررسی و نقد و تحلیل و ارزیابی کارنامه «دولت موقت انقلاب»، کاری است در خور تحقیق جداگانه، و در این جا نه مجال چنین کاری است و نه مقصود اصلی ما از نگارش این کتاب بررسی موشکافانه و دقیق آن، زیرا دولت موقت پدیده مستقلی است و فصلی است در تاریخ دولتهای ایران. و لازم است به صورت مستقل و جامع به آن پرداخته شود. اما از آن جا که مهندس بازرگان، ریاست آن دولت را بر عهده داشت و به طور طبیعی و قانونی مسئول کابینه بود و برخی نقاط ضعف و یا، قوت دولت موقت در مرحله اول به او مربوط می شد، ناچار به آن می پردازیم و البته در حدی که بتواند به پرسشهایی درباره بازرگان، پاسخ دهد، به آن خواهیم پرداخت. در این که دولت موقت انقلاب و نخستین کابینه پس از پیروزی و تأسیس جمهوری اسلامی، تا چه اندازه در مأموریت و کار خود موفق بود و اصولاً موفقیتی داشت یا نه، سخن فراوان گفته شده است. گفتیم که از همان آغاز کار دولت موقت، ناخرسندیها و انتقادهای فراوانی از سوی افراد، گروهها و جریانهای مختلف بر ضد دولت و شخص مهندس بازرگان، ابراز شد و با گذشت زمان و ظهور مشکلات جدید فزونی گرفت.

پس از استعفای مهندس بازرگان از ریاست دولت موقت، این انتقادهای افزون شد و در دهه شصت، سیل بی شمار انتقادهای و حتی اتهامها در مجالس و محافل و

مطبوعات کشور علیه دولت بازرگان و بیش از همه علیه شخص او ابراز و اظهار شد، که هنوز هم، کم و بیش ادامه دارد. در مقابل، مهندس بازرگان و برخی از دوستان و همکارانش در دولت، در سطح بسیار محدودی - به دلیل محدودیت امکانات رسانه‌ای برای آنان - به پاسخگویی و ایضاح پرداخته‌اند. هم اکنون برخی از این دفاعیات مکتوب، در دست است و خوانندگان کنجکاو و جستجوگر و حقیقت‌طلب، می‌توانند خود به آنها مراجعه کنند.

انتقادهای مطرح شده درباره دولت موقت

ایرادهایی که به بازرگان و دولت او وارد کرده‌اند، از نظر موارد، بسیار است که ذکر مورد به مورد آنها، با تمام جزئیات نه ممکن است و نه مطلوب، اما در یک سطح کلی و کلان، می‌توان ایرادها را چنین طبقه‌بندی کرد:

- ۱- بازرگان و دولت او ضعیف و ناتوان بوده، از عهده وظایف و مسئولیت تاریخی و انقلابی خود در آن دوران حساس و مهم برنیامده است.
- ۲- انقلابی نبوده لذا با عدم قاطعیت خود سبب شد که درگیریها و مشکلات سیاسی و نظامی و اجتماعی در کشور پدید آید و یا شدت پیدا کند.
- ۳- دولت و شخص بازرگان با بعضی از نهادهای انقلابی مخالف بوده، در کار آنها کارشکنی و اختلال می‌کرده و در نهایت در اندیشه محو و نابودی این نهادها بوده و اقداماتی هم کرده است.
- ۴- در «خط امام» نبوده و از رهبری و روحانیت انقلابی، اطاعت لازم را نداشته و حتی با آنان مخالفت و نافرمانی هم می‌کرده است.
- ۵- گاه بر ضد انقلاب «توطئه» هم می‌کرده است که «توطئه انحلال مجلس خبرگان» یک نمونه آن است.
- ۶- ارتباط با خارجیان و سازشکاری در برابر آمریکا.
- ۷- عده‌ای پا را فراتر نهاده، بازرگان و دولت موقت او را به «سازشکاری» با بیگانگان و به ویژه «ارتباط» با آمریکا متهم کرده و گفته‌اند او در فکر تجدید رابطه استعماری با آمریکا بوده، لذا او را گاه در حد خیانت مورد انتقاد قرار داده‌اند.

البته این انتقادات از یک منظر و با انگیزه‌ای واحد و از سوی اشخاص و یا گروهها و جریانهای متحدالعقیده ابراز نشده است، حتی در پاره‌ای موارد، یک ایراد از دو منظر متضاد، ابراز شده است. مثلاً کسانی بازرگان را به کوتاه آمدن در برابر جریانهای روشنفکری و لیبرالی و میدان دادن به نیروهای ضدانقلاب و دگراندیشی متهم کرده‌اند و در مقابل، کسانی هم او را به سازشکاری با روحانیت حاکم و میدان دادن به «استبداد دینی» متهم ساخته‌اند. اینان می‌گویند بازرگان و دولت موقت و همکارانش در «نهیضت آزادی»، در زمانی که دولت و قدرت را در اختیار داشتند، می‌توانستند مانع حوادث بعدی و تحولات نامطلوب بشوند و حتی راه دموکراسی را هموار کنند، ولی زمان و نیازهای تاریخی و ضرورتهای روزگار را درک نکرده، به وظایف تاریخی خود عمل نکردند. از جمله اشاره می‌کنند به اصرار بازرگان و دکتر سحابی در مورد تأسیس مجلس مؤسسان و این که با رفراندوم مستقیم قانون اساسی مخالفت کردند، کاری اشتباه بود. در واقع هر دو طرف بازرگان را «سازشکار» می‌دانند، اما از دو منظر متضاد.

اما مخالفان و منتقدان را می‌توان در یک طبقه بندی کلی چنین دانست:

۱- روحانیان و نهادهای اسلامی برآمده از انقلاب (دادگاههای انقلاب، سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب و...).

۲- مارکسیستها و نیروهای چپ و به طور خاصی «حزب توده ایران».

۳- عناصر لایبیک - که تکیه‌گاه اصلی شان دموکراسی و لیبرالیسم است -.

۴- افراد و عناصر مستقل که در دوران دولت موقت، عمدتاً از موضع رادیکالتر و انقلابی با بازرگان و دولت موقت برخورد داشتند، هر چند که بعدها خود آنان نیز منزوی شده، لذا نوع انتقاد نیز فرق کرد و حتی متفاوت شد - به عنوان نمونه می‌توان به دکتر سامی و دکتر پیمان اشاره کرد.

۵- گروهی از نسل جوانتر «نهیضت آزادی»، که بسیاری از آنها در دولت نیز عضویت داشتند، با برخی سیاستها و عملکرد مهندس بازرگان و دولت او مخالف بودند، که این اختلاف نظر به جدا شدن شماری از آنان از «نهیضت آزادی» در زمستان سال ۱۳۵۸ شد.

آنان طی صدور اطلاعیه‌ای کناره‌گیری خود را از «نهضت آزادی» اعلام کردند که بعداً از آن صحبت خواهیم کرد.
خود مهندس، یک بار در مورد مخالفان و منتقدان و انگیزه‌هایشان چنین توضیح می‌دهد:

«برخی از این انتقادات و اعتراضها که به دولت وارد می‌کنند، پایه و اساس محکمی ندارد. در جامعه انقلابی ما، گروههایی و سازمانهای زیادی به وجود آمدند، برخی‌ها به این علت انتقاد می‌کنند که به مراکز قدرت، راه نیافته‌اند، پاره‌ای از آنها که در نظام قبلی در یک حالت رفاه کامل به سر می‌بردند، رژیم فعلی ایران نمی‌تواند پاسخگوی آنها باشد، گروههایی هستند که تابع جهانی‌بینی خاصی‌اند، سازمانی، مسایل را از زاویه و دید محدود خود، ارزیابی می‌کنند، آنگاه بر اساس اعتقادات سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیکی خود، موضعگیری می‌کنند، و سنگر خود را مستحکمتر می‌سازد، اگر قدری دقت کنیم در می‌یابیم که بسیاری از این گروهها، به دلیل داشتن یک سلسله اعتقادات خاصی، روش غیراصولی و غیرواقعی را در محکوم ساختن هدفهای انقلابی و نادیده گرفتن واقعیتهای عینی جامعه اسلامی ما دنبال می‌کنند. گروهی نیز حتی روش انتقاد اصولی را در پیشبرد هدفهای متعالی انقلاب نمی‌دانند و به جای فراهم ساختن محیط بحث مبرمترین مسایل حیاتی جامعه را کوچک و کم اهمیت مطرح می‌کنند، که در نتیجه اذهان عمومی از خط اصولی خارج شده و راه انحراف را در پیش می‌گیرند و این روش نیز به ناچار در خطی قرار می‌گیرد که مجموعه آن به تضعیف دولت منتخب مردم، می‌انجامد.»^(۱)

اکنون بدون این که بخواهیم به طور کامل وارد مسایل جزئی و موردی بشویم و یا نام جریانهای منتقد را به طور کامل بیاوریم و مرتب تکرار کنیم، به اختصار به خرده‌گیریهای کلی ششگانه اشارتی، تفصیلی‌تر می‌نماییم و پاسخهایی که مهندس بزرگان و یا دوستان و همکارانش به انتقادات داده‌اند، می‌آوریم.
پیش از ورود به پاسخ ایرادها، ناچار باید به دو نکته مهم و کلی که می‌تواند کلید

اصلی اختلاف نظر باشد، اشارتی بکنیم. و آن این است که اولاً عدل و منطق و انصاف حکم می‌کند که دولت موقت - مانند همه دولت‌ها - را در چهارچوب شرایط و اوضاع و احوال نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب و با توجه به امکانات و نیازها و تواناییها تحلیل و نقد و بررسی کنیم، ثانیاً بینش و تفکر خاص مهندس بازرگان و وزیران کابینه‌اش را از یاد نبریم، چرا که بدون توجه به مبانی فکری و ایدئولوژیکی شناخته شده بازرگان و وزیران کابینه‌اش نمی‌توان و نباید موارد جزئی را به بحث گذاشت و درباره آنها داوری کرد. همان گونه که نمی‌توان بدون توجه به اصول و مبانی فکری و ایدئولوژیکی امام خمینی، درباره شخصیت و عملکرد ایشان، قضاوت و داوری کرد. اصولاً این قاعده درباره تمامی اشخاص و حتی احزاب و جریانهای سیاسی و اجتماعی، درست و صادق است.

در مورد مشکلات و شرایط آخرین ماه‌های عمر رژیم پهلوی و چگونگی روی کار آمدن دولت موقت و مهندس بازرگان و سپس امکانات و اوضاع و احوال نه ماه عمر دولت موقت، تا حدودی به تفصیل سخن گفته‌ایم و پس از این به مناسبت، اشارتی خواهیم کرد. اما در مورد تفکر و اندیشه‌های دینی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خاص بازرگان و اکثر اعضای کابینه او، باید گفت مهندس بازرگان در طول چهار دهه افکار و آرای خود را گفته و نوشته و در سطح گسترده‌ای در جامعه انتشار داده بود. به ویژه در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ آرای سیاسی خود را مبنی بر اعتقاد به مردمسالاری، دموکراسی و حاکمیت ملی، با صراحت ابراز کرده و در ارتباط با امام در پاریس و تهران به ویژه در ارتباط با روحانیت مبارز تهران و شورای انقلاب نیز به روشنی اظهار کرده نقطه نظرهایش را بدون ابهام و پرده پوشی اعلام کرده بود و لذا افکار و آرای وی، لااقل برای کسانی که با وی در ارتباط نزدیک بوده، همکاری داشتند، کاملاً شناخته شده بود. چنان که هنگام قبول مسئولیت نیز در سطح خواص و عموم مردم به افکار و اعمال و نحوه مدیریتش اشاره و تصریح کرده، از این رو عملکرد وی قابل پیشبینی و تا حدود زیادی روشن بود و لااقل می‌شد گمانه‌زنی کرد.

شاید بتوان آرای اجتماعی و سیاسی بازرگان را در چند اصل خلاصه کرد:

۱- اعتقاد به آزادی و اختیار انسان و نفی جبرگرایی.

- ۲- اعتقاد به حاکمیت مردمی و ملی (دموکراسی) و به طور کلی شخصیت و مسئولیت دادن به انسان.
- ۳- اعتقاد به سیاست سنگر به سنگر (= گام به گام) و مرحله‌ای و متناسب با شرایط و توان جامعه و نیاز مردم.
- ۴- اصالت دادن به درون و مبارزه با استعمار خارجی تا آن جا که در امور داخلی ما دخالت نکند.
- ۵- ارتباط سیاسی و عملی و فرهنگی و اقتصادی منطقی و معقول با تمام دولتهای جهان - جز موارد استثنایی -.
- ۶- تقدم منافع ملی (ایرانی) بر هر چیز دیگر.
- ۷- نفی حکومت فردی، طبقاتی و گروهی.

این اصول و مبانی در طول چهل سال به وسیله مهندس بازرگان، گفته و ابراز شده و در آثارش انعکاس یافته بود. و البته بازرگان تمامی اصول فکری و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خود را عموماً از قرآن و سنت استخراج می‌کرد و لاقلاً چنین داعیه‌ای وجود داشت - در بخش بررسی آثار و افکار بازرگان به تفصیل و با ذکر مستندات آرای وی، در این باب سخن خواهیم گفت -.

به هر حال بازرگان با افکار سیاسی و مشی عملی شناخته شده‌ای پا در نخست‌وزیری گذاشت و نه تنها کوشش نکرد، افکار و ایده‌هایش را به مقتضای زمانه کتمان کند و «همرنگ جماعت» شود، بلکه اصرار داشت همگان، افکار و نظریات و برنامه‌هایش را دریابند و خیلی صریح و روشن، سلیقه و رأی او را بدانند. این در حالی بود که در آن زمان و در آن فضای تب‌آلود و انقلابی، هر شخص یا گروه و جمعیت و حزب، تلاش می‌کرد انقلابی‌تر بنماید و به هر حال از قافله عقب نماند. او در سخنرانی خود در دانشگاه تهران در بیستم بهمن ماه ۱۳۵۷ صریحاً گفت:

«انتظار این که مملکت یک شبه ره صد ساله پیماید، خواسته‌ها فوراً و به طور کامل و صد در صد تأمین گردد، همه بدها بلافاصله، بدون رسیدگی و محاکمه، مجازات و بلکه اعدام شوند - چیزی که نه ممکن است و نه مصلحت - از بلاها و دردهای هر دولت ملی و اسلامی است. خصوصاً در دوران انتقالی و موقت. از حالا باید عرض کنم که از این بنده حقیر سراپا تقصیر، انتظار «علی»

بودن نداشته باشید. علی، نیستم که همان شب اول بگویم: «معاویه! از جای بلند شو». حتی انتظار عمل کردن مثل رهبر و مرجع عالیقدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ و ایمان و قدرت سر به زیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگها را سرجایش خرد کرده و پیش رفته و می‌رود، این انتظار را از بنده نداشته باشید. بنده ماشین سواری نازک نارنجی هستم که باید روی جاده‌های اسفالت و راه هموار، حرکت کنم و شما باید این راه را برایم، هموار کنید.»^(۱)

اکنون با چنین دیدگاهی در چنان فضایی، که همه از «عدل علی» و «حکومت اسلامی» سخن می‌گفتند و در انتظار تحول اساسی در سیاست و اقتصاد و فرهنگ و روابط خارجی بودند و می‌خواستند دگرگونی عمیقی در تمامی عرصه‌های زندگی پدید آید و از تمامی خلافکاران انتقام گرفته شود، بازرگان، مأموریت اداره کشور پیدا کرده است. حقیقت این است که این تفکر و مشی، ولو صد در صد درست و از نظر مبانی نظری، قابل دفاع هم باشد؛ با چنان شرایطی چندان سازگار نبود. در واقع اشکال اساسی در جدال بازرگان و دولت او با نیروهای منتقد از همین جا برمی‌خواست. او تفکر و آرمان و برنامه‌ای داشت که بسیاری نداشتند و حتی با آن مخالف بودند و لذا تعهدی نسبت به آن ابراز نمی‌کردند. البته جاه‌طلبیها و قدرت‌طلبیها و فرصت‌طلبیها نیز کم نبودند که در تحلیل این جدال، باید مورد توجه قرار بگیرند.

با توجه به نکات بالا، به اشکالات کلی ششگانه باز می‌گردیم و درباره هر کدام توضیحی می‌دهیم و تلاش می‌کنیم حتی الامکان، توضیحات از زبان مهندس بازرگان آورده شود.

۱- ناتوانی دولت موقت

گفتیم که عده‌ای ادعا کرده‌اند که دولت بازرگان، دولتی ضعیف و ناتوان بود و نتوانست از عهده وظایف و نقش تاریخی خود برآید. در زمان حاکمیت دولت

موقت نیز این مدعا زیاد تکرار می‌شد، به عنوان نمونه به برخی از این اظهار نظرها اشاره می‌کنیم.

در اوایل تیرماه ۱۳۵۸ خسرو قشقایی اعلام کرد:
«دولت، صادق و پاک، اما ناتوان است.»^(۱)

در اوایل مرداد ماه ۱۳۵۸، «جبهه ملی» از دولت و شورای انقلاب به شدت انتقاد کرد و اعلام کرد «دولتی که قدرت ندارد، باید کنار برود.»^(۲)

در مهر ماه نیز بار دیگر، «جبهه ملی» طی نامه سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر، از بحرانها و مشکلات و نابسامانی جاری در کشور یاد کرد و از دولت و عدم توانایی آن، گلّه کرد و نسبت به آینده هشدار داد.^(۳)

یکی از منتقدان دولت، ابوالحسن بنی‌صدر بود که بارها از سیاست دولت انتقاد می‌کرد و دولت را در اداره امور کشور و پیشبرد سیاست داخلی و خارجی، ناتوان معرفی می‌کرد.^(۴)

«جبهه دموکراتیک ملی»، طی نامه‌ای به نخست‌وزیر، دولت را از برآوردن خواسته‌های مردم (از جمله قطع وابستگی و مشارکت عمومی) ناموفق توصیف کرد.^(۵)

آقای دکتر حبیب‌الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، معتقد بود که «حاکمیت جایگزین رژیم شاه در پاسخگویی به نیازهای جامعه و حل تضادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن زمان، ناتوان بود و مبانی محکمی برای دادن پاسخهای لازم فکری با هدف حل تعارضها دیده نمی‌شد، در نتیجه تضادها تشدید شد... ما معتقد بودیم که وظیفه دولت موقت تنها انتقال قدرت از رژیم قبلی به دولت جدید نیست، بلکه باید به خواسته‌های جامعه انقلابی، پاسخ می‌داد، چرا که جامعه نمی‌توانست، منتظر تشکیل دولت، مجلس و تدوین قوانین باشد. اگر جامعه از مسیر رفورم (اصلاحات) به آن شرایط رسیده بود، اقدام دولت موقت،

۱. اطلاعات، ۱۰ تیرماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۳ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۲۱ مهر ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۲۵ آبان ماه ۱۳۵۸.

۵. اطلاعات، ۴ تیر ماه ۱۳۵۸.

قابل قبول بود، اما مردم انقلاب کرده بودند و انقلاب، مسایل خاص خود را دارد... دولت موقت باید قاطع عمل می‌کرد و برای برطرف کردن تعارضهای موجود، مشارکت نیروهای انقلابی، برطرف ساختن خواسته‌های دهقانان و ایجاد مدلی برای مقابله با توطئه‌های امپریالیزم اقدام می‌کرد.»^(۱)

هر چند این مدعا خالی از حقیقت نیست، اما باید در این باره تأمل کرد و همه جانبه اندیشید و داوری کرد.

اولاً دولت موقت، به رغم آن همه مشکلات، کارهای مهم و قابل قبولی ارایه کرد که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم. ضمن این که بازرگانان با تواضع گفت: «بحث این که دولت موقت، موفق نشد، کشف قاره، آمریکا نیست چون پیشاپیش معلوم بود.»^(۲)

ثانیاً گفته شد که دولت موقت از جهات مختلف - به وسیله خودی و دشمن - در محاصره بود و هر روز این محاصره تنگتر می‌شد و در نتیجه از توان و انسجام بالقوه و بالفعل دولت و کارآیی آن، کاسته می‌شد و او را در حل بحران روز افزون کشور و انقلاب روبه گسترش، ناتوانتر ساخت. ولی مهم این است که بدانیم ضعف درونی تشکیلات دولت، چه اندازه بود، و سهم شرایط طبیعی انقلاب چه قدر، و سهم گروه‌های فشار تمامیت‌خواه آن روزگار چه حد؟

به نظر می‌رسد که بیشترین نقش را در ناتوانی و سرانجام، شکست دولت و استعفای رییس آن، اعمال خودسرانه و تخریبی گروه‌های رنگارنگ و مختلف العقیده فشار، داشته است. بی‌گمان در آن اوضاع و احوال، اگر دولتی منسجمتر و تواناتر هم روی کار می‌آمد، باز با مشکلاتی شبیه مشکلات دولت بازرگانان، مواجه می‌شد.

وانگهی نکته مهم این است که «وظایف» دولت بازرگانان چه بود که به عمل در نیامد؟ واقعیت این است که دولت موقت، وظایف و برنامه‌های معینی داشت که در حکم نخست‌وزیری آمده بود. این وظایف، چنان که آوردیم، عبارت بود از طی مراحل گذر از مرحله انتقال قدرت از دولت و رژیم ساقط شده به دولت موقت

۱. مصاحبه با هفته نامه توانا، شماره ۲۰، ۲۸، تیرماه ۱۳۷۷، ص ۷.

۲. کیهان، ۹ دی ماه ۱۳۵۸.

انقلاب و انتقال آن دولت به نهادهای تأسیس یافته نظام جدید انقلابی و اسلامی. البته به اضافه اداره کشور در حد ضرورت و به شرط موقت. اگر از این منظر نگاه کنیم، دولت موقت تا لحظه‌ای که برقرار بود، به خوبی توانست از عهده تکالیف و مأموریت معین شده در حکم نخست‌وزیری برآید و پس از استعفای نخست‌وزیر، بقیه مأموریت نیز با همت دولت موقت شورای انقلاب، که غالباً همان اعضای کابینه بازرگان بودند، به انجام رسید. توضیحات بعدی در بخش هشتم، این مسئله را روشنتر می‌کند.

۲- عدم قاطعیت دولت موقت

ایراد دیگری که بر بازرگان و دولت او وارد آورده‌اند، انقلابی نبودن و عدم قاطعیت دولت در برابر مخالفان و حتی مدارا با ضدانقلاب،* بوده است. از نظر

* در مورد معاشات با ضدانقلاب و حتی استفاده از بعضی از سران ساواک در دولت، مطالب مختلف گفته شده است که البته مهندس بازرگان کم و بیش به آنها پاسخ داده است. از جمله آقای شیخ صادق خلخالی، یک بار ادعا کرد، مهندس بازرگان می‌خواست هویدا را از اعدام نجات دهد و یا می‌خواست از سپهبد ناصر مقدم - آخرین رییس ساواک که اعدام شد - برای ریاست رکن دوم ساواک استفاده کند: «تمام کسانی که به دست من محاکمه شدند مجرمین درجه یک بودند و حتی احتیاجی به محاکمه نداشتند. آقای بازرگان و یاکسان دیگری می‌خواستند هویدا علنی محاکمه گردد تا جنایات او برای مردم روشنتر شود، مگر نمی‌دانند جنایات ۱۳ ساله هویدا بر کسی پوشیده نیست. مگر می‌شد این جنایات را تبرئه کرد. پرونده جنایات این دژخیمان در نخست‌وزیری و اداره سوم ساواک موجود است، چرا دولت بازرگان پرونده‌های آنان را برای روشن شدن افکار عمومی افشا نکرد...»

آقای بازرگان خیلی تلاش کرد تا ناصر مقدم و هویدا محکوم نشوند و حتی در منزل امام در قم با من مشاجره کرد و مشاجره بالا گرفت. زیرا حکم ریاست رکن دو را به نام ناصر مقدم داده بود. اما من تصمیم خود را گرفته بودم.»

(کیهان، ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۸).

مهندس بازرگان در پاسخ، توضیحاتی داد و از جمله گفت:

«من یا دولت چنین حکمی صادر نکردیم و شغلی برای مقدم رییس ساواک منحل، در نظر نگرفته بودیم. آنچه که به دادستان کل انقلاب نوشته بودم این بود که مرا به عنوان شاهد در محاکمه سپهبد مقدم دعوت کند. چون مطالب و اطلاعاتی داشتم که به لحاظ قضاوت و مملکت بسیار لازم بود و البته خبری نشد.»

مهندس بازرگان در پاسخ این سؤال که شما علاقه‌مند به تعویق افتادن اعدام امیرعباس هویدا بودماید،

→ متذکر شد:

«باز هم خلاف گفته‌اند، در ابتدای پیروزی انقلاب و انتصاب دولت موقت از اطراف دنیا شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مراجعات زیاد و درخواست‌های محترمانه‌ای از ما داشتند. از جمله از سوی یکی از نخست‌وزیران سابق فرانسه و دبیرکل سازمان ملل متحد، آنها تقاضای محاکمه علنی و حق دفاع و حضور شهود در دادگاه هویدا را داشتند. یعنی همان چیزی که مورد اصرار و اعتراض از مبارزین خودمان در دوران قبل از انقلاب و در دادگاه‌های نظامی و از مجامع بین‌المللی حقوق بشر بود و انتظار پشتیبانی و دفاع را داشتیم که در مواقع مختلفی نیز به این خواست، توجه شد. بنابراین به طوری که در بعضی از روزنامه‌ها، منتشر شده است و قبلاً نیز از من سؤال شد و پاسخ دادم. من فتوایی نامه دبیر کل سازمان ملل متحد را برای آقای دادستان انقلاب وقت فرستادم و پیشنهاد کردم که به خاطر حفظ آبروی ایران و جلوگیری از قضاوت سوء مردم دنیا درباره انقلاب ما و اتهام این که در اسلام متهمین بدون محاکمه و حق دفاع و بدون رعایت عدل و انسانیت اعدام می‌شوند، که محاکمه صحیح با حضور نمایندگان یا شهود با صلاحیت صورت گیرد. البته چنین نشد و به گفته بسیاری از علاقه‌مندان و اعضای شورای انقلاب و دولت و از جمله آقای بنی‌صدر نتیجه آن محاکمه بی سر و ته در انتظار خودی و بیگانه که در تلویزیون دیدند، محکومیت دادگاه بود نه محکومیت هویدا.»
(کیهان، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۸).

دو روز بعد خلخالی به اظهارات مهندس بازرگان در مورد تیسمار مقدم پاسخ داد. او گفت:

«آقای بازرگان می‌گوید که ریاست رکن دو را به آقای ناصر مقدم، رییس سازمان امنیت منحل ساواک، نداده بودم و حال آن که آقای قدوسی، دادستان کل و دکتر آیت هر دو شاهدند که ایشان این حکم را به نام ناصر مقدم، صادر کرده بود. وانگهی چه لزومی داشت که در میان همه متهمین، جناب آقای مهندس بازرگان شاهد سپهبد مقدم و شاپور بختیار باشد؟ البته فتوایی دستخط ایشان موجود است.»
(کیهان، ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۸).

البته بعدها آقای خلخالی پی به دروغ بودن این خبر برد و گفت:

«آیت، گفت او [بازرگان] یک فرد ضدانقلاب است چون ریاست رکن را با خط خودش نوشته و به دست آقای ناصر مقدم، ریاست ساواک منحل داده است. من با ساده لوحی باور کردم ولی بعدها متوجه شدم که این یک تیرنگ و دروغ صرف است که برای در هم کوبیدن دولت موقت، به دست مخالفین می‌دهد... آقای آیت چیزی را به بازرگان می‌بندد که نه اصل دارد و نه نسب و فقط یک دروغ محض است و یک افترای بی‌شرمانه.»
(کیهان، ۱۴ مرداد ماه ۱۳۵۹).

و شگفت این که آقای هاشمی رفسنجانی نیز در نامه مورخ ۸ آبان ۱۳۶۲ به مهندس بازرگان همین مدعیات را تکرار می‌کند و می‌نویسد:

«و روزهایی که با اعدام و کيفر افرادی مثل نصیری و مقدم و هویدا و... مخالفت می‌ورزیدید و فکر می‌کردید که «مقدم»ها می‌توانند در رأس اطلاعات جمهوری اسلامی باشند.»

پاره‌ای از منتقدان این اشکال سبب شد تا درگیریها در سطح کشور پدید آید و بحران، تشدید شود و در نهایت «ضدانقلاب» عرصه مملکت را مورد تاخت و تاز

→ البته قابل ذکر است که حسین فردوست در خاطرات خود (ظهور و سقوط پهلوی، جلد اول، صص ۶۲۷ و ۶۲۸) آورده است که مهندس بازرگان، از طریق تیسمار قرنی، رییس ستاد ارتش در آن زمان، از وی خواسته است که یک نفر را برای این ریاست ساواک معرفی کند و او نیز سپهبد ناصر مقدم را برای این مقام معرفی کرده است. البته توضیح نداده که پیشنهاد ایشان مورد موافقت بازرگان قرار گرفته است یا نه و حتی روشن نکرده که به اطلاع نخست‌وزیر هم رسیده است یا نه.

البته آقای مهندس صباغیان توضیح می‌دهند تا حدی که این جانب در جریان هستم، اساساً در هیئت دولت هرگز نامی از تجدید سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) به میان نیامده تا چه رسد به این که مسئولی برای آن در نظر گرفته شود.

از اتهامات دیگر، فراری دادن شاپور بختیار به وسیله بازرگان بود که باز اولین بار آقای خلخالی آن را مطرح کرد که همان زمان گفته می‌شد، «بختیار از مرز بازرگان» گذشت. ایشان گفت:

«آنچه مسلم است و من اطلاع دارم، آقای بختیار در طبقه پایین مدرسه رفاه اسیر بوده و آقای شاه حسینی نیز در جریان امر قرار داشت. به طوری که پس از دستگیری بختیار، شاه حسینی در مدرسه رفاه به من گفت به دستور امام خمینی، بختیار را در حیاط دیگر مدرسه رفاه، نگه داشتیم، من نخست باور کردم پنج، شش ساعت بعد وقتی که خدمت امام رسیدم، امام فرمودند: من از جریان اطلاعی ندارم. من در حالی که نخست تعجب کرده بودم که چگونه شاه حسینی این ماجرا را از قول امام گفته است، مجدداً به مدرسه رفاه آمدم تا ببینم شاپور بختیار را کجا برده‌اند و سرانجام با تلاش زیادی موفق شدم، شاه حسینی را ملاقات کنم، ولی با کمال تأسف آقای شاه حسینی یک مرتبه همه چیز را انکار کرد و به من گفت من اصلاً بختیار را ندیدم... اکنون با گذشت چندین ماه، این ملت ایران است که باید بپرسد و سؤال کند که فرار بختیار چگونه انجام گرفته است؟»

(کیهان، ۲۷ بهمن ماه ۵۸)

شاه حسینی در پاسخ به خلخالی گفت: مطلب مطرح شده از سوی خلخالی کذب محض است. ایشان گفت که من در مدرسه رفاه، اول خبر دستگیری بختیار را از آقای خلخالی شنیدم ولی بعداً تحقیق کردم، دیدم دروغ است. البته شاه حسینی انتشار این نوع مطالب را، با کاندیداتوری خود (کاندیداتوری مجلس) از کرج بی‌ارتباط ندانست. هر چند خلخالی نیز مدعی شاه حسینی را تکذیب کرد و مدعی شد آنچه من می‌گویم عین حقیقت است. (کیهان، ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۸).

البته بعدها بختیار چگونگی مخفی شدن و گریختن خود را از ایران، در کتاب «بیکرنگی»، شرح داد و روشن شد که اتهام فوق دروغی بیش نبوده است نیز بار دیگر آقای خلخالی ادعا کرد بازرگان یک بار به زندان اوین رفته تا پدر همسر پسرش را از زندان نجات بدهد. در این ارتباط دختر مهندس بازرگان طی یادداشتی آن را تکذیب کرد. در آن یادداشت گفته شده بود که اولاً بازرگان هرگز به این قصد به دیدار زندان اوین نرفته است و ثانیاً پدر خانم جناب مهندس بازرگان نه هیچ‌گاه زندانی بوده و نه دارای سوابق و یا اتهامات طاغوتی بود‌مانند.

(کیهان، ۵ اسفند ماه ۱۳۵۸).

قرار دهد. به ویژه پس از آغاز جنگ در کردستان، این انتقادات شدیدتر شد. از جمله مردم تهران در یک راهپیمایی یک میلیون نفری، خواستار قاطعیت دولت، در برابر ضدانقلاب شدند.^(۱)

این ایراد چنان جدی و عمومی شد که حتی «نهضت آزادی» نیز به صف منتقدان پیوست. یک بار در اردیبهشت ماه^(۲) و بار دیگر در اواخر مرداد ماه ۱۳۵۸ «نهضت آزادی» نیز اطلاعیه‌ای انتشار داد و در آن ضمن بیان این نکته که «انقلاب اسلامی ایران مکتب رحمت است و نه خشونت و انتقام»، هشدار داد «رفتار نرم با ضد انقلاب، آزادی دادن به آنها، یعنی تقدیم انقلاب به ضد انقلاب».^(۳)

در همان روز روزنامه کیهان یک نظر سنجی را چاپ کرد که عنوان آن چنین بود: دولت کج دار و مریز رفتار می‌کند. - دولت ضعیف است که انقلابی عمل نمی‌کند. - دولت باید ضدانقلاب را بکوبد. - دولت باید قاطعیت داشته باشد. - فروهر: دولت بسیار ضعیف عمل می‌کند. - قطب‌زاده: عدم قاطعیت دولت. اما وزیر کشور - مهندس صباغیان - می‌گوید: قاطعیت دولت رابطه مستقیم با عوامل دولتی دارد. و دولت تا آن جا که توانست انقلابی عمل کرد.^(۴)

مهندس بازرگان در مورد دیدگاههایش فراوان سخن گفته است که ما در اینجا فقط به عنوان نمونه به یک فقره، که در آن مستقیماً به این انتقاد پاسخ گفته، اشارتی می‌کنیم و تفصیل آن را در جای خود خواهیم آورد.

«... اگر مقصود از انقلابی عمل کردن زدن و ریختن و کشتن و پاشیدن و پا روی همه اصول و مقررات و قانون و نظام و متدوسیستم گذاشتن باشد، البته دولت و شخص بنده، انقلابی نیستم. اما اگر بنا باشد که نظم و اصول و مقررات و سیستم و مطالعه و کار اساسی و تغییر عمیق باشد - که انقلاب واقعی هم همان است - ما انقلابی بودیم و هستیم. انقلاب واقعی در مرحله مثبت را چندین بار گفتم که غیراز این نمی‌تواند، باشد. بله ما انقلابی هستیم خیلی هم

۱. اطلاعات، ۲۳ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ماه ۵۸.

۳. کیهان، ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۴. کیهان، ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸.

انقلابی هستیم. شورای طرحهای انقلاب را درست کردیم. به همین منظور قانون اساسی را روی همان شورای طرحهای انقلاب آوردیم. طرحهای خیلی زیادی: اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و چیزهای دیگر درست شد. اقلأ در این مدت حدود ۲۰۰ لایحه قانونی - آمار برداری نکردم، فرصت نبوده است - گذاشته است که اقلأ ۲۰ درصدش که حدود ۴۰ لایحه می شود لوایح انقلابی است. از جمله ملی کردن بانکها، از جمله قانون حفاظت صنایع و توسعه صنایع و خیلی چیزها... ۸۰ درصد آن چیزهای اصلاحی و رفرمیستی است.»^(۱)

بنابراین بازرگانان، خود و دولتش را انقلابی می شمارد و عقیده دارد براساس تفسیر درست و صحیح مفهوم انقلاب، انقلابی عمل کرده است.*
اما افزون بر آن، بازرگان عقیده دارد در دوران اقامت رهبر انقلاب در پاریس و دیدارش با ایشان و تبادل نظر دو طرف، درباره اداره کشور، تقسیم وظایف شده بود و او نیز طبق همان تقسیم کار و تعهدی که بر عهده گرفته بود، عمل کرده است:

«اما یک مطلبی را هم می خواهم بگویم و سزای را می خواهم فاش کنم که جز عده‌ای بسیار معدود، دیگران نشنیده‌اند و آن مسئله تقسیم وظایف است. در آبان ماه گذشته که به پاریس رفته بودم و خدمت امام رسیدم... و بعد که به تهران آمدم به فاصله ۲۰ یا ۳۰ روزی شورای انقلاب تشکیل شد و این جریانات را کسی نمی دانست. در آن موقع اساس کار ریخته شد و همان موقع توأم بود با تقسیم وظایف. عده‌ای مسئول و مأمور ادامه و اداره نهضت بودند - آن موقع کلمه انقلاب هنوز معمول نشده بود. - و عده‌ای هم که مسئولش بنده شدم، مأمور قسمت مثبت و کاری اداری... که طبق آن مأموریت، عده‌ای به جنوب رفتیم و بعد آن بحبوحه اعتصاب نفت و بنزین و گازوئیل، راه افتاد. و اصلاً این اکیپ و این هیأت که بعداً اسمش دولت شد، وظیفه‌اش کار اداری و سازندگی و قسمت مثبت انقلاب بود. این ایرادهایی که می گویند شما انقلابی نیستید و انقلابی عمل نمی کنید، بسیار ایرادهای بی جاست برای این که در تقسیم

۱. مسایل و مشکلات ...، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

*. در این مورد مقاله «انقلاب و انقلابیگری» ایشان، که در جلد سوم «بازیابی ارزشها» چاپ شده، مفید تواند بود.

وظایف، این اصلاً به عهده دولت نبود. اشکالی که پیش آمد این بود که این دو برنامه، یکی برنامه تخریبی و منفی انقلاب و دیگری کار و برنامه مثبت و سازندگی، این دو تا درهم هستند. در نتیجه این درهم رفتن و پیچیدگی و درست در نیامدن پیشبینیها، منشاء و مبنای بسیاری از مشکلات امروز ماست.^(۱)

به هر حال بازرگان در تحلیل نهایی، کسی را مقصر نمی‌داند:

«... کسی مقصر نیست، این پیشامدی است که شده است. یک بار هم این پیشبینی درست در نیامده بود. برخلاف انتظار شب سوم ماه رمضان سال ملی شدن نفت بود که مرحوم دکتر مصدق به من مأموریت ریاست هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران را داده بودند. فرمودند آن جا که می‌روی دست به سیاه و سفید نزن به هیچ کاری کار نداشته باشید. شما کنار بنشینید و به انگلیسیها و متخصصان بگویید که سر جایتان باشید با همان حقوق و همان مزایا و ما کاری به کار شما نداریم، اداره کنید. اگر گفتند پس شما چه کاره‌اید؟ بگویید که ما نماینده دولت هستیم. آمده‌ایم که نفتی که فروخته می‌شود، پولش را به دولت ایران بدهند و اگر به دولت نمی‌دهند، رسید به نام شرکت ملی نفت ایران و هیأت مدیره نفت ملی ایران بدهند. کار شما این است. اما در عمل زیر و رو شد. بنده که رفته بودم آن جا که دست به سیاه و سفید نزنم، جریان روزگار، ما را وادار کرد که از صدر تا ذیل تمام امور آن جا را وقتی انگلیسیها تخلیه کردند - و حتی مریض زیر عمل جراحی را رها کردند و رفتند - اداره کنیم، تمام دستگاه افتاد به عهده ما ایرانیها کسی در آن روز فکر نمی‌کرد، اگر ضدانقلاب از بین نرفته باشد مشکلات چطور خواهند بود. در همان پیامهای اول، گفته بودم که داریم چوب سرعت و عظمت موفقیتمان را می‌خوریم. این است که حالا توقعی دارند که ما برای این کار نیامده‌ایم. مأموریت هیأت دولت، اداره کردن مملکت یعنی راه انداختن آب و برق و کار و کارگر و مدرسه و راه آهن، رفراوندوم قانون اساسی، مجلس مؤسسان، بعد هم انتخابات مجلس بعدی تا دولت و رئیس جمهور بوده. منتها در عمل اختلاط بین این دو برنامه ایجاد شده و مقداری شلوغ شده

است.

... حرفی که من دارم این است که چرا اصرار دارند هی عقب این بگردند که کسی مقصر است، که بین مقصرها اگر کسی را پیدا نکردند، بگویند دولت. (۱)

در واقع در ارتباط با مشکلات و حوادثی که در کشور به طور طبیعی و یا توطئه و نقشه (داخلی یا خارجی) روی می‌داد، بسیاری از مردم، دولت را مقصر می‌شمردند و او را متهم به ناتوانی و عدم قاطعیت و برخورد با توطئه‌گران و یا حادثه آفرینان می‌کردند.

«... بدشناسی دولت در این است که در این مملکت هر وقت کسی ناراحت می‌شود، خانه کسی را نقاب به صورتی می‌رود باژ - ۳ می‌گیرد و مصادره می‌کند، زن و بچه آن بیچاره را ویلان می‌کند، شکایتشان، اعتراضشان و نفرینشان به دولت است که دولت چرا جلوی آنها را نگرفته. به فلان حزب حمله می‌شود و یا فلان کتابخانه، ایرادشان به دولت است که دولت چرا از ما حمایت نمی‌کند، اما موقعی که خود آنها علیه ما حرف می‌زنند، کار می‌کنند، آن موقع دولت حساب نیست. گرانی می‌شد، ارزانی می‌شد یا نمی‌دانم کسادی می‌شد، بیکاری می‌شد، هر کاری وقتی بد است در برابر آن یک مسئول در مملکت هست. اما کار خوب هر چی بشود به نام هزار نفر است و آنها هستند که می‌کنند. این وضعی است که دولت دارد.» (۲)

در برابر این همه مشکلات و دخالتها و مزاحمتهایی که از روی حسن نیت و یا سوء نیت در کار دولت می‌شد، دولت چه می‌توانست بکند؟ آیا می‌توانست به سرکوب متوسل شود؟ واقعیت این است که دولت و به ویژه شخص بازرگان به سرکوب و محو مخالفان و نفی آزادیهای فکری و اجتماعی و سیاسی، اعتقادی نداشت و نه در آن شرایط قادر بود مخالفان و حتی ضدانقلاب توطئه‌گر را سرکوب کند. چرا که ابزارهای قدرت - به ویژه نظامی و انتظامی - به طور کامل و مؤثر در حیطه قدرت دولت نبود و از دولت اطاعت و پیروی نمی‌کرد. بدیهی است که اگر هم در اختیار بود، صلاح نبود از ارتش در منازعات داخلی استفاده شود.

۱. مسایل و مشکلات ... صص ۲۲۹ تا ۲۳۳.

۲. مسایل و مشکلات ... ص ۲۳۱.

مسئله برخورد با ضدانقلاب و به ویژه دستگیری، مجازات و اعدام سران وابسته به رژیم گذشته نیز در همین ارتباط، قابل فهم و درک و تحلیل است. در این مورد چند نکته قابل توجه و ذکر است:

اولاً از نظر اصولی، بازرگان، نمی‌توانست موافق خشونت و انتقام و مجازات سخت مخالفان و به اصطلاح آن ایام - و البته هنوز هم - «ضد انقلاب» باشد و در همان دوران، پیش از پیروزی انقلاب نیز بارها در این باره اظهار نظر کرده و از عفو و مدارا و کرامت و برخورد مسالمت‌آمیز بیشتر سخن گفته بود تا خشونت و انتقام و مجازات گناهکاران. این تفکر، چنان که در جای خود خواهیم گفت، عمدتاً از ایدئولوژی مذهبی بازرگان نشأت می‌گرفت تا مصلحت‌اندیشیهای سیاستمداران و در نظر گرفتن مقتضیات شرایط و روزگار. تا آن جا که به مصلحت‌اندیشی ارتباط پیدا می‌کرد، بازرگان عقیده داشت آدمیان با عفو و کرامت و بزرگواری و نادیده گرفتن خطاها و لغزشها بیشتر به حق و دین گرایش پیدا می‌کنند تا خشونت و سختگیری و انتقام. و لذا در ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۸ در آستانه سال نو، فرمان عفو عمومی صادر شد.^(۱) و بازرگان اعلام کرد که من طرفدار عفو عمومی هستم.^(۲)

ثانیاً بسیاری از افرادی که دیگران آنها را گناهکار و ضدانقلاب می‌دانستند، از نظر بازرگان یا اصلاً گناهکار و مجرم نبودند و یا حداقل مستوجب عقوبت و مجازات نبودند.

ثالثاً بازرگان، برای حفظ محبوبیت رهبری و اقتدار حکومت و دولت، وحدت‌گرایی را یک اصل اساسی می‌دانست و عقیده داشت که اگر وحدت و یگانگی و الفت نباشد، نفاق و ریاکاری و دشمنی و کینه‌جویی، حاکم می‌شود و در نتیجه فرجامی جز ضعف و سستی و احتمالاً شکست، نخواهد داشت. این در حالی بود که مدافعان و موافقان «خشونت انقلابی»، برعکس آن عقیده داشتند. آنان استدلال می‌کردند برای استحکام و استواری حکومت، لازم است سازش ناپذیر بود و باید ضدانقلاب را با شدت سرکوب کرد. در واقع این افراد، از یک طرف مماشات با ضدانقلاب و مخالفان را غیراصولی و سازشکاری می‌شمردند و از

۱. کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۳ خرداد ۱۳۵۸.

طرف دیگر، میدان دادن به آنان را خطری برای نظام نوپا و دولت لرزان جدید می‌دیدند و معتقد بودند که اگر انقلابیون، ضدانقلاب را نابود نکنند، آنها انقلابیون را نابود خواهند کرد و حداقل در کار نظام اخلال می‌کنند.

رابعاً بازرگان، عقیده و نظرش را مطلق نمی‌کرد و هرگز یکسره با انتقام و مجازات و قصاص مجرمان و گناهکاران مخالفت نداشت، ولی عقیده داشت که نباید این دستگیریها و مجازاتها بی‌ضابطه، خودسرانه و در نهایت بدون محکمه و محاکمه باشد. بلکه افراد و گروهها و سازمانها و نهادهای مربوط، تحت نظارت دولت و مقامات مسئول و ذریبط، عمل کنند و با رعایت ضوابط دقیق شرعی و اخلاقی و قانونی و حقوقی، نه از سر کینه‌جویی و انتقامکشی شخصی، خاطیان، محاکمه و مجازات شوند. از این رو دکتر یزدی می‌گوید:

«در رابطه با همین دیدگاه بود که پایه‌های «دادگاههای انقلاب» در نخست‌وزیری ریخته شد. اولین آیین‌نامه و اساسنامه دادگاه انقلاب در معاونت نخست‌وزیری در امور انقلاب و با مشورت و مشارکت حقوقدانان برجسته‌ای چون صدر، هادوی، شهبهانی، فتح‌الله بنی‌صدر... ریخته شد. تا رسیدگی به ضدانقلاب، قانونمند باشد. علاوه بر این، مهندس بازرگان اصرار داشت که کار اصلی دادگاه انقلاب نه معطوف به گذشته، بلکه به حال و آینده باشد و دادگاه «ضد انقلاب» بشود. در اساسنامه اولیه دادگاه انقلاب، دادستان را دولت تعیین می‌کرد. و حاکم شرع را رهبر انقلاب، مشاورین حقوقی یاد شده و در بالا، اولین دادستان، آقای؟ را معرفی کردند و حکم از نخست‌وزیر گرفت. اما ۲۴ ساعت بعد، رهبر انقلاب، بدون مشورت با دولت، فی‌البداهه به هادوی حکم دادستانی را هم داد. که خلاف اساسنامه مصوب دادگاه انقلاب بود. حاکم شرع، خلخالی زیر بار هادوی منصوب امام، هم ترفت.»^(۱)

توضیحات مکرر و فراوان مهندس بازرگان در همان زمان و در طول سالیان بعدی، که قطعاً اکثر خوانندگان با آنها آشنایی دارند و منابع آن گفته‌ها نیز غالباً در دست است، ما را از هرگونه توضیح و تفصیلی بی‌نیاز می‌کند اما به عنوان نمونه به

۱. مطالب فوق را آقای دکتر یزدی در حاشیه متن دستنویس کتاب، طی یادداشتی برای من (مؤلف) نگاشت.

چند مورد اشاره می‌کنم. وی در مورد لزوم وحدت و الفت، حول رهبری چنین می‌گوید:

«رضایت عمومی یا جلب افکار و تألیف قلوب مردم به سوی رهبر به سوی یکدیگر، مسأله حساسی است که از نظر جامعه‌شناسی و مدیریت و برای موفقیت یک انقلاب، حایز اهمیت و اثر می‌باشد. چیزی نیست که با تظاهر و تبلیغات و جوسازی و تحمیل، تأمین گردیده، اثر مطلوب ببخشند. رضایت عمومی از نظر اسلامی و الهی نیز محل خاصی در قرآن حکیم دارد. پراکندگی نفوس از طرف رسول اکرم یا گریز از مرکز امت را که منافقین اصرار به آن داشتند (آیه ۷ سوره منافقون)، قرآن، آفت رسالت تلقی کرده است و در مقابل آن محبت، ملامت و محبوبیت او را رحمتی از جانب پروردگار می‌داند و سفارش گذشت و استغفار برای ناراضیهای معترض و نادان کرده می‌خواهد، مردم نه تنها مورد ملامت پیغمبر بلکه مورد مشورت نیز قرار گیرند و در این کار به خدا توکل و اعتماد نماید (آیات ۱۵۳ - ۱۵۹ آل عمران). در جای دیگر نیز نصرت خدا و ضامن پیروزی، حفظ از خدعه دشمنان را پیوند دل‌های گروندگان می‌داند که با هیچ قیمتی جز به خواست خدا نمی‌توان به دست آورد (آیات ۶۲ و ۶۳ سوره انفال).

از نظر فقهی نیز می‌دانیم که یکی از موارد زکات «مؤلفه قلوبهم» است که گفته‌اند منظور، غیرمسلمانان همجوار و حول وحوش بلاد اسلام یا کسانی هستند که تمایل و جلب سمپاتی آنها مفید واقع می‌شود...

آیات قرآن آن جا که تأکید و تکیه روی تمرکز مردم و الفت و علاقه‌شان می‌نماید، ناظر بر عموم بوده، اختصاص دادن الفت و رضایت به اقلیت خواص از مقوله منطق تفکیک و تمایز طبقاتی مارکس و فرعون و شاهنشاهان می‌باشد...

انقلاب ما از آغاز حرکت دوم، به تبعیت از مرام و مکتب ملعون مارکس قیافه عبوس در برابر افراد و قشرهایی از ملت به خود گرفته روابط و ضوابط بر مبنای کینه و انتقام در جهت تصفیه حسابهای گذشته و عقده‌های انباشته شده

رفت...» (۱)

با این موضع است که مهندس بازرگان به بسیاری از عملکردهای انقلابی دادگاهها و مراکز ذیربط وابسته به انقلاب در دوران عمر دولت موقت و پس از آن، خرده می‌گیرد و آنها را نادرست، خلاف شرع، خلاف قانون، خلاف عدل و انصاف و در نهایت خلاف مصالح دولت و ملت و رهبری می‌شمارد. به این فقره نیز توجه کنید:

«مسلماً اگر قضاوتها و رفتارها، آن طور که علی علیه السلام امر به عدالت و احسان کرده و شخصاً درباره ابن‌ملجم مرادی، ضارب خارجی و منافق خود عمل فرمود، انجام می‌گرفت، زندانها و گورستانهای کشورمان صورت فعلی را پیدا نمی‌کرد، تا آن جا که ناچار شوند، مثلاً بیست نفر را در یک سلول چهار نفری جا دهند، و شکایتها و نفرینها گوش شنوا پیدا نکنند... اگر با منافقین و مخالفین و محاربین مانند علی، عمل می‌شد، تحسین و تصدیق دنیا به سوی جمهوری اسلامی و اسلام سرازیر می‌گشت و داعی نداشتیم که مؤسسات بین‌المللی مدّعی بشر دوستی را به زندانهایمان راه ندهیم، تا حکم غیابی صادر کنند و تبلیغات سوء علیه ما راه بیندازند.» (۲)*

از این رو بازرگان، چه در دوران صدارت و چه پس از آن تا آخر عمر، با گفته‌ها و نوشته‌ها و تذکرات و حتی با ارسال نامه‌های خصوصی یا سرگشاده به رهبر انقلاب، به برخی از عملکردهای تند روانه و خشن اعتراض کرد. که در بخش بعدی به آنها اشاره خواهیم کرد. از جمله ایشان می‌نویسد:

«همین مطالب یا فایده عفو زندانیان و خوشرویی و خوشرفتاری با طبقات ملت را در نامه سرگشاده مورخ ۱۳۵۹/۵/۶ خدمت امام تذکر داده و گفته بودم «برای سبک کردن بارها و تقلیل دشمنیها و نارضاییها، در این سفر دراز انقلاب بود که مرحوم طالبقانی و دکتر سبحانی و بنده و بسیار کسان دلسوز دیگر،

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۴۳ تا ۱۴۶.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

* البته باید به یاد داشت که مطالب یاد شده را مهندس بازرگان در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ نوشته است.

سفارش عفو و تاسی به رسول خدا و به بعضی از بزرگان و فاتحین را خدمتتان می‌کردیم ... البته درباره عاملین و آمرین و مباشرین قتل یا غارتگران دست اول بیت‌المال ... سفارش ما همان چیزی بود که خداوند به فرستاده‌اش می‌فرمود:

«... وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...»^(۱)

و همان کاری که خدا را به آن سپاس گذاشته می‌گوییم:
«الحمد لله على عفوہ بعد قدرته.»^(۲) (۳)

از تمامی این حرفها گذشته، اگر به واقع دولت می‌خواست «قاطع» و «انقلابی» عمل کند، چه کار می‌توانست بکند، و آیا اصولاً قدرت آن را داشت که بر سرکوب گسترده دست بزند؟ بازرگان عقیده دارد که اگر هم چنین مقصدی و تصمیمی در کار بود، باز در آن شرایط چنین امکانی وجود نداشت، زیرا که ابزارهای قدرت در دست دیگران بود. و آیا اصولاً اگر هم ضرورت داشت کار درستی بود؟

اما چرا دولت قاطع نیست؟ قاطع یعنی برنده، برش هم همیشه با یک شمشیری، کاردی و یا چاقویی می‌شود. ملایمترین وسیله برش چاقو است. معلوم است که با مخالفین و دشمنان، با خواهش و تمنا و قربان صدقه نمی‌شود، مبارزه کرد. طرف، حساب آخرش را می‌کند. اگر دولت یا کسی که حکم و فرمانی می‌دهد یعنی عمل خلاف میل طرف را می‌خواهد انجام دهد، اگر پشت سرش وسیله قتاله بود او به همان قربان صدقه هم حساب کارش را می‌کند، ولی اگر نبود، اعتنا نمی‌کند. حالا فکر کسی را بکنید که چاقویی به دستش می‌دهند، اما تیغه چاقو را به کسی دیگر می‌دهند که اصلاً تیغه ندارد. یعنی پلیس و ارتش و ژاندارمری که تیغه آن را از دل گرفته بودند و تمام افکار و مخصوصاً از ناحیه افراطیها و انقلابیها این بود که باید تمام پلیس و افسران و

۱. آل عمران / ۱۵۹: ... اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس بر آنها بیخشی و بر ایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن...
۲. نیایش: سپاس برای خدا به خاطر گذشت او با وجود قدرتش.
۳. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۴۴.

درجه داران از دم تیغ و گلوله رد شوند. اصلاً شهربانی چیه؟ پلیس چیه؟ ژاندارمری چیه؟ اینها طاغوتی هستند. این چاقویی بود که به دست ما داده بودند. چاقوی دوم هم قانون و دادگستری و وسایلی که باید بعد از انقلاب به وجود آید و پاسداران که آن هم تیغه‌اش دست کس دیگر بود.

... ما محدود و ملزم بودیم که قانونی عمل کنیم، برای قانونی عمل کردن که می‌خواستیم، سریع هم باشیم آمدیم و یک دادگاه فوق‌العاده رسیدگی به جرایم ضدانقلاب، تشکیل دادیم. فکر کردیم و نوشتیم، از کمیسیون و هیئت وزرا گذشت بعد تصویب شورای انقلاب و بعد هم به امام هم عرضه شد.

... دادگاه فوق‌العاده رسیدگی برای این بود که بتواند به کار دزدان و خرابکاران و محترکین و قاچاقچیان و کسانی که اسلحه غیرمجاز حمل می‌کنند و ضدانقلابی عمل می‌کنند، رسیدگی کند، بتواند سرعت داشته باشد ولی با حفظ حق دفاع و امکانات مدافعه و به صورت قانونی عمل کند. آقای وزیر دادگستری، قضات این دادگاه فوق‌العاده را نیز معین و اعلام کرد. اما بعد دادستان کل انقلاب قبلی در روزنامه‌ای مصاحبه فرمودند که این دادگاه کشک است! بعد پیغام آوردند که فرمودند نباشد! بسیار خوب حالا از جمله چیزهایی که می‌گویند، شما قاطعیت ندارید، می‌گویند چرا گذاشتید این روزنامه‌ها فحش بدهند، بد بگویند، تحریک و توطئه کنند. ما که نمی‌توانستیم همین طوری بگوییم آقا روزنامه و حزب نباشد*... اما وقتی که قانون مطبوعات نباشد چه کسی باید آن را اجرا

*. پس از پیروزی انقلاب، احزاب و سازمانها و مطبوعات، کاملاً آزاد شدند و آزادانه فعالیت داشتند، اما با آغاز درگیریها و جدالهای سیاسی و نظامی، فشار بر احزاب و مطبوعات آغاز شد. بازرگان و دولت او نیز تحت فشار بودند تا احزاب و مطبوعات را تعطیل یا محدود کنند. - روزنامه کیهان در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۵۸ نام ۱۰۰ حزب، سازمان، جمعیت و تشکل سیاسی را ذکر کرده است. - اما دولت و وزارت ارشاد ملی چندان اعتقاد و تمایلی به این کار نداشتند و اقدام جدی هم نکردند. در عین حال این دولت بود که مسئولیت اجرای قانون و عدالت و آزادی را داشت و از این رو از ناحیه نویسندگان و رهبران احزاب و روشنفکران، مورد بازخواست قرار می‌گرفت.

در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۸ «انجمن دفاع از آزادی مطبوعات» نامه سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر نوشت و در آن، ضمن محکوم کردن سوء استفاده‌هایی که گروهی می‌کنند، آمده بود: «مصرأ می‌خواهیم به طور قاطع راه این تجاوز و حشتناک به حقوق و آزادی مردم را ببندید و نشان دهید که اداره امور کشور را دولت مسئول شما در دست دارد.» (اطلاعات، ۲۸ فروردین ماه ۱۳۵۸).

کند؟ مجرم را چه کسی می‌تواند بگیرد؟... حالا شما می‌توانید تصور آن چاقوری بی‌تیغه را بفرمایید.»^(۱)

در واقع مهندس بازرگان برای:

- ۱- حفظ عدالت و اجرای انصاف و جلوگیری از ستم،
- ۲- جلوگیری از گسترش خشونت،
- ۳- تمرکز قدرت در دولت و حفظ اقتدار نظام و حاکمیت دولت و قانون،

→ ناچار دادستانی انقلاب رسماً وارد عمل شد و به تعطیل کردن مطبوعات اقدام کرد، بازرگان اعلام کرد «دولت در برابر فشار، تسلیم نمی‌شود. دولت در برابر حق قانونی خود تمکین و تبعیت دارد.»

(اطلاعات، ۲۴ تیرماه ۱۳۵۸)

در همان تاریخ «کانون نویسندگان ایران» با صدور نامه سرگشاده، به نخست‌وزیر اعلام کرد «هجوم به آزادی بیان و مطبوعات در پیش است.»

سه روز بعد رهبری انقلاب اعلام کرد: «دادستان انقلاب باید تمامی مجلاتی را که بر ضد ملت است و توطئه‌گر است، توقیف و نویسندگان آنها را محاکمه کند.»

(اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۸).
به هر حال تا مهر ماه ۱۳۵۸، ۴۱ روزنامه و مجله به وسیله وزارت ارشاد و ۲۶ نشریه نیز به وسیله دادستانی انقلاب توقیف و تعطیل شدند.»

(کیهان، ۱۲ مهر ماه ۱۳۵۸).
البته این روند ادامه پیدا کرد، تا آن جا که در ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ دادستان کل انقلاب گفت در یک ماه اخیر ۴۰ نشریه توقیف شدند. (کیهان)

با این همه مهندس بازرگان به هر دلیل از توقیف شماری از مطبوعات دفاع کرد و در مصاحبه معروف خود با اوریانا فالاجی گفت:

«با در نظر گرفتن این لحظه بخصوص تاریخی که در آن به سر می‌بریم، دلایل بسیاری وجود داشتند که آن روزنامه‌ها را تعطیل کنیم و اگر شما اروپاییها پشت سر خود را نگاه کنید و اگر کمی گذشته خود را در نظر بگیرید، کمتر سخت خواهید گرفت. چرا همیشه فراموش می‌کنید که یک انقلاب، صورت گرفته است و انقلاب در حال تکوین است. انقلابی نیست در دنیا که اجازه دهد به آنچه شما از ما توقع دارید. مثل استفاده از آزادی و دموکراسی، همان طور که در جوامع آرام و فرم گرفته، اعمال می‌شود. آری آن روزنامه‌ها که تعطیل شدند، ضدانقلابی بودند پس تعطیل شدند. چاپخانه‌هایی که در آن روزنامه‌ها را چاپ می‌کردند، مصادره شدند برای این که متعلق به سرمایه داران فراری بودند و با شاه همکاری داشتند. حالا هم متعلق به بنیاد مستضعفان هستند. در هر حال نه دولت، دستور مصادره و بستن آنها را داد و نه حتی امام خمینی، بلکه دادگاههای انقلاب، اراده توده‌ها را اعمال کردند. توده‌ها انقلاب کردند، آنها بودند که خیابانها و میدانها را با جنازه خود پوشاندند و اگر اراده آنان را در نظر بگیریم، آنان با خشونت آن را به ما تحمیل می‌کنند.» (گفتگوها، اوریانا فالاجی، ترجمه و گردآوری غلامرضا امامی، تهران، ۱۳۷۶، صص ۳۴ و ۳۵).

- ۴- حفظ وحدت ملی حول رهبری امام،
 ۵- جلوگیری از سوء استفاده و تبلیغات سوء خارجیان،

و...

با خشونت و اعمال قدرت خودسرانه و اعدامهای گسترده و به ویژه بدون محکمه و محاکمه مخالفان می‌کرد. او اساساً بیشتر اهل رحمت و مغفرت و وحدت بود و اصولاً رشد آدمیان را در پرتو گذشت و همکاری می‌دید تا انتقام و کینه و نفرت و تفرقه و دشمنی.

چنان که دیدیم (در بخش نخست این کتاب)، وی در دوران مدیریتش در شرکت نفت نیز، دقیقاً همین روحیه و تفکر را دنبال می‌کرد و لذا دقیقاً با همان عکس‌العملی مواجه شد که ۲۸ سال بعد در صدارتش در دولت موقت انقلاب، مواجه شد. در آبادان نیز آتش احساسات و انتقامجویی علیه وابستگان (واقعی یا توهمی) به انگلیسیها، داغ بود و رو به گسترش، ولی بازرگانان با تمام قدرت در برابر آن ایستاد و همگرایی و سازندگی کشور را در دوران پس از خروج کارشناسان و مدیران انگلیسی، «قیمتی تراز نفت» دانست و گفت در مبارزه ملی برای قطع سلطه انگلیس و در نهایت خلعید، وحدتی به دست آوردیم که قیمتی تراز ملی شدن نفت بود. وی در انقلاب اسلامی نیز درست از همین موضع حرکت کرد و تمامی تلاش او حفظ استقلال کشور، رشد و توسعه اقتصادی و علمی و فرهنگی، حفظ و تعالی نیروهای انسانی، تداوم وحدتگرایی دوران انقلاب، حول محور رهبری انقلاب، اقتدار دولت، حفظ ارزشهای اخلاقی و دینی، خنثی سازی تبلیغات خارجیان بود. جالب و عبرت‌آموز این که وی در مدیریت نفت در سال ۱۳۳۰ در برابر جبهه مقابل خود (تندروان چپ) و ادار به استعفا شد و در سال ۱۳۵۸ نیز درست همین حادثه روی داد. (توضیح بیشتر را به هنگام معرفی کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» - در بخش هشتم - خواهیم آورد.)

با این همه بی‌انصافی است که بگوییم بازرگانان و دولت او هیچ قاطعیت نداشته و اقدامی نکرده و در مقابل ضدانقلاب (به معنای واقعی کلمه) سستی بیش از حد نشان داده است. دولت از همان آغاز کوشید با جایگزینی تدریجی افراد و مدیران صالح، افراد ناصالح را تصفیه و حداقل در انزوا قرار دهد تا در نهایت یا هماهنگ

شوند و یا کارشکنی نکنند و در کارها و امور جاری مزاحم نباشند. پس از احساس ضرورت‌های بیشتر و انتقادهای مردم و هشدارهای رهبری، دولت نیز اقدامات جدی‌تری صورت داد و آقای احمد صدر حاج سید جوادی، وزیر دادگستری، اعلام کرد:

«نظر امام نسبت به اقدام و عمل انقلابی، کاملاً صحیح است. برای این که اگر امروز ما انقلابی عمل نکنیم، ضدانقلاب بلافاصله خودش را مستحکم خواهد کرد و بعد در موقع مقتضی ضربت قاطعی خواهد زد. بنابراین وظیفه فرد، دولت است که انقلابی عمل کند و ما در دادگستری تا آن جا که قادر به انجام آن باشیم، این کار را خواهیم کرد.»^(۱)

در مرداد و شهریور، تصفیه در ادارات دولتی آغاز شد و توسعه پیدا کرد. در بخشنامه نخست وزیر به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی، دستور اخراج کارمندان خطاکار و خرابکار صادر شد.^(۲) در ۸ مهرماه ۱۳۵۸ دکتر چمران، وزیر دفاع، اعلام کرد: «ارتش پاکسازی می‌شود.»^(۳) و پس از آن شمار قابل توجهی دیگر از امیران ارتش کنار گذاشته شدند. خلع سلاح عمومی، که در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ یک ماه برای انجام آن مهلت داده شده بود،^(۴) پیگیری شد. اقدامات دولت درباره کردستان و مناطق آشوبخیز دیگر در جای خود آمده است.

به هر حال دولت با بیش از آن نتوانست و به ویژه مهلت پیدا نکرد و یا بیش از آن اعتقاد نداشت و آن را روا نمی‌دانست. در مورد اول، شاید سخن آقای دکتر صادق طباطبایی، سخنگوی وقت دولت، سخن درستی باشد که گفت:

«دولت بازرگان، مظلومترین دولت تاریخ است. این غیر عادلانه‌ترین قضاوت است که دولتی را با حداکثر مسئولیت و حداقل قدرت اجرایی، متهم به سستی، کم‌کاری و اهمال کنیم... قاطعیت غیر از لجبازی، شتابزدگی و سریع عمل کردن است.»^(۵)

۱. کیهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۶ شهریور ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۸ مهر ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

۵. کیهان، ۸ شهریور ماه ۱۳۵۸.

در مورد نکته دوم نیز عقاید و آرای مهندس بازرگان را آوردیم و گفتیم که ایشان اعتقادی به تصفیه و حذف کامل هر مخالف یا دگراندیشی و منتقدی نداشت. واقعیت این است که اگر بازرگان و مقاومت او در برابر تندروها و افراطکارهای رایج آن دوران نبود، احتمالاً محدودیت آزادی بیشتر و خشونت‌ها گسترده‌تر می‌شد، این است که پس از برکناری از دولت در سخنرانی اش در روزنامه کیهان گفت:

«همان طور که ما را متهم می‌کنند و بد می‌گویند، مالیبرال بودیم، آزادخواه و آزادمنش بودیم و این نتیجه آزادی و خواستن و آزادی دادن کسانی که قاعدتاً و حقاً هم باید دوست باشند، عمل مخالف انجام دادند و این مسئله را باید به عنوان یکی از جرمهای دولت موقت و خودم بپذیرم و جزو گناهمانی که برای ما می‌شمارند، یکی لیبرال بودن ماست اما حالا باید بگویم که اگر ما لیبرال نبودیم، آنها که مقاله می‌نویسند و نشریه می‌دهند، امروز بودند یا نه؟

افلاً این حقشناسی را ندارند که بگویند، خدا پدر بازرگان را بیامرزد. شما آدم بدی بودید، لیبرال بودید ولی در نتیجه لیبرال بودن شما، ما به همه چیز رسیدیم.»^(۱)

۳- مخالفت با نهادهای انقلابی

باید گفت که در این مورد نیز، داستان دقیقاً همان است که در مورد عملکردهای دادگاههای انقلاب و یا اعدامها و خشونت‌ها گفتیم. در این زمینه بدون این که وارد جزئیات مسایل تاریخی و حوادث و برخوردهای پدید آمده در دوران عمر دولت بشویم، به چند نکته اشاره می‌کنیم.

اولاً اکثر نهادهای انقلابی، یا به وسیله دولت موقت پایه‌گذاری شدند و یا پس از تأسیس و تشکیل، مورد حمایت دولت قرار گرفتند. فی‌المثل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، مهمترین و ماندگارترین نهاد برآمده از انقلاب، به وسیله دولت بازرگان، بنیاد نهاده شد و آقای دکتر ابراهیم یزدی، از اعضای برجسته دولت، نقش مهمی در آن داشت.

«تشکیل سپاه از ابتدا در دولت موقت، توسط معاون نخست‌وزیر انقلاب انجام شد. شورای انقلاب قبل از پیروزی انقلاب، تأسیس یک نیروی مسلح مردمی به نام «گارد ملی» را تصویب کرده بود و از امام هم در این مورد کسب نظر و تکلیف نموده بود. بعد از پیروزی انقلاب، تأسیس چنین نیروی مسلح مردمی به طور جدی در شورای انقلاب، مطرح و پیگیری شد. آقای دکتر یزدی که در آن زمان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودند، طرح تأسیس نیروی مسلح مردمی را به نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» تهیه و اساسنامه آن را تنظیم و پس از تصویب شورای انقلاب به مرحله اجرا در آوردند و چون در اساسنامه این نهاد انقلابی پیشبینی شده بود که نماینده رهبر انقلاب، باید در شورای رهبری سپاه، عضویت داشته باشد، از طرف امام، مرحوم حجة الاسلام [حسن] لاهوتی به این سمت منصوب و کتباً معرفی شدند، حکم امام به مرحوم لاهوتی مأموریت برای تشکیل سپاه نبود. ضمناً آقای دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب به عنوان نماینده دولت در این شورا، شرکت می‌نمودند.»^(۱)

آقای دکتر یزدی نیز در این باره می‌گوید:

«بعضی پیشنهاد تشکیل سپاهی را به نام «گارد ملی» دادند. این پیشنهاد در شورای انقلاب مطرح و از طرف شورای انقلاب این مأموریت به من که آن موقع، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودم محول شد. بعد از مشورت‌هایی اولین اساسنامه سپاه پاسداران تنظیم و در شورای انقلاب جهت بررسی و تصمیم‌گیری مطرح شد.

در این پیشنهاد که تهیه شده بود به جای «گارد ملی» که مفهوم سیاسی - نظامی دارد، عنوان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را پیشنهاد کردیم. این پیشنهاد که از طرف من شده، مورد قبول قرار گرفته بود، قبل از هر چیز محتوای مکتبی - سیاسی این نیرو را بیان می‌کند و ماهیت متفاوت آن را با سایر نیروهای نظامی یا انتظامی نشان می‌دهد.»^(۲)

و یا در مورد «جهاد سازندگی»، که در واقع خودجوش انقلاب و انقلابیون جوان

۱. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، صص ۴۳ - ۴۲.

۲. کیهان، ۲۷ خرداد ماه ۱۳۵۸.

بود، دولت با بخشنامه و دستور و پیام و توصیه، تلاش کرد امکانات لازم از طریق وزارتخانه‌ها و مراکز ذریبط دولتی در اختیار جهادگران قرار بگیرد و از جمله بنگرید به بخشنامه مورخ ۱۳۵۸/۷/۱ نخست‌وزیر به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمانها و مؤسسات دولتی.^(۱)

ثانیاً، به استناد گفتارها و کردارها، مهندس بازرگان و اعضای دولت او هرگز با اصل نهادهای انقلابی نه تنها مخالفت نکردند، بلکه همواره تأیید کرده بارها نیز از اعمال ایثارگرانه و مخلصانه این نهادها و نقش مثبت‌شان در روند شکلگیری انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی - و به ویژه در دوران جنگ - یاد شده و از آنها حمایت و تشکر ابراز شده است. به عنوان نمونه در پیام ۷ تیر ماه ۱۳۵۸ رییس دولت به مناسبت اولین اعلام «روز پاسدار» - سوم شعبان - آمده است:

«... شما [پاسداران] که امیدواریم پویندگان صادق راه حسین باشید موقعی پا در میدان انقلاب ایران گذاشتید و دعوت امام [خمینی] را لبیک گفتید که پشتیبان شما با اعلام کلمه حق در برابر سلطان جابر پرچم افضل الجهاد رفتند و با دست خالی به استقبال گلوله‌های خصم شتافتند. به بهای مظلومیت، اثبات حقانیت و قدرت برای انقلاب ایران کردند. پیروزی خونین را تحقق بخشیدند و به سالکان راه حق پیوستند.

شما بلافاصله برخاستید، سنگر ساختید، موضع و سلاح به دست گرفتید، گذاشتید زحمات گذشتگان و خون شهیدان که انقلاب اسلامی را به اولین پیروزی رسانده بودند، واژگون گردد. در منازل و مساجد و معابر، گرد هم آمدید. کمیته‌ها تشکیل دادید و از انقلاب و ملت پاسداری کردید...

انقلاب اسلامی ما و ملت و دولت ایران، برای حفظ آنچه به دست آورده و نیل به آنچه باید به دست آورد، احتیاج فراوان به خدمت و همت و فداکاریهای شما دارد.

کشتی نو ساخته جمهوری اسلامی، در این دریای طوفانی نمی‌تواند بی‌بادبان، بی‌سکان، و بی‌ناخدا در غفلت و دعوی و هوی، خود را به سواحل

بعید و بلند سعادت و عاقبت برساند، بیش از هر زمان نیازمند صبر و فضل و فداکاری از یک طرف و وفاداری با رهبر آزموده، امام خمینی، از طرف دیگر و همبستگی صمیمانه با دستگاه اجرایی منتخب او یعنی دولت می‌باشد. باید چون کوهی استوار در صف واحد پیش برویم.^(۱)

اما چیزی که هست، این است که بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت، مسئول در برابر شورای انقلاب، ملت و رهبری، که ایشان دولت را دولت امام زمان خوانده و اطاعت از آن را واجب و مخالفت با آن را مستوجب عقوبت دانسته بودند، می‌خواست نهادهای انقلابی از اعمال خودسرانه و خارج از ضوابط مدون و حاکم قانونی و دولتی، خودداری کنند و از دولت قانونی اطاعت نمایند و شنوایی داشته باشند. و این البته یک توقع کاملاً بجا و منطقی و معقول بود. ایشان در پیام تلویزیونی مورخ ۵۷/۱۲/۹ در مورد کمیته‌ها سخنانی گفتند که در واقع در مورد تمامی نهادهای انقلابی، صدق می‌کند:

«در مورد کمیته‌ها باید گفت که در گذشته وجودشان بسیار بجا و به مورد و نجاتبخش برای انقلاب و پیروزی بود؛ جلو حملات دشمن را گرفتند و حفاظتها کردند. اما در وضعیت فعلی هم کار خوب و بجا و هم بد و بی‌جا انجام می‌دهند. کار بجای آنها مثل کمک به راهنمایی و رانندگی و یا حفاظت از اماکن، اما کار بی‌جا که باز هم ممکن است با حسن نیت باشد، عبارت است از بازداشتها، دستور العملهای صادره، جلوگیری از جریان امور و دخالتهایی که در ادارات و مؤسسات می‌کنند و یا ممانعتها و مزاحمتهای بسیار زیاد که غالباً علی‌رغم وظیفه‌شان است. این قسمت اخیر، روز ما را شب سیاه و چرخمان را پنچر کرده و اگر ادامه پیدا کنند دولت قادر به هیچ کاری نخواهد بود و هیچ چاره و راهی جز کناره‌گیری نخواهد داشت. به ادارات می‌روند، مسئولین را بازداشت و زندانی می‌کنند و یا با اسلحه، تهدید و توقیف و توهین می‌کنند. بدتر از همه، وحشتناکتر و خطرناکتر، حمله‌هایی است که به سفارتخانه‌ها و اتباع بیگانه می‌کنند، با این عمل، آبروی اسلام و دولت، مملکت و امام، همه را می‌برند و به

کلی زبان و دست ما را در دنیا می‌بندند.

... به عقیده من اگر این وضع ادامه پیدا کند و دست از این اعمال برداشته نشود، بزودی مملکت به سرنوشت و حالتی بحرانی‌تر از قبل از سقوط رژیم خواهد افتاد. برای به ثمر رساندن انقلاب و موفقیت در برنامه‌های دولت یعنی تحقق خواسته‌های ملت که تنها با منطق و عقل و محکمکاری و اساسی کار کردن، عملی می‌شود هیچ راه و چاره‌ای جز همکاری و پشتیبانی و اطاعت از دستورات این دولت وجود ندارد. این به معنای نفی برنامه‌های انقلابی نیست که ما آنها را قبول داریم، منتهی در جریان صحیح، تا زودتر هم به ثمر برسد، دولت که دولت دیکتاتوری نیست، شورای انقلاب ناظر بر آن است، افکار عمر می‌شاهد بر آن است، به علاوه رهبری بیدار و هشیار هم که داریم»^(۱)

نیز مهندس بازرگان درباره دادگاه‌های انقلاب می‌گوید:

«بعد از کمیته‌های انقلاب، که پیش از پیروزی بنا به ضرورت و ایثار خدمت، تشکیل شده بود، اولین نهاد یا نویر حرکت دوم، قضات شرع و دادگاه‌های انقلاب بودند. با چنان داغی و تندی که بعضیها منتظر دریافت حکم و تدوین اختیارات و مقررات نیز نمی‌شدند و پس از آن که لایحه قانونی دادگاه‌های شرع با تعیین حدود صلاحیتهای مربوطه از طرف شورای انقلاب تنظیم و به تصویب رهبری رسید، خود را مقید چندان به رعایت آن نمی‌دانستند. هم با دست و دل باز از حدود مصوب شورای انقلاب و فرمان اولیه امام که تنها شامل سه دسته محدود از مجرمین می‌شد، فراتر رفتند و هم دایره صلاحیت و مسئولیتهای خود را به وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر، تعمیم داده، قضاوت و دخالت در تخلفات دینی و در رفتار و روابط مردم می‌نمودند. و اگر قضات شرع دادگاه‌های انقلاب، مسامحه و مدارا نشان می‌دادند یا تجسس و تهمت را نمی‌پذیرفتند، جوانان مأمور و پاسداران پرخروش یا ضابطین خودجوش، جبران نقص و ضعف مزبور را به عهده می‌گرفتند، مرتباً شکار می‌آوردند و چه بسا که رأساً عهده‌دار توقیف و تعزیر و تصفیه می‌شدند. یا در احکام تبرئه و

تخفیف صادره تجدید نظرها و تشدیدها، ممانعت‌هایی از پیش خود به عمل می‌آوردند.»^(۱)

بنابراین می‌توان گفت که دولت می‌خواست، هم نهادهای انقلابی درست و قانونمند، عمل کنند و هم تحت نظارت قانونی دولت و مسئولان ذیربط خود باشند تا از خطاها و هرج و مرج، کاسته شود و در نهایت دولت بتواند بر آشوبها و بحران و به ویژه سوء استفاده ضدانقلابیون و یا عوامل بیگانه، چیره گردد. البته باید همین جا تذکر داد که بازرگان در آغاز، یعنی دوران تشکیل نهادهای انقلابی و حتی در دوران عمر دولت موقت، اعتراض کمتری به عملکرد این نهادها داشت ولی بعدها انتقاداتش بیشتر و عمیق شد که بعداً در بخش هشتم به آنها اشاره خواهیم کرد.

نکته قابل توجه این است که در آن زمان فقط مهندس بازرگان نبود که از تندیها و افراط‌کاریها و نابسامانیا و برخی عملکردهای نهادهای انقلابی گله و شکایت داشت، بسیاری نیز مستقیم و غیرمستقیم از آشفتگیها و دخالت‌های بی‌مورد برخی نهادها یا شخصیتها در امور دولتی و خودسریها انتقاد می‌کردند. در این جا به شماری از این انتقادات و گلابه‌ها و هشداردادهای اشاره‌ای می‌کنیم.

یکی از انتقاد کنندگان، که پیوسته گله و شکایت می‌کرد، آقای ناصر مکارم شیرازی - از مدرّسان عالی حوزه علمیه قم و از مراجع تقلید کنونی - بود که در سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ مقالات فراوانی در مطبوعات کشور (بیشتر کیهان و اطلاعات) نوشت و اوضاع جاری و خودسریها و افراط‌کاریهای انقلابیون را مورد پرسش قرار داد.

ایشان در تاریخ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ نوشت: «ادامه وضع کنونی کمیته‌ها، خطرناک است و ناراضی پرور، تعطیل آنها نیز خطرناک است، پس چه باید کرد؟ ... اصلاح». وی در همین مقاله هشدار داد: «دیکتاتوری خشن در راه است.»^(۲) وی در ۲۷ اردیبهشت ماه از «عفو عمومی» حمایت کرد و تذکر داد «تأخیر در عفو عمومی یعنی فرار مغزها و سرمایه‌ها.»^(۳)

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲. اطلاعات، ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

در ۳۰ خرداد نوشت:

«روز به روز تصفیه حسابهای خصوصی در شکل مبارزات ضدانقلابی چهره خود را نمایانتر می‌سازد، افراد انتقامجو و کینه‌توز با پیش‌کشیدن مسایل کوچک و جزئی چهره پر مهر عاطفه اسلام را خشنتر نشان می‌دهند، حساب خرده‌های ۲۰ و ۳۰ سال قبل را مطرح می‌کنند و برای یک گناه صغیره و یا حتی ترک اولی، خواهان خونریزی و مجازاتی غلاظ و شداد می‌شوند، و عده زیادی را در نگرانی از امروز و آینده‌شان فرو برده‌اند.»^(۱)

باز ایشان چندی بعد نوشت:

«انتقام‌جوییها چهره انقلاب را تیره می‌کند. بیاید کینه‌توزیها و انتقام‌جوییها را دور بریزیم و با نیرویی تازه، تمام قدرتها را در راه در هم کوبیدن توطئه‌های روزافزون ضد انقلاب، بسیج کنیم.»^(۲)

و چند روز بعد گفت:

«به حکومت ژ - ۳ خاتمه دهید.»^(۳)

نیز ایشان در شهریور ماه اظهار نظر کرد:

«تصمیم‌گیریهای عجولانه، سرچشمه نارضایتیها.»^(۴)

و بالاخره در اواخر مهر ماه ۱۳۵۸ ناباورانه پرسید:

«چرا دخالت افراد غیرمسئول، هنوز ادامه دارد؟»^(۵)

آیت‌الله شریعتمداری، یکی از مراجع بزرگ تقلید در آن زمان، یک بار گفت:

«تصفیه حسابهای خصوصی، دخالت‌های بی‌رویه افراد غیرمسئول، ایجاد وحشت و دولتی در داخل دولت، راه خطرناکی به سوی اختناق و استبداد و استعمار، خواهد بود. با عفو و اغماض می‌توان تا حدود زیادی به کارها سر و سامان داد.»^(۶)

۱. اطلاعات، ۳۰ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۱۲ تیر ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۱۷ تیر ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۸.

۵. اطلاعات، ۲۸ مهر ماه ۱۳۵۸.

۶. اطلاعات، ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

و هم ایشان بار دیگر به عنوان نمونه‌ای از بی‌نظمی گفت:

«شنیده‌ام در هشتاد مسجد تهران، برای ائمه جماعت و وعاظ، مشکلاتی به وجود آورده‌اند، مانع آمدن آنها به مساجد شده‌اند.»^(۱)

یکی از روحانیان دیگر «حسن ثقفی» طی مقاله‌ای نوشت:

«چهره زشت و ترسناکی از اسلام ساخته‌ایم. این همه نارضایی، اضطراب و خشم مردم را نباید نادیده گرفت.»^(۲)

حاج سید احمد خمینی نیز گفت:

«تا دیروز، رئیس کلاتری شاهنشاهی می‌گرفت و می‌زد، امروز رئیس کلاتری جمهوری اسلامی می‌گیرد و می‌زند.»^(۳)

روزنامه اطلاعات در ۸ خرداد ماه نوشت:

«تعدد مراکز قدرت در کشور، کارها را فلج کرده است.»^(۴)

همین روزنامه در اوایل مهر ماه نوشت:

«رحمت اسلامی که رهبران مذهبی ما... پیام‌آور آن هستند؛ چرا باید به وسیله چند تن قدرت‌طلب و خشونت مزاج، این گونه مسخ شود که بهانه به دست بهانه جویان داخلی و مفسده جویان خارجی بدهد که عکس و تفصیلات این خشونت‌ها را به عنوان اسناد شکست انقلاب ایران پراکنده کنند. باید به این آقایان که اسلام علی را با اسلام حجاج بن یوسف اشتباه کرده‌اند و دوست دارند که از خون مخالفان، آسیا بگردانند، گفت که اسلام پیش از آن که به شمشیر تکیه زند، مدیون تأثیر کلام نافذ و حکمت نظری خود است و برای اشاعه حکمت نیاز به خشونت نیست. باید به این آقایان گفت: بسیاری از کارهای شما، شلاق زدنها و تعزیر و اجرای حدود، از ریاست سرچشمه می‌گیرد نه از ضرورت.»^(۵)

و البته در این میان بازرگان نیز - به ویژه به عنوان نخست‌وزیر و مسئول نظم جامعه و مجری قانون - از اوضاع گله‌ها و شکایت‌ها داشت و از جمله گفت:

۱. کیهان، ۶ آبان ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۲۰ تیر ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۲۵ مهر ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۱۸ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۵. اطلاعات، ۲ مهر ماه ۱۳۵۸.

«مرج عظیم مصادره و تصفیه حسابها که جلوه شدیدش، یک ماه و نیم بعد از پیروزی بود، صورت خاصی پیدا کرده و بنده اسم انتقام روی آن گذاشته بودم. از شعارهای دیگر، طرد کارمندان و برکناری آنها بود. که تعمیم پیدا کرد، ابتدا توجه به چند وزیر و مدیرکل می‌رفت و اوایل بیشتر مسئله همکاری و سرسپردگی به رژیم گذشته مطرح بود بعدها دامنه این خصومت، ایرادها و اتهامات مذهبی، حتی جبهه ملی و مصدقی بودن را هم در برگرفت و جزو لوازم انقلاب شد.»^(۱)

به همین دلیل هم بود که مسئولان، شورای انقلاب و در نهایت رهبری انقلاب نیز به شکواییه‌های رییس دولت و یا دیگران توجه می‌کردند و تصمیماتی برای کنترل اوضاع و جلوگیری از هرج و مرج و آشفتگی اتخاذ می‌کردند. از جمله رهبری، طی صدور فرمانی در اردیبهشت ماه خطاب به رییس کل دادگاههای انقلاب، مجازات اعدام را محدود کرد.^(۲) در اوایل خرداد ماه گفتند «طوری نشود که کمیته‌ها و پاسداران، خود را آزاد بدانند، هرکاری می‌خواهند بکنند.»^(۳) چندی بعد وعده دادند «از احجافات جلوگیری می‌کنیم.»^(۴) در مهر ماه در دیدار با دادستانها و حکام شرع گفتند: «نباید چون انقلاب شده هر کس را دلمان خواست اعدام کنیم.»^(۵) و البته ایشان بارها نیز با عفو عمومی موافقت کردند و از جمله در تیرماه دستور عفو عمومی دادند.^(۶)

ایشان بارها توصیه کردند نهادها و مراکز مختلف اجرایی و قضایی (انقلابی و غیرانقلابی) از دولت اطاعت کنند و در کار دولت و تصمیماتش اخلال نکنند. از این رو در شهریور ماه ۱۳۵۸ دادستان کل انقلاب دستور داد، به فرمان امام، دادگاههای انقلاب، کمیته‌ها و پاسداران، حق دخالت در کارهای دولت را ندارند.^(۷) درد و سخن بازرگان نیز جز این نبود که نهادهای انقلابی، درست و قانونمند

۱. کیهان، ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۹ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۲۴ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۵. اطلاعات، ۲۱ مهر ماه ۱۳۵۸.

۶. اطلاعات، ۲۰ تیر ماه ۱۳۵۸.

۷. اطلاعات، ۲۱ شهریور ماه ۱۳۵۸.

عمل کنند و اگر به دولت یاری نمی‌رسانند به گفته مکرر بازرگان «چوب لای چرخ دولت» نگذارند. از جمله ایشان یک بار گفت «کمیته‌ها باید تقویت شوند.» اما «همه کمیته‌ها باید از کمیته مرکزی اطاعت کنند.»^{(۱)*}

اما این تدابیر و انتقادهای و یا افکار و اندیشه‌ها و حتی توصیه‌های رهبری انقلاب، نیز در آن شرایط آشفته و دوران حاکمیت شعارها و احساسها، چندان مخاطبانی نمی‌یافت و کمتر کسی گوشش بدهکار این حرفها بود. انقلابی‌گری و عدالت‌طلبی و آرمانگرایی سکه رایج بود و هر دسته و -گروه و حتی گاه افراد - راهی و شیوه‌ای برای مقاصد انقلابی خود در پیش گرفته بود و این وضعیت تا حدودی در نهادهای انقلابی رسمی نیز حاکم بود. در فضایی که آکنده از شعار «افشا کن، افشا کن!» و «اعدام باید گردد!» است و بسیاری از حکمها در خیابان و کوچه و بازار صادر و گاه اجرا می‌گردد، سخن گفتن از رأفت و رحمت و عفو و حتی سخن گفتن از اعتدال قانون و محاکمه قانونی چه اندازه، دشوار است و حتی چقدر بی‌معنی و خنک جلوه می‌کند.

با این همه باید تذکر داد که اعمال نهادهای انقلابی، بدون این که بخواهیم ارزشگذاری کنیم، تا حدودی طبیعی بود و از شرایط خاص دوران آشفتگی و گذار از مرحله تخریب به مرحله سازندگی بود. - چنان که خود مهندس بازرگان نیز در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت به آن اشاره کرده است. - البته باید افزود که جوانان و نهادهای انقلابی هم برای عملکردهای خود دلایلی داشتند و در واقع از

۱. اطلاعات، ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

* نکته قابل ذکر این است که به گفته آقای دکتر یزدی:

«هر وقت هم دولت خواست با قاطعیت کاری بکند، با تمام قوا جلوی او را گرفتند. در قضیه اشغال مسلحانه فرودگاه توسط محمد منتظری و یاران آیت، هنگامی که دادستان کل (آقای شهشهبانی) دستور بازداشت او را داد، روحانیان عضو شورای انقلاب (از جمله بهشتی و هاشمی) فشار آوردند و جلوگیری کردند. یا در قضیه سفر دسته جمعی حدود ۲۰۰ نفر با دلارهای ارسالی لیبی به لبنان، حزب جمهوری اسلامی با تمام قدرت، پشت‌سر قضایا بود. در مورد انتصابات، بخصوص در ارتش، بازرگان گفت که من کسی را نمی‌شناسم، هیأتی به ریاست آقای خامنه‌ای در ستاد ارتش تشکیل شد و سوابق تمام افسران را بررسی کرد. در نهایت فلاحی را معرفی کرد اما وقتی دولت به او حکم داد، جمعی او را بازداشت کرده تا حد تیرباران بردند. اما حضرات خود را کنار کشیده و دولت را تنها گذاشتند.»

نظر ایدئولوژیک و فکری و مرامی، دارای نظریاتی متفاوت و گاه متضاد با دولت موقت و شخص نخست‌وزیر بودند.

یعنی اختلاف نظر فقط مسئله قانون و بی‌قانونی نبود، بلکه مسئله این بود که: اولاً، بسیاری از کسانی که انقلابیون آنها را گناهار و مستوجب عقوبت می‌دیدند، بازرگان آنها را گناهار و یا حداقل مستوجب کیفر نمی‌دید.

ثانیاً، به رغم بازرگان، انقلابیون، اقتدار رژیم را در قدرتنمایی و اقتدار سیاسی - نظامی - فرهنگی دولت انقلاب می‌دیدند، نه رأفت و گذشت و مدارا با مخالفان و ضدانقلاب که از نظر آنان: «ترحم بر پلنگ تیزدندان / ستمکاری بود برگوسفندان.» ثالثاً، انقلابیون استدلال می‌کردند که اگر در صدور انقلاب، تحولات انقلابی روی ندهد و ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به طور اصولی و زیربنایی دگرگون نگردند، به ویژه اگر ساختار نظام پیشین و بوروکراسی آن حفظ و تقویت شود، بعدها هرگز امکان تحول انقلابی و اساسی در نظم اجتماعی، فراهم نخواهد آمد. آنان عقیده داشتند که بازرگان و دست کم سیاست‌گام به گام او، امکان تحول اساسی و بنیادی را برای همیشه از بین می‌برد.

رابعاً بازرگان و همفکرانش به افکار عمومی به ویژه افکار مردم جهان و محافل بین‌المللی، توجه فراوان داشتند و تلاش می‌کردند انظار و افکار مردم دنیا را متوجه ایران کنند و از دشمنی و مخالفت ملتها و دولتها جلوگیری نمایند و یا حداقل از میزان آن بکاهند. ولی بسیاری از انقلابیون چندان اهمیتی برای افکار عمومی جهانیان، - و به ویژه دولتهای استعماری غربی - قابل نبودند و حتی بعدها برخی دشمنی غربیان را دلیل بر استواری و حقانیت و وفاداری به انقلاب قلمداد کردند و از این رونه تنها از مخالفت و دشمنی خارجیان و غربیان ناراحت و نگران نبودند که آن را افتخار می‌شمردند و حتی تعریف و تمجید و روی خوش آمریکا و هم‌دستانش را دلیلی بر ضعف و بی‌وفایی به انقلاب و رهبری می‌دانستند. بدیهی است که این دو تفکر در تقابل با هم‌اند و نمی‌توانند با هم سازگار باشند و در یک دولت، کار و فعالیت کنند.

اگر به نوشته‌ها و گفته‌های مهندس بازرگان و حزب او (نهضت آزادی) و مخالفان و منتقدان وی، مراجعه کنیم، این اختلافات دیده می‌شود و هر کدام، البته، دلایلی

نیز برای اثبات و مدلل کردن عقاید و مکتب خود و نقد و نفی آرای مقابل ارایه می‌دهند. از جمله مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»، این اختلاف نظرها را به تفصیل آورده است. هر چند که ممکن است برخی از عقایدی که بازرگان به مخالفانش نسبت می‌دهد، مورد قبول آنان نباشد.

ما اکنون در مقام داوری و تعیین میزان درستی یا نادرستی مکتب و استدلالهای دو طرف نزاع نیستیم و لازم است که خوانندگان حقطلب، به دور از جنجالها و عوامزدگیها و عوامفریبیهای معمول و رایج و با استقلال کامل و رعایت عدل و انصاف، به مدعیات دو طرف بنگرند و به ویژه به دلایل مکتبی و ایدئولوژیک طرفین، توجه کنند و در نهایت، خود، داوری کنند.

یکی از اتهامات وارده بر بازرگان و دولت او، اتهام غیر مکتبی بودن است که بازرگان بارها - از جمله در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت - به تفصیل به آن پاسخ گفته است. اما آنچه که در این جا درخور اشاره است این است که بازرگان نه تنها مخالف مکتب و مکتبی نبود که خود نیز مکتبی داشت و به معنای دقیق کلمه «مکتبی» بود. و به گفته وی اکثریت اعضای دولت موقت، نیز مکتبی بودند:

«چنین اظهارنظر که اکثریت دولت موقت، به اسلام به عنوان یک مکتب که جامعه را اداره کند، معتقد نبودند، صحیح نیست. سالها قبل از آن که آقایان انقلابی شورای انقلاب، انقلاب کنند و متوجه بشوند که اسلام را می‌توان به عنوان یک ایدئولوژی اجتماعی - سیاسی اختیار کرد و اساس حکومت و اداره جامعه را بر مبنای آن استخراج و تنظیم کرد، کسانی نهضت آزادی را با ایدئولوژی اسلامی تأسیس نموده برای حکومت، اقتصاد، سیاست خارجی و مسایل دیگر مملکت تبلیغ و تعلیمات می‌نموده، کتابها نوشته‌اند. ضمناً به اعتبار همین سوابق مبارزات ملی و اسلامی و اعتماد رهبری انقلاب به اعتقادشان به اسلام بود که دعوت به تشکیل دولت موقت و عضویت در شورای انقلاب شدند.»^(۱)

اما چیزی که هست، این است که مکتب بازرگان با مکتب انقلابیهای منتقد و

مخالف او، متفاوت بود و هر کدام از مکتب خاص خود، پیروی می‌کردند. اتهام «سازشکار» به بازرگان نیز از همین مقوله است. چنان‌که افکار و زندگی بازرگان نشان می‌دهد؛ او هرگز سازشکار به معنایی که مخالفان سیاسی او، به صورت طعن می‌گفتند، نبود، بلکه در افکار و عقاید خود بسیار اصولگرا و استوار و حتی رادیکال بود و هیچ‌گاه از آغاز تا پایان زندگی پرحادثه‌اش حاضر نشد روی عقاید و مکتب خود معامله کند و یا عقب‌نشینی نماید. هر چند در عمل و در عالم همکاری و فعالیت جمعی، سخت اهل مدارا و تساهل و تفاهم بود که در بخش نهم از آن یاد خواهیم کرد.*

به عنوان مثال از صدها و شاید هزاران نوشته انتقادی، درباره مهندس بازرگان چند نمونه را می‌آوریم تا هم گوشه‌ای از افکار و آرای بازرگان را درباره اقدامات انقلابی و به ویژه دادگاه‌های انقلاب نشان بدهد و هم نحوه تفکر و عقیده مخالفان و منتقدان او را. آقای جلال‌الدین فارسی درباره مهندس بازرگان می‌نویسد:

«از بنده پرسید «آیه‌ای در قرآن هست که دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که به آنها ظلم کنید. این آیه در کدام سوره است و آیا آن را حفظ هستید؟». به یاد نداشتم و گفتم از کشف الآیات، می‌توان استفاده کرد. آن را پیدا کرد:

«... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...»

و دشمنی با گروهی شما را و ندارد که پا از خط داد به در نهد. بر خط داد باشید که آن به خدا پروایی، نزدیکتر است (مائده، آیه ۸).

و گفت: «می‌خواهم دستور بدهم این آیه را بر سر در دادگاه‌های انقلاب بنویسند و در جریان محاکمات، اصول آیین دادرسی را رعایت کنند. ما آن وقت که در دادگاه‌های رژیم شاه، محاکمه می‌شدیم، اعتراض داشتیم که چرا آیین دادرسی در مورد ما اجرا نمی‌شود. حالا خودمان باید اصول آن را از جمله علنی بودن و حضور مردم و حق تعیین وکیل مدافع، رعایت کنیم. گفتم «ولی از یاد نبرید که متهمان، مجرمان کهنه کار و شناخته شده‌ای هستند که نه تنها مردم ایران

*. دکتر یزدی می‌گوید:

«در مورد «سازشکاری» بازرگان، عدمای نزد امام سعایت و شکایت می‌کنند. امام جواب می‌دهد که بازرگان اهل سازش نیست، اگر بود با خود ما می‌ساخت.»

بلکه بسیاری از آگاهان جهان، آنها را به عنوان تبهکاران سرشناس و کسانی که مرتکب جنایتها و خیانت‌های بی‌شمار شده‌اند، می‌شناسند. هر طور هم که آنها را محاکمه کنیم، باز محافل به اصطلاح حقوقی و سیاسی غرب، از بی‌عدالتی ما و از بی‌گناهی آنها حرف‌ها خواهند زد و ما را محکوم خواهند کرد!« جوابی برای گفتن نداشت.*

... اگر اسلحه و قوه قهریه و دستگاه کیفری وجود نداشته باشد، نه حکومت قسط و عدل پیامبران به وجود می‌آید و نه مردم می‌توانند قیام به قسط کنند و نه قادرند حکومت خود را در برابر تعرضات و تخلفات مجرمان و دشمنان خارجی حفظ کنند.

مهندس بازرگان یا با این حقیقت آشنایی نداشت یا عملاً منکر آن می‌شد. یک بار از این که دستگاه‌های انتظامی و نظامی مثل کمیته و سپاه در اختیار دولت نیست، شکوه می‌نمود و دولت خود را چاقوری بی‌تیغه یا بی‌دسته می‌نامید. بار دیگر از این که دادگاه‌های انقلاب و دادسرا و کمیته، عوامل رژیم ساقط شده پهلوی را دستگیر و مجازات می‌کنند و ادارات دولتی از این طریق تصفیه، می‌شود شکایت برمی‌داشت.^(۱)

بدون این که بخواهیم به تمامی اجزای نوشته و ادعاهای آقای فارسی بپردازیم، به اشاره باید گفت که در این سخن مسایل با هم خلط شده و در واقع مغالطه‌ای روی نموده است. چنان که از گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان برمی‌آید و ما چند نمونه از آنها را نقل کردیم، او هرگز نه با مجازات مجرمان واقعی مخالف بود و نه با اسلحه و قدرت و قدرتمندی دولت و ضرورت قوه قهریه و دستگاه کیفری مخالفتی ابراز می‌کرد،* آنچه مورد انتقاد او بود:

اولاً، خروج از عدالت و انصاف و انتقام و کینه‌جویی و خشونت؛

* ظاهراً استنباط آقای فارسی است که مهندس بازرگان «جوابی برای گفتن نداشت» و گرنه ایشان ده‌ها بار به تفصیل و مستدل پاسخ این نوع مدعیات را داده است که برخی از آنها را آوردیم.

۱. زوایای تاریخ، صص ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۹۸ و ۴۹۹.

** از جمله ایشان گفت:

«رهبران و شکنجه‌گران رژیم سابق، مستحق اشد مجازات هستند.»

اطلاعات، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸.

ثانیاً، هرج و مرج و تداخل در وظایف بود.

چنان که از مطالب نقل شده درباره مهندس بازرگان، به وسیله آقای فارسی هم جز این فهمیده نمی شود. به ویژه استناد به آیه سوره مائده و اشاره به دادگاههای رژیم شاه به خوبی نظر بازرگان را روشن می کند.

به هر حال انتقادهای بر عملکرد دولت موقت و شخص رییس دولت بالاگرفت و به تدریج رهبر انقلاب نیز به صف منتقدان پیوست و در همان زمان گاه - و البته به اشاره و تلویح - از سیاست محافظه کارانه و به اصطلاح گام به گام دولت، انتقاد می کرد. بعدها نیز ایشان ضمن انتقاد از خود، حتی انتخاب مهندس بازرگان را نیز خطا دانستند و گفتند:

«من هر روزی که از این انقلاب می گذرد، توجه به این معنا بیشتر پیدا می کنم که ملت ما، انقلابی عمل کردند و ما نکردیم. ما یا مقصریم و یا قاصر، و در هر دو جهت آن، در پیشگاه ملت جواب، باید بدهیم. مردم ریختند، همان طور که می دانید جرثومه فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند. وقتی که امر دست ماها افتاد، هیچ کدام انقلابی عمل نکردیم.

... و ما با بی تجربگی، آن کارهای انقلابی که باید در اول انقلاب بشود، با مسامحه گذراندیم و همان مسامحه هم موجب شد که این گرفتاریها را تا حالا پیدا کردیم.

... ما دو دسته بودیم یک دسته مان از مدرسه آمده بودیم، وارد شده بودیم و یک دسته مان از خارج آمده بودیم و وارد شدیم. نه آن تجربه انقلابی را داشتیم و نه آنها روح انقلابی را و لهذا از اول هم که ما به حسب الزامی که من تصور می کردم، دولت موقت را قرار دادیم، خطا کردیم. از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد، قاطع باشد تا بتواند مملکت را اداره کند نه یک دولتی که نتواند، منتها آن وقت، ما نداشتیم فردی را که بتوانیم، آشنا نبودیم بتوانیم، انتخاب کنیم، انتخاب شد و خطا شد.»^(۱)

۴- عدم پیروی از خط امام و روحانیت انقلابی

ایراد دیگری که مخالفان و منتقدان فکری و سیاسی بازرگان مطرح کرده و می‌کنند، این است که او در «خط امام» نبوده، به طور کلی از روحانیون انقلابی پیروی نمی‌کرده است.

این ایراد و انتقاد جای تأمل دارد و باید دقیقتر و منصفانه‌تر، مورد دقت و داوری قرار گیرد. در این ارتباط آنچه که به طور کلی می‌توان گفت، این است که باید بین امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب و روحانیت فرق نهاد و آن دو را یکی ندانست و حتی در کنار هم قرار نداد. چند نکته در این مورد قابل ذکر است: یکی این که مواضع امام و روحانیهای انقلابی خط امامی، که آن موقع هنوز عنوان «خط امام» چندان مطرح نبود و حداقل عمومیت نیافته بود، لزوماً یکی نبود و دست کم در تمامی موارد با هم انطباق نداشت. به ویژه در سالیان بعد، دیدیم که بعضی از چهره‌های شاخص روحانی انقلابی یا از «خط امام» فاصله گرفته و یا چنین تبلیغ شد و به هر حال چنین در جامعه جا افتاد. دیگر این که بازرگان، به لحاظ فکری و ایدئولوژیک، خود شخصیت مستقل و افکار و عقاید و سلیقه‌های مستقل و ویژه داشت و رهبری انقلاب و شورای انقلاب نیز او را می‌شناختند و با همان خصوصیات و در واقع با حفظ همان استقلال، او را پذیرفته و به همکاری دعوت کرده بودند و لذا توقع اطاعت تقلیدی در امور ایدئولوژیک و اعتقادی از شخصیتی چون مهندس بازرگان داشتن کاملاً غیرواقع و نادرست، بوده است. به ویژه، چنان که در قسمت نخست کتاب گفتیم، بازرگان از تقلید و پیروی، بیزار بود و آن را آفت تولید و حرکت نوآوری می‌دانست و عمری را نیز در مبارزه با تقلید گذراند.

با این همه بازرگان با حفظ استقلال و هویت فکری و عقیدتی و مرامی خود، پیروی و اطاعت از رهبری مشروع و بلامنازع انقلاب را پذیرفته بود، این که او پیشنهاد نخست‌وزیری را قبول کرد و حکم صدارتش را نیز از امام خمینی دریافت کرد و دولت خود را نیز دولت منتخب امام می‌دانست، مؤید این نظر است. در عمل نیز تا آخرین لحظه عمر دولت موقت، از اطاعت رهبری و شورای انقلاب، که در آن زمان نقش قوه قانونگذاری داشت، تخلف نکرد. نه تنها تخلف و نافرمانی نکرد، بلکه کوشش فراوان صورت داد تا رهبری، مظهر وفاق ملی باقی بماند و هر چه

مقتدرتر، نقش خود را در حل مشکلات پیچیده و روز افزون جامعه آشوبزده ایفا کند.

البته اختلاف نظر وجود داشت و او به عنوان یک انسان مسئول و مستقل و به خصوص به عنوان یک نخست‌وزیر در یک دولت دموکرات و قانونی، که اصل تفکیک قوا را رسماً و عملاً پذیرفته، نظریاتش را می‌گفت و عقایدش را خصوصی و یا عمومی ابراز می‌کرد. در عین حال می‌کوشید، نظریات شخصی خود را در صورت لزوم و در چهار چوب تصمیم‌گیریهای دموکراتیک نادیده بگیرد و به رأی اکثریت و یا رهبری گردن نهد. چنان‌که خود با ملی شدن بانکها و یا صنایع، چندان موافق نبود اما رأی اکثریت را پذیرفت و در همه جا نیز از آن دفاع کرد. البته این نکته قابل ذکر است که بازرگان نمی‌خواست، نخست‌وزیری «مطیع» و «گوش به فرمان» باشد، آن گونه که در دولتهای استبدادی و خودکامه، دیده می‌شود. او معتقد بود که در چهار چوب اختیارات و مقررات معین و تعریف شده‌ای که به او ابلاغ شده است، حق دارد اعمال نظر و قدرت بکند. این جمله معروف او که «نه آیت‌الله خمینی، شاه است و نه من هویدا»، بسیار پر معنی است و به خوبی دیدگاه او را در مورد نقش خود به عنوان یک نخست‌وزیر، در دولت قانونی نشان می‌دهد. از این رو تا زمانی که احساس می‌کرد می‌توان، به رغم آن همه مشکلات و کارشکنی، به عنوان یک نخست‌وزیر مستقل، خدمت کند، ماند و روزی که دریافت مهار کار از دست دولت او خارج شده است، کناره‌گیری کرد و در عین حال در سطوح دیگری به همکاری و همراهی ادامه داد.

اصولاً باید توجه داشت این نوع اختلاف نظرها، در تمامی انقلابهای معاصر جهان، کم و بیش وجود داشته است. در این انقلابها، پس از پیروزی و زمان استقرار حاکمیت و رژیم جدید، به طور کلی سه جریان در کنار هم و سپس در مقابل هم پدید می‌آیند:

- ۱- وفاداران به رژیم گذشته که در نهایت خواهان حفظ ساختار نظام گذشته‌اند،
- ۲- انقلابیهای تمام عیار، که خواستار تغییر بنیادی و عمیق در نظام اجتماعی و سیاسی بازمانده از رژیم پیشین، به نفع تحقق آرمانهای انقلابی نوین هستند.
- ۳- انقلابیهای محافظه‌کار و اصلاح طلب که یا برخی افکار انقلابیهای جوان را به

لحاظ نظری و ایدئولوژیک قبول ندارند و یا در شیوه‌ها و برنامه‌ریزیها به اعتدال و اطمینان و تدریج، توجه و تمایل دارند و در واقع می‌خواهند، آرمانهای درست و اصیل انقلابی را با سیاست و تدبیر و آرامش و درازمدت، محقق سازند.

تجربه نشان داده است که از گروه اول، برخی در ماهها و شاید سالهای اول پیروزی انقلاب، پنهان، آشکار، با رژیم انقلابی مبارزه و مخالفت می‌کنند و در نهایت شکست می‌خورند ولی غالباً اندک، اندک در صفوف انقلاب و انقلابیها و مدیران خام و بی‌تجربه نفوذ می‌کنند تا همان نظم مستقر پیشین را حفظ کنند و تداوم ببخشند. معمولاً تا زمانی که خطر «ضدانقلاب» وجود دارد و باقی است، اختلاف نظر در گروه انقلابی و اصلاح طلب چندان آشکار نیست - هر چند که گاه در چگونگی برخورد کردن با ضدانقلاب اختلاف نظر پدید می‌آید. - اما همین که این خطر دفع شد، یا کاهش پیدا کرد، اختلاف نظر بین دو جناح وارث انقلاب، روی می‌دهد و سرانجام در روند یک کشمکش سیاسی و فکری، جناح اصلاح طلب و معتدل از صحنه خارج می‌شود و البته گاه نیز از شدت عمل و خشونت و تصفیه خونین استفاده می‌گردد. با این همه ممکن است، بعدها در درون همان طیف انقلابیهای پیروز، انشعابهایی روی دهد و جناحهای رادیکالتر با تصفیه‌های مسالمت‌آمیز و یا خشن و خونین، افراد و یا جریانهای میانه‌روتر را کنار بگذارند و از صحنه خارج کنند.

در انقلابهای فرانسه، شوروی، چین، الجزایر و مصر، همین جدالهای سیاسی و فرهنگی و نظامی، با تفاوتهایی، روی داد. البته در چین و الجزایر و مصر، ضدانقلاب، چندان امکان قدرتمندی پیدا نکرد ولی در شوروی سالها جنگ داخلی ادامه یافت. اما طرفه آن که سرنوشت و فرجام جدال جریانهای محافظه‌کار و رادیکال و تندرو، در همه جا یکی است و آن حذف جناحهای میانه‌رو و معتدل می‌باشد. در شوروی ابتدا بلشویکها، دولت موقت تروتسکی میانه‌رو را ساقط کردند و سالها پس از آن - پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ -، انقلابیها به دو جناح تقسیم شده، با هم درگیر شدند و سرانجام جناح تروتسکی، شکست خورده از صحنه خارج شد و جناح استالین قدرت را حفظ کرد و تصفیه‌های خونین دوران

سیاه استالینی آغاز شد. در الجزایر جناح میانه روی احمد بن بلا شکست خورد و هواری بو مدین و همفکرانش پیروز شدند. در مصر نیروهای معتدل به رهبری ژنرال نجیب، صحنه را ترک کرد و نیروهای انقلابی تر به رهبری جمال عبدالناصر پیروز شد. در انقلاب ایران نیز همین تجربه تکرار شد که از آن آگاهیم، که البته هنوز روند انشعابها ادامه دارد. حتی در مشروطیت ایران نیز همین حادثه اتفاق افتاد. درگیریهای طولانی بین «انقلابیون» مجلس اول که بعدها به «حزب دموکرات» تغییر نام داد، با «اعتدالیون» و میانه روان پدید آمد که در طول چهار دوره مجلس به حذف نسبی جناح اعتدالی، منجر شد - توجه داشته باشید هدف، توصیف واقعیت است نه ارزشگذاری و تعیین حق و باطل این اندیشه یا آن فکر -.

جالب و قابل توجه است که این اختلاف نظر، بین جناحهای انقلابی و میانه‌رو، حتی در جنبشهایی که از طریق مبارزات پارلمانی و دموکراتیک، پیروز شده، پدید آمده و می‌آید و یک نمونه آن همان جدال مشروطیت و مشروطه خواهان خودمان است - که اشاره شد - هانتینگتون در کتاب «موج سوم دموکراسی» با ذکر نمونه‌های مختلف نشان داده است که پس از پیروزیهای اولیه جنبشهای دموکراتیک، در چگونه برخورد کردن با شخصیتها و احزاب و یا گروههای سرکوبگر در رژیم و یا دولت پیشین، اختلاف نظر پیش می‌آید، گروهی خواستار مجازات عوامل رژیم قبلی می‌شوند و گروهی از عفو و گذشت و دست کم اعتدال و تخفیف در مجازات سخن می‌گویند. و قابل توجه این که مؤلف کتاب، راه دوم را برای استقرار دموکراسی و نهادینه شدن آن درست‌تر و موفقتر می‌داند. او با ذکر نمونه‌ها، نشان می‌دهد که هر کجا پس از پیروزی با مخالفان سیاسی پیشین، ولو فاسد و سرکوبگر، خشونت‌آمیز برخورد شده است، دموکراسی پا نگرفته و یا لرزان و زودگذر بوده است. دلیل یا دلایل آن نیز روشن است. خشونت، خشونت می‌آورد و طبیعی است که اولاً ممکن است، خشونت، روز افزون شود و در نهایت مجالی برای تحقق دموکراسی باقی نماند و در واقع نقض غرض شود، ثانیاً هر چه خشونت بیشتر شود، عمق مخالفت نیز بیشتر می‌شود و لذا حاکمیت جدید احساس خطر بیشتر می‌کند و به طور طبیعی و غریزی، برای حفظ خود، ناچار است، خشونت بیشتر اعمال کند و جامعه را با یک نظم پلیسی حفظ و اداره کند، بدیهی است که در

چنین نظم و نظامی، دموکراسی، بی‌معنی خواهد بود. به همین دلیل است که امروز بسیاری از جامعه‌شناسان و متفکران جهان سومی، که تاکنون «انقلاب» را تنها راه حل خروج از عقب‌ماندگی و تحقق آزادی و برابری می‌دانستند، به اصلاحات تدریجی، که می‌توان گفت «انقلاب تدریجی»، روی آورده، معتقد شده‌اند، نوسازی جامعه با «اصلاحات تدریجی» امکانپذیر است و دست کم این شیوه مطمئنتر و استوارتر و در دراز مدت، مفیدتر و کم هزینه تر است تا شیوه‌های حاد و انقلابی و تند شتاب آلود و آمرانه، اینان می‌گویند «انقلاب» با «دموکراسی» ذاتاً سازگار نیست و لذا تاکنون از درون هیچ انقلابی، دموکراسی و نوسازی عمیق بیرون نیامده است. هر چند که ممکن است نظام انقلابی و آمرانه، در مرحله گذار، به نوعی راه نوسازی سیاسی و دموکراتیک را هموار کند. - البته این نظر نیز جای تأمل و مناقشه دارد که از آن در می‌گذریم. -

بازگردیم به مهندس بازرگان و اختلافات سیاسی و فکری او با انقلابیها. واقعیت این است که بین بازرگان و مجموعه دولت موقت و همفکران او با رهبری انقلاب، اختلاف در مسایل وجود داشت و این اختلافها بعدها بیشتر و عمیقتر نیز شد. چنان که مهندس محمد توسلی، از نزدیکان مهندس بازرگان - شهردار تهران در دو سال اول انقلاب - نیز به آن اشاره می‌کند:

«مشکل دیگر، دیدگاه مهندس بازرگان بود که با دیدگاهی که بعداً به صورت ولایت فقیه مطرح شد، همگام نبود.»^(۱)

دلیل این امر نیز آن بود که بازرگان و همفکرانش در طیف جناح میانه‌رو و معتدل انقلاب و حاکمیت پس از انقلاب بودند.*

۱. مجله ایران فردا، شماره ۲۳/ص ۲۶.

*. دکتر بهشتی در یک مورد به این تفاوتها اشاره کرده است که جملاتی از آن به عنوان نمونه نقل می‌شود.

«در این مدت [در مدت دولت موقت]، من با آقایان، البته روابط نزدیک داشته‌ام، علاوه بر این که آقای مهندس بازرگان از دوستان خیلی قدیم من هستند و آقای یزدی، همین طور، هر چند ایشان مدت زیادی در خارج بوده‌اند، ارتباط مستقیم زیاد نبوده ولی من هر دوی این برادرها را همچنان برادرهای دوست داشتنی و برخوردار از درجه بالایی از صداقت و صمیمیت می‌دانم، ولی خط فکریشان را در مورد سیاست انقلابی ایران از اول

به هر حال باید اذعان کرد که بازرگان «خط امامی»، به معنایی که امروز رایج است، نبود و چنین ادعایی را هم نداشت. حتی وی از همان زمان تا واپسین روزهای عمرش بر بسیاری از اندیشه‌ها و یا کردارهای خط امامیها خرده می‌گرفت. اما این همه بدان معنا نیست که بازرگان به عنوان نخست‌وزیر منصوب امام و شورای انقلاب، از مقررات قانونی و یا مصوبات شورای انقلاب و به ویژه رهنمودهای رهبری سرپیچی و تخلف کرده است. ممکن است ضعفها و یا کاستیهایی در اجرا وجود داشته، اما قدر مسلم آن است که اصل بر همراهی و تبعیت قانونی برای حل معضلات دولت و ملت و انقلاب بود. اما نکته مهم آن است که مخالفان خط امامی بازرگان، عمدتاً تفکر و آرای ایدئولوژیک و انقلابی رهبر انقلاب را ملاک و ضابطه داوری خود می‌دانند و به ویژه به آرای ایشان در سالهای بعد استناد می‌کنند، و این البته، مورد توافق بازرگان و مدافعانش نیست. به هر حال مسئله این است که نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب از خطوط ترسیم شده در حکم نخست‌وزیری و یا مصوبات شورای انقلاب و رهبری تخلف و تخطی کرده است یا نه.

آنچه گفته شد، مسئله ارتباط و یا اطاعت بازرگان از «خط امام» بود. اما در «خط روحانیت» بودن بازرگان یکسره حکم جداگانه‌ای دارد. باید پرسید منظور از

→ هم خطی که با ما بخواند، نمی‌یافتم و ما از همان اول حس می‌کردیم که نقطه نظرهامان مختلف است. منتها با توجه به این که اینها، یاران و دوستان انقلاب بوده‌اند و خدماتی داشته‌اند. آقای بازرگان که سهم زیادی در سابقه فعالیت قبلی‌شان مخصوصاً داشته‌اند، ما ترجیح می‌دادیم که با وجود این اختلاف نظرها، همکاری داشته باشیم... ولی نقطه نظرشان در جهت این انقلاب هم از پیش نمی‌یافتم و روز به روز این نظر قویتر می‌شد، چه در جهت مسایل داخلی انقلاب و چه در مورد مسایل خارجی انقلاب، ما معتقد بودیم انقلاب ایران، یک انقلاب جهانی است، لااقل در جهان اسلام و در دنیای مستضعفین. شاید آقایان چنین دیدی نداشتند، مخصوصاً آقای مهندس بازرگان خیلی این طورها نمی‌اندیشیدند. باز آقای دکتر یزدی هم نقطه نظرشان با آقای بازرگان یکی نیست... ما معتقد بودیم که در داخل مملکت، باید خارج از فرم بوروکراتیک عمل کرد. آقای مهندس بازرگان عجیب تکیه داشتند روی این که همه کارها را ببرند توی همین کانالهای بوروکراتیک و به همین دلیل خیلی ضربه خوردیم...»

بهشتی اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ، از انتشارات واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۱، دفتر سوم، صص

در خط روحانیت بودن بازرگان چیست؟ مگر بنا بود مهندس بازرگان، به عنوان یک شخصیت متفکر مسلمان و یا یک نخست‌وزیر، در خط روحانیت (انقلابی یا غیرانقلابی) باشد؟ مگر وی نسبت به این طبقه و طایفه تعهد سپرده بود که از آنان پیروی و اطاعت کند؟ چرا مسئله معقول و منطقی اطاعت قانونی از رهبری انقلاب، با اطاعت از روحانیت یکی شمرده می‌شود؟ به هر حال هر کدام حکم و نظر جداگانه دارند و آمیختن آن دو موجب خلط مسایل و در نتیجه موجب گمراهی و بیراهه رفتن است.

۵- توطئه انحلال مجلس خبرگان

در فصل قبل در این باره توضیح داده شد و در واقع تمامی ماجرا همان بود که در آن جا بیان گردید؛ بر اساس آن توضیحات و شواهد و قراین، اعم از این که پیشنهاد و اقدام برخی از اعضای دولت موقت، درست بوده باشد، یا نه، نمی‌توان آن کار را «توطئه» و یا «خیانت» شمرد. چگونه ممکن است دولت قانونی، علیه یک نهاد و مجلس قانونی دیگر، که خود آن را پدید آورده، رسمیت بخشیده است، «توطئه» کند؟ چگونه می‌شود که هیئت دولت در یک تصمیم جمعی اقدام به توطئه بکند؟ مگر آن که توطئه و خیانت، معانی و تعاریفی دیگر داشته باشد.

۶- ارتباط با خارجیان و سازشکاری در برابر آمریکا و امپریالیسم

و اما یکی دیگر از ایرادهای اصلی منتقدان بازرگان و دولت موقت، مسئله سازشکاری در برابر امپریالیسم و به ویژه آمریکا - به عنوان عالیترین تجسم امپریالیسم و به اصطلاح «شیطان بزرگ» - و نیز ارتباط با خارجیان است که از آن زمان، تاکنون بارها گفته، نوشته شده است. این انتقاد و یا اتهام، عموماً به وسیله جریانهای فکری و سیاسی چپگرا (غیرمذهبی و مذهبی) وارد آمده است. در این جا به چند نمونه از این ایرادها و اشکالها، که به وسیله چند گروه و شخصیت مذهبی مطرح شده‌اند، اشاره می‌کنم.

یکی از این گروههای منتقد، «سازمان مجاهدین خلق ایران» بوده است. این سازمان در «تضاد امپریالیسم و ارتجاع»، در نهایت «ارتجاع» را اصل گرفت و با آن

اعلام جنگ داد، اما در زمان دولت بازرگان، آن دولت و شخص بازرگان را برای مبارزه با امپریالیسم توانا نمی‌دید. مسعود رجوی در دی ماه ۱۳۵۸ با افتخارگفت او بود که در اوایل اسفند ماه ۱۳۵۷ اعلام کرد که دولت بازرگان نه انقلابی است و نه توانا به حل مشکلات و مبارزه با امپریالیسم.^(۱)

گروه دیگر «جنبش مسلمانان مبارز» بود که «امپریالیسم» را «اصل» و عمده می‌دانست و دولت بازرگان را نه تنها صالح و توانا، برای مبارزه با امپریالیسم نمی‌دانست، بلکه در یک تحلیل ایدئولوژیک - سیاسی، لیبرالیسم را جاده صاف کن امپریالیسم می‌دانست و دولت بازرگان دولت لیبرال بود. به عنوان نمونه جملاتی از آقای دکتر حبیب‌الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، را می‌آوریم. ایشان در یک تحلیل گفتند:

«امپریالیسم، محور اتحاد تمام نیروهای ضد انقلاب است.»^(۲)

و پس از آن گفت:

«حاکمیت لیبرالها امپریالیسم آمریکا را امیدوار کرده بود. دولت لیبرال سعی می‌کرد روابط خارجی با کشورهایی که دارای چهره ضدامپریالیستی نبودند تقویت کند. و البته امام با قاطعیت راه سازشکاری را بست.»^(۳)

با همین تحلیل بود که جنبش مسلمانان مبارز، از کنار رفتن بازرگان استقبال کرد و قاطعانه از اشغال سفارت آمریکا و دانشجویان خط امام و افشاگریهایشان حمایت کرد - و ما در بخش هشتم در این باره سخن خواهیم گفت - و بعدها از سقوط لیبرال دیگر یعنی ابوالحسن بنی‌صدر، استقبال کرد و آن را «انقلاب سوم» نامید. گروه «فرقان» نیز طی یک برنامه تلویزیونی مدعی شدند، انگیزه‌گرایش آنان به ترور و تروریسم، سیاست گام به گام دولت موقت و گرایش به غرب و آمریکا بوده است. البته پس از آن بازرگان و برخی از اعضای دولت موقت (از جمله دکتر یزدی، مهندس صباغیان و دکتر سبحانی) به آن مدعیات پاسخ دادند. مهندس بازرگان گفت:

۱. اطلاعات، ۲۲ دی ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۲۹ آذر ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۷ بهمن ماه ۱۳۵۸.

«علیه دولت موقت که عده‌ای از افراد آن کاندیدای نمایندگی مجلس شورا هستند، دست به این عمل ناجوانمردانه زده‌اند و همه متوجه بودند که جوابی را که اعضای گروه فرقان دادند، هیچ ارتباطی با مسئله گام به گام و سازشکاری ندارد. این گروه در اردیبهشت ماه، استاد مطهری را شهید کردند و می‌گویند دلیلش این بوده که با برژینسکی ملاقات کرده در حالی که ملاقات با برژینسکی در آبان ماه صورت گرفته بود. به علاوه اوراقی که از هر یک از قتلها و جنایتهای گروه فرقان بر جای مانده است، تمامی ارتکاب به قتل آنها به جرم آخوندیسم و آخوندی بوده است.»^(۱)*

یکی دیگر از منتقدان معروف مهندس بازرگان، محمد منتظری - فرزند ارشد آیت‌الله منتظری که بعدها در هفتم تیر ماه در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد - بود. وی یک بار گفت:

«بازرگان مرد متقی است، دروغ نمی‌گوید من هم دو سال با او در زندان بودم اما همان طور که صهیونیسم پدر نیکسون و کارتر را در آورد، حالا حرف در دهان مهندس بازرگان می‌گذارد.»^(۲)

دانشجویان اشغال کننده سفارت آمریکا نیز همین انتقاد را با شدت مطرح کردند. آقای سید محمد موسوی خوئینی، سخنگوی روحانی دانشجویان، گفت: «سیاست گام به گام، جریان انحرافی آمریکا در انقلاب ایران بود.»^(۳) و بالاخره حاج سید احمد خمینی نیز یک بار گفت:

«امام بی‌محابا به آمریکا می‌تازد، ولی دولت و شورای انقلاب، یک اعلامیه هم علیه آمریکا نداده‌اند.»^(۴)

احزاب و سازمانهای اسلامی، چون «حزب جمهوری اسلامی» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نیز کم و بیش همین نظر انتقادی، نسبت به بازرگان و دولت موقت او را داشتند.

۱. کیهان، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۵۸.

* البته قابل ذکر است که شورای انقلاب هیئتی را مأمور رسیدگی به پخش برنامه از تلویزیون کرد.

۲. اطلاعات، ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۹ دی ماه ۵۸.

۴. اطلاعات، ۲۴ مهر ماه ۱۳۵۸.

کسانی ارتباط با خارجیان و گفتگوهای دیپلماتیک با آنان را هم در زمره مقوله سازشکاری و یا علامت و نشانه گرایش و یا خوشبینی به خارجیان و امپریالیستها دانسته‌اند.

در مورد تحلیل اول، باید گفت که اولاً آن تحلیل و برخی مبانی فکری و ایدئولوژیک آن، مورد توافق و تأیید مهندس بازرگان و گروه همفکرانش در نهضت آزادی یا دولت موقت نبود و لذا بازرگان غالباً نه تنها از واژه «امپریالیسم» استفاده نمی‌کرد، حتی ایشان اصطلاح «استعمار» را هم چندان مناسب نمی‌دانست و عنوان «استیلای خارجی» را صحیح‌ترین تعبیر می‌شمرد و غالباً از آن بهره می‌گرفت. بنابراین اختلاف در مبنا و بینش و تفسیر از واقعیت حاکم بر روابط بین قدرتهای غربی و شرقی و کشورهای عقب مانده و یا جهان سوم، به طور طبیعی به دو نوع سیاست و عملکرد در مدیریت کشور بوده است. ثانیاً تصمیمها و اقدامات انجام شده در همان مدت کوتاه عمر دولت بازرگان، حکایت از آن دارد که با توجه به شرایط موجود و امکانات و سیاستگذارهای کلان شورای انقلاب و رهبری و البته در چهارچوب ایدئولوژی رییس دولت، تلاشهای قابل توجهی برای خروج ایران به ارث رسیده از رژیم وابسته پیشین از وابستگی به امپریالیسم و از جمله آمریکا صورت گرفته است.

بازرگان در پاسخ یک نظرسنجی در مورد مفهوم «نه شرقی و نه غربی» گفته بود: «مقصود استقلال، این است که نه خود را تابع طراز فکر و سیاست نفوذ اروپای غربی و آمریکا بدانیم و نه معتقد و دنباله رو مکتب مارکس و سیاست کشورهای سوسیالیستی و اروپای شرقی باشیم، بلکه برای اسلام و ایران اصالت قایلیم و از حیث ایدئولوژی، اسلام را غنی و مستغنی از اقتباس و اتکا می‌دانیم. می‌خواهیم ایران مستقل از همه بلوکها باشد و ایرانی، مستقل و ملی داشته باشیم. البته این به معنای ترک ارتباط و انزواطلبی نیست، مگر در صورت ضرورت، کشورهای دیگر هم باید روابط متقابل و حقوق و منافع مشروع ایران را در نظر داشته باشد.»^(۱)*

۱. کیهان، ۲۸ فروردین ماه ۱۳۵۸.

*. البته باید افزود که مهندس بازرگان کشورهای کمونیستی - به ویژه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) - را

رئیس دولت موقت از همان آغاز، اعلام کرده بود، سیاست جمهوری اسلامی «سیاست موازنه منفی» است که گاه از آن به «سیاست دفاعی» نیز یاد می‌شد.^(۱) در ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ اعلام شد دولت، قرارداد کاپیتولاسیون با آمریکا را لغو کرد.^(۲) در خرداد ماه ۱۳۵۸ پس از انتشار برخی اظهارات از سوی مقامات آمریکایی به وسیله دکتر یزدی، ایران، آمریکا را به قطع رابطه تهدید کرد.^(۳) و روز بعد اعلام شد که ایران سفیر جدید آمریکا را، به دلیل سوابقش در ژنر، نمی‌پذیرد.^(۴)

در اوایل شهریور ماه، دکتر یزدی، وزیر خارجه، اعلام کرد «ما همه امکانات را برای مبارزه با امپریالیسم بسیج می‌کنیم.»^(۵) وی در چهارم مهر ماه اعلام کرد «به آمریکا گفته‌ایم، تسلط آنها بر ایران، تمام شده است.»^(۶)

در مهر ماه زمانی که کاردار سفارت آمریکا به اعدام سه سناتور ایرانی در دادگاههای انقلاب تهران، اعتراض کرد، وزیر کشور گفت: «رأی دادگاههای انقلاب با حقیقت تطبیق می‌کند.» و سخنگوی دولت اعلام کرد «اظهار نظر کاردار سفارت آمریکا، فضولی بی جا است.»^(۷)

در عین حال باید گفت اختلاف نظرهایی هم در میان اعضای دولت و یا در شورای انقلاب درباره برخی مسایل و یا سیاستها وجود داشت. از جمله می‌توان به لغو یا عدم یک طرفه قراردادهای ایران و آمریکا اشاره کرد. کسانی معتقد بودند، باید قراردادهای استعماری، لغو شود و این به نفع ماست و کسانی نیز آن را به نفع آمریکا و به زیان ایران می‌دانستند. دکتر یزدی به عنوان وزیر خارجه دولت بازرگان عقیده داشت «ایران لغو قرارداد نظامی ۹ میلیارد دلاری آمریکا را نمی‌پذیرد. لغو این قراردادها که پولش قبلاً پرداخت شده و یک هفته قبل از رفتن بختیار صورت گرفته

→ از غرب سرمایه‌داری، خطرناکتر می‌دانست و لذا شوروی را «شیطان اکبر» نامید. (میزان، ۲۳ اسفند ماه ۵۹) روشن است که این اندیشه، درست خلاف نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست بود.

۱. کیهان، ۵ مهر ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۱۵ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۱۶ خرداد ماه ۱۳۵۸.

۵. کیهان، ۴ شهریور ماه ۱۳۵۸.

۶. کیهان، ۴ مهر ماه ۱۳۵۸.

۷. کیهان، ۹ مهر ماه ۱۳۵۸.

به نفع آمریکاست.»^(۱)

به هر حال بر شمردن تمامی اقدامات دولت موقت در ارتباط با سیاست خارجی، حکایت از آن دارد که تا آن جا که ممکن بوده است تلاش وافری در جهت مبارزه معقول و دیپلماتیک - نه لزوماً جنگ یا حتی قطع روابط - با سلطه‌گریهای خارجی و آمریکا صورت گرفته است و البته مجموعه آن سیاستها نیز با اطلاع رهبری و تأیید وی و تصویب شورای انقلاب بوده است.

پس از رفتن مهندس بازرگان، مهندس صباغیان، وزیر کشور، در دولت موقت و عضو نهضت آزادی، گفت: «مبارزه با امپریالیسم را از تمام جناحها ادامه خواهیم داد.»^(۲)

پس از اعلام قطع رابطه از سوی آمریکا، نهضت آزادی در این باره گفت:

«نهضت آزادی ایران همان طور که قبلاً اعلام نموده است با هر گونه وابستگی به غرب و شرق مخالف سرسخت می‌باشد. قطع رابطه با آمریکا برای ما قابل پیشبینی بوده است و برای انقلاب ما، محاسن زیادی دارد و در جهت تداوم انقلاب، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. از آثار قطع رابطه آمریکا با ما، یکپارچگی بیشتر در جناحهای داخلی و آمادگی جدی مردم برای تحمل هر گونه سختی می‌باشد و بایستی برنامه‌ریزی جدی برای قطع هر گونه وابستگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، صنعتی و کشاورزی و غیره... داشته باشیم. مردم مسلمان و مبارز ایران وقتی که با شهادتهای خود و رهبری قاطع امام، ریشه پنجاه ساله عمال امپریالیسم را از ایران ساقط کردند، بدیهی است برای آنها در مقابل تحریمهای اقتصادی، مقاومت کردن، کار بسیار سهل و آسانی باشد.»^(۳)

چند روز بعد نهضت آزادی درباره نظرخواهی کیهان در مورد این پرسش «احزاب و گروهها در مبارزه با امپریالیسم متحد می‌شوند؟» چنین پاسخ داد:

«نظر ما وحدت همه گروههایی است که به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی اعتقاد دارند و در این خط عمل کرده‌اند. این وحدت ضروری است.

۱. اطلاعات، ۱۹ مهر ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۱۹ فروردین ماه ۱۳۵۹.

نه تنها برای این که امروز با امپریالیسم جهانخوار آمریکا روبرو هستیم، بلکه معتقدیم همان طور که سرنگونی رژیم شاه و نابودی نظام شاهنشاهی و پایان دادن به سلطه استبداد و استیلاي خارجی، تنها از طریق وحدت همه نیروهای مردم به دست آمد، در این مرحله نیز تداوم انقلاب در جهت از بین بردن و نابودی تمامی روابط و آثار فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم جز از طریق وحدت همه نیروهای معتقد به انقلاب اسلامی و به جمهوری اسلامی ممکن و میسر نخواهد بود...*

از همه گروههایی که اعتقاد به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی دارند باید استفاده نمود و خصوصاً از گروهها و نیروهای جوان انقلابی، استفاده بیشتری بنماید. مشروط به این که نیروها نیز در چهار چوب اطاعت کامل از رهبری انقلاب و اولوالامر باشند و روش خود را با انضباط و اخلاق اسلامی منطبق نمایند.»^(۱)*

اما در مسئله دوم، این که بازرگان، بارها در طول دوران انقلاب و پس از آن با خارجیان (خبرنگاران، نمایندگان محافل حقوق بشری، مقامات سیاسی سفارتخانه‌ها و...) دیدار و گفتگو داشته است، روشن و آشکار است و نه کسی آن را انکار کرده است. و خود او نیز بارها به آن اشاره کرده، که پیش از این به تفصیل مواردی از آنها را ذکر کردیم.

گفتیم که این ارتباطها از ماههای آخر رژیم پیشین آغاز شد. هدف نیز آن بود که از یک طرف رهبران جنبش با افکار و اغراض خارجیان ذی نفوذ و پشتیبان رژیم شاه آگاه شوند و از طرف دیگر آنان را از نظریات و افکار خود آگاه سازند و در نهایت حامیان خارجی رژیم را وادار به قطع حمایت کنند تا راه سقوط رژیم و پیروزی انقلاب با حداقل درگیری و تلفات و خونریزی هموار شود. و البته در تماس و مصاحبه با خبرنگاران و نمایندگان محافل حقوق بشر، اهداف عمومی تر هم در نظر

۱. کیهان، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۵۹.

* قابل ذکر است که در جلسه پنجشنبه ۲۷ شهریور ماه ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی، آقای مهدی کروی، سیاست خارجی دولت موقت (به ویژه درباره مصر) را مورد انتقاد قرار داد و آن را سازشکارانه خواند که آقای دکتر ابراهیم یزدی به مدعیات ایشان پاسخ داد و سازشکاری در این مورد را رد کرد.

بود که عبارت بود از جلب افکار عمومی جهانیان و انسانهای آزادیخواه و مدافع حقوق بشر و افشاگری علیه رژیم خودکامه بر ایران. با این که این تماسها و گفتگوها با نمایندگان و با خبرنگاران کشورهای مختلف صورت گرفته، اما آنچه که بیش از همه مسئله ساز شده و یا بارها مورد انتقاد مخالفان واقع شده، ارتباط و گفتگو با آمریکاییان در دوران انقلاب و در دوران عمر دولت موقت است که هنوز هم بازگو می شود.

دلایل این حساسیت و اهمیت دادن به آن نیز روشن است. یکی این است که آمریکا مهمترین حامی رژیم شاه بود و در طول سه دهه در ایران بیشترین نفوذ و سلطه را داشته و علت العلل بدبختی مردم و زورگویی رژیم شاه شمرده شده، لذا بیشترین حساسیت روی آن کشور و دولت بوده و هنوز هم هست. البته این حساسیت روی آمریکا، در دوران انقلاب افزون شده تا آنجا که کوچکترین تمایل به مذاکره و گفتگوی رسمی هم به صورت یک «تابو» در آمده و کسی جرأت ابراز آن را هم ندارد. در واقع از نظر اجنبی ستیزان، آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ» مسئول اصلی استبداد سلطنتی پهلوی دوم و مسئول اصلی اوضاع عمومی ایران در دهه سی و چهل و پنجاه می باشد و بیشتر در دوران پس از انقلاب در اوضاع داخلی دخالت کرده و برکارشکنی و دشمنی با انقلاب و انقلابیها و منافع ملی دست زده است. به ویژه حساسیت سیاسی دوران پس از انقلاب، که می توان آن را دوران «جنگ سرد» بین ایران و آمریکا دانست، در داوریهها اثر گذاشته و سبب شده که با معیارهای امروز، درباره حوادث دیروز قضاوت کنند.

اما حقیقت ماجرا چگونه و این ارتباطها در چه سطحی و به چه منظوری انجام شده و نتایج آن چه بوده است؟

ما در گذشته، در ارتباط با حوادث دوران انقلاب در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، به برخی از ملاقاتها و دیدارهای بازرگان با خبرنگاران و به ویژه با مقامات سفارت آمریکا در تهران، اشاره کردیم و گفتیم این دیدارها با مقامات سفارت، براساس تصمیم و نظر شورای انقلاب و اطلاع امام بوده است. این دیدارها:

اولاً، مکرر و همراه شخصیتهای مختلف (از جمله آقایان سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و سید محمد حسینی بهشتی) صورت گرفته است؛

ثانیاً، به جز بازرگانان دیگر اعضای شورای انقلاب نیز (فردی یا چند نفری) از این دیدارها داشته‌اند. چنان‌که در دیدار مشهور با سولیوان - سفیر آمریکا در تهران - مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی هم حضور داشت که ذکرش گذشت. علاوه بر این، دکتر بهشتی جدای از این دو نفر، خود مستقیماً توسط درسرکیس که فارسی را خوب می‌دانسته، با سولیوان، ملاقات و مذاکره داشته است.^(۱)

ثالثاً، اصل گفتگو با آمریکاییان، بختیار و ارتش با اجازه رهبری انقلاب صورت می‌گرفت، از این رو، در صورت لزوم، نتایج گفتگوها به اطلاع ایشان در پاریس می‌رسید.

رابعاً، در پاریس نیز رهبری، مستقیم و غیرمستقیم با آمریکاییان گفتگو داشته که گزارشی از آنها در کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، نوشته آقای دکتر ابراهیم یزدی، که خود در جریان این گفتگوها بوده، آمده است.*

با توجه به این مسایل بود که در آن زمان، این دیدارها و ارتباطها، امری عادی و حتی ضروری و مفید بوده از نقاط مثبت فعالیت‌های مبارزان سیاسی تلقی شده، شبهه و اشکالی در آنها دیده نمی‌شده است؛ اما پس از انقلاب، که جدالهای سیاسی، با انگیزه‌های مختلف - از جمله رقابت - آغاز شد، از سوی کسانی و گروههایی همان اقدامات طبیعی دوران انقلاب و مبارزه و همان نقطه قدرتها به عنوان نقطه ضعف و کاری مشکوک و یا دلیل وابستگی و حداقل سازشکاری شمرده شده که هنوز هم می‌شود. البته مهندس بازرگان در این اتهام تنها نبود. تا زمانی که در آغاز، نیروهای چپ مارکسیستی، میداندار این معرکه بودند و در گفته‌ها و نوشته‌هایشان به پیشگامان مبارزات سیاسی و مذهبی و مسئولان وقت جمهوری اسلامی، ایراد و انتقاد می‌کردند، بازرگان و دکتر بهشتی و دکتر یزدی و... در کنار هم مورد حمله و تهاجم بودند، ولی بعدها که چپ از صحنه خارج شد و یا سکوت کرد، چپ اسلامی، با سکوت گذاشتن همین ادعا بر ضد عناصر روحانی و خط امامی و به اصطلاح خودی، اتهامها را منحصرأ متوجه جناح میانه اسلامی، که از آن پس

۱. به کتاب استمیل مراجعه شود.

*. مجموعه این دیدارها و مذاکرات در کتابی دیگر تحت عنوان «دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک در نوفل‌لوشاتو» توسط دکتر یزدی جمع‌آوری و تدوین شده است.

«لیبرالها» خوانده شدند، کرد که هنوز هم کم و بیش ادامه دارد. البته شایان ذکر است که در آن دوران نخست، بازار اتهام، چندان گرم شده بود که رهبر انقلاب، احساس کرد که باید از کسانی چون بهشتی، یزدی و صادق قطب‌زاده دفاع کند و کرد.

مسئله ارتباط با خارجیها به ویژه با آمریکاییها، زمانی عمده شد و اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد که سفارت آمریکا در آبان ماه ۱۳۵۸ به وسیله گروهی از دانشجویان اشغال و تسخیر شد و پس از آن اسناد سفارت، که در اختیار این جوانان قرار گرفته بود، دستمایه اتهامات گسترده، از جمله اتهام ارتباط با آمریکاییان، بر ضد نیروهای دگر اندیش نسبت به «طیف خط امام» شد. در اسناد به دست آمده سخن از گزارشاتی بود که مقامات و مأموران سفارت به مقامات دولت آمریکا و مراکز مورد نظرشان داده بودند و در آنها از جمله از گفتگو با مقامات دولت موقت، نیز یاد شده بود. دانشجویان خط امام، که متولی سفارت و اسناد آن شده بودند و گروگانها را در اختیار داشتند و همین امر موجب جدال و کشمکش بین دانشجویان و دولت موقت و شورای انقلاب شده بود، پس از چندی در تلویزیون ظاهر شده و به «افشاگری» علیه نیروها و جریانهایی پرداختند که در اسناد جا مانده در سفارت، مطالبی درباره آنها وجود داشت. نخستین افشاگری، بر ضد برخی از اعضای دولت موقت بود. اسناد مورد ادعا، همراه با تحلیل و اظهار نظر گوینده در تلویزیون ارایه می‌شد. این اقدام از سوی بسیاری، از جمله افراد متهم و به ویژه شخص مهندس بازرگان مورد اعتراض واقع شد که در بخش هشتم به آن خواهیم پرداخت. هر چند این اعتراضهای گسترده، مؤثر واقع گردید و حتی موجب عذرخواهی رسمی سخنگوی دانشجویان سفارت نیز شد، اما به هر حال افشاگری به شکلهای مختلف ادامه پیدا کرد. بعدها همین اسناد در مجلدات زیاد به وسیله تسخیر کنندگان با عنوان کلی «اسناد لانه جاسوسی» چاپ شد و در سطح وسیع در اختیار عموم قرار گرفت.

انتقادات از طرف جریانها و عناصر مختلف و با انگیزه‌های متفاوت و از منظرهای گوناگون در سطوح مختلف صورت گرفته است. گروهی صادقانه سخن گفته و از آن جا که این گونه ارتباطها را فی‌نفسه خلاف و دست کم خلاف مصالح انقلاب و ملت دانسته، آن را دلیل بر وابستگی و زدو بندهای سیاسی پشت پرده تلقی کرده، یا دلیل بر ساده اندیشی و خامی دانسته‌اند، صرفاً به انگیزه اعتقادی خرده گرفته‌اند.

گروهی نیز حقیقت امر را به روشنی می‌دانسته‌اند و احتمالاً خود نیز در متن ماجرا کم و بیش حضور داشته‌اند ولی از سر قدر تجویبی و فرصت طلبی، هم‌رنگ جماعت شده یا خود به انتقاد و اتهام دست زده و یا در بهترین حالت در مقابل سیل اتهامها، سکوت پیشه کرده‌اند.

از منظر دیگر می‌توان گفت، عده‌ای اصل ارتباط و مذاکره با خارجیان و به ویژه آمریکاییان را خلاف و جرم تلقی کرده‌اند. عده‌ای اصل مذاکره - به خصوص برای مقامات دولتی - را خلاف ندانسته‌اند اما مذاکرات بازرگان و برخی از همفکران و دوستان او، در دولت را دلیلی بر وابستگی یا سازشکاری تصور کرده، گفته‌اند دشمن از ساده‌لوحی و نرمی بیش از حد آنان در مقابل خصم حيله گر، بهره گرفته، اطلاعات لازم را از جبهه درونی انقلاب و نظام به دست آورده، جاسوسی کرده‌اند. به دو نمونه از این قضاوتها، از سوی دو نیروی کاملاً متفاوت، اشاره می‌کنم. یکی از ناحیه «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» و دیگر از سوی دکتر کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی ایران.

در مقدمه جلد ۱۸ «اسناد لانه جاسوسی» آمده است:

«نکته بارزی که از متن این اسناد نمودار است، ساده اندیشی خاصی است که مقامات دولت موقت در برخورد با جاسوسان شیطان بزرگ داشته‌اند، به طوری که برخی از آنان گاهی در کمال صداقت، تمامی اسرار مملکتی را بدون این که توجه کافی داشته باشند، با زیرکی خاصی که جاسوسان آمریکایی به خرج می‌دادند، در اختیار آنان می‌گذاشتند...

نکته‌ای که لازم است مجدداً تأکید کنیم، این است که ملاقاتهایی که پس از انقلاب بین مسئولین دولت موقت و به اصطلاح دیپلماتهای آمریکایی انجام گرفته ملاقاتهای رسمی است و همان گونه که از متن آنها نیز بر می‌آید در این دیدارها از افراد مختلف، برخوردهای متفاوتی دیده شده است که به نظر ما مدرک قضاوت در مورد افراد، - که مسلماً یکسان نیستند. - صرف وجود ملاقات به عنوان یک مشمول دولتی نیست، بلکه طرز برخورد و مفاد مذاکرات است. به عنوان مثال، مسئولی که در یک ملاقات رسمی تقاضای ویزا برای اقوام خود می‌نماید، هرگز با دیگری که علی‌رغم نقش خاصش پا را از چهار چوبه

مصالح عمومی مملکت - البته از دیدگاه خودش - خارج نمی‌کند، قابل مقایسه نیست.»^(۱)

اما دکتر سنجابی در کتاب خاطراتش می‌گوید:

«این جا یک نکته‌ای هست که نظر شخصی من نیست و اتهامی نیست که وارد بکنم، این حرفی است که خود آقای بازرگان زده و اقرار کرده و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان [پیش از انقلاب] با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا از قبیل دکتر یزدی، قطب‌زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت‌های به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و بعضی از سناتورها و غیره، ارتباط پیدا کردند و خود آنها هم در تهران با سفارت آمریکا و مأمورین آمریکایی مرتبط می‌شدند... بنده شخصاً معتقد بوده و هستم که این نوع ارتباطات برای افراد غیر رسمی، برای اشخاصی که مسئول حکومت نیستند، ناروا و زیانبخش است.»^(۲)

توجه می‌کنید که دیدگاه و استدلال متفاوت است؛ ولی دست کم هر دو منتقد قبول دارند که در زمان مسئولیت و تصدی مقام رسمی دولتی می‌توان و باید با دیپلمات‌ها و مقامات سفارتخانه‌ها و یا مأموران دولتی بیگانه ارتباط و گفتگو داشت. بنابراین مسئله این است که چه کسی با چه کسی دیدار می‌کند و مهمتر از آن، هدف دیدار و ماهیت و نتایج آن چیست.

مهندس بازرگان، دکتر یزدی و بعضی از اعضای دولت موقت بارها به این اتهامها پاسخ گفته، توضیحات کلی و یا موردی پیرامون این دیدارها، در پیش از انقلاب و پس از آن داده‌اند.* از جمله دکتر یزدی در پاسخ سخنان دکتر سنجابی پیرامون ارتباط با محافل حقوق بشری و آمریکایی توضیحاتی داده است که پیش از این نقل کردیم. از میان سخنان متعدد بازرگان، سطوری از پاسخ وی در پاسخ به سنجابی - و طبعاً دیگران - نقل می‌کنم که در بخش ضمایم کتاب «امیدها و ناامیدها» آمده

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۸ / صص ۰۱، م.

۲. امیدها و ناامیدها، صص ۳۹۲ و ۳۹۳.

* از جمله بنگرید به مقاله بازرگان، تحت عنوان «چرا با سفیر آمریکا و شوروی ملاقات کردیم» در کیهان، ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۸.

است. - البته هنوز این کتاب در ایران چاپ نشده و در انتظار مجوز از وزارت ارشاد است. -

«... اولاً ارتباط داریم تا ارتباط ... ثانیاً خارجی داریم تا خارجی. ثالثاً در دنیای سراسر مرتبط و مؤثر دولتها با یکدیگر، که افکار عمومی و اطلاعات مردمی نقش اصلی را بازی می‌کند، یک حزب سیاسی برنامه دارد که خود را موقت و بازیگر ندانسته، می‌خواهد با آگاهی و توانایی دوراندیشانه به ملت و میهنش خدمت نماید، آیا می‌تواند برای فرار از تهمت خارجی پرستی خود را بر کنار از جریانها و بی‌ارتباط با مردم و مقامات دنیا بگیرد؟ آیا در مبارزات بیش از یک قرن هندوها با انگلستان، الجزایر با فرانسویها، رهبران پیروزمند آنها نیز حالت احتیاط و قهر را در پیش گرفتند؟ و هیچ انگلیسی یا فرانسوی نیز طرفدار حرکت آنها و خدمتگزار برای کسب آزادیشان نشد؟ رابعاً وقتی مابین هیئت حاکمه ظالم و خاین و همسایه بیگانه غاصب، رابطه اطاعت و حمایت برقرار شده باشد، آیا یکی از راههای شکستن چنین پیوند و پشتیبانی نمی‌تواند، روشنگری و راهنماییهای عناصر ملی و میهن‌دوست باشد و احیاناً آگاهی رساندن و برحذر داشتن قدرت خارجی از حمایت بی‌دریغ هیئت حاکمه غاصب و فاسد؟ و خامساً...

آیا خود آقای دکتر سنجابی ضمن اولین مصاحبه و معرفی «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» چنین فرموده بودند که «کمیته با جمیع مؤسسات ملی و بین‌المللی که از آرمان حقوق بشر و صیانت حقوق طبیعی و قانونی افراد حمایت دارند، همکاری خواهد نمود و از کمکهای فکری و عملی آنان برخوردار خواهد شد؟»

در هر حال نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی نه ارتباط مستمر و منظم با سیاستمداران بیگانه در داخل و خارج ایران داشته و نه در روابطشان از حدود آشنایی رسمی و علنی خارج گردیده، عمل جاسوسی یا مزدوری و خدمتگزاری انجام داده‌اند. نه تنها جاسوسی و خیانت صورت نگرفته است بلکه به فضل خدا خدمات عمده‌ای به سود مبارزات ملی و مبارزین، در جهت پیروزی انقلاب

انجام شده است.»^(۱)

در این جا نمی‌توان به ماهیت این اتهام و چگونگی ابعاد و نتایج آن پرداخت و به داوری نهایی نشست، اما تا آن جا که به شخص مهندس بازرگان و شخصیت فکری و سیاسی او مربوط می‌شود،* می‌توان با تأکید روی یک نکته انگشت نهاد و روی آن پای فشرد و آن این است که بازرگان، شخصیتی بود مستقل، ملی، مدافع استقلال کشور و به طور قطع مخالف دست‌اندازی و به تعبیر خودش استیلا بیگانگان بر سرنوشت ملت و مملکت و هرگز حاضر نمی‌شد منافع ملی را در پای روابط خارجی و به نفع بیگانگان فدا کند و بدین معنا کاملاً ضد استعمار و حتی ضد امپریالیست بود. - هر چند که خودش بیشتر تعبیر «استیلا» را می‌پسندید نه استعمار یا امپریالیسم را. - در عین حال باید به یاد داشت که افکار و آرا در باب خارجی‌ان و روابط خارجی و منافع ملی و امثال آنها متفاوت است و می‌توان از مناظر فکری و سیاسی متفاوت به این مقولات نگریست و عمل کرد. حقیقت این است که بازرگان و اکثریت اعضای دولت موقت او، اصالت را به درون می‌دادند و تا آن جا به استعمار و استیلا و یا امپریالیسم بها می‌دادند که دست از مملکت بردارد و سلطه‌گری نکند. - آرای بازرگان در باب استعمار و رابطه با آن با استبداد و تحولات داخلی یک ملت را در جای خود خواهیم آورد. -

اما این بدان معنا نیست که بازرگان معتقد نبود که نباید با استعمار و سلطه‌گری جهانی مبارزه کرد و در برابر نظام جهانی و ستمها، بر ملل محروم، بی‌تفاوت بود و هیچ کاری نکرد. چنان‌که دیدیم دولت موقت از ملت فلسطین حمایت کرد و وزیر امور خارجه‌اش جمعه آخرین ماه رمضان را به عنوان «روز قدس» پیشنهاد کرد. به گفته مهندس بازرگان در پیام تلویزیونی اش به همین مناسبت در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۶ «تشکیل چنین روزی به نام قدس، که بنا به پیشنهاد دولت موقت جمهوری اسلامی و پذیرش دعوت امام و استقبال و اجابت تقریباً تمام ملل جهان صورت گرفت.» وی در همان پیام با استناد به آیه:

۱. امیدها و ناامیدها، صص ۶۸۶ و ۶۸۷

* البته روشن است که «اثبات شیء، نفی ما عدا نمی‌کند»، به دلیل خارج از موضوع بودن درباره شخصیت‌های دیگر سخن نمی‌گوییم.

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^(۱)

می‌گوید که یکی از مصادیق این آیه و وعده الهی، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است که حامی شاه و رژیم پادشاهی پهلوی بود و قطعاً مصداق دیگر آن پیروزی انقلاب فلسطین است که باز پشتیبان صهیونیسم، امپریالیسم آمریکاست. در پایان می‌گوید:

«وقتی که ما مانند خدا باشیم، در راه خدا گام برداریم، مؤمن به خدا، اهل تقوا، اهل اراده خدا و روح خدا - که از حسن تصادف اسم رهبر انقلاب ما هم روح الله است - باعث پیروزی خواهد شد. بنابراین از خداوند سمیع و بصیر عزیز، ایمان و اعتماد و اراده و پیروزی مسلمانان جهان و مؤمنین و مستضعفین را مسئلت می‌کنم.»^(۲)

بنابراین نه سیاست و تفکر بازرگان - چه در زمان صدارت و چه قبل و بعد از آن - زیر سلطه بیگانه و از جمله آمریکا رفتن بود و نه می‌خواست کشور را در اختیار سلطه‌گران بگذارد و نه در صدد بود امتیازی بر خلاف مصالح انقلاب و کشور به دیگران بدهد و نه حتی عزم سازش و تسلیم با دشمنان را داشت. اما واقعیت این است که بازرگان عقیده داشت نباید با دولتهای خارجی از جمله آمریکا، قطع رابطه و بالاتر جنگ و ستیز کرد. او می‌اندیشید که می‌توان و باید با تمامی کشورهای جهان، رابطه حسنه داشت و در چهار چوب عرف بین‌الملل، منافع ملی و استقلال را هم حفظ کرد. او بارها استدلال کرده است که جنگیدن با دنیا نه وظیفه است و نه صلاح ما و نه دست کم در حد توان ماست. از این رو به گفته بازرگان این سیاست (سیاست تفاهم و مدارا) مورد تأیید رهبر انقلاب هم بود و لذا قرار بود که با آمریکا و دیگر کشورهای جهان رابطه برقرار باشد و بود. در این میان طبیعی بود که مقامات دولتی مستقیم و غیرمستقیم با مأموران و سفیران دولتها و نمایندگانشان، دیدار و گفتگو کنند و برای حل اختلافات فیما بین بکوشند. قطعاً به همین دلیل بوده است

۱. قصص / ۵: و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.

۲. مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، صص ۲۱۷ و ۲۲۰.

که ایران پیشگام قطع رابطه با آمریکا نشد.*

پس چیزی که باقی می ماند، این است که کدام فکر و سیاست، درست و واقع بینانه و مطابق مصالح ما بود و این عملکرد بازرگان و دولت موقت وی در ارتباط با خارجیان و به طور خاص با دولت آمریکا صحیح و واقع بینانه بود یا نه، که رسیدگی و ارزیابی آن از حیثه بحث و موضوع تحقیق ما خارج است و می تواند جداگانه به وسیله تحلیلگران سیاست و آشنایان با مسایل داخلی و خارجی، مورد بحث و ارزیابی و داوری قرار بگیرد. چه بسا بتوان ایرادهایی بر سیاست خارجی دولت موقت وارد کرد و یا حتی بتوان بر افکار و آرای سیاسی و ایدئولوژیک مهندس بازرگان خرده ها گرفت، اما قطعاً این همه، ذره ای از استقلال خواهی و صداقت و ملت دوستی و ستم ستیزی وی نمی کاهد.

در همین ارتباط، ایراد دیگری که بر بازرگان وارد کرده اند، این است که آمریکاییها - و به طور کلی غربیان - ترجیح می دادند که بازرگان و یا افراد دیگری از همفکران و دوستان او در ایران بر مسند قدرت باشند و در رأس دولت نوین پس از انقلاب، قرار بگیرند. معمولاً این مسئله به عنوان یک «طعن» و «نقطه ضعف» بر بازرگان و همفکرانش مطرح شده و می شود.

این که خارجیان و غربیان، بازرگان و جناح میانه رو در انقلاب را بر جناح تندروان انقلابی و رادیکال ترجیح می دادند، درست است. چرا که به لحاظ تحلیلی و اصولی چنین ترجیح دادنی قابل فهم است و هم اسناد دوران انقلاب، این فکر را تأیید می کند و البته دلایل آن را نیز ذکر می کنند. از میان اسناد مختلف سطوری از نوشته ویلیام سولیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران، نقل می شود:

«... خطوط اصلی پیشنهاد من این بود که برای پایان بخشیدن به بحران فعلی و استقرار یک نظم جدید در ایران، بین نیروهای انقلابی و نیروهای مسلح، سازش به وجود می آید و برای حصول چنین سازشی نیز می بایست نه فقط شاه،

*. آقای دکتر یزدی می گوید:

«بعد از پس گرفتن سفیر جدید آمریکا توسط وزارت امور خارجه و ابلاغ آن به وزارت امور خارجه آمریکا، من شخصاً از رهبر انقلاب پرسیدم که آیا روابط با آمریکا را قطع کنیم؟ ایشان جوابشان منفی بود و افزودند کجدار و مریز عمل کنید. شورای انقلاب هم هرگز نخواست و نمی خواست که روابط قطع شود.»

بلکه بسیاری از فرماندهان و افسران ارشد نیروهای مسلح ایران هم از صحنه خارج شوند. پس از خروج شاه و افسران ارشد وی از کشور، حصول توافقی بین نیروهای انقلابی و فرماندهان جوان و تازه نیروهای مسلح به این صورت امکانپذیر بود که آیت‌الله خمینی شخصیت معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به نخست‌وزیری انتخاب کند و به این وسیله از روی کار آمدن حکومتی از نوع «ناصر - قذافی» جلوگیری به عمل آید.»^(۱)

اما آیا از این تمایل چه نتایجی می‌توان گرفت؟ آیا می‌توان گفت که بازرگان ارتباط و یا همراهی و یا تعهدی نسبت به آمریکا و یا یک دولت خارجی داشت؟ اگر منصفانه و واقع‌بینانه به مسئله نگاه کنیم، به ویژه شرایط خاص دوران انقلاب را در نظر آوریم، مطلب، چندان پیچیده و مبهم نیست. در سندی که ذکر شد - و اسناد مشابه - دلیل یا دلایل علاقه خارجیان به روی کار آمدن بازرگان و نهضت آزادی و به طور کلی جناح معتدل، به روشنی ذکر شده است. غریبان، که به هر حال پس از کنفرانس گوادلوپ فرانسه به این نتیجه رسیده بودند که شاه رفتنی است و باید برای حفظ منافع خود به آینده بیندیشند و لازم است با انقلاب به گونه‌ای کنار بیایند، به فکر افتادند که باید روند انقلاب در مسیری طی شود که منافع‌شان لطمه نخورده، حفظ شود و برای این منظور، جناح معتدلتر انقلاب که به هر حال شعار مبارزه با قدرتهای بزرگ را به طور مطلق در دستور کار ندارد و در نتیجه خطر کمتری ایجاد می‌کند، مناسبتر به نظر می‌رسید. در واقع آنان می‌خواستند خود را با شرایط نوین تطبیق دهند. چنان که سولیوان می‌گوید:

«... ضمن پیامی که همان روزها به واشنگتن مخابره کردم، نوشتم که تعقیب این افکار پوچ و واهی برای ما گران تمام خواهد شد، زیرا انقلاب در آستانه پیروزی است و ما باید از هم اکنون برای حفظ منافع خود با انقلاب همراه شویم و خود را با شرایط تازه تطبیق دهیم.»^(۲)

و بدیهی است که برای تحقق این امر کم‌خطرترین راه را انتخاب کنند و تلاش کنند، دست کم، جناحی در انقلاب به قدرت برسند که براساس مذاکراتی که در

۱. مأموریت در ایران، ویلیام سولیوان، ترجمه محمود شرقی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۱، ص ۱۴۴.

۲. مأموریت در ایران، ص ۱۷۰.

پاریس صورت گرفته بود، تعهد کرده است روابط معقول با آمریکا داشته باشد و ارتش هم فرو نپاشد. به ویژه باید در نظر داشت که در آن زمان، آمریکا و به طور کلی بلوک غرب از تجزیه شدن ایران و دخالت شوروی - رقیب نیرومند غرب در دوران جنگ سرد - در ایران و حداقل، روند تحولات به نفع سیاست شوروی در منطقه، نگران بودند. اتفاقاً این نگرانی از این طرف نیز وجود داشت. چنان که سولیبون می‌گوید:

«هم آیت‌الله طالقانی و هم آیت‌الله بهشتی شخصیت جالبی داشتند و هر دو آنها، علی‌رغم روابط نزدیک ما با شاه، نسبت به همکاری، با آمریکا علاقه‌مند به نظر می‌رسیدند. آنها ظاهراً این واقعیت را پذیرفته بودند که خطر اصلی برای ایران از جانب شوروی است و آمریکا با وجود همکاری طولانی با شاه در پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران، نقش مثبتی ایفا کرده است.* البته ما هرگز اطمینان نداشتیم که پیروان آنها، بخصوص جوانها، هم همین عقیده را نسبت به ما داشته باشند.»^(۱)

وی در جای دیگر می‌گوید:

«منافع ملی ما ایجاب می‌کند، سازش و توافقی بین نیروهای نظامی و مذهبی ایجاد کنیم تا از سوء استفاده کمونیستها و از یک برخورد احتمالی جلوگیری به عمل آوریم.»^(۲)

واقعیت این است که در آن روزگار، آمریکا نگران قدرت یافتن چپهای مارکسیست و دست کم عناصر مسلمان از نوع ناصر و قذافی در ایران بود و لذا به قدرت رسیدن جناح معتدل و ضد کمونیست و ضد چپ در ایران، مقرون به صرفه‌تر بود. چنان که ویلیام شوکراس می‌نویسد:

«بازرگان، از هنگام انتصاب به نخست‌وزیری کوشش کرده بود راه میانه را در پیش گیرد. او تماس با سفارت آمریکا را ادامه داده و امیدوار بود که ارتش

* این ادعا که بهشتی و طالقانی، معتقد بودند «آمریکا در پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران، نقش مثبتی ایفا کرده است.» محل تأمل است و نمی‌تواند با مواضع تثبیت شده آنان سازگار باشد.

۱. مأموریت در ایران، ص ۱۴۳.

۲. مأموریت در ایران، ص ۱۶۴.

کما فی السابق قطعات یدکی مورد نیازش را از آمریکا دریافت نماید. او به عنوان یک ضد کمونیست قدیمی، خواستار پشتیبانی ایالات متحده در برابر اتحاد شوروی بود. سیاست آشکار او پاره‌ای از مقامات وزارت خارجه آمریکا را بر آن داشت که معتقد شوند، مناسبات ایران و آمریکا رو به بهبودی خواهد رفت، داد و ستد بین دو کشور، حتی بیش از پیش ادامه خواهد یافت.^(۱)

اما در عین حال، چند نکته قابل ذکر است:

اولاً، این تصمیم و عملکرد، ریشه در تفکر و اندیشه سیاسی و ملی بازرگان داشت و لذا پیش از آن زمان نیز شناخته شده بود و پس از آن هم ادامه پیدا کرد. پیش از این گفتیم که بازرگان با مفاهیمی چون «صدور انقلاب»، «استکبار ستیزی»، «دشمنی با امپریالیسم» و... چندان توافق نداشت و طرح و اجرای این نوع شعارها را نه اسلامی می‌دانست و نه منطبق با مصالح ملی و نه لازم و نه شدنی و نه مفید. او، چنان که در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» و جاهای دیگر گفته است، عقیده داشت که این نوع تفکر و سیاست عمدتاً بر آمده از تأثیر پذیری جوانان مسلمان از مارکسیسم می‌باشد و اصالتی ندارد. او معتقد بود با آمریکا - و یا هر دولت دیگر - تا جایی باید مبارزه کرد که دست از سررژیم استبدادی بردارد و دولت و ملت را به حال خود بگذارد تا با استقلال زندگی کند. لذا طبیعی بود که در زمان نخست وزیری و دولت او، در چهار چوب منافع ملی خواهان بهبودی روابط با جهان و از جمله آمریکا باشد. این نگرش جوهر سیاست «بی طرفی مثبت» یا عدم تعهد دکتر مصدق بود.

ثانیاً، این تفکر در آن زمان اختصاص به بازرگان و یا نهضت آزادی نداشت، سیاست رهبری و شورای انقلاب نیز کم و بیش همین بود که ارتباط سیاسی و دیپلماتیک با تمامی کشورهای جهان - جز اسرائیل و آفریقای جنوبی آن زمان - ادامه داشته باشد. در این مورد رهبر انقلاب به وسیله آقای دکتر یزدی گفتگوهای مفصلی در پاریس با آمریکاییها داشته‌اند که در کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»ی ایشان به تفصیل آمده است. از این رو رهبری انقلاب دستور قطع ارتباط با

۱. آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹، ص

آمریکا، انحلال ارتش را صادر نکردند. در واقع می‌توان گفت سیاست بازرگان و دولت موقت و ارتباط با دولتها از جمله آمریکا محصول توافقی‌هایی بود که در آن مقطع صورت گرفته بود.

ثالثاً این توافق و ادامه ارتباط سیاسی بین دو دولت به معنای آن نیست که رهبران انقلاب و رییس دولت موقت، خواهان استمرار روابط سلطه جویانه و استعماری آمریکا در ایران بودند. می‌توان گفت که احتمالاً دو نکته در نظر آنان اهمیت داشته است: یکی این که، با توجه به شرایط زمان و امکانات، سرّ آمریکا و دول استعماری را به حداقل برسانند و لذا اتخاذ این سیاست، یک تاکتیک در مبارزه بود، همان‌گونه که برای آمریکاییان نیز چنین بود. دیگر این که فرصت پیدا کنند تا برخوردها و سیاستهای بعدی آمریکا را مشاهده و تجربه نمایند و به موقع سیاست متناسب با عملکرد بعدی آمریکا را در پیش بگیرند. و اگر به واقع آمریکا پس از انقلاب از دخالت در امور ایران خودداری می‌کرد، دلیلی نداشت که واکنشهای شدید علیه آن کشور، پدید آید و حتی دلیلی وجود نداشت که ارتباط قطع گردد. مثلاً اگر آمریکا، با این که حساسیت موضوع را می‌دانست، شاه را در آمریکا نمی‌پذیرفت، احتمالاً حوادث بعدی روی نمی‌داد. نمی‌توان انکار کرد که مسئولیت اصلی حوادث بعدی - اشغال سفارت و رشد رادیکالیسم در ایران - عمدتاً بر عهده آمریکاست.

رابعاً درست است که بنا شده بود، ارتش از هم نباشد و یا روابط سیاسی با آمریکا حفظ شود، اما قرار نبود که بافت اصلی ارتش با همان مناسبات گذشته و با همان نوع ارتباط با آمریکا و دیگر کشورهای استعماری باقی بماند و یا امیران فاسد و ناصالح در مقام خود بمانند و یا رابطه استعماری حفظ شود. مسئله این بود که آمریکا و خارجیان، انقلاب ایران و استقلال کشور را به رسمیت بشناسند و در امور داخلی دخالت نکنند و از موضع برابر، روابط ادامه پیدا کند. این امور در نوشته‌های خود آمریکاییان نیز به چشم می‌خورد. چنان که سولیوان یک جا می‌نویسد:

«اعضای نهضت آزادی در مذاکرات خود با ما تصریح کردند که خواهان حفظ نیروهای مسلح و قدرت و یکپارچگی آنها هستند. در عین حال آنها تأکید می‌کردند که عده زیادی از امرای ارشد از نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول

و در جای دیگر می‌گوید:

«یزدی افزود که دولت جدید مخالفتی با آمریکا ندارد؛ ولی خاطر نشان ساخت که روابط ایران و آمریکا با روابط دو کشور در دوران شاه متفاوت خواهد بود.»^{(۱)*}

همین نوع برخورد در اسناد مختلف خارجیان، وجود دارد. از جمله در جلد ۱۸ اسناد لانه جاسوسی و گزارشهای مأموران سفارت آمریکا آمده است. به هر حال می‌توان در سیاست و تفکر بازرگان و دولت او در ارتباط با خارجیان و از جمله با آمریکا، تأمل و بحث کرد و از درست و نادرست در اندیشه و عمل ایشان سخن گفت، اما قدر مسلم این است که از این که آمریکاییان، بازرگان را بر بسیاری دیگر ترجیح می‌دادند و از ادامه ارتباط سیاسی با ایران خوشحال بودند و استقبال می‌کردند، نمی‌توان نتیجه گرفت پس بازرگان کاندیدای آمریکا بود و یا به طور ذاتی خواهان حاکمیت وی و همفکرانش بوده‌اند و نیز نمی‌توان گفت سیاست بازرگان، لزوماً به زیان کشور بود. اگر کسی چنین ادعایی دارد، باید از کلی‌گویی و طرح شعارهای صرفاً ایدئولوژیک پرهیزد و استدلال کند و با سند و منطق سخن بگوید. به هر حال مواضع ایدئولوژیک و پیش‌فرضهای بازرگان و منتقدان او مهم است، چرا که بازرگان به جهاد و پیکار با خارجیان و استعمارگران در سطح فراملی، اعتقادی نداشت، در حالی که منتقدان و مخالفان او غالباً برعکس عقیده داشته و دارند؛ آنها معتقدند حفظ انقلاب بدون صدور انقلاب امکانپذیر نیست و نخواهد بود. توجه و دقت در آرای دو طرف، حقیقت اختلاف را روشن می‌کند. البته می‌دانیم که در تمامی انقلابها - از جمله در شوروی - این دو تفکر مقابل هم بوده است و جالب است این که در نهایت، سیاست اول پیروز شده است.

البته به جز انتقادهای یاد شده، انتقادات دیگری نیز متوجه بازرگان و دولت او

۱. مأموریت در ایران، ص ۱۸۴.

*. دکتر یزدی می‌گوید:

«دولت موقت قراردادهای منعقد شده از زمان شاه با کمپانیهای خارجی آمریکایی و انگلیسی را مورد تجدید نظر قرار داد و تا آن جا که زمان، اجازه می‌داد، قراردادهای را بررسی کردیم و آن چه به نفع ایران نبود، لغو کردیم». مصاحبه با هفته نامه توانا، شماره ۲۵، اول شهریور ماه ۱۳۷۷، ص ۹.

بوده که گاه در اظهارنظرها و تحلیلها انعکاس یافته است. از جمله شماری از آنها در مصاحبه خبرنگار روزنامه اطلاعات با مهندس بازرگان در دی ماه ۱۳۵۸ مطرح شده است که بازرگان به آنها با حوصله پاسخ داده است. خبرنگار در آغاز گفتگوش می‌گوید:

«آقای بازرگان، شما متهم هستید که به عنوان رییس دولت، نتوانسته‌اید با نیروی جوان کشور، ارتباط برقرار کنید. متهم هستید که در اداره امور، همان بوروکراسی پیش از انقلاب را ادامه داده‌اید. متهم هستید که پیرو سیاست گام به گام بوده‌اید. متهم هستید که سرمایه دارید و افراد وابسته به دولت شما، اغلب نمایندگان طبقه بورژوا بوده‌اند.* متهم هستید در رابطه با مخالفان، لیبرال عمل کرده‌اید. در پاکسازی ادارات، سرعت عمل به خرج نداده‌اید. برای کشاورزان و کارگران و طبقات زحمتکش و ستمدیده مملکت، کاری نکرده‌اید.»

اینها و بسیاری سئوالات دیگر، نمونه‌های شاخصی از سئوالاتی بود که با، بازرگان مطرح شد.

مسئله گروگانها و آینده سیاسی ایران نیز در این مصاحبه، مورد بحث و گفتگو واقع شده است. مضامین پاسخهای بازرگان همانهاست که در گفته‌ها و نوشته‌های او نیز تکرار شده که بعضی از آنها را در جای خود آورده‌ایم.^(۱)

آنچه گفته شد، مواردی از انتقادات مطرح شده درباره مهندس بازرگان و دولت او بود، اما ایرادهای دیگری نیز کم و بیش وارد شده و می‌شود که در جای خود قابل ذکر است. از جمله گفته‌اند برخی انتخابهای او در وزارتخانه‌ها و یا استانداریها و یا معاونان و مدیر کلها و... نادرست و غلط بوده است. مثلاً به انتخاب آقای عباس امیرانظام به عنوان سخنگوی دولت، درباردار احمد مدنی به عنوان استاندار خوزستان، دکتر رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای به عنوان استاندار آذربایجان، دکتر حبیب داوران به عنوان استاندار گیلان و دکتر ابراهیم یونسی به عنوان استاندار

*. مهندس هاشم صباغیان: «به اعتقاد من این تقسیم‌بندی که دولت قبلی (دولت بازرگان) بورژوازی ملی یا خورده بورژوازی بود، درست نیست؛ زیرا دولت قبلی در حقیقت نماینده [همه] طبقات مملکت بود.» (کیهان، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۸)

کردستان و سر تیپ تقی ریاحی به عنوان وزیر جنگ^(۱) به طور مشخصی اشاره شده است. بازرگان و دیگر همفکرانش، بارها به این نوع ایرادها پاسخ داده‌اند که برای احتراز، از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. اما باید اشاره کرد که اولاً این انتصابها عموماً با مشورت و با تصویب شورای انقلاب و در نهایت تأیید رهبر انقلاب، بوده است، ثانیاً این انتصابها و انتخابها نیز تا حدودی به نوع تفکر و سلیقه بازرگان و منتقدان او ارتباط پیدا می‌کند، در واقع، اندیشه دو طرف در چگونگی اداره کشور و استفاده از همکاران مختلف العقیده در امور، کاملاً متفاوت بوده و هست. ثالثاً این نوع ایرادها تا حدودی به اختلاف نظرهای سیاسی و انگیزه‌های مشخص گروهی باز می‌گردد که در طول دوران عمر دولت موقت، وجود داشت و پس از آن نیز شدیداً گسترش پیدا کرد و هنوز هم در ابعادی ادامه دارد.

اما برخی منتقدان نیز حد متعادل را حفظ کرده، در مجموع، ترکیب دولت موقت و انتخابهای بازرگان را صحیحترین انتخابها در آن دوران دانسته‌اند و در عین حال عقیده دارند که برخی ضعفها نیز وجود داشته است. آقای جلال‌الدین فارسی درباره شخص بازرگان می‌نویسد: «انتخاب شخص بازرگان برای تشکیل هیئت دولت موقت، در آن شرایط خاص، بهترین انتخابهای امام بود» و سپس می‌گوید:

«مهندس بازرگان، انصافاً اشخاصی را برای وزارت برگزید که به صلاح و مخالفت با رژیم طاغوت و مقاومت در برابر کودتای ۲۸ مرداد و استعمار آمریکا و استعمار انگلیس، معروف بودند و در امانت و درستکاریشان حرفی نبود. چند انتصاب نادرست و نامناسب و بعضی سیاستهای غیرانقلابی و عملکردهایی غیرمکتبی هم داشت. این را باید شورای انقلاب تصحیح می‌کردند. اگر توجه داشته باشیم این اشخاص و نیز اعضای شورای انقلاب غالباً از تجربه کار

۱. در مورد اخیر بنگرید به کتاب «کهنه سرباز» - خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد، غلامرضا مصور رحمانی، ایشان طی تلگرافی به مهندس بازرگان در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲ از نیویورک، به تفصیل از اشتباه بودن این انتخاب سخن گفت. مهمترین دلیل وی این بود که:

«آقای سرتیپ ریاحی در زمان مرحوم دکتر مصدق رییس ستاد ارتش بودند و در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور مشهود، کمال بی‌لیاقتی را از خود نشان دادند که خودشان در دادگاه مصدق با قید جمله «اتومات شده بودم» به آن اقرار کردند.»

کهنه سرباز، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶، صص ۳۳۷ تا ۳۳۹.

حکومتی بی‌بهره بودند، چه رسد به کار حکومتی مکتبی و انقلابی، تصدیق خواهیم کرد که برای اداره دولت، اشخاصی بهتر از آنان که مهندس بازرگان برگزید، یافت نمی‌شدند. حتی تجربه کار حکومتی هم در هیئت دولت بازرگان قابل توجه بود و شورای انقلاب از این حیث فقیرتر بود. وانگهی بی‌ملاحظه باید گفت که شورای انقلاب در مجموع برای مسئولیت مهمی که بر عهده داشت در مقایسه با هیئت دولت بازرگان برای مسئولیت محدود و مأموریت‌های معدودش در سطح پایبندی بود. شاید بتوان گفت که آن دو نهاد، اختلاف فاحشی داشتند. علاوه بر این که هر انتقادی که نسبت به دولت بازرگان و سیاست‌هایش وارد و بر حق باشد - نه از قماش تهمت‌ها و دشنام‌های رایج - بر شورای انقلاب واردتر است و سهم آن شورا در مقایسه با آن دولت بیشتر است.»^(۱)

یکی دیگر از ایرادهای رایج، این است که بازرگان و دولت موقت او، برنامه نداشت. در این باره مهندس سبحانی، از اعضای دولت موقت و شورای انقلاب، می‌گوید:

«دولت موقت برنامه نداشت، مگر حزب توده برنامه داشت؟ مگر سازمان مجاهدین برنامه داشت؟ دیگران که اصلاً چیزی سرشان نمی‌شد، مگر برنامه داشتند؟ اصلاً می‌فهمیدند، برنامه خروج از وابستگی یعنی چه؟»^(۲)

به هر حال این که دولت موقت، با توجه به شرایط روی کار آمدن آن و موانع و مشکلات آن دولت و به ویژه با توجه به مأموریت و اهداف مقطعی و موقتی بودن آن، موفق بوده است یا نه، محل تأمل است و شاید نتوان به سادگی در این باره قضاوت کرد. در واقع با ضوابط و معیارهای مختلف و از منظرهای متفاوت می‌توان به تحلیل و داوری پرداخت. برخی با معیارها و آرمان‌های انقلابی، به ویژه توقعاتی که در سپیده دم انقلاب برای دگرگون سازی جامعه وجود داشت و هم کم و بیش در انتظار بهبود سریع اوضاع و حتی بسیاری در انتظار برآورده شدن توقعات مادی و شخصی و گروهی بودند، عقیده دارند، بازرگان و دولت او موفق نبوده لذا شکست

۱. زوایای تاریخ، صص ۴۶۶ و ۴۶۷.

۲. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۹.

خورده است. در مقابل، بعضی نیز دولت موقت را موفق و در چهار چوب نقش و مأموریتی که بر عهده داشت، به ویژه با توجه به شرایط استثنایی و بحرانهای ماههای اول عمر دولت موقت، کامیاب و مثبت ارزیابی می‌کنند. چنان که مهندس محمد توسلی، می‌گوید:

«مشکل که حل می‌شود، آسان می‌شود. اما شما برگردید به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. ساختارهای سیاسی جامعه، از هم پاشیده، مدیریتی توانسته این مجموعه را دو مرتبه به هم گره بزند و سامان بدهد. در آن موقع حتی وزرا هم در وزارتخانه خودشان امنیت نداشتند... به نظر من تجربه دولت موقت نه تنها ناموفق نبوده، بلکه تجربه موفق هم بوده. این دور از انصاف است که ما با آن حجم از کارهایی که در طی ۹ ماه در بحرانی‌ترین شرایط مملکت انجام شده، ناموفق توصیف کنیم.»^(۱)

و البته نظریه میانه‌ای هم هست و آن این که دولت موقت، موفقیت‌هایی داشته ولی می‌توانست با درک عمیق‌تر شرایط زمان و حساسیت مقطع خاص دوران انتقال و پیشبینی آینده، نقش مثبت‌تری ایفا کند و دست کم می‌توانست، برخی از حوادث بعدی را جلو بگیرد. هر چه هست، به عنوان یک قاعده کلی، نباید و نمی‌توان فقط با معیارهای امروزی و پس از دیدن حوادث و تجربیات بعدی، به تحلیل و داوری درباره بازرگان و دولت موقت نشست. به ویژه باید به وضعیت رقیبان دولت موقت و مدعیان آن روزگار، نیز توجه داشت و عملکرد آنها را هم مورد توجه و مقایسه قرار داد.

نکته قابل ذکر آن است که امام خمینی رهبر انقلاب، به رغم انتقادهایی که در همان زمان و البته بعدها بیشتر به عملکرد دولت موقت وارد می‌کرد، همواره قاطعانه از دولت موقت بازرگان، حمایت و پشتیبانی کرده است. سخنان ایشان در مطبوعات آن ایام (و نیز در صحیفه نور) موجود است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم. در ۱۴ شهریور ماه گفتند:

«دولت، زیاد، کار می‌کند اما نمی‌گوید.»^(۲)

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۶.

۲. کیهان، ۱۴ شهریور ماه ۱۳۵۸.

در ۱۲ مهر خطاب به هیئت دولت بیان کردند:

«شما مورد تأیید و اعتماد من هستید و من به حسن نیت یکایک شما اعتماد دارم... امروز دولت، خدمتگزار مردم است.»^(۱)

بار دیگر تذکر دادند که:

«مردم نباید دولت را تضعیف کنند.»^(۲)

اعضای شورای انقلاب نیز کم و بیش - و البته غالباً مقید و مشروط - از بازرگان و حسن نیت او و سیاست و عملکرد دولت موقت، حمایت و دفاع می‌کردند. چرا که به هر حال آن شورا به کار دولت نظارت داشت. از جمله آقای هاشمی رفسنجانی در یک نطق در مدرسه فیضیه قم در حضور رهبری، از عملکرد دولت دفاع کرد. هاشمی در نامه‌ای که به مناسبتی در ۸ آبان ۱۳۶۲ به مهندس بازرگان نگاشته در این مورد می‌نویسد:

«لابد سخنرانی مشهور این جانب را در مدرسه فیضیه، در خدمت امام به یاد دارید که علی‌رغم انتقادات فراوان که نسبت به عملکرد شما داشتیم، نقاط مثبت کارها را در ۳۰ مورد شمردم»

آیت‌الله طالقانی نیز بارها از تضعیف دولت انتقاد کرد. از جمله در ۱۰ شهریور ماه در خطبه نماز جمعه در این مورد سخن گفت.^(۳)

با توجه به این تأییدها بود که مهندس بازرگان می‌گفت:

«موافقین امام باید موافقین دولت هم باشند.»^(۴)

و «ما بیشتر در خط امام بودیم، تا کسانی که ادعا می‌کنند و می‌کردند.»^(۵)

البته باید گفت که مهندس بازرگان و مجموعه دولت او با شرایط خاص دوران انقلاب و رهبری و گروه‌های پیشتاز دهه پنجاه و عصر انقلاب، چندان سازگار نبود، و این واقعیتی است که مورد تأیید بازرگان نیز بود و به ویژه در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» به آن اشاره کرده است.

۱. اطلاعات، ۱۲ مهر ماه ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۲ تیر ماه ۱۳۵۸.

۳. اطلاعات، ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۱۰ مهر ماه ۱۳۵۸.

۵. کیهان، ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۸.

به گفته آقای مهندس توسلی:

«وقتی انقلاب شکل گرفت، قانونمندی خودش را داشت. مهندس بازرگان با آن قانونمندی تفاهم نداشت. ولی وقتی اکثریت مردم چیزی را می‌خواستند، او خاضع بود، یعنی مقابل خواست اکثریت نمی‌ایستاد. اما تسلیم هم نمی‌شد.»^(۱) و می‌دانیم که این عدم تفاهم نیز از سر خودخواهی و یا جاه‌طلبی و دشمنی با انقلاب و انقلابیها نبود، بلکه دقیقاً برخاسته از تفکر و بینش خاص او بود. به این استدلال آقای مهندس توسلی توجه کنید:

«در دوران انقلاب، همواره سعی داشت تحول و جا به جایی از رژیم شاه به نظم جدید به آرامی و تدریج و به اصطلاح «گام به گام» صورت گیرد و از خشونت و زور بکاهد. او معتقد بود، نظامی که با زور و خشونت قدرت را به دست بیاورد، اجباراً باید با زور و خشونت هم آن را حفظ کند و این امر در مجموع به ضرر مملکت و ملت خواهد بود.»^(۲)

آقای مهندس سبحانی نیز همین مطلب را این گونه بیان می‌کند:

«در دوران انقلاب، ایشان معتقد به مشی سنگر به سنگر بود. مشی سنگر به سنگر، در سال ۱۳۵۷ به این ترتیب مطرح شده بود که بیشتر نسل جوان در دوره انقلاب یا جامعه و روحانیت، واژگونی رژیم را می‌خواستند. مرحوم مهندس بازرگان می‌گفت که شما لغت واژگونی را بردارید. چون واژگونی به معنای اتفاق لحظه‌ای و فوری است. می‌گفت این را به تدریج انجام دهید و در پایان به آنجایی می‌رسیم که رژیم سلطنتی منحل گردد، ولی طی یک برنامه. در مورد این برنامه هم حرفش این بود که ابتدا شاه برود. این را حتی در شهریور ۱۳۵۷ مطرح کرد.»^(۳)

در واقع همین تفکر بود که بعدها کسانی آن را به معنای تلاش بازرگان برای بقای رژیم شاه تفسیر کردند که به راستی ناحق و غیرمنصفانه است. به روایت مهندس سبحانی:

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۶.

۲. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۴.

۳. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۱.

«بسیاری از تصوّرات بازرگان، انقلابی نبود. بله در ظاهر با بچه‌های انقلابی همیشه مخالفت می‌کرد. اما عملش انقلابی بود. جهادسازندگی را کی تأسیس کرد و قانون پاکسازی ادارات و هیئت پاکسازی را چه کسی تأسیس کرد.»^(۱)

به هر حال شاید بتوان تا حدودی با مهندس سبحانی هم عقیده بود که:
«مهندس بازرگان افراط رادیکالیسم را می‌گوید. در حالی که معتقد بود زیر و روی مملکت باید عوض شود.»^(۲)

این است که سبحانی معتقد است اگر بازرگان مدتی بیشتر در مدیریت کشور می‌ماند، به تصمیمات و عملکردهای انقلابی‌تر رومی‌آورد:

«روی بدبینی [بدبینی به جوانها و رادیکالها] اول که روی کار آمد، سعی کرد بر سر همه سازمانها یک عده آدمهای قدیمی و مسن نهضت آزادی، جبهه ملی و غیره را بگذارد. ولی مدام از آنها ناراضی بود. یکی یکی آنها را عزل کرد و کنار گذاشت و از نیروهای جوانتر گذاشت. نمونه‌اش وزارت نفت بود. ابتدا نزیه را گذاشت و از او حمایت کرد ولی هر روز با او دعوا و اعتراض داشت. بعد آقای معین‌فر را گذاشت که جوانتر و انقلابی بود. خیلی هم کار آمدتر از نزیه بود. اگر دولت بازرگان به جای ۱۰ ماه مثلاً ۲۴ ماه عمر می‌کرد؟ جوانها غالب بودند. چرا؟ برای این که شیوه‌اش این بود. باید خودش به آن می‌رسید. وقتی خودش می‌رسید، صادقانه و وظایفش را انجام می‌داد.»^(۳)

این نکته مهمی است که گفته شده است. بازرگان، تجربی به حقایق و مسایل، دست می‌یافت و تا زمانی که خود به چیزی نمی‌رسید، چندان تحت تأثیر دیگران واقع نمی‌شد - هر چند که طبق روش دموکراتیکش، به رأی اکثریت احترام می‌گذاشت و در عالم همکاری، می‌پذیرفت، اما اگر خود به نظری می‌رسید، هرگز از یافته خود دست نمی‌کشید.^(۴) زندگی پرحادثه و پرفراز و نشیب او این مدعا را

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۰.

۲. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۸.

۳. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۰.

۴. ابوالحسن بنی‌صدر در همان زمان می‌گوید:

... شما فکر نکنید که هیچ کاری نمی‌شود، دولت همین دیروز بیست لایحه جدید به شورای

ثابت و روشن می‌کند. و این نکته در تحلیل شخصیت و نقش بازرگان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

واپسین کلام این که بسیاری از افراد و گروههایی که در زمان دولت موقت از آن دولت، به ویژه شخص مهندس بازرگان، انتقاد و یا مخالفت کرده بودند، بعدها از کرده خود پشیمان شده، شماری از آنها نیز عملاً و یا علناً و رسماً از گذشته خود انتقاد کرده، حتی رسماً حلالیت طلبیدند.

البته این انتقادات از خود، از مواضع و منظره‌های مختلف صورت گرفته است و می‌گیرد.

گروهی، با توجه به حوادث بعدی در ایران و تحولات جهانی به ویژه فروپاشی شوروی و تضعیف تفکر و جناح چپ در جهان، اصولاً دچار دگر دیسی در تفکر و ایدئولوژی شدند و دست کم بدین ترتیب به افکار و اندیشه‌های معتدل بازرگان نزدیک گشتند و لذا حق دیدند که از پیری که بسیاری از حوادث را «درخشت خام» می‌دید حلالیت بطلبند.

گروهی نیز به این دلیل به انتقاد از خود دست زدند که احساس کردند، در عین حقانیت اصولی و کلی انتقادهایشان از بازرگان و دولت او، افراطی عمل کرده و راه مبالغه را در پیش گرفته بودند. عده‌ای نیز، با توجه به تحولات بعدی، به این نتیجه رسیدند که در آن شرایط، حق نبود، دولت موقت را تضعیف کنند، چرا که با سقوط دولت موقت، راه دیگری هموار شد که از نقاط قوت دولت موقت برخوردار نبودند. اینان بارها در گفته‌ها و نوشته‌هایشان، صریحاً به این نکته اشاره کرده‌اند که حداقل حفظ و تداوم بیشتر دولت موقت، دموکراسی و آزادی را در ایران تا حدودی تضمین می‌کرد. این شمار از افراد در تحلیل خود می‌گویند، زمان و زمانه را نشناختند و حتی در آن زمان برای آزادی و دموکراسی، اعتبار و نقش لازم قایل

→ انقلاب آورده بود و اینها یک تغییراتی هست اما آن چیزی که باید باشد، نیست. دولت باید نظامی که معلوم باشد به چه پایه‌ای می‌خواهد عمل کند، ندارد و تجربی عمل می‌کند. در یک دیداری با نخست‌وزیر، من همین معنا را به ایشان گفتم. گفتم شما روز اول، پیغام کردید که چرا راجع به بانکها حرف زدید، این، انقلاب را با شکست مواجه می‌کند. حالا خود نخست‌وزیر قبول کرده که همه بانکها بایستی ملی شود.»

(کیهان، ۲۴ شهریور ماه ۱۳۵۸)

نشدند و در واقع آزادی را دست کم گرفته و حاضر نشدند، بهای لازم را بپردازند. در داخل و خارج از کشور، صاحبان مواضع یاد شده، بارها نظر و تحلیل خود را عیناً و تلویحاً ابراز داشته‌اند که طرح و نقل آنها از حوصله و موضوع این گفتار خارج است و ما به بسیاری از آنها در بخش هشتم و نهم، به مناسبت، اشاره خواهیم کرد. اما در این جا به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم.

ابتدا به سخن مهندس سبحانی می‌پردازم که در واقع در رأس گروه جدا شده از نهضت آزادی در سال ۱۳۵۸ بوده و از منتقدان قدیمی مهندس بازرگان و سیاست حاکم بر دولت موقت به شمار می‌آید. ایشان طی بحث مفصلی در شماره ۱۶ و ۲۳ مجله ایران فردا، به تحلیل دولت موقت و شخصیت مهندس بازرگان پرداخت و به تفصیل و با استدلال از مواضع بازرگان در دوران نخست‌وزیری دفاع کرد و به مخالفان و منتقدان او پاسخ داد و در نهایت نتیجه‌گیری کرد که حق با بازرگان بوده است و دیگران بعدها به حقانیت مواضع وی پی برده و بعضاً به آن اعتراف کردند. از ذکر مطالب ایشان خودداری می‌کنیم و فقط این جمله را که در واقع جمع‌بندی آقای مهندس سبحانی از دولت موقت است، عیناً نقل می‌کنیم که:

«من الآن این را می‌گویم که اگر دولت موقت بازرگان، ادامه پیدا می‌کرد امروز ما در وضعیت خیلی بهتری بودیم.»^(۱)

آقای ناصر ایرانی، که یکی از نویسندگان کشور است، نیز می‌گوید:

«من البته از بابت مخالفت چریک مآبانه‌ای که در عین طرفداری از انقلاب اسلامی ایران، با دولت موقت کرده‌ام از آن که باید طلب بخشایش کنم عذر تقصیر خواسته‌ام. زمانی که سرانجام پس از سالها مبارزه بسیار دشوار درونی از بیماری چریک مآبی شفا یافتم از مرحوم سرهنگ نجاتی خواهش کردم مرا نزد مهندس بازرگان ببرد. مرحوم نجاتی که با من سر لطف داشت، روزی مرا نزد ایشان برد. در محل نهضت آزادی، همان که در خیابان استاد مطهری بود.

به مرحوم بازرگان عرض کردم که آقا، من چنین گناهی مرتکب شده‌ام و حالا آمده‌ام از شما، که حق بود از حکومتان با جان و دل حمایت می‌کردم، طلب

بخشایش کنم. آن بزرگوار که از معبودش غفاری آموخته بود، با زبانی از تقصیر من سخن گفت که تازه فهمیدم، معنای این مصراع شیخ شیراز چیست که می‌فرماید: «گنه بنده کرده است و او شرمسار.»^(۱)

حتی نیروها و عناصر چپ نیز به تصریح و یا تلویح از روش تندروانه خود در قبال وی سخن گفته‌اند و از آن انتقاد کرده‌اند. فی‌المثل به این سخن آقای نورالدین کیانوری، دبیر کل حزب توده سابق توجه کنید:

«چندی پیش رادیو بی.بی.سی، در مورد نتایج انتخابات آفریقای جنوبی و موفقیت کنگره ملی آفریقای جنوبی با مهندس بازرگان مصاحبه داشت به نظر من، مهندس بازرگان خیلی خوب صحبت کرد او گفت: ما می‌توانیم از تحولات اخیر در آفریقای جنوبی دو درس عمده بگیریم درس اول، صبر و تحمل است، قرآن کریم هم به ما گفته است که در سخت‌ترین شرایط صبر کنید. حوصله داشته باشید...»

درس دوم انقلاب، سیاست نلسون ماندلا در ایجاد رفاقت و دوستی با همه، حتی با دشمنان و زندانبانان گذشته خود اوست. کاری که ما در ایران عکس آن را عمل کردیم، یعنی از اول انقلاب تا به حال، نه تنها با دشمنان کنار نیامدیم و سعی نکردیم رفتی با آنها داشته باشیم و از نیروهایشان استفاده کنیم، بلکه دوستان را هم، گروه، گروه کنار زدیم.^(۲)

این سخن آقای کیانوری به صورت ضمنی و تلویحی انتقاد از سیاست رسمی و مخفی حزب توده در دوران انقلاب و سالهای پس از آن در برابر مهندس بازرگان و دولت موقت است، چرا که در آن دوران سردمدار مخالفت با دولت موقت و تفکر لیبرالی، حزب توده بود که بسیاری، این اندیشه را از حزب توده به ارث بردند. در واقع حزب توده در قبال سیاست بازرگان، که سیاست رفق و مدارا و همبستگی ملی و استفاده از تمامی عناصر ملی و وطنخواه را دنبال می‌کرد، سیاست تفرقه و اختلاف و به طور خاص سیاست تضعیف و نفی دولت بازرگان را در پیش گرفت.

۱. روزنامه جامعه، دوشنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۷۶.

۲. گفتگو با تاریخ، نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره، ۱۳۷۶، صص ۲۲۸ و

به هر حال به گفته مجله «کیان»، که گردانندگان آن روزی، خود از منتقدان پرشور بازرگان و دولت او بودند:

«بسیاری از افراد - به ویژه نسل جوان که در مقاطعی از شور و حرارت انقلابی خود بی محابا بر خط مشی بازرگان می‌تاختند - اینک پس از فرو نشستن شعله‌های درونی و گذر از تندرویهای آتشین، و نیز پس از روشن شدن سمت و سوی تحولات اجتماعی، می‌کوشند تا از او حلالیت بطلبند.»^(۱)



مهندس بازرگان در یک برنامه کوه‌پیمایی دستجمعی با جوانان و نوجوانان در سال ۱۳۶۳ «مجتبی کتیرایی، هومن قشقایی، سیداکبر بدیع‌زادگان، خسرو قشقایی، مهندس مهدی بازرگان، غلامعباس توسلی و دخترشان، تراب حق‌شناس و فرزندشان»

بخش هشتم

نمایندگی مجلس و فعالیتهای فکری، سیاسی و انتقادی

(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳ ه. ش)

«شادمانی و شکرگزاری و امیدواری همه داشتند و هیچ کس آن زمان، برگردان تاریخ و پیشامدهایی که شد، حدس نمی‌زد. شاید خیلی نگران‌ها را حدس می‌زدیم ولی آنچه که پیش آمد به عقل هیچ کس نمی‌رسید.»
تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۴۶۷

«هیچ انقلاب ممکن نیست در جوش و خروش طوفانی و سیلابی خود بعضی از سرمایه‌ها و دست‌آوردهای پرارزش مکتب گذشته را نفلطاند و همراه نبرد. وظیفه ماست که اگر ایجاد کننده، همراهی کننده یا بهره‌مند شونده از انقلاب هستیم ارزشهای متزلزل شده، یا آب برده را مسترد و مستقر بسازیم.»
بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۴.

«به امام گفتند: این آقای بازرگان علیه انقلاب و نظام سخن می‌گوید، فرمودند: علیه نظام و انقلاب حرف می‌زنند یا علیه من و شما.»
دو هفته‌نامه عصر ما، شماره ۸۴ و آذرماه ۱۳۷۶

فصل اوّل

مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران

(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳)

ادامه عضویت در شورای انقلاب

در مورد انگیزه و چگونگی تشکیل «شورای انقلاب» در بخش ششم سخن گفتیم. در آن بخش توضیح داده شد که این شورا - البته به روایت مهندس بازرگان - پس از سفر مهندس بازرگان به پاریس در پاییز سال ۱۳۵۷ و دیدار با امام خمینی و توافقهایی که برای همکاری بین جریانهای مختلف داخل کشور از یک سو و هماهنگی لازم با رهبری در پاریس از سوی دیگر به عمل آمد، تشکیل شد و به تدریج از صورت ابتدایی، تحول پیدا کرده و شکل نهایی تر و جدی تر و هماهنگ تر به خود گرفت و در طول حدود یک سال و نیم به عنوان قوه مقننه و بازوی تصمیمگیری و اجرایی رهبری فعالیت کرد و البته نقشهای متفاوت نیز به عهده گرفت. در داخل کشور، مهندس بازرگان، یکی از چند چهره برجسته و در میان شخصیتهای سیاسی غیرروحانی برجسته ترین شخصیت بود که از همان آغاز به عضویت شورای انقلاب در آمد و در تأسیس و توسعه و تکامل آن، به ویژه در جذب نیروهای سیاسی وابسته به احزاب و گروهها به آن شورا و به طور کلی به انقلاب و پیروی از رهبری روحانی نهضت، نقش مهم و منحصر به فردی ایفا کرد. تمامی آن تلاشها و اقدامات، در بخش ششم و در جای خود مذکور افتاد.

پس از تشکیل دولت موقت، مهندس بازرگان و بعضی دیگر از اعضای شورا که عضو شورای انقلاب بودند، از شورا، استعفا داده و وارد دولت و کار اجرایی شدند. چرا که قرار بود شورای انقلاب، منحصرأً به کار قانونگذاری و نظارت بر دولت و امور اجرایی کشور بپردازد و دخالتی در کار اجرا نداشته باشد. با این تفکیک وظایف، بدیهی بود که شخصی نمی‌توانست همزمان در دوارگان متفاوت عضویت داشته باشد. هر چند بعدها مهندس بازرگان پیشنهاد کرد شورای انقلاب و دولت ادغام شوند تا دوگانگی قدرت و تداخل وظایف بر طرف شود و مدیریت کشور یک‌پارچه و هماهنگ شود. به نوعی این ادغام صورت گرفت که در بخش هفتم به آن اشاره شد.

پس از آن که در ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۸ مهندس بازرگان از ریاست دولت موقت استعفا داد و از تمامی مدیریتهای اجرایی کناره گرفت، بار دیگر به شورای انقلاب بازگشت و در واقع عضویت نخستین خود، در شورا را ادامه داد. در این دوره مهندس بازرگان از فعالترین اعضای شورای انقلاب بود که با توجه به سن و سال و موقعیت اجتماعی و سیاسی و منزلت ملی، نقش ریش سفیدی را در مسایل داخلی شورا و یا منازعات اجتماعی و سیاسی کشور برعهده داشت. چرا که اگر تاکنون خود، رییس دولت و به یک معنا یک طرف اختلافات و منازعات بود، اکنون یک شخصیت کاملاً مستقل و غیرمسئول و مورد احترام و اعتماد رهبری، شورای انقلاب، گروهها و احزاب مختلف است. عمر شورای انقلاب تا تیر ماه ۱۳۵۹ ادامه پیدا کرد و آخرین جلسه آن در ۲۸ تیر ماه به ریاست مهندس بازرگان به کار خود پایان داد.^(۱) در این دوران بازرگان در حل اختلافات داخلی از جمله ماجرای خلق مسلمان و آیت‌الله شریعتمداری، نقش قابل توجهی داشت که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

به هر حال مهندس بازرگان در ارتباط با نقش و فعالیت خود در دوره دوم عضویت خود در شورای انقلاب می‌گوید:

«از دولت موقت استعفا دادیم ولی کنار نرفتیم. اولاً عده‌ای از همکاران

دولت موقت کماکان وزیر بودند، مثل آقای معین‌فر، آقای مهندس سبحانی، مثل خود همین آقای رجایی^(۱)، خود بنده دیگر وزارتخانه‌ای نداشتم و نخست‌وزیر هم نبودم ولی در شورای انقلاب بودم و آن جا هم اداره و تربیت کمیسیونها و تقسیم کارها را من انجام می‌دادم، تنها سر و صدا نداشتم، چون ما هیچ وقت برای سر و صدا کار نمی‌کردیم. چند تا کمیسیون زیر نظر بنده بود، همکاری با همه وزرای دولت داشتم تا وقتی که مجلس پیش آمد.^(۲)

نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری اول

در ۲۵ آذر ماه ۱۳۵۸ از طرف وزارت کشور، اعلام شد که در تاریخ ۵ بهمن ماه، انتخابات ریاست جمهوری انجام خواهد شد. از مدتها قبل تب و تاب انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورا - که در آن زمان در قانون اساسی «مجلس شورای ملی» نامیده می‌شد - همه جا را فرا گرفته و شخصیتها و احزاب و به طور کلی جریانهای فعال سیاسی آن زمان، برای ورود به عرصه دو انتخابات مهم، آماده می‌شدند.

مهندس بازرگان یکی از شخصیت‌های مطرح برای کاندیدا توری انتخابات ریاست جمهوری بود که حتی از اوایل نخست‌وزیری نیز نام او در این مورد بر سر زبانها بود. فی‌المثل زمانی که در حدود دو ماه از نخست‌وزیری او می‌گذشت، او در این باره مورد سؤال واقع شد، در پاسخ گفت:

«نامزدی ریاست جمهوری را نفی نمی‌کنم.»^(۳)

حتی گروههایی از مردم، در همان زمان نخست‌وزیری، رسماً او را نامزد ریاست جمهوری کردند.

«مردم تبریز در سالروز ۱۷ شهریور، یاد شهدا را گرامی داشته و طی طوماری به درازای ۵۰ متر در پشتیبانی از مهندس بازرگان به عنوان نخستین رئیس جمهور ایران، امضاء کردند. این طومار که در گذشته در حاشیه خیابان شریعتمداری

۱. کیهان در ۱۷ آبان ۱۳۵۸ نوشت: «وزرای بازرگان مجدداً ابلاغ وزارت گرفتند.»

۲. روزنامه میزان.

۳. اطلاعات، ۱۵ فروردین ماه ۱۳۵۸ و مسایل و مشکلات اولین سال انقلاب، ص ۱۷.

تبریز گسترده شد، امضای هزاران تن از تبریزیها را دارد.»^(۱)

از این روبازرگان گاه و بی‌گاه در مصاحبه‌ها و دیدارها مورد سؤال واقع می‌شد و نظر او را در این باره می‌پرسیدند. او نیز کاندیداتوری خود را نفی نمی‌کرد ولی می‌گفت باید در انتظار تصویب قانون اساسی و مشخص شدن حدود اختیارات رییس و حصول شرایط مانند. به عنوان نمونه یک بار در اوایل خرداد ماه ۱۳۵۸، در پاسخ سئوالی گفت:

«ریاست جمهوری آتش دهن‌سوزی نیست و تا وظایف آن روشن نشود،

نمی‌توانم درباره نامزدی خود حرف بزنم.»^(۲)

پس از تصویب قانون اساسی و اعلام تاریخ انتخابات ریاست جمهوری، مهندس بازرگان تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند.

در تاریخ دوم دی ماه در روزنامه‌ها اعلام شد که: «بازرگان، نامزد ریاست جمهوری است.» روزنامه اطلاعات در این مورد با وی مصاحبه‌ای انجام داد. این روزنامه در مقدمه مصاحبه نوشت:

«در حالی که کاندیداهای ریاست جمهوری، خود را برای رقابت فشرده برای

انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کنند، مهندس بازرگان نخست‌وزیر سابق و

عضو شورای انقلاب که بیش از همه نامش به عنوان اولین رییس جمهوری

ایران، مطرح است، در گفتگویی با اطلاعات... سخن گفته است.»

نخستین سؤال خبرنگار روزنامه از ایشان در مورد شرایط و ویژگیهای ریاست

جمهوری بود که بازرگان به تفصیل در این باب سخن گفت؛ سپس وی در پاسخ این

پرسش که «شما نامزد ریاست جمهوری هستید؟»، گفت:

«این سؤال از خیلی وقت پیش چه از خبرنگاران خارجی و چه داخلی مکرر

می‌شد و من می‌گفتم که باید صبر کرد تا قانون اساسی به نتیجه و تصویب

برسد... از خیلی وقت پیش، دوست و آشنا و غیردوست، افراد و گروههای

زیادی این را به بنده عنوان می‌کردند و می‌خواستند. خیلیها تکلیف می‌کردند و

حالا هم این مسئله بسیار زیاد است من در برابر لطف و حسن ظن و انتظار

۱. کیهان، ۱۹ شهریور ۱۳۵۸.

۲. اطلاعات، ۱۸ خرداد ۱۳۵۸.

اشخاص، نمی‌توانم و مشکل است که استتکاف داشته باشم. یعنی نمی‌توانم شانه خالی کنم. خصوصاً با توجه به این ریاست جمهوری در این دوره، مثل گوشت قصابی می‌ماند. هم استخوان و لته دارد و هم گوشت لخم، آنچه عنوان و شئونات و مزایا و جاه‌طلبی و استفاده‌های نمی‌گویم نامشروع، ولی استفاده‌های مشروع، لذا یذ و نعمات دارد، مال دوره‌های بعد است. این دوره، یعنی دوره اول ریاست جمهوری، آنچه هست، زحمت است و خطر و مشکلات و نگرانیها و زحمت و محرومیت.

با وجود این، این بنده فکر می‌کنم که چون از من می‌خواهند و ابراز می‌کنند و خواسته‌اند، وجداناً مشکل است که من شانه خالی کنم. حتی با علم به جهاتی که بر شمردم. در مشاغل دیگر هم قبلاً همین طور بوده‌ام. وقتی من رییس هیئت مدیره شرکت نفت بودم، حتی یک سفر به خارج نکردم و دیناری در اختیارم نبود. ولی قبل و بعد از من، تا آنجا که دلتان بخواهد مزایای مادی و شغلی و معنوی و امکانات، در اختیار رؤسای هیئت مدیره شرکت نفت بود. اولین نخست‌وزیر انقلاب هم که شدم، با نخست‌وزیران قبل و آینده از زمین تا آسمان به لحاظ تمتع از امکانات و امتیازات، فرق داشته است، حالا رییس جمهوری هم همین است.^(۱)

در فضای انتخاباتی و طرح‌کاندیداتوری مهندس بازرگان در جامعه و مطبوعات، از سوی بعضی از جریانهای سیاسی و فرهنگی و یا شخصیتها، حمایتهایی از وی به عمل آمد و کوششهایی صورت گرفت، تا او کاندیداتوری ریاست جمهوری را بپذیرد. به عنوان نمونه انجمن اسلامی مهندسين، طی صدور اطلاعیه‌ای از مهندس بازرگان خواست تا نامزدی ریاست جمهوری را قبول کند.

«برادر و استاد ارجمند جناب آقای مهندس بازرگان به مصداق آیه شریفه:

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^(۲)

و با توجه به اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انجمن اسلامی مهندسين با شناخت سی و چند ساله از حسن سابقه، امانت، تقوی،

قدرت مدیریت، اطلاعات علمی و اسلامی و سابقه مبارزات پیگیر سیاسی و اجتماعی شما که مورد تأیید امام امت نیز می‌باشد از شما مصرانه می‌خواهد که در این موقع حساس با قبول نامزدی ریاست جمهوری، رهبر عالیقدر انقلاب را همچنان در اداره کشور و تحقق هدفهای والای انقلاب اسلامی ایران، یاری داده و دین خود را نسبت به ملت بپا خاسته ایران که همواره خدمتگزار و خیرخواه صدیق آن بوده‌اید، ادا فرمایید.»^(۱)

روزنامه اطلاعات، با این پرسش که «اولین رییس جمهور کیست؟ و به کی رأی می‌دهید؟» به میان مردم رفت و از آنان درباره کاندیداهای مطرح، نظر خواهی کرد. بعضی از پاسخ دهندگان درباره بازرگان چنین گفتند:

«یک سرباز وظیفه گفت: در بین همه باز هم بازرگان، که در زمان مصدق، رییس شورای نفت* بود و در نهضت آزادی سالها مبارزه کرده است و دز مدت نخست‌وزیری‌اش در دولت موقت، کارش رضایت‌بخش بود...»

یک کارمند آموزش و پرورش گفت: از بازرگان، غافل نمایم. علی‌رغم حرفهایی که درباره‌اش زده می‌شود، آدم دلسوز، درست و دلسوز مردم است... یک تاجر گفت: بازرگان، خدمات فراوانی به ملت کرد، به او رأی می‌دهم.

و البته یک روحانی هم گفت: به بنی‌صدر رأی می‌دهم چرا که او ضد امپریالیست است و قاطعیت دارد. اما برخلاف بازرگان که با سیاست گام به گامش، ملت را به ستوه آورد. تنها حرف می‌زد و به علاوه ملاقات او با برژینسکی، نقطه منفی سیاست او بود. مهمتر از همه و روشتر بگویم آقای بازرگان و امثال او که در رفاه زندگی می‌کنند، نفسشان از جای گرم بلند می‌شود و از درد مستضعفین خبر ندارند، چه طور می‌توانند، سرنوشت مردم را در دست بگیرند.»^(۲)

همان‌گونه که در گفته این روحانی دیده می‌شود، کسانی که به هر دلیل به سیاست بازرگان، در دولت موقت اعتراض داشتند، در انتخابات ریاست جمهوری

۱. کیهان، ۱۵ دی ماه ۱۳۵۸.

* منظور ریاست هیئت مدیره خلع‌ید است که در بخش نخست این کتاب از آن یاد شد.

۲. اطلاعات، ۲ دی ماه ۱۳۵۸.

به او رأی نمی‌دادند و برخی نیز علیه بازرگان شدیداً تبلیغات می‌کردند. چنان که نویسنده‌ای با عنوان «آقای بازرگان! واقعاً ادعای ریاست جمهوری دارید؟»، او را مورد خطاب قرار داد و به سختی از او انتقاد کرد و با پرشمردن برخی از افکار و اعمالش در دولت موقت، او را شایسته ریاست جمهوری یک کشور انقلابی، ندانست.^(۱) حتی در آن زمان، بعضی عقیده داشتند که افشاگریهای پیگیرانه دانشجویان پیرو خط امام مستقر در محل سابق سفارت آمریکا علیه نهضت آزادی و دولت موقت و حتی شخص بازرگان، با کاندیداتوری بازرگان برای ریاست جمهوری و احتمالاً کاندیدا شدن برای شورا، بی‌ارتباط نیست. - در این مورد بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت. -

با این همه باید اذعان کرد که در آن زمان، مهندس بازرگان از محبوبیت بسیاری در میان مردم برخوردار بود و احتمال موفقیت او در انتخابات کم نبود. این که روزنامه اطلاعات می‌نویسد:

«بعد از امام خمینی،* دومین نامی که برای ریاست جمهوری ایران بر سر زبانها است، نام بازرگان است.»^(۲)

تا حدودی از این منزلت و موقعیت او حکایت می‌کند.

به رغم جدی بودن مهندس بازرگان، برای ورود به عرصه انتخابات، سرانجام در تاریخ ۹ دی ماه ۱۳۵۸ اعلام شد که او از نامزدی ریاست جمهوری منصرف شده است. روزنامه اطلاعات در همان روز نوشت:

«کاندیداتوری مهندس بازرگان برای ریاست جمهوری حالت جدی‌تری به خود می‌گرفت تا این که آخر وقت چهارشنبه ۵ دی ماه، بنی‌اسدی معاون بازرگان، به هنگام نخست‌وزیری وی و داماد او اعلام کرد که بازرگان، کاندیدای ریاست جمهوری نیست. بدین سان مهندس بازرگان از لیست نامهایی که شانس بیشتری برای رییس جمهور شدن داشت، حذف گردید.»

۱. اطلاعات، ۶ دی ماه ۱۳۵۸.

* قابل ذکر است که در آن ایام برخی از شخصیتها و گروهها و مردم، معتقد بودند که امام خمینی ریاست جمهوری را بپذیرد و با انتشار بیانیه‌ها و انجام مصاحبه بر این امر اصرار داشتند که البته در نهایت ایشان قاطعانه آن را رد کردند.

۲. اطلاعات، ۹ دی ۱۳۵۸.

هر چند هیچ‌گاه دلایل انصراف بازرگان، از کاندیداتوری ریاست جمهوری اعلام نشد، اما به گفته آقایان دکتر سحابی، دکتر بنی‌اسدی و مهندس محمد توسلی، دو دلیل، موجب انصراف شد، یکی این که امام خمینی، در دیداری که دکتر سحابی و مهندس بازرگان با ایشان داشتند، مخالفت خود را به کاندیدا شدن مهندس بازرگان اظهار کرد و البته توصیه کردند، ایشان بهتر است برای مجلس شورا نامزد شوند. دیگر این که در نهضت آزادی اختلاف وجود داشت، گروهی معتقد بودند، شایسته‌ترین فرد، مهندس بازرگان است و باید او کاندیدا شود و در مقابل، کسان دیگر دکتر حسن حبیبی - که در آن زمان عضو نهضت آزادی بود - را برای نامزدی پیشنهاد می‌کردند. سرانجام در رأی‌گیری نهایی، کاندیداتوری حبیبی، تصویب شد. با این که مهندس بازرگان همواره به عنوان کاندیدای منفرد مطرح بود و می‌توانست همچنان منفرد کاندیدا شود، اما پس از رأی‌گیری در شورای نهضت، خود او صلاح ندانست، کاندیدای منفرد باشد. چرا که این کار می‌توانست به زیان نهضت آزادی تمام شود و حتی ممکن بود نوعی انشعاب تفسیر شود. البته گفتنی است بازرگان، به عنوان دبیر کل نهضت آزادی، با کاندیداتوری دکتر حبیبی سخت مخالف بود و نامزدی او را درست و به مصلحت نمی‌دانست. در واقع همان جناح انشعابی نهضت آزادی از دکتر حبیبی حمایت می‌کردند.*

*. آقای مهندس هاشم صباغیان، می‌گوید:

«مهندس بازرگان و گروه مخالف کاندیداتوری حبیبی به رغم اکراه و ناچاری به این دلیل موافقت کردند که مهندس سحابی و گروه همفکر او از نهضت آزادی جدا نشوند. این مطلب را مهندس بازرگان در شورای نهضت مطرح کرد و آقایان نیز تلویحاً پذیرفتند. به هر حال نهضت ستاد تشکیل داد و تلاش فراوانی در جهت تبلیغ دکتر حبیبی انجام داد. ایشان می‌افزاید در هر صورت این کاندیداتوری از اشتباهات بزرگ نهضت آزادی بود.»

مهندس محمد توسلی، نیز می‌گوید:

«دلیل این که گروهی از اعضای نهضت به کاندیداتوری مهندس بازرگان موافق نبودند، این بود که او را در حد لزوم انقلابی و ضدامپریالیست نمی‌دانستند. و عمدتاً با مواضع اقتصادی ایشان موافق نبودند.»

اما به روایت ایشان یکی از دلایلی که سبب شد طرفداران کاندیداتوری مهندس بازرگان از پیشنهاد خود صرفنظر کنند، این بود که پیشبینی می‌کردند با توجه به حساسیت موضوع از سوی مخالفان بر حملات یک سو، و در سطح وسیع علیه مهندس بازرگان افزوده شود و نتوان در حد ضرورت از ایشان دفاع کرد.

نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی

پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب شدن آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری، اعلام شد که در تاریخ ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۸ انتخابات مجلس شورا، برگزار خواهد شد. گروههای مختلفی برای ورود به مجلس، که از نظر همه از اهمیت خاصی برخوردار بود و به ویژه برای مخالفان بنی‌صدر تنها امید تلقی می‌شد، فعالیتهای گسترده و همه‌جانبه‌ای آغاز کردند. به طور طبیعی نهضت آزادی به عنوان با سابقه‌ترین تشکیلات سیاسی اسلامی کشور که شخصیتهای نامدار آن در انقلاب و پس از آن در مصادر امور بودند، می‌بایست فعالانه در انتخابات مجلس، شرکت جوید. اما نهضت آزادی برای توفیق بیشتر با برخی از شخصیتها و تشکلهای همفکر و همراه، ائتلافی پدید آورد که نام آن را «همنام» نهاد. این عنوان برگرفته از حروف نخستین کلمات هیئت - معرف - نامزدهای - انتخاب - مجلس بود.^(۱) در این ائتلاف نهضت آزادی، انجمن اسلامی مهندسين و شخصیتهایی چون آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی و استاد محمد تقی شریعتی شرکت و حضور داشتند.^(۲)

نخستین جلسه ائتلاف همنام به دعوت مهندس بازرگان در منزل آیت‌الله زنجانی تشکیل شد. آقای دکتر یزدی در این مورد چنین روایت می‌کند:

«در انتخابات مجلس اول، که در اسفند ماه ۱۳۵۸ انجام شد، به ابتکار و پیگیری مهندس بازرگان، گروه همنام، با شرکت دوستان نهضتی و غیرنهضتی به منظور مطالعه، بررسی و معرفی نامزدهای انتخابات تشکیل شد. اولین جلسه مؤسسان همنام، به دعوت مهندس بازرگان، در منزل مرحوم آیت‌الله سید ابوالفضل زنجانی، با حضور بیش از ۳۰ نفر از شخصیتهای ملی و ملی - مذهبی تشکیل شد. از خانمهای صاحب نام برای عضویت، دعوت به عمل آمده بود و خانم (طاهره) صفارزاده [شاعر] حضور پیدا کردند. آیت‌الله زنجانی در دومین جلسه اعلام کردند که چون معتقدند زنان حق دخالت در سیاست را ندارند، با شرکت آنان در انتخابات و دادن حق رأی موافق هستند، اما با انتخاب شدن آنها

۱. کیهان، ۴ اسفند ماه ۱۳۵۸.

۲. هاشمی و انقلاب، مسعود رضوی، تهران، انتشارات همشهری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۵.

موافق نیستند و چون همنام می‌خواهد از میان زنان هم نامزدی را معرفی نماید، بنابراین از شرکت در جلسات بعدی همنام عذر خواستند. خانم صفارزاده چون تأسیس همنام و معرفی نامزدها را خلاف آزادی افراد می‌دانستند و معتقد بودند که این کار تأثیر منفی می‌گذارد (نقل به مضمون) از شرکت در جلسات عذر خواستند. همنام بعد از مشورتهای گسترده، فهرست اسامی افراد مورد نظر خود را اعلام کرد.^(۱)

کاندیداهای همنام در تهران عبارت بودند از: مهدی بازرگان، جلال الدین آشتیانی، عبدالعلی بازرگان، فتح‌الله بنی‌صدر، علی اصغر بهزادنی، محمد توسلی، مصطفی چمران، حسن حبیبی، علی دانش منفرد، محمدعلی رجائی، یدالله سبحانی، عزت‌الله سبحانی، هاشم صباغیان، علی صادقی تهرانی، مصطفی کتیرایی، علی اکبر معین‌فر، حاج محمود مانیان و ابراهیم یزدی.^(۲)*

پس از برگزاری انتخابات در ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۸ و اعلام نتایج انتخابات، که ۱۸ نفر از ۳۰ نفر در مرحله اول انتخاب شدند، مهندس بازرگان در شمار کسانی بود که با ۱۴۴۷۳۱۶ رأی از مجموع ۲۱۳۴۴۳۴ رأی مأخوذ، به عنوان سومین نفر (نفر اول فخرالدین حجازی و نفر دوم حسن حبیبی، از حوزه انتخابیه تهران به نمایندگی مردم برگزیده شد. وی ۶۷٪ آرا، را به خود اختصاص داد.^(۳) - ضمناً دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران نیز در دور، اول انتخاب شدند.

انتخابات مرحله دوم در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ انجام شد.^(۴) بقیه نمایندگان تهران نیز انتخاب شدند که از آن میان دکتر یدالله سبحانی و مهندس صباغیان نیز به مجلس راه یافتند. آقای احمد صدر سید جوادی، از اعضای نهضت آزادی،

۱. ایران فردا، شماره ۴۵، ص ۵۸.

۲. کیهان، ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۸.

* به گفته آقایان مهندس صباغیان و مهندس محمد توسلی، در صورت اسامی کاندیداهای تهران نام ۳۰ نفر بود از جمله: آقایان هاشمی رفسنجانی، دکتر باهنر، دکتر سامی و خانم دکتر فرشته هاشمی نیز در فهرست قرار داشتند.

۳. آشنایی با مجلس شورای اسلامی، از انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۰ ص ۱۲۵.

۴. در مرحله دوم انتخاب، گروه همنام با عنوان «ائتلاف بزرگ» با دفتر همکاریهای رییس جمهوری و مجاهدین خلق ائتلاف کرد. (کیهان، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۹)

نیز از قزوین انتخاب شد. بدین ترتیب پنج تن از اعضای اصلی و قدیمی نهضت آزادی به عضویت پارلمان درآمده، پس از گشایش مجلس در هفتم خرداد ۱۳۵۹ و آغاز فعالیت نخستین مجلس قانونگذاری در جمهوری اسلامی، این پنج تن فراکسیون اقلیت نهضت آزادی را تشکیل داده، به انجام تعهدات سیاسی و حقوقی خود ادامه دادند.

در طول چهار سال عمر مجلس اول و در ارتباط با زندگی و عملکرد و مواضع سیاسی مهندس بازرگان در آن دوره، حوادث بسیاری گذشته است که تفصیل آن را در فصل سوم، به هنگام بیان نقش سیاسی او در این سالها، بازگو خواهیم کرد.

پایه گذاری جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت

پس از پایان مجلس اول در هفتم خرداد ۱۳۶۳، مهندس بازرگان تا پایان عمر در هیچ یک از نهادهای دولتی و حکومتی جمهوری اسلامی، عضویت پیدا نکرد. البته این امر ناشی از بسته شدن فضای سیاسی کشور و شرایط خاص آن سالها بود که امکان همکاری در سطوح اجرایی و حتی فکری و مشورتی را از دو سو از بین می برد. یعنی روندی طی شد که نه دولتیان و مقامات جمهوری اسلامی، حاضر بودند با شخصیتی چون مهندس بازرگان و یا دوستان و همکاران و همفکرانش کار کنند - و حتی ارتباط دوستانه داشته باشند - و نه او و دوستانش می توانستند چنین ارتباط و همکاری را در سطوح رسمی و اجرایی داشته باشند. با توضیح این روند در فصل دوم و تحلیل شرایط دهه شصت، این مدعا روشنتر می شود.

اما بازرگان افکار اصلاح طلبانه خود را به اشکال مختلف و در سطوح گوناگون و با استفاده از ابزارها و راههای ممکن و قانونی پی گرفت. از جمله در سال ۱۳۶۴، او با همفکری و یاری برخی از دوستان متشکل در نهضت آزادی و جز آن، «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت» را تشکیل داد. هدف این جمعیت آن بود، که در شرایطی که احزاب وجود نداشتند و به ویژه احزاب و سازمانهای سیاسی غیرحکومتی عملاً تعطیل یا منفعول بودند، در نقش یک گروه منتقد و به اصطلاح «اپوزیسیون قانونی» ظاهر شود و در قبال حاکمیت و اوضاع جاری، موضع اصلاح طلبی و نقادانه ای داشته باشد.

هر چند پیشگامان و اعضای فعال آن از جناحهای مختلف از جمله جبهه ملی، انجمن اسلامی مهندسين، نهضت آزادی و برخی شخصیت‌های منفرد، تشکیل شده بود، اما معتبرترین و برجسته‌ترین و شناخته‌ترین چهره آن جمعیت، مهندس بازرگان بود. از این رو وی هم به عنوان پیشگام، نقش مؤثری در جمعیت ایفا کرد و هم اعتبار سیاسی و اجتماعی وی، منزلتی خاص به جمعیت دفاع از آزادی می‌بخشید. درباره سرگذشت و سرنوشت جمعیت دفاع از آزادی در فصل دوم سخن خواهیم گفت.

نامزدی برای چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

در سال ۱۳۶۴ انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری، اعلام و انجام شد. با این که عملاً امکان شرکت و کاندیداتوری نامزدهای خارج از حاکمیت وجود نداشت، اما مهندس بازرگان تصمیم گرفت در این انتخابات کاندیدا شود. هر چند نهضت آزادی برای مشارکت در امر انتخابات شرایط و شروطی را در نظر گرفت و از دولت خواست آن شروط را برآورده سازد و شرایط را برای ورود کاندیداهای مستقل فراهم کند، اما سرانجام هیچ یک از آن شروط، محقق نشد. در عین حال در فرجام کار، مهندس بازرگان به عنوان کاندیدا، ثبت نام کرد.

در این ارتباط آقای کلود زوگ لود خبرنگار روزنامه کریستین ساینس مانیتور از بلژیک، در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۷ - ۲۸ مه ۱۹۸۵ م طی مصاحبه‌ای تلفنی که انجام داد، پرسید «آیا راست است که شما کاندیدای ریاست جمهوری شده‌اید؟» و او پاسخ داد: «هنوز اعلام نکرده‌ام، قصد دارم در صورت تحقق و تأمین شرایط قانونی انتخابات ریاست جمهوری، به خواست خدا، کاندیدا بشوم.» و او پرسید «شرایط شما چیست؟» و بازرگان جواب داد:

«نهضت آزادی ایران اخیراً در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۳۱، با اطلاع دادن قبلی به وزارت کشور، از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوت به یک کنفرانس مطبوعاتی در خانه مسکونی یکی از سران خود کرده بود ولی وزارت کشور علی‌رغم اعلام دو هفته قبل آقای نخست‌وزیر، که مخالفین و نهضت آزادی می‌توانند، کاندیدای

ریاست جمهوری شوند و مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دهند، از برگزاری این مصاحبه مطبوعاتی، توسط پلیس، جلوگیری کرد.

شرایطی را که شما سؤال می‌کنید، ما قصد داشتیم در آن کنفرانس به اطلاع عموم برسانیم و چون دولت مانع شد، نهضت آزادی بیانیه‌ای برای مطبوعات فرستاده حداقل شرایط لازم برای مشروع بودن انتخابات، شرکت نهضت آزادی و کاندیدا شدن این‌جانب را اعلام کرد. در آنجا خواسته بودیم روزنامه‌ها و دفاتر احزاب و گروه‌های غیرموافق با حاکمیت را که مدت‌ها است برخلاف قانون توقیف شده و بسته‌اند و مانع اجتماعی و ارتباط مردم با آنها می‌شوند، آزاد کنند، امنیت افراد و اجتماعات آنها و میتینگ‌های انتخاباتیشان را، که در معرض خطرات و حملات و ممانعت می‌باشد، تأمین نمایند، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها که یکسره در زیر سانسور و در اختیار دولت و دولتیان‌اند، نظریات و مناظرات و مدافعات مخالفین و کاندیداها را مانند سایر گروه‌ها و کاندیداهای موافق منتشر سازند و بالاخره افراد ملت برای مشارکت و عدم مشارکت در انتخابات و در تبلیغ و نوشتن آرای خود تحت هیچ‌گونه تهدید و زیان قرار نگرفته، در صندوقها و گزارش آرا تقلب نشود و مردم و نمایندگان کاندیداها حق نظارت داشته باشند. به طور خلاصه ما آزادی واقعی انتخابات ریاست جمهوری را بر طبق مصوّحات قانون اساسی، خواسته بودیم و تأمین امنیت و حفظ امانت را ضروری دانسته بودیم. و گفته‌ایم که در صورت تحقق و تأمین این شرایط مهندس بازرگان کاندیدای طبیعی نهضت آزادی ایران خواهد بود.»

خبرنگار پرسید «آیا فکر می‌کنید دولت ایران چنین آزادیها را بدهد؟ و اگر نداد چه خواهید کرد؟» مهندس بازرگان در پاسخ گفت:

«نهضت آزادی، در انتخابات دومین مجلس شورای اسلامی که از مرداد ۱۳۶۲ تا فروردین ۱۳۶۳ جریان داشت، همین اقدامات و اظهارات را داشته، موفق شدیم بعضی از شرایط قانونی انتخابات را بقبولانیم. البته به خود ما و به مخالفین، امکان فعالیت آزاد و امنیت لازم، برای انتقاد و تبلیغات عمومی و اجتماعات را ندادند و به همین دلیل از مشارکت و معرفی کاندیدا، خودداری نمودیم...»

بدیهی است که اگر حداقل شرایط آزادی و امنیت و برابری، فراهم نشود نهضت آزادی از شرکت در انتخابات و معرفی کاندیدا، خودداری خواهد کرد. مردم نیز چنان انتخاباتی را تحریم خواهند نمود. عواقب ناگوار بعدی را خدا می‌داند. ما به آزادی و به ایجاد فضای باز در جامعه و به حاکمیت ملی بیشتر اهمیت می‌دهیم تا به رییس جمهور شدن و احراز مقام خودمان و معتقد به مبارزه قانونی هستیم»^(۱)

اما این بار نیز صلاحیت بازرگان، برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به وسیله شورای نگهبان، رد شد. پس از آن وی در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۶۴ طی اطلاعیه‌ای با عنوان «پیام امتنان و امید «مهندس بازرگان» خطاب به برادران و خواهران هموطن عزیز» چنین گفت:

«به نام خدای دو جهان و سرور ملت ایران. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، افتخار دارم از هموطنان حق پرست بیدار و پایدار، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. درود به کسانی می‌فرستم که از روی حسن ظن به این جانب، تکلیف داوطلبی ریاست جمهوری کردند تا مدافع حقوق پایمال شده آنان، آزادی و استقلال ایران و اهداف دیگر انقلاب بوده، مبلغ صلح خدا خواسته و مجری عدالت و حکومت اسلامی بشوم.

بعد از نامنویسی، با استقبال وسیع و همه جانبه خودتان و اعلام همکاریهای بی دریغ، منت بیشتر بر نهضت آزادی ایران و بر بنده گذاشتید و پیمانهای قدیم را سنگینتر ساختید. پس از آن از عمل دستگاه، متأسف و مأیوس بودید که چرا این جانب را رده صلاحیت برای انتخاب شدن کرده‌اند و از شما ملت ایران، سلب اختیار در انتخاب کردن و حق حاکمیت!

از این محرومیت و ممانعت، نباید متأسف و مأیوس بوده دست، از مطالبه حق و حقیقت و از دعوت به خیر و خدمت برداریم یا از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، باز بایستیم. رحمت خدا و حاکمیت فائده او بر دنیا برقرار و استوار است.

از درگاه ذوالجلالش امیدواری و پایداری و پیروزی برای همگان مسئلت می‌نمایم.^(۱)

سفر فرهنگی به آلمان

در شهریور ۱۳۶۴ بنا به دعوت بیست و سومین کنگره خاور شناسان آلمان مهندس بازرگان در معیت آقای مهندس محمد توسلی، سفری به اروپا داشتند و تحت عنوان «زمان‌بندی نزول آیات بر مبنای محاسبات کمی» در زمینه کتاب «سیر تحوّل قرآن» در شهر ورتسبورگ آلمان، سخنرانی کردند. بعد از سفر مهندس بازرگان در آبان ماه ۱۳۵۸ به الجزایر، این اولین سفر شخصی ایشان، به خارج از کشور بود. چنان که از عنوان سخنرانی برمی‌آید، مهندس بازرگان، در سخنرانی، حول نظریه خود، در مورد سیر تحوّل قرآن سخن گفتند و ما از آن در جای خود یاد خواهیم کرد. در جلسه افتتاحیه کنگره، که حدود ۳۵۰ نفر شرکت داشتند، شهردار، رئیس دانشگاه و رئیس جمعیت شرق شناسان حضور داشتند، پیش از آغاز جلسه، دیدار و معارفه‌ای بین مهندس بازرگان و مقامات یاد شده، صورت گرفت^(۲). عکسهای این دیدار همراه با گزارشهایی در برخی مطبوعات آن جا به چاپ رسید. محور اصلی گزارشها حول حضور آقای مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب ایران بوده است.

رئیس جمعیت شرق شناسان، از سه تن مهمان کنگره، نام برد. نفر اول رئیس دانشگاه بانکوک، نفر دوم مهندس مهدی بازرگان و سوم، شخصیتی از یکی از کشورهای عربی.

در جلسه سخنرانی مهندس بازرگان، حدود ۶۰ نفر شرکت داشتند. وی حدود یک ساعت به زبان فرانسه سخن گفت. البته متن آلمانی سخنرانی نیز توزیع شد. به گفته مرحوم پرفسور فلاطوری، متن سخنرانی آقای مهندس بازرگان، انعکاس خوبی در سطح نشریات علمی اروپا داشته است و به همین مناسبت در اولین برنامه بزرگداشت مرحوم بازرگان، در سال ۱۳۷۳ در شهر کلن، پرفسور فلاطوری،

۱. متن اطلاعیه در اختیار نگارنده است.

۲. عکسی از این معارفه را در صفحه ۴۲۸ ملاحظه فرمایید.

سخنرانی کرد و بخشی از آن را به گزارش سفر مهندس بازرگان، اختصاص دادند. اما از آن جا که مهندس بازرگان، یک شخصیت سیاسی نامدار و با سابقه هم بودند، حضور ایشان در یک کشور اروپایی، می توانست نظر سیاستمداران و به ویژه ایرانیان خارج از کشور را جلب کند. از این رو روزنامه ورتسبورگ (Wu'rzburg) درباره مهندس بازرگان، نوشت:

«شرکت کننده معروف این کنگره پرفسور مهدی بازرگان، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، بعد از سقوط شاه می باشد، او در ششم نوامبر ۱۹۷۹ بعد از چند ماه - البته با فرمان آقای خمینی -^۱ از سمت خود کناره گیری کرد. علت بیرونی این استعفا، احتمالاً اشغال سفارت آمریکا بوده است. بازرگان، مؤسس گروه سیاسی «نهضت آزادی» است و مدت زیادی است که وضعیت و موارد نقض حقوق بشر را در ایران، مورد انتقاد قرار می دهد. امسال مهدی بازرگان از فهرست کاندیداهای انتخاب ریاست جمهوری که در شهریور ماه امسال (۱۹۸۵) برگزار می شود، توسط شورای نگهبان آقای خمینی خط خورد. ادعا می شود که بازرگان در حقیقت خواستار خاتمه جنگ با عراق است بدون این که اصالت نظام را مورد شک و تردید قرار دهد.»

با توجه به شخصیت و منزلت سیاسی مهندس بازرگان بود که برخی چهره ها و گروه های سیاسی، کوشش کردند با وی تماس گرفته و احتمالاً از وجود و حضور او به نفع خود بهره برداری کنند. از جمله دکتر علی امینی، سیاستمدار معروف عصر پهلوی، از مهندس بازرگان، وقت ملاقات خواست که ایشان نپذیرفت و گفت در این سفر قصد دیدار ندارد. اما پیش از همه سازمان مجاهدین، می کوشید با مهندس بازرگان، ارتباط برقرار کند و او را تحت تأثیر القائات خود قرار دهد. اما مهندس بازرگان، برخورد منصفانه و در عین حال هوشمندانه ای داشت. فرستادگان سازمان تا آخرین لحظه اقامت بازرگان در آلمان به کوشش خود ادامه دادند. یکی از اعضای سازمان البته با نام و عنوان افغانی در جلسه سخنرانی مهندس، شرکت کرد و از

۱. می دانیم که این سخن درست نیست چرا که ایشان با خواست و تصمیم شخصی استعفا دادند. برخلاف این مدعا، امام خمینی در نظر داشتند که مهندس بازرگان را از استعفا منصرف کنند.

جلسه و سخنرانی، فیلمبرداری کامل کرد. پس از سخنرانی، افراد سازمان با سماجت اصرار داشتند به عنوان خبرنگار روزنامه مجاهد با مهندس بازرگان مصاحبه کنند. پاسخ ایشان این بود که هر سئوالی دارید در ایران بپرسید، جواب خواهم داد، جای مبارزه در داخل کشور است. در جلسه دیگر باز فرستاده‌های سازمان دور او را گرفته و این بار خشنتر و با لحن عتاب‌آلود او را مورد خطاب قرار دادند. می‌پرسیدند در برابر ... چرا ساکت‌اید؟ از ... می‌ترسید؟ چرا ...؟ که باز ایشان همان پاسخ را دادند که دفعه قبل داده بودند. گفتند سئوال و جواب در ایران. اگر نمی‌توانید به ایران بیایید، سئوال‌ات را بفرستید، جواب می‌دهم. از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسم. در یکی از جلسات بعدی، فرستادگان مسعود رجوی، آمده بودند که نامه او را طی مراسم رسمی و فیلمبرداری به مهندس بازرگان، تسلیم کنند که البته ایشان پس از اطلاع از ماجرا در آن جلسه حاضر نشده بود. اما چند روز بعد، هنگام ورود بازرگان، به بلژیک، در ایستگاه قطار، دو نفر نامه را به دست مهندس بازرگان، دادند و با شتاب رفتند.

نامه - که کپی آن در اختیار نگارنده است - تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۶۴ را دارد. این نامه با عنوان «آقای مهندس بازرگان» و بدون هیچ‌گونه سلام و ادب و احترامی، آغاز می‌شود و با انتقادهای تند از رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از حرکت و عملکرد سازمان متبوعش ادامه پیدا می‌کند و در نهایت از او می‌خواهد که در خارج بماند و به ایران باز نگردد.

«برای آخرین بار از موضع نصیحت و خیرخواهی به شما می‌گویم و از شما می‌خواهم که بیایید و در این سن و سال و به حکم «اختیار» وجه مثبت و مردمی و تکاملی «ذره بی‌انتها»ی وجود خود را نیز به اثبات رسانده و بخش «طی ناشده راه» عمر را با نام نیک و دوری کامل العیاذ بالله از ننگ... بسر برید ... سیاست تبعید و مهاجرت در پیش بگیرید. همه وسایل را هم بدون کمترین چشم داشت سیاسی، برایتان شخصاً تضمین می‌کنم... من از طرف مجاهدین ... اعلام می‌کنم... با حفظ حرمت و تأمین معیشت جناب‌عالی و هر تعداد از همراهانتان علی‌الدوام بر عهده ما خواهد بود...».

اما مهندس بازرگان هرگز به آن پاسخ نداد.

با توجه به مزاحمت‌های مکرر اعضای سازمان مجاهدین بود که پلیس آلمان همواره مراقبت و محافظت می‌کرد و کوشش داشت، سلامت و امنیت ایشان تضمین شده باشد. خود ایشان نیز گاه، مجبور می‌شد، محل اقامت خود را تغییر دهد.

در شهر کلن آلمان به پیشنهاد حاج احمد علی بابایی، قرار شد برای جبران عدم دیدار آقای مهندس بازرگان با ایرانیان مقیم اروپا، ایشان پیامی ارسال دارند. پذیرفته شد و آقای مهندس بازرگان، پیامی انتشار داد که متن کامل آن را می‌آوریم:

«هموطنان عزیز آواره

در مسافرت کوتاه اروپا، همراه با آقای مهندس محمد توسلی، که به دعوت بیست و سومین کنگره خاورشناسان آلمان صورت گرفته است، آرزو داشتم از طرف دوستان نهضت و خودمان، سلامی با همه برادران و خواهران خارج از کشور بنماییم. با برادران و خواهرانی که عشق ایران در سر و دل دارند و از دوری و گرفتاریهای خود و مملکتشان رنج فراوان می‌برند. چه آنها که بعد از سالها مبارزه و امید، رانده شده‌های بعد از انقلاب و درگیر شدگان با محرومیت و مشقت بوده، نه در غربت دل شاد دارند و روزی و رویی در وطن، و چه کسانی که معشیت و تحصیلشان به سهولت یا به سختی فراهم است ولی سرشکسته و سرگشته در میان بیگانگان هستند که علیه ایران و اسلام تحریک گشته‌اند.

ما به دلیل ضیق وقت و محدودیت اعلام شده در برنامه مسافرت، چون فرصت سلام و دیدار جمع کثیر و پراکنده هموطنان را نداشتیم، ناچار اکتفا به پیام دسته جمعی و دعا به درگاه الهی کردیم. امیدواریم هر چه زودتر دوران بلا و ابتلا، که آزمایش و پرورش و سازندگی است، به رحمت و اوسع حق و به همت عالیه ملت، بسر آمده، مردم ایران در تمامی قشرها، بر مبنای آزادی و عدالت و رأی اکثریت، صاحب و حاکم بر ایران گردند و بر وفق آیین راستین اسلام، گام در طریق خدمت و سعادت عموم برداشته، خودمان را اداره کنیم و از این راه به دنیا سرمشق اسلام و انقلاب را بدهیم.

به عنوان خداحافظی دو توصیه می‌خواهم بنمایم. اول دوستی و خودیاری یکدیگر، با ترک ستیزه‌جویی و دشمنی به شما که خود را مظلوم محروم

می‌دانید و مستحق و مدعی استقلال و اداره کشور، در زیر پرچم آزادی و دموکراسی می‌شناسید. اگر نخواهید یا نتوانید در دیار و دوران غربی، تحمل و ترمیم اختلافات و اشکالات را بنمایید و به یکدیگر برسید، چگونه اثبات شایستگی خواهید کرد و حق خواهید داشت، اعتراض به حاکمیت ایران بنمایید؟

عرض دوم که همراه با عذر و ارادت است، دعوت ایرانیان به بازگشت به ایران، به جای توطن در خارج و پناهندگی و کم‌خواهی از بیگانگان، علی‌رغم نابسامانیها و هر نوع گرفتاری، می‌باشد. کشور ما در حال حاضر، هم احتیاج به خدمتگزاران و کارداناان دارد و هم درد و فریادی که از درونها برآمده با شهامت و صراحت و جمعیت به گوش مسئولین فرود آید، کارسازتر خواهد شد. نه ناله و تقهای خارج از مرز و شکایت و انتظار از خارجیان، دردی را دوا خواهد کرد و نه دشنام و دعوای کسانی که در شرایط راحت و امنیت بسر می‌برند.

ورتسبورگ ۱۳۶۴/۶/۲۷

هموطن دوستدار شما - مهدی بازرگان

چنان که ملاحظه می‌شود، این نامه - که همزمان به وسیله نهضت آزادی در ایران منتشر شد - از یک طرف تفکر و سیاست بازرگان را در قبال مسایل ایران، نشان می‌دهد و از طرف دیگر به نوعی، پاسخ صریح و روشن به مدعیات مسعود رجوی و دعوت او به زندگی در تبعید هم هست. مهندس بازرگان با این پیام اعلام می‌کند که:

اولاً، مشکل ایران را باید خود ایرانیان حل کنند نه بیگانگان و یا یاری خواستن از خارجیان،

ثانیاً، فقط دور نشستن و ایراد گرفتن، کفایت نمی‌کند، باید ایرانیان خود در دیار غربت تمرین دموکراسی کنند و از ستیزه‌جویی و خصومت دست بردارند، ثالثاً، در صورت امکان، به وطن برگردند تا هم تخصص و توانایی خود را در خدمت ملت قرار دهند و هم در داخل کشور به انتقاد و اعتراض برخیزند، مفیدتر است تا در خارج از کشور و در حالت امنیت و آسایش تق‌زدن و شکایت کردن و مبارزه کردن.

رجوی از بازرگان دعوت می‌کند در خارجه بماند اما بازرگان درست به عکس، ترجیح می‌دهد در داخل بماند و سخن خود را بگوید و اندیشه‌های اصلاح طلبانه‌اش را پی بگیرد و از دیگران هم می‌خواهد به وطن بازگردند. بدیهی است که این دو استراتژی متضاد است و ناسازگار.

بالاخره پس از ۱۲ روز اقامت در آلمان و بلژیک و دیدار از برخی از دانشگاهها و مراکز فرهنگی و بازدید از بعضی از شهرها و آثار تاریخی و باستانی، مهندس بازرگان، به وطن بازگشت. مرحوم پرفسور عبدالجواد فلاطوری، دانشمند نامدار و مسئول آکادمی علمی اسلامی - ایرانی در کلن، این سفر را تدارک کرد و یکی از میزبانان اصلی مهندس بازرگان، بود و ایشان را در این سفر علمی در آلمان همراهی می‌کرد.*

درگذشت

سرانجام مهندس بازرگان، پس از ۸۷ سال عمر پرتلاش و پرفراز و نشیب، در روز ۳۰ دی ماه ۱۳۷۳ / ۲۰ ژانویه ۱۹۹۵ م در سویس درگذشت و پیکر او به ایران آورده شد و در روز دوشنبه سوم بهمن ماه، طی تشییع جنازه باشکوهی در تهران و قم، در آرامگاه خانوادگی بیات در قم به خاک سپرده شد.

علت مرگ او سکت قلبی بود که در فرودگاه زوریخ عارض شد. ایشان سابقه گرفتگی رگها داشت و از مدتها پیش از آن آگاه بود و چند بار نیز بر اثر حمله قلبی بیهوش شده تحت درمان قرار گرفته بود.

آخرین بار در تاریخ ۱۷ آذر ماه ۱۳۷۳ بود که در کوچه‌ای نقش بر زمین شد، ولی فوراً به بیمارستان دی تهران، انتقال یافت و مدت سه روز استراحت کرد و مورد مداوا قرار گرفت. نظر نهایی پزشکان این بود که گرفتگی رگ مهم «آثروت» نیاز به عمل جراحی دارد و حتماً باید اجرا شود. با توجه به کهولت سن و صعوبت عمل و نیز علاقه و تقاضایی که عده‌ای از پزشکان ایرانی علاقه‌مند در آمریکا ابراز شد، چنین صلاح دیده شد که ایشان برای عمل جراحی قلب به آمریکا سفر کنند. هر

* گزارش این سفر را آقای مهندس توسلی، به درخواست این جانب به صورت مکتوب در اختیارم گذاشتند، از محبت ایشان تشکر می‌کنم.

چند خود ایشان چندان تمایلی به این سفر نداشت؛ اما در فرجام کار، ایشان پذیرفت که برای معالجه به خارج از کشور برود.

در صبحگاه سی‌ام دی ماه ۱۳۷۳، در حالی که سه تن از اعضای خانواده: همسر، داماد (آقای دکتر حسین بنی‌اسدی) و نوه دختری (خانم مژده حجازی) همراه ایشان بودند، با هواپیمای سوییس ایر، تهران را به قصد سوییس ترک کرد و ساعاتی بعد در فرودگاه زوریخ، هواپیما فرود آمد. ایشان و همراهان، هواپیما را ترک کرده وارد سالن مسافران شده، به استراحت پرداختند. آن‌گاه در حالی که با چندتن از استقبال‌کنندگان سخن می‌گفتند، ناگهان دچار حمله قلبی شده بی‌هوش به زمین افتادند. ساعتی بعد در بیمارستان، روح او به عالم دیگر پرواز کرد. آقای دکتر بنی‌اسدی پس از بازگشت از سفر، در یک محفل دوستانه، گزارش دقیقی از این سفر و حوادث آن را ارائه داد که در یادنامه مهندس بازرگان آمده، ما در این جا خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

«پس از خداحافظی با دوستان و بدرقه‌کنندگان، در حوالی ساعت ۵ صبح ۳۰ دی ماه، برای انجام تشریفات وارد ساختمان فرودگاه شدیم. چمدانهای ما را برای بازرسی باز کردند، ولی به محض آن که مسئول بازرسی آقای مهندس را شناخت، نسبت به ایشان ادای احترام نمود و دستور داد تا چمدانها را بسته و ما را به قسمت تحویل بلیط، راهنمایی نمایند. در قسمت کنترل پاسپورت ... متأسفانه ایرادهایی به پاسپورتهای ما گرفتند... و گفتند که در آن صبح زود، بایستی به اداره گذرنامه مراجعه شود و پاسپورت خانم ایشان، مجدداً مهر گردد. بالاخره پس از مدتی بحث و گفتگو، پاسپورت را تحویل دادند. در قسمت ورود به سالن پرواز نیز نسبت به ارز همراه آقای مهندس، که کاملاً مجاز و دارای مدارک و اسناد رسمی بود ایراد و اشکال داشتند... تا بالاخره موافقت کردند... در مدت پرواز، فعال و سرحال بودند... بیشتر به خواندن آخرین شماره مجله آدینه که همراه داشتند، پرداختند. به من گفتند تعجب می‌کنند که چرا مجلات این قدر به ادبیات می‌پردازند در حالی که نیازهای جامعه ما به چیزهای دیگری است... در طول مدت پرواز، بیشتر مطالعه می‌کردند. ... صبحانه مفصلی را که یکی دو ساعت بعد از حرکت، برای مسافران

آوردند؛ نسبتاً با اشتهای خوب میل کردند.

پس از مدتی به نزد آقای مهندس ... [از آشنایان و علاقه‌مندان که در این سفر در هواپیما بودند] رفتند و حدود ۱/۵ ساعت با ایشان در مورد مسایل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، صحبت کردند و به سئوالات ایشان درباره استعفا از هیأت مدیره خلج‌ید، از شرکت نفت انگلیس - که در مدافعات دادگاه مجمل‌گذارده بودند - پاسخ دادند... شاید آخرین مطالبی که مهندس با دست و قلم خود نوشتند، پاسخ به سئوالات متعدد سوییس‌ایر، درباره کیفیت خدماتش بود...

به محض این که وارد ساختمان فرودگاه شدیم، شخصی به استقبال آمده خود را به نام ملکیان و نماینده سفیر ایران در سوییس معرفی نمودند... برنامه ما این بود که به هتلی که دوستان در نزدیکی فرودگاه گرفته بودند برویم، ولی آقای ملکیان در پاسخ گفتند... از طرف سفیر، مأموریت دارند هر نوع کمک و همراهی لازم را انجام دهند. در ضمن از آقای مهندس خواستند که برای استراحت کوتاهی به اطاق تشریفات (VIP) سوییس‌ایر تشریف ببرند. ما به اتفاق ایشان و یکی از مهمانداران سوییس‌ایر، به اطاق تشریفات رفتیم، به محض ورود به اطاق، مهماندارانی که در آن جا بودند با رعایت احترامات لازم به آقای مهندس، خیر مقدم گفتند... در همین زمان، سفیر ایران در سوییس، آقای البرزی، تلفنی با آقای مهندس، صحبت می‌کنند و ضمن خیر مقدم، از ایشان دعوت می‌کنند که به «برن» محل سفارت، تشریف ببرند و در ضمن می‌گویند، امکان معالجه و عمل جراحی ایشان به خوبی در سوییس وجود دارد و آقای مهندس در پاسخ ضمن تشکر می‌فرمایند، بسیار خوب، در این مورد صحبت می‌کنیم.

بعد از حدود بیست دقیقه، آقای مهندس با همراهی خانم ایشان و آقای ملکیان و... از اطاق تشریفات بیرون آمده به طرف گیشه کنترل پاسپورت حرکت می‌کنند... مقداری که راه می‌روند - حدود شاید یک دقیقه - به خانم می‌گویند، بهتر است همین جا بنشینیم... با نشستن بر روی زمین، پاهای ایشان شروع به لرزیدن می‌کند و در زمان کوتاهی بی‌هوش می‌شوند.

...به نظر می‌رسد گروه پزشکی، ظرف مدتی در حدود ۱۰ دقیقه پس از حادثه به محل می‌رسند و اقدامات ضروری و اضطراری پزشکی را آغاز

می‌کنند... یک تیم پزشکی مرکب از ۵ تا ۶ نفر مشغول کار روی آقای مهندس بودند، ایشان را روی زمین خوابانده بودند. یک نفر با بالن هوا یا اکسیژن به درون ریه‌ها می‌دمید، دیگری پاهای ایشان را بلند کرده بود، یکی دو بار چشمهای خود را یکی دو ثانیه باز کردند. پس از چند دقیقه به ما گفتند که آقای مهندس را با هلیکوپتر به بیمارستان زوریخ می‌برند.

خودمان را به سرعت به بخش ICU (آی.سی.یو) رساندیم. چند دقیقه قبل آقای مهندس را به داخل برده بودند... هر چند دقیقه‌ای یکی از پزشکان یا سرپرستاران از اتاق آی.سی.یو بیرون آمده، خبر نه چندان امیدبخشی به ما می‌داد... وارد اتاق ایشان شدیم، انواع دستگاهها به ایشان وصل بود و مانیتور، ضربان ضعیف قلب ایشان را نشان می‌داد. ما پس از چند دقیقه با ناامیدی بسیار، از اتاق بیرون آمدیم و در انتظار معجزه و فرجی روی میله‌های راهرو نشستیم. پس از دقایقی چند، خانمی از اعضای تیم پزشکی بیرون آمد و به آهستگی و آرامی و با اظهار تأسف به من گفت آقای مهندس در لحظات پایان عمر خود قرار دارند (He is dying). این جمله باور نکردنی که باید آن را باور کرد، و می‌پذیرفتیم، مختصر امید ما را نیز با خود برد. همگی در یک «شوک» روحی قرار داشتیم. وارد اتاق آی.سی.یو شدیم... هر ضربان قلب آقای مهندس؛ از ضربان قلبی ضعیفتر بود و فشار به حداقل رسیده بود و با وجودی که هنوز ضربان قلب ادامه داشت، ولی گردش خون به حد ناچیزی رسیده بود. پس از لحظاتی قلب از حرکت ایستاد و پزشکان دستگاههای مانیتور را قطع کردند ولی تنفس آرام ادامه داشت. در حالی که هیچ پناه و چاره‌ای جز توسل و توکل به خداوند نداشتیم، در کنار تخت ایشان مشغول خواندن حمد شدم... لحظه فراق با آخرین نفس آرام و مطمئن او فرا رسید. از اتاق بیرون آمدم. ساعت دیواری بیمارستان ساعت ۱۲/۳۰ به وقت زوریخ را نشان می‌داد. ۳ بعدازظهر به وقت تهران، به سوی خانم رفتم و عرض کردم تقدیر چنین بود. انا لله و انا الیه راجعون.»

آقای دکتر بنی‌اسدی، سپس به شرح حوادث پس از خاموشی مهندس بازرگان و لحظات دردناک پس از هجرت و فراق مرشد روحانی خود و جمع یاران می‌پردازد

و پس از آن چگونگی انتقال پیکر مهندس بازرگان به ایران را بیان می‌کند؛ نیز از کوشش بی‌دریغ و صمیمانه آقای البرزی و آقای ملکیان (سفیر و نماینده ویژه او) یاد می‌کند:

«... پاسی از شب گذشته بود که به ساختمان محل اقامت (Residence) سفارت جمهوری اسلامی ایران، وارد شدیم. صدای تلاوت قرآن که به احترام و به مناسبت درگذشت مرحوم مهندس بازرگان، پخش می‌شد، توجهم را جلب کرد. در مدخل اقامتگاه آقای البرزی و همسرشان به ما صمیمانه تسلیت گفتند و اظهار همدردی نمودند.

آقای البرزی به من گفتند که حدود ۴۰ سازمان خبرگزاری به فاصله کوتاهی پس از درگذشت مرحوم مهندس بازرگان با سفارت تماس گرفته‌اند و از چگونگی موضوع سؤال کرده‌اند و خواسته‌اند، مصاحبه کنند و از من خواستند که در صورت موافقت با مصاحبه، به آنها پاسخ مثبت دهند. در همان شب طی تماس تلفنی با یکی از آقایان در تهران مطلع شدم که در همان شب سیمای جمهوری اسلامی ایران ضمن اعلام خبر درگذشت مرحوم مهندس بازرگان، برخلاف واقع این موضوع را اضافه می‌کند که علی‌رغم آمادگی جراحان و پزشکان ایرانی برای عمل جراحی در تهران، مسافرت ایشان به خارج به علت اصرار خود ایشان و خانواده، انجام می‌پذیرد. چون واقعیت این بود که پزشکان چنین سفری را توصیه کردند، موضوع را به آقای البرزی، اظهار داشتیم. شاید برای تکذیب این خبر مصاحبه لازم بود. ولی ایشان موضوع را به وزارت خارجه منعکس کردند و از این خبر دادند که این خبر خلاف واقع، مورد اعتراض دیگران نیز واقع شده و معاونت درمان وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، آقای دکتر کلانتر معتمد، شخصاً موضوع را تکذیب کرده‌اند.

از همان شب بسیاری از ایرانیان خارج و دوستان، طرفداران و علاقه‌مندان، طی تماسهای تلفنی، اظهار همدردی و تسلیت نمودند و روز بعد (شنبه) عده‌ای از شهرها و نقاط دیگر سوییس برای تسلیت و اظهار همدردی به محل اقامت ما آمدند. آقای البرزی به من گفتند، اگر موافق باشید می‌توانند ترتیب برگزاری مراسم را برای تسلیت و سوگواری ایرانیان و علاقه‌مندان در محل اقامتگاه

سفارت جمهوری اسلامی ایران بدهند. ولی ما به همان ملاقاتهای غیررسمی ایرانیان علاقه‌مند مقیم سوییس، اکتفا نمودیم.

... حدود ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۲ بهمن ۱۳۷۳ از برن به سوی زوریخ حرکت کردیم و حدود ساعت ۱۳/۳۰ وارد فرودگاه شدیم... ساعت ۱۴/۳۰ به سوی فرانکفورت، حرکت کردیم و حدود ساعت ۱۶ به فرانکفورت رسیدیم. [و بالاخره] حدود ساعت ۱۷ روز یکشنبه سوم بهمن با هواپیمایی که حامل پیکر پاک مهندس بازرگان، بود به سوی ایران حرکت کردیم و حدود نیم ساعت زودتر از زمان پیشبینی شده وارد فرودگاه مهرآباد شدیم.»

انعکاس خبر درگذشت مهندس بازرگان در ایران و جهان

هنگام عصر همان روز ۳۰ دی ماه، خبر درگذشت مهندس بازرگان در ایران و جهان انعکاس یافت و همه از خاموشی مردی خبر یافتند که حداقل چهل سال، از خبر سازترین چهره‌های سیاسی و اجتماعی ایران بود. بدیهی است که خبر رحلت مهندس بازرگان موجب تأسف و تأثر انبوه آشنایان و دوستان و خانواده او شد. خبر در رسانه‌های جهانی، در سطح گسترده، انتشار یافت و تمامی رسانه‌ها اصل خبر را که غالباً همراه با تحلیلی کوتاه یا بلند از شخصیت و زندگی بازرگان بود؛ منعکس کردند. در رادیوهای فارسی خارج از کشور، موضوع درگذشت مهندس بازرگان، مهمتر دانسته شده، با تفصیل بیشتر به آن پرداختند. از جمله، بخش فارسی رادیو بی.بی.سی لندن، گفتارهایی را به بازرگان، اختصاص داد که در آن با استفاده از حضور چند صاحب‌نظر (دکتر ابراهیم یزدی، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر احمد سلامتیان، مهندس علی اکبر معین‌فر، دکتر چنگیز پهلوان، دکتر یدالله سبحانی، علی‌امیر حسینی، ارتشبد قره‌باغی، دکتر منصور فرهنگ) و برخی اعضای خانواده او (خانم ملکه بازرگان - همسر - فرشته بازرگان - دختر - نوید بازرگان - پسر-)، به برخی خصوصیات فردی و شخصی و خانوادگی و بیشتر به شخصیت و عملکرد و مبارزات سیاسی و اجتماعی او اشارت رفت. این برنامه در چهار نوبت و در چهار هفته - فاصله بین وفات تا چهلم - پخش شد.



دکتر سبحانی در حال اقامه نماز میّت بر پیکر شادروان مهندس بازرگان مسجد حسینیه ارشاد، پنجم

بهمن ماه ۱۳۷۳.

اما در ایران رسانه‌های تحت کنترل دولت (رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها) در کوتاه‌ترین عبارت و بسیار سرد و خشک، خبر درگذشت مهندس بازرگان را انتشار دادند. مثلاً تلویزیون در خبر ساعت ۲۱ شب، در آخرین قسمت خبر، به کوتاهی از رحلت اولین نخست‌وزیر و رئیس دولت موقت انقلاب، یاد کرد. در بعضی از مطبوعات، خبر، انعکاس گسترده‌تری پیدا کرد و برخی از اهل فکر و سیاست نیز مقالات و یادداشت‌هایی در مورد زندگی و آثار و افکار مهندس بازرگان، نگاشتند. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و علمی و فرهنگی و دینی، رحلت مهندس بازرگان را تسلیت و تعزیت گفتند که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

دو روز بعد پیکر بازرگان به ایران آورده شد. ابتدا مقامات دولتی توصیه کردند، تشییع جنازه در بهشت زهرا صورت گیرد و در همان جا دفن شود. اما خانواده و دوستان بازرگان، با استناد به وصیت او، که سفارش کرده بود در آرامگاه خانوادگی در قم دفن شود، این پیشنهاد را قبول نکردند و سرانجام قرار شد در صبح روز دوشنبه سوم بهمن ماه از حسینیه ارشاد تهران تشییع شود. در این روز با حضور جمعیت کثیری - که حدود چهل تا پنجاه هزار تن تخمین زده می‌شد - ابتدا دوست و همکار دیرین او دکتر یدالله سبحانی، بر پیکر او نماز گزارد و آن‌گاه تابوت از مسجد حسینیه ارشاد بر دوش مردم قرار گرفت و در مسیر خیابان دکتر علی شریعتی - میرداماد تا اول خیابان نفت، بر دوش مردم تشییع شد و سپس با آمبولانس به قم برده شد و در قم از مسجد امام حسن عسکری (ع) تا حرم حضرت معصومه (ع) و از آن جا به آرامگاه بیات (جنب پل آهنچی) تشییع شد و در آن مکان در غرفه خانوادگی بازرگان به خاک سپرده شد.

بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و اجتماعی و علمی (اعم از روحانی و غیرروحانی) در این مراسم شرکت کرده بودند. خبر تشییع جنازه نیز بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ایران نیافت اما در برخی رسانه‌های خارجی انعکاس وسیع‌تری پیدا کرد. و برخی نشریات مستقل، با اهمیت بیشتری به آن پرداخته، کوشیدند، زوایای بیشتری از آن مراسم را باز گویند. از جمله ماهنامه «ایران فردا» با تفصیل درخوری، مراسم را پوشش خبری داد. یکی از نشریات دانشجویی - که البته در تیراژ بسیار محدودی منتشر می‌شود - گزارشی از مراسم



احمد صدراعظم سیدجوادی، دکتر سبحانی، دکتر یزدی، مهندس عبدالعلی بازرگان
و دکتر محمدنوید بازرگان به هنگام تشییع زنده یاد مهندس مهدی بازرگان،
خیابان میر داماد، پنجم بهمن ۱۳۷۳.

تشییع، چاپ کرد که گزیده‌ای از آن را به منظور انعکاس گوشه‌ای از حال و هوای
تشییع جنازه بازرگان، می‌آوریم:

«ساعت ۷ صبح روز دوشنبه، جمعیت انبوهی در محوطه داخل و بیرون حسینیه ارشاد گردآمدند. غالباً سیاهپوش و همه عزادار، با قلبی اندوهگین و چشمانی افسرده و اشکبار. فشردهگی جمعیت لحظه به لحظه بیشتر می‌شود برخی نگاهها کنجکاوانه و با تردید به اطراف خیره می‌شوند و بسیاری دیگر غمی عزیز را در همدیگر انعکاس می‌دهند. وقتی سر و وضع جماعت را واریسی می‌کنی از هر قشری می‌یابی. تیپهای تحصیلکرده، فراوان و متجددهای قدیمی و تا حدودی کراواتیهای سالخورده نیز هستند. به طور قطع از دوستان و یاران دور و نزدیک و همراه مهندس، که در خلال این هشتاد و خرده‌ای سال، او را شناخته و با او دمخور بوده‌اند. از بلندگوی مسجد مردم به سکوت و آرامش دعوت می‌شوند و از آنها خواسته می‌شود تا فقط شعارهای ویژه مراسم تشییع و تدفین را تکرار کنند، پس از اندکی، اقامه نماز اعلام می‌شود و در میان گفتگوهای پراکنده این و آن، صدای آشنا و صبور دکتر یدالله سبحانی به گوش می‌رسد که تکبیر می‌بندد. طنین این صدای در گلو شکسته، کافی است تا در چشم بسیاری از حاضران اشک بنشانند. به راستی این دو یار صدیق را هیچ حادثه‌ای جز مرگ نتوانسته بود، این چنین از یکدیگر جدا کند.

چه سنگین و دشوار است تصور چنین صحنه‌ای که دوستی بر جنازه دوستی دیگر نماز بخواند.

پس از نماز، مسیر تشییع جنازه اعلام می‌شود و اندکی بعد چشمهای منتظر حاضران، ناگهان تابوتی ساده و برهنه را می‌بیند که لرزان بر روی دستهای مردم از در مسجد بیرون می‌جهد. گویی پروانه‌ای بی‌قرار و سبکبال است که دیگر توان درنگ و تأمل را از کف داده است. بی‌وقفه پرپر می‌زند و پیش می‌رود. بی‌اختیار عقده‌ها سر باز می‌کند و صدای گریه و شیون جمعیت عزادار، طنین انداز می‌شود. فرقی نمی‌کند چه کس، بی‌ریش و با ریش، زن و مرد، پیر و جوان، طنین گریه فضای خیابان را پر می‌کند... سوز غریبی جان را می‌تراشد. درد غریبی است مرگ این مرد. این راد مردی که از سلاله «شریعتی»ها و «طالقانی»ها باقی مانده بود. این آخرین تکدرخت استوار و ریشه‌داری که هرگز سر تسلیم فرود نیاورده بود...

خیابان دکتر شریعتی، کاملاً مسدود شده است. جمعیت مشایعت کننده تمام خیابان را در تصرف خود آورده‌اند. حرکت آرام و غمگنانه است. فقط صدای تهلیل می‌آید. هر چه جلوتر می‌روی پنجره‌ها یکی پس از دیگری گشوده می‌شود و بر آستانه درهای خانه‌ها و مغازه‌ها، بسیاری به تماشا می‌ایستند. خیابان، ناگهان خاطره سالهای ۱۳۵۷ را در ذهن تداعی می‌کند. خاطره آن راهپیمایی پرشکوه که از تپه‌های قیطریه آغاز گشت و خیل مردم را چون سپاهی از محرومان و ستمکشان به مرکز شهر ریخت.

اما اینک از آن سپاه و آن غوغای سالهای گذشته، خبری نیست، امروز روز رستگاری یک انسان وارسته و پارساست و عزای فراگیر و حزن‌انگیز یک ملت در فقدانش، روز فتح و پیروزی نیست. روز از کف دادن و آه و حسرت است. روز تأسف خوردن بر گذشته و تأمل کردن حال و آینده. بازرگان، به صخره‌ای بلند می‌مانست که ناگهان فرو ریخت...

به بیمارستان مفید که می‌رسی، شگفتی‌ات دو چندان می‌شود. پرستاران و بیماران را می‌بینی که از پنجره طبقات و راه‌پله‌ها همه به خیابان چشم دوخته‌اند. ادارات دولتی و غیردولتی مشرف بر خیابان هم همین وضعیت را دارند، گویی خیابان یک دفعه در بهتی عمیق فرو رفته است... جمعیت سوگوار و عزادار، خود را به تقاطع میرداماد می‌رسانند... از شخصیت‌های صاحب نام و متنفذ فرهنگی و سیاسی خبری نیست. مراسم، گویی درست متعلق به مردم است...

تعدادی خبرنگار و عکاس در لابلای جمعیت می‌لولند... یکی دو خبرنگار خارجی به کمک مترجمان خود، سعی دارند تا نظرات مردم را در مورد مهندس بازرگان و حادثه مرگ او جويا شوند...

خیابان میرداماد مملو از مشایعت کنندگان است... خیابان میرداماد و میدان مادر در قلب شهر تهران قرار دارد. قلبی که امروز در تسخیر همان پروانه بی‌قرار است و انبوه مشتاقان و مشایعت کنندگان در پی‌اش، نخست‌وزیر خوب ایران رخت بریسته است... هر چند او دیگر خود یک «راه» گشته است. راهی که می‌توان از آن عبور کرد و به رغم ظاهر فروتنانه و افتاده‌اش به ملتقایی رسید که در آن ایمان و آزادگی، دنیا و آخرت، خوشبختی و تکامل، صراحت و ادب،

صبوری و جسارت، یک جا درهم آمیخته می‌شوند. راهی که در آن ملیت و مذهب با هم آشتی می‌کنند، علم و دین یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، آزادگی انسانی و بندگی خداوند در هم معنا می‌شوند و دولت و ملت در همدیگر عجین می‌گردند، بازرگان، به تنهایی یک امت بود، یک ملت بود و به تنهایی نمادی راستین از ایرانی مستقل، آزاد و طراز دموکراسی بود، ایرانی که می‌بایست شهره طبیعی و ذاتی انقلاب ۲۲ بهمن ماه باشد... بازرگان، ساده و خالص و یک دست ماند و رفت. خالص و ناب!...

خیل مشایعت کننده به خیابان نفت می‌رسد... و سرانجام جنازه به آمبولانس منتقل شده و پشت سرش مردم، یک دفعه با دستهای خالی بر جای می‌مانند. آن پروانه مشتاق ناگهان ناپدید می‌شود و جمعیت، پریشان و پراکنده... به این ترتیب مراسم تشییع بازرگان در تهران پایان می‌یابد...

بی‌شک مرگ بازرگان، سرآغاز فصل تازه‌ای در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم ایران خواهد بود. حضور غیر منتظره آنها در مراسم تشییع جنازه و پس از آن در مراسم ویژه ترحیم او می‌تواند، نوید این فصل باشد.^(۱)

پس از آن، مجالس ختم متعدد در تهران و برخی شهرستانها برگزار شد. مراسم سوم مهندس بازرگان، به دعوت خانواده و گروه زیادی از دوستان و یاران در حسینیه ارشاد تهران اجرا شد.

در این جلسه آقایان دکتر یدالله سبحانی، دکتر عبدالکریم سروش، مهندس عبدالعلی بازرگان و دکتر محمد نوید بازرگان - دو فرزند مهندس بازرگان - سخن گفتند. دکتر سبحانی، گفت:

«امروز ما برای مردی بزرگ، در این جا جمع شده‌ایم که در غم فقدانش، یاد او را گرامی داریم و از درگاه احدیت، برای او رحمت و مغفرت مسئلت نماییم. مهندس بازرگان در دوران عمر پر برکتش نمونه کم نظیر از شاگردان مکتب انبیا بود که خداوند در وصف آنان فرموده است:

«أَنَا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»^(۲)

۱. مجله خواندنی، شماره ۱۴.

۲. ص / ۴۶: آنان را خصلت پاکدلی بخشیدیم تا یاد قیامت کنند.

او در زندگی پربارش پیوسته با قرآن انس داشت. در قرآن تدبیر نموده، و بر آن تفسیرهای علمی به زعم خود نوشته است...

امروز مهندس بازرگان، در میان ما نیست و دیگر از افکار بلند و روشن‌بینیهای او در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی، بهره‌گیری مستقیم، مقدور نیست. ولی راه و روش او ادامه خواهد یافت...

مهندس بازرگان، برای انجام وظایف و خدمات سیاسی و رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی مملکت، در مفید و مؤثر بودن همکاریهای جمعی، اصرار و علاقه بسیار داشت و بر ادامه آن در غیابش توصیه‌ها می‌کرد...»

دکتر سروش سخنان مبسوطی در معرفی زندگی و شخصیت و اندیشه‌های بازرگان، ایراد کرد که بعدها تحت عنوان «آن که به نام، بازرگان بود نه به صفت» چاپ شد. محمد نوید بازرگان - کوچکترین فرزند بازرگان - از اوصاف و خصایل اخلاقی پدرگفت و او را شاعرانه و ادیبانه، به جمع معرفی کرد. از جمله گفت:

«سوگوار شدیم، سوگوار پدری که دستهای گرم عطوفتش پناهمان بود. دستهایی که یک لحظه از نوشتن نایستاد حتی در ماشین که نشسته بود، مدام می‌نوشت و کارگاه خلاق ذهنش تا واپسین لحظات حیات در تولید و ابتکار بود...»

یک شب - دو هفته قبل از عزیمت به خارج و سفر نهایی اش - در خانه بودم. مادرم خواست تا از دیوان لسان‌الغیب تفرّقی کنم. دیوان را که گشودم، غم سرشاری به دلم ریخت، گریه‌ام را پنهانی فرو خوردم تا مادر نفهمد و نفهمید. غزل را برایش نامفهوم و سرسری خواندم. آن شب گذشت، اما ته دلم چیزی مانده بود. آخر خواجه شیراز دل ما را سخت خالی کرده بود:

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن

در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن، آسان بود ولیکن

از دوستان جانی، مشکل توان بریدن

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ

و آنجا به نیکنمای پیراهنی دریدن
 که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
 که سرّ عشقبازی از بلبلان شنیدن
 بوسیدن لب یار اول زدست مگذار
 کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
 فرصت شمار صحبت، کز این دو راهه منزل
 چون بگذریم دیگر، نتوان به هم رسیدن.»

عبد‌العلی بازرگان - دومین فرزند و پسر ارشد مهندس بازرگان - نیز با برخواندن آیاتی از قرآن، درباره درس‌هایی که از درگذشت بندگان خدا و از مجالس ختم و یادبود بزرگان، می‌توان آموخت، سخن گفت.

در فاصله سوم تا چهارم در تهران - از جمله مراسم هفتم در مسجد ارک از سوی بازاریان - و شهرستانها، مجالس یادبود متعدد، برگزار شد. در این مورد می‌توان به اصفهان، اهواز، شیراز، زنجان، قزوین، گرگان و مشهد، اشاره کرد. مراسم چهارمین روز درگذشت نیز در حسینیه ارشاد تهران برگزار شد^(۱).

در مطبوعات، مقالات متعددی درباره مهندس بازرگان، به چاپ رسید. از جمله مجله ایران فردا، به مناسبت چهارمین روز درگذشت مهندس بازرگان ویژه نامه‌ای (ضمیمه شماره ۱۶) انتشار داد.

در برخی مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور، که به وسیله ایرانیان مقیم خارج، انتشار می‌یابند، نیز مقالاتی در این مورد به چاپ رسید. در فاصله درگذشت تا چهارم نیز شماری از مقامات مملکتی و رجال روحانی و سیاسی و علمی نیز، درگذشت مهندس بازرگان را تسلیت گفتند از جمله آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، طی ارسال تلگرامی به آقای دکتر یدالله سبحانی، از مهندس بازرگان، تجلیل کردند. متن کامل این تلگرام چنین است.

۱. در این مجالس متن وصیتنامه مهندس بازرگان توزیع شد که در پایان این فصل عیناً آمده است.

تلگرام شهری، شماره ۶۰۳

تاریخ: ۱۳۷۳/۱۱/۵

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر یدالله سحابی

درگذشت مرحوم آقای مهندس مهدی بازرگان، را به جناب عالی و خانواده محترم آن مرحوم، تسلیت می‌گویم. ایشان یکی از مبارزین دیرین با رژیم ستمشاهی و نیز از جمله پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با زبان و منطق و شیوه نوین بود و از این رهگذر بی‌شک در چشم همه علاقمندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی در میان طبقات تحصیلکرده در دوران خفقان و دین زدایی رژیم پهلوی، دارای شأن و ارزش بخصوصی بود. خداوند ایشان را مشمول رحمت و مغفرت و فضل خود قرار دهد و به تلاشهای ایشان با چشم رضا و قبول بنگردد. لطفاً مراتب تسلیت این‌جانب را به همسر و فرزندان محترم ایشان، ابلاغ فرمایید.

سید علی خامنه‌ای

۱۳۷۳/۱۱/۵

آقای دکتر سحابی، نیز در پاسخ، تلگرامی به این شرح ارسال داشت:

تلگرام شهری، شماره ۱۷۸

تاریخ: ۷۳/۱۱/۸

بسمه تعالی

مقام محترم رهبری حضرت خامنه‌ای

تسلیت تلگرافی آن جناب، به مناسبت ارتحال مرحوم مهندس بازرگان و ذکر خیری که از [آن] مغفور فرموده بودید واصل شد. مراتب تعزیت به اطلاع خانواده آن مرحوم نیز رسید. تشکر و احترام خود و خاندان فقید سعید را تقدیم می‌دارم.

یدالله سحابی

عالمان و مراجع تقلیدی که با ارسال تلگرام و با انتشار بیانیه و یا ارسال نامه، فقدان مهندس بازرگان را تسلیت گفتند از این قرارند: آیت‌الله حاج شیخ حسینعلی منتظری، آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی، محمدحسین طباطبایی بروجردی، آیت‌الله حاج سید محمدجواد موسوی غروی اصفهانی، آیت‌الله سید محمد شیرازی. و اما شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که درگذشت مهندس بازرگان را تسلیت گفتند عبارت‌اند از: اکبر هاشمی رفسنجانی (رییس جمهور وقت)، محمدعلی نجفی (وزیر وقت آموزش و پرورش)، جلال‌الدین آیت‌الله زاده (شیراز)، مصطفی شعار (تبریز)، دکتر حسین قریب (فرزند دکتر قریب از آمریکا)، مهندس لطف‌الله میثمی (از اعضای نخستین سازمان مجاهدین خلق و از مبارزان قدیمی) و جمعی از فارغ‌التحصیلان اتحادیه انجمن‌های اسلامی آمریکا و کانادا، محمدجواد حجتی کرمانی (از روحانیان مبارز قدیمی)، سید محمدکاظم موسوی بجنوردی (رهبر ملل اسلامی و از مبارزان قدیم)، ابوالقاسم سرحدی‌زاده (از مبارزان قدیمی) و سید حسن طباطبایی (از مبارزان قدیمی). البته صدها تن از استادان و شخصیت‌های روحانی و دانشگاهی و سیاسی با امضای اطلاعیه‌های تسلیت یا ختم در تهران و شهرستانها، مراتب تسلیت خود را اظهار و ابراز کردند، شماری نیز با چاپ مقالات در مطبوعات از مقام علمی و منزلت اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان، تجلیل کردند. و کسانی نیز با شرکت در مجالس یادبود یا حضور به هم رساندن در منازل فرزندان و اعضای خانواده، همدردی و تسلیت خود را اعلام کردند.

یکی از کسانی که در بیمارستان دی به عیادت مهندس بازرگان، رفت و پس از درگذشت مهندس بازرگان، برای تسلیت به منزل مهندس عبدالعلی بازرگان، رفت حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی (فرزند امام خمینی) بود*.

*. آقای دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، که هنگام حضور ایشان در بیمارستان، حضور داشت، ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«در آن شب، پرستار کشیک بخش به نزد ما آمد و گفت: حاج سیداحمد خمینی، برای عیادت یکی از آقایان روحانیون به بیمارستان آمده‌اند و در اطاق مجاور هستند... پس از رفتن پرستار، در حالی که آقای مهندس، روی تخت استراحت می‌کردند، خانم زهرا بازرگان [دختر مهندس بازرگان] و بنده در دو طرف تخت ایستاده و با ایشان مشغول

شماری از رهبران اسلامی و یا جمعیت‌های مسلمان خارج از کشور نیز با ارسال پیامها و تلگرامهایی به خانواده و یا آقای دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران - که پس از درگذشت مهندس بازرگان به جانشینی ایشان انتخاب شد -

→ گفتگو بودیم که درب اطاق باز شد و مرحوم حاج سید احمد خمینی و آیت‌الله صانعی، وارد اطاق شدند. پشت سر ایشان، دو نفر دیگر وارد اطاق شدند که یکی کت و شلوار تیره رنگ و دیگری کاپشن کرم رنگ به تن داشت.

حاج احمد خمینی، در حالی که سالم و با نشاط به نظر می‌رسیدند، مستقیماً به سوی آقای مهندس رفتند، سلام کرده و با گرمی دست دادند و پیشانی ایشان را بوسیدند و احوال ایشان را پرسیدند. آقای مهندس در حالی که سعی داشتند، روی تخت بنشینند، با گرمی و خوشرویی به ایشان و همراهان سلام کرده و پاسخ دادند حاج احمد آقا سپس آیت‌الله [حسن] صانعی را (برای یادآوری) به آقای مهندس معرفی کردند... حاج احمد آقا خطاب به آقای مهندس گفتند: ما نمی‌دانستیم شما کسالت دارید و این جا بستری هستید... باسدارانم به من گفتند که آقای مهندس بازرگان، در این جا بستری هستند.

آقای مهندس در حالی که شگفتزده و خوشحال به نظر می‌رسیدند، در مقام احوالپرسی از حاج احمد آقا، اضافه کردند به نظر می‌رسد که شما وزن کم کرده‌اید و سپس در پاسخ به احوالپرسی ایشان، جریان کسالت قلبی خود و آزمایشهای انجام شده و نتایج معاینات را با تفصیل برای ایشان بیان کردند. حاج احمد آقا در ابتدا، ضمن بیان مطالبی صمیمانه و حمایت‌آمیز از مرحوم مهندس بازرگان، اظهار داشتند که امام همیشه به ایمان و اسلام و تدبیر شما اعتقاد داشتند و سپس با تأکید اظهار داشتند: «ما را دعا کنید.»

مرحوم حاج احمد آقا خمینی از مرحوم مهندس بازرگان، سؤال کردند: اوضاع چگونه است؟ آقای مهندس با خنده پاسخ دادند: ما که از سیاست بیرون هستیم. حاج احمد آقا با لبخندی گفتند ما هم مدتهاست در سیاست نیستیم و من هر هفته دو روز برای درس به قم می‌روم...

گفتگو، دقایقی ادامه یافت و در پایان حاج احمد آقا، در حالی که کنار تخت، روبروی آقای مهندس ایستاده بودند، خم شده پیشانی آقای مهندس را بوسیدند و با لحنی جدی، اظهار داشتند «ما را دعا کنید.» و به دنبال آن از آقای مهندس، خداحافظی کردند و به اتفاق آیت‌الله صانعی و همراهان دیگر، اطاق را ترک گفتند.

پس از رفتن آقایان، در حالی که خود از این ملاقات پیشبینی نشده ناگهانی و اظهارات حاج احمد آقا، در شگفت بودم، از آقای مهندس نظرشان را نسبت به این ملاقات و اظهار حاج احمد آقا پرسیدم. ایشان در حالی که کاملاً به سؤال بنده توجه داشتند، با لحنی کاملاً جدی گفتند: «خودش بود.» به عبارت دیگر واقعاً برخورد ایشان غیر تصنعی، دوستانه و صمیمانه بود.»

اطلاعات (ضمیمه - ویژه‌نامه)، ۲۳ اسفند ماه ۱۳۷۵.

آقای دکتر بنی‌اسدی به نگارنده، گفتند که متن نقل شده در روزنامه اطلاعات را پیش از ارسال برای روزنامه، برای آیت‌الله حاج شیخ حسن صانعی، فرستادم تا اگر اشتباه و نقصی در نقل حادثه دیدار و یا گفتگو وجود دارد، ایشان تصحیح و تکمیل کند، اما با وجود تماسهای مکرر پاسخی ندادند.

رحلت بازرگان را تسلیت گفتند و از مقام علمی و دینی و سیاسی و خدمات وی تجلیل کردند. این شخصیتها عبارت بودند از: نجم‌الدین اربکان (دبیر کل حزب - اسلامی - رفاه ترکیه)، راشد الغنوشی (رهبر جنبش اسلامی تونس)، دکتر محمد حامد ابوالنصر (مرشد وقت جماعت اخوان المسلمین مصر)، دکتر عبدالله حسن الترابی (دبیر کل کنفرانس مردمی عربی اسلامی سودان)، دکتر ابراهیم صلاح (از مسلمانان مبارز مصری، و جبهه نجات اسلامی الجزایر (ریس هیئت اجراییه - خارج از کشور).



آخرین عکس مهندس بازرگان در جمع مشایعت کنندگان

فرودگاه مهرآباد، جمعه شب ۱۳۷۳/۱۰/۲۹

متن کامل وصیتنامه مهندس بازرگان

وصیتنامه مرحوم مهندس مهدی بازرگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ.

وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. (۱)

وصیتنامه بنده گنهگار بی مقدار، محتاج عفو و رحمت پروردگار و درخواست کننده دعای بندگان مؤمن و مهربان، مهدی بازرگان، به همسر عزیز خود، فرزندان دلبد با همسران گرامی آنها، نوادگان نازنین و به همه خویشاوندان با مهر و صفا، به دوستان ارجمند و به آشنایان و اهل لطف. با اقرار به وحدانیت و ربوبیت خالق و با درود بر همه پیامبران علی الخصوص خاتم آنها محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل بیت طهارت و امامت.

(۱)

اولین و مهمترین آرزو و توصیه‌ام به خانواده و خویشان و دوستان این است که رفتن من برایشان عبرت بوده، به زندگی همیشگی خیلی بزرگتری که در پیش دارند - بیشتر از دوروزه دنیای گذران - بیندیشند و تدارک ببینند. زندگی بی مرگ و انتها که خبرش را فرستادگان خدا داده، ما را برحذر از آتش و عذاب و امیدوار به رستگاری و رضوانش کرده‌اند، به فرض که کسی یقین به وقوع آن نداشته باشد، دلیل قطعی هم به دروغ بودن و عدم آن ندارد. حال که بنا به خبرها و هشدارهای شخصی چون محمد مصطفی (ص) و کتابی چون قرآن،

۱. رحمان / ۲۶ و ۲۷: هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست. و ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توست که باقی می‌ماند.

شدت و مدت عذاب چنان وحشتناک و غیرقابل تحمل است که احتمال وقوعش را هر قدر کم و کوچک بگیریم، مصلحت و منفعت ما ایجاب می‌نماید که با توجه به عظمت واقعه و بی‌نهایت بودن مصیبت، آن را به حساب بیاوریم و راه احتیاط هم که شده باشد در پیش گیریم.

وصیت من این است که نه آخرت و قیامت را نفی و فراموش کنید و نه روزی رسان و آفریننده خودتان را که برای جهان غیر او صاحب و گرداننده‌ای قابل تصور نبوده، اگر خودمان و جهان، دروغ و خیال نباشیم، او هم دروغ و خیال نمی‌تواند باشد.

اینک که دنیا و زندگی در مجموعه و متوسط، ناخشنودی و ناراحتی و زیانکاری است و جریان تاریخ بشریت در جهت افزایش گرفتاریها و سختیها یا توسعه ظلم و فشارهاست، باید سعی کنیم در عوض، آخرتمان در اثر تحمل و تلاش و با صبر و مرحمت، آباد و خشنودکننده باشد.

(۲)

دومین توصیه (خصوصی‌ام) به همسر و فرزندان و کسان، مهربانی و گذشت و خدمتگزاری در حق یکدیگر است. مخصوصاً نسبت به مادرها و پدرها، پس از آن برادر خواهرها، زن و شوهرها و بالاخره دیگر خورشاوندان و صله رحم.

(۳)

توصیه سوم قبول عذر تقصیرها و قصورهایم در حق خانواده و کسان و دوستان و هموطنان. از همگی حلالیت می‌طلبیم و تقاضای بخشش و دعای خیر دارم، و رساندن این تقاضا به کسانی که در مجلس فاتحه حضور نداشته، آن را نشنیده باشند یا آگاه نشده باشند. هر بدی و نقصان و زیان که به کسی و به کسانی رسانده باشم و به هر گونه و اندازه و ارتباط که باشد، چه فردی و شخصی و چه اجتماعی و عمومی و سیاسی، تقاضایم این است که حلالم نمایید.

(۴)

کفن و دفن و ترحیم

«... وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ عَدَاً
وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...»^(۱)

برای محل دفن قبری را زیر سر نگذارده‌ام که زحمت بازماندگان کمتر باشد. و محل خاصی را هم در نظر ندارم ولی اگر امکان داشته و خالی از دردسر و اشکال باشد بدم نمی‌آید در مقبره بیات در جوار مرقد حضرت معصومه سلام الله علیها و در کنار پدر و مادر و عده‌ای از برادر خواهرها و عمو و عموزادگان باشد که احتمال سر خاک آمدن و از خدا طلب مغفرت خواستن برای همه به خاک سپردگان بیشتر باشد.

برای کفن خلعتی سابقاً از سفر حج آورده و در چمدان عنابی‌رنگ گذارده بودم که پس از نقل مکان به نارون نمی‌دانم چه شده است.

برای مجالس ترحیم و تذکر اگر چه بیشتر جنبه تشریفاتی و تکلف پیدا کرده و جزو آداب و حسابهای سیاسی و گروهی شده، دردی از دنیا و آخرت مردگان و زندگان دوا نمی‌کند ولی با احتمال اینکه برای افرادی، مختصر عبرت از مرگ و خشیت از خدا و آخرت حاصل شود و حلالیت و آمرزشی نصیب میت گردد ایراد به برگزاری آن از محل ثلث خودم ندارم خصوصاً اگر همراه با اطعام مساکین و غذای دسته جمعی بدون تعین و تشریفات برای بازماندگان و دوستان نزدیک باشد. بیشتر از توصیف و تمجید شخص از دنیا رفته به تذکر قیامت و توجه به آخرت پرداخته شود، توصیه‌های (۱) و (۲) و (۳) نیز بد نیست که در مجلس ترحیم خوانده شود.

وصیتنامه مورخ ۷/۱۰/۷۳ - در خانه نارون

۱. لقمان / ۳۴: ... و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه چیز به دست خواهد آورد و کسی نمی‌داند که در کدام زمین خواهد مرد...

فصل دوم

اوضاع عمومی کشور در این دوران

(۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا ۳۰ دی ۱۳۷۳)

چنان که در سه بخش گذشته (پنجم تا هفتم) به تفصیل آمد، از اواسط سال ۱۳۵۴ بحران همه جانبه رژیم شاه، آغاز شد و در سیر رو به رشد خود به سال ۱۳۵۶ رسید و در این روند به سال ۱۳۵۷ و سرانجام «انقلاب» و سپس به پیروزی انقلاب و متعاقب آن تأسیس نظام حکومتی نوین، با عنوان «جمهوری اسلامی ایران» منتهی شد. دولت موقت انقلاب با ریاست و مسئولیت مهندس بازرگان، بر سرکار آمد که تا چهاردهم آبان ۱۳۵۸ به اداره امور اهتمام ورزید.

فروپاشی و بی‌نظمی و هرج و مرج از نیمه دوم سال ۱۳۵۷ آغاز شده بود و با تضعیف روز افزون و شتابناک رژیم و نهادهای سرکوب حکومتی، آهنگ فروپاشی، گسترده‌تر و دامنه‌دارتر می‌شد. با خروج شاه از کشور در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، شیرازه امور تقریباً به طور کامل از حیطة اختیار دولت خارج شد. چنان که دیدیم با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت انقلاب، اندکی از آشفتگی و هرج و مرج کاسته شد و به نظر می‌رسید که کشور به سوی ثبات و حالت طبیعی و عادی باز می‌گردد، اما کشمکشهای دامنه‌دار و روز افزون جناحهای درونی انقلاب از یک سو و آشوبگرها

و اقدامات خرابکارانه عناصر متفاوت و متنوع و گسترده ضدانقلاب در سطح کشور، که به بهانه‌های مختلف، صورت می‌گرفت، از سوی دیگر، آشفتگی‌های تازه، پدید آورد که با گذشت زمان نه تنها کاسته نشد که گسترده‌تر و عمیق‌تر و مزمن‌تر شد. حوادثی که در کردستان، آذربایجان، خوزستان، سیستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و برخی جاهای دیگر روی داد، خشونت‌های سیاسی و نظامی وسیعی را به دنبال آورد. احزاب و سازمانها و گروه‌های سیاسی و فرهنگی و قومی و طایفه‌ای - غالباً خلق‌الساعه - نیز در تهران و دیگر شهرهای بزرگ و حتی در مناطق کوچک، یا با هم در ستیز بودند و یا با دولت و نهادهای رسمی برآمده از انقلاب و دولت جدید، پیکار می‌کردند. دولت موقت و نخست‌وزیر آن با تمام توان و امکانات محدود خود، تلاش می‌کرد تا بحران را مهار کند و به آشفتگیها و بی‌نظمیها، خاتمه دهد. سرانجام روند حوادث و کشمکشهای چندجانبه، سبب شد که مهندس بازرگان، نتواند در مقام نخست‌وزیر، به خدمات و وظایفی که برعهده‌اش بود تا پایان مأموریت ادامه دهد، ناچار، به دلایلی که پیش از این گفتیم، استعفا داد و از دولت، کناره‌گیری کرد. اما آشفتگیها و هرج و مرج و درگیری ریز و درشت در سطح کشور پایان نیافت و اگر در عرصه‌هایی فروکش کرد در زمینه‌های دیگر، ادامه پیدا کرد و حتی گسترده‌تر شد.

سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، در مجموع؛ کشور دچار آشوب بود. پس از استعفای دولت بازرگان، درگیریها در مناطق مرزی و استانهایی چون کردستان، خوزستان و آذربایجان، ادامه پیدا کرد. اگر حتی فقط به صفحات اول روزنامه‌های آن دوران، نظر کنیم، تصویر روشنی از اوضاع آشفته و نابسامان سرتاسر کشور به دست می‌آید. تیرهای اصلی و فرعی صفحات اول روزنامه‌ها، غالباً به درگیریها و کشتارها در استانهای یاد شده، اعدام سران و همکاران مهم رژیم گذشته و یا خاطیان ضدانقلاب بعدی، عملیات مستمر ضد انقلابها در سطح کشور و اقدامات خرابکارانه مانند ترور و انفجار و خشونت، اعتصابها و تحصننها در برخی شهرهای کشور (تهران، اصفهان، تبریز و...)، شکایات متعدد از برخی کمیته‌ها و دادستانیهای انقلاب و در نتیجه انحلال و تشکیل مجدد این نوع نهادها و تعویض مکرر مسئولان این نهادها و حتی تغییر پیاپی مسئولان کشور و... اختصاص دارد. در این ایام، کمتر

روزی است که روزنامه‌ها از راهپیماییهای بزرگ و کوچک در اقصا نقاط ایران خبر ندهند. ماجرای اشغال سفارت آمریکا و ادامه آن و به ویژه افشاگریهای دانشجویان مقیم در سفارت به اختلافات و درگیریهای سیاسی جبهه درونی و بیرونی انقلاب افزود که بعداً به آن خواهیم پرداخت. درگیریهای مرزی بین ایران و عراق از همان اسفند ماه ۱۳۵۷ آغاز شد و پیوسته ادامه پیدا کرد و سرانجام به جنگ رسمی و تمام عیار، بین دو کشور انجامید که هشت سال به درازا کشید؛ که به تفصیل در این باره صحبت خواهیم کرد. روند تعطیلی مطبوعات و محدود کردن گروههای سیاسی، ادامه یافت. در طول این سه سال، بارها اعلام شد که آمریکا به وسیله برخی نظامیان و ارتشیان و یا عوامل دیگر، در اندیشه طرح و اجرای کودتا علیه جمهوری اسلامی بوده است. به عنوان نمونه در دهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ اعلام شد «آمریکا، در تدارک تهاجم تازه علیه ایران»^(۱) دو روز جلوتر اعلام شد که قرار بود آمریکا، در ایران کودتا کند و بمباران چهارده نقطه تهران هدف هلیکوپترهای آمریکا بود.^(۲) و در ۳۱ تیر ماه ادعا شد که کودتای نظامی دیگری کشف شد و ۳۰۰ نفر در این ارتباط، دستگیر شدند.^(۳)

در این فصل ابتدا به اختصار، حوادث مهمتر این دوران را، که دهه اول انقلاب است، به ترتیب می‌شماریم و سپس با یک تحلیل کلی و اجمالی از اوضاع عمومی این دوران، فصل را به پایان می‌بریم.

۱- تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

پیش از این گفتیم که یکی از وظایف دولت موقت، تدوین و تصویب قانون اساسی، بوده است. دولت و شورای انقلاب «پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» را تهیه کرده برای اطلاع مردم و نظرخواهی از صاحب‌نظران، متن کامل آن، منتشر شد و در مطبوعات به چاپ رسید.

در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸، انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، در مراسم کشور برگزار شد و ۷۳ تن به عنوان نمایندگان ملت برای بررسی قانون اساسی

پیشنهادی، برگزیده شدند. پس از آن مجلس بررسی قانون اساسی، تشکیل شد که ماجرای آن را پیش از این شرح دادیم.

این مجلس که قرار بود متن پیشنهادی را در مدت یک ماه بررسی کند، به درازا کشید و از موعد شورقانونی و پیش‌بینی‌گذشت و حدود چهار ماه به طول انجامید. سرانجام مجلس بررسی قانون اساسی، که بعداً به «مجلس خبرگان» شهرت پیدا کرد، پس از ۶۷ جلسه عمومی و کار تخصصی زیاد، در کمیسیونهای مختلف «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» را با یک مقدمه و ۱۲ فصل و ۱۷۵ اصل تصویب کرد و آن را برای تصویب مردم از طریق یک همه‌پرسی، انتشار داد.^(۱)

در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ قانون اساسی به همه‌پرسی نهاده شد و حدود ۹۸٪ مردم ایران به آن رأی مثبت و «آری» دادند و بدین ترتیب از تصویب نهایی ملت ایران گذشت و نظام جدید، دارای قانون اساسی جدید شد.

در مورد قانون اساسی، باید اشاره کرد که پس از انتشار پیش‌نویس آن، اظهارنظرهای فراوانی حول مسایلی چون ماهیت قانون، نویسندگان و تدوین‌کنندگان آن، اصول و مواد آن، چگونگی تصویب آن و حتی این که در حال حاضر به قانون اساسی، نیاز هست یا نه، اظهار شد.

انتقادات فراوانی به طرح پیشنهادی قانون، در مطبوعات انتشار پیدا کرد و پیشنهادهای فراوانی برای بهبود و اصلاح قانون - دست کم از نظر مدعیان - مطرح شد. هر چند مجلس خبرگان، به بسیاری از آنها توجه کرد اما در نهایت، رضایت شماری از منتقدان و مخالفان را تأمین نکرد، به‌ویژه اصولی در قانون اساسی، گنجانده شد که منشاء اختلافات و مناقشات جدید گردید. از جمله می‌توان به تصویب اصل ولایت فقیه، که در پیش‌نویس مصوب شورای انقلاب نبود، اشاره کرد. از این رو برخی از افراد یا گروههای سیاسی اعلام کردند که به قانون اساسی، رأی نخواهند داد. از جمله آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، در نهم آذر ماه اعلام کرد:

«حفظ ارکان حاکمیت ملی در چهارچوب تعالیم اسلام، ضرور و واجب

۱. از جمله متن کامل قانون اساسی در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان مورخ ۲۶ آبان ۱۳۵۸ چاپ شد.

است و اگر تضاد در اصل ۶ و ۵۶ که حاکمیت ملی را تصریح می‌کند با اصل ۱۱۰ و بعضی از اصول دیگر آن اصلاح و حل گردد، مواد قانون اساسی، بلا مانع است.^(۱)

از این سخن، آیت‌الله منتظری، رئیس مجلس خبرگان، که «به ما اشکال می‌کنند تو مسئولی، من هم یک فرد بودم یک رأی داشتم، مسئله جو، را به نفع خود تمام کردن نبود.»^(۲) پیداست که اعتراضها و فشارهای پنهان و آشکار بر مجلس و اعضا و به ویژه ریاست آن، فراوان بوده است.

اما پس از آن که رهبری از مردم خواستند که به قانون اساسی رأی مثبت بدهند و اعلام کردند، قانون اساسی، متمم خواهد داشت و در آن زمان به اشکالات توجه خواهد شد، بسیاری از منتقدان با توجه به وعده داده شده، اعلام کردند که به قانون رأی «آری» خواهند داد. امام، در پیامی که به همین مناسبت در تاریخ ۷ آذر ماه دادند، آوردند:

«... اگر اشکالی باشد، ممکن است در متمم که در نظر گرفته‌اند، رفع شود. عزیزان کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و سایر قشرهای محترم! اسلام برای همه و به نفع همه است و جمهوری اسلامی ان شاء الله تعالی، تأمین تمام نابسامانیها را می‌کند. عناصری که در اطراف، از آن جمله، مناطق کردتشین و مناطقی که برادران اهل سنت هستند، تبلیغ می‌کنند که مانع از رأی دادن به قانون اساسی، شوند، دوستان شما نیستند، دلسوز برای شما و کشور شما نیستند.»^(۳)

۲- گروگان‌گیری و گروگانها

گفته شد که پس از سفر محمد رضا پهلوی به آمریکا، در آبان ماه ۱۳۵۸ و دادن پروانه اقامت به او به وسیله دولت آمریکا در اول آبان ماه، عده‌ای از جوانان دانشجو، که خود را «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» خوانده بودند، در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸، به سفارت آمریکا، در تهران حمله کرده، تمامی اعضای سفارت را دستگیر کرده، ساختمان سفارت را کاملاً در اختیار گرفته سپس آنجا را تحت

۱ و ۲. کیهان، ۱۰ آذر ماه ۱۳۵۸.

۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۴۲.

کنترل خود در آوردند. روز بعد رییس دولت موقت، استعفا داد که مورد قبول رهبر انقلاب قرار گرفت.

هر چند هرگز گزارش کامل و روشنی از این دانشجویان و انگیزه‌ها و برنامه‌ها و عملکردشان ارائه نشده است، اما چنان که پیداست گروهی از جوانان دانشجوی و انقلابی بودند که از روند امور به ویژه عملکرد آرام و سیاست گام به گام دولت موقت، ناراضی بودند و در واقع به بهانه اعتراض به دولت آمریکا، با اشغال سفارت آمریکا، دولت موقت و سیاست حاکم بر آن را مورد مخالفت و تعرض قرار دادند. ولی هر چه بود، ظاهراً در اعتراض به پناه دادن محمدرضا پهلوی، این عمل صورت گرفت. به گفته دانشجویان، ظاهراً قرار بود چند ساعت و حداکثر چند روز سفارت در اختیار باشد، اما روند حوادث به گونه‌ای شد که اسارت گروگانها ادامه پیدا کرد و به ۴۴۴ روز کشید. (۱)

۱. در این مورد آقای عباس عبدی، سرشناس‌ترین چهره دانشجویان پیرو خط امام، به نکته مهمی اشاره می‌کند:

«هدف دانشجویان از اشغال سفارت، وارد کردن فشار بر افکار عمومی و دولت ایالات متحده آمریکا، برای خروج شاه از آمریکا بود. تصور دانشجویان این بود که با توجه به مقبولیت و مشروعیت چنین هدفی و با توجه به رفتار مسالمت‌آمیز آنان با گروگانها، افکار عمومی و مقامات آمریکایی خواست آنها را محترم می‌شمارند و زمینه برای خروج شاه از ایالات متحده را فراهم می‌کنند. دانشجویان تصور می‌کردند که نقشی که افکار عمومی در آمریکا در پایان دادن به جنگ ویتنام و برگرداندن صلح به آن منطقه داشت، می‌تواند این بار هم تکرار شود. آنان تصور می‌کردند که این اقدامات حداکثر ظرف یک هفته انجام می‌شود و روابط دو کشور به حالت عادی برمی‌گردد.

گرچه در نهایت شاه از آمریکا، خارج شد و هدف اصلی مردم و دانشجویان ایرانی محقق گردید، لیکن کار آن قدر با تأخیر صورت گرفت و در این فاصله آن قدر مسایل دیگری به وجود آمد که وضعیت قبلی را به کلی دگرگون کرده و بر چگونگی حل و فصل قضیه، تأثیرات اساسی گذاشت.»

(نطق آقای عباس عبدی در محل یونسکو در پاریس، مناظره و گفتگویی با همت اریک رولو با «باری روزن» یکی از گروگانهای آمریکا و وابسته فرهنگی وقت سفارت آمریکا در تهران. (به تاریخ ۹ مرداد ماه ۷۷، هفته نامه راه نو، شماره ۱۵، ۱۰ مرداد ۷۷، ص ۵)

البته لازم به ذکر است که آقای دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه در دولت موقت در زمان گروگانگیری، معتقد است که علت عدم استفاده لازم از افکار عمومی آمریکا بر ضد دولت و حاکمیت وقت آن کشور، عدم بلوغ سیاسی انقلابیهای ایران و عدم استفاده از ابزارهای دیپلماتیک مناسب برای حصول نتیجه

در دولت مردان و شورای انقلاب، ابتدا عکس العمل در برابر گروگان‌گیری بود و حتی به گفته آقای مهندس عزت‌الله سحابی، عضو شورای انقلاب، برخی آشکارا مخالفت کردند، اما ساعاتی بعد امام خمینی، اقدام دانشجویان را تأیید کردند و در ۱۴ آبان، قاطعانه اعلام کردند:

«امروز در ایران باز انقلاب است، انقلابی بزرگتر از انقلاب اول.»

ایشان طی سخنانی گفتند:

«... آن مرکز که جوانان رفتند، گرفتند آن طور که به ما اطلاع دادند، مرکز جاسوسی و مرکز توطئه بوده است. آمریکا توقع دارد که شاه را ببرد، آن جا مشغول توطئه، پایگاهی هم این جا درست کنند و جوانهای ما بنشینند و تماشا کنند.»^(۱)

پس از تأیید رهبری، مسئولان و مردم و بسیاری از نیروهای رادیکال و انقلابی (مذهبی و غیرمذهبی) گروگان‌گیری و اشغال سفارت را تأیید کرده، با تمام قدرت و شدت به حمایت از این اقدام برخاستند. در سراسر ایران راهپیماییهای گسترده‌ای در حمایت از دانشجویان برگزار شد.

اما در مقابل، تلاشهای داخلی و خارجی وسیعی صورت گرفت تا به هر شکل ممکن، ماجرا پایان یابد و این حادثه که می‌رفت به یک بحران داخلی و بین‌المللی تبدیل شود، به گونه‌ای حل و فصل شود. در ایران تلاشهایی پشت پرده صورت می‌گرفت، اما کوششهای خارجی و بین‌المللی در سطح گسترده‌ای آغاز شد. از

→ مورد نظر بود:

«واقعیت این است که در ماجرای گروگان‌گیری، نه تنها از جو سیاسی - اجتماعی مساعدی که در جامعه آمریکا به دنبال جنگ ویتنام ایجاد شده بود، علیه اعمال خلاف دولت ایالات متحده و ایجاد فشار توسط مردم آن کشور علیه دولتشان استفاده نشد، بلکه برعکس، دستاوردهای مبارزات چندین ساله روشنفکرهای جامعه آمریکا علیه دولت آمریکا از بین رفت و گروگان‌گیری در ایران سبب روی کار آمدن مرجع‌ترین دولت ممکن در آمریکا گردید. به واقع، موفقیتی که محافظه کارترین نهادهای قدرت، با کمک مالی شاه در هنگام مبارزات انتخاباتی نیکسون به دست آورده بودند، این بار در بحران گروگان‌گیری به راحتی تجدید شد و نه برای یک دوره، که برای سه دوره متوالی.»

ایران فردا، شماره ۳، ص ۴۳

طرفی دولت آمریکا، واکنش شدیدی بروز داد و تلاشهای همه جانبه‌ای برای حل مسئله گروگانها و آزادی آنها آغاز کرد و از طرفی سازمان ملل و دیگر محافل و مراکز بین‌المللی با محکوم کردن عمل گروگان‌گیری کوشش کردند تا به گونه‌ای ماجرا پایان پذیرد.

در برابر این تلاشها و پا در میانها، در داخل، مقاومت گسترده‌ای صورت می‌گرفت تا گروگانها آزاد نشوند. با اعلام این مطلب از سوی رهبری که «در این انقلاب، شیطان بزرگ، آمریکا است» و این که گروگان‌گیری، انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است، به شورانقلابی و ستیزه با امپریالیسم و به ویژه آمریکا، دامن زده شد. تهدیدهای پیاپی آمریکا نیز نتیجه عکس می‌داد و بر عمق مقاومت و احساسات انقلابی و استکبار ستیزی می‌افزود. حتی مذاکره با آمریکاییها برای حل مسئله گروگانها از سوی رهبری با قاطعیت رد شد. ایشان گفتند:

«هیچ کس حق ندارد با آمریکا، مذاکره کند...»

آمریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»^(۱)

«آقای کارتر ما را از مبارزه نترساند، ما مرد جنگی هستیم و اهل مبارزه، ما

ترجیح می‌دهیم که آبرویمان حفظ شود و شکیمان گرسنه.»^(۲)

در واقع سه عامل عمده سبب شد که حل مسئله گروگانها، ممکن نشود و به درازا بکشد. یکی احساس قدرت و هویت نیروهای آزاد شده در انقلاب که پس از پیروزی به آنها گفته شد، به خانه و زندگی عادی برگردند و توقعاتشان را در محدوده تصمیمات رسمی و قانونی دولت تنظیم کنند و بگذارند دولت و مسئولان کار خود را بکنند. در حالی که نیروهای آزاد شده در انقلاب و به ویژه در جوانان، تازه سر بر آورده بود و توقعاتش روز افزون بود. حادثه تسخیر سفارت آمریکا در تهران، این نیروهای آزاد شده و معتقد به صدور انقلاب را فعالتر کرد و به عرصه تکاپوهای سیاسی انقلابی و پرشور و پرجاذبه کشاند. اما عامل دوم، مسئله فراتر رفتن دعاوی ایران از آمریکا مورد انگیزه خاص اشغال سفارت بود. گفته شد که علت اعلام شده حمله به سفارت، رفتن شاه به آمریکا و اجازه اقامت او در آن کشور به وسیله دولت

کارتر، بود. از این رو در آغاز اعلام شد که اگر شاه از آمریکا، خارج شود، ما گروگانها را آزاد خواهیم کرد. بعد گفته شد، آمریکا، باید شاه را تحویل بدهد وگرنه گروگانها را محاکمه خواهیم کرد. ولی پس از آن مسئله جنایات آمریکا در ایران در طول دوران پهلوی و حتی طرح جنایات آمریکا در طول تاریخ آن کشور، مطرح شد و صریحاً گفته می‌شد با دولتی چنین جانی و فاسد، گفتگو نخواهیم کرد. حتی در مقطعی ایران، به صورت دادستان و مدعی العموم کشورهایی که از آمریکا، آسیب دیده بودند درآمد و علیه آمریکا، پیوسته کیفرخواست صادر می‌شد. این مطالب بارها در مطبوعات از زبان مسئولان آن روز کشور (اعضای شورای انقلاب، و وزیر خارجه وقت)^(۱) و به ویژه در سخنان رهبری، انعکاس یافته است. از جمله ایشان گفتند:

۱. به عنوان نمونه چند اظهار نظر از مسئولان جمهوری اسلامی را می‌آوریم:

- بنی‌صدر، سرپرست وزارت خارجه:

«پذیرفتن شاه از سوی آمریکا، تحقیر غیرقابل تحمل انقلاب اسلامی و ملت ایران است.»

(کیهان، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۸)

- «کاخ سفید درخواست گروگانها، برای استرداد شاه مخلوع را رد کرد.» (کیهان، ۲۰ آبان ۱۳۵۸).

- بنی‌صدر:

«با پس گرفتن شاه مخلوع به همه مستضعفان جهان اعتماد به نفس خواهیم داد.»

(کیهان، ۲۴ آبان ۱۳۵۸)

- دانشجویان پیرو خط امام:

«ما شاه را زنده می‌خواهیم، شاه مرده به درد ما نمی‌خورد.»

(کیهان، ۱۹ آبان ۱۳۵۸)

- دکتر یزدی،

«آمریکا، برای این که آتش روشن نشود از تحویل شاه خودداری می‌کند... محاکمه شاه در واقع، محاکمه آمریکا خواهد بود.»

(کیهان، ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸)

- «سازمان عفو بین‌الملل، شاه را جنایتکار معرفی کرد.»

(کیهان، ۲۷ آبان ۱۳۵۸)

- «دکتر یزدی، برای محاکمه گروگانهای آمریکایی، طرحی ارائه داده است.»

(کیهان، ۲۰ آذر ۱۳۵۸)

- «دولت آمریکا، با رسیدگی به جنایات شاه، در یک محکمه جهانی موافقت کرد.»

(کیهان، ۶ آذر ۱۳۵۸)

- «کارتر، با تشکیل یک سازمان بین‌المللی، برای رسیدگی به جرایم شاه، موافقت کرد.»

(کیهان، ۱۸ آذر ۱۳۵۸)

- «دکتر بهشتی و موسوی اردبیلی: یک هیأت منصفه جهانی به اختلافات ایران و آمریکا،

«بعد هم آقای کارتر، تفضّل فرمودند که دو نفر بفرستند با ما صحبت بکنند. ما چه صحبتی با شما بکنیم؟ صحبت با شما کی بکند؟ جواب این زنهایی که بچه‌هایشان را از دست دادند، پدرهایی که جوانهایشان را از دست دادند، آنهايي که در طول این زمان از آمریکا، ضربه خوردند، ممالکی که ضربه خوردند این قدر، جواب اینها را چه بدهیم؟ ما جواب این مملکتهای کثیری که با آمریکا، با توطئه آمریکا، آنها را به نابودی کشیدند، وجداناً جواب آنها را چه بدهیم. بنشینیم باکی صحبت کنیم؟ رد کردم این را که نه، نه ما یک همچو حقی داریم نه دیگران یک همچو حق دارند.»^(۱)

اما عامل سوم که در پیچیدگی مسئله گروگانها و طولانی شدن آن، نقش برجسته‌ای داشت، اختلافات داخلی بین جناحهای درونی حاکمیت جمهوری اسلامی بود. جناح مهندس بازرگان و دولت موقت، غالباً با اصل گروگانگیری مخالف بودند، مخالفت خود را به شکلهای مختلف، مستقیم و غیرمستقیم، ابراز می‌کردند.^(۲) اما پس از آن، تلاش می‌کردند، ماجرا به شکلی مسالمت‌آمیز و عادلانه و خودی حل شود. جناح روحانی شورای انقلاب و شماری از اعضای دولت موقت، شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی، از ابتدا دانشجویان را مورد تأیید قرار دادند و تا آخر نیز از آنها حمایت می‌کردند. اما تلاش فراوان می‌کردند تا هر چه زودتر و با گفتگو با نمایندگان مراکز بین‌المللی، به نوعی مسالمت‌آمیز و تحت شرایط مرضی الطرفین، ماجرا فیصله پیدا کند. اما در شورای انقلاب، نیز اختلاف نظر وجود داشت. در یک طرف جناح حزب جمهوری اسلامی بود و در مقابل بنی‌صدر، که پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری، ریاست دولت را بر عهده داشت، البته صادق قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت، نیز نظر خاص خود را داشت و

→ رسیدگی می‌کند.»

(کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۵۸)

البته این هیأت تشکیل شد و اقداماتی هم کرد ولی در نهایت توفیقی نیافت.

۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۶۳.

۲. البته آقای دکتر یزدی می‌گوید: «من اولین کسی بودم که تأیید کردم و به آقای موسوی خوئینی، تلفنی تماس گرفتم و گفتیم این کار لازم بود.»

(کیهان، ۲۹ شهریور ۱۳۵۹ و اطلاعات، ۱۵ آبان ۱۳۵۸)

دنبال اهداف خود بود. این سه جناح، هر کدام سعی می‌کردند که طبق عقیده و سلیقه خود مسئله گروگانها را حل کنند. این در حالی بود که دانشجویان سفارت، چندان اعتنایی به دولت و رییس جمهور و وزیر خارجه و حتی شورای انقلاب نداشتند و راه خود را مستقلاً ادامه می‌دادند. فی‌المثل شورای انقلاب با تأیید امام تصویب کرد که گروگانها در اختیار دولت قرار بگیرد، اما دانشجویان نپذیرفتند. یا شورای انقلاب، تصویب کرد « کمیسیون تحقیق جنایات شاه، با گروگانها ملاقات کنند.»^(۱)

سرانجام رهبری در تاریخ ۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ حل مسئله گروگانها را به مجلس واگذار کرد و وعده داد پس از تشکیل مجلس شورا، به این مسئله رسیدگی خواهد شد. این ارجاع، عملاً به معنای به تعویق افتادن حل مسئله گروگانها و تشدید و دست کم ادامه بحران داخلی و خارجی بود. هر چند هرگز علت این تأخیر و ارجاع به مجلس گفته نشد، اما شاید دو عامل در این تصمیم دخالت داشتند:

۱- ناتوانی مسئولان در حل درست مشکل که عمدتاً ناشی از جدالها و کشمکشهای جناحهای رقیب بود.

۲- مردمی بودن مجلس و این که به هر حال یک نهاد ملی و مردمی که دولتی نیست و اختصاص به یک جناح هم ندارد؛ بهتر می‌تواند فصل الخطاب باشد و به ویژه از نظر بین‌المللی و قواعد دموکراسی و معیارهای بین‌المللی از منزلت و اعتبار حقوقی بیشتری برخوردار است.

مجلس در تاریخ ۷ خرداد ماه ۱۳۵۹ افتتاح شد. مجلس نیز، پس از تصویب اعتبارنامه‌ها و رسمیت یافتن، بررسی موضوع گروگانها را در دستور کار خود قرار داد. موضوع، ابتدا در کمیسیون خارجه مورد بحث قرار گرفت. آن‌گاه در تاریخ ۲۳ شهریور ماه ۱۳۵۹، کمیسیون، گزارشی به مجلس داد که در جلسه علنی خوانده شد. در آن گزارش پیشنهاد شده بود که یا مجلس به هیأتی اختیار بدهد در مورد گروگانها تصمیم بگیرد و یا قضیه در جلسه علنی مطرح شود و هیأتی انتخاب و مأمور اجرا و پیاده کردن اصول و ضوابطی گردد که از مجموعه نظریات ارایه شده به

دست آید. مجلس راه دوم را پذیرفت. پس از گفتگوهای طولانی، کمیسیون خارجی برای این کار تعیین و اعضای آن انتخاب شدند و حدود وظایف آن نیز مشخص گردید. قرار شد آن کمیسیون با استفاده از نظریات و پیشنهادات نمایندگان، پیشنهاد معینی را به مجلس ارایه دهد و در نهایت، مجلس تکلیف را روشن کند. «کمیسیون ویژه» تشکیل شد و مأموریت خود را انجام داد. سرانجام در جلسه ۱۱ آبان ۱۳۵۹، گزارش کمیسیون به صورت طرحی ارایه شد که نتیجه آن، آزادی گروگانها بود. در همان جلسه، پس از مذاکراتی مهم و شورانگیز و طرح استدلالهای دو طرف - موافقان و مخالفان آزادی گروگانها - بالاخره طرح تصویب شد.

هر یک از دو طرف برای اثبات نظریه خود استدلالهایی داشت. مهمترین استدلالهای موافقان عبارت بودند از:

- ۱- گروگانها دیگر مفید فایده نیستند و لذا به صورت کالای بنجلی در آمده‌اند.
- ۲- انگیزه اصلی گروگانگیری، مسئله رفتن شاه به آمریکا و لزوم بازگرداندن او به ایران و نیز تحویل دادن اموال او و خانواده‌اش به کشور بود، که اکنون با مرگ شاه بخشی از مسئله حل شده و بخش دیگر را هم می‌توان شرط آزادی گروگانها قرار داد.
- ۳- با آزادی گروگانها، بخشی از اموال مصادره شده ایران توسط دولت آمریکا - که به دنبال گروگانگیری، ضبط شده بود - از جمله سلاحهای خریداری شده در زمان شاه، به کشور باز می‌گردند.
- ۴- جنگ عراق علیه ایران به واسطه گروگانگیری پیش آمده لذا با آزادی گروگانها، جنگ تمام خواهد شد.
- ۵- آزادی گروگانها احتمال انتخاب کارتر را در انتخاب ریاست جمهوری آمریکا، بیشتر می‌کند و این به نفع ماست چرا که دموکراتها از جمهوریخواهان (ریگان) انعطاف پذیرتر هستند.
- ۶- بالاخره اسلام «عفو» هم دارد و می‌توان گروگانها را مشمول عفو اسلامی قرار داد.

در مقابل، مخالفان آزادی گروگانها، بخش عمده این استدلالها را قبول نداشتند و پاسخهایی هم به آن سخنان دادند که در صورت مذاکرات مجلس ضبط و ثبت

است. این افراد به طور اساسی چند نکته را مطرح می‌کردند. یکی این که گروگانها محاکمه شوند و دادگاه آن تبدیل به محاکمه امپریالیسم آمریکا، در ایران گردد و پس از آن محکوم شوند، ولی رهبر انقلاب محکومان را عفو کند و آزاد شوند. گفته می‌شد هدف، اعدام و یا آزار گروگانها نیست، بلکه هدف افشا شدن جنایات دولت آمریکا، در طول سه دهه در ایران است که با محاکمه این جنایات آشکار «موضع انقلاب» در دنیا تقویت می‌گردد و با عفو و آزادی آنها منتهی نیز بر سر دنیا و آمریکا و تلاشگران حل بحران گروگانگیری، خواهیم نهاد. استدلال دیگر این بود که اگر گروگانها محاکمه نمی‌شوند و یا به مصلحت نیست، حداقل رسیدگی به کار آنها و به ویژه آزادیشان تا پایان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به تأخیر بیفتد تا به حمایت از یکی از دو طرف متهم نشویم. اسامی کسانی که در جلسه یازدهم آبان به عنوان موافق صحبت کردند عبارت بودند از: فضل‌الله محلاتی، محمد منتظری، هادی نجف‌آبادی، سید هاشم حمیدی و علی محمد بشارتی. مخالفان از این قرار بودند: مصطفی تبریزی، محمد امین سازگارنژاد، محمد خزائی، محمدرضا امین ناصری و حسن یوسفی اشکوری.

به هر حال مصوبه پیشنهاد کمیسیون ویژه، به رأی گیری گذاشته شد و به تصویب اکثریت رسید. اما گروگانها بلافاصله آزاد نشدند. ظاهراً بنا بود تا کارتر در کاخ سفید هست، گروگانها در ایران باشند. از این رو درست در لحظه‌ای که ریگان در کاخ سفید سوگند می‌خورد، گروگانها از فرودگاه مهرآباد، پرواز کرده در اول بهمن ۱۳۵۹ تهران را ترک کردند.

البته باید افزود که مجلس چهار شرط برای آزادی گروگانها در نظر گرفته بود که عبارت بودند از:

- ۱- عدم دخالت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا در ایران.
- ۲- آزاد کردن سرمایه‌ها و رفع انسداد از داراییهای متعلق به ایران.
- ۳- لغو دعاوی مالی و حقوقی و جزایی آمریکا بر ضد ایران.
- ۴- باز پس دادن اموال شاه و نزدیکانش.^(۱)

در ارتباط با دعاوی مالی ایران و آمریکا (موضوع بند ۲ و ۳ و ۴)، قرار شد که از طریق داوری دیوان لاهه (وابسته به سازمان ملل متحد) رسیدگی شود. پس از آن هیئتی از دو کشور، تعیین شدند که موضوع مأموریت خود را به انجام برسانند. این مأموریت و فعالیت، از همان زمان آغاز شد که هنوز نیز به پایان نرسیده است. دولت الجزایر، رابط ایران و آمریکا، بود و از این جهت قرار داد ایران و آمریکا، در ارتباط با آزادی گروگانهای آمریکایی به «قرارداد الجزایر» یا «بیانیه الجزایر» شهرت پیدا کرد.

در مورد علل و انگیزه‌های اصلی گروگان‌گیری، ماهیت دانشجویان اشغال‌کننده سفارت، ماجراهای داخلی درگیری سیاسی مسئولان کشور در ارتباط با گروگانها، ارتباط احتمالی ماجرای گروگان‌گیری با مسایل داخلی آمریکا و به ویژه انتخابات ریاست جمهوری آن کشور، پیامدهای مثبت یا منفی گروگان‌گیری برای انقلاب و کشور و اسلام و به ویژه قرار داد الجزایر، فراوان سخن گفته‌اند و البته در داخل و بیشتر در خارج در این موارد صحبت شده است. در این مجال حتی امکان اشارتی به آنها هم نیست. به هر حال در مجموع، کسانی از این حادثه دفاع کرده و می‌کنند و دست کم آثار مثبت آن را بیشتر از عواقب منفی آن می‌دانند.* هم اشغال سفارت و

*. به عنوان نمونه می‌توان به سخن عباس عبدی، یکی از دانشجویان سفارت، اشاره کرد. ایشان در پاسخ این سؤال که «به نظر شما در آن دوران، دانشجویان چه سیاستهایی را تعقیب می‌کردند که در برگزیده منافع ملی ایران در مواجهه با آمریکا باشد؟»، می‌گوید:

«من منطقی این سؤال شما را قبول ندارم. این که ما بگوییم چه چیزی را در آن روز دانشجویان باید تعقیب می‌کردند، درست نظیر آن است که صد سال دیگر عده‌ای بنشینند و بگویند که ما امروز چه باید می‌کردیم؟ این درست است که ما باید از تاریخ و گذشته درس بگیریم ولی باید به محظورات زمانی و مکانی توجه کرد. ما اسیر محیط خودمان هستیم. در این رابطه باید سؤال را به این شکل مطرح کرد که دانشجویان در آن زمان چه کار دیگری می‌توانستند، بکنند که متناسب با اهدافشان باشد، ولی انجام ندادند؟...»

آیا در آن روزگار باید می‌نشستند و درس می‌خواندند یا کتاب می‌خواندند؟ یا باید در شرایطی که صدها نشریه در کشور منتشر می‌شد، آنها هم روزنامه منتشر می‌کردند؟ به نظر من در آن شرایط دانشجویان به بهترین کاری که ممکن بود، دست زدند. ... به نظر من تحلیل آن روز دانشجویان، که اگر سفارت آمریکا در ایران باقی می‌ماند، خطرهای جدی، انقلاب را تهدید می‌کرد، درست بود... اگر مراجعه‌ای به اسناد سفارت

هم آزادی گروگانها را پیروزی برای ایران و شکست برای آمریکا، می‌شمارند. البته در مقابل، کسانی هم یا با اصل گروگانگیری و حمله به سفارت مخالفاند و آن را نادرست و مضر به حال کشور و انقلاب، ارزیابی می‌کنند و یا از چگونگی حل و فصل ماجرا، ناراضی‌اند و نسبت به آن انتقاد وارد می‌کنند. در مورد قرارداد یا بیانیه الجزایر نیز، همین دو نظر متفاوت وجود دارد.

در مورد انگیزه‌های اشغال سفارت نیز عده‌ای معتقدند که بانی و طراح اصل آن، آمریکا و آمریکاییان بودند که برای تفرقه افکنی در صف رهبران انقلاب و نظام و پرونده سازی بر ضد نیروهای ملی، گروهی از جوانان مخلص را آلت دست کردند. بعضی دیگر آن را طراحی جناح کسینجر و راکفلر و بانکداران آمریکایی که به ایران بدهکار بودند و یا پولهای ایران را در اختیار داشتند، می‌دانند، که هدف آنها بالا کشیدن پولهای ایران بود.* بعضی دیگر در اصالت و انگیزه‌های دینی و ملی دانشجویان تردید ندارند، اما عقیده دارند که گروهی با نفوذ و چیرگی در آن دانشجویان، از آنها برای تسویه حسابهای سیاسی و گروهی بهره گرفتند.

→ آمریکا بشود دقیقاً مشخص خواهد شد که حضور آمریکاییها چقدر در مسایل داخلی ما نقش داشته است. اساساً حضور سفارت آمریکا، قوت قلبی برای نیروهای داخلی طرفدار آمریکا و دشمنان انقلاب بود.

... به هر حال آمریکاییها، نیروها و افرادی را از داخل جذب کرده و توسط آنها به اقدام می‌پرداختند. بنابراین، در صورتی که رابطه سیاسی با سفارت آمریکا وجود می‌داشت از یک طرف بر مدیریت جامعه تأثیر می‌گذاشتند و از سوی دیگر عوامل خود را در سطح جامعه گسترش می‌دادند و در نتیجه به نفوذ در جامعه می‌پرداختند. به ویژه در وضعیت ابتدای انقلاب و در آن اوضاعی که هیچ نهادی در کشور ثبات پیدا نکرده بود.»

(ایران فردا، شماره ۳، صص ۳۹ و ۴۰)

آقای عبیدی از منظر دیگری هم، گروگانگیری و اشغال سفارت آمریکا را مورد تأیید قرار می‌دهد:

«توجه به احساسات آن موقع مردم ایران علیه شاه و شناختی که از رابطه شاه و آمریکا داشتند، تصرف سفارت آمریکا، مسالمت آمیزترین و کم هزینه‌ترین اقدامی بود که علیه ایالات متحده آمریکا، در ایران انجام شد و اگر آن واقعه رخ نمی‌داد، دیر یا زود گروههای دیگری به صورت مسلحانه به آن جا حمله می‌کردند و کمترین نتیجه‌اش قتل تعداد زیادی، آمریکایی بود.»

(هفته نامه راه نو، شماره ۱۵، ۱۰ مرداد ۱۳۷۷، ص ۵)

* آقای ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس جمهور اسبق ایران، در کتاب خود «سیر تحول سیاست آمریکا در ایران» این نظر را ابراز می‌کند. البته ایشان در این مورد، به برخی منابع آمریکایی و غربی استناد می‌کند.

ما در این جا، فقط داستان را روایت کردیم و نقطه نظرها را گزارش دادیم و در مقام رد و یا اثبات هیچ نظریه‌ای نیستیم. با این همه دو نکته مسلم است، یکی این که گروه‌انگیزی و طولانی شدن آن از چنان اهمیتی در تاریخ ایران برخوردار است که تاکنون دو دهه است که در روابط داخلی و خارجی، اثر گذاشته و آثار متعددی در پی، آورده است که ظاهراً به این زودی پایان نمی‌یابد. دوم این که، صرف نظر از انگیزه‌های نخستین اشغال‌کنندگان سفارت و پیامدهای مثبت و منفی آن، طولانی شدن اقامت گروه‌گانها در ایران، منازعات مهمی در میان جناحهای رقیب سیاسی درونی حاکمیت و در نتیجه صف بندیهای جریانهای سیاسی و فکری خارج از حاکمیت و حتی در افشاری از مردم پدید آورد که آثار مخربی بر جای نهاد، و هنوز هم در مناقشات سیاسی و جناحی نقش می‌آفریند و گروه‌هایی از حربه آن بر ضد یکدیگر، سود می‌جویند.*

۳- انتخابات ریاست جمهوری

پس از تصویب قانون اساسی، نخستین اقدام مهم برای تحقیق قانون و تشکیل نهادهای قانونی و رسمی کشور، انجام انتخابات ریاست جمهوری بود. پس از تصویب قانون انتخابات در شورای انقلاب، در روز ۲۵ آذر ماه ۱۳۵۸، از طرف وزارت کشور اعلام شد: ۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهد شد. رقابتهای انتخاباتی، که عملاً از چندی پیش شروع شده و کسانی مطرح شده بودند، به طور جدی‌تر آغاز شد.

با توجه به این که از طرف امام خمینی، اعلام شده بود «روحانیون حق ندارند، رییس جمهور شوند»^(۱)، از روحانیان کسی نامزد ریاست جمهوری نشد. جز آقای حاج شیخ صادق خلخالی، که در آن زمان از شهرتی برخوردار بود، ولی او به رغم این که اعلام کرده بود:

* برخی از مسایل مربوط به گروه‌گانها در ارتباط با مهندس بازرگان و نظریات ایشان را در این مورد، در

فصل سوم خواهیم آورد.

۱. کیهان، ۹ دی ۱۳۵۸.

«خدا شاهد است این مملکت نجات پیدا نمی‌کند، الا به دست من.»^(۱)

و گفته بود:

«ریاست جمهوری بنی‌صدر، دوام نخواهد داشت، چون یک‌صدم قاطعیت مرا ندارد.»^(۲)

به نفع بنی‌صدر کناره‌گیری کرد.^{(۳)*}

مهندس بازرگان، نیز یکی از نامزدها بود، که به دلایلی که گذشت، پیش از ثبت نام، انصراف داد. پس از آن افراد متعددی نامزد ریاست جمهوری شدند که چند تن از دیگران شناخته شده‌تر بودند و لذا شانس بیشتری برای انتخاب شدن داشتند. این افراد عبارت بودند از: دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر، جلال‌الدین فارسی، دکتر حسن حبیبی، دکتر کاظم سامی، صادق قطب‌زاده، دریادار احمد مدنی و دکتر صادق طباطبایی. با توجه به تمامی جوانب و شرایط آن ایام، بنی‌صدر، بیشترین شانس را برای پیروزی داشت. چراکه:

۱- از حمایت وسیع برخوردار بود،

۲- از ناحیه قابل توجهی از روشنفکران و ملیون و اقشار متوسط شهری، حمایت می‌شد،

۳- به نظر می‌رسید و دست کم چنین القا می‌شد که مورد تأیید و حمایت رهبری و بخش قابل توجهی از منسوبان ایشان (از جمله آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی و حجة الاسلام حاج سید حسین خمینی) است،

۴- شمار قابل توجهی از روحانیان بلند پایه در تهران و برخی شهرستانها از

۱. کیهان، ۲۹ دی ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۱۶ دی ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۲۶ دی ۱۳۵۸.

* هر چند دقیقاً روشن نشد که چرا آقای خلخالی به نفع بنی‌صدر کناره‌گیری کرد. - احتمالاً مخالفت امام بی‌تأثیر نبود. - اما شاید از بنی‌صدر قول نخست‌وزیری گرفته بود و توقع داشت بنی‌صدر او را به نخست‌وزیری بگمارد. پس از انتخاب شدن بنی‌صدر به ریاست جمهوری، خلخالی از او حمایت می‌کرد. اما وقتی بنی‌صدر اعلام کرد هرگز خلخالی را به نخست‌وزیری انتخاب نخواهد کرد، خلخالی نیز به صف مخالفان بنی‌صدر پیوست. بادم هست، پس از عزل بنی‌صدر، روزی آقای خلخالی به چند تن از نمایندگان با لحن دلسوزانه‌ای می‌گفت: چه قدر به بنی‌صدر گفتم، تو با آقای بهشتی، هاشمی و... نمی‌توانی کار کنی، مرا نخست‌وزیر کن که می‌توانیم با هم کار کنیم، ولی گوش نکرد، نتیجه‌اش این شد.

کاندیداتوری بنی صدر، پشتیبانی می‌کردند.

چنان که بعداً «جامعه روحانیت مبارز تهران» بنی صدر، را رسماً کاندیدا کرد. اما با توجه به اختلافاتی که از آغاز بین او و رهبران حزب جمهوری اسلامی، بروز کرده بود، حزب و در نتیجه روحانیان برجسته و صاحب نفوذ در دستگاه رهبری و در شورای انقلاب از بنی صدر حمایت نکرد و در مقابل آقای جلال الدین فارسی از اعضای صاحب نام حزب جمهوری را کاندیدا کرد. که البته «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» نیز از این تصمیم حمایت کرد.

چندی پس از شروع تبلیغات رسمی و قانونی، یکی از روحانیان معروف و با نفوذ آن روزگار (آقای حاج شیخ علی تهرانی)، که با حزب جمهوری، مخالفت شدید داشت، در ارتباط با آقای فارسی، شبهه‌ای مطرح کرد که جدی تلقی شد و برای حزب مشکل اساسی ایجاد کرد. و آن این بود که در قانون اساسی، آمده است رییس جمهور باید «ایرانی الاصل» باشد و آقای فارسی «افغانی الاصل» است. پس از جدالهای لفظی فراوان، که در مطبوعات آن ایام نیز منعکس است، سرانجام به رهبری ارجاع شد و ایشان نیز صلاح دیدند، بهتر است در نخستین رییس جمهور ایران، شبهه‌ای قانونی نباشد و رأی به کناره‌گیری فارسی دادند.^(۱) و بدین ترتیب فارسی از رقابت خارج شد و در واقع عمده‌ترین رقیب بنی صدر، صحنه را ترک کرد. پس از آن حزب جمهوری اسلامی و جامعه مدرسین قم، ظاهراً به دلیل این که ۹ روز به انتخابات مانده بود و دیگر امکان معرفی کاندیدای جدید نبود، از آقای دکتر حبیبی (کاندیدای نهضت آزادی)، حمایت کردند.

یکی از کاندیداها، مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق و جنبش ملی مجاهدین، بود* که مورد تأیید نیز واقع شده بود. اما وجود و حضور او در عرصه

۱. آقای فارسی در کتاب خاطرات خود می‌گوید:

«امام فرمودند: خدا می‌داند (یا خدا شاهد است) برایم فرقی نمی‌کند که شما رییس جمهور بشوید یا آقای بنی صدر. اولین رییس جمهور، نباید شبهه قانونی در موردش باشد.» (زوایای تاریخ، ص ۵۱۹).

* «جنبش ملی مجاهدین» عنوان دیگر «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود که در سطح وسیعتری برای جذب افراد - بیشتر در اوایل - پس از پیروزی انقلاب، تشکیل شد و در واقع سازمانی بود برای بسیج و تشکل و سازماندهی طرفداران و حامیان سازمان مذکور در سطح کشور.

انتخابات، مناقشات فراوانی را برانگیخت. عده‌ای شدیداً به کاندیداتوری وی اعتراض کرده، آن را نشانه انحراف دانستند. و حتی شورای انقلاب را تهدید به اقداماتی کردند.^(۱) سرانجام در این مورد از رهبری سؤال و کسب تکلیف شد. ایشان مکتوب پاسخ دادند:

«کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رأی مثبت نداده‌اند، صلاحیت رییس جمهور شدن ندارند.»^(۲)

و بنی صدر در واکنش به آن گفت:

«اگر مسئله رأی ندادن به قانون اساسی باشد، باید شناسنامه همه را نگاه کنند.»

و مجاهدین انصراف خود را اعلام کرده، گفتند در انتخابات شرکت نمی‌کنند.^(۳) و بدین ترتیب مسعود رجوی، نیز از صورت اسامی کاندیداها حذف شد.

انتخابات در روز معین برگزار شد. آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر، با حدود ۱۱ میلیون رأی به ریاست جمهوری ایران برگزیده شد. حکم ریاست جمهوری ایشان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۸ در بیمارستان قلب تهران*، به وسیله رهبری انقلاب تنفیذ شد. پس از آن بنی‌صدر، عملاً ریاست قوه مجریه و ریاست شورای انقلاب را به دست گرفت.

اما چنان که پیش‌بینی می‌شد، اختلافات تازه‌ای در سطح گسترده‌تر و علنی بین نیروهای داخلی انقلاب و به ویژه حاکمیت جمهوری اسلامی آغاز شد. بنی‌صدر و حامیانش در یک طرف بودند و حزب جمهوری اسلامی و مدافعانش در طرف دیگر. می‌توان گفت تقریباً در تمامی مسایل عمده کشور، اختلافات کم و بیش عمیق و مشهودی بین دو جناح وجود داشت. پس از تشکیل مجلس، صف‌بندیها و درگیریها، ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. پس از آغاز جنگ، باز هم اختلاف و جدال عمیق‌تر و جدی‌تر شد. که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. روند اختلاف و سیر

۱. کیهان، ۲۹ دی ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۳۰ دی ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۲ بهمن ماه ۵۸.

* علت تشکیل مراسم در بیمارستان آن بود که در آن ایام، امام خمینی در بیمارستان قلب تهران، بستری و تحت مداوا بودند.

حوادث، سرانجام به برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری در تاریخ ۳۱ خرداد سال ۱۳۶۰ منجر شد. وی پس از چندی مخفیانه از ایران گریخت و به فرانسه رفت.

۴- انتخابات مجلس اوّل و تحولات آن

پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری، مسئله برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی - که بعدها در مجلس به «مجلس شورای اسلامی» تغییر نام یافت - در دستور کار قرار گرفت. ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۸، روز رأی‌گیری اعلام شد. افراد و گروه‌های سیاسی و احزاب کوچک و بزرگ آن ایام، برای مشارکت در انتخابات و ورود به مجلس، اعلام آمادگی کردند.

طبق مصوبه شورای انقلاب، که هنوز نقش قوه مقننه را، ایفا می‌کرد، انتخابات دو مرحله‌ای اعلام شد.* این امر موجب ظهور اختلاف نظری جدی شد. کسانی از آن دفاع می‌کردند و آن را سالمتر و صحیحتر می‌دانستند و در مقابل، کسانی و گروه‌هایی آن را مغایر با دموکراسی و آزادی می‌شمردند و آن را تدبیری برای انحصار طلبی و محدودیت آرای آزاد مردم، ارزیابی می‌کردند و لذا مخالف بودند. شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و در مجموع غالب شخصیتهای و جریانهای خط امامی، از آن دفاع و حمایت می‌کردند و نیروهای ملی و رادیکال غیر خط امامی در جبهه مخالف دو مرحله‌ای شدن انتخابات قرار داشتند. از جمله بنی‌صدر، جبهه ملی، سازمان مجاهدین و شماری از رجال سیاسی آن روز مخالفت خود را اعلام کردند.

آقای هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب و وزیر کشور، از رهبران حزب جمهوری اسلامی، به عنوان دفاع از طرح دو مرحله‌ای شدن انتخابات گفت:

«اولین دوره مجلس شورا، فوق‌العاده مهم و حساس است و رسالت عظیمی بر عهده دارد. انقلاب شده، نظامی طاغوتی فرو ریخته و باید به جای آن نظامی

* منظور از دو مرحله‌ای بودن این است که هر کاندیدا باید حایز اکثریت مطلق آرای شرکت کنندگان در رأی‌گیری بشوند (پنجاه به علاوه یک) و اگر چنین نشد، انتخابات تجدید می‌شود و این بار حایزین اکثریت نسبی برگزیده خواهند شد. سنتی که هنوز هم برقرار است.

عادلانه و براساس قسط اسلامی ساخت.»^(۱)

و مخالفان استدلال می‌کردند:

«که بگذارید اقلیتهای سیاسی در مجلس نماینده داشته باشند.»^(۲)

اما سرانجام مخالفتها، راه به جایی نبرد و نظر شورای انقلاب به اجرا درآمد. انتخابات در روز مقرر (۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۸) برگزار شد. با وجود این که تقریباً تمامی گروههای سیاسی (حتی حزب توده و چریکهای فدایی خلق و...) کاندیدا داشتند و تبلیغات گسترده‌ای نیز انجام داده بودند، اما کاندیداهای طیف حزب جمهوری و به اصطلاح «خط امامی» اکثریت مطلق یافتند. در مرحله اول ۹۷ نفر از ۲۷۰ تن نماینده (از جمله ۱۸ تن از ۳۰ نفر در تهران که یکی از آنان مهندس بازرگان بود)، اکثریت مطلق را کسب کردند. این برگزیدگان از نظر گرایش فکری و سیاسی، غالباً وابسته به جناح انقلابی از نوع خط امامی بودند.

انتخابات مرحله دوم در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ انجام شد و طی آن ۱۳۷ نفر دیگر به مجلس راه یافتند که باز اکثریت با جناح یاد شده بود. با این که در آن زمان هنوز خطوط فکری برخی دقیقاً روشن نشده بود لذا بعدها بعضی از نمایندگان جا به جا شده و از جبهه‌ای به جبهه دیگر رفتند، اما در مجموع ترکیب مجلس اول روشن بود. روشن بود که اکثریت مجلس با جناح خط امام است و این برای این جریان یک پیروزی مهم و استراتژیک محسوب می‌شد.

از نیروهای چپ غیرمذهبی، هیچ کس انتخاب نشد. مسعود رجوی، رهبر و کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، به مرحله دوم راه یافته بود و احتمال می‌رفت که انتخاب شود، اما پس از اعلام نتایج مرحله اول و در فاصله مرحله اول و دوم، تلاشهای تبلیغاتی وسیعی و تدابیری صورت گرفت که از مجاهدین - که شماری از آنها در تهران و شهرستانها به مرحله دوم راه یافته بود - وارد مجلس نشوند. در مقابل کسانی نیز تلاش می‌کردند تمامی گروهها و به طور خاصی مجاهدین، که به هر حال برجسته‌ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت بودند و با صبغه مذهبی، سوابقی در مبارزه و انقلاب داشتند، در مجلس آینده حضور داشته باشند تا مجلس

۱. کیهان، ۱۳ اسفند ماه ۱۳۵۸.

۲. هاشمی و انقلاب، ص ۳۸۳.

برآیند جامعه و به ویژه محور وفاق ملی باشد. یکی از این کسان مهندس بازرگان بود که وی طی نامه‌ای خطاب به مردم اظهار امیدواری کرد که مسعود رجوی نیز بتواند در انتخابات شرکت کند و رأی بیاورد و در نامه وی آمده است:

«برای تأمین وحدت و حقوق گروههای اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرّف جناح پر شوری از جوانان با ایمان می‌باشد، نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه با گروههای با حسن نیت از طریق خدمت به خدا و خلق بشود.»^(۱)

البته پس از آن که رهبری انقلاب، با این فکر شدیداً مخالفت کردند، پیشنهاد و نظر بازرگان، سخت مورد انتقاد برخی نیروهای خط امام واقع شد و بر او خرده‌ها گرفته و جوّی جدید بر ضد او ایجاد شد. از این رو در مصاحبه با روزنامه کیهان توضیحاتی پیرامون نیت و نظر خود داد. ایشان در پاسخ سؤال کننده که خواست او توضیحی پیرامون اطلاعیه‌اش درباره دعوت از مردم برای رأی دادن به رجوی بدهد، گفت:

«اولاً، تنها انتقاد و اعتراض نشد، بلکه تلفنهای تشکر و تأیید فراوان هم رسید.

ثانیاً، کسانی که معترض شده یا علت می‌پرسیدند، غالباً متن اطلاعیه و منظور از آن را نخوانده قضاوتشان روی شنیده‌های از دیگران یا تعبیر و عناوینی بود که روزنامه‌ها گذارده بودند.»

سپس وی گفت:

«آنچه می‌پرسیدند یا ایرادی می‌گرفتند این بود که چرا رهبر گروهی را که دارای افکار التقاطی هستند و حتی با دولت موقت و شورای انقلاب، مخالفت داشته‌اند، تأیید کرده و از مردم تهران خواسته‌ام به ایشان رأی بدهند...
دلیلش این است که معتقد بودم و ضروری و حق می‌دانم که اختیار مملکت و حق دخالت در امور و نظارت از طریق مجلس، اختصاصی به دسته خاصی از ملت - ولو اکثریت و افراد خیلی صالح - نداشته باشد. بلکه همه گروهها و

قشرهای ملت برحسب عده و جمعیتشان و بر طبق اصل ۳ قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی، در تعیین سرنوشت سیاسی مملکت «مشارکت» نمایند. اتفاقاً اولین جوابی که امام در آن ایام که هنوز در نجف اشرف تشریف داشتند به خبرنگار لوموند دادند و بعدها هم در مصاحبه‌ها و سخنرانیهای دیگری تکرار فرمودند این بود که در حکومت جمهوری اسلامی از اقلیتهای مخالف دولت، سلب آزادی در محکومیت آنان به این شرح اظهار عقیده و مشارکت قانونی نمی‌شود...

آنچه در آن اطلاعیه خواسته و توضیح داده‌ام نیز این بود که «بگذاریم گروههای اقلیت طرفدار قانون اساسی به تناسب جمعیت و طرفدارانشان نماینده‌ای به مجلس بفرستند، تا نظریات و انتقادهای خود را آزادانه و با مسالمت ابراز دارند.» خبرنگار می‌پرسد: «آیا شما با این گفته که این گروه عقاید التقاطی دارند، موافقید؟»، ایشان می‌گوید:

«این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند، به عهده خودشان و هم به عهده کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده‌اند، لازم است که بیایند برای مردم روشن کنند...

ولی تا جایی که به بنده مربوط می‌شود، آیا احتیاج به تذکر دارد که بگویم نه تنها حالا بلکه از دهها سال قبل مدافع و مصر به حفظ اصالت و اعتدال اسلام، آن طور که هست بوده‌ام و با هرگونه التقاط و انحراف و افراط و وارد کردن اصول یا شعارها و حتی اصطلاحات غیراسلامی در اسلام مخالف بوده‌ام...».

سؤال شد: «آقای بازرگان، ایراد می‌گرفتند که شما چرا آنها را جوانان پرشور دارای ایمان خوانده‌اید؟». ایشان گفتند:

«این یک واقعیتی است من با همه آنها آشنا و محسوس نبوده‌ام ولی آنها را که می‌شناسم، نسبت به آنچه که بدان اعتقاد دارند پرشور و با ایمان یافتم. به مکتب و مرام ایمان دارند.

به فرموده قرآن و پیغمبر اختلاف و دشمنی با شخصی یا قومی نباید ما را به خروج از عدالت بکشانند. یک مسلمان آزاده نباید بخواهد که فقط خودش و کسانی که همه چیز را عیناً مانند او می‌فهمند و می‌خواهند، برخوردار از حقوق

قانونی و خدمتگذاری و مواهب مملکتی بداند. در غیر این صورت دیکتاتوری و استبداد است. شاه سابق هم که حزب رستاخیز درست کرده بود، می‌گفت هر کس موافق نباشد و داخل حزب نشود جایش در زندان یا تبعید است. با افکار انحرافی و التقاطی هم به خصوص وقتی پای شور و عشق و ایمان در کار باشد با چوب و چماق و تکفیر نمی‌توان مبارزه کرد.»

خبرنگار پرسید: «آیا فکر نمی‌کنید گروه‌های جنجالی مخالف، از کرسی مجلس سوء استفاده نموده و آن جا را متشنج و مبدل به صحنه جنگ و جدال دایم کنند؟» ایشان گفت:

«ای کاش هیچ کس و موافقین جمهوری اسلامی هم چنین کاری را نکنند. در مورد اقلیتهای سیاسی، من برعکس شما فکر می‌کنم. همیشه اختناق و پایمال کردن عدالت و حقوق قانونی اشخاص عکس‌العملهای حاد و حالت مظلومیت و حق به جانب ایجاد می‌نماید و بهانه برای سر و صداها و زد و خورد خیابانی و تحریک به آشوب و عصیان می‌شود. مملکت، امروز بیش از هر زمان احتیاج به وحدت و همکاری گروه‌های مؤمن به جمهوری اسلامی دارد و این همکاری احتیاج به سعه صدر و دعوت و تفاهم دارد»

در پایان خبرنگار کیهان پرسید «دعوت شما با پیام اخیر امام که از مردم خواسته بودند به کاندیداهای مسلمان با تقوا، رأی بدهند، تناقض نداشت؟» ایشان گفتند:

«اولاً، فرمایشات امام بعد از اطلاعیه بنده منتشر شد.

ثانیاً، کسانی را که من از آن لیست همنام به مردم توصیه نموده بودم تماماً مسلمان با تقوا و با سوابق طولانی خدمت و مبارزه و انقلاب هستند.

ثالثاً، تأکیدهای معظم‌له اصولی و کلی بوده نام از گروه و فرد خاصی نبرده، تشخیص را به عهده رأی دهندگان گذارده بودند.»^(۱)

البته برخی شخصیت‌های دیگر نیز این فکر و نظر را داشتند. از جمله آقای احمد صدر حاج سید جوادی، عضو نهضت آزادی و نماینده مردم قزوین، در مجلس، گفت:

«ورود نمایندگان همه گروه‌ها به مجلس، مملکت را از انفجار نجات می‌دهد.»^(۱)

آقای محمد مجتهد شبستری، نماینده مردم شبستر در مجلس، گفت:
«مجلس شورا باید در جلوگیری از وسعت‌شدن فاصله میان گروه‌های سیاسی و دو قطبی شدن جامعه، اساسی‌ترین نقش را بازی کند.»^(۲)
و به همین دلیل ایشان خیلی جلوتر از آن پیشنهاد کرده بود: «مدیریت مجلس باید در دست منفردین باشد.»^(۳)
به هر حال با پیام امام خمینی، نقطه پایانی بر این اختلاف نظر نهاده شد. ایشان به «ملت عزیز» توصیه کردند:

«کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و معتقد به اجرای احکام اسلام و مخالف مکتب‌های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشد...»

باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود، رأی ندهند، چه انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی، باعث می‌شود که به چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود، کرد...»

ممکن است بعضی شیاطین، مطالبی را بین مردم ناآگاه پخش کنند و آنان را در رأی دادن یا رأی به اشخاص صحیح دادن منحرف کنند...

دوم آن که گفته شود خوب است به همه گروه‌ها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا جامع همه گروه‌ها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند و ملت به این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد و به اشخاص با شرایط فوق رأی دهد.»^(۴)

بدین ترتیب هیچ یک از کاندیداهای مجاهدین به مجلس راه نیافتند و از آن پس سیاست رسمی جمهوری اسلامی، حذف تمامی جریان‌های «انحرافی» و «التقاطی»

۱. کیهان، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۳. کیهان، ۱۴ فروردین ۱۳۵۹.

۴. صحیفه نور، ج ۱۲، صص ۷۵ و ۷۶.

و غیرمعتقد و یا حتی غیرمقیمید به اسلام رسمی حول محور ولایت فقیه (و بعدها ولایت مطلقه فقیه) شد.

مجلس در ۷ خرداد ماه ۱۳۵۹، مصادف با ۱۳ رجب و سالروز میلاد امام علی(ع)،* افتتاح شد. طبق سنت هیئت ریسه سنی مجلس، مدیریت مجلس را بر عهده گرفت. آقای دکتر یدالله سبحانی، مستترین نماینده، ریاست سنی را عهده‌دار شد. پس از بررسی اعتبارنامه‌های حداقل ۱۸۰ نماینده، که تا ۲۰ خرداد ۱۳۵۹ طول کشید، مجلس توانست به تدوین آیین‌نامه پردازد. چون طبق اصل ۹۳ قانون اساسی، مجلس بدون شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد، با معرفی شش تن از فقهای نگهبان که پیش از آن انجام شد، در جلسه مورخ ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹، شش تن از حقوقدانان شورای نگهبان نیز به وسیله مجلس انتخاب شدند و در نتیجه مجلس با وجود و حضور شورای نگهبان، رسمیت یافت و کار خود را آغاز کرد.

با این که امام در پیام خود به مناسبت گشایش مجلس، صریحاً جناحها را از درگیری و تخاصم بر حذر داشته بود و ضمن یادآوری این نکته که «مرکز همه قانونها و قدرتها مجلس است»، اعلام کرد «مجلس جای تصفیه حسابهای شخصی و گروهی نیست.» و شما «جز به مصالح کشور به چیز دیگری فکر نکنید.» ایشان افزودند:

«ویژگی این مجلس و محیط کشور در این دوره، ایجاب می‌کند که مجلس و دولت، هماهنگ شود تا بر مشکلات کشور فایز آیند و هیچ یک از نهادهای جمهوری اسلامی، خصوصاً مجلس و رییس جمهوری و دولت، برای یکدیگر و دیگران کارشکنی نکنند.»

نیز ایشان نمایندگان مجلس را «عصاره فضایل ملت» خواند. حتی تذکر دادند که اگر به جای رسیدگی به کار مردم، به تصفیه حسابهای شخصی پردازید، این انحراف است و غضب است آن محل برای شما.»^(۱)

آقای بنی صدر رییس جمهور نیز، ضمن توصیه و دعوت به همکاری و همدلی و

* به این مناسبت ماده تاریخ «مظهر عدل علی» به وسیله آقای محمد صافی ساخته شد که با حروف ایجد می‌شود «۱۳۵۹» و در جلسه ۲۴ (۴ مرداد ۱۳۵۹) در مجلس مطرح شد.

تفاهم، در مجلس گفت:

«ما به روشهای نادرست، تنها به عنوان موانع و مشکلات می‌نگریم و خود بر آن نیستیم که این روشهای تخریبی را اساس کار قرار دهیم. مجلس که اکثریت و اقلیت به روش غربی داشته باشد به وضعیتی دچار می‌شود که امروز تحت عنوان پارلمانتاریسم بین جوانان دانشجوی مسلمان خود ما نیز مورد رد و انکار است. مجلس اسلامی بحث برای یافتن بهترین راه‌حلهاست... ما با قاطعیت در برابر روشهای تخریبی می‌ایستیم.»^(۱)

اما آنچه که در عمل اتفاق افتاد، خلاف این دعوتها و توصیه‌ها و وعده‌ها بود. از همان روزهای اول، جدال جناحها آغاز شد و با شدت، گسترش پیدا کرد و بزودی اداره کشور با بحران جدی مواجه شد و موانع متعدد بر سر راه روند طبیعی امور ایجاد کرد.

هر چند در مجلس چند جریان فکری وجود داشت، اما از همان آغاز، دو جریان اکثریت و اقلیت در ارتباط با رییس جمهور شکل گرفت و با هم به رقابت برخاستند. اکثریت، که حول حزب جمهوری اسلامی و رهبران آن گرد آمده بودند، مخالف رییس جمهور، شمرده می‌شدند و به ویژه بنی‌صدر پیوسته بر این تعارض تأکید می‌کرد. در مقابل، اقلیت بود که در مجموع در مراتب مختلف و از منظرهای گوناگون و متفاوت، از رییس جمهور، حمایت می‌کرد. البته جز شماری از این نمایندگان، که یا از دوستان قدیم و جدید بنی‌صدر بودند و یا ارتباطی با «دفتر همکاریهای مردم با رییس جمهور» داشتند، اکثریت حامیان بنی‌صدر، ارتباط تشکیلاتی و معین با بنی‌صدر و تشکیلات ریاست جمهوری نداشتند، صرفاً با تحلیل شرایط و بنا به تشخیص مصلحت اندیشانه مملکتی از بنی‌صدر و بعضی از مواضع او پشتیبانی می‌کردند. همان‌گونه که بعد از عزل بنی‌صدر نیز مستقلاً به راه خود ادامه دادند. فی‌المثل جامعه روحانیت مبارز تهران و یا نهضت آزادی، که هر کدام با حفظ مواضع خودشان از بنی‌صدر، حمایت می‌کردند، مواضع خود را پی‌گرفتند. هر چند که جامعه روحانیت پس از آن، به ائتلاف با حزب تن داد و تا

حدودی در مشی خود تغییراتی داد.

به هر حال حزب جمهوری اسلامی که در انتخابات ریاست جمهوری قافیه را باخته بود، بیشترین تکیه گاه و امیدش، مجلس بود. از این رو تلاش فراوانی در پنهان و آشکار صورت می گرفت تا ریاست و هیئت ریسه مجلس و رهبری فکری و خط مشی اصولی تصمیمگیریهها و حداقل اکثریت قاطع مجلس در اختیار حزب و ائتلاف خط امام باشد تا با تشکیل دولت هماهنگ با اکثریت مجلس، پیشبرد برنامه ها و سلاقی اکثریت ممکن گردد. پس از آن که در جلسات نوزدهم و بیستم، بیست و نهم و سی ام تیرماه ۱۳۵۹، انتخابات هیئت ریسه انجام شد و آقای اکبر هاشمی رفسنجانی، به عنوان رییس و سید محمد موسوی خوئینی به عنوان نایب رییس اول انتخاب شدند. و دیگر اعضای هیئت ریسه جملگی از جناح اکثریت برگزیده شدند، یکی از اهداف ائتلاف خط امام بر آورده شد.

طبیعی بود که پس از رسمیت یافتن مجلس، مهمترین مسئله، انتخاب نخست وزیر و تشکیل دولت بود و لذا انتخاب نخست وزیر در دستور کار، قرار گرفت. این امر، نخستین جرقه اختلاف را زد و در واقع جدال پشت پرده را علنی کرد.* رییس جمهور، چنان که گفته می شد، در نظر داشت آقای احمد سلامتیان را به عنوان نخست وزیر معرفی کند، اما احساس کرد او کوچکترین شانسی در مجلس و در میان جناح اکثریت ندارد و لذا سخنی از او به میان نیامد. در آن ایام، بنی صدر طی نامه ای، از امام خمینی، خواست تا اجازه دهد فرزندش حاج سید احمد خمینی را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کند. البته حاج احمد آقا واکنش مثبت نشان داد و گفت:

«آقای بنی صدر به مناسبت همین قاطعیت است که رأی به آن خوبی آورده.»

اما امام این پیشنهاد را رد کرده گفتند:

«بنا ندارم اشخاصی منسوب به من، متصدی این امور شوند.»^(۱)

* هر چند پیش از این در مسئله اعتبارنامه آقایان احمد سلامتیان (از دوستان بنی صدر) و حسن آیت (از اعضای حزب جمهوری)، اختلاف و صبندی تا حدودی علنی شده بود.
۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱ مرداد ۱۳۵۹، به نقل از کتاب «چگونگی انتخاب اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی صدر»، دفتر تحقیقات و انتشارات نخست وزیری، ۱۳۶۰، ص ۱۷.

در مقابل حزب جمهوری اسلامی آقای جلال الدین فارسی را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد.^(۱)

بنی صدر، ناچار تن به مذاکره و مصالحه به رقیب نیرومند داد و سرانجام روی آقای مهندس مصطفی میرسلیم عضو حزب جمهوری اسلامی، مصالحه و توافق صورت گرفت. وی در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ با نامه رییس جمهور، به مجلس معرفی شد. اما جناح جوانتر و رادیکالتر خط امام در مجلس، سخت به مخالفت برخاست و با این استدلال که میرسلیم به قدر کافی خط امامی و انقلابی نیست و گرایش لیبرالی دارد، تلاش وسیعی را آغاز کردند تا وی، موفق به کسب آرای لازم در مجلس نشود. ظاهراً حزب و بنی صدر احساس کردند، میرسلیم نیز موقعیت مناسب برای تصدی نخست‌وزیری را ندارد. از این رو بنی صدر طی نامه‌ای به مجلس، از مجلس خواست تا رأی اعتماد به میرسلیم را به تأخیر بیندازد. سرانجام به پیشنهاد بنی صدر، هیئتی مرکب از سه تن از مجلسیان، یک نفر از طرف امام و یک نفر نیز از طرف خود او مأمور شد با مشورت و رایزنی، فردی را به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری برگزینند و به رییس جمهور معرفی کنند. رهبری موافقت نکردند و گفتند من در این امور، دخالت نمی‌کنم. سه نماینده مجلس (آقایان محمد یزدی، سید علی اکبر پرورش و محمد امامی کاشانی) و یک نماینده رییس جمهور (آقای عبدالحسین جلالی - نماینده نیشابور) معین شدند تا از میان افراد مطرح شده یکی را برگزینند و به رییس جمهور معرفی کنند. محصول تلاش و مشورت این هیئت، انتخاب آقای محمد علی رجایی (نماینده تهران در مجلس) بود. بنی صدر نیز قبول کرد و او را در تاریخ بیستم مرداد ماه ۱۳۵۹ برای اخذ رأی تمایل به مجلس معرفی کرد. اما وی در نامه‌ای که برای صدور حکم نخست‌وزیری او در تاریخ ۲۹/۵/۱۳۵۹ نوشت، یادآوری کرد که «با توجه به جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان محترم، به سمت نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید.» این جمله ناخرسندی و بی‌میلی رییس جمهور را آشکار می‌ساخت. از این رو محل

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱ مرداد ۱۳۵۹، به نقل از کتاب «چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر»، دفتر تحقیقات و انتشارات نخست‌وزیری، ۱۳۶۰، ص ۱۷.

مناقشات فراوان از دو طرف شد. به ویژه روزنامه «انقلاب اسلامی»، ارگان حزب و طرفداران بنی صدر، نیز پیوسته بر ضد نخست وزیر و مجلس، موضعگیری می کرد و در واقع جدال را شدت می بخشید. ولی از آن مهمتر، خود آقای بنی صدر نیز در مصاحبه ها و سخنرانیها نیز از گوشه و کنایه علیه نخست وزیر خود، خودداری نمی کرد. به ویژه وی در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، که به مناسبت سالگرد شهدای هفدهم شهریور در میدان شهدای تهران، سخن می گفت، آشکارا بر ضد رجایی - نخست وزیر - مطالبی بیان کرد. این مخالفت های نامعقول و زود هنگام رییس جمهور، علیه نخست وزیر، دست مخالفان پنهان و آشکار و بعضاً کینه توز او را برای حمله و دشمنی با او باز گذاشت و در نهایت جو مجلس و جامعه را آشفته و دو قطبی کرد. پس از انتخاب نخست وزیر، مسئله انتخاب وزیران کابینه بود که باز کشمکش های تازه ای را دامن زد. رجایی و جناح اکثریت مجلس و حزب جمهوری اسلامی، می خواستند به قول رجایی، وزرا «همه جانبه در خط امام» و خط خودشان باشد و در مقابل رییس جمهور، که در انتخاب نخست وزیر، عقب نشینی کرده بود، می خواست وزرا همفکر و در خط او باشند و دست کم از مخالفان او نباشند. رییس جمهور می گفت:

«اگر نظریات من پذیرفته نشود، تعهدی نمی پذیرم.»^(۱)

و «تا مردم مطمئن نشوند، دولتی که روی کار می آید، با رییس جمهوری هماهنگ است، آن را نخواهند پذیرفت.»^(۲)

در مقابل رجایی می گفت:

«من از کابینه مختلط، صد در صد دور هستم و معتقدم کابینه باید به طور یکدست از انقلابیون در خط امام باشد.»^(۳)

و دکتر بهشتی، دبیر کل حزب جمهوری و در واقع رهبر واقعی ائتلاف خط امام، اعلام می کرد:

«در زمینه رعایت معیارهای اسلامی، سازش مصلحت جوینانه را حرام

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ۵ مرداد ۱۳۵۹.

۲. روزنامه انقلاب اسلامی، ۷ مرداد ۱۳۵۹.

۳. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۶ مرداد ۱۳۵۹.

می‌دانیم» (۱)

به نظر می‌رسید که هر دو طرف حتی قصد ندارند به افراد بینابین و مرضی‌الطرفین نیز رضایت دهند و لذا کار مشکل شد.

سرانجام اکثریت وزرا، انتخاب شدند. ولی بعضی از وزارتخانه‌های مهم مانند وزارت خارجه از وزیر محروم ماند که مدتها کشمکش بر سر آن ادامه پیدا کرد. هر چند بعدها با آغاز جنگ و تجاوز عراق علیه ایران، تا حدودی کشمکش بین دو جناح کاهش یافت، اما اختلافات ادامه پیدا کرد و روند آن نیز به حذف رییس جمهور انجامید. در این جا چاره‌ای نیست که از آن درگذریم و داستان اختلافات را نیمه تمام رها کنیم.

پس از برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری، تنها مورد ناسازگار در درون حاکمیت جمهوری اسلامی از میان برداشته شد و بدین ترتیب راه چیرگی کامل خط امام و حزب جمهوری اسلامی، کاملاً هموار شد. چرا که در طول دو سال، نمایندگان جریانهای مختلف ملی و مذهبی کم و بیش در سلسله مراتب حاکمیت حضور داشتند، اما با حذف بنی‌صدر از ساختار قدرت سیاسی، این افراد و مسئولان یا خود به سرعت کنار رفتند و یا با شدت و قاطعیت و بدون لحظه‌ای درنگ کنارزده شدند. به ویژه عمل جنایتکارانه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ و سپس انفجار نخست‌وزیری در ۸ شهریور ماه همان سال، زمینه‌های ذهنی و عینی تصفیه‌های غیرخط امامی و به اصطلاح «غیر خودی» را در سطح گسترده فراهم آورد.

پس از عزل بنی‌صدر و تحولات جدید، آرایش نیروها در جامعه و از جمله در مجلس تا حدودی دگرگون شد. اکثریت مجلس، گسترده‌تر و قدرتمندتر شد و در واقع نیروی مقاوم و معارضی در برابر آن وجود نداشت. مهندس بازرگان و اقلیت نهضت آزادی، مقاومتی سامان داد که در فصل سوم به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

پس از آن تا پایان مجلس اول، مسایل مهمی پیش نیامد چرا که بین دولت و

مجلس و ریاست جمهوری و قوه قضاییه و دیگر نهادهای سیاسی و نظامی و اجتماعی و فرهنگی هماهنگی کامل وجود داشت. در واقع مهمترین کار مجلس اول، یکی حل مسئله گروگانها بود و دیگر حل «پدیده بنی صدر» و برکناری او از ریاست جمهوری.

۵- انقلاب فرهنگی

از حوادث قابل ذکری که در بهار سال ۱۳۵۹ روی داد، «انقلاب فرهنگی» بود که منجر به بسته شدن دانشگاهها شد.

دانشگاه و بیش از همه دانشگاه تهران، از آغاز تأسیس خود یکی از کانونهای مبارزه سیاسی بود. از عصر مشروطیت تا تأسیس دانشگاه تهران، بازاریان، روحانیان و روشنفکران در صف مقدم رهبری مبارزات سیاسی (ملی - اسلامی) بودند. پس از ظهور پدیده دانشگاه و دانشگاهیان، این مرکز علمی به عنوان پایگاه مهم روشنفکری و جوانان، وارد عرصه سیاست و مبارزه شد. پس از شهریور ۱۳۲۰، دانشگاه مهمترین مرکز سیاست بود. حزب توده، بیشترین فعالیت خود را متوجه دانشگاه کرده بود. اما ملیون و مسلمانان روشنفکر و نیمه روشنفکر نیز بیشترین تلاش اجتماعی - فکری و سیاسی خود را در دانشگاهها انجام می دادند. نهضت مقاومت ملی، نیز عمدتاً با همت دانشگاهیان پدید آمد و ادامه فعالیت داد. در فضای سیاسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳، دانشگاههای ایران، نقش برجسته‌ای در کوششهای آزادیخواهانه و ملی و اسلامی داشتند. در دهه چهل و پنجاه - چنان که پیش از این دیدیم -، تمامی جریانهای فکری و سیاسی و انقلابی (مسلحانه و غیرمسلحانه)، محصول دانشگاه بودند و رهبران و اعضا و طرفداران آن جنبشها عموماً تحصیلکرده دانشگاهها بودند. در دوران انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۵۶) دانشگاهها و به ویژه دانشگاه تهران، قلب تپنده انقلاب و مبارزه بودند. این که به مناسبت بسته شدن فرودگاه به منظور جلوگیری از آمدن رهبر انقلاب، عده‌ای از روحانیان برجسته در مسجد دانشگاه تهران، متحصن شدند، از منزلت سیاسی و انقلابی دانشگاه، حکایت می‌کرد. این که رهبر انقلاب پس از ورود به ایران، قرار بود در جلو در دانشگاه تهران، سخنانی بگوید و بعد به بهشت زهرا، برود، نشانی دیگر از موقعیت

ممتاز دانشگاه بود. این که مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت انقلاب، نخستین سخنرانی و دیدار و گفتگو با مردم را در دانشگاه تهران، قرار داد، باز علامت روشن دیگری بر اهمیت و نقش دانشگاه در انقلاب بوده است. این که نخستین نماز جمعه به امامت آیت الله طالقانی در دانشگاه تهران، برگزار شد و ادامه پیدا کرد، نیز بیانگر جایگاه و منزلت مهم دانشگاه است.

از آن جا که دانشگاه خانه دانشجویان و دانشگاهیان و روشنفکران و کانون مبارزه در طول چهار دهه بود؛ پس از انقلاب تمامی گروهها با گرایشهای ایدئولوژیک و سیاسی مختلف، دانشگاهها را محل و مرکز فعالیتهای فکری و اجتماعی و سیاسی خود قرار دادند. با این که دانشگاهها و مراکز آموزشی، پس از انقلاب، خیلی زود بازگشایی شدند تا به فعالیت علمی و آموزشی خود ادامه دهند، اما واقعیت این است که فضای عمومی جوانان و دانشجویان و حتی دانش آموزان چندان آمادگی برای درس و تحصیل نداشت و عموماً تحت تأثیر جاذبههای سیاسی و انقلابی علاقه مند جدالهای سیاسی و مجذوب گروههای مختلف سیاسی آن روز بودند. از این رو دانشگاهها و حتی مدارس عملاً به صورت دفاتر حزبی و سیاسی در آمده، هر دسته و جمعیت فکری و سیاسی، می کوشید از طریق نفوذ در جوانان، در جامعه و روند تحولات جاری کشور و انقلاب اثر بگذارد.

در این میان جریانهای چپ مارکسیستی و یا اسلامی، بیشترین نفوذ را در مراکز آموزشی و دانشگاهها داشتند و تلاش وافر می کردند تا این نهادها و امکانات را از دست ندهند. دلیل این امر نیز آن بود که آنان از گذشته به طور سنتی در مراکز اجتماعی و مذهبی سنتی جامعه نفوذ و رسوخی نداشتند. پس از انقلاب، مساجد و منابر و نهادهای برآمده از انقلاب نیز به آنها برای جذب و جلب جوانان دانشگاهی غیر خودی، کاری نکردند، بلکه برعکس حتی حداقل حضور آنان را بر نتابیدند و آن شمار جوانان، خیلی زود حذف شدند. این بود که تنها مرکز فعالیت جریانهای روشنفکری غیر خط امامی، دانشگاهها شد. در دانشگاهها جریان حزب جمهوری اسلامی، نقش و تأثیر چندانی نداشت و هر چه بود مغلوب جریانهای رقیب بود. به ویژه سازمان مجاهدین خلق، بیشترین موقعیت و فعالیت را در دانشگاهها و مدارس داشت.

به مناسبت‌های مختلف گفته‌ایم که پس از پیروزی انقلاب - و حتی مدتها پیش از پیروزی - جدال‌های سیاسی و در واقع جنگ قدرت برای تصاحب مواضع و کانون‌های انقلاب و حکومت، بین دو طیف کلی و عام اسلامگراهای حوزوی و خط امامی از یک سو و جریان‌های روشنفکری و دانشگاه‌ها - که البته در هر دو طیف راست و چپ وجود داشت - آغاز شد.

طیف حزب جمهوری تلاش داشت تا مواضع قدرت را کاملاً در اختیار بگیرد و جریان مقابل نیز همین هدف را دنبال می‌کرد. دانشگاه‌ها مراکز اصلی طیف روشنفکری و گروه‌های سیاسی بود و مساجد و منابر و نهادهای انقلابی رسمی محل فعالیت و قدرتنمایی طیف حزب جمهوری، طیف چپ روشنفکری و انقلابی، از موضع اپوزیسیون می‌کوشید با طرح شعارهای انقلابی تر و رادیکال‌تر به مصاف دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی به ویژه حزب جمهوری اسلامی برود و رقیب را خلع سلاح کند. از این رو اعتصابها و شورشهایی در دانشگاه‌ها، مدارس، ادارات، کارخانه‌ها و حتی روستاها به وسیله همان گروه‌ها پدید آمد و یا به آنها دامن زده شد. از جمله دانشگاه تهران، آوردگاه اصلی تقابل و مصاف دو طیف بود. در طول سالهای ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸، تنها کاری که در دانشگاه‌ها انجام نمی‌شد و یا جدی گرفته نمی‌شد، همان تحصیل و تعلیم و تحقیق بود.

در شورای انقلاب و دولت بحثها و تبادل نظرهای مفصلی برای حل مسئله دانشگاه‌ها در جریان بود. تمامی مسئولان و دولتمردان آن زمان - رهبران حزب جمهوری اسلامی، بنی‌صدر، طیف نهضت آزادی و عناصر مستقل - در مجموع از وضعیت دانشگاه‌ها راضی نبودند و ظاهراً همه معتقد به برخورد و حل مشکل و در واقع معتقد به بیرون راندن گروه‌ها از دانشگاه‌ها بودند، اما در چگونگی عمل، اختلاف نظرهایی وجود داشت.

دکتر بهشتی عقیده داشت:

«گروه‌های مخالف مسیر انقلاب، ممکن است از تجمع در دانشگاه‌ها و

مدارس برای منظورهای خود بهره‌برداری کنند، طبعاً باید پیش‌بینی لازم را در

این امر داشت.»

مهندس سبحانی، معتقد بود:

«جناح تندرو می‌خواهند، درگیری ایجاد کنند حتی خونریزی. ما باید پیش‌گیری کنیم.»
مهندس معین فر، اظهار کرد:
«به اطلاع بنده رسیده، خیلی تحریک در دانشگاه‌ها هست. برخورد مسلم خواهد بود. دانشگاه خود به خود تعطیل خواهد شد.»
مهندس میرحسین موسوی، گفت:

«یک راه حل دیگر، آمدن مردم به دانشگاه است، نماز جمعه نیروی خرد کننده‌ای برای مارکسیست‌هاست. فعالیت ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی، دانشگاه خالی از توده نباشد، درگیری حل می‌شود.»
هاشمی رفسنجانی، اظهار کرد:

«جلو شلوغی دانشگاه‌ها را خوب می‌شود گرفت... عده زیادی بچه مسلمان اگر تهران باشند در مزاحمت برای انقلاب از آن دفاع کنند... از خشونت نمی‌ترسیم. امروز شروع شود بهتر از سه ماه دیگر است.»
بنی صدر، با برخورد و حل ماجرا موافق بود، ولی با تعطیل شدن دانشگاه موافق نبود.^(۱)

در چنین فضای سیاسی حادی، که بعضی از مراکز، اشغال شده، دست به دست می‌گشت و گاه درگیری‌هایی نیز روی می‌داد، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» دانشگاه‌ها بسته شد و به طور کلی مراکز آموزش عالی، برای مدت نامعلومی تعطیل شدند.

پیش از بسته شدن دانشگاه‌ها، طبق سندی که منتشر شد، گروه‌هایی از دانشجویان خط امامی و وفاداران به حاکمیت جمهوری اسلامی، تصمیم گرفتند با یک هجوم وسیع «و انجام یک سلسله عملیات، دست به اشغال و سپس تعطیلی دانشگاه‌ها و مدارس عالی بزنند.»^(۲) احتمالاً برای جلوگیری از بروز خشونت‌های

۱. مطالب بالا از «صورت مذاکرات شورای انقلاب» در جلسات مورخ ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۸ نقل شده است. از آن جا که صورت مذاکرات شورای انقلاب، منتشر نشده و در اختیار نبود، از کتاب «هاشمی و انقلاب»، صص ۳۴۴ و ۳۴۵ نقل شده است. البته باید توجه داشت ممکن است که نقل قولها کامل نباشند. قطعاً اگر تمام صورت مذاکرات دیده شود، مطالب و دیدگاهها کاملتر خواهد بود.

۲. هاشمی و انقلاب، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

بیشتر، «با تصویب شورای انقلاب و تأیید رهبر انقلاب، قرار شد دانشگاه از ۱۵ خرداد ۱۳۵۹ تعطیل شود تا به وضع آنها رسیدگی شود. اما درگیریهای آغاز شده، اجازه آرامش تا ۱۵ خرداد را نمی‌داد.»^(۱)

باری، نخستین گام عملی بسته شدن دانشگاهها، به هم زدن جلسه سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در تالار اجتماعات دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز بود که به وسیله گروههای مخالف (هواداران کمونیستها و مجاهدین) در ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۹ صورت گرفت. در این جلسه زد و خورد شدیدی بین هواداران جمهوری اسلامی و مخالفان روی داد و هاشمی، جلسه سخنرانی را ترک کرد. چند روز بعد گروهها و تشکلهای دانشجویان هوادار جمهوری اسلامی در تبریز، شبانه ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز را اشغال کردند پس از آن در روزهای بعد، دانشجویان و پاسداران و مأموران شهرانی،^(۲) در دیگر شهرها به دانشگاهها مراکز عالی آموزشی حمله کرده، این مراکز را به اشغال خود در آورده، گروهها و سازمانهای مخالف مستقر در دانشگاه را از دفاترشان بیرون راندند.

این یورش به دانشگاهها و اشغال آن، عکس‌العملهای متفاوتی را برانگیخت. گروههایی موافقت کرده به حمایت برخاستند و گروههایی هم البته به دلایل مختلف آن را محکوم کردند.

به دنبال این حوادث، شورای مدیریت دانشگاه تهران* به عنوان اعتراض دسته جمعی استعفا داد.^(۳) از آن جا که آقای هاشمی رفسنجانی، مطالبی بر ضد شورای مدیریت گفته بودند، آقای دکتر ملکی ایشان و عضو دیگر شورای انقلاب آقای خامنه‌ای را به یک مناظره تلویزیونی دعوت کرد تا حقایق و مسایل پشت پرده دانشگاه و انقلاب فرهنگی، مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. که البته پذیرفته نشد.^(۴) پس از آن بنی صدر، رئیس جمهور، همراه هیئتی به دانشگاه آمد و در آن جا

۱. هاشمی و انقلاب، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

۲. کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

*. اعضای این شورا عبارت بودند از: دکتر محمد ملکی، دکتر حسین صباغیان، دکتر ترابعلی براتعلی و دکتر کاظم ابهری.

۳. کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۴. در این مورد بنگرید به کتاب «دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم آمریکا» از دکتر ملکی، ۱۳۵۹.

سخنرانی کرد. این حرکت تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» شهرت یافت. منظور از انقلاب فرهنگی آن بود که دانشگاه از گروه‌های سیاسی و تشکلهای مخالفان تهی شود تا مراکز آموزش عالی و امور مربوط به آن مانند مواد درسی، چگونگی و روش تدریس و تحصیل، گزینش استاد و دانشجو و... طبق معیارهای اسلامی مورد اعتقاد مسئولان کشور تنظیم و به اجرا درآید. این بود که در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۳ امام خمینی، طی حکمی «فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی» را صادر کرد.^(۱) اعضای این ستاد، که عبارت بودند از: آقایان محمدجواد باهنر، محمد مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل احمد، جلال الدین فارسی و علی شریعتمداری، مأموریت یافتند تا:

«ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد و دانشجویان متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیلکرده، متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی، دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه‌ریزی ریشه‌های مختلف خط‌مشی فرهنگی آینده دانشگاهها، براساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی نمایند.»^(۲)

پس از آن دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به طور کلی تعطیل شد و حدود دو سال طول کشید. در سال ۱۳۶۲، دانشگاهها با حال و هوای کاملاً متفاوت و با برنامه‌ریزیهای کاملاً جدید بازگشایی شد. پس از فعالیت جدید دانشگاهها نه تنها حضور تشکلهای سیاسی غیرخودی در دانشگاهها، ممنوع شد که حتی تحصیل برای هواداران آنها نیز مجاز شمرده نشد. آقای فارسی، عضو ستاد انقلاب فرهنگی، در این باره می‌نویسد:

«وقتی جلسه [نخستین جلسه] با حضور رییس جمهور، نخست‌وزیر، وزیر فرهنگ و آموزش عالی و اعضای ستاد، تشکیل شد، امام بر همان معیار سابق تأکید کرده با نهایت صلابت فرمودند که اعضا و هواداران تمام گروهکها را نه به دانشگاه بپذیریم و نه بگذاریم، ادامه تحصیل بدهند. حزب توده را هم نام بردند.

۱. کیهان، ۲۴ خرداد ۵۹.

۲. صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۱۷۷.

آقای حاج احمد آقا گفتند:

«دانشجویان توده‌ای که چند ماه دیگر مانده تا دکتر بشوند، اجازه بدهید این چند ماه را تمام کرده بروند دنبال کارشان»
 امام با قاطعیت همیشگی فرمودند:
 «همان مقدار که خوانده‌اند، نباید می‌خواندند».
 ایشان رو به بنده که در کنار وزیر فرهنگ و آموزش عالی نشسته بودم کرده، گفتند:

«امام، خیلی محکم‌اند»

به شوخی به ایشان گفتم:

«ای کاش شما هم، این طور بودید!»^(۱)

البته بعدها «ستاد انقلاب فرهنگی» به «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، تغییر نام یافت و اعضای آن بارها تغییر کرده، با ترکیب و برنامه‌های متنوع‌تر به حیات خود ادامه داد که هنوز هم فعال است.

۶- جنگ عراق و ایران

هر چند طبق ترتیب منطقی پیگیری حوادث، اکنون باید به حوادث سال ۱۳۶۰ پردازیم، اما ناچار باید به آغاز جنگ اشارتی بکنیم که در اواخر شهریور ۱۳۵۹ روی داد. جنگ، داستان درازی است که در این جا حتی اشارتی به حوادث مهم آن نیز ممکن نیست؛ اما برای پیگیری تسلسل منطقی حوادث، می‌کوشیم در حد خیلی کلی و مجمل به ماجرای جنگ اشارتی بکنیم.

یکی از مسایل مهم سیاسی و نظامی پس از انقلاب، تحرکات و تحریکات عراق در مرزهای غرب و جنوب کشور بود. ایران و عراق از دیرباز با هم اختلافات و مناقشاتی داشتند که در یک مقطع در سال ۱۳۵۳، با پا در میانی حواری بومدین، رئیس جمهور وقت الجزایر، به انعقاد پیمان و قرارداد بین ایران و عراق در ۱۹۷۳ در الجزایر گردید. پس از پیروزی انقلاب ایران، دولت عراق با حاکمیت حزب

ناسیونالیست بعث، به هر دلیل، تحریکاتی را علیه ایران آغاز کرد که به طور روز افزونی در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ ادامه یافت و بارها درگیریهای نظامی در مرزهای دو کشور روی داد. اما از اوایل سال ۱۳۵۹ تهاجمات عراق فزونی گرفت. حتی در ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۹ اعلام شد که «رییس جمهور، حالت فوق العاده جنگی در کشور اعلام کرد.»^(۱) از این رو عراق و حاکمیت حزب بعث و مسایل مربوط به آن در مطبوعات مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. روزنامه کیهان در ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۹ در مورد «ماهیت صدام حسین و رژیم بعثی عراق» از گروههای مختلف نظرخواهی کرد. نهضت آزادی، در این نظرخواهی شرکت کرد و گفت:

«دولت عراق به دلیل آن که در مواقع مختلف جهتگیریهای مختلف سیاسی داشته، دقیقاً خط مشی آن مشخص نیست ولی آن چه مسلم است دولت صدام حسین، از نیرو و پشتیبانی توده مردم عراق برخوردار نیست و یک دولت تحمیلی به ملت عراق می باشد ...

از طرف دیگر شخص صدام حسین تکریتی، خصلتاً بد ذات و فرصت طلب است و می داند پیروزی انقلاب اسلامی ایران به طور قطع به ضرر شخص او و دولت بعثی عراق است؛ زیرا ملت مسلمان و برادر ما، - عراق - آمادگی بیشتر از همسایگان برای پذیرش صدور انقلاب ما را دارند لذا از ابتدای پیروزی انقلاب، شروع به تحریک در خاک ایران را نموده است.»^(۲)

به دنبال احساس خطر جدی در ارتباط با وقوع جنگ، مسئله سازماندهی نظامی و آمادگی مردمی برای مقابله با تجاوزات نظامی عراق مطرح شد. باز کیهان در این باره با عنوان «ارتش خلق را چگونه برای نبرد با امپریالیسم آماده کنیم؟» از گروههای سیاسی نظرخواهی کرد. نهضت آزادی، در این باره گفت:

«طی دورانی که ارتشهای تجاوزگر همسایه و غیرهمسایه هنوز هستند و ما را مورد تهدید قرار می دهند، باید برای بقای خود از سلاحهایی که وارث آنیم، استفاده کنیم و همزمان استعدادهای درونی را برای نگاهداری و کاربرد مؤثر آن

۱. کیهان، ۲۲ فروردین ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۲۵ فروردین ۱۳۵۹.

بسیج کنیم و با برنامه‌ریزی دقیق، نیازمان را به منابع سلطه‌گر پایان دهیم.»^(۱)
 با احساس این ضرورت بود که «ستاد بسیج ملی» تشکیل شد و در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ «فرمان تشکیل گروه‌های مقاومت چریکی در شهر و روستا صادر شد.»^(۲)

به هر تقدیر روند منازعات ایران و عراق، به آغاز جنگ انجامید که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با تهاجم هوایی و زمینی گسترده عراق به خاک ایران آغاز شد. البته در ۲۷ شهریور ماه ۱۳۵۹ اعلام شد:

«صدام حسین، قرارداد تعیین حدود مرزی ایران و عراق را ملغی کرد.»^(۳)

در این که چرا عراق به ایران حمله کرد، سخنان فراوان گفته شده است. در مجال و صلاحیت ما نیست که در این باره به تفصیل سخن بگوییم، اما یک نکته مسلم به نظر می‌رسد و آن این است که انقلاب ایران نگرانی‌های عمیقی در کشورهای عربی منطقه و به ویژه در همسایگان ایران، پدید آورد. چراکه از یک طرف در ایران شعار صدور انقلاب داده می‌شد و به طور خاص کشورهای عربی منطقه، امپریالیستی و مرتجع و شایسته سقوط و زوال معرفی می‌شدند، و از طرف دیگر، انقلاب، طرفداران زیادی در میان مسلمانان و به طور خاص جریان‌های سیاسی - اسلامی منطقه و جهان پیدا کرده بود. در واقع انقلاب اسلامی ایران، عامل تحرک تازه‌ای در جنبش‌های اسلامی، شده بود و طرفداران این جنبش‌ها را بر ضد دولتها و قدرتهای جهانی و منطقه‌ای، تشویق می‌کرد. از این رو اقدامات و تحرکات تازه‌ای در غالب کشورهای اسلامی بر ضد منافع آمریکا و دیگر دولتهای مقتدر و سلطه‌جوی غربی و رژیم‌های دست‌نشانده آنها، صورت گرفت. از جمله پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران، در برخی از کشورهای اسلامی منطقه، حملاتی به سفارتخانه‌های آمریکا، انجام شد. که پیش از این به مواردی از آن اشارت رفت. نمونه دیگر قیام «جهیمان العتیبی»، در عربستان بود که در تاریخ آبان ۱۳۵۸ صورت گرفت. عتیبی، همراه گروهی از همفکرانش، کعبه را اشغال کرد و مدتی به اشغال ادامه داد.

۱. کیهان، ۲۷ فروردین ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۳. کیهان، ۲۷ شهریور ۱۳۵۹.

هر چند سرانجام شدیداً سرکوب و از میان برداشته شدند.

در این میان کشورهایی که مستقیماً، همسایه ایران بودند و به ویژه شیعیان در آن کشورها، اکثریت و یا اقلیت قوی و نیرومندی بودند، قطعاً بیش از دیگران احساس خطر می‌کردند. عراق از این نظر، وضعیت ویژه‌ای داشت. از یک طرف اکثریت - هر چند اکثریت ضعیف - عراق را جمعیت شیعه تشکیل می‌داد و از طرف دیگر و مهمتر این که شیعیان غالباً ایرانی و ایرانی تبار بودند و به طور سنتی گرایش و تمایلی به ایران داشتند. حوزه‌های علمیه نجف و کربلا و سامرا نیز از ادوار گذشته، کانون قدرتهای دینی و اجتماعی بوده و علمای شیعه و غالباً ایرانی و ایرانی تبار نیز از منزلتهای سیاسی و اجتماعی مهمی برخوردار بودند و لذا در جنبشهای ضد استعماری نقش مهمی ایفا کرده‌اند که می‌توان به قیام علما در ۱۹۲۰ بر ضد حاکمیت بریتانیا اشاره کرد. مبارزات این علما در طول دوران حاکمیت بعثیان نیز نمونه‌ای از این قدرتمندی و قدرتمندی عالمان شیعه عراق به شمار می‌آید.

رهبر انقلاب ایران نیز حدود ۱۳ سال در عراق ساکن بود و طبعاً طرفدارانی در آن کشور پیدا کرده بود. مهمتر از همه همزمان با اوجگیری انقلاب ایران، جنبش بارها سرکوب شده شیعیان عراق، با رهبری روحانیان برجسته‌ای چون آیت‌الله سید محمدباقر صدر، آغاز شد و به طور جدی، رژیم سرکوبگر بعثی را تهدید کرد.

این شرایط خاص عراق - به علاوه علل و دلایل دیگر - عراق را وادار کرد تا ابتدا جنبش و شورش «حزب الدعوة الاسلامیه»^(۱) عراق به رهبری سید محمدباقر صدر را سرکوب کند و رهبر نامدار آن را به شهادت برساند و آنگاه در اندیشه مقابله با کانون خطر - ایران انقلابی و شیعی - برخیزد. و البته باید افزود که قطعاً حمایتها و یا توصیه‌های مستقیم و غیرمستقیم قدرتهای استعماری غربی و کشورهای عربی منطقه - و بیش از همه عربستان سعودی که در آن شیعیان قدرتمند بودند - در این ستیزه‌جویی و حمله نظامی بی‌تأثیر نبوده است.

به هر حال هر چه بود، عراق، جنگ را در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹/۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی علیه ایران آغاز کرد و با شتاب و برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده به

۱. در مورد «حزب الدعوة»، بنگرید به مقاله نویسنده در جلد ششم دایرة المعارف تشیع.



عبادت از مجروحان جنگ تحمیلی در بیمارستان، ۲۵ دیماه ۱۳۵۹.

پیشروی خود ادامه داد. ایران انقلابی، عوارض و پیامدهای یک انقلاب تمام عیار را تجربه می‌کرد و در حال گذار از نظام فرو پاشیده به نظام نو و مستقر بود. ارتش پیشین در شرایطی نبود که آمادگی لازم برای مقابله داشته باشد. نظام سیاسی هنوز کاملاً مستقر نشده بود و نهادهای ضروری خود را ایجاد نکرده و یا کامل نکرده بود. دولتمردان و رهبران سیاسی و حکومتی و نظامی نوین، جملگی در کار خود بی‌تجربه یا کم‌تجربه بودند. نیروهای نظامی برآمده از انقلاب، مانند سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب، اولاً هنوز نظام‌مند و نهادمند نشده بودند، و ثانیاً در کار جنگ و جنگاوری، آن هم با یک ارتش کلاسیک و تعلیم دیده و مجهز و آماده در مرزها، تخصصی نداشتند و به هیچ وجه، آماده پیکارهای کلاسیک و رسمی نبودند. تجهیزات نظامی از گذشته کم و بیش وجود داشت، اما کفایت نمی‌کرد و بالاتر از آن متخصصان و افراد ماهر که بتوانند از آن تجهیزات مدرن استفاده کنند، چندان فراوان نبودند. مردم نیز نه از نظر روحی و روانی آمادگی لازم را داشتند و نه از نظر عملی و سازماندهی سیاسی و نظامی و تدارکاتی برای ورود به یک جنگ خارجی تمام عیار آماده بودند.

در کنار همه اینها و بدتر از همه، اختلافات فکری و سیاسی در میان رهبران عالی‌رتبه و مسئولان سیاسی کشور بود که در آن اوان، اوج گرفته بود. در آن زمان تقریباً تمام اوقات رییس جمهور، دولت نوپای رجایی و مجلس تازه بنیاد یافته، صرف امور اختلافی می‌شد. به طور طبیعی اختلافات رهبران و مسئولان بر سطوح مختلف حکومتی و یا نهادها و حتی مردم عادی، اثر نهاده بود؛ در همه جا چند دستگی و درگیری به چشم می‌خورد.

در مرزهای ایران نیز ناامنی کامل حکمفرما بود. مردم افغانستان با حاکمیت کمونیستهای دست نشانده شوروی، که همزمان با انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به قدرت رسیده بودند، جهاد و مبارزه گسترده‌ای را آغاز کرده بودند. در ترکیه چند روز پیش از آغاز جنگ، کودتای نظامی صورت گرفته و حکومت ژنرال کنعان اورن، که پیش از کودتا با کارتر - رییس جمهور وقت آمریکا - تماس گرفته بودند، بر سرکار آمده بود و این تحول نمی‌توانست بی‌ارتباط با ایران باشد.

در چنین شرایط نامساعدی، یک جنگ ناخواسته و «تحمیلی» بر ملت ما تحمیل

شد. این جنگ بزودی تمامی کشور و نهادهای رسمی و غیررسمی، دولتی و غیردولتی را درگیر ساخت. جنگی که در نهایت هشت سال تمام، طول کشید. جنگ ابتدا همه را غافلگیر ساخت و زنگ خطر را زیرگوش همه به صدا در آورد و لذا اندکی از اختلافات کاست؛ اما خیلی زود، خود جنگ و نحوه اداره آن و سیاست نظامی در قبال تجاوزات دشمن، خود به عامل تازه‌ای برای اختلافات جناحهای درگیر تبدیل شد و باگذشت زمان، بر عمق اختلافات نیز افزود. در اواخر بهمن ۱۳۵۸، برای تمرکز فرماندهی جنگ و کاهش اختلافها، امام به عنوان فرمانده کل قوا، فرماندهی کل قوا را به رییس جمهور تفویض کرد.^(۱) از این رو بنی صدر هنگام آغاز جنگ، فرمانده کل قوا بود و بدین ترتیب فرماندهی عالی جنگ با ایشان بود.

با این همه، اختلافات، نه تنها به پایان نرسید که افزایش یافت. ظاهراً تکیه‌گاه اصلی بنی صدر ارتش بود و تکیه‌گاه جناح مقابل سپاه و نیروهای بسیج و به طور کلی نهادهای انقلابی. در واقع اختلافهای پیشین سیاسی دو جناح از یک طرف و نگرش دو طرف در مورد جنگ و سیاست جنگی و از جمله سیاست خارجی و دیگر مسایل مربوط به آن از طرف دیگر، بر عمق اختلافها و جدالها افزوده بود.^{**} هر چه بود تا زمانی که بنی صدر بود، جنگ تقریباً در بن بست قرار داشت و عراق نیز از این فرصت مناسب در جهت گسترش حوزه نفوذ خود، بهره‌ها می‌برد. بسیاری از شهرها در جنوب و غرب اشغال شده بود. خرمشهر، سقوط کرده و آبادان در محاصره قرار گرفته بود. سرانجام در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، رهبری، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کرد. و این امر به معنای حذف و سقوط نهایی بنی صدر بود. که البته چند روز بعد اتفاق افتاد.

پس از آن که بنی صدر، حذف شد و تصفیه‌های گسترده در سطوح مختلف مدیریت سیاسی و اجرایی صورت گرفت، رفسنجانی، در درون حاکمیت سیاسی و

۱. کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۸.

*. البته آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید ایشان و برخی دیگر از رهبران حزب جمهوری اسلامی، این پیشنهاد را به امام دادند و ایشان نیز پذیرفت. هاشمی و انقلاب، ص ۳۶۱.

** اگر اسناد جنگ و به ویژه صورت مذاکرات جلسات غیرعلنی مجلس در آن دوره و توضیحات فرماندهان نظامی منتشر شوند، ماهیت اختلافها و مواضع و سیاست جناحهای درگیر روشن خواهد شد.

نظامی پدید آمد و در نتیجه اوضاع جنگ و دفاع بهتر شد و موفقیت‌هایی به دست آمد. از جمله محاصره آبادان در هم شکست و خرمشهر، آزاد شد. پس از فتح خرمشهر، سیاست جنگ، تهاجمی شد و مسئله نفوذ در داخل خاک عراق و حداقل تسخیر شهر بصره در دستور کار قرار گرفت. هر چند این سیاست پیش نرفت ولی قسمتهایی از خاک عراق (از جمله جزیره فاو) به دست ایرانیان افتاد.

به هر حال جنگ هشت سال طول کشید. در این دوران سازمان ملل، سازمان کنفرانس اسلامی و بسیاری از محافل جهانی و یا شخصیت‌های معتبر بین‌المللی تلاش‌های فراوانی کردند تا آتش‌بس شود و ایران و عراق برای دستیابی به تفاهم و صلح به گفتگو بنشینند که عملی نشد. عراق از پشتیبانیهای سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و نظامی فراوانی در سطح جهانی و به ویژه در منطقه برخوردار بود و پیوسته بر شیپور جنگ می‌دمید و در همان حال خود را صلح‌طلب و اهل گفتگو و آماده مذاکره نشان می‌داد. اما ایران، با این که در محاصره کامل بود و روزه روزه توان رزمی و اقتصادی خود را از دست می‌داد، شعار جنگ می‌داد و در دنیا هم جنگ‌طلب و مخالف صلح معرفی می‌شد. سرانجام با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد از سوی ایران، در مرداد ماه ۱۳۶۷ و اعلام آتش‌بس، جنگ به پایان رسید. و گفتگو بین دو کشور آغاز شد. با این که برخی مسایل فیما بین حل نشده، اما هنوز متجاوز اعلام نشده و طبعاً مجازات تجاوزگر، که در قطعنامه در نظر گرفته شده بود، اجرا نشده است و در نتیجه هنوز قرار داد صلح بین ایران و عراق منعقد نشده است.

به هر حال صرف‌نظر از هر مسئله‌ای، چیزی که جای انکار ندارد، مقاومت تاریخی و شگفت‌انگیز ایران و به ویژه جوانان و نظامیان این کشور است. و جانبازها و فداکاریهایی که صورت گرفت. این ایثارگرها در تاریخ این ملت خواهد ماند و خواهد درخشید. بر تمامی آنها درود می‌فرستیم.

۷- اعلام جنگ مسلحانه

از حوادث مهم تاریخ سالهای نخستین پس از انقلاب، اعلام جنگ مسلحانه به وسیله «سازمان مجاهدین خلق ایران» است که در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ صورت

گرفت و پیامدهای منفی و زیانباری برای دولت و ملت و حتی خودشان به دنبال آورد.

البته پس از پیروزی انقلاب، گروه‌هایی - چپ، راست، سلطنت طلب و... - بر ضد جمهوری اسلامی، اقدامات مسلحانه کرده بودند که به نمونه‌هایی از آنها پیش از این اشاره شد. شاید نخستین گروه، گروه اشرف دهقانی بود که از همان آغاز از «چریکهای فدایی خلق» انشعاب کرد و به کردستان رفت. حتی زمانی «حزب جمهوری خلق مسلمان»، که ظاهراً در درون طیف حامیان جمهوری اسلامی و انقلاب قرار داشت و به یک مرجع تقلید دینی منتسب بود، در تبریز دست به خشونت مسلحانه زد و استانداری و مرکز رادیو و تلویزیون را مسلحانه تسخیر کرد و مدتی در اختیار گرفت. اما تمامی این موارد را نمی‌توان «اعلام جنگ مسلحانه» با جمهوری دانست. چرا که تمامی آنها اولاً چنان اندک و کوچک و محدود بودند که نقشی مؤثر نیافریدند و پس از مدتی کوتاه نیز خاموش شدند. ثانیاً گروه‌هایی چون حزب خلق مسلمان یا حزب دموکرات و امثال آنها در کردستان یا عشایر جنوب و خوزستان و... رسماً مدعی جنگ با حکومت نبودند، بلکه یا اصل مدعا را انکار می‌کردند و یا ادعا می‌کردند از سراضطرار از خود دفاع کرده‌اند. ثالثاً تقریباً تمامی آن جنبشها بعد محلی داشته و ادعا می‌کردند برای حقوق ملی و منطقه‌ای و یا به قول خودشان خودمختاری و بازیافتن حقوق از دست رفته بومی خود، در رژیم شاه مبارزه می‌کنند. و هنوز هم احزاب و گروه‌های کرد چنین داعیه‌ای دارند.

اما کاری که سازمان یاد شده در اواخر خرداد سال ۱۳۶۰ صورت داد، به گونه‌ای دیگر بود و لذا آن را تحت عنوان «اعلام جنگ مسلحانه» یاد کردیم. اموری که سبب می‌شود این اقدام را مهمتر بدانیم و آن را با اقدامات مشابه قبل و بعد متفاوت ارزیابی کنیم، این است که اولاً این عمل از سوی سازمانی صورت گرفت که سراسری بود و به دور از شایبه‌ها و مدعیات قومی و محلی عمل می‌کرد و در میان گروه‌های مخالف، بیشترین هوادار را در سطح کشور داشت و اکثریت قریب به اتفاق هواداران را نیز جوانان و حتی نوجوانان تشکیل می‌دادند و لذا از قدرت سازماندهی و عملی بسیاری برخوردار بود. ثانیاً مسلمان بود و از سوابق خوب و مقبولی - لااقل تا سال ۱۳۵۴ - برخوردار بود و حتی تقریباً تمامی علمای مبارز

طراز اول در آن دوره با آنان کم و بیش همکاری کرده و اکثر آنها (مانند آیت‌الله طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، لاهوتی و هاشمی رفسنجانی) در سال ۱۳۵۴ در ارتباط با این سازمان به زندان رفته بودند^(۱) و با توجه به این سوابق در دوران انقلاب و تا مدتها پس از آن از مقبولیت عمومی برخوردار بودند. ثالثاً تجارب کار چریکی و مسلحانه داشتند و از همه مهمتر هنوز سلاح را بر زمین نگذاشته و حتی پس از انقلاب به جمع‌آوری سلاح و تجهیزات نظامی نیز اهتمام ورزیده بودند. رابعاً با توجه به گستردگی هواداران در سطح کشور و موقعیت مذهبی آنان، در تمامی نهادها و مراکز اداری و دولتی و حتی نظامی کم و بیش حضور داشتند و این امر بر قدرت و حوزه عمل سازمان می‌افزود.

قطعاً با توجه به این محاسبات و با در نظر گرفتن نقطه قدرتهای سازمان، در قیاس با دیگر سازمانهای سیاسی - نظامی مشابه در آن زمان بود که این سازمان در خرداد ۱۳۶۰، البته با توجه به شرایطی که پیش آمده بود، تصمیم گرفت از مرحله سیاسی و قانونی و علنی گذشته وارد مرحله مسلحانه و پیکار و رویارویی با حاکمیت جمهوری اسلامی شده، به اصطلاح براندازی کند.

البته این که چگونه شد سازمان به جنگ و مقاومت مسلحانه روی آورد و چه الزاماتی در کار بود، نیازمند مجال بیشتر و تحقیق همه جانبه‌تر و داوری منصفانه‌ای است و اکنون نه ضرورتی دارد به آنها پردازیم و نه مجال کافی برای این کار است. اما آنچه که اکنون می‌توان به دور از هر نوع داوری و تحلیل، گفت این است که سازمان مجاهدین در خرداد سال ۱۳۶۰ تصمیم گرفت وارد فاز رویارویی مسلحانه شود. ظاهراً این تصمیم پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا بود که در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ اتخاذ شد. پس از برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، از طرف سازمان، تظاهرات و راهپیمایی سراسری در حمایت از بنی‌صدر، صورت گرفت که البته طبق گزارش روزنامه‌ها در اکثر جاها به درگیری فیزیکی کشیده شد و بسیاری از

۱. آقای هاشمی رفسنجانی، می‌نویسد:

«در مبارزات مجاهدین خلق هم شماری از روحانیون کمک و حمایت کردند، با دیدگاه‌ها، انگیزه‌ها و مواضع گوناگون از آقای طالقانی که به اینها بیشتر خوش بین بود تا دیگران ... من خودم حمایت‌هایی کردم و گرفتاری‌هایی هم برایم پیش آمد.»

(هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه - تهران، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴۹)

تظاهر کنندگان دستگیر و بازداشت شدند. پس از عزل بنی صدر در ۳۰ و ۳۱ خرداد، تظاهرات مسلحانه در تهران و برخی جاهای دیگر انجام شد که به تلفاتی از دو طرف منجر شد. پس از آن دستگیری وسیع اعضا و طرفداران سازمان در سطح گسترده و با جدیت آغاز شد.

پس از آن درگیری و تخاصم از دو طرف آغاز شد. ترورهای گسترده‌ای از یک سو صورت گرفت، و در مقابل دستگیری و اعدام نیز از طرف دیگر شدت یافت. حوادث تلخی روی داد که اکنون مجال گفتن آنها نیست. حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری در هفتم تیرماه و انفجار دفتر نخست‌وزیری در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰ دو نمونه آن است.*

پس از چند ماه رجوی و بنی صدر به خارج از کشور گریختند و در فرانسه، اقامت گزیدند. «شورای ملی مقاومت ملی» تشکیل شد که هسته اصلی آن را سازمان مجاهدین، تشکیل می‌داد. سازمان به این نتیجه رسیده بود که در داخل کشور امکان بقا ندارد و لذا ناچار تصمیم گرفت از خارج از کشور عملیات نظامی و تروریستی را در داخل کشور، رهبری کند. اما در طول حدود یک سال، با دستگیری و اعدام وسیع هواداران و تیمهای عملیاتی، توان عملیات نظامی سازمان در داخل، چنان کاهش پیدا کرد که تقریباً به صفر رسید. این بود که در طول سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲، عملیات سازمان، عمدتاً در کردستان ایران، متمرکز شد که شرایط جنگی داشت و از امکانات موجود گروههای ضدانقلاب فعال در کردستان و حمایتهای عراق، امکان اندک فعالیتی برای سازمان پدید آورد. اما آن امکان نیز پس از تسخیر کردستان به وسیله نیروهای نظامی ایران، تقریباً از دست رفت.

با این همه سازمان با سماجت و امکانات روزافزونی که از نظر مادی به دست می‌آورد. (از کجا؟؟) بعدها رجوی و فرماندهی سازمان از فرانسه به عراق نقل مکان کرد تا با استفاده هر چه بیشتر از امکانات مادی و نظامی دولت عراق، که در حال جنگ با ملت ایران بود، فعالیت و عملیات نظامی و تروریستی را در داخل ایران و در مرزها ادامه دهد. از آن زمان تا زمان فعالیت نظامی این سازمان، عمدتاً به

* هر چند که هنوز هم تحقیق درست و همه جانبه‌ای درباره این حوادث صورت نگرفته و به ویژه از ماهیت کسانی چون کلاهی و کشمیری اطلاع دقیقی در دست نیست.

صورت ترور و انفجارهایی چند، در داخل ایران و بیشتر، حملات ایدایی گاه و بی‌گاه در مرزهای غرب کشور ادامه پیدا کرد. که مهمترین این نوع عملیات به اصطلاح خودشان «عملیات فروغ جاویدان» (مرصاد) است که در روزهای پایان جنگ صورت گرفت.

به هر حال اعلام جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین، از حوادث تلخ و مهم است که این خط‌مشی نامعقول و نادرست و ضد ملی، ضایعات بسیاری بر جای نهاد و آسیب‌های جبران ناپذیری در سطوح مختلف در داخل ایران ایجاد کرد. یکی از پیامدهای زیانبار آن، مسدود شدن راه اصلاحات و تحولات تدریجی و قانونی در داخل کشور بود. شگفت این که هنوز هم پس از سالها تجربه و شکست کامل این خط مشی، بر همان سیاست غلط، اصرار می‌ورزند و به قول یکی از نویسندگان سوئدی «مخالف هر آنچه در ایران، این کشور که‌نسال می‌گذرد، هستند».

۸- انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی

از پیامدهای عزل بنی‌صدر و اعلام جنگ مسلحانه در اواخر خرداد ۱۳۶۰، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، بود که در شب هنگام هفتم تیرماه ۱۳۶۰ صورت گرفت. مجاهدین که عزم خود را بر مقابله نظامی مسلحانه و نظامی با رژیم جمهوری اسلامی جزم کرده بودند، در عمل خیلی زود دریافتند که ضعیفتر و بی‌پایگاه‌تر از آن‌اند که بتوانند به یک دولت برآمده از انقلاب و نیروهای عظیم مردمی و نظامی و امنیتی آن رویاروی بچنگند و از این رو به عملیات تروریستی روی آوردند. با این تحلیل، نخستین اقدام، ترور ناموفق آیت‌الله خامنه‌ای - امام جمعه تهران، عضو برجسته حزب جمهوری اسلامی و نماینده مجلس - بود که چند روز بعد پس از ۳۰ خرداد در مسجد ابوذر تهران (واقع در جنوب شهر) روی داد و بعد قدم مهمتر، انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (واقع در سرچشمه تهران) بود.

شبی که محل حزب منفجر شد، ساعتی بود که حزب جلسه داشت و علاوه بر رهبران اصلی و دبیرکل آن، عده‌ای از شخصیت‌های غیرحزبی (مانند حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد منتظری) و شماری از وزیران کابینه (که برخی از اعضای حزب

بودند) و تعدادی از نمایندگان مجلس (که غالباً حزبی بودند) نیز در آن جلسه شرکت داشتند، یکی از عوامل نفوذی سازمان (کلاهی)، با کار گذاشتن بمبی مخرب، سالن را منفجر کرد که در نتیجه دبیرکل حزب، آیت الله دکتر سید محمدحسین حسینی بهشتی (۱۳۶۰ - ۱۳۰۶) و بیش از ۷۰ تن از حاضران جلسه کشته شدند.

این حادثه نقش مهمی در تحولات بعدی داشت. گفتیم که درگیری و جدال سیاسی دو جناح خط امامی و غیرخط امامی، از بعد از پیروزی انقلاب به وجود آمده بود و در دولت موقت دو جناح علنی تر شده و در دوران ریاست جمهوری بنی صدر، این جدال به تقابل و رویارویی رسید. با حذف بنی صدر، زمینه‌های تمرکز تمامی نیروها و امکانات فکری، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در دست ائتلاف خط امامی فراهم شده بود، اما هنوز امکان بالقوه و اندکی برای فعالیت‌های فکری و فرهنگی و سیاسی برای جناح مغلوب وجود داشت و احتمال آن می‌رفت در یک فضای مناسبی، اقلیت به حیات خود ادامه دهد و شاید روزی به اکثریت تبدیل شود. اما با آغاز جنگ مسلحانه، تکرگرایی - حداقل رسمی - منتفی شد. با حادثه مهم هفتم تیر و شهید شدن تنی چند از بلند پایگان کشور، از یک سو، حاکمیت احساس خطری عظیم کرد و برای بقا، دست به عمل زد و از طرف دیگر چیرگی فضای عاطفی و سیاسی یک سو به بر اذهان و اندیشه‌ها، جامعه را به یک قطبی شدن متمایل کرد. به ویژه باید توجه داشت که مملکت نیز در شرایط جنگی بود و مرزها در خطر بود و در واقع تمامیت ارضی ایران تهدید می‌شد.

پس از حادثه ۷ تیر ۱۳۶۰، ترورهای مهم دیگر نیز در سطح کشور اجرا شد. از جمله ترور شهید محمدعلی رجایی (رییس جمهور) و ترور شهید دکتر محمدجواد باهنر (نخست‌وزیر) در ۸ شهریور ۱۳۶۰، ترور ائمه جمعه مهمی مانند: آیت‌الله مدنی (امام جمعه تبریز)، آیت‌الله محمد صدوقی (امام جمعه یزد)، آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب (امام جمعه شیراز) و آیت‌الله اشرفی اصفهانی (امام جمعه کرمانشاه) نیز در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ روی داد. در شهریور ماه ۱۳۶۰ دادستانی انقلاب تهران منفجر و آیت‌الله علی قدوسی (دادستان انقلاب کل کشور) شهید شد. این ترورها و حوادث، روند انحصارگرایی و تمرکز قدرت و یک قطبی شدن جامعه را تسریع و تشدید کرد.

۹- ریاست جمهوری رجایی و نخست‌وزیری باهنر

پس از عزل بنی صدر، مهمترین مسئله حاکمیت جمهوری اسلامی، انتخابات ریاست جمهوری و گزینش رئیس جمهور جدید بود. پس از برکناری رئیس جمهور، طبق اصل ۱۳۱ قانون اساسی آن زمان، یک هیئت سه نفره تحت عنوان «شورای موقت ریاست جمهوری» مرکب از رئیس دیوان عالی کشور، نخست‌وزیر و رئیس مجلس (بهشتی، رجایی و هاشمی رفسنجانی) تشکیل شد. که البته پس از حادثه ۷ تیر، آقای سید عبدالکریم موسوی اردبیلی - که جانشین دکتر بهشتی شده بود - عضو شورای موقت ریاست جمهوری شد.

پس از چندی انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. محمدعلی رجایی نخست‌وزیر، کاندیدای ریاست جمهوری بود، از آن جا که رقابتی واقعی و جدی وجود داشت، موفقیت ایشان از همان آغاز مشخص بود و همین گونه نیز شد.

پس از آن آقای دکتر محمدجواد باهنر از سوی رئیس جمهور به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی شد که بدون مخالفت و ممانعتی رأی اعتماد گرفت و بدون هیچ مشکلی کابینه خود را معرفی کرد و از مجلس رأی اعتماد گرفت. اما دولت باهنر تازه فعالیت خود را آغاز کرده بود که در ۸ شهریور ۱۳۶۰ دفتر نخست‌وزیری منفجر شد و رجایی رئیس جمهور و باهنر نخست‌وزیر و چند تن دیگر کشته شدند. این حادثه تلخ نیز در حد خود شدیداً بر فضای روحی و عاطفی و روانی جامعه اثر گذاشت، و از سوی دیگر، تنفر و بیزاری مردم از گروه‌های تروریستی را افزایش داد و در نهایت روند و عزم یک قطبی شدن را بیش از پیش، شدت بخشید.

پس از آن انتخابات ریاست جمهوری سوم در مهر ماه برگزار شد و آیت‌الله سید علی خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهور، برگزیده شد. ریاست جمهوری ایشان در دور دوم نیز تجدید شد و بدین ترتیب تا سال ۱۳۶۸ ادامه پیدا کرد. در فاصله هفتم شهریور تا تشکیل دولت جدید، آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی، نخست‌وزیر بود. اما پس از آن آقای مهندس میرحسین موسوی نخست‌وزیر شدند که این مقام را تا سال ۱۳۶۸ دارا بودند. در انتخابات ریاست جمهوری پنجم، که در سال ۱۳۶۸ برگزار شد آقای اکبر هاشمی رفسنجانی، به ریاست جمهوری انتخاب

شدند. ایشان در دوره ششم نیز به ریاست جمهوری برگزیده شدند که تا سال ۱۳۷۶ ادامه پیدا کرد. در قانون اساسی جدید و مصوب سال ۱۳۶۸، نخست‌وزیری حذف شد و رئیس‌جمهور، مسئولیت مستقیم قوه مجریه را نیز برعهده گرفت.

۱۰- پذیرش قطعنامه و پایان جنگ

وقتی که از جنگ سخن می‌گفتیم، یادآوری کردیم که از همان آغاز جنگ، سازمان ملل و کنفرانس اسلامی و بسیاری از محافل و مراکز بین‌المللی و منطقه‌ای و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی جهانی به عنوان میانجی وارد شدند و با پیشنهادهای طرح‌های مختلفی، کوشش وسیع به کار بردند تا جنگ پایان گیرد و صلح بین دو کشور و منطقه حاکم شود. اما از آن جا که این پیشنهادات عمدتاً خواسته‌های مسئولان ایران را برآورده نمی‌کرد، به جایی نرسید و جنگ به هر حال ادامه پیدا کرد. سرانجام در ۲۸ تیرماه ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، که پیش از آن تصویب شده بود و ایران از پذیرفتن آن امتناع می‌کرد، از سوی ایران پذیرفته شد و پس از آن، بین قوای دو کشور، آتش بس برقرار شد. با این که حدود ده سال از آن زمان گذشته است، اما هنوز (تا لحظه نگارش این سطور) اختلافات دو کشور کاملاً حل نشده و هنوز قرارداد صلح بین دو کشور همسایه، امضا نشده است. این که چرا ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و دلایل آن چه بود، توضیح کافی داده نشده است و هنوز حداقل، تمام ماجرا و علل و عوامل این پذیرش بازگو نشده است. رهبر انقلاب و فرمانده کل قوا، که طبق قانون اساسی (اصل ۱۱۰) مسئولیت جنگ و صلح با اوست، طی صدور بیانیه‌ای مسئولیت پایان جنگ را برعهده گرفت و آن را به «نوشیدن جام زهر» تشبیه کرد. ایشان بیان حقایق و عوامل پذیرفتن آتش بس را به آینده موکول کرد.

۱۱- عزل آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری

از مهمترین حوادث دهه اول انقلاب، برکناری آیت‌الله حاج شیخ حسینعلی منتظری نجف‌آبادی از قائم مقامی رهبری بوده است که در اوایل فروردین ماه ۱۳۶۸ روی داد.

آیت‌الله منتظری (متولد ۱۳۰۱ ش) از عالمان و فقیهان برجسته حوزه علمیه قم و از رهبران درجه اول مبارزات سیاسی روحانیت، در طول دهه چهل و پنجاه بوده است. ایشان از شاگردان برجسته آیت‌الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی و امام خمینی بوده، از مقام علمی بلندی در ایران و به ویژه در حوزه علمیه قم برخوردار است و هم اکنون از مراجع درجه اول تقلید به شمار می‌آید. ایشان دارای حوزه درسی پررونق و دارای تألیفات متعددی به زبان عربی و فارسی در فقه و اصول و کلام و فلسفه است. بهترین اثر علمی و فقهی ایشان کتاب «دراسات فی الولاية الفقیه» است که در چهار جلد به عربی چاپ شده و ترجمه آن به فارسی در پنج جلد تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» به چاپ رسیده است.

آیت‌الله منتظری، پس از وفات آیت‌الله سید محمود طالقانی، در ۱۹ شهریور ۱۳۵۸، برجسته‌ترین روحانی انقلابی مدافع انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. وی ریاست مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (مجلس خبرگان) را در سال ۱۳۵۸ بر عهده داشت. در تدوین قانون اساسی، به ویژه در گنجاندن اصل ولایت فقیه و سپس تثبیت این نظریه در حاکمیت جمهوری اسلامی، نقش مهمی ایفا کرد.

با توجه به نقش علمی و سیاسی و منزلت مهم ایشان در حوزه‌ها و در تاریخ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، مجلس خبرگان رهبری اول، در سال ۱۳۶۳ ایشان را به عنوان قائم مقام رهبری، برگزید تا در صورت درگذشت رهبر وقت، او بلافاصله و بدون ایجاد مشکلی در عرصه سیاست و در مدیریت عالی کشور، به عنوان رهبر و ولی فقیه جمهوری اسلامی، مسئولیت رهبری را بر عهده بگیرد. از آن زمان تا لحظه برکناری، آیت‌الله منتظری، از منزلت برجسته‌ای در ساختار سیاسی و ایدئولوژیک یک نظام برخوردار بود و در امور مهم مملکتی، نظر ایشان عملاً نافذ بود. به ویژه در امور مذهبی و فتاوی شرعی و به طور خاص امور قضاوت، امام خمینی امور را عمدتاً به قائم مقام خود، ارجاع می‌داد.

اما روند حوادث در سالهای بعد، به گونه‌ای بود که سرانجام به برکناری ایشان از سوی رهبری منجر شد. در تاریخ ۶ فروردین ماه ۱۳۶۸، امام خمینی، طی نامه‌ای خصوصی به آیت‌الله منتظری، از ایشان خواست تا از مقام قائم مقامی رهبری استعفا

دهد. ایشان نیز طی نامه‌ای به رهبری در هفتم فروردین ماه، کناره‌گیری خود را اعلام کرد. روز بعد امام خمینی، طی نامه‌ای دیگر به آیت‌الله منتظری، از وی تشکر کرد و لذا از او خواست تا به تدریس و پرورش طلاب، اهتمام ورزد و حوزه‌ها را گرمی بخشد و نظام حکومت نیز از او استفاده کند.

با توجه به مقام و منزلت علمی و دینی و سیاسی و قانونی آیت‌الله منتظری، برکناری ناگهانی و غیرمنتظره قائم مقام رهبری، موجب شگفتی و ناباوری عموم مردم و نیروهای وفادار به جمهوری اسلامی و پیروان ولایت فقیه، شد. به تدریج پرسشهای فراوانی در این باره پدید آمد و رفته رفته از محافل خصوصی گذشت و به عرصه محافل عمومی نیز کشیده شد. از این رو مسئولان مملکتی و پیروان وفادار رهبری به صورتهای مختلف، تلاش گسترده برای رفع شبهات و افناع مردم آغاز کردند. سخنرانیهای فراوانی انجام شد و مقالات زیادی نوشته شد. از جمله حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی، جزوه‌ای انتشار داد که به «رنجنامه» شهرت پیدا کرد. وی با استناد به برخی از اسناد وزارت اطلاعات و نامه‌های رد و بدل شده بین آیت‌الله منتظری و آیت‌الله خمینی و به استناد برخی مذاکرات خصوصی بین رهبر و قائم مقام ایشان و نیز مذاکرات خصوصی خود ایشان با آیت‌الله منتظری، کوشیده است، مسئولیت حذف و برکناری آیت‌الله منتظری را برعهده خود ایشان و اندیشه‌ها و سلیقه‌های خاص او بگذارد.

اما واقعیت امر چیست و چه عواملی سبب شده تا منتظری از منصب خود کنار نهاده شود، نمی‌توان در این باره قاطعانه اظهار نظر کرد. باید در انتظار ماند تا تمامی اسناد و مدارک و حقایق از پرده بیرون افتد و فضایی مناسب برای اظهار نظر و تحلیل درست پدید آید.

۱۲- بازنگری قانون اساسی

گفته شد که مسئله متمم قانون اساسی، از همان آغاز مطرح و ضرورت آن نیز مورد تأیید و تأکید بوده، حتی رهبر انقلاب نیز وعده داده بودند که در متمم قانون اساسی، ملاحظات منتقدان، مورد لحاظ قرار خواهد گرفت. بنابراین در انتظار تکمیل و متمم قانون اساسی بودند. اما روند حوادث ذرونی حاکمیت، مسئله

ضرورت بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی را به گونه‌ای دیگر مطرح کرد. از سال ۱۳۶۰ از سوی مخالفان و منتقدان وجود نداشتند تا به اظهار نظر پردازند و یا درباره نقایص و اشکالات قانون اساسی، سخن بگویند و از سوی دیگر این مخالفان و منتقدان در کار اجرای قانون نبودند، تا کاستیها را در عمل احساس کنند. اما دست‌اندرکاران سیاست و اجرا، با گذشت زمان، کاستیهای را در قانون اساسی، احساس می‌کردند. فی‌المثل درباره حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری، نخست‌وزیر، شورای نگهبان و ارتباط این نهادها با هم و به ویژه اختلاف نظرهای مکرر مجلس و شورای نگهبان، اشکالات و حداقل ابهاماتی در قانون به چشم می‌خورد. این ملاحظات سبب شده بود که از سالیان پیش مسئله تجدید نظر در قانون اساسی جدی‌تر شود. عزل آیت‌الله منتظری، ضرورت تغییر قانون اساسی را به صورت یک ضرورت در آورد. البته در طول این سالها، بن‌بستها و کاستیها با دخالت و تصمیم‌گیری رهبری حل می‌شد. از جمله رهبری در مورد حل اختلافات مکرر مجلس و شورای نگهبان، شورای تشخیص مصلحت را پدید آورد که در قانون اساسی، پیش‌بینی نشده بود.

این بود که در ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۸، امام خمینی، طی نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، عده‌ای را مأمور تجدید نظر و بازنگری در قانون اساسی کرد و از آنان خواست تا در موارد زیر تصمیم‌گیری کنند:

۱- رهبری،

۲- تمرکز در قوه مجریه،

۳- اصلاح مدیریت صدا و سیما،

۴- تمرکز در مدیریت قوه قضاییه،

۵- تعیین تعداد نمایندگان مجلس شورا،

۶- تعیین جایگاه مناسب، برای مجمع تشخیص مصلحت،

۷- روشن کردن راه بازنگری در قانون اساسی،

۸- تغییر نام مجلس شورای ملی به اسلامی.

رهبری، ۲۰ تن را به عنوان اعضای مجلس بازنگری برگزیده، ۵ تن هم به دستور

ایشان از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به وسیله نمایندگان انتخاب شدند.

این مجلس کار خود را آغاز کرد و هنوز کار آن به پایان نرسیده بود که امام خمینی، درگذشت. اما مجلس بازنگری کار و مأموریت خود را ادامه داد و با تغییراتی که در موارد یاد شده، ایجاد کرد، قانون اساسی، مجدداً به رأی مردم گذاشته شد و با حدود ۱۶ میلیون رأی در ۶ مرداد ماه ۱۳۶۸ به تصویب رسید. این که اعضای مجلس بازنگری به وسیله رهبری، انتخاب شدند، بدان جهت بود که در قانون اساسی، مصوب سال ۱۳۵۸، شیوه و چگونگی بازنگری و تغییر قانون اساسی، مشخص نشده بود.

نکته قابل توجه این بود که اعضای این مجلس:

اولاً، بسیار محدود بود و هیچ یک از نیروها یا نمایندگان جریانهای مختلف و متنوع فکری و اجتماعی و سیاسی موجود کشور، در آن شرکت نداشتند، ثانیاً، تمامی اعضای آن از مقامات و بلند پایگان حکومتی جمهوری اسلامی بودند.

در مطبوعات و رسانه‌های عمومی نیز بحثی درباره چند و چون تغییرات قانون و یا اصول لازم تغییر، مطرح نشده بود. در واقع یک گروه محدود و معین براساس مأموریتی مشخص، تغییراتی در قانون اساسی ایجاد کردند. این که می‌گوییم مأموریت مشخص، برای این است که:

اولاً، موارد لازم التعمیر، دقیقاً مشخص شده بودند، ثانیاً، در غالب موارد نیز تلویحاً نتیجه‌گیری و فرجام مشاوره اعضای مجلس، اعلام شده بود.

فی‌المثل گفته شده بود «تمرکز در مدیریت قوه مجریه» و یا «تمرکز در قوه قضاییه» که روشن بود منظور حذف نخست‌وزیری و یا حذف شورای عالی قضایی است. تغییراتی که در این بازنگری صورت گرفت، تحول و دگرگونی قابل توجهی در ساختار قدرت سیاسی و چگونگی مدیریت جمهوری اسلامی، ایجاد کرد. در واقع چگونگی حاکمیت سیاسی در دهه شصت، قانونی شد و رسمیت یافت.

در مجموع می‌توان گفت قانون اساسی جدید، هر چه بیشتر نظام جمهوری اسلامی را به سوی تمرکز بیشتر و گسترش حوزه اقتدار رهبری در تصمیم‌گیری و عمل متمایل کرد.

هر چند چگونگی تشکیل مجلس بازنگري قانون اساسی و موارد تغییر یافته و دیگر مسایل مربوط به آن، در آن زمان به بحث و نظرخواهی عمومی گذارده نشد و شخص و یا گروهی نیز در رسانه‌ها به نقد و تحلیل کار مجلس بازنگري، دست نزد. اما گروههای سیاسی و به طور کلی جریانهای فکری و یا سیاسی خارج از حاکمیت، عموماً با برخی از مسایل مربوط به این اقدام، مخالف بودند و انتقادات فراوانی به کار و نقش مجلس بازنگري داشتند. بعضی از این گروهها نیز انتقادات و نظر خود را ابراز کردند که البته در سطح بسیار محدودی به اطلاع مردم رسید.*

یکی از این گروهها، نهضت آزادی ایران بود که طی صدور ۲ اطلاعیه در ۱۲ خرداد و ۲۵ تیرماه ۱۳۶۸، نظر و نقد خود را به کار مجلس بازنگري ابراز کرد. پس از آن در تاریخ مرداد ماه، پس از اخذ رأی از مردم، به نقد و بررسی ماهیت رأی مردم پرداخت و طی اطلاعیه‌ای نظر خود را اظهار کرد.

در اطلاعیه ۲۵ تیرماه، چهار اشکال اساسی مطرح شده است که به اختصار عبارت است از:

۱- «شبهه اصلاح قانون اساسی»

در این مورد آمده است:

«شورای ۲۵ نفره‌ای که برای بازنگري قانون اساسی، تشکیل شد بدعتی بود که حاکمیت برخلاف اصل ۵۹ انجام داد. در حالی که اگر مطابق قانون، مجلس مؤسسانی برای این کار تشکیل می‌شد و رسانه‌ها نظریات موافق و مخالف را درج می‌کردند، ملت مشارکت مؤثری در این امر سرنوشت ساز پیدا می‌کرد و به گفته رهبر انقلاب «میزان رأی ملت است.» عمل شده بود.

به راستی در کجای دنیا و در کدام یک از کشورهایی که با آرای ملت اداره می‌شوند، سابقه دارد قانون اساسی را در شورای منتخب حاکمیت بدون حق اظهار نظر ملت، اصلاح و یا ترمیم نمایند؟»

*. از جمله مهندس عزت‌الله سحابی، طی نامه‌ای سرگشاده خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، انتقاداتی بر قانون اساسی جدید، وارد کرد و آنها را چندان مهم دانست که ادعا کرد: این تغییر قانون اساسی است نه اصلاح آن.

۲- «محتوای اصلاحات و تغییرات»

در این قسمت موارد تغییر یافته در قانون اساسی به ترتیب بر شمرده شده و اشکالات حقوقی و یا پیامدهای عملی و یا ابهامات و یا تناقضات برخی اصول بیان شده است. از نظر نهضت آزادی، این اشکالات و ایرادات بزرگ و کوچک، فراوان است. اما مهمترین اشکال همان «تمرکز قدرت» است.

«... اداره مملکت به صورت «مادام العمر» در اداره و اختیار مطلق یک فرد که همان مقام رهبری است، متمرکز شده است. بدون آن که این مقام در قبال ملت و نهاد منتخب آن یعنی مجلس، مسئول و یا پاسخگو باشد. گر چه مجلس خبرگان رهبری، طبق اصل یکصد و یازدهم، نظارت بر عملکرد رهبری را برعهده دارد ولی این امر تنها در شرایط خاصی برای برکناری رهبری عملی می شود.»

۳- «شیوه همه پرسی»

«حداقل ۳۶ اصل قانون اساسی تغییر یافته و یا به صورت اصول جدید به آن اضافه شده است. مجموعه این تغییرات و اضافات قرار است به صورت «آری» یا «نه» به همه پرسی ملت گذارده شود...

اگر کسانی با برخی از اصلاحات مثبت، موافق و با برخی مخالف باشند، چگونه می توانند به اظهار «آری» یا «نه» اکتفا نمایند.»

۴- «شرایط برگزاری همه پرسی»

«همه پرسی در شرایطی برگزار می شود که مطبوعات و صدا و سیما در اختیار حاکمیت بوده و گروههای سیاسی غیرموافق با حاکمیت و حتی مخالفین وفادار به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، امکان ارتباط سیاسی با مردم و ابلاغ نظریات خود را ندارند... هرگاه کسانی که دارای تشخیص متفاوتی با حاکمیت هستند امکان اظهار نظر آزادانه یافتند، می توان ادعا کرد آزادی وجود دارد.»

۱۳- درگذشت امام خمینی

از حوادث مهم و قابل ذکر این دوره، درگذشت امام خمینی (۱۳۶۸ - ۱۲۸۱ ش) رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بود که در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ روی داد. فقدان ایشان، به معنای پایان یافتن یک دوره (ده ساله) و آغاز دوره تازه در

تاریخ جمهوری اسلامی بوده است. با توجه به پایان رفتن جنگ و فقدان رهبری با نفوذ نظام و انتخاب شخصیت دیگری به عنوان رهبر نظام جمهوری اسلامی، به طور طبیعی نظام و جامعه و شرایط را وارد مرحله تازه‌ای می‌کرد. با این همه باید گفت، در مجموع، سنت و سیره رهبر پیشین به وسیله رهبر بعدی ادامه پیدا کرد و تاکنون کم و بیش همان نگرشها و سیاستها در ارتباط با سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی، استمرار پیدا کرده است.

درگذشت امام خمینی، که به دنبال یک عمل جراحی معده، انجام شد، عواطف گسترده‌ای را در سطح کشور، برانگیخت و میلیونها سوگوار در تشییع جنازه و مراسم ختم و فاتحه ایشان در سراسر کشور، شرکت کردند. ایشان را در زمینی واقع در غرب بهشت زهرا، به خاک سپردند. که البته بزودی آرامگاهی بزرگ بر مزار وی بنا شد. در همان روز ۱۴ خرداد، مجلس خبرگان رهبری، تشکیل جلسه داد و پس از ساعتها شور، در شامگاه آن روز آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای را - که رییس جمهور وقت بودند - به جانشینی رهبر انقلاب انتخاب کردند.



مهندس بازرگان در بیست و سومین کنگره خاورشناسان آلمان، ورتسبورگ آلمان، شهریور ۱۳۶۴.
 از سمت چپ: پروفسور عبدالجواد فلاطوری (استاد دانشگاه کلن و رییس آکادمی علمی
 اسلامی کلن)، پروفسور تئودور برشم (رییس دانشگاه ورتسبورگ)، پروفسور بتار لدرز
 (رییس جمعیت خاورشناسان آلمان)، پروفسور مهدی بازرگان، پروفسور آنیار فن شولر
 (دبیر کنگره)، مهندس محمد توسلی، آنتون هایین (از مؤسسه شرق شناسی بیروت).

فصل سوم

نقش مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۵۸ تا ۱۳۷۳)

خوانندگان ارجمند، که تاکنون زندگی پرفراز و نشیب مهندس بازرگان را تعقیب کرده و تا این جا همگام و همراه با نویسنده، تکاپوی ایشان را در طول نیم قرن از نظر گذارنده، به خوبی دریافته‌اند که بازرگان پس از اتمام تحصیلات عالی و ورود به ایران (سال ۱۳۱۲ ش) حتی یک لحظه از تلاشها و فعالیت‌های فکری و فرهنگی و علمی و سیاسی و اجتماعی دور نبوده است. البته در مقاطعی بیشتر به کارهای علمی و فرهنگی توجه داشته و در زمانهایی به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، بیشتر می‌پرداخته و گاه نیز در مقام مسئولیت‌های اجرایی قرار گرفته و در شرایطی نیز کم و بیش در تمامی عرصه‌ها فعالیت داشته است. البته باید تأکید کرد که متن اصلی تکاپوهای بازرگان، دغدغه‌های فکری و فرهنگی برای آگاهی، آزادی و رهایی ملت ایران از اسارت سنت قدیم و تقلید از مدرنیسم بوده است.

اما پس از کنار رفتن از مسئولیت نخست وزیری و کار توانفرسای اجرایی دوران پرتلاطم نخستین ماههای پیروزی انقلاب، در ۱۴ آبان ۱۳۵۸، تا آخرین لحظه زندگی نیز همان طریق و سنت دیرینه‌اش را در عرصه‌های مختلف ادامه داد و در حدّ تشخیص نیازها و امکانات فردی و اجتماعی، تکاپوهای فکری و فرهنگی و علمی و سیاسی خود را پی‌گرفت. ما در این جا فعالیت‌های ایشان را در این دوران

حساس پانزده ساله واپسین سالهای عمر، در سه زمینه پیگیری می‌کنیم: سیاسی، فکری و شغلی.

الف - فعالیتها و نقش سیاسی

هر چند به دلایلی که در فصل دوم برشمردیم، فعالیت سیاسی بازرگان، پس از دوران کناره‌گیری از دولت، محدود شد و پس از انقضای عمر مجلس اول در خرداد ۱۳۶۳، نیز محدودتر گشت. اما هیچ‌گاه تعطیل نشد. گفتیم وی پس از استعفا از ریاست دولت موقت به شورای انقلاب، بازگشت و در آن جا از عناصر فعال بود و در آن شورا مقام و منزلت معنوی بلندی داشت. و آخرین جلسه شورای انقلاب در پنج‌شنبه شب ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹ - پس از تشکیل و رسمیت یافتن مجلس - به ریاست مهندس بازرگان تشکیل شد.^(۱) پس از آن نیز به منظور ایفای نقش سیاسی و ملی خود، آهنگ کاندیداتوری ریاست جمهوری را داشت که گفتیم به دلایلی میسر نشد. آن‌گاه به مجلس راه یافت و به عنوان یکی از نمایندگان مهم تهران، در مجلس به ایفای نقش پرداخت. در طول این دوران، فعالیت خود را در نهضت آزادی ایران، به عنوان دبیر کل آن، ادامه داد. در تیر ماه ۱۳۵۹ سومین کنگره نهضت آزادی به دبیر کلی مهندس بازرگان، تشکیل شد.

نهضت آزادی، در طول این دوران پانزده ساله، به ویژه پس از بسته شدن فضای سیاسی در سال ۱۳۶۰، تنها گروه سیاسی پِنامی بود که توانست حضوری فعال داشته باشد و کم و بیش آرا و نظریات خود را در امور مختلف مملکتی اظهار و ابراز کند. بدیهی است که همین اندازه قدرت عمل نیز عمدتاً مرهون شخصیت جا افتاده و معتبر و شناخته شده مهندس بازرگان، در جامعه و حتی در نظر رهبری و مسئولان جمهوری اسلامی بوده است. افزون بر شخصیت معتبر بازرگان، اصولاً وی دبیر کل و نظریه پرداز اصلی نهضت آزادی بود و به گفته فرزندش آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، «نشریات و بیانیه‌ها اغلب پیشنویس آنها توسط بازرگان، تهیه می‌شد، قبل از انتشار در دفتر سیاسی نهضت مورد تعدیل قرار می‌گرفت».^(۲) بنابراین وی از دو

۱. کیهان، ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۹.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۲.

نظر در نهضت آزادی، نقش ویژه داشت: یکی از نظر ایدئولوگ بودن و رهبری فکری و سیاسی، و دوم، از نظر موقعیت و منزلت اجتماعی و از این رو، وجود و حضورش هم بر اعتبار اجتماعی و نفوذ کلام نهضت آزادی، می افزود و هم وزن و اعتبار این تشکیلات سیاسی را در حکومت و حاکمیت سیاسی دهه شصت زیاد می کرد.

از آن جا که حوادث مهم دهه شصت را در ذیل عناوین معین فهرست وار برشمردیم، در این قسمت نیز نظریات و موضع گیریهای سیاسی بازرگان را در قبال آنها به همان ترتیب می آوریم. البته در ارتباط با حوادث و مسایل مورد نظر، در درجه اول از نقطه نظرهای خود ایشان، یاد می کنیم ولی گاه از نظریات اعلام شده و بیانیه های انتشار یافته نهضت آزادی هم، استفاده خواهیم کرد. چراکه از یک طرف وی شخصیت برجسته و دبیر کل و رهبر آن سازمان بوده است و از طرف دیگر اغلب بیانیه های نهضت به وسیله مهندس بازرگان نوشته و تهیه می شده است. به هر حال شخصیت سیاسی و فکری بازرگان، از نهضت آزادی، جدا نبوده و در هر حال مسئولیت تمامی اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان سیاسی، تحت رهبری او و بر عهده او بوده است. هر چند که ممکن است در مواردی نظر شخصی دبیر کل با دیگران متفاوت بوده باشد.

تحلیل بازرگان از گروگان گیری و اشغال سفارت آمریکا

گفتیم که مسئله اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری، حدود ۶۰ تن از اعضای سفارت، از مسایل مهم و اثرگذار در تحولات بیست سال اخیر ایران بوده به گونه ای که هنوز هم از عوارض و پیامدهای آن بی نصیب نیستیم. گفته شد استعفای رییس دولت موقت هیچ ارتباطی با آن حادثه نداشت. هر چند که اگر چنین نیز بود، جای شگفتی و ایراد نبود. چراکه این اقدام - درست یا نادرست -، بدون تأیید دولت و حتی بدون اطلاع مقامات مملکتی (رهبری، شورای انقلاب و دولت) بوده، به هر حال آشکارا نقض حاکمیت دولت بوده که مسئولیت امنیت و اداره کشور را داشت. در واقع با اقدام به چنان کار مهم و ایجاد بحران عظیمی، دیگر جایی برای اعتبار و اقتدار دولت باقی نمانده بود. درست به همین دلیل بود که بعدها شورای انقلاب و اعضای دولت موقت شورای انقلاب نیز، به رغم حمایت قاطع و آشکار از عمل

اشغال سفارت و اسارت گروگانها، تلاش می‌کردند اقدام دانشجویان را یک اقدام مردمی و انقلابی و اعتراضی دانشجویان بنامند که ارتباطی با دولت ندارد. حتی زمانی که قرار شد گروگانها تحویل دولت بشود، آقای هاشمی رفسنجانی، عضو برجسته شورای انقلاب، با آن مخالفت کرد و گفت:

«این درست نیست که شورای انقلاب و یا حکومت رسمی ایران، افراد حکومت دیگری را گروگان بگیرد.»^(۱)

در واقع آنان می‌خواستند از گروگان‌گیری، بهره‌های لازم و مفید را ببرند ولی از عواقب آن و اشکالات قانونی و نقض تعهدات بین‌المللی، که ایران نیز رسماً متعهد به اجرای آنها بود، در امان بمانند.

اما بازرگان، از کسانی بود که از همان آغاز با حمله و اشغال سفارت آمریکا و گروگان گرفتن اعضای آن، مخالف بوده، آن را نقض عهد و پیمان بین‌المللی و زیان‌آور به حال انقلاب، دین و مصالح کشور، می‌دانست و برخلاف عده‌ای* هرگز نیز عقاید خود را کتمان نکرد. او در مواضع مختلف و به مناسبت‌های گوناگون در این مورد اظهار نظر کرده، اما شاید مبسوط‌ترین و روشنترین نظر و تحلیل وی در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آمده باشد که حدود ۱۰ صفحه را به خود اختصاص داده است. ما در آغاز، خلاصه و سطور مهم و جملات محوری این نوشته را می‌آوریم. او در ابتدا می‌گوید:

«حمله و اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن در حدود ۶۰ نفر از دیپلمات‌های آمریکایی و مراجعین به سفارت که توسط یک عده از دانشجویان و جوانان انقلابی در تاریخ ۱۴/۸/۱۳۵۸ صورت گرفت؛ از وقایع تاریخی برجسته

۱. کیهان، ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۸.

*. ظاهراً برخی دیگر از اعضای شورای انقلاب و مسئولان بلندپایه دیگر نیز با اشغال سفارت مخالف بودند ولی به دلایلی اظهار نکردند. به عنوان نمونه آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی (عضو شورای انقلاب و فرمانده کل کمیته‌های انقلاب اسلامی) اخیراً اظهار داشته است:

«سفارت ملک و خانه یک کشور است، گرفتن و بستن یک سفارت اعلام جنگ است؛ ما از اول با گرفتن سفارت آمریکا، مخالف بودیم و مخالفت کردیم. نگه داشتن گروگانها به مدت ۴۴ روز، کاردرستی نبود و تاوان زیادی بابت آن پرداختیم. ما از اول این موضع را داشتیم.» هفته نامه آبان، شماره ۵۴ - ۱۴ آذر ماه ۱۳۷۷ و نیز بنگرید به پاسخ این جانب به اظهارات آقای مهدوی در شماره ۱۳۵۵ آبان.

انقلاب اسلامی ایران در حرکت دوم به شمار می‌رود که انعکاس بین‌المللی وسیع در خارج و آثار مهمی در داخل داشته است. چه در تبلیغات و تحریرات و چه در جهت دادن به انقلاب»^(۱)

وی پس از بیان اهمیت این حادثه و چگونگی شکل‌گیری مقدمات آن، می‌نویسد:

«شورای انقلاب، اعلام موضع خاص نکرد ولی آقایان دکتر بهشتی در مقام نایب رییس مجلس خبرگان، به تأیید ضمنی از حرکت دانشجویان، سیاست آمریکا را محکوم نمود. دولت موقت، که از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ و حقوق نمایندگان و اتباع خارجی بر طبق تعهدات بین‌المللی، نمی‌توانست مخالف این عمل نباشد - و مرحوم بهشتی در جلسه شورای انقلاب آن روز، همین نظر را توصیه کرده بود - چون قبلاً تصمیم به استعفا گرفته بود، هیچ‌گونه اعلامیه و اقدامی در این زمینه ابراز نکرد»^(۲)

پیش از این توضیح داده شد که یکی از پیامدهای داخلی اشغال سفارت و گروگانها، ایجاد اختلاف در میان مسئولان و دولتمردان شد. مهندس بازرگان، در این مورد می‌گوید:

«گروگان‌گیری و استقلال رأی دانشجویان خط امام، موجب جدایی بیشتر دولتیان (مخصوصاً رییس جمهور آقای بنی‌صدر، و قطب‌زاده وزیر خارجه) با متولیان روحانی و نهادهای انقلابی گردید که نقطه‌نهایی آن عزل و فرار اولی و اعدام دومی بود. دولتیان با احساس نگرانی از تبلیغات سیاسی و اقتصادی و نظامی امر، خواهان حل آبرومندانه مسئله بودند در صورتی که امام و خط امامیها با اعتقاد و اعلام این که «کارت‌ری یا آمریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». پافشاری در بهره‌برداری حداکثر را داشتند»^(۳)

وی پیامدهای مثبت و منفی تسخیر سفارت و گروگان‌گیری را چنین توضیح می‌دهد:

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۹۴ تا ۱۰۲.
۲. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۰۲ - ۹۴.
۳. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۰۲ - ۹۴.

«تأثیر خارجی و تکانهای بین‌المللی که گروگان‌گیری دانشجویان خط امام در آمریکا و اروپا و نقاط دیگر جهان به وجود آورده و ۴۴۴ روز به طول انجامید، فوق‌العاده گران و گسترده بود. در مرحله اول آمریکاییها به شدت در دنیا بی‌آبرو و در میان خودشان عصبانی و زخم خورده شده منتها، خفت و خسارت نصیب کارتر رییس جمهورشان گشت. در عوض، همدردی ملت و اصرارشان به خلاصی و خشونت، سبب وحدت و نزدیکی به دولت، توأم با پذیرش دستگاه منفور شده C.I.A گردیده، مجدداً افکار عمومی آمریکا، که بعد از جنگهای ویتنام به طرف انسانیت و آزادی رفته بود، گرایش به خودخواهی و جهانخواهی پیدا کرد.

دولتهای غربی و شرقی اروپا و حتی عربی مسلمان و آفریقایی و آسیایی غیرمسلمان و اکثریت ملتهای آگاه شده آنان، نسبت به عمل ایران، که زیر پا گذاشتن ساده‌ترین روابط دیپلماسی و تعهدات بین‌المللی بود، معترض و ناراحت گردیده، یک جو انزجار یا استعجاب و ابهام، علیه انقلاب اسلامی ایران، خصوصاً در آمریکای شمالی و اروپای آزاد، به وجود آمد. ضمن این که ایرانیان مقیم و آواره، تحت ناراحتی و سرافکنندگی شدید، قرار گرفته بودند.

دولتهای غربی اروپا، که در همکاری با شوروی و بعضی دولتهای سوسیالیستی، تلاشهای راه حل جویانه دیپلماتهایشان به جایی نرسید، نیز احساس دلزدگی و خطر نسبت به انقلاب اسلامی ایران کرده، همدردی و تمایل نسبت به سیاست آمریکا در آنها به وجود آمد و جبهه آمریکایی اروپا، قویتر گشت. به طور خلاصه اگر انقلاب دوم ما در داخل کشور تخاصم و تفرقه را در حرکت گریز از مرکز زیاد کرد، خارج از کشور موجب الفت و وحدت گردیده، در برابر آنها ما را از دنیا مجزی نموده، رفته رفته منفرد ساخت و سیاست دولتها و افکار و دل‌های ملت‌ها را در عقیده و علاقه، علیه انقلاب اسلامی ایران بر می‌انگیخت...

گروگان‌گیری، اگر از این جهت نمایش ناهنجاری از دولت جمهوری و انقلاب اسلامی ایران در صحنه بین‌المللی به وجود آورد ولی در خود کشور آزمایش جالبی از سرسختی انقلابی و مقاومت و ایثار بود که آن را آبدیده کرد و ضمناً

افزاری برای طرد و تفرقه‌های بیشتر شده»^(۱)

و اما فرجام کار از نظر بازرگان:

«دست آخر بر طبق بیانیه الجزایر - که هیچ گاه به تصویب مجلس شورای اسلامی، نرسید - در برابر آزاد کردن گروگانها، دولت آمریکا، حسابهای مسدود شده ایران را که از ۱۲ تا ۱۳ میلیارد دلار بوده است، آزاد نموده متعهد می‌شود هیچ گونه شکایتی نسبت به خسارات و دعاوی مربوط به اسارت گروگانها علیه ایران، اقامه ننماید و ایران نیز شکایتی نسبت به انسداد حسابهای خود ابراز ندارد...»

اگر خواسته باشیم تراز نامه‌ای از عمل جسورانه گروگانگیری «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» بیرون بزنیم نصیبهای نهایی واقعی یا ادعایی طرفین دعا و طرف سوم یعنی شوروی را به شرح زیر می‌توانیم خلاصه نماییم:

ایران:

۱- عقده‌های حقارت گذشته و عطش انتقام را با تصرف سفارت آمریکا در خاک خود و به اسارت گرفتن دیپلماتهای آمریکایی در پناه خود، خالی کرده، دلخوش بود که طلسم ابرقدرتی مستکبر جهانخواری را خوار و زبون سازد...

۲- دست گذاشتن روی اسناد سیاسی و کشف جاسوسهای سفارتخانه برای اثبات فعالیتهای ناجوانمردانه و خلاف قانون آمریکا.

۳- شناسایی عمال آمریکا در ایران و افشاگری اعمال آنها.

۴- به گوش دنیا رساندن قدرت انقلاب یا اسلام و اثبات و مظلومیت و حقانیت ایران، توأم با ارایه سرمشق قیام مستضعفین جهان، به ملت‌های زیر ستم امپریالیسم.

۵- دریافت ۲,۸۸۰,۰۰۰,۰۰۰ از ۱۱ میلیارد دلار و چند میلیون اموال و مطالبات خود از بانکهای آمریکا، بدون آن که صحبتی از مطالبات دیگرمان به میان آید...

آمریکا:

- ۱- استخلاص و استرداد سالم و کامل ۵۴ نفر گروگانها و جبران نسبی حیثیت از دست رفته، بدون آن که معذرتخواهی از گذشته و تعهدی برای آینده شده باشد یا آمریکا به محاکمه کشیده شود.
- ۲- وصول نقدی اقساط طویل‌المدت، وامهایی که سابقاً با نرخ قلیل به ایران داده بودند.
- ۳- ارجاع دعاوی حقوقی و امکان دریافت خسارات مالی ناشی از لغو قراردادهای و مصادره‌ها و معاملات ایران با بخش خصوصی یا مؤسسات غیرآمریکایی، به داوری یک دادگاه مختلط سه نفره، متشکل از قضات منتخب طرفین و یک قاضی بین‌المللی.
- ۴- تقویت جبهه داخلی، در جهت وحدت ملی و تجدید اعتبار سیا.
- ۵- تقویت جبهه‌های اروپایی و خاورمیانه عربی به سود سیاست سلطه‌گرانه جهانی آمریکا.
- ۶- تضعیف وجهه بین‌المللی و موضع سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران و لطمه تبلیغاتی ایدئولوژیک شدید به انقلاب اسلامی ایران.

شوروی:

- ۱- ضربه بین‌المللی محکم به حیثیت سیاسی و مقام ابرقدرتی حریف یعنی آمریکا.
 - ۲- تحریک و تشویق افکار جهانی ضدامپریالیسم آمریکا.
 - ۳- تشدید روحیه ضدآمریکایی در دولت و ملت ایران و زمینه‌سازی غیرمستقیم برای خودشان.^(۱)
- به هر حال مهندس بازرگان، در پایان می‌گوید:
- «خواننده نکته‌دان خود قضاوت خواهد کرد که بالاخره در این معرکه برنده و دست پر بیرون آمدیم یا بازنده و دست خالی.»^(۲)

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۹۴ تا ۱۰۲.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۹۴ تا ۱۰۲.

اما وی در یک نکته تردید ندارد:

«آنچه مسلم است عمل گروگان‌گیری، صد در صد با خواسته‌ها و منافع شوروی انطباق داشت.»^(۱)

قبلاً گفته‌ایم که مسئله اصل حمله و اشغال سفارت، یک حکم دارد و مسئله چگونگی ختم ماجرا و فرجام کار، حکم دیگری. با این که مهندس بازرگان، با اصل اقدام هم مخالف بود، اما بیشترین انتقادهای ایشان به پیامدها و چگونگی حل مسئله و به ویژه طولانی شدن آن مربوط می‌شود. فی‌المثل اگر شاه و یا آمریکا در یک محکمه عادلانه و مقبول بین‌المللی محاکمه می‌شدند و حقانیت ملت ایران و انقلاب بیشتر جا می‌افتاد، برای بازرگان، مطلوب بود. این مطلب را خود ایشان در مصاحبه با روزنامه اطلاعات اظهار کرده است. خبرنگار روزنامه از آقای مهندس بازرگان، می‌پرسد:

«آنچه امروز افکار مردم ما و حتی جهان را جلب کرده، مسئله گروگان‌هاست و اخیراً دادگاه بزرگی قرار است در ایران تشکیل شود و اعضای آن که افراد مستقل و سرشناس بین‌المللی خواهند بود، تا جنایات و روابط ایران و آمریکا را در ۲۵ ساله اخیر، بررسی کنند. به نظر شما این دادگاه چه بهرهایی می‌تواند برای ما، در محدوده مبارزه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا داشته باشد؟»

ایشان در پاسخ می‌گوید:

«مسئله گروگان‌گیری، مثل پدیده‌های انقلاب ما، هم انعکاس فوق‌العاده داخلی و خارجی داشته و هم به سرعت و مستمراً در معرض تحول و تطور و تکامل قرار گرفته است. مسئله تشکیل دادگاه که در آن جنایات و روابط سوء، بین ایران و آمریکا در ۲۵ سال گذشته به محاکمه کشیده شود، خود یکی از همان تحولات و تطورات انقلابی است و خیلی مطلوب و خوشایند. به آن اندازه که من در بحث‌های شورای انقلاب و بیانات رهبر انقلاب شنیده‌ام، تنها محاکمه آمریکا نیست، بلکه محاکمه شاه مخلوع هم در ارتباط با آمریکاست و علاوه بر این محاکمه، مسئله رسیدگی و بررسی و افشا و اثبات روابط جنایت‌آمیز و

ظالمانه‌ای که امپریالیزم و استبداد شاه در ایران داشته‌اند، و این بسیار خوب و تحول مطلوب و میمونی است. چون متأسفانه بعد از مرحله اول پیروزی انقلاب، حتی کشورهای مسلمان و همکیش ما، بر اثر تبلیغاتی که در دنیا با دخالت بیشتر صهیونیسم و اسرائیل می‌شد که نه تنها درست نیست و خواسته‌های انقلاب ما را درک نکردند، بلکه کاملاً معکوس، و همراه تحریف و هوچیگری جلوه داده‌اند. حالا تشکیل چنین محکمه و هیأتی، بخصوص که اعضای آن افراد با صلاحیت و با اطلاع و بی‌طرف باشند و قضایا را در محیطی آرام و علمی و عقلانی بسنجند و مدارک و سند را با استدلال رسیدگی کنند، نه تنها برای ایران، کمال مطلوب و مفید است، بلکه برای دنیا هم مفید است. زیرا درس برای سایر دولتهای سلطه‌گر و همکاران آنان در ممالک مختلف است تا بدانند، سرانجام، رسیدگی و بازخواستی هست، و از طرفی، افکار کشورها را - این را هم بگویم که به دلیل این که به حاکمیت ملی معتقد هستم، شخصاً افکار عمومی کشورها، حتی کشورهای اروپایی و آمریکایی را نادیده و کوچک نمی‌گیرم و بدان احترام می‌گذارم. - به سود عمل ما، متانت و عمل و منطق و تأمل و مخصوصاً عدالت و صحت صورت بگیرد که امیدوارم همین طور بشود.»^(۱)

یکی از پیامدهای مهم اشغال سفارت آمریکا، «پدیده افشاگری» بود که به وسیله دانشجویان صورت گرفت. دانشجویان اشغال‌کننده، مدعی شدند که در سفارت، اسنادی* به دست آمده که:

اولاً، حکایت از «جاسوس» بودن دیپلماتهای آمریکایی می‌کند - و به همین دلیل هم سفارت آمریکا، را «لانه جاسوسی»، نام نهادند،

ثانیاً، کسانی نیز در ایران به عنوان جاسوس رسمی و مستقیم و یا منابع اطلاعاتی در اختیار آمریکاییها بوده‌اند.

جوانان، که یکی از انگیزه‌های خود را سازشکاری و عدم قاطعیت دولت موقت

۱. اطلاعات، ۵ دی ۱۳۵۸.

* البته این اسناد بعدها با طبقه‌بندی موضوعی در مجلدات بسیار، منتشر شدند.

و مهندس بازرگان با امپریالیسم آمریکا، اعلام کرده بودند^(۱)، به استناد اسنادی که در اختیار داشتند، دست به افشاگریهایی بر ضد بعضی از اعضای دولت موقت زدند.

مهندس بازرگان و همفکرانش عقیده دارند که عمل گروگان‌گیری، اساساً در رقابت و مخالفت با دولت موقت و به طور عامتر نیروهای ملی - مذهبی بوده و به قصد بیرون راندن آنان از صحنه سیاست و دولت موقت و امور انقلاب، طراحی و انجام شده بود. آنان پدیده افشاگری را نیز در همین رابطه ارزیابی می‌کنند. از این رو

۱. در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۸ - یک روز بعد از اشغال سفارت - دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، طی مصاحبه‌ای اعلام کردند:

«دولت به جای این که به استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی برسد در جهت عکس می‌رود.
(کیهان، ۱۴ آبان ۱۳۵۸).

و کیهان در همان روز نوشت:

«وقتی که دولت از حرکت باز می‌ماند، امام وارد می‌شود.»

چندی بعد آقای فخرالدین حجازی در همین ارتباط مدعی شد:

«اگر دولت گذشته، حرکت شدید انقلابی داشت، اگر دولت گذشته مبارزات تند و شدیدی با امپریالیسم آمریکا، آغاز می‌کرد، اگر دولت گذشته نمی‌گفت من یک ماشین نازک نارنجی هستم، جوانان مجبور نمی‌شدند، خودشان دست به کار شوند.»

(کیهان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۸).

آقای عباس عبدی، یکی از سخنگویان اصلی دانشجویان، بعدها گفت:

«ارتباط آن [گروگان‌گیری] با دولت موقت که در ابتدای انقلاب، زمام امور را در دست گرفت، به نظر دانشجویان، اعتقاد چندانی به برخورد با بقایای نظام گذشته را نداشت. موارد متعددی در این زمینه وجود دارد، به کارگیری کارگزاران نظام قبل مثل ساواکیها، نیروهای نظامی و اداری سطح بالا از این موارد است. البته باید توجه داشت مفهوم و قضاوت درباره موضوعاتی که بنده می‌گویم در حال حاضر با آن دوران متفاوت است. شاید کسی امروز به کارگیری عناصر متوسط رژیم گذشته در امور اجرایی را چندان بد نداند. ولی در آن زمان، این مسئله از سوی اکثریت پذیرفته شده نبود. بنابراین هر حرکتی که می‌توانست، مانع این حرکت بشود، کاملاً توجیه پذیر بود. بنابراین اولین نتیجه ماجرای تسخیر لانه جاسوسی، مبارزه با شاه و بقایای رژیم گذشته ... بود ... گروههای سیاسی نیز به همین دلیل از آن حرکت حمایت کردند، چرا که همه فکر می‌کردند، نتیجه نهایی را خود آنها خواهند برد و از این قضیه منتفع می‌شوند. زیرا همه گروهها اعم از مذهبی و غیرمذهبی و چپ در این فکر بودند که اگر لیبرالها و دیگران کنار بروند، به نفع آنها خواهد بود. از عجایب روزگار این بود که دولت موقت، چنان عمل کرد که هیچ نظر موافقی برای خودش نگذاشت و این از بی‌سیاستی آنها بود.»

(ایران فردا، شماره ۳، ص ۳۹)

مهندس بازرگان، می‌گوید:

«افشاگریها که عمدتاً و عملاً علیه دولت موقت ... بود متعاقب اشغال سفارت آمریکا، آغاز گردید.»^(۱)

هر چند اثبات این مدعا، آسان نیست، اما ظاهراً تردید وجود ندارد که پس از اشغال سفارت و به ویژه پس از آن که بازرگان و غالب همفکرانش نه تنها از اقدام گروگانگیری حمایت نکردند، بلکه تلویحاً، یا تصریحاً محکوم هم کردند، دانشجویان و همفکران و حامیان پشت پرده آنان، تصمیم گرفته بودند، از فرصت، استفاده کرده رقیب یا رقیبان - واقعی یا خیالی - را که آنها را غیرانقلابی، سازشکار، غیر خط امامی و بعضاً وابسته می‌دانستند و حضورشان را در امور انقلاب مانع و مزاحم می‌شمردند، از صحنه سیاست و مدیریت کشور کنار بزنند. از این رو دست به افشاگری زده و کوشیدند آنان را بی اعتبار سازند. این جمله آقای عباس عبدی، مؤید این نظر است:

«همه گروهها، اعم از مذهبی و غیرمذهبی و چپ در این فکر بودند که اگر لیبرالها و دیگران کنار بروند به نفع آنها خواهد بود.»

اگر جز این بود، دانشجویان می‌توانستند به گونه‌ای دیگر عمل کنند. مثلاً پس از بررسی و ارزیابی دقیق اسناد و رعایت جهات اخلاقی و حقوقی و قانونی، اقدام کنند.

به هر حال در اواخر آذر ماه ۱۳۵۸، دانشجویان پیرو خط امام در تلویزیون ظاهر شده، طی چند برنامه دست به «افشاگری» زده که البته بعدها ادامه پیدا کرد. نخستین افشاگری، نیز در ارتباط با مهندس عباس امیرانتظام، صورت گرفت که ایشان زمانی سخنگوی دولت موقت بود ولی در آن روزها سفیر جمهوری اسلامی در کشورهای اسکاندیناوی و مقیم سوئد بود. پس از افشاگری تلویزیونی، بلافاصله امیرانتظام از سوئد فرا خوانده شد و به محض ورود به تهران به اتهام جاسوسی بازداشت و روانه زندان شد، زندانی که حدود ۱۷ سال طول کشید.

این افشاگری و اقدام، از یک سو مورد تأیید و حمایت گروههایی واقع شد و در

مقابل موجب اعتراض گروهها و شخصیتهایی نیز شد. اعضای شورای انقلاب و مسئولان وقت جمهوری اسلامی نیز، غالباً محتاطانه برخورد کردند، به گونه‌ای که موجب آزدگی عناصر انقلابی و دانشجویان هم نشود، و بعضی نیز صریحاً محکوم و اعتراض کردند. از باب نمونه صادق قطب‌زاده، وزیر خارجه و عضو شورای انقلاب، گفت:

«دستگیری امیرانتظام کاملاً بدون اطلاع من بوده و در این زمینه صریحاً و رسماً اعتراض کردم و اعتراض را تسلیم امام کرده‌ام.»^(۱)

اما آقای هاشمی رفسنجانی، وزیر کشور و عضو دیگر شورای انقلاب، در پاسخ این سؤال که:

«دیروز در نشستی که با آقای بازرگان، داشتیم ایشان قویاً از امیرانتظام دفاع کرد و گفت پیش از محاکمه نباید یک فرد را جاسوس خواند. شما به عنوان عضو شورای انقلاب، با توجه به این که بهتر از دیگران در جریان اسناد جاسوسخانه هستید، آیا امیرانتظام را جاسوس می‌دانید؟»، گفت: «اولاً اسنادی که راجع به امیرانتظام، فاش شده نشان دهنده جاسوسی ایشان نیست و من در این مورد حرفهای آقای بازرگان را تأیید می‌کنم و به نظر من ایشان جاسوس نیست.»^(۲)

پس از آن، افشاگری دانشجویان مستقیماً متوجه نهضت آزادی شد. آنان در روز چهارم دی ماه ۱۳۵۸، در تلویزیون ظاهر شدند و سخنگوی دانشجویان، صریحاً اعلام کرد: رابط نهضت آزادی برای منحرف کردن انقلاب، تلاش می‌کرد و اتهاماتی را متوجه نهضت آزادی کرد.^(۳) در نخستین واکنش، روز بعد آقایان: احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر یدالله سبحانی و مهندس بازرگان، طی نامه‌ای به آقای علی قدوسی، دادستان کل دادگاههای انقلاب، نوشتند:

«در ساعات آخر سه شنبه ۱۳۵۸/۱۰/۴ دو نفر آقایان جوان که ادعای وابستگی به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام می‌کردند و نام خود را

۱. کیهان، ۴ دی ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۴ دی ۱۳۵۸.

*. ماجرای محاکمه امیرانتظام و اظهار نظرهای مهندس بازرگان در این مورد را در جای دیگر آورده‌ایم.

۳. کیهان، ۵ دی ماه ۱۳۵۸.

نگفتند، در صفحه تلویزیون ظاهر شده به قصد افشاگری سیاسی و با ورق زدن و نگاه کردن به اوراق بی اساس، یک سلسله اظهارات و استدلالهای نادرست بیان داشته، به نهضت آزادی ایران - که سوابق مبارزات اسلامی و ملی آن بر ملت ایران روشن است - اتهام و انتساب سازشکاری با بیگانگان و خیانت و نفع طلبی دادند.

اینجانبان که از مؤسسان و رهبران نهضت آزادی ایران، می باشیم، ضمن اعتراض به مؤسسه رادیو تلویزیون، نسبت به عمل آقایان که خلاف اسلام و قانون اساسی بوده، در جهت مخدوش کردن و تضعیف انقلاب اسلامی ایران و رهبری عالی قدر آن می باشد، اعلام جرم می نماییم و محاکمه و تعقیب آنان را همراه با رسیدگی سریع و دقیق جریان، تقاضا داریم.^(۱)

و در همان تاریخ نیز نهضت آزادی اطلاعیه ای صادر کرد و در آن «آمادگی خود را برای هرگونه مناظره و مبارزه سیاسی اعلام کرد.» و گفتند:

«اگر امام مجازمان بدارند بزودی به تشریح جریانات قبل از انقلاب و تفسیر و تحلیل آن چه در این سرزمین می گذرد و خطوطی که دنبال می شود، خواهیم پرداخت.»^(۲)

متعاقب اعتراض شدید نهضت آزادی و بسیاری دیگر در مورد افشاگریهای دانشجویان درباره نهضت آزادی، دانشجویان طی اطلاعیه ای از امام و ملت ایران عذر خواهی کردند. در این بیانیه آمده است: «در توضیح و تحلیل این اسناد از تعبیرات حدود شرعی رعایت نشده و سخن به خارج از مرزهای مجاز کشیده شده است.» و دو دانشجوی گوینده تلویزیونی نیز طی صدور اطلاعیه جداگانه ای آمادگی خود را برای حضور در دادگاه «عدل اسلامی» اعلام کردند.^(۳) در هشتم دی ماه اعلام شد که در شورای انقلاب و دادگاه انقلاب، به اعلام جرم نهضت آزادی علیه دانشجویان افشاکننده، رسیدگی می شود.^(۴)

با این همه، افشاگری، ادامه پیدا کرد و به اعلام جرم نهضت آزادی نیز رسیدگی نشد. افشاگری علیه امیرانظام نیز تکرار شد. در ارتباط با یکی از این افشاگریها در

۱. کیهان، ۵ دی ماه ۱۳۵۸.

۲ و ۳. کیهان، ۶ دی ماه ۱۳۵۸.

۴. کیهان، ۸ دی ماه ۱۳۵۸.

تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، مهندس بازرگان، نامه‌ای به صدا و سیما نوشت و در آن خواست از امیرانتظام بخواهند در تلویزیون حاضر شود و درباره اسناد و اتهامات ادعایی توضیح دهد:

«شورای محترم صدا و سیمای ایران - شنبه شب گذشته (۲۹ دی) مردم ایران شاهد یک افشاگری دیگر از اعمال آقای مهندس عباس امیرانتظام، در دوران معاونت نخست‌وزیری ایشان بودند که به دستور یا اجازه آقایان از تلویزیون سراسری پخش شد.

البته همان طور که شورای انقلاب جمهوری و مقامات، ایراد نموده‌اند و عقل و عدل و قانون حکم می‌کند هرگونه اتهام و ادعای خیانت، پس از رسیدگی و قضاوت دادگاههای صالح و مراجع ذیربط می‌توانسته است از رسانه‌های گروهی اعلام شود و به این سادگی حیثیت و حقوق افراد خصوصاً کسانی که از طرف نخست‌وزیر منتخب و معتمد امام به خدمتگزاری آمده‌اند، پایمال و بازیچه نشود.

حال که چنین خلاف حقی تکرار شده آیا جاندارد به اقتضای اسلام و انصاف، برای آبروی انقلاب و دلخوشی و تأمین خدمتگزاران مشغول کار، از آقای امیرانتظام، دعوت نمایید در صحنه تلویزیون حاضر شده، نسبت به اسناد و اتهامات وارده به مردم توضیح بدهد و از خود دفاع کند؟ چه بسا که آنچه به عنوان جرم و خیانت و به صورت یک طرفه ارایه گردیده است، سند برائت و خدمت باشد.»^(۱)

در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۸ دانشجویان درسی امین افشاگری خود، اسنادی را درباره دکتر ناصر میناچی، وزیر ارشاد ملی - که بعدها به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تغییر نام داد - در دولت بازرگان و بعد در دولت موقت شورای انقلاب، انتشار داده، مدعی شدند: «میناچی، معتقد به تشکیل شورایی مرکب از افراد سلطنتی و روحانیون محافظه کار بود.» و پس از آن میناچی در خانه‌اش دستگیر و به زندان برده شد. مهندس بازرگان، در عکس العمل به این حادثه گفت:

«شورای انقلاب، در جریان کارهای امیرانتظام و میناچی بود.»

بنی صدر رییس جمهور بیان داشت:

«دانشجویان، خودکامه عمل می‌کنند و حکومت در حکومت به وجود آورده‌اند، و خود میناچی نیز در مصاحبه‌ای طولانی اتهامات وارده بر خود را رد کرد.»^(۱)

البته روز بعد به دستور شورای انقلاب، میناچی از زندان آزاد شد.^(۲) و روز بعد میناچی علیه رادیو و تلویزیون اعلام جرم کرد.^(۳) و چندی بعد وی اعلام کرد که برای محاکمه علنی آماده است.^(۴)

دکتر میناچی، عقیده داشت:

«افشاگری دانشجویان در جهت منافع آمریکا و گروههای انحصار طلب است.»^(۵)

به هر حال با افزایش افشاگریها و شمول آن در مورد شخصیتها و احزاب و گروههای مختلف، مخالفتها و موافقتها نیز افزون می‌شد. بسیاری از مردم و به ویژه جوانان و بیشتر گروههای سیاسی چپ (مذهبی و غیرمذهبی) شدیداً از دانشجویان و افشاگریهای آنها استقبال می‌کردند.

شعار «دانشجوی خط امام، افشاکن، افشاکن!» شعار روز و همه گیر شده بود و همه، خواهان افشاگری بیشتر بودند. حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، فداییان اسلام، حزب توده، سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریکهای فداییان خلق و جنبش مسلمانان مبارز، از کار افشاگری دانشجویان پشتیبانی می‌کردند. جنبش مسلمانان مبارز، طی بیانیه‌ای تحت عنوان «تسخیر جاسوسخانه آمریکا و توطئه علیه انقلاب» نوشت:

«از دستاوردهای این حرکت، بر ملا کردن چهره‌های سازشکار و محافظه‌کار بوده که چگونگی توان مقابله و رو در رویی با دشمن را نداشته و... به همین

۱. کیهان، ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۸.

۲. کیهان، ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۸.

۴. کیهان، ۴ اسفند ماه ۱۳۵۸.

۵. کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۵۸.

منظور باب مذاکره همیشه برای آنها باز است.»^(۱)

و حزب جمهوری اسلامی، با صدور بیانیه‌ای گفت:

«دانشجویان، جان تازه در کالبد انقلاب دمیده‌اند.»

و «تنها افشاگری است که می‌تواند انقلاب ما را در مقابل سیل توطئه‌ها

حفاظت کند. اسناد افشا شده، حاکی از یکی از جریانهای ویژه سیاسی است که

نمی‌تواند برای تداوم انقلاب اسلامی خطرناک نباشد.»^(۲)

روزنامه اطلاعات، نوشت:

«افشا کنید تا انقلاب را به بیراهه نکشانند.»

«با افشاگری، سازشکاران را رسوا کنید و بسیج عاطفی مردم را به بسیج

سیاسی، ایدئولوژیکی و نظامی تبدیل کنید.»^(۳)

سرانجام این بحث مطرح شد که این اسناد و افشاگریها تا چه حد درست،

قانونی، مفید و عادلانه است. نظرهای مختلف و متضاد ابراز می‌شد. در یک

نظرخواهی روزنامه اطلاعات، چنین آمده است:

حزب ایران: «نیازی نیست اسناد و مدارک در دادگاه مطرح شود زیرا افکار

عمومی بزرگترین داور جامعه است.»

حزب جمهوری اسلامی: «اسنادی که درجه اطمینان آنها صد در صد است،

افشایش اشکالی ندارد.»

دادستان سابق تهران (آیت‌الله احمد آذری قمی): «این افشاگریها، هم برخلاف

قانون است و هم برخلاف شرع.»

جنبش مسلمانان مبارز: «افشای اسناد، آگاهی مردم را رشد می‌دهد و ضرورت

دارد که اجازه دهند، دانشجویان هر چه سریعتر، تمامی اسناد را افشا کنند.»

دکتر عبدالکریم لاهیجی: «این نوع افشاگریها، باید به صورت یک جلسه بحث و

گفتگو با حضور متهم انجام پذیرد.»^(۴)

۱. تسخیر جاسوسخانه آمریکا و توطئه سازش علیه انقلاب، شورای انتشارات و تبلیغات جنبش

مسلمانان مبارز، ص ۶ - به نقل از هاشمی و انقلاب، ص ۴۲۸.

۲. به روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۹ - به نقل از هاشمی و انقلاب، صص ۲۰۹ - ۲۱۰.

۳. اطلاعات، ۱۳ دی ماه ۱۳۵۸.

۴. اطلاعات، ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۸.

شورای انقلاب نیز در مجموع با افشاگریها مخالف بود. شورا، بیانیه‌ای صادر کرد و گفت:

«... نشر هرگونه استنتاج و تفسیر و تحلیل اسناد باید با رعایت همه جوانب اسلامی و در پی صدور رأی صالح صورت گیرد.»

«به علاوه افشاگریهای عجولانه انقلاب را در معرض آسیب اخلاقی و فرهنگی بزرگی قرار می‌دهد و با ایجاد دلسردی و سوءظن و بی‌اعتمادی و تفرقه، راه را برای تصفیه حسابهای شخصی و یا گروهی و سوء استفاده ضد انقلاب و فرصت طلب چپ و راست فراهم می‌سازد. مطرح شدن نهضت آزادی ایران در رسانه‌ها و مطبوعات و موضع‌گیریهای گوناگون گروهها در این زمینه، دقیقاً یک جریان از این امر است. گروهی که سابقه مبارزاتی طولانی اسلامی دارد، نباید ناگهان در معرض یک سلسله حمله‌های بی‌حساب قرار گیرد. سخن از مخدوش کردن یک گروه است که از دیرباز در خط مبارزه اسلامی بوده و هم اکنون نیز افرادی از آنان بار مسئولیتهای اجرایی بر دوش دارند.»^(۱)

و البته برخی نیز می‌گفتند «افشاگری را اسلامی کنید.»^(۲)

سرانجام «به تصمیم شورای انقلاب، پخش افشاگری دانشجویان از رادیو و تلویزیون ممنوع شد.» به گفته آقای مهدوی کنی

«شورای انقلاب، تصویب کرد تا تمامی افشاگری دانشجویان مورد بررسی مجدد قرار گیرد و از این پس کلیه اسناد مربوط به رابطه مقامات با آمریکا، باید از طریق مراجع صلاحیتدار، بررسی و سپس درباره انتشار آن تصمیم‌گیری شود.»
دکتر بهشتی نیز گفت:

«شورای انقلاب، مسئول تصمیمات دانشجویان نیست.»^(۳)

چندی بعد دکتر بهشتی، درباره علت ممنوعیت افشاگری در رادیو و تلویزیون گفت:

«نظر ما این است که مدارک سیاسی در یک کشور، به اطلاع ملت برسد،

۱. کیهان، ۹ بهمن ۱۳۵۸ - هاشمی و انقلاب، ص ۴۰۹.

۲. اطلاعات، ۲۳ دی ماه ۱۳۵۸.

۳. کیهان، ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۸.

متممی شیوه‌ای که تا حالا عمل شده بود، سه تا عیب داشت: یک عیبش این بود که همه اوراق و اسناد مربوط به یک فرد یا یک مؤسسه، باید آرایه بشود تا مردم بتوانند جمع‌بندی کامل کنند... نقص دوم این بود که باید همان شب که این اوراق از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها پخش می‌شود، آن فرد یا گروه هم بتوانند، بیایند توضیح بدهند؛ تنها به قاضی رفتن، درست نیست و ملت قاضی است... عیب سومی که در کار دانشجویان وجود دارد این است که تا حالا جز یک مورد در رابطه با روزنامه جمهوری اسلامی، بوده در بقیه موارد همه اسناد می‌وس کنند و منفی پخش شده اگر راجع به افراد گروهها و مؤسسات دیگر اسناد مثبت وجود دارد، اینها را هم نشان دهند که مردم به سمت بدبینی و یأس، کشانده نشوند»^(۱)

با این وجود، افشاگریها از طریق مطبوعات ادامه پیدا کرد. به ویژه که غالب گروهها و افراد، خواهان استمرار افشاگریها بودند.

فعالیت در مجلس شورای اسلامی

پیش از این اشاره شد که نخستین دوره مجلس شورای اسلامی، در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۵۹ افتتاح شد و تا ۷ خرداد ۱۳۶۳ ادامه پیدا کرد. نیز گفته شد که نهضت آزادی و گروه «همنام» در انتخابات شرکت کرده و مقداری از کاندیداهای همنام در تهران و برخی شهرستانها انتخاب شده، به مجلس راه یافتند. از جمله پنج تن از رهبران نهضت آزادی یعنی: آقایان دکتر یدالله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس مهدی بازرگان از تهران و آقای احمد صدر حاج سید جوادی از قزوین با آرای مردم، به عضویت مجلس در آمدند. این گروه به عنوان یک اقلیت و فراکسیون اقلیت اپوزیسیون در مجلس فعالیت داشت و در واقع تنها گروه مخالف و منتقدی بود که در آن سالها، به رغم موانع و مشکلات و محدودیتهای فراوان، کم و بیش در عرصه فعالیت پارلمانی و در واقع در عرصه سیاست ایران حضور داشت.

در این قسمت بر آن نیستیم که تمامی فعالیتهای پارلمانی گروه نهضت آزادی، در مجلس اول را بازگویم که موضوعی است عام و اختصاصی به مهندس بازرگان ندارد. آنچه در این مجال می‌گنجد و به آن خواهیم پرداخت، بررسی نقش بازرگان در مجلس و فعالیتهای پارلمانی نهضت آزادی است.

نخستین مسئله مطرح در مجلس، پس از انتخاب هیئت ریسه سنی مجلس و معرفی آقای دکتر یدالله سبحانی به عنوان رییس و مهندس مهدی بازرگان به عنوان نایب رییس سنی^(۱)، مسئله اعتبارنامه‌ها بود که در دستورکار مجلس قرار داشت. در مورد تصویب اعتبارنامه‌ها، مهندس بازرگان و دوستانش مسئله‌ای نداشتند. چرا که در آن زمان اولاً درگیری اصلی بین دو جناح عمده طیف ائتلاف خط امام با طیف طرفداران بنی‌صدر بود، و ثانیاً پنج عضو نهضت آزادی، نقطه ضعف واقعی و یا توهمی در پرونده نداشتند که بتوان از آنها برای زیر سؤال بردن صلاحیتها و در نهایت، حذف سیاسی استفاده کرد.

به هر حال پس از فروکش کردن جنجال، بعضی اعتبارنامه‌ها - از جمله اعتبارنامه حسن آیت از حزب جمهوری اسلامی و احمد سلامتیان از حامیان بنی‌صدر - و رسمیت یافتن مجلس، مسایل مهم دیگر، مانند تعیین نخست‌وزیر و تشکیل کابینه جدید مطرح شد و مجلس نقش طبیعی و روند معمولی خود را آغاز کرد.

در طول چهار سال عمر مجلس، حوادث مهمی روی داده که برخی از آنها مربوط به مجلس بوده و بسیاری از آنها نیز ضمن طرح در مجلس، از اهمیت هويت مستقل برخوردار بوده‌اند. به همین دلیل در فصل دوم در مقام توضیح حوادث مهم آن دوره، جداگانه به آنها اشاره کردم. مانند دولت رجایی، گروگانها، جنگ، خشونتها. و اکنون در این جا به نقش بازرگان، در مجلس و فعالیتهای او در ارتباط با مسایل عمده یاد شده و برخی موضوعات دیگر، اشارتی می‌کنیم. از آن جا که مواضع مهندس بازرگان، در مورد اختلافات بنی‌صدر و دولت رجایی و مجلس و نیز حوادث خشونت‌آمیز سال ۱۳۶۰ جداگانه می‌آید، دو نطق مهم بازرگان در مجلس در مورد مسئله اول، که در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۵۹ ایراد شد، و موضوع دوم،

۱. و جالب و به یادمانی است که حجت‌الاسلام شیخ صادق خلخالی، نماینده قم، به معرفی بازرگان به عنوان نایب رییس سنی مجلس اعتراض کرد!

که در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۶۰ به طور ناقص ایراد شد، در جای خود خواهیم آورد.



مهندس صباغیان، احمد صدرحاج سیدجوادی، دکتر سبحانی، مهندس بازرگان، و دکتر یزدی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، در مراسم میتینگ نهضت آزادی ایران ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی فعلی)، پنجشنبه ۱۳۵۹/۱۲/۷.

یکی از اقدامات سیاسی در ارتباط با انجام وظایف نمایندگی گروه نهضت آزادی، میتینگ امجدیه بود که در تاریخ پنج‌شنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۵۹ برگزار شد و هدف آن گزارش چهار تن از نمایندگان تهران به موکلان خود بود. این چهارتن، که عضو برجسته نهضت آزادی بودند، عبارت بودند از: آقایان دکتر یدالله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس مهدی بازرگان. اعلام شده بود که این نمایندگان می‌خواهند درباره مسایل روز سخن بگویند و نظریات خود در مورد برخی سئوالها یا اعتراضهایی را که موکلان آنها دارند، بازگویند. این همایش در همان روز اعلام شده انجام شد و هر چهار تن در آن سخن گفتند. مهندس بازرگان، نطق مفصلی ایراد کرد. بخشهایی از آن را در این جا می‌آوریم و قسمتهایی را که در ارتباط با مسایل و موضوعات دیگر بود، در جای خود خواهیم آورد.

ایشان پس از تبرک به نام مقدس حق تعالی و گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» خطاب به «ملت شریف تهران و موکلین عزیز» و با «سلام» به آنان، آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»^(۱) را بر خواند. آن‌گاه گفت:

«آزای نمایندگی شما به نام ما امانتی است که به دوستان گذارده‌اید و این گزارش امروز ما در ادای امانت و بیان مأموریت است. امیدواریم قضاوت و حکومت همگی بر پایه عدل باشد. به تأسی از خدا، اظهارات و انتقادهای ما تذکر و وعظ است... عرایض یا سهمیه بنده، اولاً علت نمایندگی مجلس. ضمن گزارش مختصری از گذشته خودمان و هدف نهضت آزادی ایران که هر چهار نفر ما عضو آن هستیم. ثانیاً در بیان رویه و خط مشی اتخاذی ما در مجلس شورای اسلامی.»

وی آن‌گاه با بیان تاریخچه نهضت آزادی، سخن خود را آغاز کرد و خلاصه‌ای از آن تاریخچه را از آغاز تا استعفای دولت موقت، باز گفت. در ادامه در ارتباط با انگیزه کاندیداتوری برای مجلس، چنین گفت:

«در هر حال به حکم «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»^(۲) به موقعیت و مأموریتی که در دوران نهضت آزادی داشتیم، برگشتیم یعنی به سنگر و کرسی دفاع از ملت و آزادی و حق. وظیفه خود دیدیم که کاندید نمایندگی مجلس بشویم و از این طریق به مملکت و انقلاب خدمت نموده، هم جلو اجحافات و تجاوزات به قانون اساسی و حقوق ملت را بگیریم و هم منادی اصول اسلام و اهداف انقلاب و مانع انحراف باشیم.»

شما مردم تهران مثل امام به ما اعتماد و عنایت کرده و خلعت نمایندگی را به دوش ما انداختید و بار ما را بسیار سنگین کردید و هم چنین استقبال و التفاتهای بعدی همه مردم ایران.

حالا برای گزارش این مأموریت و تجدید دیدار با شما به این جا آمده‌ایم تا به پرسشها و انتقادهای و اعتراضهایی که شفاهاً و کتباً داده‌اید، جواب بدهیم و سپس خط مشی و سیاستی را که در وظیفه نمایندگی اتخاذ کرده‌ایم، بیان داریم.»

۱. نساء/ ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانشان باز گردانید...

۲. هر چیز به اصل خویش باز می‌گردد.

پس از آن مهندس بازرگان، به چهار پرسش اعتراضی مردم و موکلان چنین پاسخ می‌دهد:

چرا سکوت کرده‌اید؟

«بله ما هو و جنجال و فحاشی راه نینداخته‌ایم، مجلس را به هم نزده‌ایم. ما اهل این کارها اصلاً نیستیم و مخالف آن و طرفدار نظم و اصول و هدف و راههای قانونی هستیم. در عالم اغتشاش و آشوب و اتهام، خیلی از ما جلوتر ندا ولی ساکت و بی‌کاره نبوده یا نیستیم با نمایندگان همدوره و همفکران تبادل نظر داشته، در لوایح و طرحها و رأی‌گیریها، حرفمان را زده و می‌زنیم، ولی بالاخره «عدد» حکومت دارد. در کمیسیونها و در مذاکرات و رأی‌گیریها شرکت داریم و تذکرات و استیضاحات را تا به حال داده‌ایم ولی استیضاح نکرده‌ایم... اما یک جا هست، که تصدیق می‌کنیم و کوتاه آمده‌ایم: جواب فحشها و حملات شخصی و اتهامات ناروا. نمی‌خواهیم مجلس و مملکت میدان معارضه‌های شخصی و غرض‌ورزی شود.

حال می‌پرسم آیا خیال می‌کنید، اگر ما یک داد بزنیم، کار درست می‌شود؟ در هر حال تا آن جا که تناسب و موضوع و امکان داشته باشد، اعتراض بلند کرده و می‌کنیم؛ اما صدای ما به گوش نمی‌رسد. سانسورهای رسانه‌های گروهی و در مقیاس محدودتر، مطبوعات عامل و علت‌اند.»^(۱)

سئوال و اشکال دوم موکلان را چنین مطرح می‌کند: «چرا سر و صدا و مخالفت می‌کنید؟» و آن‌گاه به آن چنین پاسخ می‌دهد:

«این سئوال و ایراد، معکوس سئوال بالاست و بیشتر از ناحیه مخالفین یا طرفداران راحتی و آرامش عنوان می‌شود و می‌گویند چرا در مجلس و روزنامه،

۱. به عنوان نمونه یکی از این اعتراضها، که در روزنامه «میزان» ۱۹ آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده است، چنین است:

«... جناب آقای بازرگان... اگر این امر [بی‌نظمی و بی‌قانونی] ادامه یابد مسئولیت عواقب آن با شما و دیگر افرادی است که در مجلس مهر سکوت بر لب زده‌اید هر چند که امکان صحبت برای شما فراهم نمی‌شود و به هر حال جناب‌عالی باید از پیامدهای آن بیمی به خود راه ندهید. کسانی که در انتخابات به جناب‌عالی رأی داده‌اند، شما را در انجام این رسالت یاری خواهند کرد.»

به ایراد و انتقاد و اختلاف می‌پردازید. جوابش این است که وظیفه و کار نماینده یا روزنامه‌نویس، نظارت بر جریانها و مراقبت بر اعمال دولتهاست که از آنچه خطا و خیانت است با استدلال یا رأی یا تذکر و توضیح جلوگیری نماید. امر به معروف و نهی از منکر است که امام خیلی روی آن تأکید کرده‌اند و از ارکان امت اسلامی است. اگر نماینده مجلس یا روزنامه سیاسی این کار را نکند و به سکوت و رضا و تمجید پردازد، خیانت به ملت کرده است...»

سخنران سپس این پرسش را از زبان موکلان مطرح می‌کند: «چرا انقلاب به ثمر نرسیده و مملکت روی غلطک نیفتاده است؟» و در پاسخ می‌گوید:

«مگر شما انتظار هلو گلو را داشتید؟ انقلاب به این عظمت که تبعات آن از انقلابهای دنیا و انبیا، وسیعتر است، ناپرده رنج، گنج میسر نمی‌شود، ما طرفدار تدریج و تأمل و مخالف دستپاچگی و تسریع و تحریک بودیم.

معذک نباید ناراضی و ناامید باشیم. دلایل و موفقیت‌های زیادی وجود دارد که انقلاب ما حتی بعد از پیروزی محکمتر و مستقرتر و امیدوار کننده‌تر از انقلابهای سایر جاها نشان می‌دهد...»*

مهندس بازرگان، پرسش چهارم را این اعتراض می‌داند: «چرا استعفا نمی‌دهید؟». وی پاسخ می‌دهد:

«... ما ضمن آن که مخالف و معترض نسبت به خیلی از خرابیها و خطاها و خلاقها هستیم و آنها را نقاط ضعف و زیان و بلکه ننگ برای اسلام و انقلاب و ایران می‌دانیم ولی در اصل و اساس با انقلاب و نظامی که خود در ایجاد و استقرار آن شریک بوده‌ایم، مخالف و دشمن نیستیم. ما وظیفه شرعی و ملی خود می‌دانیم که علی‌رغم تلخیها و سختیها و نارواییهایی که در حقیقت شده و می‌شود، در صحنه حضور داشته تا آن جایی که می‌توانیم به اعتراض و اصلاح اقدام پردازیم.

ما قبول داریم که در هر انقلاب از این قبیل تلاطم و تخریب و تخاصمها هست و استعفا دادن ناشی از یأس و یک نوع اتحار است، ما معتقد و متوکل به

* در ادامه، ایشان پنج دلیل را برای اثبات مدعایش ذکر می‌کند.

خدا و امیدوار به آینده می‌باشیم.»

پس از آن بازرگان، با عنوان «سیاست و خط‌مشی اتخاذی ما» در مجلس را، تحت عنوانهای زیر بیان می‌کند:

- ۱- سیاست و گذاری و نظاره.
- ۲- نظر ما در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی.
- ۳- قانون اساسی.
- ۴- رهبری و ولایت فقیه.
- ۵- ریاست جمهوری.
- ۶- دولت آقای رجایی.
- ۷- نهادهای انقلاب.
- ۸- جنگ با عراق.
- ۹- وحدت و همکاری.

از آن جا که از مطالب اصلی موارد یاد شده به تناسب در جای خود یاد کرده و یا خواهیم کرد، از نقل آنها خودداری می‌کنیم. اما این قسمت را با جملات پایانی سخنرانی (مربوط به بند نهم) به پایان می‌بریم:

«برگشتن از نفاق و اختناق و رفتن به سوی وحدت و اتحاد، جز با کنار گذاشتن سوءظن و تهمت و خصومت، میل به الفت و حسن نیت و همکاری، اصرار نداشتن به رعایت دقایق و خصوصیات مکتب اتخاذی از ناحیه دیگران و بالاخره جمع شدن بر حول مشترکات اساسی ضروری امکان‌پذیر نمی‌باشد.»^(۱)*

پیش از برگزاری همایش امجدیه، در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹، آقای مهندس بازرگان، نطقی در مجلس ایراد کرد که در آن از اختلافات بنی‌صدر و دولت، سخن

۱. میزان، ۹ اسفند ماه ۱۳۵۹.

* گزارش میتینگ امجدیه - شهید شیرودی فعلی - در کیهان نهم اسفند ماه به تفصیل آمده و بخش قابل توجهی از سخنرانی مهندس بازرگان، نیز درج شده است. طبق گزارش این روزنامه گروههایی از مخالفان نیز آمده، شعارهایی بر ضد نهضت آزادی و دولت موقت و لیبرالها می‌دادند و البته در مقابل، موافقان نیز شعارهایی به حمایت می‌دادند. درگیریهای پراکنده‌ای نیز روی داد، اما در مجموع به آرامی پایان یافت.

رفته بود. هفته بعد همایش امجدیه اعلام شد.

در تاریخ ۴ اسفند ماه ۱۳۵۹، امام خمینی، سخنانی ایراد کردند که در آن اشارتی به لزوم وحدت و احتراز از تفرقه بود. ایشان در همان نطق، از برخی گویندگان و نویسندگان که «قلم» و «زبان» را «چماق» کرده‌اند، گله کرده بود.^(۱)

برخی اظهار کردند که سخنان رهبری، اشارتی و تعریضی بوده است بر سخنان بازرگان، در مجلس و سخنان احتمالی که در امجدیه، مطرح خواهد شد.

در روز ششم اسفند ماه ۱۳۵۹، چهار نماینده عضو نهضت آزادی در تهران، با امام دیدار داشتند. در همان روز خبرنگار روزنامه میزان، از ایشان پرسید:

«آقای بازرگان، در رابطه با دیدارتان با امام بفرمایید که چه مطالبی مطرح بود و آیا در رابطه با سخنرانی روز پنج‌شنبه صحبتی نشد؟ بخصوص که بنا به نوشته یکی از روزنامه‌های صبح، گویا مطالب دیروز امام در ارتباط با این برنامه بوده است.»

ایشان گفتند:

«این عده‌ای که امروز صبح خدمت امام رسیدیم، همه ما تک‌تک قبلاً به خدمت امام رسیده‌ایم، منتها چون در این جا چهارتایی دعوت کرده‌ایم فکر کردیم با هم خدمت ایشان برسیم. ایشان هم نه تنها منعی نکردند، بلکه گفتند اصلاً صحبت‌های روز گذشته من خطاب و اشاره به دسته خاصی نبوده با عام بوده و نسبت به آقایان هم از ۳۰ سال پیش (البته نظرشان به بنده بود) و آقایان دیگر را هم از پانزده - بیست سال پیش می‌شناسند و [از] آنچه ناراحت و ناراضی هستند سوءظن‌هایی است که در مملکت وجود دارد. یک عده می‌آیند علیه آقای بنی‌صدر، خدمت ایشان بدگویی می‌کنند، یک عده‌ای علیه ما بدگویی می‌کنند، و یک عده هم علیه آقایان دیگر مثلاً حزب جمهوری اسلامی، بدگویی می‌کنند. گفتند که من از اینها رنج می‌برم، چون همه را می‌شناسم و همه هم خدمتگزار مملکت بوده‌اند...»

و ما هم توضیح دادیم که ما این مسئله را دو سال است که با پوست و گوشتمان حس می‌کنیم برای این که چماق‌های زبان و این خنجرهای قلم بیشتر به

طرف ما آمده و هنوز هم که هنوز است با این که یک سال و اندی است که از استعفای دولت موقت گذشته، باز هم آن مسایل کهنه را مطرح می‌کنند. و ما بودیم که از آن اتهامات که هنوز هم به ما می‌گویند، رنج می‌بریم.^(۱)

گفتنی است که رادیو «صدای آمریکا» خیر سخنرانی چهار نماینده تهران را پوشش خبری داد و انعکاس آن به گونه‌ای بود که مورد اعتراض نهضت آزادی قرار گرفت. در اطلاعیه‌ای که نهضت به این مناسبت صادر کرد، آمده بود:

«یک بار دیگر صدای آمریکا، این بلندگوی استعمار جهانی با جعل خبری من غیرمستقیم، برچسب زنی به نهضت آزادی ایران و یاران صدیق انقلاب را شدت بخشیده است، و از جمله صبح شنبه ۱۳۵۹/۲/۲ خیر سخنرانی و گفتگوی نمایندگان تهران عضو نهضت آزادی ایران در مجلس شورای اسلامی را با موکلین خود که احتمالاً از تلکس خبرگزاری پارس [= خبرگزاری جمهوری اسلامی] دریافت داشته است ضمن تحریف آن به دروغ یک راهپیمایی اعتراض آمیز جلوه‌گر ساخته است.»^(۲)

از جمله فعالیت‌های پارلمانی مهندس بازرگان، نطق پرچنجال ایشان بود که در تاریخ ۲۰ مرداد ماه ۱۳۶۲ در مجلس ایراد شد و در آن از حاکمیت خواسته شده بود در انتخابات آینده (انتخابات دومین دوره مجلس شورای اسلامی) انحصار طلبی و استبداد کنار گذاشته شود و طبق قانون اساسی، امکان مشارکت تمامی گروه‌ها و مردم فراهم آید. با توجه به اهمیت این نطق و پیامدهای آن، بخش اصلی آن رانقل می‌کنیم. ایشان پس از «سپاس و ستایش خدا و سلام و صلوات بر رسول مصطفی و بر سایر انبیا و اولیا و شهدا» و «سلام بر رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی» و «خدمتگزاران با حسن نیت» و شهیدان جنگ تحمیلی گفت:

«در این نطق قبل از دستور می‌خواهم راجع به چیزی صحبت کنم که نه خودم به دلیل گذشت سن بهره‌مند از آن می‌شوم و نه شما فوریت و اولویت در آن می‌بینید، در حالی که ارزش حیاتی درجه یک برای ملت و مملکت و اهمیت اساسی و خودی برای انقلاب و جنگ و جمهوری اسلامی دارد. راجع به

۱. میزان، ۶ اسفند ماه ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۵۹.

انتخابات مجلس آینده می‌خواهم، صحبت کنم. ضمن آن که هیچ خواسته‌ای خارج و خلاف قانون اساسی و سوگند نمایندگی ندارم.

امیدوارم نمایندگان محترم با صبر و متانت لازم، اجازه دهند، عرایضم را در مدت کوتاه مقرر، به اتمام رسانم، و به حکم آیه شریفه‌ای که روپروی دیدگان شما در بالا سر هیئت ریسه قرار دارد، از خردمندان خوشبخت هدایت شده خدا باشند که گوش به گفتار می‌دهند و بهترین را برمی‌گزینند.

... نه می‌توان نسبت به مجلس آینده و انتخابات آن بی‌خیال و بی‌طرف نشست و نه باید تصور کرد که دشمن فراری منصرف از دسیسه‌بازی و مایوس از مراجعت گشته است. بدیهی است که ملت رشید انقلاب کرده ایران و تجربه اندوخته از ۲۵۰۰ سال استبداد، انقلاب قهقرایی به نظام شاهنشاهی نخواهد کرد. کسانی که چنین خواب و خیال واهی در سر بیمار خود می‌پروراند، باید بدانند که به گفته سعدی:

کس نیاید به زیر سایه بوم و ر همای از جهان شود معدوم
 نهضت آزادی، اولین گروهی خواهد بود که به مقابله با استبداد و رجعت طاغوت خواهد پرداخت، اما آرمان مشترک یعنی مثلث مقدس آزادی ملت، استقلال مملکت و استقرار جمهوری اسلامی با دو اصل مقدس دیگر یعنی حاکمیت ملی و اجرای قانون اساسی، مخمسی را تشکیل می‌دهند که پنج ضلع آن وابستگی ملازم متقابل با هم داشته، حیات و قوامشان در گرو انتخابات آزاد می‌باشد. اگر ما مجلس آزاد مستقلی نداشته باشیم که متعلق و منبعث از مردم باشد، دیر یا زود جمهوری اسلامی، مانند سلف خود مشروطیت سلطنتی با حفظ صورت و عنوان، تبدیل به نوعی استبداد و نظام طاغوتی متکی به استیلای خارجی خواهد شد. همیشه و در همه جای دنیا استبداد از روزی شروع شده است که یک شاه، یک خاندان، یک طبقه و حتی یک مکتب خواسته است ولو با حسن نیت و به قصد خدمت، خود را یگانه مالک، یگانه مسئول و یگانه مأمور بر سایرین تصور و بر جامعه تحمیل نموده، واقعی به رضایت و رأی مردم ننهد. در حالی که مجلسهای شورای واقعی و آزادیهای اجتماعی آخرین و بلکه یگانه سنگرهای استقلال کشورها و ضامن بقا و سعادت ملتها هستند...

برای جلوگیری از مصایب فوق و تحقق آرمان مشترک انقلاب، شما نمایندگان محترم و کسانی که زمام امور، فعلاً در اختیارشان است، دو راه در پیش دارید:

۱- اجرای انتخابات در شرایط و جوّ حاضر.

۲- انجام انتخابات واقعاً آزاد و ملی بر طبق قانون اساسی.

بدیهی است که در شرایط حاکم و محیطی که روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی، راهپیماییها و اجتماعات، محاکم و منابر، نهادها و نماز جمعه‌ها، حالت انحصاری یک طرفه داشته، مخالفین و معترضین و غیرموافقین، محروم از روزنامه و اجتماعات و سخنرانیهای عمومی هستند و در صورت نامزد انتخابات شدن، نگران از حملات و خطرات شدید، خصوصاً در شهرستانها می‌باشند، با چنین احوال و اشکالات، هیچ انتخاباتی را، هیچ آدم منطقی و منصف، انتخابات آزاد نخواهد گفت. عکس‌العمل طبیعی و معیندار مردم اگر به حال خود گذارده شوند، تعلل و تقلیل مشارکت است. بنابراین از پشت این تریبون اعلام می‌نمایم که انتخابات خالی از آزادی و نظارت ملی و مجلس حاصل از آن، فاقد کمترین اثر برای اهداف فوق و عاری از اعتبار و ارزش از نظر شرعی و قانونی و حقوقی بوده، هر اکثریتی که آورده شود و هر ادعایی از استقبال و تأیید مردم بنمایند، مردود و باطل است.

البته ممکن است کسانی از روی مصلحت‌اندیشی و یا منطق انقلابی، جنگ تحمیلی عراق، توطئه‌های داخلی و خارجی و سوء استفاده‌ای را که ضد انقلاب از آزادی و اجتماعات می‌نماید، علل موجه برای شرایط استثنایی بدانند. ولی این سؤال پیش می‌آید که آیا منزلت اسلام و مصلحت جمهوری اسلامی، اجازه می‌دهد همانند دوران پهلوی یا دولتهای کمونیستی و فاشیستی، توسل به تظاهر و تصنع جسته، به انتخابات در بسته و انحصاری، رنگ آزادی و قانونی بزنند و آیا بهتر نخواهد بود با شهامت و صداقتی که شایسته اهل حق و ضامن یاری خداوند است، اعلام حالت استثنایی و تعطیل مجلس و آزادی شود؟ قانونی بگذرانید و در فرآیندومی از ملت اجازه بخواهید که تا حصول پیروزی و خاموش شدن آتش آفریزیهای خارجی، مثلاً مجلس حاضر، تمدید گردد یا اداره مملکت زیر فرمان ولایت فقیه و نظارت یک شورای انقلاب منتصب مجدد قرار

گیرد البته بنده چنین پیشنهادی نمی‌کنم ولی تعطیل موقت تصویب شده انتخابات را صد بار بهتر از انتخابات نادرست و آزادی ادعایی می‌دانم.

اما راه حل یا حالت دوم یعنی انتخابات واقعاً آزاد، این است که اسماً و رسماً به دوران تبعیض و تظاهر و از هم اکنون که چند ماه به زمان انتخابات مانده است اعلام و اجرای آزادی گردیده، اجازه نطق و نوشتن و گرد آمدن، آن طور که قانون اساسی و قانون مطبوعات، مقرر داشته است به موافق و مخالف داده شود. همه افراد ملت در اظهار عقیده و انتقاد و اعتراض در انتخابات نمایندگان خود، آزاد باشند و از تهمت و تهدید و توقیف یا تکفیر و توهین بر طبق قانون حمایت گردند. اگر انتخابات آزاد بلافاصله اعلام و شرایط آن تأمین نگردد نه فرصت لازم برای آگاهی و اطمینان مردم و آشنایی با نامزدها و نظریات، فراهم خواهد شد و نه افراد و گروهها از عهده تدارکات لازم بر خواهند آمد. مضافاً به این که باز شدن سوپاپهای اطمینان و تبدیل محیط مسدود فعلی به محیط باز و برادری، داروی شفا بخش بسیاری از ناراحتیها و نارضایتیها و بی‌تابیهای دایم التزاید عمومی خواهد شد و به همین دلیل تکیه بر ضرورت و فوریت آن کردم. هنوز بنده می‌توانم با احتمال قوی، اطمینان بدهم که بسیاری از نمایندگان محترم فعلی با انتخابات آزاد عام، مجدداً به مجلس راه خواهند یافت و ملت پشتیبان و همکارشان خواهد بود.

در خاتمه عرایض حضرات مسئولین و متولیان را در دولت و مجلس و نهادها خطاب کرده، می‌گویم شما مختارید آزادی واقعی انتخابات را به شرحی که عرض شد بپذیرید و این امانت شرعی و مردمی، یعنی حق مالکیت ملی را که در اختیارتان قرار دارد به حکم *وَإِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّواَ الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَعْلِيَّهَا...*^(۱) به ملت ایران برگردانده، فرمان و پند الهی را اطاعت کنید یا آزادی را خلاف مصلحت دانسته تحمل و تأمین نمایید. در صورت اول رضای خدا و رستگاری خودتان و پیروزی انقلاب و ملت را خواهید خرید و در صورت دوم خشم و خصومت مردم را زیاد کرده و همگی، خسرالدنیا والاخره خواهیم شد.^(۲)

۱. نساء / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان باز گردانید...

۲. متن نطق، در مشروح صورت مذاکرت مجلس، جلسه ۵۰۲ آمده است. یادآوری می‌شود در طول

سخنان بازرگان، با عکس‌العمل شدید و کینه‌توزانه اکثریت مجلس مواجه شد و آنان را سخت نگران کرد و برآشفقت. دلیل اصلی این نگرانی نیز آن بود که فضای آرام پس از سال ۱۳۶۰ را بار دیگر دچار بحران و آشفتگی می‌کرد. معنای آشکار مدعیات مهندس بازرگان، آن بود که بار دیگر حداقل مانند مجلس اول، تمامی گروه‌ها و کاندیداهای منفرد و مستقل هم بتوانند در انتخابات آینده شرکت کنند و بدیهی است که در آن شرایط در نظر اکثریت حاکم، چنین چیزی شدنی نبود.

جالب این است که در همان روز آقای علی آقا محمدی، نماینده همدان، ناطق پیش از مهندس بازرگان، که علی‌القاعده نمی‌دانست ناطق بعدی چه خواهد گفت، با زشت‌ترین کلمات از بازرگان، یاد کرد و گفت:

«همه گفته‌اند، می‌رود، دیگر کسی را امید مانندن صدام، نیست و همه یاران صدام در داخل کشور هم دارند می‌روند و سخنان بعد از من شاید دست و پای بزند که بماند، اما ماندنی نیست.»

بعداز، قوه قضاییه خواست:

«ما را از شر این ته مانده‌های آمریکا، ان شاءالله برای همیشه راحت بکند.»

سخنران پس از مهندس بازرگان نیز با کلمات و تعبیرات اهانت آمیزتر، از بازرگان، یاد کرد و سخنان او را مورد انتقاد و حمله قرار داد.^(۱)

از همان روز چنان که ملاحظه شد حتی قبل از ایراد نطق، حملات گسترده همراه با رکیک‌ترین کلمات و تعبیرات علیه مهندس بازرگان، در مجلس و مطبوعات و محافل و مجالس عمومی آغاز شد. پس از دو نطق قبل و بعد از نطق بازرگان - که اشاره شد - طلایع این تهاجم سازمان یافته، مقاله آقای سید عطاءالله مهاجرانی،

→ نطق، بارها سخنان گوینده با سر و صدای بعضی از نمایندگان قطع شد. ضمناً مواردی کلمات زشت و توهین آمیز خطاب به بازرگان به کار برده شده که در صورت مذاکرات، منعکس و ما برای این که ناقل اهانت و زشتی نباشیم، از نقل آنها خودداری کردیم.

۱. شاید برای انعکاس شرایط آن روز و روزگار و تصویر درستی از فضای عمومی مجلس و مخالفان بازرگان، بهتر بود که سخنان نمایندگان یاد شده و دیگران را که بعداً از آنها یاد می‌کنیم، بیاوریم ولی از یک طرف عفت قلم اجازه نمی‌دهد، آن همه زشتی و توهین را منعکس کنیم و از طرف دیگر نقل آن همه بی‌حرمتی را علیه بازرگان، ولو از زبان دیگران و به نقل، بر نمی‌تابیم و روایت آنها از توان، خارج است.

نماینده شیراز، بود که عصر همان روز در روزنامه اطلاعات، به چاپ رسید. البته اطلاعات متن کامل نطق مهندس بازرگان را چاپ کرد ولی در کنار آن مقاله آقای مهاجرانی را، که ظاهراً در مجلس نوشته بود، به چاپ رساند. نمی‌توانیم تمامی مقاله و مطالب آن را بیاوریم ولی مدعای اصلی ایشان این بود که «عراق، جبهه‌ها را بمباران می‌کند و بازرگان، پشت جبهه‌ها را». ایشان در متهم کردن مهندس بازرگان، کار را به جایی رساند که ادعا کرد:

بازرگان، قبلاً نطق خود را به خبرنگاران و خبرگزاریهای خارجی داده و امروز هم این خبرنگاران به خاطر نطق ایشان به مجلس آمده‌اند:

«... در شرایطی که خبرنگاران خارجی به مجلس آمده بودند و منتظر نطق بازرگان، بودند و خبرگزاریهای خارجی گوش خوابانده بودند که بازرگان چه خواهد گفت...»

گر چه به نظر می‌رسد، ایشان متن نطق خودش را به خبرگزاریها داده باشد... بازرگان، نظام جمهوری اسلامی را به زیر سؤال برد.»

این در حالی بود که حضور خبرنگاران خارجی در مجلس، اساساً دروغ محض بود و گویا برای اثبات توطئه‌گری و بیگانه‌پرستی بازرگان و انحراف اذهان جامعه از محتوای نطق بازرگان، ضرورت داشت چنان دروغ بزرگ و - لااقل از نظر نمایندگان - آشکاری ساخته شود. بعدها مقالاتی در روزنامه‌های جمهوری اسلامی، صبح آزادگان و مجله شاهد، علیه بازرگان، نوشته شد. در واقع این نطق، بهانه‌ای شد تا عده‌ای بار دیگر مخالفان ایشان و نهضت آزادی و دولت موقت را مورد حمله و انتقاد شدید و گسترده قرار دهند. به ویژه در این میان مجله «شاهد»، ارگان «بنیاد شهید انقلاب اسلامی»، گوی سبقت را از دیگران ریود و طی چند مقاله (شماره‌های ۴۲ و ۴۴) با عنوان «آقای بازرگان چه می‌گوید؟»، مطالب مفصلی درباره مهندس بازرگان و همفکرانش نوشت و از گذشته‌های دور، دوران انقلاب و دولت موقت و پس از آن، سخن‌گفت و در نهایت قلم بطلان بر تمامی گذشته و حال بازرگان کشید. این سلسله مقالات به قلم آقای سید علی اکبر افجه‌ای، سر دبیر مجله، نوشته شده بود. مهندس بازرگان، در پاسخ، خطاب به آقای مهدی کزویی، سرپرست وقت بنیاد شهید، و «مسئول گرامی شاهد» مطلبی نگاشت و ارسال کرد که البته هرگز چاپ

نشد. مجال نقل تمامی مطالب در این جا نیست، فقط به اشارتی بسنده می‌شود. ایشان با ادب و نزاکت خاص خود، نوشت:

«با سلام و دعای خیر و خدمت، این نامه را عطف به دو شماره سرمقاله‌های «بازرگان چه می‌گوید؟» که به تاریخهای اول و پانزدهم ماه جاری در مجله شاهد، با عنایت خاص به نطق ناقابل قبل از دستور مورخ ۱۳۶۲/۵/۲۰ مجلس و به شخص ناقابل‌تر این جانب زحمت تحریر یافته بود، می‌نویسم...
من تا قبل از آن نطق، نمی‌دانستم، همان طور که در علایم آخرالزمان شنیده بودیم که به زبان آوردن لاله الا الله مثل گرداندن آتش در دهان می‌شود، در پنجمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حرف از «آزادی» زدن، این همه تاوان و تهمت به دنبال داشته باشد. جل الخالق!
واقعاً چه ذنب لایغفری که انسان درخواست «آزادی انتخابات» را بکند و ملت‌مسانه اجرای قانون اساسی را بخواهد!...

جناب افجه‌ای! برادر عزیز و جوان برومندی که نمی‌خواهم در حسن نیت و ایمانت به خدا شک کنم، اما نمی‌دانم از کجا و چگونه دل و دیده‌ات این چنین مملو از بدخواهی و بدبینی شده و از خلق و خوی مسلمانی به دور افتاده‌ای، این حرفها و این استنباطها و اتهامها را از کجا آورده‌ای؟! شما به چه حق و به چه مجوز به خود اجازه داده‌ای، اعلام کنی که نهضتی‌ها، استقلال ایران را امر فرعی تفننی و زاید می‌دانند؟! (۱) روزی که در دادگاه عدل الهی اقامه دعوی علیه شما بکنم چه جواب به خدا خواهی داد؟ آیا یک مسلمان، آزاد است به سهولت و بی‌پروا، برخلاف حجت و حقیقت، هر نسبت و تهمت که دلش می‌خواهد به برادر مسلمانش بزند؟!...

جا داشت دو کلمه هم در ابتدا یا در انتهای مقاله اضافه می‌فرمودند که غرض از این همه هیاهو و حمله چیست؟ مگر با گفتن و خواستن آزادی انتخابات از طرف یک نماینده در مجلس - ولو به قصد اغفال و ریا - خللی در حصن

۱. از جمله ایرادهای نویسنده این بوده است که چرا بازرگان «آزادی» را جلوتر از «استقلال» آورده است. نیز وی گفته بود منظور بازرگان از آزادی «آزادی غربی» است. که «آزادی، هدیه شده از سوی اربابان صدام» است و صد البته «آزادیهای هوس آلود شهوتزده در قالب واژه غربی» است.

حصین جمهوری اسلامی ایران حاصل می‌شود؟ شما که ما را «شردمة قلیلون» یا گروهک چهار نفر و نصفی می‌دانید، چه وحشت از طرف حضورمان دارید؟!... در هر حال، ما راه حق و خدمت را که نه امروز و دیروز، روی عقده و طمع، بلکه زودتر از همه شماها، پیش از آن که بوی کباب انقلاب بلند شود، روی عقیده و عشق اختیار کرده‌ایم، آنچه را هم که از شما و سایرین می‌شنویم به دل نمی‌گیریم و دوست و دلسوز همه می‌باشیم.

اندرین دایره می‌باش چو دف حلقه به گوش

گر قفایی خوری از دایره خویش مرو»^(۱)

جالب و قابل توجه این که درست و همزمان و هماهنگ با حملات وسیع داخلی علیه بازرگان، برخی گروههای ضدانقلاب خارجی و سلطنت طلبان نیز با تعبیرات و اتهامات کم و بیش همانند، او را مورد انتقاد و حمله قرار دادند. مثلاً رادیو «صدای آزاد ایران»، رادیوی سلطنت طلبان از نوع شاپور بختیار، در یک برنامه مفصل به بازرگان و نطق او پرداخت و با زشت‌ترین کلمات و دروغترین نسبتها، از بازرگان، - که او را «شیخ مهدی بازرگان» خطاب می‌کرد - یاد کرد و ادعا کرد این نطق نمایش و طبق نقشه و به دستور مسئولان جمهوری اسلامی بوده، تا نشان داده شود در جمهوری اسلامی، آزادی هست و مخالفان حق انتقاد و ایراد دارند!! و البته «آن صحنه سازها و مقدمه‌چینیها، فرا خواندن مخبرین خارجی به مجلس و میزان کردن نورافکنها و دوربینها بر روی سر... بازرگان برای این بود که موضوع را برجسته کنند... نیشهایی هم زدند و مقالاتی هم نوشتند تا شهید نمایی آقای بازرگان، طبیعی‌تر جلوه کند.»^(۲)

احتمالاً نفی قاطع سلطنت و سلطنت‌طلبی به وسیله مهندس بازرگان، در همان نطق و اعلام این مطلب که در صورت رجعت سلطنت «نهضت آزادی، اولین گروهی خواهد بود که به مقابله با استبداد و رجعت طاغوت خواهد پرداخت.» موجب

۱. ای کاش ممکن بود تمامی مطالب آقای افجه‌ای و پاسخ بازرگان را می‌آوردم تا منطق و استدلال و زبان و فرهنگ و ادب کلام و اخلاق انسانی و دینی و سیاسی دو طرف در مقایسه، آشکارتر می‌شد.

۲. تمامی مطالب این قسمت از نشریه شماره ۲۱ «بیک نهضت» با عنوان «آزادی و انتخابات»، استفاده شده است.

چنان عکس‌العمل تند و ظالمانه‌ای شده باشد.

البته پس از نطق مهندس بازرگان، در مجلس، ایشان و نهضت آزادی مسئله «آزادی انتخابات» را پیگیری کرده، از طریق قانونی ممکن تلاش وافر کردند تا انتخابات دومین دوره مجلس شورای اسلامی در فضایی کاملاً آزاد و قانونی با مشارکت تمامی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و در نهایت، تمامی مردم برگزار شود. در این ارتباط نامه‌هایی به مقامات جمهوری اسلامی نوشته شد و یا در پاسخ برخی از سخنان مسئولان، مطالبی نوشته و ارسال شد.

اما مهمترین اقدام برگزاری «سمینار تأمین آزادی انتخابات» بود که قرار بود در تاریخ جمعه ۱۳۶۲/۸/۶ در محل نهضت آزادی ایران، تشکیل شود و طبق برنامه اعلام شده، بنا بود آقایان: دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس محمد توسلی، در آن سخن بگویند. نهضت آزادی، برنامه را

«همزمان به اطلاع چهار مقام یا سازمان مسئول و مربوط، یعنی وزارت

کشور، ریاست پلیس تهران، کلانتری شماره ۵ و کمیته مرکزی انقلاب اسلامی،

رسانید و از این مقامات تقاضای تأمین امنیت شرکت کنندگان در سمینار را نمود.»

اما وزارت کشور، با صدور اطلاعیه‌ای لغو سمینار را اعلام کرد. با این همه در آن

روز عده‌ای از مأموران کمیته و سپاه به ساختمان نهضت آزادی، یعنی محلی که قرار

بود، سمینار در آن برگزار شود حمله کرده، مهندس صباغیان و مهندس توسلی را

کتک زده، ساختمان را اشغال کرده و تمامی اوراق و اسناد و آرشیو را با خود بردند.

روز بعد، از طرف دادستانی، ساختمان را تحویل نمایندگان نهضت دادند. به دنبال

آن نامه‌هایی به امام، آیت‌الله منتظری، رئیس جمهور و شورای نگهبان، نوشته شد و

ضمن ارایه گزارش، دادخواهی شد.

متعاقب این حادثه، آقای مهندس هاشم صباغیان، نماینده مردم تهران، در

جلسه ۱۳۶۲/۸/۱۰ مجلس شورای اسلامی، طی نطقی، حوادث مربوط به حمله

به دفتر نهضت آزادی را مطرح کرد و گفت:

«در این جا باید بگویم بلایی که بر سر ساختمان و لوازم و کتابها و اسناد و

نشریات آوردند، دیدنی است نه شنیدنی. لذا در این جا از نمایندگان محترم،

دعوت می‌نمایم از محل بازدید نموده و خود به داوری بنشینند (دوز دوزانی):

خود ملت کرده‌اند لازم نیست، ببینند) قابل قبول و انتظار نیست که در جمهوری اسلامی، ما را به جرم پافشاری در انتخابات قانونی و بردن نام آزادی مورد ارباب و انواع توهین و تهمت و آزار و ضرب و شتم قرار دهند (مجید انصاری: توهین به جمهوری اسلامی نکنید، شما می‌خواهید، انتخابات آزاد نباشد، جوسازی نکنید!) با این عمل خود، عملاً عدم آزادی انتخابات و امنیت را به داخل و خارج از کشور اعلام نمایند. به ویژه که این واقعه تأسف بار و عکس‌العملهای دیگری که بعد از نطق قبل از دستور اخیر آقای مهندس بازرگان، نشان داده شد، نمایشنامه‌ای از مقابله اهانت و خشونت با منطق و متانت بود.»

در این هنگام با حمله تنی چند از نمایندگان به تریبون و سخنران، نطق آقای صباغیان، قطع شد. ایشان و آقای مهندس علی‌اکبر معین‌فر (نماینده تهران) که به عنوان اعتراض برخاسته و نزدیک تریبون بود، به وسیله آقایان قره‌باغ (نماینده ارومیه)، هادی غفاری (نماینده تهران)، الله بداشتی (نماینده چالوس)، عادل اسدی‌نیا (نماینده اهواز) غفور گرشاسبی (نماینده بندر لنگه و بوشهر) و برخی دیگر مورد ضرب و جرح قرار گرفتند. و البته برخی (از جمله آقای صادق خلخالی نماینده قم) نیز مهاجمان را تشویق و تحریک می‌کردند.^(۱) دقایقی مجلس

۱. چند روز بعد آقای فخرالدین حجازی، نماینده اول تهران و شاعر سخنگوی حزب‌الله، طی سرایش یک مثنوی بلند، حادثه کتک خوردن صباغیان و معین‌فر را به نظم درآورد که به روشنی چگونگی وقوع حادثه و پایان آن را به تصویر کشیده است. به عنوان نمونه ابیاتی از آن را می‌آوریم:

<p>که رأیش به مجلس همیشه کبود سخنرانی داغ بی‌باک داشت که امنیتی بهر افراد نیست به اندیشمندان نباشد پناه بیفکند ناگه عبا بر زمین کزان حمله «صباغیان» شد دمر که چون گریه، پر باد و قبراق بود دل سئید پاک را داغ کرد به روی «معین‌فر» چو شیری پرید به گوش «معین‌فر» یکی چک گذاشت به این سوی و آن سوی می‌برد دست ببرآورد دستانش از آستین</p>	<p>شنیدم که «صباغیان» عنود یکی نطق حساس هتاک داشت بگفتا به کشور کس آزاد نیست چماق است و چوب است و خیل سپاه «قره‌باغ» آن سئید خشمگین به سوی تریبون بشد حمله‌ور «معین‌فر» نماینده‌ای چاق بود یکی حمله سوی «قره‌باغ» کرد و کبلی زاهواز آمد پدید بقرید ناگاه «الله بداشت» «معین‌فر» مقاوم چو پیلان مست که ناگاه «غفاری» خشمگین</p>
--	--

تعطیل شد. پس از آن آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، ضمن نادرست خواندن اصل درگیری و خشونت در مجلس، تلویحاً ناطق را مقصر دانسته و گفتند: اولاً، وقت ایشان تمام شده، بود ولی همچنان ادامه دادند، ثانیاً، نهضت آزادی، پیش از کسب مجوز از وزارت کشور، اطلاعیه برگزاری سمینار را پخش کرده که این خلاف قانون بوده است، ثالثاً، اقدام به این سمینار، نقشه‌ای بود برای القای عدم آزادی انتخابات آتی، رابعاً، نیروهای مسلح و مأموران کمیته و سپاه نبودند که به ساختمان نهضت حمله کردند، بلکه مردم عادی بودند.

آقای هاشمی، چند روز بعد (۱۳۶۲/۸/۱۳) در خطبه‌های نماز جمعه تهران، همین مطالب را به صورت واضحتر و با توضیحات و اضافاتی تکرار کرده، تصریح کردند:

«آقای صباغیان بود که اول به آقای قوه‌باغ حمله کردند نه برعکس.»^(۱)

در تاریخ ۱۳۶۲/۸/۱۲ آقای مهندس بازرگان و سه نماینده دیگر تهران (یزدی، صباغیان و سبحانی)، یادداشتی تسلیم ریاست مجلس کرده و در آن با ذکر کامل وقایع و حوادث به سخنان خلاف واقع ایشان اعتراض شده بود.

که خون از سرش گشت فواره زن
چو ببری به میدان جنگاوران
ولی خوار و نالان و زار آمدند
صراحی شکسته قدح ریختند
کشیدند فریادها خشمگین
نشسته به کرسی پاینده‌اش
همی بود ناظر بر آن کارزار
خشونت به آن جنگ و دعوا گرفت
شود بر چنین صحنه کارزار
به دندان گزنده سرانگشت بود
پراکنده سازد صف کارزار
برون از میان هیاهو شدند

→ بزدمشت بر کله چاق تن
بفرید «خلخالی» پرتوان
دگر لیبرالان به کار آمدند
وکیلان به یکدیگر آویختند
بیفتاد عمایه‌ها بر زمین
ریاست به خونسردی و خنده‌اش
به آرامی و خامشی و وقار
چون آن شعله جنگ بالا گرفت
بفرمود آتش بسی برقرار
ولی دستها همچنان مشت بود
ریاست بفرمود تا پاسدار
وکیلان زخمی به یکسو شدند

۱. در ارتباط با گزارش خلاف آقای رئیس مجلس، نامه اعتراض آمیزی نوشته و با امضای این جانب و چند تن از دوستان همفکر دیگر، برای آقای هاشمی رفسنجانی، ارسال کردیم. متن کامل این نامه در روزنامه عصر آزادگان (۵ دی ۱۳۷۸) چاپ شده است.

در پی این حوادث، طبق معمول، عده‌ای از نمایندگان مجلس، رسانه‌ها، مانند رادیو و تلویزیون، مطبوعات، برخی مقامات رسمی و غیررسمی حملات گسترده‌ای را به ضد نهضت آزادی و مهندس بازرگان، آغاز کردند. فی‌المثل آقای میرحسین موسوی، نخست‌وزیر، طرح شعار آزادی انتخابات را وسیله‌ای برای تضعیف جبهه‌ها و رزمندگان خواند و گفت: «بنده از این همه پررویی متعجبم». از طرف دیگر مطبوعات هم نطقها و مصاحبه‌ها و مقالاتی را بر ضد نهضت آزادی، چاپ می‌کردند، بدون این که پاسخهای ارسالی را منعکس کنند. در این میان چاپ پاسخ مهندس بازرگان به آقای دکتر عباس شیبانی در روزنامه جمهوری اسلامی و اطلاعات یک استثنا بود. دکتر شیبانی با چاپ نامه سرگشاده‌ای به مهندس بازرگان، در روزنامه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان و اطلاعات، انتقاداتی به ایشان وارد کرده بود. هر چند که در اطلاعات و جمهوری اسلامی، در کنار چاپ جوابیه بازرگان و به بهانه درج پاسخ، باز مطلب دیگری علیه بازرگان، آمده بود. در این میان فقط دو هفته نامه «پیام هاجر»، ارگان جامعه زنان انقلاب اسلامی، به مدیریت خانم اعظم طالقانی، بود که سر مقاله‌ای با عنوان «حوادث مجلس و تذکری به مسئولین» نوشت و در آن درگیری در مجلس و سرکوب مخالفان و منتقدان قانونی و به ویژه کتکاری و ضرب و شتم آنان را محکوم کرده، این نوع اعمال و رفتار را به زبان کشور و انقلاب و قانون دانست.^(۱) البته این اعتراض و حتی شکایتهای رسمی هرگز به جایی نرسید.^(۲)

قابل ذکر است، با توجه به شرایط حاکم بر فضای کشور و انتخابات، نهضت آزادی، در انتخابات دومین دوره مجلس شرکت نکرد و با صدور اطلاعیه‌ای دلایل عدم شرکت خود را اعلام کرد.

در ارتباط با فعالیتهای مهندس بازرگان در مجلس، به دو نطق مهم ایشان اشاره کردم و چند نطق مهم دیگر ایشان در جای مناسب دیگر خواهد آمد. اما بدیهی

۱. مقاله یاد شده به قلم این جانب بود که به دلیل این که سرمقاله‌های نشریه بدون نام نویسنده به چاپ می‌رسید، نام نویسنده، ذکر نشد.

۲. مطالب این قسمت، از نشریه «بیک نهضت» شماره ۲۳، با عنوان «سرگذشت تأسف بار سمینار تأمین آزادی انتخابات» مورخ دی ماه ۱۳۶۲، استفاده شده است.

است فعالیت ایشان در طول چهار سال، اختصاص به چند نطق قبل از دستور ندارد. ایشان در کمیسیونهای مختلف (از جمله نیرو، رسیدگی به سئوالات، تدوین آیین نامه) مجلس عضو بوده و مانند هر نماینده دیگر وظایف عضویت خود را انجام می داده است. اتفاقاً فعالیت اصلی و جدی هر نماینده در کمیسیون است و البته سر و صدا و انعکاس بیرونی چندانی ندارد. افزون بر آن، مهندس بازرگان، به عنوان یکی از سرشناسترین نماینده مجلس و آن هم از پایتخت، بیش از دیگران، مورد مراجعات حضوری یا کتبی مردم بود و رسیدگی به این گونه امور و پاسخگویی به پرسشها و خواستههای مکرر مردم، وقت و توان زیاد می طلبید، که مهندس بازرگان، با صبر و دقت و تعهد بسیار به آن اهتمام داشت. ایشان طبق سنت دیرینه اش، به تمامی نامه های مردم شخصاً پاسخ می داد و اکنون بسیاری از آنها موجود است و چاپ خواهد شد.

اما مهندس بازرگان، در زمان نمایندگی مجلس، اطلاعیه ها یا نامه های مختلفی را امضا کرده است که عموماً در دفاع از آزادی و حمایت از قانون و افراد یا شخصیت های حقوقی و حقیقی بوده اند. در این مورد به چند نمونه، که در مطبوعات منعکس شده اند، اشاره می کنم.

در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۹ دفتر «جاما»^(۱) به وسیله گروهی اشغال شد. چند روز بعد عده ای از نمایندگان با صدور اطلاعیه ای حمله و اشغال گروه سیاسی «جاما» را محکوم کردند. یکی از امضا کنندگان، مهندس بازرگان بود.^(۲)

در تاریخ ۳ دی ۱۳۵۹ منشوری با امضای ۴۳ تن از نمایندگان انتشار یافت که درباره حفظ و صیانت قانون اساسی بود و در آن آمده بود:

«ما هر گونه تجاوز به حقوق و آزادیهای مردم را محکوم می کنیم و از قوه قضاییه می خواهیم با تأمین آزادیها، امنیت قضایی را برای همگان فراهم کند... از صدا و سیما می خواهیم محیط بحث آزاد و تفکر منطقی را باز نگاه دارد و از دامن زدن به اختلافات بپرهیزد.»

۱. در مورد گروه «جاما» بنگرید به قسمت نخست همین کتاب.

۲. میزان، ۲ مهرماه ۱۳۵۹.

یکی از امضاکنندگان این منشور هم، مهندس بازرگان بود. (۱)
 در اواخر بهمن ماه ۱۳۵۹ سخنرانی حجت الاسلام حاج شیخ حسن لاهوتی،
 نماینده رشت، در کوچصفهان مورد حمله عده‌ای از چماقداران قرار گرفت. ۴۰ تن
 از نمایندگان مجلس، اطلاعیه‌ای انتشار داده آن را محکوم کردند. یکی از امضا
 کنندگان مهندس بازرگان بود.

همزمان با انتشار این اطلاعیه، ۱۱ تن از نمایندگان با تقدیم نامه‌ای به رئیس
 مجلس، از نخست وزیر خواستند در مجلس، حاضر شود و درباره حادثه
 کوچصفهان و حمله به آقای لاهوتی توضیح بدهد. مهندس بازرگان، از جمله امضا
 کنندگان آن بود. (۲)



مهندس معین فر، مهندس صباغیان، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر صدر،... و دکتر یزدی،
 در سالگرد وفات دکتر مصدق پر سر مزار فاتحه می‌خوانند. احمدآباد، ۱۴ اسفند ۱۳۶۲.

۱. کیهان، ۳ دی ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۹.

به مناسبت ۱۴ اسفند، سالروز مرگ دکتر مصدق، ۱۵ تن از نمایندگان متنی را امضا کردند و از خدمات و مبارزات دکتر مصدق، تجلیل کردند. بازرگان، یکی از امضاکنندگان بود.^(۱)

در جلسه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۶۰ آقای مهندس علی اکبر معین فر، نماینده تهران، متن یادداشت سه تن از نمایندگان تهران (بازرگان، دکتر سحابی و دکتر سامی) را به شرح زیر پشت تریبون خواند:

«به طوری که اطلاع دارید و ملت عزیزمان آگاه می‌باشند، مدتی است که ارتباط آزاد ما با موکلین خود و امکانات لازم برای ایفای وظیفه نمایندگی در جلوگیری از استبداد و انحصار و دفاع از آنچه در راه اسلام و ایران و جمهوری اسلامی، سوگند یاد نموده‌ایم مشکل گردیده، اخیراً بیشتر مواجه با مخالفتها و نظرات زیر می‌باشیم از آن جمله است:

۱- توهین و تهدید و عدم تأمین در محوطه و در ورود و خروج مجلس و مزاحمتها و جوسازیها در جلسات مجلس.

۲- ۳- ۴-

با توجه به مراتب بالا و احساس بی‌اثر شدن در مجلس و بنا بر وظیفه نمایندگی مردم و شرمندگی نسبت به آنان در عدم انجام کامل وظیفه نمایندگی، بدین وسیله اعلام می‌نماییم، مادام که رفع توهین و تهدید و توقیفهای خلاف قانون فوق‌الذکر، به عمل نیامده، معترضاً در جلسات علنی مجلس - جز در مورد بودجه و جنگ - خودداری می‌کنیم.»^(۲)

مواضع بازرگان در برابر اختلافات بنی‌صدر، دولت و مجلس

هر چند موضوع ریاست جمهوری بنی‌صدر و اختلافات بین رییس جمهور، دولت و مجلس، در دوران یک‌ساله اول مجلس بوده، طبعاً بخشهای مهمی از آن در حوزه فعالیت پارلمانی مهندس بازرگان، قرار می‌گیرد و تناسب داشت در همان قسمت بیاید، اما به دلیل اهمیت موضوع و تا حدودی مفصل بودن آن، جداگانه

۱. کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۲۶ خرداد ماه ۱۳۶۰.

آورده می‌شود. پیش از این گفته شد که هیچ وقت بین بازرگان و نهضت آزادی با آقای بنی‌صدر رویط چندان حسنه‌ای وجود نداشت. آن چنان که، به رغم توصیه امام خمینی، بازرگان حاضر نشد پستی مهم در دولت موقت به بنی‌صدر بدهد و صریحاً گفت حاضر نیست، حتی مدیریت مدرسه‌ای را به او واگذار کند. بنی‌صدر نیز در زمان دولت موقت، از منتقدان دولت به حساب می‌آمد. شاید اختلافات آنان به سالها پیش و به وابستگی حزبی برمی‌گشت. بنی‌صدر وابسته به جبهه ملی بود و اختلاف‌های فکری و سیاسی بین جبهه ملی و نهضت آزادی پدیده‌ای دیرینه بود. او از جمله اعضای جبهه ملی بود که با تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ مخالف بود. در دوران انتخابات ریاست جمهوری نیز، بنی‌صدر کاندیدای نهضت آزادی نبود و حتی پس از انصراف مهندس بازرگان، دکتر حسن حبیبی به عنوان کاندیدای نهضت آزادی، اعلام شد. اما پس از انتخابات و پیروزی بنی‌صدر، نهضت آزادی و شخص بازرگان، بنا را بر همکاری و تفاهم با رئیس جمهور گذاشت.

در مورد رجایی و دولت او نیز ماجرا مشابه بود. چنان که خواهیم گفت، بازرگان و گروه او، با نخست‌وزیری رجایی موافق نبودند، اما پس از آن که او از مجلس رأی اعتماد گرفت و دولتش را تشکیل داد، بازرگان و همفکرانش بنا را بر همکاری و تقویت او گذاشتند.^(۱) چرا که او و دولت او نیز، مانند رئیس جمهور - منتها غیرمستقیم - منتخب ملت بود و مشروعیت خود را از نمایندگان ملت گرفته بود و از منزلت و جاهت قانونی برخوردار بود.

مسئله مجلس شورای اسلامی و جایگاه حقوقی و قانونی آن نیز، همین گونه بود. با این که اکثریت مجلس حامی دولت و نخست‌وزیر و در تقابل با رئیس جمهور قرار داشت، اما از نظر بازرگان و یارانش، مجلس نیز یک نهاد قانونی و دموکراتیک بود و از منزلت قابل احترام برخوردار بود و می‌بایست با اقتدار کامل و استقلال تمام، عمل می‌کرد تا به ایفای نقش ملی و دموکراتیک خود توانا شود.

۱. به گفته دکتر یزدی، بعد از انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی و اوجگیری بحران داخلی، با تصویب دفتر سیاسی، از طرف نهضت آزادی آقایان: دکتر یزدی و مهندس صباغیان به نخست‌وزیری و دیدار رجایی رفتند و حمایت نهضت از دولت را رسماً به وی اطلاع دادند و از او خواستند در صورتی که انتشار خبر را صلاح بدانند، گزارش آن را به روزنامه‌ها بدهد.

در این میان بازرگان، معتقد بود که باید بین رئیس جمهور و دولت و مجلس، سه نهاد قانونی و برآمده از رأی و تمایل عمومی، ائتلاف و اتفاق و همکاری باشد و لازم است این نهادها با قوای دیگر از جمله قوه قضائیه، همکاری داشته باشند. بازرگان، این فکر و سیاست را بارها اعلام کرد. مهندس بازرگان، برای خود نیز، به عنوان یک شخصیت معتبر و مستقل و مورد اعتماد و علاقه همگان، نقش میانجی قایل بود و لذا همواره تلاش می‌کرد، تفاهم و همدلی حاکم شود و اختلافات کم شده، از بین برود. ضمن این که ایشان، نسبت به تمام طرفهای درگیر، موضع مستقل و انتقادی و اصلاحی داشت و آن را تا آخر حفظ کرد.

این موضع تفاهم و همکاری پس از استعفای از دولت با دولت شورای انقلاب نیز وجود داشت. از جمله ایشان در اوایل دی ماه ۱۳۵۸ در محل روزنامه کیهان سخنرانی کرد و در آن به تفصیل درباره مسایل جاری و مشکلات و از جمله ضرورت همیاری مردم و یاری رساندن به مسئولان و شورای انقلاب و دولت سخن گفت. وی گفت:

«حالا که مسئولیت دولت، دست من نیست از شما کمک می‌خواهم و استدعا می‌کنم که به حکومت حاضر و شورای انقلاب و حکومت آینده، کمک کنید.»^(۱)

بازرگان، پس از سخنرانی جنجالی بنی‌صدر، در مراسم سالگرد شهیدان ۱۷ شهریور در میدان شهدای تهران، طی مقاله‌ای که در روزنامه میزان، مورخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ نوشت، درباره اختلافات دو طرف و نقش اصلاح طلبی و میانجیگرانه‌اش سخن گفت و دیدگاههای خود را به تفصیل بیان کرد. او نوشت:

«بسنده نیز مثل همه آرزو دارم، تفاهم کامل مابین آن آقایان و همه دست‌اندرکاران انقلاب، برقرار بوده، تعارضی پیش نیاید و بر سراسر مملکت خوش‌بینی و همکاری سایه ابدی بیفتد.»

اما اگر بخواهیم واقع‌بین و مخصوصاً پیش‌بین و پیش‌گیر باشیم، باید بگوئیم ماده چرکین وقتی درست از ریشه قلع و قمع نشده، باشد مجدداً سرباز خواهد

کرد و چه بسا فاسدتر و دردناکتر از روز اول.»

آن‌گاه وی پس از تأکید روی این نکته که:

«این مقاله را نه به عنوان عقده شخصی بلکه به ندای عمومی و چکیده خواسته‌های دردمند و صاحب‌نظر که از انقلاب و اسلام مثبت و سازنده و دور از خروش و خرابیها داشته‌اند، می‌نویسم.»

و نهایتاً راه‌حلهای مختلف رسیدگی به اختلافات را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد و می‌گوید صحیح‌ترین راه، آن است که:

«به قضیه، صحیحاً و واقعاً برسند، علل و عوامل را - که لازم نیست خطا و خیانتی از جانب کسی بوده و ناشی از نفس امر و شرایط حاکم باشد، سنجیده و سپس با بصیرت و عدالت، تقصیرها را مشخص و مسئولین و مقصرین را مطلع و احیاناً محکوم نمایند.»

در این ارتباط او خود را صالح برای داوری بین دو طرف اختلاف می‌داند:

«با سابقه طولانی حضوری که از ابتدای انقلاب با طرفین دعوی و یا کم و کیف قضایا دارم، شاید به واسطه بی‌نظری و دلسوزی که مدعی آن هستم، صالح برای این کار باشم و همچنین مسئول اظهار نظر در برابر ملت و امام.»

با توجه به این که اختلاف مورد بحث در سطح وسیع آن، اختصاص به جناب بنی‌صدر از یک طرف و جنابان: هاشمی رفسنجانی و دکتر بهشتی و خامنه‌ای و سایرین نداشته، گروهها و طرز فکریهایی [را] در برمی‌گیرد، مسئله در سطح مملکت و در سرنوشت انقلاب جا پیدا کرده است و بنابراین شکافتن و قضاوت در آن می‌تواند، مفید و بلکه ضروری باشد.»

سپس مهندس بازرگان، فهرستی از مدعیات دو طرف را بر می‌شمرد و در جمع‌بندی می‌گوید:

«انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما نیز شاید رقابت و جدالی است برای احراز قدرت، مابین دو طرف که حربه یا سنگر یکی «مکتب» است و دیگری «ملت».

بدین ترتیب صورت هندسی مسئله مثلثی است از سه رأس قدرت، مکتب و ملت. وقتی می‌گویم جدال برای قدرت منظورم لزوماً مفهوم جاه‌طلبانه و

طاغوتی کلمه نیست. جستجوی قدرت است برای وصول به یک هدف که می‌تواند معقول و ممدوح باشد و احیاناً مخلوط با ارضای نفس.»

بعد ایشان با اعلام این مطلب که: «بیایم خود را به جای حضرات گذشته، گذاشته و موضوع را از دید هر یک نگاه کنیم.» در مورد بنی‌صدر می‌گوید:

«آقای بنی‌صدر، دست به آن تبلیغات و تحریک وسیع ریاست جمهوری نزد و این موفقیت بی‌نظیر را به دست نیاورد که یک رییس جمهوری تشریفاتی صدرنشین برای نظارت بر عدم تداخل قوای مقننه و قضاییه و اجراییه باشد، بر هیئت دولت ریاست عالی‌ه نماید و زبان بسته در ملاقاتها و بازدیدهای رسمی شرکت کند...»

جناب بنی‌صدر، به اصول ۱۱۳ و ۱۱۴ قانون اساسی توجه دارند که رییس جمهوری را، رییس دولت و مسئول دولت و مسئول مملکت می‌شناسند و تصریح شده است که علاوه بر تعیین نخست‌وزیر، وزرا هم باید به تصویب رییس جمهوری برسد. روی این اصل در بن بست‌ی که مدت طولانی در معرفی نخست‌وزیر و وزیران به مجلس پیدا شده بود، نباید ایرادی به ایشان داشت. وظیفه آقای نخست‌وزیر بوده است، وزرایی را نامزد کند که مورد قبول رییس جمهور قرار گیرد. حال اگر اختلاف و اشکال در این امور رخ داده... منشاء قضیه را در قانون اساسی، باید جستجو کرد که دو مقام بلکه سه مقام را در عرض یکدیگر مسئول امر واحدی نموده و در آن پیشبینی نشده است که اگر مقامات فوق، با وجود حسن نیتها تشخیص مشترک نداشتند و توافق حاصل نشد، چه باید کرد.»

اما در مورد جناح مقابل، می‌گوید:

«به نظر می‌رسد آقایان معتقد شده باشند که ... در کسوت روحانیت از هر کس بیشتر در خط امام و انقلاب هستند و مکتب را درست می‌فهمند، پس حق انحصار و سلب حق از سایرین، که در مرتبه پایینتر هستند، دارند، تصرف مواضع و اختیارات، وظیفه شرعی و انقلابی است و مصلحت اقتضا می‌کند که مکتب‌خدایی مورد تشخیصشان در ایران و در همه دنیا (چه ملت‌ها آمادگی داشته باشند و چه نداشته باشند) پیاده شود. با چنین طرز فکر: مکتب‌سازنده مافوق

امت است و امت مافوق ملت، امور باید برطبق مکتب صورت گیرد، مکتبی باید فکر و عمل کرد، و فقط مکتبها مشغول و مدیر کل کارها باشند و از ملت چون سرباز مکتب استفاده شود، با یک سلسله توجیه‌ها و تعبیرهای تصریحی یا تلویحی، مطلب به جایی می‌رسد که مکتبی جدای از اصل درست شود، مثلاً بگویند که خیلیها مسلمان‌اند و اموالشان از روی اخلاص است و درست است ولی ما آن اسلامی را قبول داریم که انقلابی و در خط امام باشد، در حالی که مرحوم مطهری می‌گفت: نخواهید و نگویید که اسلام انقلابی باشد بلکه انقلاب باید اسلامی باشد.»

ایشان سپس به طرح چند پرسش در مورد «مکتب» و «ملت» و تعارض احتمالی آن دو و چگونگی حکومت اسلامی و ارتباط «مشاورت» و «مشارکت» و تعارض بین «انحصار» و «شوری» و ماهیت و عملکرد حکومت پیامبر (ص) و امام علی (ع)، درباره موضوع اختلاف بین بنی‌صدر و رهبری حزب جمهوری اسلامی و به طور کلی خط امامیها، می‌گوید:

«اینک که ریشه اختلاف و تمسک هر طرف معلوم شد، برمی‌گردیم به اینکه چگونه اختلاف را قضاوت و حل کنیم.

به نظر می‌آید یک جواب و یک قاضی بیشتر نباشد. قانون اساسی که آن را منبعث و متکی و مبلغ قرآن و مکتب می‌دانند، هم ملت به آن رأی وسیع داده است و هم در خط خواسته امام و حاوی ولایت فقیه و شورای نگهبان می‌باشد...

قانون اساسی، که یک بعدی نیست به ملت و به مردم ایران، آزادی و برابری و حق حاکمیت داده است، تکلیف رییس‌جمهور و روابطش را به مجلس و دولت و دادگاهها مشخص ساخته است و اگر اختلاف در استنباط از قانون اساسی، باشد باید آن جا را روشن کرد. هم چنین مدافع اجرایی و امنیتی اداری کشور را در اختیار و مسئولیت دولت قرار داده، مملکت نمی‌تواند تحمل چندگانگی قدرت را بنماید، بالاخره برای احزاب و گروهها نیز در حد تمکین به آن و عدم تحمیل و انحصار، حق حیات قایل شده است. مکتب هم نباید چیزی جدای از آن باشد و غیر از آن را بخواهد.

در این هنگام که مرزهای کشور، مورد تهاجم قرار گرفته و دشمنان انقلاب به محاصره پرداخته‌اند، جا دارد به رهنمود امام، اغراض و عوامل اختلاف را کنار گذاشته، متکی به قانون اساسی به صورت کامل آن را روا داریم و صادقانه به اتکای به خود و خدا، مشکلات و مصایب را برطرف سازیم.»

چنان که از متن تحلیل و نوشته مهندس بازرگان برمی‌آید، روشن است که خودایشان با اندیشه و تحلیل جناح حزب جمهوری اسلامی در مورد اسلام، انقلاب، حکومت اسلامی و مکتبی، آزادی و حقوق ملت، خط امام، اختیار رییس جمهور و... چندان موافق نیست، اما در نهایت عقاید و آرای شخصی خود را کنار می‌گذارد و هر دو طرف را به رعایت قانون اساسی و عمل در چهارچوب آن و احتراز از خودکامگی و اغراض شخصی و رعایت مصالح ملت و کشور و انقلاب، دعوت می‌کند. اما تلویحاً به بنی‌صدر، که همدلی بیشتر با او دارد، توصیه می‌کند: اولاً، نجیبانه، سکوت کند،

ثانیاً، در صورت عدم امکان سازش و تفاهم به خاطر حفظ اصل انقلاب، استعفا

دهد:

«دولت موقت، که مأموریت و قدرتش را از امام اخذ کرده بود، وقتی دید دخالت‌ها و اختلاف نظر‌ها، کار کشور را به بن بست می‌کشاند و زیانش به ملت و انقلاب می‌رسد به همین ترتیب عمل کرده، استعفا داد و وقتی خدمت امام می‌گفتیم که همه جا خصوصاً در بحرانهای انقلاب، دستگاه رادیو و تلویزیون دولتی باید زیر نظارت و تبلیغ‌کننده سیاست‌ها و برنامه‌های دولتی باشد که مأمور و مسئول امور شده است و ایشان برای احتراز از دیکتاتوری این نظر را نمی‌پذیرفتند، می‌ساختیم و می‌ساختیم. در برابر اشکالات و اختلافات با مراکز قدرت نیز نجابت به خرج داده، سکوت و آبروداری برای مملکت و انقلاب می‌کردیم.»

اما آقای بنی‌صدر، چون مأموریت و قدرت را مستقیماً از ملت گرفته است از آن طریق، خود را قانوناً مسئول امور می‌شناسد و نگران آشفتگی‌ها می‌باشد، تن به توصیه ما نداده و درد دل‌های خود را در اجتماعات عمومی و رسانه‌های

گروهی تا آن جا که راه بدهند، عرضه می‌کند.»^(۱)

مهندس بازرگان، در همان سخنرانی امجدیه می‌گوید:

«نسبت به جناب آقای بنی‌صدر، با بیش از ده میلیون آرای ملت و مقام حقوقی ایشان در قانون اساسی، احترام و علاقه پیدا کرده‌ایم.

ضمناً به اعتبار اصولی که در دولت موقت، واضح و منادی آن بودیم حسابهای شخصی را در روابط با ایشان دخالت نداده، تصمیم گرفته‌ایم در انجام وظایف قانونی، پشتیبانی کنیم. از جمله به لحاظ ریاست قوه مجریه، معرفی نخست‌وزیر به مجلس، تصویب وزیران، نظارت بر روابط قوه سه‌گانه، از فعالیت ایشان، خصوصاً در فرماندهی کل نیروهای مسلح و احیای ارتش نیز تقدیر می‌نماییم.»^(۲)

سیاست مهندس بازرگان و همفکرانش در ارتباط با بنی‌صدر و جناح مقابل، به رغم گرایش بیشتر و روزافزون به طرف رییس جمهور و جناح او، در مجموع تا آخر در همین چهارچوب بود.

وی در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹ نطق قبل از دستور خود را در مجلس یکسره به مسئله اختلافات رییس جمهور و نخست‌وزیر و مجلس، اختصاص داد. وی ابتدا مسئله اختلافهای جاری را مهمترین مسئله روز و اولویت اول دانسته و به طور خاص به فقدان وزیر، برای چند وزارتخانه مهم، که بر اثر اختلاف بین رییس جمهور و نخست‌وزیر، مدتی بی‌وزیر مانده بودند، اشاره کرده می‌گوید:

«البته بار اول نیست که این مصیبت، بازگو می‌شود و نه آن که بنده اولین طرح‌کننده آن باشم، چیزی که هست تا به حال بیشتر اکتفا به تذکر و نصیحت یا ملامت می‌شده و حل اختلاف و تشخیص تفاهم را به عهده مقامات دیگری می‌گزارده‌اند، یا آن که اظهار نظرها و ایرادها کلی و دو پهلو بوده است. بنده می‌خواهم علی‌رغم گله‌ها و اعتراضها و اشکالات به حکم وظیفه‌ای که یک نماینده مجلس در قبال خلق و خدا دارد، آن طور که فکر می‌کنم به صراحت، نظر و پیشنهاد بدهم و وظیفه هر یک از اصحاب دعوی را اعلام نموده با شاهد گرفتن

۱. میزان، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ مقاله «انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی».

۲. میزان، ۹ اسفند ماه ۱۳۵۹.

نمایندگان محترم و ملت ایران و قادر متعال ترک و تمکین بخواهم.

سه شخص یا سه مقام، درگیر این جریان و مسئول قضایا هستند که برحسب سلسله مراتب منعکس کننده در قانون اساسی نام می‌برم و عرایضی خدمتشان می‌نمایم:

الف - جناب آقای ابوالحسن بنی‌صدر، رییس جمهور ...

اولاً، به مقام و متن خود توجه و تکیه زیاد دارند،

ثانیاً، اقدامات و اختیاراتی مستقیم‌تر و آزادتر از آن چه قانون اساسی، تعیین کرده است برای خود قایل بوده و احیاناً دخالت‌هایی از بالا به نخست‌وزیر و وزیران نموده‌اند،

ثالثاً، بیش از آن چه متانت و محدودیتهایی در شأن ریاست جمهوری اقتضا می‌نماید در مقام یک نویسنده آزاد یا خطیب سیاسی، به مقاله و سخنرانی و تعلیم و تبلیغ می‌پردازند...

پیشنهاد بنده این است که در صورت وقوع و مشاهده خلاف از ناحیه مقامات مربوط به قوای سه‌گانه، مراتب را قبلاً با صراحت و کتباً ابلاغ آشکار نمایند و اگر مفید واقع نشد به رهبری که جناب نخست‌وزیر خود را مقلد ایشان می‌دانند، گزارش داده، چاره بخواهند.

ب - جناب آقای محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر. جناب آقای رجایی که خود را برادر کوچک آقای رییس جمهور، معرفی کرده‌اند چه بسا شرط برادری و کوچکی را به جا نمی‌آورند و تمایل و تمکین بیشتر به گروه حاکم ابراز داشته و سعی دارند راهها را به رییس جمهور ببندند، گزارش ندهند و رعایت حق ریاست و نظارت و نظریات ایشان را ننمایند. حال آن که دولت ترجیح می‌دهد، دستگاهها و نهادها و رسانه‌ها و امدادها را از اشخاص و اختیار افراد علاقه‌مند و سایر احزاب و حتی غیرمکتبیها را تصفیه نمایند. در مورد وزیران معطل مانده است. نظر به این که قانون اساسی وظیفه تصویب و تشخیص و قبول صلاحیت آنان را به عهده رییس جمهور گذارده است اصل بدیهی، حکم می‌کند که قایل پذیرش رییس جمهوری باشند. همان طور که دولت نمی‌تواند به مجلس اعتراض کند که چرا لوایح تقدیمی را در بست، تصویب نمی‌کند و اگر چنین

وضع‌ی پیش‌آید، طبعاً دولت است که در برابر مقام ثابت نظام جمهوری، تسلیم می‌شود یا کنار می‌رود.

ج- جناب آقای دکتر بهشتی، رییس دیوان عالی کشور هستند. اگر جناب ایشان که این مقام حساس و شامخ را با تمام فرصت و قدرت در دست گرفته‌اند، خود را وقف آن برطبق شرع و قانون اساسی می‌کردند، جای تقدیر و امتنان فراوان وجود داشت زیرا که ملت ایران پس از انقلاب، تشنه امنیت قضایی و عدالت و تنظیم و نسق امور دادگاهها و ادارات مربوط است. اما می‌دانیم که ریاست محترم دیوان عالی کشور ضمن دبیر فعال حزب خود بودن و اتخاذ مواضع سیاسی غیربی‌طرفانه، اوقات زیادی را به سخنرانی و مصاحبه‌ها صرف کرده و با استفاده ممتاز و استثنایی از رسانه‌های گروهی و از امکانات عمومی به تبلیغات می‌پردازند و برخلاف اصل مسلم تفکیک قوای سه‌گانه و عدم تداخل آنها، کمتری از امور مملکت هست که به طور رسمی یا غیررسمی تحت تأثیر و فرمان ایشان نباشد و لذا وزرای کشورهای خارج را به حضور می‌پذیرند، به جبهه جنگ و به ادارات و نهادها سرکشی و سرپرستی می‌نمایند، در امور اقتصادی و کارگری و در سیاست مملکت و تشکیل و ترکیب دولت، اظهار اعمال نظر می‌نمایند و به طور خلاصه، وزن سنگین خود را بر تمام شئون جمهوری اسلامی می‌گسترانند. توقع برادرانه و متواضعانه این حقیر از ایشان و از آقایان متولیان دیگر و همکارانشان که تقریباً همه اختیارات اجرایی و مواضع قدرت را در انحصار گرفته‌اند، این است که اولاً پاس مقام و مسئولیتهای ریاست جمهوری را بدارند و ثانیاً خود را در قبال قانون اساسی و همکاری صمیمانه با سایرین، محدود و مفتخر نمایند.^(۱)

چنان که از مطالب یاد شده در این قسمت برمی‌آید، تا حدودی دیدگاه و سیاست مهندس بازرگان و نهضت آزادی و اعضای نهضت در مجلس، در قبال آقای رجایی و دولت او روشن می‌شود. آشکار است که بازرگان و همفکران او چندان اعتقاد و تمایلی به رجایی و تفکر رفتار سیاسی او به عنوان یک دولتمرد نداشتند.

از این رو به نخست‌وزیری او نیز رأی ندادند. این مطلب در نامه‌ای که رجایی در اواخر فروردین ماه ۱۳۶۰ به مناسبت سخنرانی مهندس بازرگان، در زنجان به وی نوشته است، نیز انعکاس یافته است. ایشان می‌نویسد: «خود شما نیز گفته و نوشته‌اید، موافق تشکیل دولت از طرف این جانب نبوده‌اید.»^(۱) مهندس بازرگان هم از جمله در سخنرانی یاد شده امجدیه نیز به آن تصریح کرده است که خواهد آمد.

اما بازرگان و همفکران او، طبق معیارها و ضوابط کلی و دایمی حاکم بر افکار و عقایدشان، نه تنها قصد کارشکنی و مخالفت با دولت رجایی را نداشتند، بلکه صریحاً اعلام کردند که از دولت و نخست‌وزیر در چهارچوب قانون اساسی و مصالح ملی دفاع و حمایت می‌کنند و دولت را در اهداف و برنامه‌هایش یاری خواهند کرد. بازرگان، در سخنرانی امجدیه می‌گوید:

«ما جزو کسانی نبودیم که رأی تمایل به نخست‌وزیری و رأی موافق به دولت جناب آقای محمدعلی رجایی داده باشیم، ولی به عنوان منتخب و مصوب اکثریت مجلس، رسمیت و احترام برایشان قایل شده در صورت تمایل، همکاری می‌کنیم ولی بنا به وظیفه نمایندگی، انتقاد و مخالفت هم می‌نماییم. ایرادهای ما به دولت و ایشان به جهات ذیل می‌باشد:
عدم توجه به جنبه‌های مثبت سازندگی و ضرورت ترمیم و تقویت کشور و بی‌اعتنایی به خرابیها و خطرات.

عدم توجه و اعتقاد به جنبه‌های صلاحیت و مدیریت و تخصص و تجربه در انتخاب وزیران و مدیران.
داشتن افکار و برنامه‌های تخریب و تخاصم و تعجیل انقلابی.
عدم توجه و اعتقاد به ضرورت همکاری و اتحاد گروههای مؤمن و خدمتگزار و تکیه و تبعیت به گروه واحد.
بی‌توجهی به مقام و حقوق و وظایف ریاست جمهوری که طبق قانون اساسی برایشان و بر هیئت دولت ریاست و نظارت دارد.»^(۲)

۱. هشدارهای ما و اعترافات سران حزب توده، پیک نهضت شماره ۳۵، ۱۳۶۴، ص ۵۲.

۲. میزان، ۹ اسفند ماه ۱۳۵۹.

در واقع می‌توان گفت که مهندس بازرگان و گروه او، نه با بنی‌صدر همفکری کامل و بی‌قید و شرط داشتند و نه با رجایی و دولت او، آنان بنا را بر آن نهاده بودند که در چهار چوب قانون و مصالح انقلاب و کشور، از هر دو حمایت کنند و در حد امکان و ضرورت و تمایل دو طرف با هر دو نهاد، همکاری داشته باشند. این نکته را مهندس بازرگان، در همان سخنرانی میتینگ امجدیه، مورد تأکید قرار داد:

«نهضت آزادی ایران همیشه منادی و مدافع وحدت و همکاری با گروهها و شخصیتها در محور مشترکات مثبت بوده، مخالف تفرقه و تعارض و تخاصم است. انحصارگری و استعلا را که مافوق و مولد استبداد و استکبار و استثمار است، بزرگترین دشمن اسلام و استقلال و آزادی و ترقی می‌دانیم. در این راه، همیشه گام برداشته و پیشنهاد کرده‌ایم و علی‌رغم استقبال منفی که دیده‌ایم، آماده و علاقه‌مند به آن می‌باشیم.»^(۱)

اما در بهار ۱۳۶۰، که اختلافات دو طرف بالا گرفت و به نظر می‌رسید راه حلی وجود ندارد، نهضت آزادی اطلاعیه‌ای با عنوان «کی باید برود؟» صادر کرد و در آن ضمن تحلیل شرایط موجود و اختلافهای رییس‌جمهور، دولت و مجلس، پیشنهاد شده بود برای خروج از بن‌بست انحلال، ادامه کار مجلس کنونی به همه‌پرسی گذاشته شود. این اطلاعیه موجب واکنش شدید در میان طیف ائتلاف خط امام و طرفداران مجلس و دولت شد. حتی چندی بعد، رهبری نیز به شدت به آن انتقاد کرد و در پاسخ تلویحی گفت:

«اشتباه می‌کنید، شما به بن‌بست رسیده‌اید، مملکت اسلام به بن‌بست نمی‌رسد.»^(۲)

در مجلس و مطبوعات، رسانه‌های عمومی، که غالباً در اختیار خط امام بودند، به طور گسترده به انتقاد و پاسخگویی دست زدند. و سرانجام رسیدگی به آن به «هیئت حل اختلاف» ارجاع شد.

از مدتها قبل (زمستان ۱۳۵۹) به دستور امام، هیئتی متشکل از آقایان: محمد یزدی، شهاب‌الدین اشراقی و محمدرضا مهدوی‌کنی، تشکیل شده بود تا به اختلاف

۱. میزان، ۹ اسفند ماه ۱۳۵۹.

۲. کیهان، ۷ خرداد ماه ۱۳۶۰.

نظرهای رییس جمهور و نخست وزیر، رسیدگی کند. ظاهراً رسیدگی به شکوایه‌های منتقدان موضع نهضت آزادی از طرف رهبری به همان هیئت واگذار شد.

آقای محمد یزدی، سخنگوی هیئت، طی مصاحبه‌ای گفت:

«دیداری با آقای بازرگان، داشتیم. ایشان چون معتقد بودند که در کشور، بحران و بن‌بستی وجود دارد و به خدمت امام رسیده بود که مطالبشان را با ایشان در میان بگذارند، امام فرموده بودند، مطالبتان را با هیئت سه نفری مطرح کنید.»

وی افزود:

«به این جهت، ابتدا طبق قرار قبلی، مذاکراتی با ایشان داشتیم. ایشان بر حسب اعتقاداتشان که در روزنامه منعکس کرده بودند، فکر می‌کردند که در کشور، بحران و بن‌بستی وجود دارد، در صورتی که این بحران تخیلی را بعضی از روزنامه‌ها ایجاد می‌کنند... ما ضمن شنیدن مطالب ایشان و گفتگوهایی که انجام شد، خود ایشان هم طرف قضیه را گرفتند و در رابطه با مطالبی که اخیراً تحت عنوان «کی باید برود؟» نوشته بودند، صحبت شد که طرح این مسایل بحث‌انگیز و منشاء تفرقه و تشّت افکار و تخلف قطعی از بیانیه امام بوده است و حضوراً تصریح شد که از نوشتن این قبیل مطالب جداً خودداری کند.»^(۱)

در پی انتشار سخنان آقای یزدی، روزنامه میزان گفتگویی با مهندس بازرگان، ترتیب داد و با وی درباره اطلاعیه «کی باید برود؟» و حضور او در هیئت سه نفره حل اختلاف و محصول این دیدار، مصاحبه کرد. سؤال شد: «هیئت حل اختلاف، جناب عالی را اصلاً برای چه خواسته بودند؟»، مهندس بازرگان گفت:

«هیئت، مرا نخواستند بود. بنده با قرار قبلی، خدمتشان رفته بودم، تا نسبت به اشکالات کار و علت عدم توفیق یا کندی توفیق آقایان، پرسش دوستانه‌ای بنمایم و اگر چیزی به عاقل رسید، نظر و پیشنهادی بدهم. روز شنبه دوم خرداد از محضر امام درخواست کرده بودم تا یک مرتبه دیگر آقایان را عنوان فرموده و قاطعیت بیشتری بخواهند، فرمودند بهتر است خود شما بروید و با آقایان صحبت کنید.»

سؤال شد: «راجع به روزنامه میزان و اعلامیه نهضت آزادی حرفی زده نشد؟».

در پاسخ گفت:

«چرا بعد از آن که مطلب را عنوان کردم و جناب آقای مهدوی، توضیحاتی دادند، نوبت به جناب آقای محمد یزدی، رسید. ایشان نیز عللی را که باعث اشکال و عدم اجرای کار و نظریات هیئت شده است، بر شمردند. از جمله فرمودند: مقالات روزنامه انقلاب اسلامی و بعضی روزنامه‌های دیگر مانند میزان و مخصوصاً... بیانیه «کی باید برود؟»، عوض این که محیط تفاهم را مساعد نماید، جو مسموم ایجاد می‌کند. بعلاوه بن‌بستی وجود ندارد. به آقایان توضیح دادم که اگر روزنامه‌ها و احزاب و نمایندگان مردم تا این اندازه هم نتوانند به اشکالات موجود و اعتراضات وارد، اشاره بنمایند... در چنین شرایط چه بهتر که روزنامه و حزب و نمایندگی را تعطیل کنیم. پس از آن فرازهای اصلی و قسمت آخر بیانیه سیاسی نهضت را که جناب آقای یزدی در مصاحبه دوم خرداد فرموده‌اند به قلم مهندس بازرگان برای آقای مهدوی کنی است - که آن را نخوانده بودند - را قرائت کردم. فرمودند: آنچه گفته شده درست است، اما باید دید در شرایط حساس فعلی نیز، مصلحت بود که این مطالب طرح شود؟...»

خبرنگار می‌پرسد: «ولی روز بعد، امام فرمودند که اصلاً بن‌بستی وجود نداشته و خود شما در بن‌بست هستید؟». مهندس بازرگان، گفت:

«بله همین طور است. اگر توجه کنید که در دنیا همه چیز، از جمله دیدها و اسم‌گذاریها نسبی است و مقدار زیادی خود، گوینده می‌شود، به این نتیجه خواهید رسید که اختلاف اصولی وجود ندارد...»

هم نامگذاری نهضت آزادی، درست است و هم فرمایش امام. در هر حال آنچه مسلم است و بدون آن که هیچ کدام را مقصر قلمداد کرده باشیم، مناقشه و معارضه‌ای مابین رییس جمهور و «طرف دیگر» وجود دارد که حل نشده است. مشکلی است مشهود و معروف که امیدواریم هر چه زودتر به وجه احسن و به خیر و صلاح مملکت و انقلاب حل شود.»

سؤال شد «صحبت از فراندوم و مراجعه به افکار عمومی برای مجلس را، توهین به مجلس و تضعیف قانون اساسی، دانسته‌اند، نظر جناب عالی در این مورد

چیست؟». بازرگان، گفت:

«بلی آقای یزدی، فرمودند... پیشنهاد انحلال مجلس و صحبت از فراندوم که آقای بنی صدر قبلاً آن را عنوان نموده بودند، کار خطا و توهین به مجلس و تضعیف قانون اساسی است.

گفتم تعجب می‌کنم... معلوم می‌شود اعلامیه را درست نخوانده‌اند. در آن جا اصلاً گفته نشده است که مجلس باید منحل و عملی برخلاف قانون اساسی، انجام شود. راههای مختلفی را که قابل بررسی می‌باشد، مطرح کرده بودیم تا سروران صاحب‌نظر، نظر بدهند... نتیجه مراجعه به افکار عمومی، مگر حتماً انحلال مجلس خواهد شد؟»^(۱)

اما حوادث بعدی نشان داد، واقعاً بن بست وجود داشته که به طرق معمول و کوشش هیئت حل اختلاف، قابل گشوده شدن نبود. از این رو هیئت حل اختلاف، استعفا داد. رهبری تصمیم گرفت به نفع دولت و مجلس و ائتلاف خط امام به اختلافات پایان دهد. در ۱۷ خرداد ماه روز نامه میزان - که یک بار نیز در ۱۸ فروردین ماه ۱۳۶۰ توقیف شده بود - تعطیل شد. در ۲۱ خرداد بنی صدر از فرماندهی کل قوا برکنار شد و در ۳۰ خرداد نیز از ریاست جمهوری برکنار شد. در ماجرای طرح عدم کفایت در مجلس، مهندس بازرگان و دوستانش در مجلس شرکت نکردند. از نظر عرف رأی‌گیری، این عدم شرکت به معنای رأی ممتنع بوده و لذا به معنای اعلام بی‌طرفی بوده است.

مواضع بازرگان در مورد جنگ عراق علیه ایران

گفتیم که در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ جنگ نامردانه و نابهنگام عراق، علیه ایران آغاز شد. با این که علی القاعده می‌بایست در برابر این زنگ خطر عظیمی که به صدا در آمده بود، تمامی مردم به ویژه نیروهای سیاسی داخلی، اختلافات جزئی و فرعی و حتی اصلی خود را کنار بگذارند و به دفع دشمن آماده و مهاجم پردازند اما در عمل چنین نشد؛ بلکه بر عمق اختلافها و گستره درگیریها افزوده، حتی خود

جنگ و مسایل مربوط به آن به نوعی، عامل تازه‌ای برای اختلافها شد. مهندس بازرگان و نهضت آزادی، نیز از همان آغاز در حد توان خود به مقابله با مهاجم متجاوز برخاسته و به صورتهای ممکن تلاش کردند به پشتیبانی جبهه و جهاد بر ضد دشمن برخیزند. مهندس بازرگان، چند روز پس از آغاز جنگ، نوشته‌ای با عنوان «سلام و پیام بازرگان، به ارتشیان دلاور، سپاهیان فداکار و هموطنان قهرمان» انتشار داد که متن کامل آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَآخِسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. (۱)

«مقاومت و حملاتی را که شما ارتشیان در این جنگ تحمیل شده بر ملت،* علیه انقلاب اسلامی ایران نشان دادید، تبریک می‌گویم و سپاس خداوند عزیز یکتا را به جا می‌آورم تبریک به رهبری انقلاب، به فرماندهی کل نیروهای جمهوری اسلامی، به هموطنان و به خود شما افسران و درجه‌داران و سربازان و همچنین به برادران سپاه انقلاب که همکاری شجاعانه کردند.

شما هدیه شرف به ارتش جمهوری اسلامی و به انقلاب پیروزمندان کردید و به هموطنانتان آبرو دادید. بنده نیز اعتماد و اعتقادی که به ارزشهای نظامی و عشق فطری شما برای وطن و انقلاب و اسلام داشتم و پیش‌بینی چنین نیازی حیاتی کشور را می‌کردم، سرفراز شدم.

یقین دارم بدون سفارش و تمنا، آنچه در توان و دعا دارید نثار خلق و خدا خواهید کرد و نایل به رستگاری در دو دنیا خواهید شد.

دنیاپرستان شرق و غرب عالم و دور و نزدیک که زخم‌خوردگان و وحشت‌زدگان انقلاب اسلامی هستند با زور و زر و تزویر به جان ما افتاده‌اند. ما هم خود را داریم و هم خدا را که بهترین پشتیبان است. مسئله این که چرا و چه شد که کار به این جا کشید، مطرح نیست. مسئله این است که ملت عزیزتان در

۱. عنکبوت / ۲: آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند، ایمان آوردیم رها شوند و دیگر آزمایش نشوند.
* احتمالاً مهندس بازرگان، نخستین کسی است که اصطلاح و مضمون «جنگ تحمیلی» را به کار برده باشد.

تاریخ ۲۵۰۰ ساله و استیلای خارجی ۲۵۰ ساله را پاره کرده یک تنه در برابر همه ایستاده و حالا هست و نیست ما و دنیا و آخرت‌مان در گرو پایداری و پیروزی آخری است. با گذشتن از گذشته‌ها و نظر داشتن به آینده‌ها باید همگی دست دوستی و یاری به هم داده تا آخرین نفر و نفس با سربلندی و شادی به استقبال حملات و خطرات و محرومیت‌های سنگین برویم و جاودانی را بخیریم که «نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ»^(۱)*

در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۹ مهندس بازرگان، مقاله‌ای در روزنامه میزان، نوشت تحت عنوان «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.» که در آن، مطالب مختلف و متنوعی در ارتباط با مردم و انقلاب و تحولات آن مطرح شده است. وی توضیح داد که حمله ناجوانمردانه و دشمنانه عراق به ایران، هر چند تلخ و زیانبار بوده است، اما در مقابل سبب شده که ما به کارهای مثبت و سازنده نیز روی آوریم. به نظر بازرگان، از جمله آثار مثبت این رویداد، بازسازی ارتش و بافت و سازمان آن به نفع انقلاب و ملت بوده است:

«ارتش ما چنان از هم گسیخته، بی انضباط، بی نفر و بی روحیه بود که حالت صفر نزدیک به مرده را داشت. گروه‌های چپ و انقلابی‌های افراطی آن را ارتش امپریالیستی، محکوم به انهدام می‌دانستند. مردم، تشنه تلافی بودند، ضدانقلاب در پی شکار افسران و درجه‌داران بود.

قبل از درگیری‌های حاد مرزها، وقتی گزارش واقعیات را به ما می‌دادند، از توطئه دشمنان که خود را آماده کرده بودند به از هم گسیختگی ارتش، فقط می‌توانستیم به خدا پناه ببریم...

چاره‌ای نبود، مملکت قطعه قطعه از دست می‌رفت، ارتش باید آن را حفظ کند، و ژاندارمری و سپاه پاسداران و مردم از جان گذشته، همکاری نمایند... دشمن به داد ما می‌رسید و مجال نفس کشیدن نمی‌داد. زیست‌شناسان گفته‌اند «وظیفه، به وجود آورنده عضو است». ارتش ما نیز که در داخلش مثل

۱. میزان، ۵ مهر ماه ۱۳۵۹.

*. در مورد نظر نهضت آزادی، بنگرید به اطلاعیه این سازمان که در تاریخ ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۹ در کیهان چاپ شده است. نیز همان اطلاعیه در اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، ص ۲۴۵.

سایر جاها، نطفه‌ها و مایه‌های انسانی و خدایی وجود داشت و از طرف رهبری و فرماندهی و ملت، کم‌کم اعتماد و عنایت سوری آن می‌شد، پس از آن که از حمله طبرس فهمیدند که دشمن شوخی نمی‌کند، وقتی حمله ناجوانمردانه عراق در گرفت قدرت الهی «یخرج الحی من المیت» به منصفه ظهور رسید. چنان مقاومت و شجاعت و تعرض به خرج داد، و می‌دهد که تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و ۵۷ سال ارتش نوین پهلوی، به خواب ندیده است. آبرو به ارتش و به ایران و انقلاب اسلامی ما دادند. خلبانان محکوم شده و پاکسازی شده را شنیدیم که با شوق و اصرار، لباس پوشیدند، پشت فرمان نشستند و عراق دشمن را کوبیدند...

غیر از احیای معجزه‌آسای ارتش، در سایر شئون نیز شاهد «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بودیم. تلاش برای خودکفایی، جهادسازندگی، به راه افتادن دومین پالایشگاه آبادان، گازرسانی به روستاها و توسعه شبکه برق‌رسانی به دهات، کشف و اعدام فرقان، راهسازیها، خانه‌سازیها و غیره.

همچنین و شاید مهم‌تر از همه تحوّل و توجهی که رو آوردن خطر عراق به دست‌اندرکاران و جوانان داده، به نظر می‌آید که از مستی افراط‌کاریهای انقلاب و بی‌اعتنایی به ضرورت‌های عقلی و انسانی و اسلامی به هوش می‌آیم. برای مدیریت و مسئولیت هم ارج قایل می‌شویم و بالاخره به وطن و به وحدت و رحمت می‌گراییم.

همه جای دنیا در روزهایی که «بود و نبود» مملکت، مطرح است افراد و احزاب، گذشته‌ها را فراموش کرده، دست به هم داده، یکدیگر را در آغوش می‌کشند...

با عزم راسخ و توکل به خدا و آمادگی برای قبول محرومیت و سعادت دسته جمعی بپاخیزیم. پیش از آن که خصم اجباراً اعلام آتش بس نماید، باید در داخله خود و به مردم خود، اعلام آتش بس شود. در مجلس و دولت به جای طعنه و تعرض، یا به فرموده امام به جای «تخاصم»، توافق و تفاهم حاکم شود دست از انحصارگریها و طرد هر شخص یا دسته ناموافق، برداشته شود و تا آن جا که اعتماد به گذشته و اشتراک در هدف اصلی، هست برادری و همکاری

نماییم» (۱)

ایشان بارها همین نکته را یادآوری کرده است. از جمله در تاریخ ۱۲ فروردین ماه ۱۳۶۰ به مناسبت روز جمهوری اسلامی در زنجان، چنین گفت:

«هرگز در ۲۵۰۰ سال تاریخ ایران، ملت چنین مقاومت و استقامتی ابراز نداشته است و ان شاء الله به پیروزی کامل و اخراج دشمن غدار و ستمگر خواهد انجامید. این برای سومین بار بود که واقعاً وحدت نشان داده شد. وحدتی که این قدر طالب آن هستید و امام شدیداً توصیه می‌کنند. وحدت در خون، وحدت در سنگر، وحدت در عمل برای حفظ و دفاع از وطن و میهن اسلامی. می‌بینید که چگونه تمامی ارتشیهای ما مقاومت و شهادتی به خرج می‌دهند که در تاریخ ایران سابقه نداشته است. همین طور سپاه انقلاب را می‌بینیم که بحمدالله، آنها به خوبی و با صمیمیت و برادروار دوشادوش با هم نبرد می‌کنند. چه آنها و چه بسیج و عشایر و چه تمام قشرهای مختلف مملکت در جبهه و پشت جبهه این طور با هم همکاری دارند.» (۲)

دو هفته پس از آغاز جنگ، مهندس بازرگان، از جبهه‌های جنگ در جنوب کشور دیدار کرد که گزارشهای این سفر تحت عنوان «دلاوریهای خوزستان» در روزنامه میزان، مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۷ آمده است.

ایشان در آغاز، اشارتی می‌کند به سفر خود به خوزستان، هنگام مأموریت برای خلع‌ید؛ وی یادآوری می‌کند که در زمان اقامت در خوزستان، مقاله‌ای نوشته شده بود تحت عنوان «اشکهای خوزستان». بازرگان مشاهدات خود را در این سفر جزء به جزء توضیح داده است که نیازی به ذکر آنها نیست. در تمامی این موارد مشاهدات دلاوریهای رزمندگان ارتشی و سپاهی و مردم با بیانی شیرین و پراحساس توصیف شده است. در یک جا آمده است:

«در همه جا خواسته سپاهیان و مردم، غالباً این بود که به آنها سلاح و مخصوصاً دستور حمله داده شود.»

در جای دیگر آورده است:

۱. میزان، ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۹.

۲. میزان، ۱۷ فروردین ماه ۱۳۶۰.

«مجروحین باند پیچی شده با پای شکسته و کتف و شکم دریده تزیق مسکن شده ولی پر درد، بدون آن که خم به ابرو و ناله برزبان آورند صابر و شاکر و شاد. یک استوار مأمور توپ ۱۲۵ که دست چپش را از وسط بازو از دست داده بود، دیدیم. آن قدر سلام و تشکر کرد که خجالت کشیدیم... تقاضا و آرزویی جز سلامتی امام و مردم و مسئولان و امکان خدمت مجدد نداشت.»

مهندس بازرگان، در پایان نوشته است:

«خیلی دوست داشتم فرماندهان و افسران و سپاهیان و مردم فداکاری را که در این دو روزه برخورد کردیم به نام ذکر کنم تا یادگار و سیاسی باشد ولی به ملاحظه جهات ایمنی خودداری شد.»

از نکات قابل ذکر در این گزارش این است که ایشان می نویسد:

«افسری را کنار کشیدم و پرسیدم: شما برای اسلام می جنگی یا ایران؟ گفت: هر دو، مگر فرقی هست؟^(۱)»

بازرگان، در همان نطق هفتم اسفند ماه ۱۳۵۹ در امجدیه درباره جنگ و شهیدان می گوید:

«درود بی پایان به روان پاک شهیدان و جانبازان و فدا شدگان این جنگ نامردانه تحمیلی دولت بعث عراق داشته، سر تعظیم در برابر دلاوریها و فداکاریها و عملیات معجزه آسای رزمندگان خود، اعم از ارتشیان، سپاهیان، بسیج، نیروهای عشایر و داوطلب و مردمی دیگر، فرود می آوریم و عظمت تاریخی بی نظیری برای آنها و فرماندهشان قایل هستیم.»

این جنگ دفاعی، باید با مشارکت ملت، با وحدت و پشتیبانی از فرماندهی آن تا اخراج آخرین سربازان، از خاک میهن با تأیید و یاری پروردگار قهار، ادامه داشته باشد و هر گونه تهمت و تضعیف فرماندهی را خیانت به استقلال و انقلابمان می دانیم.^(۲)»

در اواخر آذر ماه به مناسبت عاشورا، سخنرانی مبسوطی ایراد کرد، تحت عنوان «پیوستگی جبهه های جنگ حق و باطل» که در روزنامه میزان به چاپ رسید. وی در

۱. میزان، ۱۷ مهر ماه ۱۳۵۹.

۲. میزان، ۹ اسفند ماه ۱۳۵۹.

این سخنرانی، پیوستگی و ارتباط پیکارهایی که در طول تاریخ با باطل صورت گرفته را مطرح کرد و از جمله جبهه جنگ رزمندگان مسلمان ایرانی با عراق را مصداق امروزین و کنونی پیکار جبهه حق با باطل دانست. ایشان در آغاز، پس از خواندن «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک...» گفت:

«حدود شش قرن بود که در مملکت رسماً شیعه ایران و عاشق اهل بیت، در عزای سیدالشهدا، لعن و سلام بالا را می‌خواندیم و در زیارت وارث و پای قبر مطهر و اولاد و اصحابش به زبان آرزو می‌کردیم که ای کاش ما هم همراه شما بودیم و به فوز عظیم نایل می‌شدیم: یا لیتنا کتا معکم و نفوذ فوراً عظیماً.»

انقلاب اسلامی ایران و حمله نظامی دولت بعث عراق به خاک عزیز ما، ناگهان صفحات جنوب و غرب ایران را میدل به کربلاها کرد و بیش از چند هفته است که تحقق حدیث «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا» را روزی با دهها حماسه آفرینی هموطنان، لمس می‌کنیم. ارتش دلارو و معجزه گرما و نیروهای انتظامی و سپاهیان انقلاب و همه داوطلبان و مردم غیور، زیر بمباران، مهمترین وجه اجابت آن دعا یا آرزو را نشان داده و می‌دهند. الحق امیدواری عظیم و افتخار درخشان برای نسل و نژاد ایران به وجود آوردند.

نبرد کربلا و نبردهای هر روزه خوزستان و کرمانشاه و ایلام، جبهه‌های حق و باطل اند ولی یگانه جبهه‌ها در دنیا نیستند. هیچ پدیده‌ای در جهان، خصوصاً در عالم انسان و بالاخص در انقلابها و پدیده‌های اجتماعی عمیق و وسیع رخ نمی‌دهد که مرتبط و وارث گذشته‌ها نباشد و واسط و عامل آینده‌ها نگردد. جنگ میان حق و باطل از روز خلقت آدم، شروع شده و به اعتقاد شیعه تا ظهور و پیروزی امام غایب و استقرار حکومت جهانی واحد ادامه خواهد داشت.»

پس از آن به مسئله «اصل تضاد در عالم» اشاره می‌کند و درگیریهای مستمر در میان طوایف انسانی و تاریخ پیامبران و قیام امام حسین (ع) را تحلیل می‌کند و در پایان می‌گوید:

«ملت زنده شده ایران با رهبر آخرین خود امام خمینی، نیز که از ناحیه صدام و یزید ثانی، مخیر به تمکین مطامع باطل او و دست برداشتن از انقلاب اسلامی یا قبول جنگ شده بود، مردانه و مسلحانه راه دوم را اختیار نمود. دو ماه است که

استانهای جنوب و غرب هر روزشان عاشورا و سرزمینشان کربلاست. درخشانترین و امیدوارکننده‌ترین آزمایش را ارتشیان و فرماندهی کل آن - که حسین‌وار تمامی هستی خود را به جبهه گسیل داده است. - نشان می‌دهند و همچنین سپاهیان برومند و بسیج ملی و عشایر و داوطلبان و بسیاری از مردم جنگ‌زده ایران. هیچ جای عقب‌گرد و تردید برای هیچ کس وجود ندارد...

دولت موقت، می‌خواست بعد از ضربه پیروزی انقلاب، مملکت را ساخته و از هر جهت سنگربندی شود ولی سنگر بعدی ساخته نشد. با شوری که انقلابیون جوان داشتند، با اصالت دادن به انقلاب و انتقام، آن طور که دلخواه مارکسیسم بود و با پشتوانه شهادت نیروهای مادی و اقتصادی و اداری خود را از دست دادیم یا از کار انداختیم... ولی ملت ساخته شد و با تحمل و تدبیر از آنچه مانده بود، بهترین بهره‌برداری را کردیم.^(۱)

البته در این دوران، مهندس بازرگان و همفکران او در ارتباط با جبهه و جنگ به شکل‌های مختلف فعال بودند. روزنامه میزان، که حدود ده ماه منتشر می‌شد و عملاً ارگان نهضت آزادی بود، غالباً تیترهای اصلی را به جنگ و مسایل مربوط به آن اختصاص می‌داد. بازرگان، گاه به عیادت مجروحان جنگی می‌رفت. از جمله طبق گزارش روزنامه میزان، مورخ ۲۰ آبان ماه ۱۳۵۹، بازرگان و دکتر سبحانی، در بیمارستان خانواده از مجروحان جنگ بازدید کردند. خبرنگار روزنامه میزان، طی گفتگو با بازرگان، از او پرسید: روحیه مجروحین به نظر شما چگونه بود؟ او جواب داد:

«در بازدید از تمامی قسمت‌ها، آنچه کاملاً مشهود بود و همه را تحت تأثیر قرار می‌داد، روحیه عالی مجروحین بود. از هیچ کدام کوچکترین ناله‌ای نشنیدم. اکثراً در انتظار بازگشت به جبهه بودند، زودتر سلامتی خود را باز یابند و به جبهه بشتابند.»

یکی از واپسین تحلیلهای بازرگان، درباره جنگ در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آمده که سالها پس از آغاز جنگ، نگارش یافته و منتشر شده است. ایشان

می‌گوید:

«جنگ تحمیلی عراق که به گفته مکرر امام از اولویت درجه یک برخوردار است و برنامه اصلی مملکت و انقلاب را تشکیل می‌دهد، به لحاظ فداکاریها، فعالیتها، هزینه‌ها، ضایعات، نارضایتیها، تبلیغات، جانبازیها و تأثیر روی افکار و جریانهای داخل و خارج، حقاً مقام اول را احراز کرده، تعیین کننده و سازنده سرنوشت ما می‌باشد. این جنگ در حقیقت، هم محصول انقلاب است و هم معرف و محرک آن، البته کمتر انقلابی در دنیا رخ داده است که بدون جنگ و خرابی و بدون کشتار و خسارت برگزار شده باشد ولی در هر حال تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران چنین درگیری طولانی خونین با چنین نمونه‌های صبر و ایثار و شهادتهای فراگیر و با چنین پیروزیهای چشمگیر پر افتخار، علی‌رغم عدم تناسب نیروها و امکانات، به خود ندیده است...»

جنگ با عراق معرف انقلاب ماست از این جهت که با ایمان و اطمینان کلمه، با استقبال بی‌دریغ از فداکاریها، تقدیم شهادتها و ایثارها و با ارایه روحیه‌های عشق و تسلیم در برابر امام و به خاطر آنچه به نام اسلام شناخته‌اند - اگر چه عمومیت نداشته و در قشرهای خاص، مخصوصاً جوانان و مستضعفین متجلی باشد - چهره جدیدی از ملت کهنسال ایران را نشان می‌دهد. چهره‌ای که بالاترید با چنین کمیت و کیفیت در گذشته وجود نداشته حسرت هزار یک آن را می‌خوردیم و این انقلاب به وجود آورده است... ایمان و امام، جذبه خاص و نیروی عجیبی به وجود آورده است.»^(۱)

با توجه به مجموعه مواضع مهندس بازرگان و اطلاعیه‌های نهضت آزادی، می‌توان گفت که ایشان و دوستانشان جنگ ایران و عراق را به عنوان یک تحمیل و تجاوز بر ملت ایران و انقلاب، ارزیابی می‌کردند و لذا در حد امکان، تلاش می‌کردند تا جبهه‌های جنگ، گرم و پررونق و پرشور بماند و با رفع تجاوز و آزادسازی مناطق اشغال شده میهن به فرجامی نیکو و منطبق با مصالح ملی بینجامد. از جمله می‌توان به نقش شهید دکتر مصطفی چمران (عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران) در

جنگ اشاره کرد. ایشان با استفاده از تجارب جنگهای مردمی در لبنان، از نخستین روزهای جنگ به جبهه‌ها رفت و ستاد جنگهای نامنظم مردمی را سازماندهی و رهبری کرد و سهم مهمی در عملیات جنگی داشت. او در ۳۱ خردادماه ۱۳۶۰ در دهلاویه، به شهادت رسید.

این اندیشه و سیاست تا فتح خرمشهر (سوم خرداد ۱۳۶۱) ادامه داشت. اما پس از آن که ایران از حالت تدافعی در آمد و خرمشهر را آزاد کرد و سپس با جنگ رمضان در تابستان همان سال، با اعلام تسخیر بغداد، آهنگ تهاجم علیه عراق کرد، تحلیل و سیاست بازرگان، نیز دچار تحول شد. ایشان و همفکرانش عقیده داشتند که سیاست حمله به عراق و سرنگونی صدام و تشکیل حکومت اسلامی مورد علاقه ایران در آن کشور، واقع‌بینانه نیست چرا که نه با مبانی دینی سازگار است و نه منافع و مصالح ملی و انقلاب را تأمین می‌کند و نه حتی احتمال موفقیت هست. از این رو بعدها طی تحلیلهای متعددی که انتشار دادند، سیاست جنگی مسئولان جمهوری اسلامی در مقطع پس از فتح خرمشهر را نادرست خواندند و اعلام کردند بهتر بود در شرایط تابستان ۱۳۶۱، که در جنگ فاتح بودیم و دست برتر داشتیم، مذاکره و البته در نهایت صلح عادلانه را می‌پذیرفتم. روشن است با توضیحاتی که در آن اطلاعیه‌ها داده شده است، منظور از گفتگو و یا اعلام آمادگی برای صلح، تسلیم و یا نادیده گرفتن مصالح ملی و منافع کشور نبوده است و اتفاقاً برعکس، ادعا این بوده که منافع و مصالح ما ایجاب می‌کرد تا جنگ را هر چه زودتر و صد البته از موضع قدرت و اعتبار به پایان ببریم.

نهضت آزادی ایران که در قطعنامه چهارمین کنگره خود (کنگره شهید چمران و منعقد در آبان ۱۳۶۰) اعلام کرده بود:

«دولت ایران تنها وقتی باید آتش بس را بپذیرد که با عقب‌نشینی و خروج فوری و بلاقید و شرط تمامی نیروهای دشمن از خاک ایران همراه باشد، پس از اجرای آتش بس و تخلیه کامل مناطق اشغالی، هیئتی برای مذاکرات، جهت تعیین تکلیف غرامت خسارات وارده و اختلافات دو کشور معین شود.»

و در قطعنامه پنجمین کنگره نهضت آزادی (منعقد در اسفند ماه ۱۳۶۱) اعلام

«به نظر نهضت آزادی، بعد از فتح خرمشهر که موفقیت ممتازی در جهت نظامی، سیاسی و اسلامی برای ایران پیدا شده و خصم خود را ناچار دیده بود، راه توبه و تسلیم پیش گیرد و همسایگان حاضر شده بودند تضمین‌هایی بدهند، دولت می‌توانست به مصداق آیه کریمه:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَنِحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.»^(۱)

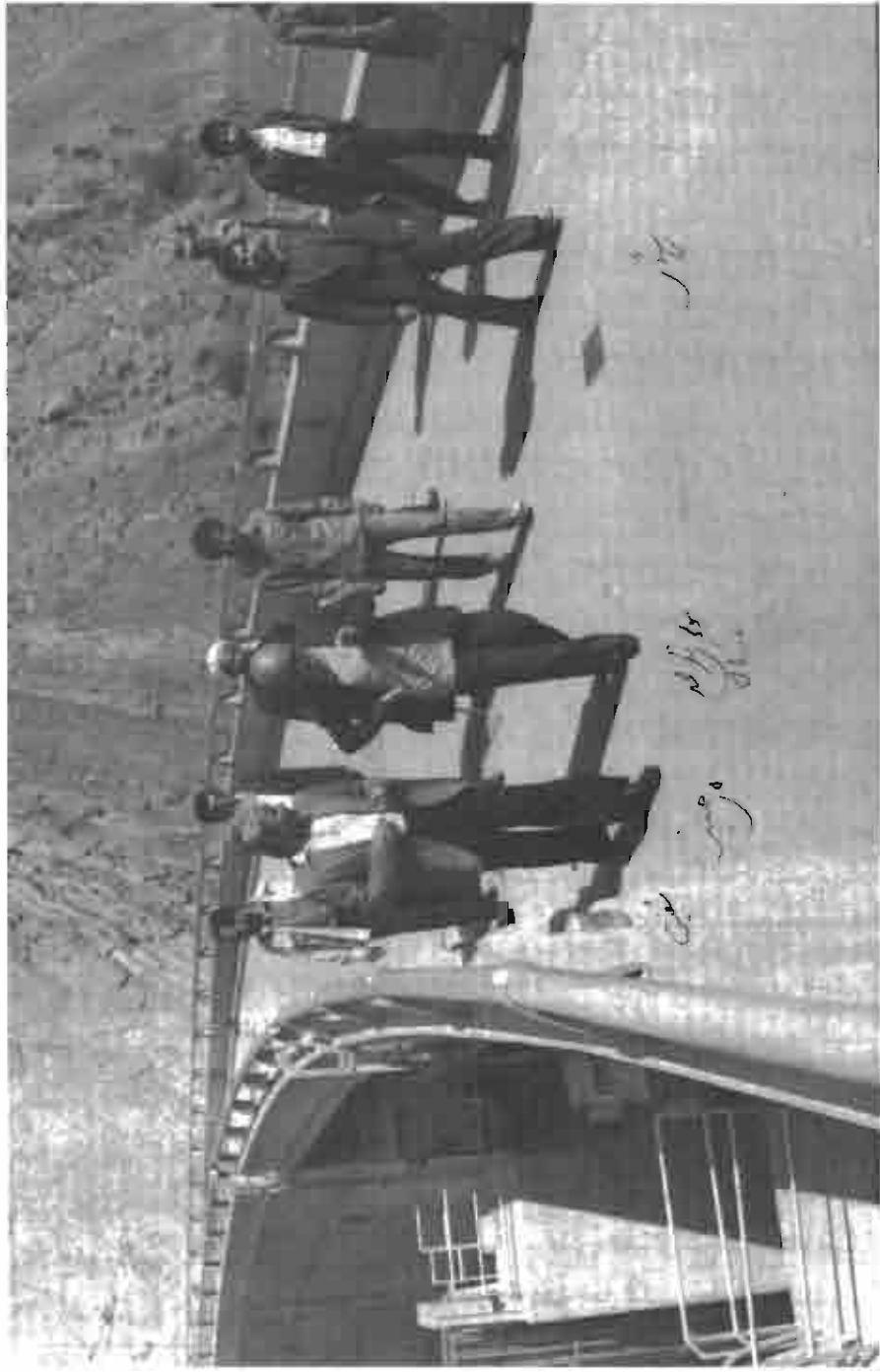
از فرصتهای مناسبی که برای اتحاد و اعمال خط‌مشیهای مؤثر جهت ختم موفقیت‌آمیز جنگ، فراهم شده بود، استفاده کرده مطابق مصالح و منافع ملت ایران اقدام نماید.»^(۲)

البته نمایندگان عضو نهضت آزادی در مجلس نیز تلاش می‌کردند در ارتباط با جنگ، نظریات خود را در مجلس ابراز کنند، اما چندان مجال نمی‌یافتند. از جمله در ۱۱ شهریور ۱۳۶۱ شماری از نمایندگان از جمله پنج عضو نهضت آزادی، در مجلس (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، احمد صدر حاج سید جوادی و مهندس صباغیان)، طی نامه‌ای از رییس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، درخواست تشکیل جلسه غیرعلنی کردند تا در آن جلسه به مسایل جنگ رسیدگی شود. اما ترتیب اثر داده نشد. پس از آن در حدود بهمن ماه ۱۳۶۱، باز بیش از ۳۰ تن از نمایندگان مجلس، تقاضای تشکیل جلسه غیرعلنی کردند که باز بی‌نتیجه ماند. در تاریخ ۲۳ اسفند ماه، پنج عضو نهضت آزادی، جداگانه با تقدیم یادداشتی به رییس مجلس، درخواست تشکیل جلسه غیرعلنی کردند و نوشتند:

«با توجه به انتشار اخبار ضد و نقیض درباره جنگ و اظهار نظرهای متناقضی که توسط مسئولان طراز اول امور مملکت در این مورد، شده است و با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ای که مسئله جنگ در سرنوشت کشور دارد، احساس نگرانی نمایندگان مجلس را امری طبیعی و اقدام آنان را لازم دانسته و متعقدیم که مصالح و منافع فعلی و آتی مملکت ایجاب می‌کند که به درخواست نمایندگان در مورد تشکیل جلسه غیرعلنی، تمیکن شود و مسئله جنگ به طور مقتضی در چنین جلسه‌ای مطرح گردد تا نمایندگان مجلس بتوانند:

۱. انفال / ۶۱: و اگر به صلح گرایند، تو نیز به صلح گرای. و بر خدا توکل کن که اوست شنوا و دانا.

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، از انتشارات نهضت آزادی، شماره ۳۳، صص ۸۵ - ۸۲.



بازدید اعضای کمیسیون نیروی مجلس شورای اسلامی از سد کرخ، اردیبهشت ۱۳۶۱

اولاً، در جریان این مسئله حیاتی و تاریخی و سرنوشت‌ساز مملکت گذارده شوند،

ثانیاً، نظرات خود را پیرامون آن ابراز دارند.

ما به حکم وظیفه قانونی خود و برحسب تعهدی که در پیشگاه خدا و ملت سپرده‌ایم، جناب عالی را به قبول و اجرای درخواست قانونی نمایندگان، مصرأً توصیه می‌نماییم.»

اما باز هم به این درخواست اعتنایی نشد. در تاریخ ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ نیز ۱۲ تن از نمایندگان، تقاضای جلسه غیر علنی کردند ولی باز ترتیب اثر داده نشد. سرانجام در ۵ خرداد ۱۳۶۲ دکتر یدالله سحابی، طی نطق قبل از دستور خود، تقاضاهای گذشته را تکرار کرد. از آن جا که این درخواست علنی و از تریبون مجلس مطرح و به وسیله رادیو پخش شد، رئیس مجلس ناچار عکس‌العمل نشان داد و به سخن آمد. اما وی گفت:

«مطلبی که آقای دکتر سحابی، مطرح کردند، مشکلی است. تقاضای جلسه سرّی کرده‌اند، اما در آیین‌نامه ما چنین چیزی نیست که نمایندگان بتوانند خودشان چیزی را در دستور بگذارند و بگویند این جلسه سرّی است.»

این در حالی بود که:

اولاً، در اصل ۶۹ قانون اساسی، صریحاً آمده است: «در شرایط اضطراری در صورتی که رعایت امنیت کشور، ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهور یا یکی از وزرا و یا ده نفر از نمایندگان، جلسه غیر علنی تشکیل می‌شود.»،

ثانیاً، قبلاً نیز بارها و بارها در مورد مسایلی چون گروگانها و جنگ، جلسات سرّی و غیر علنی - رسمی یا غیررسمی - تشکیل شده بود.

در استمرار برخورد فعال و منتقدانه با سیاست جنگی، در سال ۱۳۶۳ نهضت آزادی ایران، نوشته‌ای نسبتاً مفصل - حدود صد صفحه - تحت عنوان «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» ارائه داد و در آن به تفصیل، جنگ جاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نظریات خود را نیز مطرح کرد. عناوین این رساله از این قرار است: جنگ و صلح از دیدگاه‌های اعتقادی، سیاسی و اقتصادی. عوامل داخلی و خارجی مؤثر در جنگ. آیا حمله و تجاوز عراق، قابل پیش‌بینی و پیش‌گیری بود؟

بررسی امکان تحقیق شرایط مورد نظر ایران و بررسی امکان پایان جنگ و صلح شرافتمندانه.

مهندس بازرگان از منظر دیگری نیز، جنگ را مورد بررسی و تحلیل و انتقاد قرار داده است. ایشان عقیده دارد، این جنگ، افزون بر آثار و برکات مثبتی که از جهات مختلف داشته، آثار منفی نیز بر جای نهاده است. یکی از این آثار منفی، ایجاد تفرقه و جدایی در صفوف ملت بوده است. به عبارت دیگر، از نظر ایشان، از یک سو جنگ در کنار وحدتی که در آغاز ایجاد کرد، بعدها با طولانی شدن آن، بهانه به دست انحصارطلبان و گروه‌گرایان و افراطیها داد تا به تصفیه حسابهای سیاسی، دست بزنند و در نتیجه جناحهای درونی انقلاب را از هم جدا کنند. از سوی دیگر، جنگ و تداوم آن در سطح خارجی و بین‌المللی نیز موجب انزوا و زیان ایران گردیده است.

«... در صحنه بین‌المللی و روابط با ابرقدرتها و دولتهای شرق و غرب اروپا و در منطقه خاورمیانه مسلمان و کشورهای خلیج فارس، جنگ تحمیلی عراق...، نیز محصول کامل حرکت گریز از مرکز انقلاب و معرف تعرض و تفزق می‌باشد، نتیجه امر برای ما انزوا و جدا شدن از دنیا شده است و برای آنها نزدیکی و انسجام در جهت سیاست آمریکا و اسرائیل و سرکوبهای بیشتر مسلمانان... خلاصه آن که تداوم جنگ زمینه مطلوب مشترکی است که در داخل خود حرکت به پایداری و روحیه انقلابی و دلخوشیهای شعاری، در حرکت گریز از مرکز داده، بهانه و وسیله خوبی برای انحصار و اقتدار می‌باشد و در خارج، رونق اقتصادی و توفیق سیاسی به ابرقدرتها می‌بخشد.»^(۱)

پس از آن نیز گاه و بی‌گاه، نهضت آزادی، در مورد جنگ و نحوه اداره و یا پایان آن اظهار نظر کرده است. اما بی‌گمان مهمترین موضع‌گیری علنی نهضت آزادی، درباره جنگ، در بیانیه نسبتاً مفصل «هشدار» است که در اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ انتشار یافت. این بیانیه که به عنوان نامه سرگشاده خطاب به رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است؛ ۳۱ صفحه می‌باشد. به لحاظ محتوا و مضمون، در

این نامه کمابیش همان سخنان و ادعای پیشین در ارتباط با جنگ و عواقب آن تکرار شده است، اما ویژگی اصلی آن صراحت بیشتر و شفافیت موضع انتقادی نه تنها به مسئولان کشور، حتی به برخی از افکار و تصمیم‌گیرها و عملکرد رهبری است. احتمالاً به خاطر همین صراحت بوده است که پس از انتشار جزوه «هشدار» دفتر نهضت آزادی، مورد هجوم دادستانی قرار گرفت و تنی چند از کادر مرکزی نهضت آزادی، دستگیر شده، مدت‌ها در بازداشت بسر بردند.

نامه با این مقدمه آغاز می‌شود که:

«در تاریخ بیستم اسفند ماه گذشته... از جناب عالی درخواست ملاقات فوری برای آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی، شده بود تا پیرامون جنگ و اوضاع عمومی کشور، مذاکراتی در خدمتتان بنمایند. متأسفانه به این تقاضا جوابی نفرمودید، و نه به تقاضای تلگرافی بعدی، ۱۷ فروردین ماه ۱۳۶۷».

پس از آن به این شیوه انتقاد شده و گفته شده است شیوه عمل پیامبر و امام علی (ع) در توجه به خواسته‌های مردم، جز این بوده است. سپس به ارزیابی کارنامه جنگ و عواقب سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی آن در سطح داخلی و خارجی پرداخته و در مجموع، به رغم کوشش‌های ایثارگرانه مردم و تقدیم شهدای فراوان، منفی ارزیابی شده است. در ادامه به استدلال‌هایی که برای استمرار جنگ، اظهار می‌شود، پاسخ داده و آنها را به لحاظ دینی و عقلانی و با توجه به حفظ منافع ملی غیرقابل قبول دانسته است. عناوین دهگانه این استدلالها از این قرار است:

- ۱- صلح بین کفر و اسلام معنی ندارد.
- ۲- آیا قابل قبول است قرارداد صلحی نوشته شود که یک طرفش را صدام عقلی و طرف دیگری را حجت‌الاسلام خامنه‌ای، امضا نماید؟
- ۳- صدام، حسن‌نیت ندارد و خدعه می‌زند.
- ۴- صدام، جانی بالفطره و دیوانه خطرناک است آیا چنین موجود را نباید کشت؟
- ۵- صلح تحمیلی، نمی‌خواهیم.
- ۶- مجازات متجاوز.
- ۷- موشک به موشک... مقابله به مثل اسلامی!

۸- جنگ جنگ تا دفع فتنه در عالم.

۹- مقاومت تا پیروزی...

۱۰- مسئولیت خون شهیدان.

در پایان آمده است:

«یقیناً استحضار و به خاطر دارید که در ظرف چند سال بعد از فتح خرمشهر، از طرف علاقه‌مندان دلسوز متعدد، از نزدیک و دور و خود نهضت آزادی ایران، در نامه‌ها و نشریات فراوان، به عرض تذکرات و توضیحات پرداخته و هشدارهای لازم داده شد. پیش‌بینی پیامدهای غیرقابل علاج به عمل آمد که متأسفانه بسیاری از آنها به وقوع پیوسته است... آخرین اخطار واقعیات و حقایق تلخ، از دست دادن «فاو» و نیمی از نیروی دریایی ایران است و بالا گرفتن اختلافات درونی و بهم‌ریختگی جناحهای قدرت و پشتیبانان دستگاه.

اینک ما حرف دیگری نداریم. آنچه در راه رضا و امر خدا برای آبرو و آینده اسلام، به خاطر نجات مردم ایران بود و سلامت مردم عراق را می‌خواستیم و به عقل و علمان می‌رسید، بیان داشتیم. به فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر بزرگ عمل نمودیم...

ذکر این امر ضروری است که اتخاذ استراتژی صلح، مغایرتی با اکتساب حقوق حقه و طبیعی ملت ایران ندارد. یقین متجاوز و دریافت غرامت، حق قانونی ما بوده و منظور از استراتژی تسلیم و قبول صلح بلاشرط نیست. لیکن پایان درگیری را نباید موکول به تعیین متجاوز کرد...

اگر برای شخص جناب عالی ابتکار و رهبری مستقیم جریان پایان بخشی به جنگ دشوار باشد - که مسلماً هم هست و بزرگترین فداکاری از ناحیه شما می‌باشد. - می‌توانید، به ترتیبی که در موارد دیگر عمل فرموده‌اید تصمیم‌گیری و مذاکرات را بر مقامات و شوراهای قانونی و مسئول واگذار نمایید.

مواضع بازرگان، در برابر خشونت‌ها

در فصول پیشین به مناسبت‌های مختلف، از خشونت‌های دوران انقلاب و پس از انقلاب یاد کردیم. و در تمامی آن موارد نیز افکار و سیاست و مواضع بازرگان را، به

عنوان یک شخصیت مهم در دستگاه رهبری و مدیریت انقلاب و یا به عنوان یک شخصیت مسلمان و ملی، به روشنی بیان کردیم و در همه جا دیدیم که بازرگان، به لحاظ ایدئولوژیک و دینی و نیز به لحاظ سیاسی و مصلحت اندیشی برای دین و مملکت و انقلاب - و جهات دیگر - همواره با خشونت و اختلاف و جدالهای فکری و سیاسی نامعقول و مهمتر از آن برخورد فیزیکی، سخت مخالف بود و مخالفت خود را نیز در مقاطع مختلف با صد زبان، ابراز و اظهار می کرد - چنان که آیت الله طالقانی، دکتر سبحانی و دیگر همفکران بازرگان، نیز چنین بودند.

اما با گذشت زمان نه تنها خشونتها و درگیریهای لفظی و سیاسی، کم نشد که افزون هم شد و به درگیریهای فیزیکی و مجروح و مصدومی افراد و گاه کشته شدن اشخاص نیز کشیده شد. صرف نظر از جنگهای خونین در برخی نواحی مرزی، در شهرهای بزرگ نیز، روند این برخوردها رو به گسترش نهاد که گزارش آنها کم و بیش در مطبوعات ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ منعکس شده است. پس از حادثه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۹ و درگیری و خشونت قابل ملاحظه‌ای که در مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ - مراسم سالگرد دکتر مصدق - به هنگام سخنرانی رییس جمهور در دانشگاه تهران، روی داد، روز به روز بر دامنه خشونتها و زد و خوردهای خیابانی، افزوده شد و بهار سال ۱۳۶۰ اوج فزاینده این روند بود. به گونه‌ای که بیش از گذشته نظرها را جلب کرد و به اصطلاح، سخن روز شد. در این ارتباط روزنامه کیهان، در اواخر اردیبهشت ماه، این بحث را به اقتراح گذاشت که:

«علت درگیریهای اخیر، از طرفی در اثر انحصار طلبیهای تنگ نظرانه نظام حاکم و اعمال فشار و ایجاد محیط اختناق و سلب آزادی، تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نادیده گرفتن حقوق اقلیتهای سیاسی است و از طرف دیگر توطئه‌های مداوم دشمن در ایجاد اختلاف و بدبینی و تشدید ناراحتیها و نارضایتیهاست و باید گفت که قسمت اخیر، یعنی توطئه‌های دشمنان انقلاب خود تابعی است از قسمت اول، بدین معنی که اشتباهات رژیم و سیاستهای غلط آن است که زمینه‌های توطئه‌های فوق را فراهم آورده است.

راه حل برای بیرون آمدن از این اوضاع و جلوگیری از درگیریها، که آینده مملکت را با خطر حیاتی روبرو می‌کند، به نظر ما خیلی ساده است، اجرای

صحیح قانون اساسی جمهوری اسلامی و تأمین آزادیهای مردم که در آن، حدود آنها مشخص شده است. خشونت، خشونت می آورد، به جنگ ایدئولوژی باید با ایدئولوژی رفت، عوض درگیری خشونت آمیز خیابانی، بیایید مناظره های تلویزیونی را با سعه صدر و آزادمنشانه باب کنید و بگذارید افکار و اندیشه های مردم در فضای باز و آزاد اسلامی با هم برخورد نمایند و با بحث و مناظره به توافق و تفاهم برسند، برخوردهای تعصب آمیز و تنگ نظرانه و زورگویانه، جز شکست و تباهی نتیجه دیگر ندارد.»^(۱)

از آن جا که در این ایام، درگیری اصلی بین مجاهدین خلق از یک سو و حزب اللهی های طرفدار حاکمیت و مجموعه ائتلاف خط امام از سوی دیگر بود، مهندس بازرگان، طبق روش معمول خود طی مقاله ای با عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم!» خطاب به این دو طرف درگیر، سخنانی گفت و هشدارهایی داد تا شاید جلو خطر برخورد خونین را بگیرد. وی با اشاره به آیه ۱۷ سوره احقاف:

«... وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللّٰهَ وَيَلْكَا آمِنْ اِنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا...»^(۲)

چنین آغاز سخن کرد:

«به هر دوی شما، سازمان مجاهدین خلق و به گروهها و نهادهایی که عنوان مکتبی اختیار کرده اید، فرزند می گیریم و هر دو را برادر همدیگر می دانم. برادرانی که با هم قهر هستید و سخت در نزاع و باعث مسایل بحرانی حاد برای مملکت و انقلاب.

مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی، هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آن که از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید...

مکتبها نیز با همه تندی و تلخی و بدخلقی که دارید از ما هستید.

اولاً، افکار و اعتقادات اسلامی، اجتماعی، سیاسی همه تان مستقیماً یا با واسطه از تفسیرها، تعلیمات، کتابها و سخنرانیهای امثال طالقانی، شریعتی ها

۱. کیهان، ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰.

۲. احقاف / ۱۷: ... و آن دو «پدر و مادر» از خدا طلب یاری می کردند و «به فرزند» خود می گفتند وای بر تو، باور کن که وعده خدا حق است...

(پدر و پسر)، مطهری، دکتر سحابی و من درست شده است که همگی رسماً یا فکراً نهضتی بودیم. عقد اخوت شما با روحانیت و با امام امت را ما بستیم. ثانیاً، چه آن جناب برادری که رییس دولت است و اعتراف (و به قول خود افتخار) به شاگردی یا فرزندی ما می‌کند که تا قبل از انتخاب رییس جمهور عضو هیئت اجراییه نهضت آزادی بود [منظور رجایی است] ...

خلاصه آن که هر دوی شما مجاهد و مکتبی اگر مرا پدر خود ندانید و پشت کنید، من شما را فرزندان خود می‌دانم. گوشتان را می‌کشم و رویتان را می‌بوسم هر دو فرزند این آب و خاک و این انقلاب هستید. در افتادتان با یکدیگر خانه‌مان را خراب می‌کند و می‌سوزاند، خودتان را بیچاره و آواره می‌کند و بیگانگان را همه کاره. انقلاب ما اگر جوانان برومندش چون شما را از دست دهد و از ایران ما یک لبنان سراسر خاک و خون، درست کند، چه چیز برایمان خواهد ماند؟

به عنوان پیر خانواده که به فضل خدا هنوز توان و تمنا دارد این مطالب را با شما در میان می‌گذارم و اگر به پدری قبولم دارید، می‌خواهم که در روزنامه‌های مجاهد [نشریه ارگان سازمان مجاهدین خلق] و جمهوری اسلامی [روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی] درج کنید.

وقتی هر کدام برادر دیگر را منافق، مرتجع، مزدور امپریالیسم یا توطئه‌گر می‌خواند، اشتباه می‌کند و نسبت بی‌جا به هم می‌دهید. زیرا که هر دو یکپارچه آتش و جنبش هستید و هر یک در طریق و تفکر خود یک انقلابی مخلص پرشور جانبا‌ز است.

یکدیگر را گروهک نخوانید. مجاهدین عده قلیل نیستند، نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش‌آموز و دانشجو و در مدارس دارند. مکتبی‌ها نیز هم فراوانند و هم فداکار، متشکل و مجهز و ستون فقرات انقلاب...

علی‌رغم آنچه هر کدام به دیگری نسبت می‌دهید و مخالف خود تصور می‌کنید، آن قدر مشترکات برادرانه دارید که باید همدیگر را در آغوش بگیرید...»

آن‌گاه نویسنده شش مورد از مشترکات دو طرف را بر می‌شمارد و سرانجام

می‌گوید:

«خلاصه آن که دست به دست هم داده، می‌خواهید مملکت و ملت و دولت را وجه المصالحه خواسته‌ها و ستیزه‌های خود نمایید و با زدن بر سر یکدیگر پدرما (و خودتان) را درآورید. ... مسلم بدانید با این بازیها که از شوخی گذشته و خیلی جدی شده است، راه را برای نابودی انقلاب و مملکت و برای دیکتاتوری و استیلای خارجی هموار می‌فرمایید.

چه طور می‌خواهید با دشمن غدار قهار خارجی بجنگید و نابودش کنید؛ در حالی که در داخل با هم اختلاف و جنگ دارید؟ ... تجزیه و تفرقه مگر اسباب استفاده و تسلط بیگانه نیست؟...

نمی‌گویم هر چه دارید و دریافته و پذیرفته‌اید، دور بریزید و گام قهقرایی به جانب پیران و پدران بردارید. بیایید اولاً همدیگر را همکیش و برادر بدانید، ثانیاً از برادرکشی و پدرکشی، توبه کنید و دور هم جمع شویم، میزگرد تشکیل دهیم، با اجازه رهبر انقلاب، حضور و همکاری صاحب‌نظران صاحب انصاف و صادق و صریح که قبول داشته باشید، اعتقادات و ایرادها و اشکالات را بررسی کنیم.»^(۱)

اما دیدیم که هیچ کدام به پیام و درخواست پدر پیر و خیرخواه گوش ندادند و هر یک کوشید، دیگری را حذف کند. و چندی بعد، اواخر خرداد، خشونت و درگیری خونین آغاز شد. اما با اعلام برخورد مسلحانه سازمان مجاهدین و آغاز دور جدید از خشونت، بازرگان و دوستانش همان فکر و اندیشه دیرینه خود را پی گرفتند و مخالفت خود را با هر نوع خشونت و عملکردهای حذفی و فراقانونی ادامه دادند. بیانیه‌های جمعی و گروهی و سخنان فردی و شخصی مهندس بازرگان، در این مورد، فراوان است. برای احتراز از طولانی شدن کلام، فقط به نقل برخی از سخنان بازرگان، در این مورد بسنده می‌کنیم. افزون بر آن، بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان، در این زمینه مشابه و قریب المضمون‌اند و لذا نیازی به نقل همه آنها نیست.

پس از وقوع حادثه هفتم تیرماه ۱۳۶۰، بازرگان، طی تلگرافی به امام خمینی

حادثه را به ایشان تسلیت گفتند. متن ارسالی پس از نام خدا این است:

«حضور رهبری عالی‌قدر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله

العظمی خمینی، مدظله العالی

فاجعه هولناک دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را که منجر به از دست

رفتن جمع کثیری از شخصیت‌های فعال و یاران و فادار امام شده است، حضورتان

تسلیت عرض نموده بقای عمر رهبر و پایداری ملت را در طریق حق و عدالت از

خدای رحمان مسئلت می‌نماید.

مهدی بازرگان ۱۳۶۰/۴/۸

اما شاید مهمترین سخن بازرگان، در این مورد، نطق ایشان در ۱۵ مهر ماه ۱۳۶۰

در مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده‌ای از نمایندگان، سخن قطع شد و کلام به

پایان نرسید. وی پس از به کار بردن «بسم الله...» و گفتن

«حمد بی‌پایان برای قادر مٔان و سپاس فراوان از رزمندگان دل‌آور خودمان، با

درد و رحمت بر شهیدان فداکار که بیش از یک سال در جبهه‌های جنوب و

غرب کشور در برابر دشمن نابکار بزرگترین افتخار را به رهبری امام خمینی،

برای ملت بپا خاسته ایران، فراهم کردند و اخیراً علی‌رغم گرفتاریهای داخلی و

دسیسه‌های خارجی به پیروزیهای امید آفرین نایل شده‌اند.»

و بر خواندن آیه ۲۸ سوره مائده «لئن بَسَطْتُكَ اَلَىٰ يَدِكَ لَتَقْتُلُنِي مَا اَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي

اِلَيْكَ لِاَقْتُلَكَ اِنِّي اَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»* گفت:

«آنچه در چند دقیقه آینده خواهید شنید نه سخنی است سیاستمدارانه و نه

لایحه‌ای دفاعیه، درد دلی است از قلبهای سوخته و استغاثه از جانب کسی که

قبول دارید، سالهای طولانی از عمر پر فراز و نشیب خود را در آرزوی آزادی و

استقلال ملت عزیز ایران و عدالت و اسلام به جای اختناق و اسارت و جور و

کفر بسر برده، تلاشها و توفیقا داشته، محرومیتها چشیده و در آستانه انقلاب،

لیک اجابت به رهبر آن گفته، صادقانه و فداکارانه همکاری و سپس قبول

مسئولیتها بنا به دعوت معظم له کرده است. و حالاکه به آخرین روزهای زندگی

*. اگر تو دست خود را به کشتن من بگشایی، من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم که تو را بکشم من از خدای پروردگار جهانیان بیم دارم.

رسیده و در اشتیاق لقاء الله است با صبر و سربلندی، تهمتها و تهدیدها را که پادشاه انقلابی خدمت و صراحت یا اغوای مفرضین است، تحمل می‌نماید.

اگر انگیزه‌ام درسی - چهل سال گذشته مال و مقام و ریا بوده این عرایض هم به همان حساب بپذیرید و با استماع و سکوت کوتاهی که خواهید داشت بر من منت بگذارید ولی اگر همیشه روی عقیده و وظیفه و لاقفل با حسن نیت عمل می‌نمودم، حالا هم خارج از آن خط، قدم بر نمی‌دارم و قبلاً از عنایتان تشکر می‌کنم.

بنا به وظیفه نمایندگی مردم تهران و مراجعات و انتظارات جمع کثیری از هموطنان به مصداق فرمان:

وَمَا آتَيْنَا الرَّسُولَ بِشَيْءٍ مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رَسُولَاتَهُ وَ
 اللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ... (۱)

احساس مسئولیت و رسالتی از جانب بندگان خدا کرده‌ام و با توکل به پروردگار علیم حکیم، مبادرت به رساندن آنچه در زبان و دل و حقوق آنها است، می‌نمایم. امیدوارم در پیامم حق و حقایقی وجود داشته و با خواهران و برادران ایمانی در مجلس و در خارج، روبرو باشم که دستور:

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (۲)

تحقق مطلوب پیدا کند.

این احساس مسئولیت و وظیفه نه تنها در برابر موکلین و هموطنان است، بلکه در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران که با عشق فراوان سهم ناچیزی در بنیانگذاری و پیروزی اولی و اعلام و استقرار دومی داشته و سوگندی که به حفظ قانون اساسی، خورده‌ام، نیز می‌باشد. همچنین برای حیثیت و توفیق رهبری انقلاب در به ثمر رساندن صحیح و کامل آن به سود ایران و اسلام.

با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده،

۱. مائده / ۶۷: ای پیغمبر آنچه را که از پروردگارت به تو نازل شده است برسان و اگر (چنین) نکردی

رسالت خود را انجام ندادهای و خداوند تو را از مردم حفاظت می‌کند...

۲. ذاریات / ۵۵: اندرز بده که اندرز، مؤمنان را سودمند افتد.

کمتر کسی است که در صدد خاموش کردن آن برآید. بعضی می‌کوشند، آتش را فروخته‌تر ساخته بر خرمن مقابل بیندازند... همه بلعیده می‌شوند، حوزه‌های علمیه، از گلهای سر سبد خود خالی می‌شود... برادران ارزنده و غیرقابل جبرانی از مسئولین دولتی و لشکری و از سپاه و کمیته، به شهادت می‌رسند، به همراه جانها، اثاث و داراییها از بیت‌المال و از ملت به هدر می‌رود، افرادی بی‌گناه در معابر و منازل، کشته و معلول می‌شوند و همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیریهای خیابانی و دادگاههای انقلابی، قربانی التقاط و انحراف، یا انتقام می‌گردند. نونهالانی که هر چه باشد، جگر گوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده و عاشقوار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند.

در حالی که هر طرف، گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند، نه روحانیون ارجمند و مکتبهای غیرتمندمان از آمریکا، وارد شده‌اند نه جوانان جانباز در خانواده‌های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته‌اند که بتوان مزدورشان خواند! پس چرا این سان، ریختن خون یکدیگر را مباح و بلکه واجب می‌شمارند؟!*

مصیبت‌بارتر از همه و حاصل خشونت‌ها و بی‌رحمیها افزوده شدن ناراضیها و انتقامخواهان و برگشت کنندگان از انقلاب و دین است و حیثیت و حقانیت اسلام که در دنیا لکه‌دار می‌شود.*

صمیمانه و خودمانی می‌پرسم آیا ما و شما با هر اختلاف که در درس و سابقه داریم، به مبارزه پرداختیم و به رهبری امام به انقلاب برخاستیم که دست آخر سر از جنگ خانگی و برادر و فرزندکشی درآوریم؟ مردم بی‌شمار شهرها و دهات، این همه کشته و آواره داده‌اند، یا ارتشیان دلاور و سپاهیان جانباز و سایر داوطلبان جان برکف، با یک سال شهامت و شهادت ما را به پیروزی نهایی و دفع دشمن خارجی نزدیک کردند که داخله‌مان خراب و سوخته و ماتمزده گردد؟ آیا خدا ما را برای چنین برنامه آفریده است؟ آیا اسلام رحمت و وحدت، تعلیم

* تا این جا در جلسه علنی خوانده شد و پس از آن جنجال و حمله بعضی از نمایندگان باعث قطع آن شد.

ویرانی و وحشت به ما داده است؟! خدایا روا مدار که سرنوشتمان چون قوم بنی اسرائیل شود که بر خود ستم کرده، راه کبر و شرک و قساوت پیش گرفتند و مستحق تادیب الهی:

«... فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ...» (۱)

گشتند.

نمایندگان محترم متعهدا اگر آنچه هست و آنچه را که می شود خوب و درست می دانید و در جبین کشتی، نور رستگاری تضمین می کند، من حرفی ندارم و از گستاخی عذر می خواهم ولی مسلماً: «زهر طرف که شود کشته، سود کفار است.» و زیان مرگبار برای ایران و اسلام، حتی برای جهانیان...

آیا فکر کرده اید که این درافتادنها و برانداختنها، جاده صاف کن برای بازگشت مجدد استبداد و استیلای شرق و غرب باشد؟ آنها می خواهند از یک طرف، عناصر مصمم مقاوم ما، یکدیگر را قبلاً نابود کنند و عامه مردم از ناامنی و کشتار و قحطی به ستوه آمده، با آغوش باز به استقبال هر کودتاگر خاین قهار بروند.

البته خطاب من به هر دو طرف دعوی است و آنچه می جویم نجات مملکت، پیروزی جمهوری اسلامی ایران و اعتلای اسلام است.

همه می دانید که همواره و از سالها پیش از پیروزی انقلاب، التقاط و نفاق را از هر کس و هر جا باشد با قاطعیت و روشنی رد کرده، مدافع و فسادار اصالت اسلام بوده و هستم و خیلی بی خبری و بی انصافی می خواهد که به یاران طالقانی و مطهری و به دوستان نهضت آزادی، نسبت لیبرالیست و سازشکار با غرب یا آمریکایی بدهند! مبارزه مسلحانه و محاربه با جمهوری اسلامی نوپای ایران به جای مبارزه پارلمانی و قانونی را محکوم می کنم، ضمن آن که جلوگیری از آزادیهای حق و فقدان امنیت لازم برای مبارزه قانونی را یکی از علل این پیشامدها، می دانم. و به فرض که از راههای مشروع قانونی و امنیت قضایی برای انتقاد و اعتراض و اظهار نظر و به کرسی شدن حق، محروم باشیم باز هم در عالم

برادری ملی و دینی، بر طبق سنت و عقیده دیرینهام تاسی بر فرزند صالح پدرمان، آدم را که به برادرش می‌گفت: «لَيْتِن بَسَطْتُ...»^(۱) بر تجاوز مسلحانه و تلافیهای ناچارانه یا فرار و تشکیل دولت در کشور بیگانه را که هر چه باشد به نام و به نفع آنها تمام خواهد شد، ترجیح می‌دهم...

از این تریبون از رهبر عالی قدر انقلاب و مراجع عظام، رئیس جمهور، هیئت دولت و نهادهای انقلاب، شورای نگهبان، شورای عالی قضایی و مخصوصاً از برادران و خواهران نمایندگان مجلس و همه گروهها و مردم ایران استمداد می‌کنم که از هر راه که می‌توانند به این بلیه بزرگ پایان دهند و همگی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قرآن کریم گردن نهند و با توجه به اوضاع بس خطیر و عواقب شومی که هیچ گروهی را در آن سود و پیروزی نخواهد بود، به توقف جریان و تجدید نظر پردازند که «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»^(۲)

آخر در کجای تاریخ، ملتی و دولتی و آیین حقی توانسته است روی اسلحه دوام بیاورد و توسل به خونریزی و تشدید در خشونت و وبال روزگارشان نگردیده، بد فرجامی بیار نیورده باشد؟ عدالت غیر از انتقام و تعدی است و سیاست موفق، نمی‌تواند خالی از حکمت و تقوی و رحمت باشد.

این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می‌توان گفت این سخنان فقط از شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سرو صدایی در مجلس برخاست و چنان تهاجمی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه تمام قطع شد و به ویژه رئیس مجلس نیز دستور به قطع بلندگو داد و بازرگان، ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرجایش نشست. باز مهاجمان رهایش نکرده، دور او را گرفته و با سرو صدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می‌کردند. هر چند که او غالباً ساکت بود و عملاً نیز نمی‌توانست به دهها تن پرخاشگر، همزمان بحث کند. احتمالاً در ارتباط با حوادث همان روز است که آقای محمد جواد حجتی کرمانی، نماینده تهران، می‌گوید:

۱. مائده / ۲۸، اگر تو بر من دست گشایی...

۲. محمد / ۷: ... اگر خدا را باری کنی، شما را باری خواهد کرد...

«من خودم در مجلس شورا، ناظر بودم یکی (اسم نمی‌برم) جوانی که خیلی پرخاشگر، بی‌منطق، غوغا سالار و فاشیست به تمام معنا بود با مهندس بازرگان، که نشسته بود یک ساعت هر چه دلش خواست گفت و بنده با گوش خودم می‌شنیدم. مهندس بازرگان، با کرامت و بزرگواری نشسته و سکوت کرده بود. می‌توانست داد و فریاد کند و یا می‌توانست بلند شود و برود، ولی سکوت کرد. آخر سر، من دیدم اشکهای چشمهایش را پاک کرد یعنی به اندازه‌ای کظم غیظ کرد که گریه‌اش گرفت.»^(۱)

پس از آن، طبق معمول، سخنان بازرگان، در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه جا نویسندگان و گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن پراکنی کردند. حتی عده‌ای در بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدت‌ها، برخی نمایندگان در نطقهای پیش از دستور و یا مناسبت‌های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۰ مهر ماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگر گاه اعتراضیه‌ای کتبی به رییس مجلس داده می‌شد، قرائت نمی‌شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی‌کرد.

در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله‌ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می‌شد ولی پاسخهای وی را هرگز چاپ نمی‌کردند. ظاهراً فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سید محمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود. بازرگان، که به هر حال از این که جوابیه او چاپ شده بود، خوشحال بود، نامه تشکر آمیزی برای آقای خاتمی نوشت و از او تشکر کرد. برای انعکاس گوشه‌ای از فضای حاکم بر مطبوعات در آن ایام و درک اندکی از شرایط آن

روزگار و نیز برای نشان دادن نوع فکر و اخلاق و نقش بازرگان، در برخورد با مخالفان سیاسی و فکری اش، متن کامل این نامه را می آورم:

«جناب آقای خاتمی عزیز، سلام علیکم

جوّ حرمت فوق الطاقتی که الحمدلله در مجلس برایم فراهم است، مانع از آن شد که استفاده از شرف جوار نموده حضوراً سلام و تشکری بنمایم. ناچار دست به دامن دوست دیرینه مشترک - البته برای شما کمتر از بنده - آقای صباغیان شدم. از درج مقاله و نامه در کیهان، گمان می کنم ۲۶ مهر ماه ۱۳۶۰ متشکرم. یقیناً برایتان خالی از دردسر و شاید پشیمانی نبوده است ولی لااقل برای روشن شدن حقیقت و اجرای عدالت، کار مفید و در چارچوب وظایف روزنامه نگاری بود و اعتبار و آبروی کیهان را در نظر غیر قشر خاص، بالا برد.

از جوابهای کذایی هم که در ذیل متن نطق داده بودید، گله چندان ندارم. خوشبختانه خوانندگان بعد از قرائت نامه و نطق من باید آن قدر خسته شده باشند که از خواندن آن صرف نظر نموده اند. شاید با آن بچه های کیهان، غیر از این نمی توانستید، بگویید و چون قبلاً به قدر کافی اظهار نظر کرده بودید الزامی هم به گفتن آن، خصوصاً با روغن داغهایی که بوی سوختگی و دشمنی می داد، نداشتید. در هر حال جواب را من فراموش کردم و آنچه در نظرم مانده و ان شاء الله خواهد ماند برخورد های دوستانه منصفانه و قیافه سمپاتیک و قامت رعنائی شماست که بوی انسانیت و برادری اسلامی، از آن حسن می کردم.

حالا هم چون نمی توانم، راحت بنشینم و همه راهها را - حتی برای گفتن قرآن - روی ما بسته اند و دیواری کوتاه تر از کیهان، پیدا نکردم یک مقاله دیگر برای تکمیل عرض ارادت، خدمتان می فرستم. فکر می کنم اگر چاپ شود هم تیراژ کیهان بالا خواهد رفت و هم ثواب زحماتتان نزد خدا.

من یک نوک سوزن خارج از خطی نرفته ام که برای شما زحمت و ایراد فراهم کند و وکالت می دهم که هر جا تشخیص دادید، خارج از خط و خدمت شده ام، قلم بگیرد.

به آقای حاجی احمد آقای گرامی لطفاً سلام ارادتمند قدیم را که تکرار می کردند، هم خط او هستم برسانید. خیلی ممنون.»

پس از آن و در ارتباط با چاپ مقاله بازرگان در کیهان، روزنامه جمهوری اسلامی، در تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۶۰ نوشته‌ای تحت عنوان «نامه گله آمیز موکلی به یک وکیل» چاپ کرد که در آن نویسنده‌ای بدون امضا، مطالبی انتقادآمیز نسبت به نطق پیش از دستور مهندس بازرگان و مضامین آن نگاشته بود. آن نوشته مفصل است و نمی‌توان تمامی آن و حتی بخش مهمی از آن را در این جا آورد. از این رو به نقل چند نکته قابل توجه‌تر، بسنده می‌کنیم:

«... شنیدیم که مقدار زیادی از مردم همیشه در صحنه و ناظر بر گفتار و اعمال وکلای خود، دست به تظاهرات زده و در مقابل مجلس، جمع شدند. پس از مقداری کنجکاری و تفحص معلوم شد که آقای مهندس مهدی بازرگان، یکی از نمایندگان مجلس و به قول بعضیها همان، چریک پیر، در نطق قبل از دستور خود، به رغم انتظاری که از او می‌رفت، ضمن سخنرانی خود به تحلیل اوضاع داخلی ایران پرداخته و نسبت به اعدام یک مشت بی‌سر و پا و هفت تیرکش که در دل هیچ موجود عاقلی هیچ گونه پایگاهی ندارند، ابراز تأسف و اظهار دلسوزی نموده است که بلافاصله با اعتراض سایر نمایندگان و مردم همیشه بیدار، مواجه می‌شود و به دنبال آن با اعتراض شفاهی و کتبی و طومارهای اقشار مختلف مردم، روبرو می‌شود.

نویسنده سپس به نکاتی اشاره می‌کند و آن‌گاه می‌گوید:

«من قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، نسبت به شخص شما ارادت داشتم. صرفاً به خاطر این که مردی مسن و مبارز و مسلمان و عالم هستید، اما تقاضا دارم اگر کسی گفت آقای بازرگان، تعهد انقلابی ندارد، ناراحت نباشید، بلکه حقایق را بپذیرید.

شما ضمن سخنرانی خود اولاً خواستید این مردم ستم‌دیده را از آینده انقلاب مأیوس نمایید که این خود خلاف اخلاق انقلابی است. ثانیاً علناً یک عده منافق را که به قول امام «اسلام از اول همیشه گرفتار منافقین بود» و مثنی تفاله‌های رژیم منحوس پهلوی را که مستقیماً یا مع‌الواسطه از ارباب هفت‌تیر کیششان، ریگان ارتزاق می‌شوند و درس می‌گیرند، متأسفانه جگر گوشه‌گان و پرورش یافتگان امید این مملکت تلقی می‌کنید...

از شما سوال می‌کنم، آنهایی که دفتر حزب جمهوری اسلامی را منفجر نموده و... و یا کسانی که باعث سوختن دو نفر... در ساختمان نخست‌وزیری شدند... آمریکایی نیستند؟...

عجب! آن جناب با کمال بی‌لطفی، این فجایع هولناک را براساس رواج نارضایتی میان خلق الله، تلقی می‌کنید، با این که خود بهتر می‌دانید که اینها هدفی جز براندازی جمهوری اسلامی ایران ندارند...

آقای بازرگان، جناب عالی تا جایی که می‌دانم خود را مفسر قرآن می‌دانید، قرآن را هم ترجمه می‌کنید و هم تفسیر می‌نمایید و هم تأویل می‌فرمایید، چرا پیاده و با این خلق قهرمان و شهیدپرور همصدا نمی‌شوید و به آن دسته از موکلین خود که به قول خود از شما استمداد کرده‌اند، متوسل به آیه سرنوشت‌ساز نمی‌شوید که: «و اقتلوهم حیث ثقفتهم...».

مهندس بازرگان، جوابیه تهیه کرده و همراه یادداشتی برای روزنامه جمهوری اسلامی، فرستاد. در آن یادداشت آمده بود:

«در شماره ۱۳۶۰/۹/۱۱ روزنامه، در صفحه ۱۱ مقاله‌ای تحت عنوان «نامه گله آمیز موکلی به یک وکیل» درج فرموده بودید که خطاب به بنده داشت و قاعدتاً نویسنده یا درج‌کننده، خواهان جواب پرسشهای طرح شده در آن نامه هستید که به اطلاع خوانندگان نیز برسانید. بدین وسیله پاسخ منظور به پیوست خدمتتان می‌فرستم و زاید می‌دانم که در محضر آقایان استناد و استمدادی به قانون مطبوعات و از اخلاق و عدالت اسلامی بنمایم.»

- که البته هرگز این خواسته عمل نشد و جوابیه بازرگان، به چاپ نرسید.

یادداشت مهندس بازرگان، عنوان «نامه تشکر آمیز وکیلی به یک موکل» را داشت که با این جملات آغاز می‌شود:

«از موکل ناشناخته عزیزم - که حق بود با نام و نشان خود، نسخه‌ای از آن «نامه گله‌آمیز موکلی به یک وکیل» را برای بنده هم می‌فرستاد - تشکر می‌کنم. خوشحال شدم که در روزنامه‌های «مجاز الانتشار» بعد از مدتها یک مقاله خالی از تهمت و ناسزا دیدیم و از قلم یک آشنا، اگر چه با اعتراض و ادعا، بوی انسانیت و اسلامیت به مشام می‌رسید، امیدوار شدم که من هم درد دل و

پرسشی بکنم.

انتظار نداشتید به سئوالاتان جواب بدهم. چرا؟ نمایندگان نهضتی استنکاف از جواب نامه‌ها و مقالات، در روشن کردن حقایق برای موکلین خود ندارند و حضرات روزنامه‌ها هستند که معمولاً امساک و اعراض از درج قانونی جوابهای ما می‌کنند و نظریات منطقی و اصلاحیمان را درج نمی‌نمایند و جو سازی و جریانهای حاکم است که ارتباط ما را با موکلین و مردم بسته و زبان و قلم پرگویان را رها کرده است...

شما اگر از روی دقت و با دل و ذهن خالی از پیشداوری، آن [اعتراضیه بازرگان و جوابیه خاتمی] را خوانده بودید، نمی‌پرسیدید که چرا نسبت به اعدام یک مشت بی‌سر و پا و هفت تیرکش ریگان، ابراز تأسف و دلسوزی نموده‌ام، یا با اعدام و کیفر کسانی که علیه جمهوری اسلامی اسلحه کشیده‌اند، مخالفت نموده‌ام، به دلیل این است که چنین چیزی در آن جا گفته و خواسته نشده بوده است. بالعکس دلسوزی برای «گل‌های سر سبید حوزه دینی» و پاسداران و دولتمردان و بی‌گناهان رهگذر مقیم و پدران و مادران بی‌خبر کرده‌ام. همچنین برای جوانانی که بعضاً منافق و یا منحرف، ولی ایرانی هستند و مسلمان و در هر حال فرزندان و برادران من و شما. آیا دلسوختن برای هموطنان و همکیشان که محصول و دست پرورده این آب و خاک و سرمایه آینده هستند، یا باید باشند، جرم است؟ و اگر افرادی راه شیطان را در پیش گرفته باشند، نباید تأسف و تأثرمان دو چندان شود؟ آیا نباید درد را از ریشه دوا کنیم و نسل را از سنین جوانی دریابیم؟...

چرا پرسش کنندگان معقول، مثل شما و اعتراض کنندگان بدخواه به جای ایراد بالا به آخر نطق توجه نکرده‌اند؟ آن جا گفته‌ام این قبیل نزاع و کشتارهای دو طرفه، جاده صاف کن برای تشریف فرمایی کودتاچیان متکی به غرب یا شرق می‌شود.

نهضت آزادی و من برخلاف انقلابیهای افراطی و مارکسیستی همه هموطنان را دوست داریم و به همین دلیل، یعنی به خاطر خلق خدا بوده است که از اول وارد مبارزه ملی و اسلامی شده‌ایم. چه برای آنها که می‌فهمند و

می‌دانند و چه آنها که نمی‌دانند و بد می‌گویند. ممکن است به نظر بعضیها چنین طرز فکری غلط و اشتباه بوده باشد و لازمه مسلمانی (نعوذ بالله) اَشِدَّاءُ بَيْنَهُمْ، باشد، اما کسی حق ندارد صاحبان این عقیده را خاین و منافق یا آمریکایی بداند. شما چرا پیش‌بینی و هشدار خطاها و خطرات را مایوس ساختن مردم دانسته‌اید و واقع‌بینی و چاره‌جویی را ادای وظیفه و شهادت نمی‌گیرید؟ خطر و بلا با سر به زیر برف کردن و ندیدن و نگفتن آیا متفتی می‌شود؟...

کسانی ایراد گرفته‌اند که چرا منافقین را جانباز گفته و آمریکایی نگفته‌ام. آیا اینان از منکران‌اند که در هر حال، اعدام شدگان، جان خودشان را از روی عقیده و عشق ولو به خطا و به زیان خود از دست می‌داده‌اند. پس جانبازان‌اند و شخص جانباز یا فداکار، ممکن است جاهل یا گناهکار باشد، ولی نمی‌تواند مزدور باشد. جای دیگر گفته‌اید، حال که خود را مفسر قرآن می‌دانم و آن را ترجمه و تأویل می‌کنم، چرا به آیه «سَرْنُوشْتِ سَاز» و «وَأَقْتُلُوهُمْ...»^(۱) متوسل نمی‌شوم... من قرآن را ترجمه و تفسیر می‌کنم - البته به تازگیها - ولی تأویل نمی‌کنم! اصرار دارم که مطالب و معتقدات و نظریاتمان التقاطی و اختراعی نبوده و منطبق و مستخرج از قرآن باشد. و آنچه اختلاف و منازعه داریم به حکم:

«...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...»^(۲)

و به فرموده علی (ع): به محکومات قرآن و به رفتار و سنت مسلم رسول خدا و عترت او عرضه نمایم.

آیه شریفه که در سوره بقره آمده است (آیه ۱۹۱) صریحاً در مورد جنگ و مقاتله با کفار است، نه منافقین که مجاهدین خلق را از آن دسته می‌دانید. بعلاوه حقیر فقیر در کجای آن نطق علیه اعدام قاتلین و قصاص ضاربین حرفی زده‌ام یا گفته باشم که فتنه و فساد چیز بدی نیست و نباید از بین برود. بالعکس، خیلی جلوتر، فتنه و فساد نزدیک را پیش‌بینی کرده و هشدار می‌دادم و چاره‌جویی می‌خواستم. بسا مقاله «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» که در میزان

۱. بقره / ۱۹۱: هر جا که آنها را بباید، بکشید...

۲. نساء / ۵۹: ... و چون در امری اختلاف کردید اگر - به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید...

مورخ ۱۳۶۰/۲/۹ در آمد یا در «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، قصدی جز اعلام خطر و جلوگیری از فاجعه‌های نفرت زایی نظیر ... دفتر حزب جمهوری یا نخست‌وزیری و همچنین اعدام‌های ده تاده تا و صد تا صدتا نداشتم. بنابراین من هستم که حق دارم از جانب خدا و خلق به همه نویسندگان و دست‌اندرکاران، اعتراض کنم که چرا آن روز توجه به نیت و نوشته‌ام نکرده، به عوض تهمت و توهین نپرسیدند که چه راه‌حلی پیشنهاد می‌نمایم و خودشان نیز عبرت از گذشته نگرفته و فکر درستی نکردند. زمانی که در دور دوم انتخابات تهران، اطلاعیه داده بودم که بگذارید اگر کسی اکثریت دارد به مجلس بیاید تا جای درگیریه‌های خون‌آلود خیابانی را بحث و جدال‌های آزاد پارلمانی بگیرد و قانون و آرای ملت حاکم شود، همین نگرانی و منظور را داشتم ولی قصد و قلمم را قلب کردند.»

اما در این میان شاید مهمترین و جالبترین مجادله فکری بین مهندس بازرگان و آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی (امام جمعه یزد) صورت گرفته باشد. صدوقی، طی نامه‌ای به مهندس بازرگان، به نقد و رد مطالب نطق قبل از دستور بازرگان، پرداخت و بازرگان نیز به وی پاسخ داد. صدوقی، مجدداً طی نامه‌ای نکاتی را به بازرگان تذکر داد و بازرگان نیز به آن پاسخ گفت. نقل تمامی مطالب چهار نامه رد و بدل شده مفید و ضروری است و بسیاری از مسایل را - به ویژه برای نسل جوان - روشن می‌کند، اما چنین کاری ممکن نیست، ناچار گزیده‌ای از آن چهار نامه مفصل را می‌آورم.

آیت‌الله صدوقی، پس از نوشتن «جناب آقای مهندس بازرگان - نماینده محترم مجلس شورای اسلامی، دامت توفیقاته. با ابلاغ سلام، موفقیت شما را برای پیشبرد اهداف عالی اسلام از خدای متعال، مسئلت دارم»، می‌نویسد:

«آقای بازرگان، پس از روزهای سکوت، انتظار نمی‌رفت این گونه ناآگاهانه قضایا و جریانات ضد انقلابی کشور را تجزیه و تحلیل نمایید. تصور نمی‌کردم یک پیر مرد پر مطالعه در اسلام و سیاست، این سان برنامه‌های رسول‌گرامی اسلام و امام امیرالمؤمنین و حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیهم صلوات الله را در غزوات و جنگها و نظام حکومتی اسلام به ورطه فراموشی بسپارند. نمی‌دانم

اسلام شما درست است یا اسلام خاتم الانبیا و شما جزو پیروان دیانت حضرت هابیل هستید یا جزو پیروان دیانت اسلام.

جناب آقای بازرگان، اگر انسان عاشق لقاء الله باشد، نمی‌تواند دلش برای کشته شدن انسانهای فاسد ضد خدا و ضد اسلام بسوزد و بدانید اگر مسامحه کاریهای جناب عالی در اوایل انقلاب در به کار گماردن افراد ناصالح بر مصادر امور مهم، نبود، امروز شاهد این حوادث ناگوار در کشور نبودیم... آیا یک دفعه شد طرفداران باطل، با آن همه خیانت و جنایتشان از ناحیه جناب عالی محکوم شوند؟...

منافقین خلق تسا بازرگان، نخست‌وزیر بود، مرتجع و سرمایه‌دار و آمریکایی‌اش می‌خواندند، چه شد بعد از تأیید رجوی، برای نمایندگی مجلس، چریک پیرش خواندند! بنی‌صدر که در زمان تصدی بازرگان شدیداً با وی مخالف بود، چه شد در زمان رییس جمهوری‌اش برای کوبیدن روحانیت و خط امام، کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؟

آقای بازرگان مطالب نطق شما، اگر به نظر خودتان دلسوزانه باشد، این دلسوزی با سیره رسول الله و روش امیرالمؤمنین (با معاویه و طلحه و زبیر و خوارج) صد و هشتاد درجه مغایرت دارد... بفرمایید بدانیم آیا آیات قصاص و حدود الهی و قتل مشرکین و مفسدین و کافرین برای بهشت و جهنم نازل شده است، یا جهت تنظیم امور مسلمین و حل منازعات آنها در این دنیا.

آقای بازرگان! آیا می‌دانید آزادی سیاسی شما (بی‌بند و باری) تعداد کثیری از جوانان مسلمان را به سوی بی‌دینی و ارتداد سوق داد؟ ولی با اجرای حدود الهی فوج، فوج آنها به دین اسلام پناه آوردند...

جناب آقای بازرگان، تا زمانی که یک موضع صد در صد صحیح اسلامی انتخاب نکنید، این نگرانیها خواهد بود. چون در مکتب تشیع واژه‌ای که بشود سازش با کفر و الحاد را توجیه نمود، نداریم. انتظار دارم برای نجات کشور جناب عالی را در کنار آنان که معتقد به اسلام واقعی و قیامت هستند، قرار بگیرید. نواقص موجود را با همکاری و همفکری مرتفع سازید.»

مهندس بازرگان، در پاسخ پس از عنوان «حضرت آیت الله صدوقی، زید عزه

العالی» نوشت:

«قربانت گردم مرقومه مفصل پر از نیش و نوش و بحمدالله با آغاز و پایان کریمانه مورخ ۱۳۶۰/۷/۲۸ جناب عالی را زیارت و استفاده کردم... ولی گله دارم که چرا مانند آنهایی که نامه و نطق بنده، آنچه را که در دل خود داشته‌اند خوانده‌اند و به اصل مطلب و استمداد و استغاثه‌ام توجه نفرموده‌اید و آن جا که گفته‌ام «از این تریبیون از رهبر عالی قدر انقلاب و مراجع عظام... استمداد می‌کنم که از هر راه می‌توانند، به این بلیّه بزرگ پایان دهند...» آیا بلیّه‌ای وجود ندارد و همان منافع و ملحد شدن جوانان نماز خوان و از جان گذشته که دست به چنین کارها، می‌زنند بلیّه نیست؟

به فرض که بنده سراپا تقصیر، بی‌جهت و بی‌جا از تروریستها، حمایت کرده باشم - که البته در هیچ جای آن نطق چنین نگفته و نکرده‌ام، بلکه دلسوزی و چاره خواهی برای همه پدران و برادران و فرزندان این مملکت، اعم از عالم و عامی یا متقی و منحرف و مرد و زن بوده است - یا خدای نکرده با اجرای احکام الهی در دفاع و حفظ دولت جمهوری اسلامی مخالفت کرده باشم - که البته در هیچ جای آن نطق چنین نگفته و نکرده‌ام، بلکه اجرا و اعتلای اسلام اصیل را خواسته‌ام. - آیا با اعتراض و ایراد بنده مسئله و مصیبت حل شده‌است؟ بنده و همدردان بشماری، خیلی ممتون و مرهون آیت‌الله می‌شدیم و می‌شویم که راهنمایی بفرمایید حال و آینده‌مان چگونه است و چه باید کرد؟... آیا در عالم بزرگواری و ان شاءالله حسن ظن و برادری، اجازه می‌فرماید که بپرسم آیا بعد از پیروزی انقلاب، سال به سال و ماه به ماه رو به وحدت و امنیت و بهبود و سر و سامان یافتن امور رفته‌ایم و می‌رویم؟

این جنگ خانگی و وحشت و کشتار دو طرفه و مخصوصاً بدرفتاریها و آزارها و گرفتاریها که تنها شامل مقصرین و محدود به حدود الهی و قانونی نیست و آن قدر دامنگیر خانواده‌ها و بی‌گناهان یا کم‌گناهان می‌شود و نسبت به بی‌گناهان آن قدر تعدی و تجاوز از میزانهای اسلامی و انسانی به عمل می‌آید که یقیناً جزیی از آنها به عرض جناب عالی هم می‌رسد، آیا نباید متوقف شود یا لااقل تخفیف داده شود؟ ...

آیا در داخله مان صرف نظر از قشر خاص مجذوب گرایش به اسلام، در عامه مردم و مخصوصاً در جوانان و سوادداران بیشتر شده است یا گروه گروه برمی گردند؟ ان شاء الله که بنده و آشنایان معتقد دلسوخته ام در اشتباه باشیم.

ما راجع به فرمایشات عمده مرقومه و نظریاتی که درباره مسامحه کاریهای بنده در به کارگمردن افراد ناصالح و... که بدون دقت و اطلاع صحیح از واقعیات و امکانات و اقدامات ادا فرموده اید، حرفی نمی زنم.

اولاً، مثنوی هفتاد من کاغذ شود،

ثانیاً، فایده عملی در جنب مسایل و مصایب موجود در آن نمی بینیم.

واگذار به خدای حکیم و علیم می نمایم که اگر در این دنیا، حقیقت و حق قضایا برایتان روشن نشد، در آن دنیا همان طور که وعده داده است، ما را به حل اختلافمان آگاه کند.

آنچه لازم است از آن همفکر محترم و همرزم قدیمی عزیز، اطلاع و اطمینان داشته باشد، این است که هدف و راهم بعد از ۷۴ سال سن و مشاهدات و تجربیات و زحمات، عوض نشده است. بینی و بین الله، همان قرآن و ملت ایران و خواسته های حقّه جناب عالی است. شاید در هیجانهای انقلابی آلوده به تاریکی و خشم و تبلیغات انحصاری مسموم کننده حاکم و کانالهای اطلاعاتی و دیده های کم و بیش متفاوت داشته باشیم، ولی خدایمان و مکتبمان و ملتمان یکی است.»

پس از ارسال این نامه به صدوقی، وی نامه دومی به بازرگان، می نویسد که تاریخ آن ۱۳۶۰/۸/۱۱ است. ایشان پس از «بسمه تعالی» و عنوان «جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، دامت توفیقاته» نوشته اند:

«با ابلاغ سلام. مطالبی که در مورخه ۱۳۶۰/۷/۲۸ به رشته تحریر در آمد، جواب استغاثه جناب عالی در خصوص مطالب نطق قبل از دستورتنان نبود، بلکه ریشه یابی قضایا و توجه دادن به علتها بودا نه معلولهایی که عنوان کرده بودید... از باب ارادت لازم دانستم، مطالبی که این جانب و دیگر برادران شما را نگران ساخته تذکر دهم.

جناب آقای بازرگان، سرّ آن که در روز جسارت نمودن به لایحه قصاص از

ناحیه جبهه ملی و دیگر گروه‌ها که امام امت رهبر کبیر انقلاب اسلامی و هر مسلمان مؤمن و معتقد به مبانی اسلامی را سخت نگران کرده بود و نهضت آزادی، در اطلاعیه‌اش فقط خود را تبرئه نمود و عمل توهین‌آمیز و توطئه حساب شده آنها را محکوم ننمود، چه بود. آیا این است روش یک مسلمانی که اعتلای اسلام راستین را طالب است؟

شما برای اعدامها، دلتان می‌سوزد، چرا برای حادثه دلخراش انفجار بمب در ساختمان دفتر حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت بیش از ۷۲ تن از رجال علم و تقوا و سیاست و متخصص در مسایل اسلامی شد، حتی یک کلمه هم در مورد محکوم نمودن آن جنایت هولناک از شما شنیده نشد؟ آیا مردم، این گونه برخوردها را باز به حساب رحمت و وحدت شما بیاورند یا باید عناد رسمی به روحانیت و خط امام به حساب آورند... و هنوز که هنوز است، برای ما روشن نیست که چرا زمانی که رجایی مظلوم و دکتر باهنر در میان آتش جزغاله می‌شوند، نبایست حتی یک کلمه از ناحیه آقایان در خصوص این جنایت فجیع شنیده شود.

و اما جناب آقای بازرگان، آن نگرانیهای شما در خصوص آینده انقلاب و کشور هم مورد ندارد. زیرا آن نیروهایی که در این انقلاب ملت ایران را با دست خالی به پیروزی رساند، نور رستگاری را هم در جبین کشتی‌اش نیز تضمین خواهد نمود و ضرورت ندارد که ماها دایه دلسوزتر از مادر باشیم! و بدانید بزرگترین اشتباه شما و دیگر دوستان به اصطلاح سوادداران هم این جاست که از نصرت الهی و روحیات مردم پابره‌نه انقلاب کرده غافل اید!...

امیدوارم کانالهای اطلاعاتی که در صدد تضعیف انقلاب و اسلام و از بین بردن صفا و صمیمیت فیما بین مسلمین‌اند، هر چه زودتر مسدود گردد، تا موجبات هدایت همگان فراهم شود.»

مهندس بازرگان نیز پاسخی به این نامه دوم می‌دهد که تاریخ ۱۳۶۰/۸/۳۰ را در پایان دارد. این نامه بسیار مفصل است و ما قسمتهایی از آن را می‌آوریم. ایشان پس از «بسمه تعالی» و خطاب به آیت‌الله صدوقی، با عنوان «خدمت کم مرحمت آیت‌الله حاجی شیخ محمد صدوقی، زید لطفه العالی» نگاشته‌اند:

و با تجدید سلام و آرزوی نجات ایران و پیروزی مسلمانان - اگر همین دعا مزید جرم نباشد - و دعای عافیت و توفیقات جناب عالی و از این که باب مکاتبه و راه تفاهم را باز گذاشته... تشکر می‌نمایم...

من از این که جناب عالی یا سرورانی، ایراد و اختلاف نظر با گفته‌ها و کرده‌هایم - و یا نگفته‌ها و نکرده‌هایم - پیدا کنند، تعجب و گله‌ای ندارم. آنچه را که نمی‌توانم قبول کنم، بدبینیها و بدخواهیهاست...

۱- در مورد انفجارهای دلخراش حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری، از کجا تعیین حاصل فرمودید که نهضت آزادی، اعلامیه انزجار و محکومیت نداده است؟ اگر به موقع داده باشیم، ولی با نداشتن روزنامه و نطق و تحریمی که رسانه‌های گروهی علیه ما به وجود آورده‌اند در جایی منعکس نشده باشد، چه می‌فرمایید؟

۲-.....

۳- اما گناه کبیره و خودداری از حکم ارتداد جبهه ملی در آن روز راهپیمایی، من معمولاً فرصت و حوصله نشستن پای رادیو را ندارم و آن روز کسی برایم خبر آورد که آقا خواسته‌اند نهضت آزادی، راجع به راهپیمایی، اعلام نظر کند. من همین کار را کردم. و برای خبرگزاری پارس خواندم. ولی مدتی با اداره رادیو، برای اعلام آن کلنچار داشتم، تا مجبور شدم برای آقای صانعی در دفتر امام، قرائت کرده بخوام که اولاً ایشان شاهد باشند و ثانیاً به رادیو دستور بدهند. آنچه را به رادیو دادم، هم حقیقت بود و هم کافی، برای شرکت نکردن کسانی که روی توجه یا تبعیت از بنده و نهضت، چنان قصدی را ممکن بود، داشته باشند. اعلامیه قصاص جبهه ملی را بنده هیچ‌گاه ندیده و اطلاع از کم و کیفش نداشتم. حتی در هفته‌های بعد هم گیر نیاوردم و بعضیها، احتمال جعلی بودن می‌دادند. در هر حال اگر جبهه ملی، به لایحه قصاص اعتراض کرده باشد، که ظاهراً و قاعدتاً هم همین طور بوده است، بسیاری از علمای عظام و اساتید حقوق مسلمان طرفدار انقلاب، نیز نظریات و مقالات علیه تدوین و تقدیم آن لایحه داده بودند و انتقاد از لایحه با انکار آیات و احکام قصاص فرق دارد. ضمن این که من با بسیاری از سران و افراد جبهه ملی... آشنایی قدیمی و دوره‌های

همزندانی داشته، حاضر و شاهد نماز و روزه‌شان بودم، چه طور می‌توانستم به خود اجازه حکم ارتداد آنها را بدهم؟ خصوصاً که تخصص و تعهدی در فتوی دادن و تکفیر کردن ندارم!... در مجموع، آنها را خاین و صاحب سوء نیت و ضد اسلام و انقلاب نمی‌دانم...

احساس من این بود که امام از من چنین چیزی را خواسته‌اند و نه وظیفه شرعی و سیاسی‌ام چنین حرکتی را ایجاب می‌کرد. حال اگر جرم است که من به حکم «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...»^(۱) عمل کرده‌ام و راه خلاف انصاف و انسانیت نرفته‌ام، این گناه را می‌پذیرم.»^(۲)

۱. اسراء / ۳۶: از پی آنچه ندانی که چیست مرو...

۲. در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ اعلام شد که جبهه ملی ایران طی صدور اطلاعیه‌ای درباره «لایحه قصاص»، که آن روزها مطرح شده و قرار بود به صورت قانون در آید، نظر داده و قرار است این جبهه، یک راهپیمایی در اعتراض به لایحه قصاص برگزار کند. از آن جا که متن اطلاعیه جبهه ملی، در مطبوعات انعکاس پیدا نکرد و نویسندگان نیز آن را ندیده‌اند، از مضامین واقعی آن اطلاعی در دست نیست، اما اعلام راهپیمایی در اعتراض به لایحه قصاص، آن هم در روزهای پس از برکناری بنی‌صدر، از فرماندهی کل قوا و مخفی شدن او و حال و هوای تب‌آلود و هیجان‌زده جامعه، با واکنش شدید رهبری انقلاب و مسئولان حکومتی و برخی از مراجع تقلید مواجه شد. آیات خمینی، گلپایگانی و مرعشی نجفی با صدور اطلاعیه و یا در سخنانشان، منکران اصل حکم قصاص را مرتد شمردند. با این که به طور مشخص، اسمی از جبهه ملی، به میان نیامده بود، اما در آن شرایط و با توجه به اعلام نظر در راهپیمایی جبهه ملی، در اعتراض به لایحه قصاص، اظهار نظر مراجع دینی یاد شده تلویحاً به معنای ارتداد جبهه ملی، تفسیر شد.

همان‌گونه که مهندس بازرگان، یادآوری کرده است امام از ایشان خواسته بود، درباره راهپیمایی اظهار نظر کند. از این رو ایشان طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد

«علی‌رغم بعضی شایعات در سطح شهر، مبنی بر این که نهضت آزادی ایران، دستور راهپیمایی داده است، ضمن این که جبهه ملی ایران، هیچ‌گونه تماسی در مورد راهپیمایی امروز با نهضت آزادی، نگرفته است، هیچ نوع دعوت و اطلاعیه‌ای نیز در مورد راهپیمایی امروز از سوی نهضت آزادی، صادر نشده است.

(کیهان، ۲۶ خرداد ۱۳۶۰)

از آن جا که آیت‌الله خمینی از متدینین خواسته بودند که نظر جبهه ملی را کفرآمیز بدانند و راهپیمایی را ضدیت با اسلام بشمارند و در اطلاعیه مهندس بازرگان و نهضت آزادی این دو مسئله مسکوت مانده بود، کیهان در ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ مقاله‌ای با عنوان «آقای بازرگان، ناشیگری کردند.» نوشت و موضعگیری او را مبنی بر عدم شرکت در راهپیمایی را کافی ندانست و خواستار موضع‌گیری صریح و روشن در این باره شد.

روز بعد از چاپ مقاله کیهان، در ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ نهضت آزادی، اطلاعیه‌ای صادر کرد و مجدداً

۴- اعوذ بالله که اعتقاد به نصرت الهی و اطلاع از روحيات هموطنان انقلابی نداشتن و منکر توکل به خدا بوده باشم. اما همه اینها بنا به سنت پیغمبر گرامی و ائمه بزرگوارمان و به نص آیات قرآنی، منافی و مانع تدارک ادوات و تهیه ضروریات نیست... به فرض که دلسوزی و نگرانی عقلایی کسی، حاکمی از ضعف ایمان او در سر حد کمال باشد، آیا خیانت هم هست که این طور با خشم و کینه به او حمله نمایند؟... مگر تعیین دولت و وظیفه و اشتغال مسئولین از صبح تا غروب برای همین مسایل نیست؟...

۵- این «عناد رسمی به روحانیت» را از کجا برای بنده پیدا کردید؟ من اگر با روحانیت عناد داشتم، آن زمان که روحانیت، مظلوم و ممنوع از حرکت بود، در منزل جناب عالی چه می‌کردم؟ از سال ۱۳۲۱ با مرحوم طالقانی و از سال ۱۳۳۶ با مرحوم مطهری و ... ارتباط مستمر و همکاری نداشته‌ام؟...
بفرمایید کی پای روحانیت را در دانشگاه و در میان روشنفکران باز کرد و حلقه‌های اول پیوند دین و دانش را در این کشور اتصال داد؟ اسم اینها عناد است؟...

۶- در پایان نامه، فرموده‌اید مسلمین جهان را به آینده انقلاب امیدوار سازیم و از مسایل انحرافی که تنها خواست استعمار است، بپرهیزیم و... از نصایحتان

→ توضیحاتی پیرامون راهبیمایی اعلام شده داد و هر نوع مشارکت و حتی اطلاع از آن را انکار کرد. اما در مورد اصل قصاص گفت:

«نهضت آزادی ایران، به حکم اعتقاد به مبانی اندیشه اسلامی، قصاص را از امور ضروری اسلام می‌داند و ... اما در موارد اجرای حدود اسلام، ما هم نظیر برخی از علمای عظام، اعتقاد داریم که بایستی شرایط و مقدمات اولیه بر طبق ضوابط اسلامی و به دنبال اجرای اسلام در تمامیت آن تحقق پیدا کند» (کیهان، ۲ تیر ماه ۱۳۶۰)

اما این اعلام نظر نیز کیهانیان را قانع نکرد و لذا مقاله‌ای با عنوان «کلام آخر با بازگان و نهضت آزادی» نوشت که در مورخ ۱۵ تیر ماه و ۲۰ تیر ماه ۱۳۶۰ در کیهان به چاپ رسید. در این مقاله طولانی، نویسنده با خطاب مستقیم با عبارت «آقای بازگان!» انتقادهای فراوانی را به شکل و سیاق کیفر خواست و خلاصه پرونده متوجه بازگان و گروه او - که منظور نهضت آزادی، بوده است - کرد. مسایلی چون: نرمنش در برابر ضد انقلاب و امپریالیسم آمریکا، ماجرای اشغال سفارت آمریکا، تشنج آفرینی، اندیشه اسلامی و دیدگاههای خاص مذهبی بازگان، مذاکره با آمریکاییها و... از جمله این انتقادهای بودند. موضوعاتی که از آن زمان تا کنون هزاران بار تکرار شده است. البته نهضت آزادی، نیز به آن مقاله و انتقادهای پاسخ داد که در تاریخ ۲۳ تیر ماه ۱۳۶۰ در کیهان چاپ شد.

متشکرم اما بینی و بین‌الله بفرمایید آیا مسلمین جهان از پنج دقیقه نطق بعد از شش ماه یک نماینده مجلس که با منتهای ادب و احترام و التماس، بزرگان مملکت را دعوت به خاموش کردن جنگ خانگی و همکاری ملی می‌نماید، نسبت به آینده انقلاب ناامید می‌شوند یا از خود آشفتگیها و کشتارها و اعدامها و خطرات که آنها بهتر از ما خبر دارند؟ آن رفتار ناهنجار آقایان نمایندگان که نشان دادند، حداقل آزادی و امنیت و احترام در مجلس شورای اسلامی، وجود ندارد، مسلمین جهان را ناراحت و ناامید نکرد و بهانه و مدرک به دست دشمنان ما نداد؟...

در خاتمه بنده هم یک سؤال از حضورتان دارم: سزّ این همه تهمت و توهین دربارهٔ دولتی که دو سال است کنار رفته و درباره نهضت آزادی و بنده که مدتهاست، کاری دستمان نیست، چیست؟ حملات شداد و غلاظ و شعارهای مرگ خواهی که تقریباً در تمام روزنامه‌ها و رسانه‌ها و مناظر و مجالس و مدارس و راه‌پیماییها و خطبه‌های نماز جمعه و حتی در مدینه و منی با هماهنگی و پیگیری عجیب، تعقیب و تجدید می‌شود، از کجا آب می‌خورد؟ با مرگ من آیا مسایل داخل و خارج مملکت حل می‌شود که این طور اصرار می‌ورزند؟ آیا واقعاً ماها آمریکایی و مهره آمریکا، هستیم و امام در انتخابشان مرتکب چنین اشتباه بزرگ شده بودند؟ آن طور که بخشنامه‌وار فریاد می‌زنند، آیا من دشمن قرآن و دین هستم؟...

خواهشمندم اگر مرقومه خودتان رابه روزنامه جمهوری اسلامی، داده‌اید یا می‌دهید، امر بفرمایید اگر مختصر انصاف و عدالتی دارند، جواب بنده را هم در کنارش درج کنند.»^(۱)

آرا و مطالب مطرح شده در این نامه‌ها، هم نوع تفکر بازرگان و منتقدانش را تا حدودی روشن می‌کند و نشان می‌دهد که محورهای اساسی اختلاف در کجاها است، و هم کم و بیش فضا و شرایط سالهای نخستین انقلاب و به ویژه حوادث و ماجراهای سال ۱۳۶۰ را به نمایش می‌گذارد.

۱. این نامه‌ها و موارد دیگر که در این قسمت مورد قرار گرفته‌اند، از طریق بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان، در اختیار نویسنده قرار گرفت.

باید تذکر داد که مهندس بازرگان، بارها در گفته‌ها و نوشته‌هایش تحلیل و نظر خود را درباره اصل وحدت و تفاهم ملی و انقلابی و نفی خشونت و طرد و حذف و جدال فیزیکی بیان کرده که جملگی آنها کم و بیش از مضمون و محتوای مشابه برخوردارند و در آثار و نوشته‌ها و نامه‌ها و بیانه‌های ایشان فراوان می‌توان یافت. آنچه در این قسمت نقل شد، از باب نمونه بود و فقط خواستیم موضع ایشان را در این مورد، به خوانندگان منتقل کرده باشیم.

نامه‌ها و مکاتبات سیاسی

تا این جا حول چند محور معین اقدامات، فعالیتها، اندیشه‌ها و موضع‌گیریهای سیاسی مهندس بازرگان را در قبال مهمترین مسایل و حوادث دهه شصت، بیان کردیم، اما افزون بر آنها، وی تلاشها و اقدامهای دیگری نیز در حوزه سیاست و مسایل جاری جامعه داشته است که بخش قابل‌ی از آنها در نامه‌های وی به رهبری و دیگر مقامات سیاسی و قضایی و دینی منعکس شده است. اکنون پرداختن به تمامی آنها و ارایه گزارش مضامین آن نوشته‌ها، ممکن نیست زیرا از مرحوم مهندس در حدود سیصد و سی اثر مذهبی، اجتماعی و سیاسی باقی است، اما فهرستی از مهمترین این مکاتبات را به اطلاع خوانندگان می‌رسانم و سپس گزارش کوتاهی از مضامین چند نامه مهم تقدیم می‌کنم:

۱- نامه به امام خمینی ۱۳۵۹/۵/۶

۲- نامه به آقای رجایی نخست‌وزیر ۱۳۶۰/۱/۲۷

۳- سه کلمه گلّه مخلصانه بازرگان به رهبری پدران انقلاب اسلامی ایران

۱۳۶۰/۳/۱۶

۴- حضور رهبر عالیقدر آیت‌الله العظمی خمینی ۱۳۶۰/۴/۸

۵- نامه به دفتر روزنامه کیهان ۱۳۶۰/۵/۹

۶- نامه به دفتر نشریه پیام انقلاب ۱۳۶۰/۵/۲۴

۷- پاسخ به آیت‌الله صدوقی ۱۳۶۰/۸/۴

۸- نامه تشکرآمیز و کیلی به یک موکل ۱۳۶۰/۸/۷

۹- پاسخ دوم به نامه دوم آیت‌الله صدوقی ۱۳۶۰/۸/۳۰

- ۱۰- نامه به ماهنامه بررسی مطبوعات قم ۱۳۶۰/۹/۱۲
- ۱۱- نامه به آیت الله خامنه‌ای ۱۳۶۰/۱۰/۱۶
- ۱۲- حضور محترم امام خمینی ۱۳۶۰/۱۱/۱۲
- ۱۳- حضور انور امام خمینی ۱۳۶۰/۱۱/۲۰
- ۱۴- نامه به آیت الله محمدی گیلانی ۱۳۶۱/۳/۸
- ۱۵- نامه به دبیرکل حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۱/۴/۲۱
- ۱۶- نامه به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۱/۴/۲۳
- ۱۷- حضرت مستطاب امام خمینی ۱۳۶۱/۸/۹
- ۱۸- نامه به مقام رهبری امام خمینی ۱۳۶۲/۵/۱۰
- ۱۹- حضرت آیت الله منتظری ۱۳۶۲/۸/۱۵
- ۲۰- پاسخ سرگشاده به دکتر شبیانی ۱۳۶۲/۹/۱
- ۲۱- نامه به دفتر روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۲/۹/۱
- ۲۲- پاسخ به آیت الله ابوالقاسم خزعلی ۱۳۶۴/۵/۲۱
- ۲۳- حضرت آیت الله منتظری ۱۳۶۵/۳/۱۸
- ۲۴- مقام محترم رهبر انقلاب ۱۳۶۷/۷/۱۲
- ۲۵- آیت الله محمد یزدی ۱۳۷۱/۱۱/۱۹*

ما در جای، جای این کتاب و به تناسب موضوعات مختلف، از برخی مطالب اکثر این نامه‌ها - و شماری دیگر از نامه‌ها که در این فهرست از آنها یاد نشده است - سود جسته‌ایم ولی به منظور فایده‌رسانی بیشتر، چند نامه و نوشته را مرور می‌کنیم. یکی از نامه‌های مهم مهندس بازرگان به رهبر انقلاب، نامه مورخ ۶ مرداد ماه ۱۳۵۹ است. این نامه مفصل، که در ارتباط با سخنان امام خمینی، پیرامون دولت موقت، نگاشته شده، مطالب قابل توجهی در ارتباط با حوادث دوران انقلاب و چگونگی تشکیل دولت موقت و گفتگوهای خصوصی رئیس دولت موقت، با رهبری دارد. در آغاز، خطاب به رهبری آمده است: «در سخنرانی ۲۹ تیر ماه با بزرگواری متواضعانه‌ای فرمودید:

* البته باید توجه کرد بنا به گفته دوستان مهندس بازرگان، این نامه‌ها معمولاً با مشورت، و محصول کار جمعی بوده است.

«من هر روزی که از انقلاب می‌گذرد، بیشتر توجه به این معنی پیدا می‌کنم که ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم. ما یا قاصریم و یا مقصر و در هر دو جهت در پیشگاه ملت، جواب باید بدهیم... از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد، بتواند مملکت را اداره کند... منتها ما آن وقت فردی را نداشتیم... انتخاب شد و خطا شد.»

آن‌گاه بازرگان، می‌افزاید:

«به نظر این جانب نه تنها در آن زمان مسامحه‌ای و خطایی از ناحیه آن جناب رخ نداده است، بلکه وقتی سرگذشت و جستجو و گزینش مسئول دولت موقت را از خاطر می‌گذرانیم، هم عمل رهبری عالی‌قدر از روی بصیرت و تجربت و مشورت صورت گرفته، اختیار و اشعار کامل از هر جهت داشته‌اند و هم از ناحیه بنده اعلام موضع و اتمام حجت، همراه با پیش‌بینی‌های لازم انجام گردیده و جای هیچ گونه ابهام و اغوا یا ایراد بعدی وجود نداشته است و حملات و اعتراضات بی‌اساس که از چپ و راست، باریدن گرفته است، نا حق و ناجوانمردانه است.»

پس از آن بازرگان، به تفصیل ماجرای صدور حکم نخست‌وزیری و مسایل حول و حوش آن را شرح می‌دهد و استدلال می‌کند که دولت موقت، با توجه به مأموریتش و نیز با توجه به شرایط آشوبزده ماههای نخست پیروزی، خوب عمل کرده و موفق بوده است. بعد می‌افزاید:

«کسانی که بی‌اطلاع و خارج از گوداند، تجاهل می‌کنند و به آسانی ایراد می‌گیرند، یا اتهام می‌زنند و ذهن امام را مشوب می‌کنند، باید در نظر بگیرند که با دستپاچگی و بی‌مهابا، عمل کردن و اصول و اندازه‌ها را کنار زدن، در گفتن و خواستن، آسان است، ولی تبعات و سر درگمی‌هایی را به بار آورده و راههای سوء استفاده و نابسامانی‌هایی را به وجود می‌آورد.»

در پایان می‌گوید:

«اینک به جوانانی که قرار است، روی کنار آیند و زمام امور را به دست بگیرند، خوش آمد و خدا قوت می‌گویم و در برابر مشکلات، برای آنان از

خداوند متعال آرزوی موفقیت دارم.»^(۱)

نامه قابل توجه دیگر مهندس بازرگان، به رهبری، نامه مورخ ۱۶ خرداد ماه ۱۳۶۰ است. این نامه در روزهای ملتهب و خشونت‌خیز نیمه دوم خرداد ۱۳۶۰ نوشته شده و از نظر تاریخی، با توجه به مضامین آن، اهمیت خاصی دارد. عنوان نامه «سه کلمه گله مخلصانه بازرگان، به رهبری پدران انقلاب اسلامی ایران» است. در آغاز آمده است:

«این گلایه یا نامه سرگشاده حقاً می‌بایستی خصوصی و حضوری باشد. ولی بعد از فرمایشاتی که روز چهارشنبه ۶ خرداد، خطاب به نمایندگان، از بام جماران به همه مردم ایران و جهان اعلام داشتید، عدالت و ادای وظیفه اجازه می‌دهد مطالبی را که بنا به تکلیف شرعی و ادای حق ملی، در دل داشتیم، به صورت عمومی ابراز دارم.»

آن‌گاه مطالب مورد نظر را در سه بند چنین آورده است:

«۱- ضمن سخنان سرنوشت‌ساز آن روز، فرمودید: ملت جز اسلام چیزی نمی‌خواهد و کسانی را که اعتراض دارند، خود را می‌خواهند نه ملت را و اگر با اسلام بد هستند، به اروپا و آمریکا بروند.

مؤدبانه باید سؤال کنم که این نظر آیا دور از واقعیت و انصاف نیست؟ افراد زیادی از نویسندگان و نمایندگان و خود بنده که یکی از اعتراض‌کنندگان می‌باشم، نه خود خواه ضد اسلام هستیم، نه جدای از مردم کوچک و بازار. اسلام نیز عنوان بسیطی نبوده، ابعاد و چهره‌های فراوان دارد که بسیاری از شکایت‌کنندگان میان مردم، اعم از مقدس و غیرمقدس، درد و دادشان از عدم اجرایی صحیح اسلام در ابعاد مختلف آن و بد نام شدن اسلام است...

۲- ... ملت ایران ... با وحدت کلمه و به صورت یکپارچه به دنبال جناب‌عالی راه افتاده و به حول و قوه الهی، موفق به آن قیام اسلامی پیروزمندانه شدند، انتظار و اعتقادشان نسبت به رهبر بزرگوار انقلاب، عدم تمایل و طرفداری از جناح معین بود و اثبات پدری یکسان، نسبت به همگان...

۱. متن این نامه در کیهان ۱۳ مرداد ماه ۱۳۵۹ آمده است.

مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره ضدانقلابی به خود نگرفته‌اند، مورد بی‌مهری قرار گرفته با اصرار و تکرار خدمات ارزنده زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن، آنان را انکار می‌فرمایند. گویی که کلاً خارج از دین یا جدای از مردم و ضدانقلاب هستند. باید دید نفی مبارزات و مبارزین گذشته و طبقات غیرروحانی چه چیزی عاید انقلاب و جمهوری اسلامی که احتیاج به التیام و اتحاد دارد می‌شود.

روحانیت تشیع با همه مقام و موقعیت که به لحاظ معلم اسلام و مدافعین مسلمین داشته است، احترام و محبوبیت خود را مدیون تقوی و تواضع و پیوند با مردم می‌داند، نه تسلط و تمایز و تبلیغات...

۳- تنبیه و توبیخ‌هایی که درباره نمایندگان و نویسندگان و دولتمردان در عدول از حق و عدالت و در عدم رعایت قانون می‌فرمودید، کلاً به جا و اصولی بود، اما رنگ تند ضد دین دادن به گفتارها و کردارهایی که با سوء نیت یا غفلت و احیاناً به قصد خدمت در قالب‌های اداری و اجتماعی و سیاسی، از اشخاص سر می‌زند، این خطر بزرگ را پیش می‌آورد که در مناقشات گروهی و اختلافات مردمی، کینه و کشتارهای غیرقابل مهار و دور از انسانیت و اسلامیت به وجود آید. مگر آن که مصلحت دیده باشید که برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی، جوّ وحشت و شدت عمل ایجاد گردد.

آیا با حربه قرآن و اسلام و با تهمت خروج بر خلیفه خدا، یا رافضی بودن و تفرقه افکندن نبود که بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانیها آن فجایع و بلاها را بر سر اهل بیت و شیعیان و آزاداندیشان مسلمان در آوردند؟ امان از آن زمان که به شیوه کلیسای قرون وسطی، برداشت و برخوردهای حکومتی و فرهنگی در مجاری دینی انحصار یافته، افتد و چماق تکفیر، حاکم اختلافات گردد.

اگر مسئول و مقامی حتی رئیس جمهور شانه از اطاعت قانون، خالی کند، با وجود اصل ۱۱۰ و ۱۲۲ قانون اساسی که اجازه پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است، چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الارض، به میان آمده باشد!...

در ادوار گذشته تاریخ، همیشه سوء استفاده از اختلاط دیانت و سیاست در

امور اجرایی حکومت، وسیله شیطانی وحشتناکی بوده است که سلاطین جور با همدستی غاصبین معاند بر مستضعفین ناس و بر چهره تابناک توحید وارد ساخته، جهل و ظلم را حاکم می نمودند.

با امید چاره‌اندیشی خداپسندانه عاجل، بار دیگر سلامتی و محبوبیت و عزت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی را در تعلق و توجه به عموم ملت ایران و ایجاد محیط عدالت و امنیت، از درگاه سبحان مسئلت می‌نمایم و از گستاخی صادقانه که در راه رضای خدا و خواست خلق مرتکب شده‌ام، پوزش می‌طلبم.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا... (۱) *

از دیگر نوشته‌های قابل توجه مهندس بازرگان، نامه‌ای است مفصل که در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۶۰ به «ماهنامه بررسی مطبوعات» در قم، نوشته شده است. گویا در آن ماهنامه، مطالبی درباره بازرگان، دولت موقت و عملکرد او و همفکران ایشان نوشته شده بود که از نظر بازرگان، نادرست و خلاف واقع بوده و لذا وی به تفصیل به آنها پاسخ داده و برای ماهنامه ارسال کرده است.

مهندس بازرگان، در آغاز با ذکر این مطلب که:

«هر دو مسلمانیم و مقصد و معیار مشترک، برای تفاهم داریم. اگر حسن نیت از طرفین و شرط «...إِنْ يُرِيدَ إِصْلَاحًا...» (۲) در میان باشد «...يُوقِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا...» (۳) ان شاء الله به سراغمان خواهد آمد.»

و سپس می‌افزاید:

«از شهریور ۱۳۲۰ در سالهای بعد از کودتا، تا پیروزی انقلاب، به رهبری امام خمینی، اگر قلت عدد و صدمات و ضایعات و مظلومیت داشتیم، در عوض از

۱. بقره/ ۱۴۳: آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد...

* متن کامل این نامه در کتاب «غائله چهاردهم اسفند»، که از طرف وزارت دادگستری منتشر شده، آمده است.

۲. نساء/ ۳۵: ... اگر آن دو را قصد اصلاح باشد...

۳. نساء/ ۳۵: ... خدا میانشان موافقت پدید می‌آورد...

روح صمیمیت و اعتمادی که در اثر اخلاص و اتحاد برقرار شده بود، لذت می بردیم، اما نمی دانم چرا بعداً با القائات شیطانی مارکسیستی شعار «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^(۱) که روابط داخلی امت را باید تنظیم کند، تبدیل به «أَشِدَّاءُ بَيْنَهُمْ»^(۲) شد؟» بعد می گوید:

«از آن دوستان عزیز ممنونم و با آن که پیشاپیش خیلی قضاوتها و حکمها را تا سر حد خروج از تعبد و تعهد به احکام دین، صادر نموده اید، مع ذلک مرا آمریکایی نخوانده و مرگم را نخواسته اید. همین قدر که به کلامتان عنوان نامه و سؤال داده ... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۳) گفته اید، خوشحالم و توضیحاتی ذیلاً می دهم؛ امیدوارم برحسب وعده ای که ذکر کرده اید، مجله برای انتشار جوابیه حاضر باشد.»

بازرگان، مطالب انتقادی مندرج در ماهنامه مذکور را در سه عنوان خلاصه می کند:

۱- تبرئه و حمایت از منافقین.

۲- دشمنی با روحانیت و جدایی از خط امام و ...

۳- معتقدات و اظهارات خلاف قرآن.»

از آن جا که از مطالب مندرج در بند اول و دوم در فصل چهارم از بخش هفتم، کم و بیش استفاده کرده ایم، در این جا اشارتی گذرا به بند سوم آن می کنیم:

«دو عمل را در آن نامه دلیل بر خروج بنده از «میزان قرآن و مکتب و انقلاب» گرفته اند. یکی مورد عنایت قرار دادن سازمان مجاهدین خلق ... و دیگر «وحی را نوعی خودجوشی جهان ذهنی پیامبر دانستن و خدا را با طبیعت درهم آمیختن و اعجاز پیامبران را از پرده تأویل نگریستن.» ...

تکفیر کنید و نسبت بدهید و آن هم به دروغ و علی رؤس الاشهاد؟ آخر مسلمان، در کدام نوشته یا گفته من دیده اید که وحی را نوعی خودجوشی جهان ذهنی پیغمبر دانسته باشیم؟ آیا سراسر کتاب «مسئله وحی» رد این فکر و شهادت

۱. فتح / ۲۹: ... و با یکدیگر مهربان ...

۲. بقره / ۱۱۱: ... بگو اگر راست می گویند حجت خویش بیاورید.

۳. بقره / ۱۱۱: ... بگو، اگر راست می گویند حجت خویش بیاورید.

گرفتن از محققین و از علوم، در اثبات وحی و الهی بودن قرآن نیست؟ مطهرات در اسلام چه چیز را ثابت می‌کند؟ در همین برنامه بازگشت به قرآن که از تلویزیون پخش می‌شد و انحصار داران کمرش را زدند، آیا سه جلسه اختصاص به ارایه عجز طبیعی و تاریخی بشر از آوردن آیات و نظریات مشابه قرآن نداده بودیم؟ آیا «سیر تحوّل قرآن» را خوانده‌اید و این حرفها را زده‌اید؟ در «راه طی شده» و «خداپرستی و افکار روز»، در «ذره بی انتها» و در «باد و باران در قرآن» آیا خدا را با طبیعت آمیخته‌ایم؟

آنها که در نطق قبل از دستور اخیرم، شعار «بازرگان دشمن دین و قرآن» را می‌دادند، چه دلیلی داشتند؟ چه کسانی بودند و از کجا تحریک شده بودند؟»

نامه دیگر مهندس بازرگان، به آیت‌الله شیخ محمد محمدی گیلانی، رییس و حاکم شرع دادگاههای انقلاب مرکز، می‌باشد که در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۶۱ ارسال شده است. در مقدمه این نامه مفصل، با اشاره به انگیزه نگارش نامه آمده است:

«مصاحبه‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ با جناب عالی شده بود که قسمتهایی از آن، اشاره و ارتباط به دولت موقت و شخص این جانب داشت. از آنجا که صیانت شرع از اظهارات خلاف حق و از اطلاعات خلاف حقیقت، وظیفه ملی و دینی همه بوده و برای سلامت و امنیت جامعه، ضرورت دارد، تا کسانی که باید مدافع سرسخت حقوق و حیثیت افراد و تعزیر کننده مفتریان و متعدیان باشند، دچار جوزدگی، اشتباه و افترا نگردند، لازم دیدم به مصداق «و ذَكَرْ فَإِنَّ الذُّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱) توضیحات و تصمیمات ذیل را به استحضارتان برسانم و ضمناً خواهش کنم - بر اساس قانون مطبوعات... - به روزنامه مصاحبه‌گر، تأکید فرمایید بر طبق ماده ۱۵ و ۱۶ آن قانون، متن این نامه را در اولین شماره خود چاپ کند.

قبلاً از این که بیانات جناب عالی، لحن معقول و منطقی داشته است، تشکر و اظهار امیدواری می‌نمایم.»

مهندس بازرگان، آن گاه با نقل مستقیم سخنان و اظهار نظرهای آقای محمدی

گیلانی، درباره خود و دولت موقت، به طور روشن و دقیق به آنها پاسخ داده است که البته در مجموع، مطالب همان است که در موارد مشابه، به وسیله خود ایشان بیان شده و ما نیز در جای خود - به ویژه در فصل چهارم، بخش هفتم - به تفصیل در این باره توضیح داده‌ایم.

ایشان در آغاز این سخن آقای حاکم شرع را که «از آغاز انقلاب و شکل‌گیری دولت موقت جناب آقای بازرگان، یا اشتباه در کار بوده یا املا و دیکته از بیگانگان و تعهدی در کار بوده که تلاش می‌شد، نهادهای انقلابی با حیل‌هایی تضعیف شوند، بلکه از بین بروند»، مورد نقد قرار داده و این گمان را مصداق «...إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»^(۱) دانسته و با توضیحاتی، این احتمال را خلاف عقل و منطق و واقعیت شمرده که هرگز نمی‌بایست در ذهن یک مسلمان مبادی آداب می‌آمد، تا چه رسد به یک عالم دین و یک قاضی و حاکم شرع. وی سپس به تفصیل درباره چگونگی پیدایش نهادهای انقلابی و نقش دولت موقت، در ظهور و تقویت آنها اشاره کرده است. «شاید جناب عالی استحضار ندارید که اصل فکر و درخواست‌کننده و پیشنهاد دهنده اساسنامه نهادهای نامبرده در بالا دولت موقت، بوده است؟ و دولت از هر فرصتی برای تأیید و تقویت و تزکیه آنها، استفاده کرده است. در ادامه همین مدعا، با بیان جزئیات و با استناد به واقعیت و تاریخچه نهادها و به ویژه قوانین تصویب شده در دولت موقت، توضیحاتی درباره سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و دادگاههای انقلاب، داده است.

از نامه‌های قابل ذکر دیگر، نامه مهندس بازرگان به آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، رییس جمهور وقت و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی، می‌باشد که در تاریخ ۲۱ تیر ماه ۱۳۶۱ نوشته و ارسال شده است. در آغاز نامه آمده است:

«این نامه را نه به ریاست جمهوری و شخص جناب عالی، بلکه به دبیرکل حزب جمهوری اسلامی، می‌نویسم. سلام و گلایه و اعتراض به حزب زیر نظارتان دارم. حزبی که هنوز نفهمیده‌ام چرا از روز تأسیس، سر ناسازگاری و بی‌لطفی - و بعداً بی‌انصافی - نسبت به دولت موقت و نهضت آزادی و

اینجانب داشته‌اند. در صورتی که شهید دکتر بهشتی، در مذاکراتی که سال قبل از پیروزی انقلاب با آقای سبحانی و بنده برای ورود در سیاست و تشکیل حزب داشتند، ترکیب و توسعه، نهضت آزادی ایران بود.

فعلاً از گذشته و نوش و نیشهای سنوات اخیر، حرفی نزده با اجازه‌تان تنها دو جریان را پیش می‌کشم و جناب‌عالی را قاضی می‌کنم. سر مقاله ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۱ ارگان حزب، تحت عنوان «آیا سزاوار است؟» و چاپ نکردن جواب آن، که خواهش نموده بودیم، شخصاً ملاحظه و اقدام خداپسندانه‌ای که خود بپسندید، بفرمایید. جریان دوم که نارواتر از اولی است، این که اجازه داده‌اند، در چهارشنبه شب دوم تیرماه جاری، شخصی که خودتان بهتر از بنده به سوابقش آگاهی دارید، در مجلس عزای ماه رمضان برای تجلیل از شهدای هفت تیر حزب و بدون آن که مناسبتی در کار بوده و خیر و رحمتی نثار ارواح آنان بشود، علیه نهضت آزادی و دولت موقت سخن‌پراکنی کذایی یا «عقده تکانی» بنماید.*

مهندس بازرگان، سپس به چگونگی شکل‌گیری دولت موقت و انتصاب نخست‌وزیر آن، اشاره می‌کند و طرف خطاب خود را، که از اعضای شورای انقلاب، بوده است و در جریان امور قرار داشته، به شهادت می‌گیرد و سپس می‌گوید:

«اگر این جریانها حقیقت است، چرا باید در مرکز حزب بگذارند - یا بخواهند - چنان اکاذیب، بیان‌گردد و صدا و سیمای جمهوری اسلامی آنها را پخش کند؟...»

آیا واقعاً شما آقایان چه زنده‌ها و چه رفته‌ها، گول ماها را خورده بودید، یا با سپردن کار به دست امثال ما تعزیه‌گردان آمریکا شده بودید؟ در نه ماه عمر دولت موقت، کدام اتخاذ موضع سیاسی و اقدام اساسی بود که بدون اطلاع و نظارت و تصویب آقایان، صورت بگیرد، یا از شورای انقلاب و از رهبری که ارتباط متقابل به منظم مستمر داشتیم، پرده پوشی شود؟ تا چه رسد که ساخت و پاخت بنا

* منظور، سخنرانی آقای فخرالدین حجازی، در محل دفتر حزب جمهوری اسلامی، در سرچشمه بوده است.

خارجی بکنیم. انصاف و شهامت داشتن و شهادت به حق دادن هم خوب چیزی است...»

فکر نمی‌کنم گزارش مفصل چهار ساعته را که آقای دکتر یزدی، بعد از مسافرت کویا و سازمان ملل متحد و بعد از مذاکرات با وزرای خارجه کشورهای مختلف، از جمله آمریکا در شورای انقلاب داد و حاکی از معرفی روح انقلاب اسلامی ایران و مطالبه حقوق سیاسی و مالی ما، تحویل گرفتن سلاحهای خریداری شده قبلی و تصفیه حساب سپرده‌های باقیمانده نزد آمریکا بوده را فراموش کرده باشید. در آن جلسه چهار ساعته شورای انقلاب و دولت که در نخست‌وزیری تشکیل شد، آقایان جز تأیید و تشویق، عکس‌العمل دیگری نداشتند. این مطلب را هم یقیناً از همان موقع به خاطر دارید که وزارت خارجه دولت موقت به محض اطلاع از قصد آمریکا به انتقال شاه به بهانه معالجه و پیش از آن که در هیچ سخنرانی یا راهپیمایی و شعاری مطرح شده باشد، اعتراض شفاهی و کتبی نموده، رسماً خواهان برگرداندن شاه و فرح گردید.*
وی پس از بیان بسیاری از مسایل در ارتباط با مدعیات سخنران مورد اشاره، می‌گوید:

«به خدا پناه می‌برم. چون نه شورای قضایی و بازرسی کل کشور، ترتیب اثر به اعلام جرمهای ما می‌دهند و نه دادگاه انقلاب که قاضی‌اش مدعی است، دادرسی می‌کنند و نه حق و وفا در این جمهوری حاکمیت دارد. یقین دارم غیر از خدای علیم، مردم ایران و دنیا و تاریخ، قضاوت خواهند کرد...»

* در این مورد دکتر یزدی، وزیر خارجه وقت در زمان رفتن شاه به آمریکا و اشغال سفارت، طی مصاحبه‌ای، توضیحات کافی داده است که در کیهان و اطلاعات ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۸ منعکس شده است. خبرنگار می‌پرسد:

«با وجود اقداماتی که دولت در مورد پیش‌آمدهای اخیر در رابطه با ایران و آمریکا به عمل آورد، بعضی گروهها دولت را متهم به سهل‌انگاری کرده‌اند، پاسخ شما چیست؟»

ایشان می‌گوید:

«پاسخ همین یادداشتهایی است که به دولت آمریکا، داده‌ایم و اسنادش هم وجود دارد. این بستگی به انصاف کسانی است که هر کس باید داشته باشد... به نظر من، همه یک طرف و مصالح ملی یک طرف. آن چه برای ما مهم است، این است که دولت، به موقع اقدام کرده است.»

نمی‌گویم از ما بلکه از خودتان، از رهبر انقلاب، از انقلاب، دفاع فرمایید. آیا با این ترتیب برای چه کس در کشور جمهوری اسلامی و در حزب جمهوری اسلامی، حیثیت و امنیت باقی می‌ماند؟...»

نامه دیگر، نامه‌ای است که مهندس بازرگان، در تابستان سال ۱۳۶۲ به امام خمینی، نوشته و در تاریخ ۱۰ مرداد ماه برای ایشان ارسال داشته است. در این نامه، که پس از برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس اول، نگاشته شده است، عمدتاً به استناد واقعیت‌های جاری کشور و مسایل و مشکلات موجود و به اتکای برخی از آمار و ارقام، تحلیلی از شرایط آرایه شده و از رهبری خواسته شده است، برای حل مشکلات تدبیری بیندیشند. از جمله آمده است:

«اعتراضها و اعراضهای از انقلاب و نظام، بر خلاف آنچه ادعا می‌شود، اختصاص به طاغوتیها و به طبقات مخالف یا معروف مرفه نداشته و توسعه و تسری آن به طبقات موسوم به مستضعف یعنی کاسب و کارگر و کشاورز و کارمندان جزء و متفرقه، که حساسیت بیشتر به مسایل رفاهی و معاش دارند، کاملاً محسوس است. چه در شهرها و چه در دهات.»

برای اثبات و مدلل کردن این نظر و نشان دادن میزان نارضایتیهای عمومی، تحلیلی آماری از انتخاب و میزان مشارکت مردم در رأی در مناطق مختلف کشور آرایه شده است. در قسمتی دیگر از نامه آمده است:

«ولی صرف نظر از نیازهای مادی زندگی و مسایل معاشی و رفاهی، آنچه بیشتر مردم را رنج می‌دهد، خصوصاً در طبقات مطلع و مؤثر و ریشه‌های درد و دوار را در آن جا باید جستجو کرد، فقدان یا محرومیت نسبی از عدالت و حیثیت و آزادی است... آنچه شدیداً آزارشان می‌دهد، توهین و تقسیم جامعه به طبقات خاص و عام یا مکتبی و غیرمکتبی است، همچون در روم قدیم و ایران ساسانی یا هندوستان ...»

چیزی که بیشتر مایه تأسف است، این که آن فکر اسلامی و انسانی جناب عالی در جریان سالهای بعد، چنان صورت اجبار و ارعاب و آزار را پیدا کرده است که در افراد و جوانان، عکس‌العملهای شدید رهایی از احکام و لجاج با دین و خدا به وجود آورده است.»

البته در ادامه این بررسی و تحلیل آمده است:

«برای زودن چنین چهره نامطلوب از خاطره‌ها و بازگرداندن افراد به دامان اسلام و انقلاب، مثل این که چاره‌ای جز ارایه عملی اسلام واقعی و اثبات تحقیقی عدالت و اخوت و آزادی نباشد... برای بازگشت و اصلاح و اعتلای دو برنامه اصلی قابل توجه، می‌باشد:

۱) رفع خشونت‌ها و خصومت‌ها و خروج‌های از عدالت و احسان که ارتباط با دادستانیها و زندانها و با سیاست کلی قضایی دارد و اگر مقدر و میسر باشد، در تصدیع دیگری طرح خواهم کرد.

۲) اعاده حیثیت و مالکیت و حاکمیت مردم، بنا به خلافت و مأموریت از جانب خالق حکیم عزیز، به جای انحصارگری و قیمومیت، یا اعطای آزادی که به خاطر آن انقلاب شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح و تصویب گردیده است.»

در ادامه مهندس بازرگان، پیشنهاد می‌کند نزدیک شدن انتخابات مجلس دوم، فرصت مناسبی برای جبران مافات و اعطای آزادی به مردم و بازگرداندن حق حاکمیت به آنهاست و لذا لازم است انتخاباتی کاملاً آزاد و مردمی برگزار شود. نامه مهم دیگر مهندس بازرگان، به رهبری، نامه‌ای است که در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۱۲ نگاشته شده است و ظاهراً آخرین نامه هم هست. این نامه پس از انتشار اطلاعیه «هشدار» نهضت آزادی، در مورد جنگ و ادامه و پیامدهای آن و متعاقب آن دستگیری تنی چند از اعضای اصلی نهضت آزادی، نوشته و دارای نکات مهمی است. در آغاز، با توجه به تاریخچه و سابقه نهضت و خدمات آن، به تلاشهایی که در جمهوری اسلامی برای خروج نهضت آزادی، از صحنه و منزوی کردن آن، اشاره شده و این تلاشها را در پنج گام یا مرحله به تفصیل برشمرده است. در مورد گام پنجم، چنین آمده است:

«گام پنجم و عصبانیتی که به نظر می‌آید، بیشتر معلول نشریه اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ تحت عنوان «هشدار» - یا نامه سرگشاده نهضت به رهبری انقلاب - بوده باشد و مخصوصاً درست آمدن پیش‌بینی‌ها و پیشنهادهای آن، با دستگیری هشت تن از اعضای فعال نهضت آزادی ایران و جمعیت دفاع از آزادی و

حاکمیت ملت ایران آغاز گردید و همراه با آن دفاتر و خانه‌های نهضت و جمعیت را اشغال کردند. می‌بایستی به گونه‌ای، تلخی قبول قطعنامه ۵۹۸ و نکول شدن وعده‌ها و ادعاها جبران گردد. برای تسکین دردها و تسلی خاطره‌ها، مناسبتر از عملی که با نهضت و جمعیت انجام شد، به نظر نمی‌آمد. ما حق داشتیم، حق گفته بودیم و حق هم که تلخ است، پس باید به عوض قدردانی و عذرخواهی شدیداً تنبیه شویم.»

در پی این مطالب، شرح گسترده‌ای از نحوه بر خورد حاکمیت و نیروهای سیاسی و امنیتی آمده است. آن‌گاه اضافه شده است که:

«در مدت چهار ماه گذشته، علاوه بر آن که از طرف نهضت (و جمعیت) گزارشهای فردی و شکایتهای رسمی به مقامات اعلاى حاکمیت (مانند مقام رهبری، ریاست جمهوری، شورای عالی قضایی، وزارت کشور) به عمل آمده، دو نامه ناصحانه به تاریخ‌های ۵/۲۲/ و ۱۴/۶/۱۳۶۷ نیز برای شخص وزیر اطلاعات نوشتیم. اظهارنظر و تعجب کرده بودیم که چرا وزارت اطلاعات، قانوناً تحت اداره و مسئولیت یک مجتهد، اصرار دارد به جای رفتار اسلامی و روابط صحیح و سر راست قانونی با نهضت آزادی، راههای خلاف جوانمردی و شیطانی را پیش بگیرد و با شیوه‌های پنهانکاری و کج‌اندیشی و فریبندگی با ما معامله نماید؟»

در پایان آمده است:

«ما حاصل کلام و خلاصه آن چه مدعیان خواسته و پرداخته‌اند، این است که اولاً نهضت آزادی ایران، با فلج شدن از داخل و لکه‌دار شدن در خارج، رسماً در صحنه سیاست و خدمت، باقی مانده ولی عملاً منشاء اثر مثبتی نبوده و حرکت چندان، جز در زیر ذره‌بین اطلاعاتی آنها و خنثی شدن قبلی کارها نداشته باشد. ثانیاً با تظاهر به این که جمهوری اسلامی ایران، حزب قانونی مخالف - و شاید حزب دیگر و گروههای فرمایشی - حضور و فعالیت و امنیت دارند، بتوانند به تبلیغات نادرست سیاسی و انتخاباتی و به خلافتکاری اقتصادی و اداری و سیاسی خود، جامه حق به جانب ببوشانند و نهضت آزادی وسیله برای فریبهای سیاسی و خیانت بشود.

در هر حال دو انتخاب پیش روی ما گذارده‌اند: حیات خفیف خایانه یا توقف داوطلبانه و تعطیل شرافتمندانه.

طبیعی است که نهضت آزادی ایران، به رهبری و یاری خدا و به تأییدات ملت ایران، تن به ذلت و خیانت نمی‌دهد و اگر چاره نباشد راه دوم را برمی‌گزیند، ولی لازم بود قبلاً به شخص جناب عالی و به هموطنان، شرافتمندانه اعلام نماییم که گردانندگان پس پرده حاکمیت هستند که ما را وادار به تعطیل و توقف می‌نمایند.»

از اشاره به نامه‌های دیگر، چشم می‌پوشیم و فقط می‌افزاییم که این نامه‌ها در عین پژواک دادن به خطوط اساسی تفکر و آرای دینی، اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان است، در شمار اسناد قابل توجه انقلاب و نخستین دهه پس از انقلاب و حاکمیت جمهوری اسلامی نیز هستند.

در ارتباط با بخش نامه‌های سیاسی، یادآوری می‌کنیم که مهندس بازرگان، به مناسبت‌های مختلف، نامه‌هایی برای بعضی از شخصیتها و یا مجامع بین‌المللی - از جمله سازمان ملل متحد - ارسال داشته است. از جمله آنان نامه‌هایی است به مجامع بین‌المللی - مانند سازمان ملل متحد - و یا شخصیت‌های سیاسی جهانی و یا شخصیت‌های فکری و عملی و فرهنگی داخلی و خارجی و یا استادان، کارمندان، دانشجویان، کارگران و حتی دانش‌آموزان. در اغلب این نامه‌ها به مناسبت، مطالبی آمده که هر کدام در جای خود، از اهمیت تاریخی و یا سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی و تحولات سیاسی و اجتماعی یا فکری خاصی برخوردار بوده، از بعضی از حقایق پرده برمی‌دارد.

از مجموع مطالبی که در بخش فعالیت سیاسی مهندس بازرگان، در سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۳ ارایه شد، دریافتیم که او پس از انقلاب و به ویژه پس از کناره‌گیری از قدرت و سپس به حاشیه رانده شدن اضطراری و تحمیلی، تا لحظه وفات، حتی یک لحظه از دغدغه جامعه و مردم و دین و سیاست غافل نبود. در طول این مدت، هر چه در توان داشت و در هر اندازه‌ای که امکان می‌یافت، با احساس مسئولیت به اظهار نظر و نقد و تحلیل حوادث جاری، اهتمام می‌کرد و از هر طریق تلاش می‌کرد به عنوان ناصحی امین و منتقدی دلسوز و مشفق، عمل کند و حتی از آبرو و

حیثیت و گاه امنیت خود، مایه بگذارد تا شاید از انحرافی جلوگیری شود و کاری به سامان آید و مشکلی از دولت و ملت و انقلاب حل گردد. به ویژه هرگز از تذکر و ارایه نظر و پیشنهاد به رهبری انقلاب، دریغ نمی‌کرد و آن را شرط صداقت و صراحت و وفاداری به نظام و انقلاب و ملت می‌دانست.

یکی از موارد قابل ذکری که مهندس بازرگان، در مقام یک میانجی و حلال مشکل به گره‌گشایی پرداخت، ماجرای حزب جمهوری خلق مسلمان و به ویژه درگیر شدن آیت‌الله سید محمد کاظم شریعتمداری، با این حادثه بود.

حزب جمهوری خلق مسلمان، پس از انقلاب، تأسیس شد و مؤسسانش شماری از روحانیان سرشناس - از جمله آقای سید هادی خسرو شاهی -، رجال متدین شناخته شده - از جمله مرحوم سید غلامرضا سعیدی -، گروهی از بازاریان و روشنفکران و سیاستمداران عمدتاً آذری تشکیل شد. از آنجا که غالب مؤسسان و دست‌اندرکاران این حزب از دیرباز با آیت‌الله شریعتمداری، ارتباط و همکاری داشتند، تأسیس آن، با اشاره و تأییدات ایشان تفسیر شد و با توجه به تأییدهای مستقیم و غیرمستقیم شریعتمداری از آن حزب و مرکزیت آن در تبریز و آذربایجان، این حزب در واقع حزب شریعتمداری، شمرده می‌شد. از آن جا که این حزب از همان آغاز به لحاظ نوع تفکر و سیاست و عملکرد، در نقطه مقابل حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت، خیلی زود برخوردهای جدی بین رهبران دو حزب روی داد. اما بزودی روشن شد که اختلاف از سطح دو حزب اسلامی فراتر می‌رود و به اختلافات عمیق در سطح سیاست کلی جمهوری اسلامی و به ویژه آیت‌الله شریعتمداری و امام خمینی، راه می‌کشد.

به هر حال حزب خلق مسلمان در تهران و قم و به ویژه در تبریز و آذربایجان منشاء درگیریها و اختلافات شدید می‌شد که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم. تلاشهای فراوانی به وسیله شورای انقلاب و بعضی از چهره‌های سیاسی و ملی و روحانی صورت گرفت تا به گونه‌ای درگیریها پایان یابد.

مهندس بازرگان، با توجه به تبریزی الاصل بودنش و سوابق دیرینه‌اش با آیت‌الله شریعتمداری، بارها از طرف شورای انقلاب، مأموریت یافت تا با آیت‌الله شریعتمداری، گفتگو کند و به هر حال برای حل اختلافات و رفع درگیریها بکوشد.

البته گاه نیز به صفت شخصی، در این مورد تلاش می‌کرد. تلگرام زیر، که مهندس بازرگان به آیت‌الله شریعتمداری، مخایره کرده است، یک نمونه از این تلاشها، است.

«قم - حضور انور حضرت آیت‌الله العظمی آقای سید محمدکاظم شریعتمداری، دامت برکاته، با تقدیم سلام پاسخ تلگرام مورخ ۱۷ آذر ماه جاری [۱۳۵۸] و تأیید مذاکرات تلفنی ظهر امروز (دیروز) از حسن تأثیر اعلامیه آیت‌الله در آذربایجان، مشعوف و ممنون است تا آن جا که اطلاع و یقین دارم از ناحیه آقایان که خدمت رسیدند و شورای انقلاب، تردید و اعتراض نسبت به توافقات دیروز وجود نداشته، همگی بیزار از اختلاف و اغتشاش و مصمم به اعزام هیأت به تبریز و حل سریع مسایل و مشکلات، به خواست خدا و ارشاد و پشتیبانی آیت‌الله هستند. استدعا دارم به احساس شخصی وظیفه الهی و ملی آذربایجان از امر به معروف و نهی از منکر و مجاهدات مورد انتظار، دریغ نفرمایند.»^(۱)

به طور کلی بازرگان، در هر کجا اختلاف بود و یا ستمی را تشخیص می‌داد، تمام کوشش خود را به کار می‌گرفت تا رفع اختلاف گردد و ستمی زایل شود. از جمله در ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۹ صادق قطب‌زاده، عضو شورای انقلاب و وزیر خارجه پیشین، پس از شرکت در یک مناظره تلویزیونی به اتهام تفرقه افکنی بازداشت شد. مهندس بازرگان، طی یادداشتی با عنوان «معالجه دندان درد، با مشت و چکش» به آن اعتراض کرد. وی نوشت:

«بازداشت قطب‌زاده که در برخورد اول به افسانه و شایعه شباهت داشت با کمال تعجب واقعیت پیدا کرد! کاری ندارم که روش گذشته آقای قطب‌زاده چگونه بوده و مصاحبه اخیر در تلویزیون تا چه حد معقول و خالی از ایراد باشد. امر مسلم این است که برنامه زنده نبوده و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران می‌توانسته آن را پخش نکند. اما درد بزرگ در این است که چطور گرداندگان انحصارگر ما فکر نکرده‌اند که عمل آنها، چه اثر وحشتناک به لحاظ احساس عدم امنیت و بی‌اعتبار کردن قانون اساسی در مردم سراپا ایمان و امید و فداکار ایجاد می‌کند و چه قضاوتی در دنیای خارج که هدف صدور انقلاب ما هستند، خواهند نمود.

وقتی با چنین سادگی و افتضاح، یک مبارز کهنه کار، عضو شورای انقلاب، مدیر عامل رادیو و تلویزیون، وزیر خارجه جمهوری اسلامی توقیف و توهین می شود، دیگر چه آبرو برای اسلام و انقلاب ایران، باقی خواهد ماند؟!
جداً و استرحاماً از مقام رهبری انقلاب، خواهان دخالت و جبران و جلوگیری از این تجاوزات هستم. (۱)*

مشکلات و مصایب این دوره

این تکاپو و تلاش در حالی بود که موانع و مشکلات فراوانی بر سر راه مهندس بازرگان و همفکران او بود. از قصد ترور گرفته تا آزارهای لفظی و فیزیکی و ایراد تهمتها در محافل خصوصی و مطبوعات و رسانه های دولتی - مانند رادیو و تلویزیون - و حتی در مکانهای مذهبی و مساجد و نماز جمعه ها و منابر و حمله به جلسات مذهبی و کتک زدن حاضران و حمله به محل نهضت آزادی و محافل منسوب به نهضت در تهران و شهرستانها و دستگیریهای مکرر اعضای اصلی نهضت آزادی و گاه هواداران و رابطان با آن، که بیان یکایک این حوادث، ممکن نیست و لذا به اشارتی بسنده می کنیم و می گذریم. ابتدا اشارتی به ماجرای سوء قصد به جان مهندس بازرگان، بکنم.

روزنامه کیهان در ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ از یک سوء قصد به جان بازرگان، خبر داد. این روزنامه نوشت «عامل ترور بازرگان، قبل از انجام عمل، خود را به دفتر [روزنامه] میزان، معرفی کرد.» در توضیح ماجرا نوشت:

«این جوان که «خداکرم جلالی»، نام دارد، در اظهارات خود گفت، موتور سواری که او قیافه اش را به یاد ندارد دوبار، با وی ملاقات کرد. و ضمن درخواست از او برای انجام ترور مهندس بازرگان و پیشنهاد دادن ۵۰۰۰۰۰ (پانصد هزار تومان) پول، بعد از ترور، محل اختفای وسیله ترور، یعنی نارنجک دستی را در زیر وانت باری در جلو بیمارستان طرفه، به وی خاطر نشان ساخت. کرم جلالی، می افزاید که چون من در جبهه بر علیه دشمن جنگیده بودم و

۱. میزان ۱۸ آبان ماه ۱۳۵۹.

* قطب زاده، چند روز بعد به دستور رهبر انقلاب، آزاد شد.

مهندس بازرگان هم سالها علیه دشمنان جنگیده است، لذا از این کار صرف نظر کردم.»

البته به نوشته کیهان، شخص متهم، بازداشت و تحویل زندان داده شد. کیهان در ۲۷ اردیبهشت نوشت که متهم مدعی شد که ترور بازرگان، اصلاً نادرست بوده است. او معتاد است و چون می‌خواسته در زندان ترک اعتیاد کند، چنین دروغی را مطرح کرده است.

اما آزارهای رسمی و غیررسمی، علنی و پنهان، فراوان است که پاره‌ای از آنها در نامه‌های مهندس بازرگان و یا نهضت آزادی، به مقامات مملکتی - از جمله به رهبری - منعکس شده و به بعضی از آنها در گذشته اشاره شد. فی‌المثل وی در همان نامه آخرین - مورخ ۱۳۶۷/۷/۱۲ - به رهبری می‌نویسد:

«هر بار که مسافرتی، ولو خانوادگی و غیر سیاسی و حزبی، به شهرستانها می‌کردم. - از جمله تبریز، مشهد، زنجان، چالوس، شیراز، یزد و غیره - با انواع آزار و ایزای ناجوانمردانه مأمورین غیرمسئول روبرو می‌شدیم. از دشنام و تهدید ما و از ضرب و شتم و بازداشت میزبانان یا همراهان و دوستان و کسانمان خودداری نمی‌کردند. علاوه بر آن هرازچندگاه، افراد عضو یا علاقه‌مند شهرستانها را احضار کرده با تمهید به ترک نهضت یا تحویل و تخلیه اطلاعات، وادارشان می‌نمودند. ضمن آن که مزاحمتها و ایجاد ناامنیها، اختصاص به شهرستانها نداشته در خود تهران نیز به دفعات، تجاوز شبانه به منازل مسئولین قدیم نهضت کرده، بمب و نارنجک انداختند و خسارت و وحشت پیا کردند. بدون آن که عاملین مورد کمترین پیگیری و بازداشت و مجازات قرار بگیرند، یا لاقل ولو به لفظ و زبان، کارشان را مقامات بالا محکوم نمایند.»

یک نمونه مهم و فراموش نشدنی این آزارها، ربودن مهندس بازرگان و برخی از دوستانش در بهشت‌زهرها بود، که در سال ۱۳۶۵ روی داد. در صبح روز پنج‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ (ماه رمضان) به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران، رهبران نهضت، به قصد فاتحه خوانی و ادای احترام به دو تن از اعضای برجسته و قدیمی خود یعنی آیت‌الله طالقانی و دکتر مصطفی چمران، به بهشت زهرها می‌رفتند که در مدخل شمالی بهشت‌زهرها، روده شده، به محل دیگری

برده، پس از آزار و بازجویی و اهانتهای بسیار، ساعاتی بعد رهایشان می‌سازند. ماجرا در اطلاعیه مورخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ نهضت آزادی، چنین آمده است:

«در بیست و پنجمین سالروز تأسیس نهضت آزادی ایران، عده محدودی از سران و اعضای نهضت آزادی، طبق معمول سالانه برای تجدید خاطره و ادای احترام به بنیانگذاران و فعالین نهضت، به بهشت زهرا، می‌رفتند تا با نثار فاتحه‌ای بر مزار مرحوم طالقانی و شهید دکتر چمران و سایر شهدای اسلام و ایران، وفاداری خود را به آرمانهای مقدس این عزیزان ابراز دارند.

در مدخل شمالی بهشت زهرا - که استحقاق آن به عهده کمیته مرکزی انقلاب اسلامی است - مأمورین کمیته سه اتومبیل حامل افراد نهضت را متوقف ساخته پس از بازرسی صندوق عقب و حتی کیف و جیب سرنشینان، آنها را در معیت اتومبیل بنز سبز رنگی مجهز به بی‌سیم به خیابان خاکی خلوتی از بهشت زهرا، هدایت می‌کنند و تحویل مأمورینی که سوار بر موتور و اتومبیل در انتظار بودند، می‌دهند. سرانجام پس از حدود یک ساعت سرگردانی با بستن چشمها، آنان را در صندوق عقب اتومبیلها نشانده و با خم کردن سرها برای آن که مردم متوجه این توطئه نشوند در اختفای کامل، آنها را در ۳۰ کیلومتری اتوبان تهران - قم به جاده‌ای فرعی و خاکی می‌برند و در کنار قلعه‌ای متروکه آنها را چشم بسته، سینه دیوار قرار می‌دهند.

آدم ربایان شکست‌خورده، در حالی که اسیران خود را به باد سیلی و مشت و لگد گرفته بودند، آنان را به دلیل اظهار نظر در پایان دادن جنگ، تهدید به قتل می‌کردند و خط و نشان می‌کشیدند. بالاخره پس از یک ساعت و نیم ضرب و شتم و اهانت که منجر به مصدومیت و شکستن دنده برخی از آنها گردید و پس از پنجر ساختن اتومبیلها، دزدانه از صحنه خیابان خارج می‌شوند.

در طی این مدت، دوستانی که از ماجرا مطلع شده بودند در دفتر نهضت، نهایت تلاش را می‌کردند تا با وزیر کشور و مقامات انتظامی تماس حاصل نمایند، هر کس موضوع را به دیگری احاله می‌داد. دفتر وزیر به دفتر معاون سیاسی، دفتر معاون به دفتر مدیر کل و آن هم به اشخاص دیگر... با پلیس تهران، ژاندامری هم تماس گرفته شد، گفتند پیگیری خواهند کرد، با دفتر نخست وزیری

تماس گرفته شد؛ گفتند به اطلاع می‌رسانیم، کمیته مرکزی هم گفت خبری نبوده است! - هم چنان که در خبر روز بعد کیهان، اصل قضیه را نیز تکذیب کردند -» البته در مواردی که مشکلاتی پیش می‌آمد و به ویژه، گرفتاریهایی که برای همفکران و اعضای نهضت روی می‌داد، مهندس بازرگان، هر چه در توان داشت - از جمله تماس و نامه‌نگاری با مسئولان - انجام می‌داد، اما هیچ تأثیری نداشت. در این زمینه نامه‌ای که ایشان در سال ۱۳۶۷ (۱۳۶۷/۶/۲۰) در ارتباط با دستگیری چند تن از اعضای نهضت آزادی به آیت‌الله منتظری (قائم مقام رهبری) نوشته است، نمونه‌ای از این درماندگی و استیصال است، متن کامل نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سرور گرامی آیت‌الله العظمی منتظری

«با عرض سلام و آرزو و استفسار از سلامتی جناب عالی. با دلی دردمند و نگران و با تأسف از این که نخواست‌اند و جناب عالی هم پذیرفته‌اید که اندک ملاقات‌های درد دل و چاره‌اندیشی برای نجات ملت مظلوم و دفاع از اسلام مهجور، که روزنه امیدی برای ما و مردم در این ستم‌خانه ظلمانی بود، قطع شود...»

همین قدر تصریح می‌دهم که دوستانمان، آقایان مهندس صباغیان، مهندس توسلی و خسرو منصوریان، نه تنها از زندان‌های انفرادی طاقت‌فرسا آزاد نشده‌اند بلکه بر فشار و فرسوده‌کردنشان افزوده‌اند. تماس‌های تلفنی خانوادگی و ملاقات‌های گاه به گاه تحت نظارت خودشان را هم دادستانی انقلاب، ممنوع کرده است.

خانواده‌ها با توجه به جریانات اخیر، فوق‌العاده نگران حال و جانشان هستند! پناه بر خدا!

خبر از محذورات جناب عالی دارم. اما چه کنیم که بعد از خدا، کس دیگری را در این کشور نداشتیم که شکایت به نزدش ببریم. بینکم و بین الله و با توکل به او ببینید، چه کار فوری از دستتان بر می‌آید. خدا همه را نجات بدهد.

قربان شما - مهدی بازرگان»

ب - فعالیت فکری و فرهنگی

چنان که در بخشهای پیشین دیدیم، مهندس بازرگان، پیوسته در کار فکر و تحقیق و نوشتن و گفتن و در یک کلمه «تولید اندیشه» بود و لحظه‌ای از آن غفلت نداشت. حتی در گرماگرم انقلاب و حتی در ماههای سخت و پر مشغله نخست‌وزیری نیز به این امور اهتمام داشت که در جای خود از آن یاد کردیم.

پس از کناره‌گیری از کار دولت تا واپسین لحظات زندگی، باز یکی از تکاپوهای عمده بازرگان، تلاش فکری و علمی و فرهنگی بود. می‌توان گفت که بازرگان، به میزانی که از اشتغالات اجرایی و یا سیاسی، بیشتر فاصله می‌گرفت، به کارهای علمی و فکری و بیدارگری، توجه بیشتر می‌کرد، کاری که در واقع، رسالت اصلی و محوری او به عنوان یک متفکر و یک مصلح اجتماعی و یک احیاگر مسلمان بود. او در دهه بیست، اعلام کرده بود، مشکل اساسی مملکت، احزاب و یا جا به جایی قدرت و قدرتمندان و یا مدرنیزاسیون نیست، بلکه مشکل بنیادین جامعه ایرانی تحوّل در اندیشه و ایمان و اعتقادات و اخلاق و رفتار مردمان است که البته به زعم ایشان، می‌بایست از طریق پالایش اعتقادات دینی و تغییر در اخلاق و احوال دینداران به آن مهم دست یافت.

مطالعه و تحقیق، نخستین کاری بود که مهندس بازرگان، پیوسته انجام می‌داد، افکار و اندیشه‌های دیگران را مورد توجه و تأمل قرار می‌داد، آثار و کتابها و مقالات نویسندگان مختلف را مطالعه می‌کرد، تا به ویژه به نقطه نظرهای مخالفان ایدئولوژیک و سیاسی خود توجه و اهتمام ویژه داشت و پیوسته تلاش می‌کرد در برابر آنها عکس‌العمل مناسب و به موقع انجام بدهد. به همین دلیل رد پای افکار دیگران و انتقادهای منتقدان وی، غالباً در گفته‌ها و نوشته‌های او پیداست. اصولاً بسیاری از گفته و نوشته‌های بازرگان، در ارتباط با افکار مطرح در جامعه و یا در پاسخ به انتقادهای منتقدان اندیشه‌هایش پدید آمده‌اند. در این جا، ابتدا سخنرانیهای مهندس بازرگان را که البته غالباً بعدها به صورت کتاب و مقاله منتشر شده‌اند، می‌آوریم و سپس به مقالات و کتابها می‌پردازیم.

یکی از سخنرانی‌های طولانی و علمی و آموزشی بازرگان، سلسله بحثهایی بود تحت عنوان «بازگشت به قرآن» که در سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۰ در تلویزیون اجرا شد و

سپس تحت عنوان‌های دیگر در سالیان بعد در انجمن اسلامی مهندسين، ادامه پیدا کرد. این سلسله گفتارها از ۳۰ مهر ماه ۱۳۵۹ آغاز شد در اواسط سال ۱۳۶۰ پایان گرفت - که در واقع قطع کردند. - محصول این گفتارها و بحثها، با همین عنوان کلی «بازگشت به قرآن» چاپ شد. در جلد اول به مقوله «قرآن و ضرورت بازگشت به قرآن» پرداخته شده است. اما از جلد دوم به بعد مسئله آفرینش انسان و نگرش فلسفی و معنوی به آدمیزاد است. در جلد دوم و سوم به موضوع خلقت، تحت عنوان «گزینش آدمیزاد یا طراحی انسان» اختصاص دارد که اولی در سال ۱۳۶۱ و دومی در سال ۱۳۶۲ انتشار یافته‌اند. جلد چهارم با عنوان «انسان‌بینی قرآن» به بحث پیرامون ویژگی‌های اساسی و بنیادی آدمی و ابعاد روانی، عقلی، عاطفی و اجتماعی و خودجوشی پرداخته شده است. این جلد در سال ۱۳۶۴ چاپ شده است. جلد پنجم و ششم، تاکنون منتشر نشده‌اند. اما جلد هفتم تحت عنوان «قرآن و مسیحیان» در سال ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است.

این مجموعه که به گفته مؤلف، نوعی تفسیر موضوعی قرآن است و به عقیده وی این نوع تفسیر مفیدتر و آموزنده‌تر است، مطالب مهم و قابل ذکری در این نگرش قرآنی نسبت به آدم و انسان دیده می‌شود که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. نکته مهم در جلد هفتم این مجموعه، این است که آقای بازرگان، عقیده دارد مسیحیت نسخ نشده و هنوز هم از اعتبار دینی و حقانیت برخوردار است و لذا هیچ منعی برای پیروی از آن وجود ندارد. و البته می‌دانیم که این عقیده، خلاف عقیده عمومی مسلمانان، نسبت به ادیان توحیدی گذشته است.

در ادامه همین فعالیت قرآن پژوهی و کار مستمر روی قرآن، مهندس بازرگان، از سال ۱۳۷۰ در انجمن اسلامی مهندسين، سلسله بحثی تحت عنوان «پا به پای وحی - تفسیر تدریجی قرآن بر حسب نزول» آغاز کرد که تا روزهای پایانی زندگی اش در سال ۱۳۷۳ ادامه پیدا کرد و آیات نازل شده تا سال پنجم بعثت را تفسیر نمود. از این مجموعه مباحث، تاکنون دو جلد مربوط به آیات نازل شده تا سال دوم بعثت با همین عنوان، بعد از فوت ایشان، چاپ شده است.*

*. یادداشت‌های اولیه برای چاپ دو جلد دیگر هم موجود است.

در مقدمه جلد اول آمده است:

«این مجموعه تفسیری تازه یک جمع آوری و جمع بندی خواهد بود، اولاً از حاصل شنیده‌ها، خواننده‌ها و آموخته‌هایی از استادان و از تفسیرهای پیشینیان، ثانیاً از گفته‌ها و نوشته‌ها و کارهای اعضای انجمن و علاقه‌مندان، که به قصد «بازگشت به قرآن»، از زمان تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان و مهندسين به سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۳۶ تا زمان حاضر، در جلسات انجمن و در مساجد و مجالس مربوطه، به صورت درس و سخنرانی یا بحث و اظهار نظر، انجام شده است و ثانیاً استنباطها و تکمیلهایی که بعداً به عمل آید. منظور از مجموعه، پاسخگویی به مسایل و مشکلات ایمانی - اعتقادی و احکام دینی است که از دیدگاههای عبادی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای مردم ایران، خصوصاً درس خواننده‌ها و روشنفکران، در طی سنوات بعد از انقلاب مشروطیت و تجدّد خواهی تا انقلاب فراگیر ۱۳۵۷ و جمهوری اسلامی (روحانی) ایران مطرح گردیده است و محتاج به بازگشت به قرآن و کسب هدایت از خداوند عزیز حکیم می‌باشد...»

ضمن آن که محصول و تفکر و تلاش نه یک فرد، بلکه افراد و گروههای متعددی است که در حول انجمنهای اسلامی، قبل از پیروزی انقلاب و در فعالیت‌های گوناگون اجتماعی و مذهبی گرد آمده، در خانه و کلاس و مسجد و زندان و دولت، به گونه‌هایی سر و کار با قرآن داشته‌اند و می‌خواهند این کار با فرسودگی و فوت نگارنده، خاتمه نیابد. بلکه به صورت گروهی و به مصداق «و آخرین منم لما یلحقوا بهم و هوا العزیز الحکیم» راه اصلاح و کمال در پیش گرفته، پا به پای تحولات جهان و پیشرفت علوم و افکار، ادامه یافته، زنده بماند و زنده کننده باشد.»

یکی از سلسله سخنرانیهای مهندس بازرگان، سخنرانی ایشان به مناسبت روز مبعث - روز مبعوث شدن پیامبر گرامی اسلام در ۲۷ ماه رجب - بوده است. چنان که قبلاً اشاره شد از دهه سی، ایشان تقریباً در هر سال به مناسبت جشن عید مبعث، در مکانهای مختلف (از جمله بیشتر در انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی مهندسين) پیرامون آیه معروف بعثت (آیه دوم سوره جمعه) سخنرانی

کرده‌اند. برخی از عنوانهای این سخنرانیها از این قرارند: بعثت و دولت (۱۳۵۹)، بعثت و راههای ایمان (۱۳۶۰) بعثت و تزکیه (۱۳۶۱)، حکمت، ماده چهارم بعثت (۱۳۶۲)، گمراهی آشکار (۱۳۶۳)، ناگفته‌های بعثت (۱۳۶۴)، بعثت و معجزات (۱۳۶۵)، بعثت و ابراهیم (۱۳۶۶)، پادشاهی خدا (۱۳۶۷)، بعثت و آفات رسالت (۱۳۶۸)، بعثت و فضل خدا (۱۳۶۹)، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء (۱۳۷۱)، بعثت و نبوت (۱۳۷۲) و بالاخره بعثت و آزادی (۱۳۷۳) که چند هفته پیش از سفر بی‌بازگشت به خارج از کشور در انجمن اسلامی مهندسین، ایراد کرد. اکثر این سخنرانیها، پس از چندی به صورت جزوه و کتاب در سطح محدود و یا گسترده انتشار یافته‌اند.

افزون بر سخنرانی در مراسم جشن بعثت، مهندس بازرگان، به مناسبت تولد پیامبر اسلام نیز، سخنرانیهایی داشته که بعضی از آنها از این قرار است: ولادت و نبوت (۱۳۶۳) و انقلاب و انتظار (۱۳۶۱).

برخی سخنرانیها نیز به مناسبتهای مذهبی دیگر، ایراد شده‌اند که شماری از آنها بدین قرار است: خدمات و میراث در جمهوری اسلامی ایران (در حسینیه ارشاد - ۱۳۵۹ - که در همان سال همراه مقاله بعثت و دولت چاپ شده است)، ابراهیم، پیامبر خود ساخته و خود آغاز (سخنرانی در مراسم عید قربان در نهضت آزادی - ۱۳۶۳ - که در جلد چهارم بازبایی ارزشها، چاپ شده است)، میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا، (سخنرانی در تاسوعا و عاشورا در انجمن اسلامی مهندسین - ۱۳۶۳ - که در جلد چهارم بازبایی ارزشها چاپ شده است)، توهین و تعظیم در اسلام و ایران (سخنرانی در مراسم احیای ماه رمضان - ۱۳۶۳ - در جلد چهارم بازبایی ارزشها چاپ شده است)، رسالت انبیایی و انقلاب ماها (سخنرانی در عید فطر سال ۱۳۶۱ در انجمن اسلامی مهندسین - در جلد سوم بازبایی ارزشها چاپ شده است)، سیمای اسلام (سخنرانی در ماه رمضان ۱۳۵۹ - در روزنامه میزان، مورخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۵۹ و بعد در جلد اول بازبایی ارزشها، چاپ شده است)، ابراهیم، امام و امت (سخنرانی در عید قربان سال ۱۳۶۱ در انجمن اسلامی مهندسین)، دین و آزادی (سخنرانی در عید فطر سال ۱۳۶۰ در انجمن اسلامی مهندسین که در جلد اول بازبایی ارزشها، چاپ شده است)، عاشقی خدا (سخنرانی در مراسم عید فطر

سال ۱۳۶۳ در انجمن اسلامی مهندسين و البته، شرکت انتشار جداگانه آن را چاپ کرده است، معرفی صحیفه سجادیه (مقدمه بر ترجمه و شرح مبشری بر صحیفه - چاپ نشده) از خدا بودن قرآن (سخنرانی در مراسم دعای کمیل، در سال ۱۳۷۳ - چاپ نشده) از جمله سخنرانیهای مذهبی و اجتماعی بازرگان، در مراسم دعای کمیل، در تهران بوده است. این مراسم مذهبی که از سال ۱۳۵۴ در تهران با همت جمعی از متدینین وابسته به نهضت آزادی و انجمن اسلامی مهندسين و طیف پیرامون آنها، تشکیل شد که هنوز هم ادامه دارد. در این جلسات، که هر چهارده روز در شب جمعه در یکی از منازل افراد تشکیل می شود، هر بار سخنرانی در موضوعات عمدتاً مذهبی و اخلاقی و تربیتی سخن می گوید. یکی از سخنرانان این جلسات، مهندس بازرگان، بوده است. از جمله ایشان، در طول این سالها، تحت عنوانهای زیر، در مراسم دعای کمیل به ایراد سخن پرداخته است: دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما (تیرماه ۱۳۶۲)، از خدا بودن قرآن (اردیبهشت ماه ۱۳۷۳)، دو قرن همکاری دین و وطن در برابر تهاجم و تمدن غرب.

مهندس بازرگان، سخنرانیهای دیگر نیز دارد که به مناسبتهای مختلف ایراد کرده است. از جمله گزارشهای هفتگی ایشان به مردم در تلویزیون، در دوران نخست وزیری است که بعدها تحت عنوان «مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان» با همت و کوشش آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، در سال ۱۳۶۱ چاپ و انتشار یافته است.

سخنرانیهای دیگر وی از این قرار است: آزادی، خواسته ابدی (سخنرانی در نهضت آزادی ایران، به مناسبت بیست و دومین سال تأسیس نهضت ۱۳۶۲/۲/۲۵ که در جلد سوم بازبایی ارزشها، چاپ شده است)، انقلاب و انقلابی (سخنرانی در نهضت آزادی، ۱۳۶۰/۲/۲۷ در جلد دوم بازبایی ارزشها)، ایران و اسلام (سخنرانی در نهضت آزادی، در سال ۱۳۶۰ که در جلد دوم بازبایی ارزشها آمده است)، انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیسی (سخنرانی در زنجان، در سال ۱۳۶۱ ایراد شده و در جلد دوم بازبایی ارزشها چاپ شده است)، سخنرانی به مناسبت سالگرد وفات دکتر مصدق، در اصفهان (در ۱۶ و ۲۰ اسفند ماه ۱۳۵۹ در روزنامه میزان، چاپ شده)، سخنرانی در حسینیه ارشاد، (دوم آذر ماه ۱۳۵۸ که در

اطلاعات ۳ آذر ماه ۱۳۵۸ چاپ شده است)*، سخنرانی در روزنامه کیهان (۸ دی ماه ۱۳۵۸ که در ۹ دی ماه در کیهان چاپ شده است)، سخنرانی در سمینار بررسی مسایل امنیت ملی، تحت عنوان «نقش ارتش در رابطه با بعد جهانی جهاد اسلامی» (کیهان ۳۱ فروردین ماه ۱۳۵۹ خلاصه‌ای از آن چاپ شده است)، سخنرانی در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۵۸ در سمینار گروه‌های همکاری وزارت نیرو، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی با تشریح مساعی وزارت فرهنگ و آموزش عالی (که در آن سخنرانی درباره بهبود کیفیت صنعت، سخن گفت و اعلام کرد «برنامه مدارس فنی باید دگرگون شود»)^(۱)

مهندس بازرگان، در طول این پانزده سال - از استعفا تا پایان زندگی - مصاحبه‌های متعددی با مطبوعات داخلی و مطبوعات و برخی رسانه‌های خارجی انجام داده است که هنوز تمامی آنها گردآوری و احصا نشده است. از این رو در این جا به شماری از آنها اشاره می‌شود: مصاحبه روزنامه اطلاعات در مورد مسایل و ایرادها مربوط به دولت موقت (که در تاریخ ۴ و ۵ دی ماه ۱۳۵۸ چاپ شده است)، مصاحبه کیهان تحت عنوان «راه قرآنی وصول به خدا، غیر از راه فلسفه است» (کیهان ۶ و ۸ مرداد ماه ۱۳۵۹)، مصاحبه کیهان درباره حسن نزیه (کیهان ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹)؛ مصاحبه میزان، درباره آیت‌الله طالقانی (۱۹ شهریور ماه ۱۳۵۹)، مصاحبه به مناسبت سالگرد دکتر قریب (میزان، ۳۰ دی ماه ۱۳۵۹)، مصاحبه با میزان درباره نطق قبل از دستور در مجلس (۶ اسفند ماه ۱۳۵۹)، مصاحبه به مناسبت نهضت ملی شدن نفت (میزان ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۹)، مصاحبه با میزان درباره التقاط و التقاط‌اندیشی (میزان، ۹ فروردین ماه ۱۳۶۰ و بعدها در جلد اول بازبانی ارزشها چاپ شده است)، مصاحبه با مجله ایران فردا درباره خلق‌ید (در شماره ۷ و ۸ سال ۱۳۷۲ چاپ شده است)، مصاحبه با مجله کیان، درباره نوآندیشی دینی معاصر (در شماره ۱۱ سال ۱۳۷۲ چاپ شده است)، مصاحبه با روزنامه جهان اسلام، درباره دکتر علی شریعتی (که در ویژه‌نامه سالگرد دکتر شریعتی در سال ۱۳۷۲ چاپ شده

* البته در همان روزنامه، مورخ ۱۲ آذر ماه، نقدی بر برخی از مطالب سخنرانی یاد شده، چاپ شده است.

است)، مصاحبه با مجله آدینه، تحت عنوان «حاکمیت ملی، بدون وجود احزاب قابل تصور نیست.» (در ویژه‌نامه آن مجله در سال ۱۳۷۲ آمده است)، مصاحبه با نشریه ارشاد، درباره آزادی (در سال ۱۳۷۳ که البته چاپ نشده) نیز مصاحبه‌ای با این جانب تحت عنوان «نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر» که در سال ۱۳۷۳ به صورت محدود منتشر شده است.* مصاحبه‌های متعددی با برخی از رادیوهای فارسی زبان خارجی نیز داشته که مبسوط‌ترین آن مشارکت در برنامه «داستان انقلاب» بوده است که به وسیله رادیو بی.بی.سی (بخش فارسی) تهیه شده بود و در سال ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ از آن رادیو پخش شد.**

مهندس بازرگان، در این دوران پانزده ساله، مقالات متعدد نیز نوشته که غالب آنها در مطبوعات به چاپ رسیده است. از جمله شماری از آنها در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ در روزنامه میزان، انتشار یافته‌اند*** که از این قرار است: انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی (۱۹ شهریور ماه ۱۳۵۹)، پیام به دانش‌آموزان (۱ مهر ماه ۱۳۵۹)، پیام به ارتشیان (۵ مهر ماه ۱۳۵۹)، عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی (۱۲ مهر ماه ۱۳۵۹)، دلوریهای خوزستان (۱۷ مهر ماه ۱۳۵۹)، اختناق شاخ و دم ندارد (۸ آبان ۱۳۵۹)، گرز پهلوان و حیای گریه (۱۲ آبان ۱۳۵۹)، اندر بلای سخت (۱۴ آبان ۱۳۵۹)، تعطیل دانشگاهها (۲۷ دی ماه ۱۳۵۹)، شیوه انتقامی و شیوه انقلابی (۱۰ اسفند ۱۳۵۹)، مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه (۹ اردیبهشت ۱۳۶۰)، فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم (۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹)، حکومت اسلامی (۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۰)، دندانساز و دولت (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰) و متانت و قضا (۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰).

هر چند در سالهای پس از ۱۳۶۳، امکان انتشار مقالات مهندس بازرگان، در

*. این مصاحبه همراه چند مصاحبه دیگر در یک کتاب با عنوان «نوگرایی دینی» در سال ۱۳۷۸ توسط نشر قصیده به چاپ رسیده است.

** این برنامه در ۳۶ قسمت تنظیم شده بود و هفته‌ای یک بار پخش می‌شد، بعدها به دو صورت در ایران چاپ و منتشر شد. یک صورت آن با همت آقای عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ شد. صورت دیگر آن تحت عنوان «تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران» بود که با کوشش و توضیحات آقای عمادالدین باقی، در سال ۱۳۷۳ چاپ شد.

*** اصولاً مهندس بازرگان، یکی از اعضای مؤثر و فعال در تأسیس و اداره روزنامه میزان بود.

مطبوعات و مجلات به صفر رسید، اما او همچنان در کار نوشتن بود و در آن سالها بعضی از مقاله‌ها در کتابها و مجموعه‌ها به چاپ رسید و در سالهای پس از ۱۳۷۰ در شماری معدود از مجلات و نشریات مستقل نیز مواردی از مقالات وی چاپ شد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نوروز ۱۳۵۸ (چاپ شده در شماره ۵۵ و ۵۶ مجله آدینه در اسفند ماه ۱۳۶۹)، یک سونگری را کنار بگذاریم (چاپ شده در شماره ۷۵ مجله آدینه - آبان ۱۳۷۱)، استقلال و عدالت در آزادی، ممکن است (چاپ شده در شماره‌های ۹۴ و ۹۵ مجله آدینه - شهریور ماه ۱۳۷۳)، ملاحظاتی پیرامون گزینشهای اداری و آموزشی (چاپ شده در شماره ۱۵ ایران فردا - مهر و آبان ۱۳۷۳) چهار ایسم (ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سیانتیسم، امانیسم) (در جلد سوم بازیابی ارزشها، چاپ شده است) مسلمین و حکومت اسلامی (چاپ و توقیف شده در جلد چهارم بازیابی ارزشها)، ترمز و تفضیل (چاپ شده در کیهان مورخ ۲۰ آبان ۱۳۶۰ که بعدها در جلد دوم بازیابی ارزشها چاپ شده است)، تلافی ۲۵۰۰ ساله (پس از فتح بستان نوشته شده ولی در جلد دوم بازیابی ارزشها، چاپ گردیده است)، آیا اسلام خطر جهانی است؟ (برگزیده‌ای از آن ابتدا در مجله لوموند فرانسه چاپ شد و بعدها نقدی در هفته نامه کیهان هوایی به آن مقاله نوشته شد و بازرگان، نیز پاسخهایی بر آن نوشت که پس از درگذشت بازرگان، تحت همان عنوان به چاپ رسیده است و پس از این در این باره توضیح خواهیم داد).

باید افزود که مقالات مهم و قابل توجه بازرگان - به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی - در طول پانزده سال اخیر، غالباً تحت عنوان واحد «بازیابی ارزشها» در پنج جلد به چاپ رسیده است که پیش از این به مقالات مندرج در آنها، اشاره کرده‌ایم. سه جلد از این مجموعه چاپ شده و جلد چهارم آن سالهاست که در اداره کتاب و وزارت ارشاد، توقیف است و اجازه انتشار نیافته است.

اما کتابهای مستقل بازرگان، پس از انقلاب، چندان زیاد نیست. عنوانهای این آثار چنین است: گمراهان (چاپ شده در سال ۱۳۶۲)، انقلاب ایران در دو حرکت (چاپ شده در سال ۱۳۶۳) شصت سال خدمت و مقاومت (چاپ شده در سال ۱۳۷۵). این کتاب خاطرات مهندس بازرگان است که در گفتگو با مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی، فراهم آمده بود. جلد اول آن که از کودکی آغاز و تا سال ۱۳۴۲ را

در بر می‌گرفت پس از پیاده شدن از نوار، به وسیله مهندس بازرگان، ویرایش شده بود، بعد از مرگ به چاپ رسید، ولی جلد دوم آن، که عمدتاً تألیف و تحقیق مرحوم نجاتی است و حوادث سالهای ۴۴ تا انقلاب را در بر می‌گیرد، در سال ۱۳۷۷ چاپ شد.

دغدغه‌های فکری بازرگان، در دهه شصت

می‌دانیم که مهندس بازرگان، از همان آغاز ورود به عرصه اندیشه و سیاست و اجتماع، بیش از هر چیز و پیش از همه، دغدغه اصالتها و ارزشهای جامعه مسلمان ایران و رشد و تعالی مادی و معنوی جامعه دینی از طریق پالایش باورها و اندیشه‌های دینی (خرافه زدایی از دین) را داشت. این ویژگی و احساس مسئولیت و دغدغه، تا آخرین لحظه زندگی پر فراز و نشیب وی نه تنها کم نشد که روز افزون نیز بود. منتها در شرایط مختلف و شدیداً متحول جامعه ایرانی در طول پنج دهه، بازرگان، در هر زمان با توجه به شرایط و نیازها و کمبودها، می‌اندیشید و عمل می‌کرد و می‌کوشید، نیازهای هر دورا درک کند و متناسب با آن نیازها بیندیشد و موضع‌گیری و فعالیت کند.

اگر آثار متعدد و متنوع بازرگان را در این نیم قرن ملاحظه کنیم، به روشنی در می‌یابیم که هیچ اثر و گفته و نوشته‌ای نیست که بدون تأمل قبلی و بدون احساس کمبود و نیازی و بدون قصد پاسخگویی به پرسشی - مطرح شده یا مقدر - بدون انگیزه گشودن گرهی فکری و اجتماعی، پدید آمده باشد. گفتیم که بازرگان، اساساً بیهوده‌گویی، تکرار، تقلید و به اندیشه و عمل جدای از نیازهای واقعی اجتماعی، اعتقادی نداشت. وی بر آن بود که باید سخنی گفت و عملی کرد که در خدمت جامعه باشد و به هر حال گرهی بگشاید. او پیوسته به «تولید» و «تأسیس» توجه داشت. و البته در این راه موفق نیز بود.

با توجه به این عقیده و سلیقه و عملکرد بود که تمامی آثار مهم بازرگان «شان نزول» دارند و می‌توان شان نزولها را با توجه به شرایط زمان و مکان پدید آمدنشان، دریافت. چرا که او یک محقق و گوینده و نویسنده حرفه‌ای نبود که با سفارش دیگران و یا حتی صرفاً به خاطر ذوق و سلیقه شخصی اثر پدید آورده باشد.



نگران آینده که چه خواهد شد!...

در یک نگاه کلی، می‌توان گفت در دهه بیست، دغدغه بازرگان، در حوزه اندیشه و عمل اجتماعی «اسلام اجتماعی - علمی» و در دهه سی «اسلام سیاسی - علمی» در دهه چهل و پنجاه «اسلام انقلابی - علمی» بود اما در دهه شصت و دوره پرتب و تاب پس از انقلاب، بیشترین کوشش و تکاپوی بازرگان، حفظ ارزشهای دینی یا طرح «اسلام ارزشی - عقلی» و معنوی بود. چراکه به گمان بازرگان، پس از انقلاب و استقرار نظام دینی، تحت عنوان «جمهوری اسلامی» مبتنی بر «ولایت فقیه» - یا به تعبیر طنز آلود وی «جمهوری روحانی» - اسلام اجتماعی و سیاسی و انقلابی، به وسیله برخی از مدافعان و پیروان آن، راه افراط در پیش گرفته و بارها کردن علم‌گرایی و خردمندی و اعتدال، ارزشهای دینی را در پای قدرت و سیاست و دنیا فدا کرده و در نهایت اصالت و اعتبار اخلاقی و معنوی دینی و ارزشهای الهی نادیده گرفته و بالاخره «آخرت» را به نفع «دنیا» قربانی کرده است. یعنی اگر بازرگان، در طول چهل سال پیش از انقلاب، از اسلام فردی و غیرعلمی و غیرعقلی و

غیراجتماعی و غیر سیاسی، شکوه می‌کرد و تلاش وافر داشت تا از منظر دین و دینداری جامعه ایرانی و مسلمانان و به ویژه روحانیان را به آگاهی و آزادی و ترقی و توسعه و انقلاب اجتماعی فرا خواند، در تجربه انقلاب اسلامی، در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، احساس کرد که شمار زیادی از افراد جامعه، انقلابی و به طور خاص «جوانان» و «روحانیان» با برداشتهای یک بعدی و دنیاگرانه و افراطی از اسلام، دیانت را ابزار قدرت و انقلاب و ستیز انقلابی با استبداد و یا استثمار و یا امپریالیسم کرده و در بهترین حالت، نیمی از واقعیت و جامعیت اسلام را به زیان نیم دیگر - که اتفاقاً اصلی است - برگرفته و عمل می‌کنند. آن جمله معروف و طنزآلود ایشان «باران خواستیم، سیل آمد» به خوبی از تفکر و تحلیل او از شرایط پس از انقلاب، حکایت می‌کند. این بود که او در اندیشه و عمل، آنچه در توان داشت، کوشید از افراط‌کاریها و یک‌سویگریها جلوگیری کند و مانند گذشته، اسلام را در تمامی ابعادش معرفی کند و در نهایت حافظ ارزشهای اصیل دینی و داعی تعالی اخلاقی، مبتنی بر دیانت باشد.*

البته در این میان دو نکته قابل ذکر است. یکی این که بین بازرگان و منتقدانش، در مورد جامعیت اسلام و یا تفسیر دین و انقلاب و ارزشها، توافق و اجماع نبود. چه بسا اموری که از نظر بازرگان، دنیاگرایی و غیرعقلانی و یا ضد ارزش و یا فروعات دینی بود، از نظر جناح مقابل، عین اسلام و معنویت و ارزش توحیدی و در متن یا هسته اصلی، دیانت و شریعت شمرده می‌شد. نمونه‌ها و مصادیقی از این دو طرز فکر را در موارد متعدّد به ویژه در فصل ارزیابی کارنامه دولت موقت آوردیم. نکته دیگر این که بازرگان، به رغم این که داعیه جامعیت اسلام را داشت، در دهه شصت، بیشتر از ارزشها و بعد معنوی و اخلاقی و آخرتی دین دفاع و تبلیغ می‌کرد، تا آن جا که به نظر می‌رسید او از اسلام اجتماعی و سیاسی، که خود نیز چهاردهه از آن دفاع کرده بود، فاصله گرفته است. اما از نظر خود او چنین نبود، فقط به دلیل افراط‌کاریهای طرف مقابل بود که به طور اجتناب ناپذیر و طبیعی، تأکید بیشتری روی مبانی دینی و بعد آخرتی و ارزشی و اخلاقی دین داشت.

* از جمله در این مورد بنگرید به دغدغه‌های مهندس بازرگان؛ درباره هویت اسلامی انقلاب، مقاله وی در کیهان، اول بهمن ماه ۱۳۵۹ تحت عنوان «انقلاب ایران به کجا می‌رود؟».

اکنون با این مقدمه و مدعای کلی، نگاهی می‌اندازیم به مهمترین آثار پدید آمده بازرگان، در سالیان پس از انقلاب. پیش از ورود به بررسی آثار بازرگان، باید اشاره کرد که عنوانهای انتخاب شده سخنرانیها و یا مقالات و کتابها، غالباً شأن نزول گفته‌ها و نوشته‌ها و در واقع دغدغه‌ها و نگرانیهای او را نشان می‌دهد. اگر نگاهی به عنوانهای یاد شده - که قبلاً آنها را نقل کردیم - بیندازیم به خوبی این مدعا، احساس و اثبات می‌شود. به طور خاص، شش عنوان از آثار بازرگان، در دهه شصت، به روشنی از این جهت‌گیری و دغدغه، حکایت می‌کند: بازیابی ارزشها، بازگشت به قرآن، انقلاب ایران در دو حرکت، گمراهان، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا و آیا اسلام یک خطر جهانی است؟ البته باید تذکر داد که این عنوانها بیشتر برای دست‌اندرکاران انقلاب و آشنایان با تحولات دهه شصت و به ویژه برای کسانی که کم و بیش با افکار و حساسیتهای بازرگان و منتقدانش، آشنایی دارند، روشن و گویای نگرانی و موضع‌گیریهای فکری - سیاسی بازرگان است.

در این جا به ترتیب درباره هر یک از آثار یاد شده و محتوای آنها، توضیحاتی می‌دهیم و تفصیل و تحلیل آنها را در جلدهای بعدی پی خواهیم گرفت.

شاید گویاترین و شیواترین عنوان «بازیابی ارزشها» است که از آن یاد کردیم. بازیابی ارزشها در چهار جلد چاپ شده که البته جلد چهارم آن در توقیف مانده و تا کنون عرضه نشده است. در این مجموعه ۲۳ عنوان مقاله گرد آمده است. این عنوانها - که قبلاً آنها را آوردیم - و مطالب و جمع‌بندیهای انجام شده در مقالات یاد شده، جهتگیریها و حساسیتهای دغدغه‌های مهندس بازرگان را به خوبی نشان می‌دهد. مفاهیمی چون امام، امت، انقلاب، انقلابی، حکومت، دولت، سیاست، بیگانه، امپریالیسم، لیبرالیسم، اومانیسیم، مارکسیسم، ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، آزادی، عدالت، استضعاف و مستضعفین، التقاط و... در دوره انقلاب و در دهه شصت، بیش از هر زمانی مطرح بوده است و البته هر شخص و یا گروه و جریانی، از منظر خود و عمدتاً با انگیزه‌های سیاسی، از آن واژه‌ها سود جست، به نفع خود و به زبان رقیبان ایدئولوژیک و سیاسی، از این نوع اصطلاحات بهره می‌گرفت.

مهندس بازرگان، به عنوان یک متفکر و صاحب‌نظر و تحلیل‌گر و مصلح اجتماعی و نیز به عنوان دبیرکل یک تشکل سابقه‌دار اسلامی و سیاسی، در

مجموعه بازبایی ارزشها کوشیده است که به شماری از این نوع اصطلاحات و مفاهیم بپردازد و آنها را از دید تاریخی و نظری و به ویژه از نظر دینی و قرآنی نقد و بررسی و تحلیل کند و در نتیجه، نشان دهد که چگونه همین مفاهیم جدید و غالباً غربی و نوعاً با درون مایه‌های غیراسلامی یا ضد اسلامی بر ضد غرب و غربگرایان - واقعی یا توهمی - به کار گرفته می‌شود. نیز چگونه کسانی از دینداران از منظر مادی‌گرایانه یا مارکسیستی بهره می‌گیرند تا زیر لوای دین و به انگیزه احیای دین و دینداری، به اهداف دنیایی و مادی و سیاسی و حزبی خود برسند.

البته باید توجه داشت از آن جا که شخص بازرگان و نهضت آزادی ایران نیز در معرض اتهاماتی از قبیل اُمانیست، لیبرال، ملی‌گرا، علم‌گرا، غرب‌گرا و... بود، انگیزه دفاع و ضرورت پاسخگویی به منتقدان و یا متهم کنندگان هم در این نوع نوشته‌ها مؤثر بوده است. ولی در هر حال انگیزه اصلی بازرگان، از طرح این مفاهیم و مسایل و تحلیل و ارزیابی آنها، نوعی مبارزه با کج‌رویها و «بازبایی ارزشها» ی اصیل اسلامی و ملی بود.

مجموعه دیگر «بازگشت به قرآن» است. چنان که گفته شد، جز جلد پنجم و ششم، بقیه جلد‌های آن منتشر شده است. این مجموعه دارای مباحث مختلفی است، اما فصول به هم پیوسته و انسجام یافته و طراحی شده یک اثر گسترده و متنوع است. هر چند انتخاب نام آشنای «بازگشت به قرآن»، به انگیزه طرح مجدد قرآن به زندگی مسلمانان در دوران پس از انقلاب، دورانی که بازرگان، دریافت، مردم و بیشتر انقلابیهای جوان مسلمان از قرآن فاصله می‌گیرند، بوده است، اما مطالب این مجموعه بیشتر نظری و تفسیری و علمی است و کمتر به مسایل اجتماعی و یا سیاسی روز، اشاره دارد. در عین حال اگر تمامی مطالب این مجموعه مورد مطالعه قرار گیرد، توجه جدی به مسایل فکری و اجتماعی و حتی سیاسی روز در آنها کاملاً آشکار است. از جمله بحث گسترده «استکبار و استضعاف»، که در سالهای پس از انقلاب، از جمله اصطلاحات و مفاهیم کلیدی در تفکر ایدئولوژیک و سیاسی جامعه و نیروهای مسلمان بود، در جلد چهارم، مؤلف واقعیت‌های جاری انقلاب و جامعه را نشان می‌دهد.

اثر دیگر، کتاب «گمراهان» است که عنوان اصلی و فرعی آن چنین است:

«گمراهان - حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت در ارتباط با سوره حمد». این کتاب در قطع رقعی و حدود ۱۷۰ صفحه است، که دارای بخشها و فصول زیر می‌باشد:

بخش اول (سوره حمد) با این عنوانها: مغضوب علیهم، چه کسانی هستند. افتراهای به خدا و عصیان و سنگدلیهای یهود. انحرافها و گمراهیهای مسیحیت. بعد از حمد. انگیزسیون.

بخش دوم (نهضت مذهبی تفتیش عقاید و تحمیل افکار و آداب در اروپای مسیحی قرون وسطا). با این عنوانها: اوج اقتدار کلیسا. نهضت ضد خرافات دینی. سیل الحاد. عکس‌العملها و درگیریهای خونین. محاکم تفتیش عقاید. سیر تاریخی و تحولات شرعی و حقوقی محاکم تفتیش عقاید. آیین دادرسی انگیزسیون و شکنجه‌ها. مبانی شرعی و حقوقی انگیزسیون. نتایج کوتاه‌مدت در فرانسه و ایتالیا. انگیزسیون در کشورهای دیگر اروپا. از مالک یوم‌الدین شدن تا رب‌العالمین. انگیزسیون در اسپانیا. تفتیش و تحمیل عقاید در اسپانیا. تحول محاکم تفتیش عقاید اسپانی. رفتار انگیزسیون اسپانی با یهودیان و مسلمانان. تجاوز محاکم تفتیش عقاید به ماورای الحاد. محاکم تفتیش عقاید علیه دانش و دین. سانسور مطبوعات. بازگشت به سوره حمد. انگیزسیون در دنیای اسلام.

بخش سوم (بازگشت اصطلاح تجدید حیات). با این عنوانها: بازگشت و اعراض، اصلاح، رنسانس عصر روشن‌بینی یا تولد دوباره اروپا: ۱- هنر و ادبیات. ۲- اومانیت و اومانیسیم در قالب زبانهای ممکن و مکاتب اصیل. ۳- طبیعت‌شناسی و طبیعی مسلکی. ۴- زندگی و دنیاپرستی. ۵- دولت و وطن‌پرستی. ۶- علم و ماشین. ۷- لیبرالیسم. ۸- سوسیالیسم و کمونیسم.

چنان که نام و عنوانهای کتاب «گمراهان» نشان می‌دهد - و به ویژه که صفحه اول کتاب مژین به سوره حمد است - این کتاب تفسیری است از سوره حمد (فاتحة الکتاب) که با استفاده از مفهوم گمراهی و گمراهان و انطباق آن با مسیحیان، از تاریخ تحولات آیین مسیح در قرون وسطا و عصر رنسانس و قرون جدید، استفاده شده و گمراهی پیروان مسیح را در بستر تاریخ و تحولات دو هزار ساله آن، نشان داده است. اما کسانی که با ذهن و زبان و گرایشهای فکری و اجتماعی و سیاسی بازرگان،

آشنا هستند و به ویژه با در نظر گرفتن شرایط نگارش و انتشار کتاب، می دانند که طرح این تفسیر مبسوط و گریز به مسیحیت و قرون وسطا و انگلیزیسیون و سوء استفاده از دین و مقدسات مذهبی، گریزی است به شرایط پدید آمده در سالیان پس از انقلاب و در واقع بازرگان بر آن می شود تا در «حدیث دیگران» چراغ عبرتی فراراه پیروان محمد (ص) و قاریان قرآن بگیرد. او که هرگز جز از قرآن در اصلاح طلبیهای خود استمداد نکرد، این بار نیز از یک هشدار قرآنی، بهره می گیرد تا امت اسلام را طبق تفسیر خود، از قرآن و دین و شرایط روز، از گمراهی برهاند. انگیزه و حتی مباحث و مطالب، در استمرار همان بازگشت به قرآن و بازیابی ارزشهاست. بیان چند نکته در دیباچه کتاب، منظور مؤلف را روشن می کند؛ وی با اشاره به سوره حمد و پیام آن، کتاب را به تمام هموطنانش تقدیم می کند و می افزاید:

«منظورم از هموطنان مسلمان همه آنهاست. چه کلاهی و بی کلاه، مثل خودم از عوام الناس و چه عمامه ای و روحانی یا خواص، که با همه فضل و مقام می توانند، چون لقمان حکیم، ادب از بی ادیان بیاموزند و به مصداق خذالعلم من افواه الرجال، علمی - ولو اندک - از حوزه نرفته ها، یاد بگیرند.»

نویسنده در پایان مقدمه کوتاه خود، می آورد:

«در فروردین ۱۳۶۲ که کتاب حاضر آماده برای چاپ می شد به ملاقات خانواده ای متشکل از چند خواهر و برادر رفته بودم. یکی از آنها (خانم ف. الف) که دبیر است و هیچ کدام، اطلاع از تألیف کتاب و قصد من نداشتند، اظهار داشت: اخیراً خوابی دیدم که ارتباط با شما پیدا می کند. جمع می بودیم به بهشت زهرا، رفته بودیم، مرحوم طالقانی را دیدیم که بیرون از قبر آمده چنان متأثر است و اشک می ریزد که لباس و سنگ قبر خیس شده بود. کسی از میان جمع گفت: بازرگان را بیاورید آقای طالقانی، آرام خواهد شد. شما آمدید و برای ایشان سوره حمد را خواندید و تفسیر کردید. آقای طالقانی راحت شد! حال این یک تصادف است یا رؤیای صادقه که تعبیر درست پیدا کرده، نمی دانم.»

اما در این میان، کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» اثری برجسته و یگانه است. چراکه مهندس بازرگان، این کتاب را یکسره و مستقیم به حوادث انقلاب و تحولات پس از آن تا زمان تألیف کتاب (سال ۱۳۶۲) اختصاص داده و کوشیده است از منظر

خاص خود به چگونگی ظهور «پدیده انقلاب اسلامی» و روند پیروزی و سپس حوادث بعدی، پردازد و در هر مورد نظر و تحلیل خود را بگوید. هر چند ما در فصلهای مختلف و به مناسبتهای بیان حوادث، از مطالب این کتاب بسیار استفاده کرده‌ایم و علی‌القاعده خوانندگان با کتاب و مطالب و مدعیات نویسنده کم و بیش آشنا هستند، اما در این جا برای آشنایی بیشتر، گزیده‌ای از محتویات کتاب را به اطلاع می‌رسانیم.

سخن و مدعای اصلی نویسنده در این کتاب، این است که انقلاب ایران دو نوع از حرکت از خود بروز داده است یکی حرکت وحدت و جذب تمامی نیروها و احزاب و جریانها و در نهایت کل ملت ایران حول اصول مشترک و اهداف مشترک و رهبری واحد و دیگر حرکت دفعی و اختلافات و کنار زدن نیروهای مختلف از کادر و مجموعه رهبری انقلاب و مدیریت جامعه و در نهایت محو و نابودی بسیاری از آنها. وی در مقدمه کتاب می‌گوید:

«ما در این کتاب و مطالعه، از دیدگاه دینامیک و تحرک یا تحول انقلاب وارد شده و مجموعه را در دو مرحله با دو حرکت تشخیص داده و خلاصه کرده‌ایم. چنین به نظر آمده است که انقلاب تا قبل از پیروزی درخشان آن، یک نوع حرکت و حالت کلی داشته است و پس از آن، حرکت و حالت دیگر، کاملاً متمایز و شاید متضاد و مخالف با اولی... [انقلاب] تا این تاریخ به طور ساده و جامع در دو حرکت متقابل «رو به مرکز» و «گریز از مرکز» خلاصه می‌شود. در مکاتبی که حرکت را اساس هستی و وجودی می‌دانند یا لاقول حیات را در حرکت می‌بینند و هر حرکتی ناشی از نیروها و اهداف است، این تشخیص و تسمیه و یا تقسیم‌بندی می‌تواند گویای خیلی از معانی باشد.»

سپس می‌افزاید:

«تا قبل از پیروزی انقلاب و از دیر زمانی که می‌توانیم دامنه‌اش را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بکشانیم، بیشتر تحریکات و تاملها و تعهدها، خصوصاً در سالهای آخر، در جهت هماهنگی، و همکاری و ائتلاف، یا تمرکز رهبری و وحدت کلمه، سیر کرده است. ولی پس از آن و بلافاصله پس از آن، از زمان تشکیل و خدمات دولت موقت، عموماً شاهد تفرق و تشتت و بلکه تخالف و

تخاصم و طرد شده‌ایم. جامعه انقلابی ما از ائتلاف و اتحاد و از وحدت کلمه به تدریج دور شده هرکس و هرگروه به شی خود رفته، تنها خود را محق و موظف دانسته و خواسته است سایر افکار و افراد و گروهها را حذف یا ادغام در خود نماید. شعارها که در ابتدا «همه با هم» بود تبدیل به «همه با من» شد.

در حرکت اول، مردم به خاطر اهداف به دنبال اشخاص می‌رفتند و ارزش هر کس روی سوابق و خدمت به هدف واحد، تعیین می‌گشت اما پس از پیروزی و حصول نسبی مقصود، اشخاص، جانشین اهداف یا تعیین کننده اهداف گشتند... طبعاً دولت موقت نیز که منتها الیه دوران اول و تشکیل یافته و مظهر و مجری شعار وحدت و ائتلاف بوده و مساعی‌اش به جایی نمی‌رسید، می‌بایستی کنار برود.»

تمامی این کتاب ۲۵۰ صفحه‌ای، شرح و بسط این نظریه و تحلیل است. مهندس بازرگان، با مروری بر تاریخ چند دهه اخیر و به طور مشخص، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۶۲ و ذکر حوادث مهم و اساس آن، کوشیده است دلایل و مستندات برای بیان دو حرکت متضاد و یا لاقابل متفاوت انقلاب اسلامی ایران، ارایه کند.

کتاب مجموعاً دارای چهار قسمت است. قسمت اول (= حرکت اول انقلاب) از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، قسمت دوم (= حرکت دوم انقلاب) از استعفا تا زمان نگارش کتاب، و قسمت سوم، «فاتحین انقلاب» و قسمت چهارم «فصل الحاقی» است. از ذکر عنوانها و بحثهای قسمت اول، که چندان تازگی هم ندارد، در می‌گذریم، اما گزیده‌ای از سه قسمت دیگر را می‌آوریم. در قسمت دوم، بحث از انتخاب مهندس بازرگان، به نخست‌وزیری و تشکیل دولت موقت انقلاب، آغاز می‌شود و حوادثی چون اشغال سفارت آمریکا، انقلاب فرهنگی، دادگاههای انقلاب، جنگ ایران و عراق و برخی حوادث دیگر و نیز مفاهیمی چون انقلاب و انقلابیگری، شعار نه شرقی - نه غربی، مذهب و ملیت، روحانیت و نقش آن، اسلام فقهتی، مکتب‌گرایی، انحصارگری و... مورد بحث و تحلیل و نقد قرار گرفته است. در این دیدارها و مسایل و مفاهیم مورد اشاره، بازرگان، روایت خود را از تاریخ تحولات بیان کرده، دیدگاه خاص خود را نیز ابراز

نموده و نیز مفاهیم کلیدی مورد توجه در حوزه گفتمان‌های درون انقلاب در دهه شصت را به کنکاش گرفته آن‌گاه تفسیر ویژه خود را اظهار کرده است. از آن جا که از برخی از این مطالب و یا حوادث تاریخی، از دیدگاه بازرگان، یاد کرده و ابعاد نظری و ایدئولوژیک مفاهیم را نیز در جای خود خواهیم آورد، از نقل و روایت عبارات و نگاهت ایشان خودداری می‌کنیم. خلاصه و جان کلام، همان است که قبلاً سطوراً از مقدمه کتاب آوردیم. بازرگان، معتقد است «مفصل دو حرکت یا لولای رابط بین دو بازوی انقلاب» (بازوی وحدت و تفرقه‌گرایی) دولت موقت، بوده است که با استعفای بازرگان و حذف دولت موقت او، حرکت سوم آغاز و روبه توسعه و رشد نهاده، سرانجام دچار تحریفها و لغزشها شد و در نتیجه به زیان کشور و انقلاب و ملت و دین و مردم تمام شد.

در قسمت سوم، که تحت عنوان «فاتحین انقلاب» از آن یاد شده است، بازرگان، در فرجام بحث، سه دسته را فاتحان و پیروزمندان انقلاب و محصول حرکت دوم دانسته است: ۱- نوجوانان، ۲- مارکسیستها و ۳- روحانیت. بازرگان، با تحلیلی که از روند انقلاب در حرکت دوم ارایه می‌دهد، مهمترین عامل انحراف را «انحصار طلبی روحانیت» و نفوذ اندیشه‌های خوشونتگرا و الحادی مارکسیستی می‌داند. اما در تحلیل نهایی عامل روحانیت، نیز به عامل نفوذ مارکسیسم تقلیل می‌یابد. از نظر بازرگان، غالب مفاهیم مطرح شده در انقلاب و جریانهای افراط‌گرایانه سالهای نخست انقلاب، مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر مارکسیسم و مارکسیستها و به ویژه توده‌ایها بوده است. که البته به نظر بازرگان این نفوذ به سالیان دورتر - حتی از مشروطه به بعد - باز می‌گردد.*

کتاب مهم دیگر، کتاب «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» است که البته صورت نهایی آن در سال ۱۳۷۷ چاپ و منتشر شده است. عنوان این کتاب در سال ۱۳۷۱ به مناسبت جشن مبعث، در انجمن اسلامی مهندسین، به صورت سخنرانی، ایراد شده است. پس از انجام سخنرانی، شماری از اعضای انجمن، نسبت به پاره‌ای از مطالب و نظریات سخنران، انتقاد داشته و یا دچار ابهام شده بودند. از این رو

*. لازم به ذکر است که این جانب نقدی بر این کتاب نوشته‌ام که در شماره ۲۳ مجله ایران فردا (دی ماه ۱۳۷۴) چاپ شده است.

مطالب سخنرانی به صورت یک جزوه در آمد و برای اظهار نظر به حدود ۳۰ تن از صاحب نظران مسلمان، فرستاده شد، تا اظهار نظر کنند. اغلب کسانی که پاسخ کتبی دادند، کم و بیش برخی از مطالب جزوه را مورد نقد و نقض قرار دادند. پس از آن انجمن اسلامی مهندسين، تصميم گرفت از منتقدان دعوت کند تا در یک سمینار علمی با حضور مهندس بازرگان، نظریات ایشان را مورد بحث و نقد و تحلیل قرار دهند. و این دعوت انجام شد. سمینار در زمستان ۱۳۷۲ در محل انجمن، برگزار شد و هفت جلسه متوالی - به طور هفتگی - طول کشید. ۱۶ نفر در شش جلسه، سخن گفتند که البته غالباً منتقدانه، اظهار نظر کردند. در جلسه هفتم مهندس بازرگان، به اشکالات و ایرادهای منتقدان، پاسخ گفت و کوشید نظریه خود را با وضوح بیشتر شرح دهد.

پس از آن، جزوه نخستین با عنایت به مطالب سمینار، ویرایش و در سطح محدودی تکثیر شد. جزوه دوم نیز برای اظهار نظر به بعضی از صاحب نظران داده شد تا اظهار نظر کنند. بار دیگر کسانی درباره مطالب جزوه «آخرت و خدا» اظهار نظر کردند که سرانجام متن جزوه و مقالات انتقادی با عنوان یاد شده چاپ شد و در اختیار مردم قرار گرفت.^(۱)

مهندس بازرگان محور بحث خود را روی مقوله مهم «انتظار از دین» می گذارد که در سالیان اخیر در مبحث «فلسفه دین» مطرح شده است. ایشان صورت مسئله را چنین طرح می کند:

«مسئله این است که ببینیم، مشیت خداوند سبحان و منظور باری تعالی از بعثت پیغمبران، یا مأموریت و رسالت آنان، چه بوده است، و انتظار از دین و استفاده مؤمنین از دینداری چه باید باشد؟... مسئله این است که معلوم شود مؤمنین و گروندگان در عقاید و افکار و برنامه های زندگی دنیایی و آخرتی خود یا در جهان بینی و ایدئولوژی چه نظر و انتظار از دین داشته باشند و چه مسایل و مشکلاتی را باید به عهده خود بدانند. به بیان دیگر آیا دین فقط عبادت و

۱. مقالات، غالباً انتقادی به قلم نویسندگان زیر در کتاب مذکور آمده است: آیت الله سید محمد جواد موسوی غروی، دکتر عبدالکریم سروش، حسن یوسفی اشکوری، مهندس مصطفی کتیرایی، سعید غفارزاده، دکتر ضیاء رفیعیان و محمد بسته نگار.

رضای خدا و سعادت آن دنیا است یا جوابگوی مسایل و نیازهای زندگی نیز هست و در این صورت، تا چه حد، حل‌کننده و دستور دهنده امور دنیایی فردی یا اجتماعی ما باید باشد؟»

پس از آن بازرگان، به سابقه ربط دین و دنیا و انتظار حل مشکلات دنیایی از دین می‌پردازد و به نظریات و تلاش‌های خود و دکتر شریعتی، در دهه‌های پیش از انقلاب اشاره می‌کند و می‌گوید:

«در هر حال پیوند مبارک و میمونی ما بین «دین و دنیا» با شادی و خشنودی همگان، منعقد گردید، و نتیجه آن پیروزی درخشان انقلاب اسلامی ایران شد.»

مهندس بازرگان، تحت عنوان «منشاء طرز تفکر» «دین برای دنیا» به سابقه این اندیشه از نظر تاریخی، روانی، سیاسی و اجتماعی می‌پردازد و جان کلام ایشان این است که بشر خودخواه و جاه‌طلب، که همه چیز را برای خود و به نفع خود می‌خواهد، حتی خدا و دین را هم در خدمت دنیا و امور دنیوی می‌پسندد.

عنوانهای دیگر کتاب، از این قرار است: تاریخ باستانی قدرت و حکومت، پادشاهان و داوران بنی اسرائیل، دین و سیاست در نزد زرتشتیان، حکومت از دیدگاه مسیحیت، عمل پیغمبران در عالم انسانها، ادغام دین و سیاست یا اختلاط امامت و خلافت، بررسی و پرسش مستقیم از پیامها و کتابهای انبیا، طرح مسئله قیامت و تربیت، توجه قرآن به آخرت، دومین مأموریت، قرآن چگونه مأموریت و منظور از نزول خود را بیان می‌کند، مقصود این همه احکام و دستورهایی که در قرآن و اسلام در مورد زندگی فردی و اجتماعی وجود دارد، چیست؟، نظر قرآن نسبت به دنیا و رابطه با خدا، معادله یک طرفه، رابطه آخرت با خدا یا انتظار آخرت و ایمان به خدا، مسئله حکومت و اداره امت یا ادغام دین و سیاست، رابطه ایمانی و آخرتی اقتصاد دنیایی از دید منتقدین، اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیا از سیاست و اداره دنیا، برای چیست؟ ایشان در ذیل عنوان آخر می‌نویسد:

«شعارهای «دین برای دنیا» یا «دین و دنیا با هم» و طرز تفکر ظاهراً مترقی و معقول این که هدف از بعثت و رسالت انبیا، سلامت و سعادت زندگی انسانها و اداره صحیح دنیا بوده است یا توأم با آخرت می‌باشد، یک سلسله زیانها و آفات

و انحرافهایی به بار می‌آورد که نهایت آن خَسْر الدنیا و الآخره شدن است و ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم.»

آفات و انحرافهای مورد نظر ایشان عبارت‌اند از:

- ۱- تبدیل توحید به شرک
- ۲- انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم، نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسایل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دایم التزاید فردی و اجتماعی.
- ۳- نتایج معکوس و تلخ که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود.
- ۴- اسلامی که با پشتوانه قدرت و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا.
- ۵- «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین هستند.

و بالاخره در بند ششم به عنوان جمع‌بندی و نتیجه می‌گوید:

«۶- اعتقاد به این که پیامبران خدا صرفاً خبر دهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و فدایی شدن انسان نمی‌باشد، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسانها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.»

انتشار این نظر که «پیامبران خدا صرفاً خبر دهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند.» در نظر آشنایان با شخصیت و سوابق فکری و مبارزاتی مهندس بازرگان، شگفت‌آمد. از این رو کسانی حتی از ارادتمندان او نیز این نظریه را عکس‌العمل شرایط دانسته و آن را رجعت و تجدید نظر در آموزه‌های پیشین ایشان - به ویژه در کتابهایی چون اسلام، مکتب مولد مبارز، اسلام اجتماعی، بعثت و ایدئولوژی) شمردند. هر چند خود مهندس بازرگان و برخی از مدافعانش این نظر را قبول نداشتند و مدعی بودند که:

اولاً، این تفکر در برخی آثار گذشته ایشان - از جمله مرز بین دین و سیاست - سابقه داشته،

ثانیاً، این آموزه برای مبارزه با سوء استفاده از دین و افراط‌کاریهای صورت گرفته به نام دین در سالیان اخیر بوده است.

در برخی مطبوعات - از جمله در مجلاتی چون کیان و ایران فردا - نیز در این باره مقالاتی به چاپ رسید.

صرف نظر از محتوای اصلی نظریه بازرگان، یک نکته مسلم است و آن این که نظریه «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» پاسخی است به شرایط روز و تحولات جاری در دهه شصت در جمهوری اسلامی. در واقع محتوای کتاب و دغدغه بازرگان، همان بازگشت به قرآن و بازبانی ارزشهاست. از این نظر می‌توان گفت، یک مصلح اجتماعی مسلمان، در فقدان بعد دنیایی دین، باید به احیای بعد این جهانی اسلام تأکید کند و در عصر زیاده‌رویها به نام دین اجتماعی یا انقلابی، می‌بایست روی بعد آخرتی و معنوی و اخلاقی دین، تأکید و اصرار ورزد.*

کتاب دیگری که فراهم آمده از آخرین مقالات مهندس بازرگان، است، کتاب «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» می‌باشد. عنوان این کتاب در آغاز، عنوان یک مقاله بود که مؤلف به پیشنهاد نشریه معروف فرانسوی «لوموند» به زبان فرانسه برای آن نوشته بود که البته آن روزنامه گزیده‌ای از آن را در ۱۹ آوریل ۱۹۹۴ ۱۳۷۳/۱/۳۰ چاپ کرد ولی متن کامل و اصلی آن به زبان فارسی در نسخه‌های محدودی در ایران چاپ و تکثیر شد. نیز متن آن برای شماری از روزنامه‌های داخلی و خارجی نیز ارسال شد. در خارج روزنامه Die Zeit چاپ آلمان بخشهایی از آن را چاپ کرد. در داخل نیز، ابتدا هفته نامه کیهان هوایی، متن اصلی و کامل مقاله را همراه با نقدی مخالف چاپ کرد. سپس مقاله و نقد کیهان هوایی، در روزنامه سلام، مورخ ۲۲ شهریور ۱۳۷۳ چاپ شد. بازرگان که از این که یک نشریه داخلی - آن هم وابسته به روزنامه کیهان - در مقام پاسخگویی و استدلال برآمده و منطق و گفتگو را جانشین خشونت و اتهام کرده، خوشحال شده بود، از نقد و نقادی کیهانیان استقبال کرد و

*. بگذریم که از نظر راقم این سطور، اصولاً طرح دین به بعد دنیایی و آخرتی و تفکیک دین و دنیا، مدعای درستی نیست و از این رو، سبب بدفهمی بسیار شده است.

جوابیه‌ای برای کیهان هوایی، نوشت. کیهان هوایی نیز با چاپ جوابیه بازرگان، مجدداً نقدی بر آن نوشت و چاپ کرد. بازرگان، بار دیگر جوابیه‌ای نوشت و ارسال کرد که البته این جوابیه پس از درگذشت وی در شماره ۱۱۲۱ مورخ ۳ اسفند ۱۳۷۳ کیهان هوایی، همراه با توضیحات دیگر خود هفته نامه، چاپ شد. نویسنده در آغاز می‌نویسد:

به خاطر آزادی، عدالت، ترقی، صلح و عشق

«یکی از حوادث درخور توجه پایان قرن که همراه با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ م، و سقوط غیر منتظره کمونیسم (در دهه ۱۹۹۰) اتفاق افتاد، اعلام تهدید (یا ادعای خطر) جهانی اسلام توسط مطبوعات و محافل غربی است. نگرانی مشابهی علیه «رنسانس» یا «تجدید حیات اسلام» و بازگشت آن به صحنه بین‌المللی سیاست، از هنگامی ابراز شده است که بعضی جنبشهای آزادبخش، در برخی از کشورهای مسلمان، به ظهور پیوست.

داعیه آن تا آن جا پیش رفته است که ادعا می‌شود دموکراسی و آزادی و ارزشهای حاکم بر تمدن مغرب زمین، که توانست خود را از خطر فاشیسم و کمونیسم برهاند، در معرض خطر و تهدید اسلام تجدید حیات یافته، قرار گرفته است و برای علاج آن باید دست به اقدامات جدی زده شود.»

سپس ایشان در انگیزه نگارش مقاله و محتوای دفاعیه‌اش می‌نویسد:

«من در این جا، قصد ندارم که به دفاع یا محکوم کردن پاره‌ای اعمال کم و بیش غیرانسانی یا ناعادلانه که به برخی از گروهها یا دولتهای اسلامی نسبت داده می‌شود، بپردازم... آنچه به نظرم می‌رسد، جلب توجه روزنامه‌نگاران و سیاستمدارانی است که اسلام را به عنوان خطر و تهدید جهانی، مطرح می‌کنند و این تذکر بدیهی را بدهم که اسلام لزوماً مساوی با مسلمانان نیست، همان طور که رهبران معنوی و دینی حاضر یا دولتهای حاکم بر کشورهای اسلامی، ممکن است معرف واقعی مسلمانان آن کشورها، نباشند.»

پس از آن مهندس بازرگان، گریزی به تاریخ گذشته در عثمانی و غرب و قرون وسطا می‌زند و اشارتی به اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی در آمریکا و غرب می‌کند و پس از آن به «اعمال دولتها و گروههای اسلامی که مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفته

است» می‌پردازد و با بر شمردن آنها نظر اسلامی خود را درباره موارد یاد شده، اعلام می‌دارد. این موارد عبارتند از:

- ۱- گروگان‌گیری. ۲- تروریسم. ۳- اعدام مرتدین یا ملحدین و توهین کنندگان به مقدسات مذهبی. ۴- همزیستی مسالمت‌آمیز و دفاع مشروع. ۵- آزادی عقیده، اندیشه و عمل. ۷- دموکراسی. ۸- رفاه و توسعه.

پس از توضیحاتی پیرامون موارد هشت‌گانه، می‌گوید:

«امیدوارم شرح خلاصه‌ای که ارائه شد، خوانندگان محترم را متقاعد ساخته باشد که اسلام - اسلام حقیقی قرآن و محمد(ص) - تضاد و ناسازگاری با مفاهیم عالی و ارزشهای انسانمدارانه ندارد، ارزشهایی مانند دموکراسی، آزادی، پیشرفت، توسعه، عدالت و غیره... حتی اسلام خود از محرکین اصلی این ارزشها بوده و نه تنها از آنها دفاع کرده، بلکه به تحقق آنها کمک کرده است. حتی حرکت اسلام خیلی پیش از اقدامات مغرب زمین در قرون اخیر، صورت گرفته است... به این ترتیب و با این احوال، کدام انگیزه موجّه و قابل قبول برای بیم داشتن از اسلام و خصومت با آن از سوی غریبه‌های با حسن نیت، باقی می‌ماند؟»

با توجه به آخرین نوشته بازرگان، می‌توان گفت مطالب و محتوای آن آخرین نظر و تحلیل و جمع‌بندی ایشان از مقولات مهمی چون آزادی، عدالت، دموکراسی، حقوق بشر، توسعه و... می‌باشد.

بدین ترتیب، می‌بینیم که مهندس بازرگان، در دوران پس از انقلاب، دو دغدغه اساسی داشت: یکی انحراف فکری جامعه و جوانان و به ویژه انقلابیهای مسلمان و دوم، انحراف اخلاقی و فاصله گرفتن از ارزشهای معنوی دینی. تمامی آثار ایشان در این دوره (مقالات، مصاحبه‌ها، سخنرانیها، نامه‌ها و کتابها) معطوف به اصلاح در این دو حوزه است.* در عین حال او مرد عمل هم بود و چنان که دیدیم، کوشش

* لازم به یادآوری است که در فروردین ماه ۱۳۶۷ نوشته‌ای با عنوان «تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه» به وسیله نهضت آزادی ایران، در سطح محدودی انتشار یافت که در آن طی چهار بخش، تحلیلی از ولایت مطلقه ارائه شده بود؛ بخش اول - تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم انامی که مدافعان ولایت مطلقه فقیه، به آن داده بودند؛ بخش دوم - بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت، بخش سوم - بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام و بخش چهارم - جنبه‌های سیاسی و

می‌کرد در جهت اصلاح امور و بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی و سیر انقلاب در روند صحیح و مدار نخستین خود، گامهایی بردارد.

نکته قابل توجه این که مهندس بازرگان، در آخرین فصل زندگی اش از نظر فکری، چندان پیشتاز و نوآور نیست. و این البته، کاملاً طبیعی بود و بدیهی. چرا که در سال انقلاب، ایشان حدود ۷۱ سال داشت و این سن و سال، آمادگی ذهنی برای خلاقیت و نوآوری را محدود می‌کند. درست به همین دلیل است که تقریباً تمامی آثار فکری و علمی در حوزه‌های مختلف معرفت (علم، ادب، فلسفه، هنر و...)، در میانسالی و بسیاری در جوانی پدید آورندگانشان، خلق شده‌اند. افزون بر آن، نسلی که پس از دهه چهل به عرصه آمده بود و در انقلاب و تکاپوهای انقلابی سال انقلاب و پس از آن فعال بود، کاملاً نسل دیگری شده بود و نیازها و دغدغه‌ها و حال و هوای دیگری داشت و لذا در عالم دیگری سیر می‌کرد. اگر هر نسل را ۲۵ سال به حساب آوریم، نسل پس از انقلاب در قیاس با نسل بازرگان، نسل چهارم به حساب می‌آید و طبیعی است که فاصله با نسل اول چه اندازه است.

با این همه مهندس بازرگان، تا آخرین لحظه زندگی، در عرصه‌های مختلف، فعال بود و لحظه‌ای دچار رکود و بی‌تفاوتی نبود. از نظر سیاسی در تکاپوی دایمی بود، از نظر فکری و علمی و فرهنگی نیز همواره در حال تولید و تکثیر اندیشه بود. و این، با توجه به سن و سال او، شگفت بود و از سلامتی جسمانی و روحی و فکری او خبر می‌داد. شاید علت همان بود که به گفته یکی از پزشکان، مغز او مانند یک آدم چهل ساله، سالم و فعال بود.^(۱)

ج - فعالیتهای حرفه‌ای و شغلی

هر چند سیمای فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان، آن چنان برجسته است که زندگی شغلی و حرفه‌ای و کوششهای تخصصی او تحت الشعاع

→ اجتماعی و جمع‌بندی نهایی. مهندس بازرگان، در تدوین و نگارش این نوشته، نقش مهمی داشت. به دلیل این که این نوشته به نام شخص مهندس بازرگان، منتشر نشده است، از ذکر آن در صورت اسامی آثار ایشان خودداری شد.

۱. در آزمایش سی.تی.اسکن که در آخرین سالهای عمر ایشان، برای تشخیص منشاء بیماری صورت پذیرفت.

قرار گرفته و چه بسا کسی به آن توجه نکند. اما باید دانست که مهندس بازرگان از معدود شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی معاصر بود که پس از ورود به عرصه سیاست و مبارزات اجتماعی و یا دولتمردی، نه تنها تخصص اولیه خود، یعنی مهندسی را ترک نکرد بلکه تا پایان عمر پرفراز و نشیب و پر مشغله خود، فعالیت علمی - تخصصی خود را ادامه داد و به طور جدی در رشته علمی و حرفه‌ای خویش تحقیق می‌کرد و اختراعاتی را نیز به ثبت رساند.

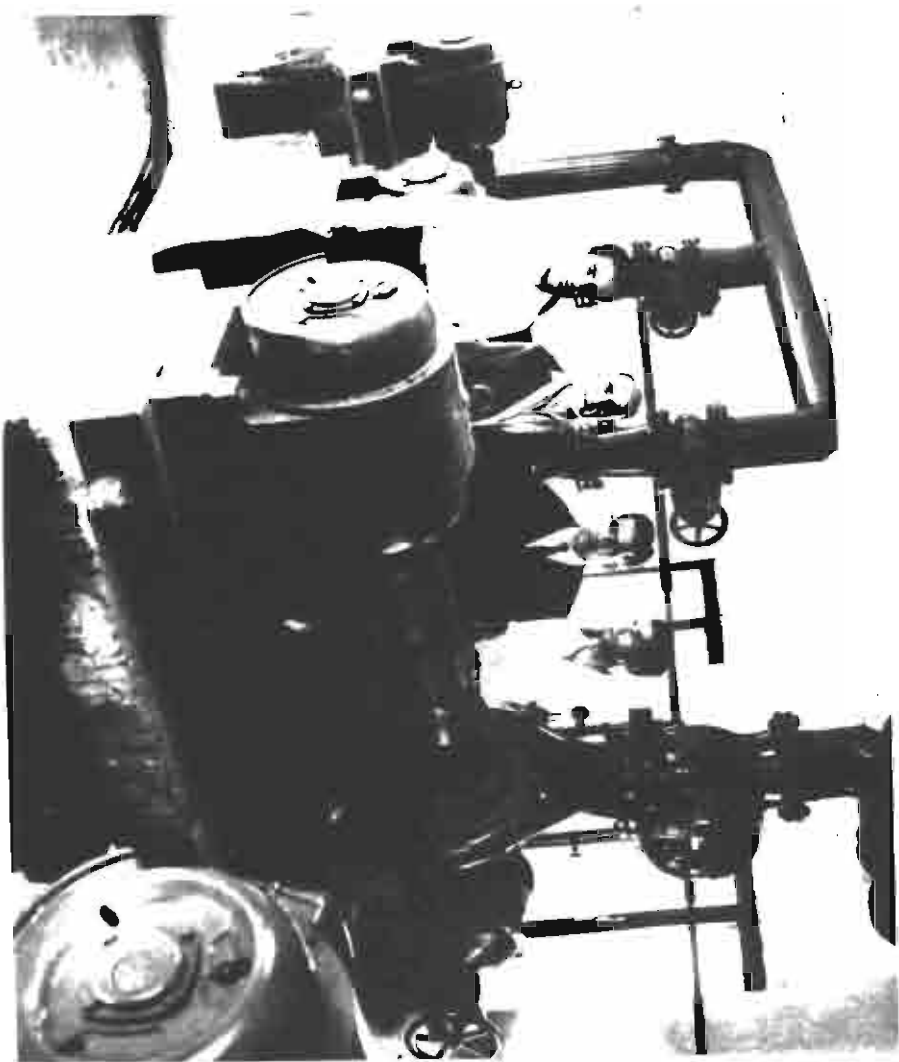
پیش از این - در قسمت نخست این کتاب -، گفتیم که مهندس بازرگان در سالیان پس از بازگشت به ایران یکسره به کار مهندسی و کار تخصصی خود در شرکتها و مؤسسات مختلف پیمانکاری و نیز تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران مشغول شد و در طراحی و اجرای پروژه‌های ساختمانی مهندسی بسیاری مشارکت کرد. او و گروهی از همفکران و دوستانش - غالباً هم‌دوره‌های خارج از کشور - شرکت «اما» (اتحاد مهندسين ايران) را در حوالی سال ۱۳۱۵ تأسیس کردند. در سال ۱۳۳۳ پس از امضای بیانیه اعتراضی گروهی از استادان و ملیون به انعقاد استعمار جدید کنسرسیوم نفت و اخراج از دانشگاه به جرم این اعتراض، بازرگان و ده تن دیگر از استادان اخراجی (از جمله دکتر یدالله سبحانی) شرکت مهندسی «یاد» را به نشانه و به یاد «یازده استاد اخراجی دانشگاه» بنیاد نهادند. از آن پس اشتغال حرفه‌ای بازرگان عمدتاً در ارتباط با این شرکت بود.

پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۶، مهندس بازرگان و گروهی از همکاران شغلی و مهندسان، شرکت صنعتی «سافیاد» را در سال ۱۳۴۷ تأسیس کردند.^(۱) پس از چندی همین شرکت کارخانه «سافیاد» را در مسیر راه تهران - ساوه (در منطقه اسلامشهر فعلی) پدید آورد. هدف از تأسیس این شرکت و کارخانه، ساخت و تولید دستگاههای تأسیسات حرارتی و تهویه بود. تا دوران انقلاب، مهندس بازرگان مدیر عامل کارخانه سافیاد بود و آن را اداره می‌کرد. اما پس از پیروزی انقلاب، به دلیل اشتغالات متعدد و از جمله کارهای دولتی و تعهدات سیاسی، از مدیر عاملی کناره‌رفت.

۱. شرکت «سافیاد» پس از انقلاب بنا به نظر وزارت صنایع سنگین به «سافیاد» تغییر املاء و نام داد.



مهندس بازرگان در میان دانشجویان در آزمایشگاه حرارتی دانشکده فنی، دانشگاه تهران، حدود سال ۱۳۳۴.



مهندسان بازرگان به همراه دکتر عابدی و مهندس سجانی و یکی از دانشجویان در آزمایشگاه مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران، حدود سال ۱۳۳۴.



مهندس انتظام، دکتر سحابی، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس بازگان، مهندس خلیلی و دکتر قریب، اکثریت اعضاء شرکت «یاد» (بازده استاد اخراجی، دانشگاه، به خاطر نداشتن نامه اعتراض علیه قرارداد کنسرسیوم نفت با کشورهای استعمارگر)، باغ مهندس خلیلی، چهارم تیر ۱۳۵۰.



مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و... در حال نیايش و حمد خدا برای آغاز ساختمان کارگاه جدید شرکت «صافیاد» در شهرک شمس آباد قم، تابستان ۱۳۷۳.

با توجه به این که حقوق دانشگاه مهندس بازرگان پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۶، کاملاً قطع شده بود، درآمد و معیشت او تا آخرین لحظات زندگی عمدتاً از طریق کار در کارخانه سافیاد بوده است.

البته در سالیان پس از انقلاب، زمانی او به عنوان عضو و رییس هیئت مدیره بود ولی بعدها به عنوان مشاور همکاری داشت. در این مدت عملاً مدیریت فنی کارخانه بر عهده ایشان بود. پیشنهاد و طراحی محصولات و اصلاح و بهبود آنها به وسیله ایشان انجام می شد.



مهندس بازرگان در پشت میز کار خود در شرکت «صافیاد»، دهم شهریور ۱۳۷۲.

از محصولات می توان دستگاه «زنت» و دستگاه «زنتکا» را نام برد. دستگاه «زنت» (مخفف زمستانی - نیمه تابستانی)، نوعی دستگاه تهویه مطبوع است. این دستگاه در سال ۱۳۴۸ ساخته شد و سپس در اداره ثبت اختراعات به ثبت رسید و در سال ۱۳۷۰ مدل جدید آن با اصلاحات و تغییراتی که خود ایشان اعمال کردند، به بازار عرضه شد؛ اکنون همین

دستگاه با همین نام شناخته شده، در منازل مسکونی و آپارتمانها مورد استفاده است. اما دستگاه «زتکا» (مخفف زمستانی - تابستانی - کامل)، برای تأمین برودت بیشتری در تابستان طراحی گردیده که برای سینماها و سالنهای اجتماعات مناسب است. این دستگاه محصول سالها فکر و دقت و ساعات کار آزمایشگاهی مهندس بازرگان، است. وی در جهت توسعه و تکامل این دستگاه، انواعی از زتکا را پیش‌بینی و طراحی کرد که هر کدام از آنها برای مناطق خاص، می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. مثلاً «زتکاخ» برای مناطق خشک، «زتکاش» برای مناطق با آب و هوای شرجی، «زتکاخوش» برای مجموعه شرایط و «مینی زتکا» برای آپارتمانها و حتی «زتکابوس» برای استفاده در اتوبوسها. ترسیمه‌هایی که با خط مهندس بازرگان برای ارایه به کارگاه تهیه شده است، به عنوان سند فنی در شرکت ساقیاد موجود است. (۱)

از جمله ابتکارهای علمی و صنعتی ایشان، طراحی «برج پارچه‌ای» است که به منظور صرفه‌جویی در مصرف چوب کاج روسی از خارج وارد می‌شود طراحی و ساخته شده است. وی در سالهای ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ دستگاه مذکور را طراحی و آزمایش کرد. در این مدت چهار سال، سیزده آزمایش به عمل آورد. سرانجام «سازمان پژوهشهای صنعتی ایران» آن را نوآوری و اختراع تشخیص داد و آن را با شماره ۲۴۱۹۳ - ۱۳۶۹/۹/۱۱ به ثبت رساند.

یکی دیگر از ابداعات مهندس بازرگان «برج خشک وتر» بود که هدف آن وصول به نقطه پایین‌تری از خنک‌کنندگی بود و در مجموعه واحدهای زتکا مصرف بسیار مطلوبی دارد. در همین ارتباط می‌توان به «برجهای خنک‌کننده» در ۲۱ مدل مختلف برای خنک کردن آبهای صنعتی، اشاره کرد. (۲)

به هر حال مهندس بازرگان همان اندازه و با همان مقدار ذوق و علاقه و ابتکار که در صحنه اندیشه و فرهنگ و سیاست پر تکاپو بود، در عرصه شغلی و حرفه‌ای نیز

۱. در مورد «زنت» و «زتکا» مهندس بازرگان، در روزهای آخر زندگی‌اش، مقاله‌ای نوشته بود که پس از درگذشت او در مجله «حرارت و برودت»، نشریه انجمن صنعت تأسیسات، شماره دوازدهم، اردیبهشت ۱۳۷۴، به چاپ رسید. برای اطلاع بیشتر خوانندگان متن کامل مقاله را در همین بخش آوردیم.

۲. اطلاعات این قسمت به همت جناب آقای دکتر بنی‌اسدی فراهم آمد که از ایشان سپاسگزارم.

با دقت و مداومت و مقاومت و انضباط خاصی پی‌گیر و فعال بود و تا لحظات پایان زندگی با اشتیاق فراوان این خصیصه را حفظ کرد. ناگفته نماند، قرار بود متن تکمیل شده مقاله‌ای که قبل از سفر به خارج (برای معالجه) نوشته بود را از خارج به وسیله دورنگار به ایران بفرستد که البته انجام نشد. این مقاله بعداً در مجله «حرارت و برودت» چاپ شد که اکنون متن کامل آن را از مجله مزبور به تمامی، به پیوست می‌آوریم.

آشنایی با «زنت» و «زتکا»

مقدمه سردبیر

مدتی پیش از استاد مهندس مهدی بازرگان درخواست کرده بودیم که به عنوان ابداع کننده دستگاه زنت، مقاله‌ای به قلم خود، جهت معرفی خصوصیات و مشخصات این دستگاه، برای مجله حرارت و پروتد بنویسند، البته هر بار به دلیلی این امر به تأخیر می‌افتاد. متأسفانه مقدر چنین بود که این آخرین مقاله علمی استاد باشد، چه قبل از تحریر کامل آن، ناگهان بر اثر عارضه قلبی در سویس به رحمت ایزدی پیوستند.

با آرزوی غفران الهی برای این دانشمند گرانقدر و تشکر فراوان از فرزند گرامیشان آقای نوید بازرگان که تنظیم یادداشتهای استاد را به عهده گرفتند؛ توجه خوانندگان گرامی را به مطالعه این مقاله جلب می‌کنیم. با این توضیح که ترسیمه‌های داخل نمودارها، خط خود استاد است که به همان صورت چاپ می‌شود.

مقدمه شرکت صنعتی صافیاد

مقاله‌ای که از نظر می‌گذرانید، توسط شادروان مهندس مهدی بازرگان، برای مجله حرارت و پروتد در اوپسین ایام عمرشان تهیه و تنظیم شد. شاید برایتان جالب باشد، بدانید که ایشان در این اواخر با جدیت و پشتکار شگفتی علی‌رغم گرفتاریها، مشغله فراوان و بیماری قلبی به تنظیم و تحریر این مقاله اهتمام داشتند. حتی تا شب آخر که فردای آن مسافرت به سویس یعنی سفر نهایی‌شان را در پی داشت، مشغول طراحی نمودارهای مشخصه هوا بودند و قرار شد تکمیل شده آن را از سویس فاکس کنند، اما تقدیر راهی جز تدبیر در پیش گرفته بود.

به هر حال اگر نقصی در تنظیم این تقدیر وجود دارد، ناشی از تکمیل آن از سوی ماست. امیدواریم که نتیجه این تلاش چندین ساله که عصاره آن در این مقاله آمده است، بتواند راهگشا و پاسخگوی بخشی از نیازهای فنی تخصصی این کشور در زمینه تأسیسات حرارتی و پروتدی باشد و یادگاری از آن بزرگ که خیر و خدمت را سرلوحه زندگی‌اش قرار داده بود.

متن اصل مقاله

از نعمتهای خدادادی کشور ما، با وجود تنوع اقلیمها و شدت سرما و گرماها، مساعد بودن شرایط جوی است که کمک قابل ملاحظه‌ای به تعدیل هوا در فصول مختلف سال می‌نماید. مردم فلات مرکزی از زمانهای قدیم، با ساختن خانه‌های رو به جنوب، آفتاب طولانی آسمان صاف ایران را تا عمق اطرافها کشانده و در تابستان با پاشش آب، هوای محیط زیست را ملایم و مطبوع می‌ساخته‌اند. شبها در صحن حیاط یا روی بام، نفس راحت کشیده و روزها در سردابه‌های عمیق یا زیرزمینهای بادگیردار، خود را از گرما و حشرات حفظ می‌کردند، امروزه صنعت تهویه مطبوع اجازه بهره‌مندی بهتر و عملیتر از شرایط طبیعی می‌دهد.

زنت یا دستگاه تهویه مطبوع زمستانی - نیمه تابستانی

از چهل سال پیشتر، مردم تهران و بسیاری از شهرهای فلات مرکزی از کولرهای آبی، با بهای نسبتاً ارزان استفاده می‌نمایند. پانزده سال بعد از شناخت کولر، شرکت صافیاد با افزایش چند ردیف لوله‌های پرده‌دار در دهانه خروجی کولر و تغییرات تکاملی که در آن به عمل آورد، دستگاه مفیدی تحویل هموطنان داد که با استفاده از کانالهای توزیع هوای اتاقها و دیگخانه ساختمان، جوابگوی تهویه مطبوع زمستان و تابستان برای منازل و ادارات و کارخانجات باشد و نام آن را «زنت» گذاشت. زنت مخفف زمستانی - نیمه تابستانی است.



نیمه تابستانی از این جهت که نه زنت نه کولر آبی و نه هیچ وسیله تبخیری دیگر مانند هواسوی^(۱) قادر به ایجاد هوای خنک کافی در گرماهای دمدار و یا دماهای مرطوب^(۲) بیش از ۲۳ درجه سانتیگراد (۷۵ درجه فارنهایت) نبوده علاوه بر آن برای مکانهای پرجمعیت مانند مساجد و سالنهای سخنرانی و سینما یا کلاس درس مناسب نمی‌باشد. زنت صافیاد در مدت ۲۵ سال، با توجه به شرایط ایران و تطبیق با نیازهای مردم و هزینه کمتر، نسبت به سایر سیستمهای توأم گرمایش و سرمایش برای منازل و مجتمعهای مسکونی و مؤسسات عمومی و صنعتی و همچنین مساجد و بیمارستانهای تهران و شهرستانها مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

شکل (۱)

زنت اندازه متوسط مدل ۷۰ که صفحه پوشالها و بادسان و کویل آن نمایانده شده است.

نمایش نظری و محاسبه زنت

از نظر تئوری نمایش مدار هوای زنت در مختصات رطوبی هوا^(۳) بسیار ساده بوده، منطبق با خطوط دمای مرطوب یعنی $t_h = Cte$ و آنتالپی $\lambda = Cte$ می‌شود. اگر هوای محیط به درجه حرارت خشک $t_h = 18^\circ C$ و نقطه E معرف آن بوده باشد:

$$E \quad \begin{aligned} t_s &= 35^\circ C \\ t_h &= 18^\circ C \\ h &= 20\% \\ \lambda &= 18/2 \text{ KCALIKG} \end{aligned}$$

1. Air Washer.
2. Wet Bulb.
3. Psychrometric Chart.

خنک شدن هوا در اثر تماس با آب و تبخیر، تا رسیدن به درجه رطوبت مثلاً $h=80\%$ خط ET می‌شود و نقطه T معرف هوای ارسالی به مکان، مشخصات ذیل را خواهد داشت:

$$\begin{aligned} T \quad t_h &= 18^\circ\text{C} \\ t_g &= 21/5^\circ\text{C} \\ h &= 80\% \\ \lambda &= 18/2 \end{aligned}$$

هوای ورودی به مکان، با کسب مقداری حرارت و رطوبت از جدارها و اشخاص، بر طبق خط مورب TI تغییر حالت داده به نقطه A می‌رسد که بنا به فرض دارای شرایط مطبوع قابل قبول ذیل می‌باشد:

$$\begin{aligned} I \quad t_g &= 26/5^\circ\text{C} \\ h &= 60\% \\ t_h &= 20/5^\circ\text{C} \\ \lambda &= 19/2 \text{ KCAL/KG} \end{aligned}$$

پس در مجموع، مدار هوای تحول یافته در داخل زنت و مکان یا نمایش و مسیر آن خط مکسر ETI می‌باشد.

اختلاف آنتالپی M با حرارت واحد هواهای خارج و داخل (یعنی نقاط T و A) روی دو خط $h=cte$ مقادیر خنکی و برودتی را نشان می‌دهد که یک کیلوگرم هوای ورودی در مکان، ایجاد می‌نماید و اگر کل اتلافات برودتی مکان [Frighlr] F باشد، مقادیر هوای لازم یا ظرفیت بادرسان باید مساوی یا بیشتر از با مراجعه به اصل خیر فرمول را بیابید باشد.

d وزن مخصوص هواست که در اثر شرایط نرمال ۱/۳ می‌باشد و هر قدر اختلاف آنتالپی‌های نقاط T و A با اختلاف دماهای مرطوب هوای خارج و داخل کمتر با هوای محیط گرمتر و دمدار باشد - که معمولاً هم چنین است - ظرفیت هوارسانی زنت یا کولر (یعنی حجم هوای ارسالی) باید زیادتر شود و اگر درجه حرارت مرطوب محیط خارج و مکان مساوی باشند، ظرفیت لازم معادل بی‌نهایت گردیده وجود دستگاه بی‌فایده خواهد شد. در حقیقت برای درجات حرارت مرطوب بالاتر از ۲۳ درجه سانتیگراد استفاده از این نوع دستگاهها مردود است. ضمناً با حضور جمعیت و وجود وسایل تولید کننده بخار، درجه رطوبت از حد مطبوع و قابل قبول تجاوز خواهد کرد.

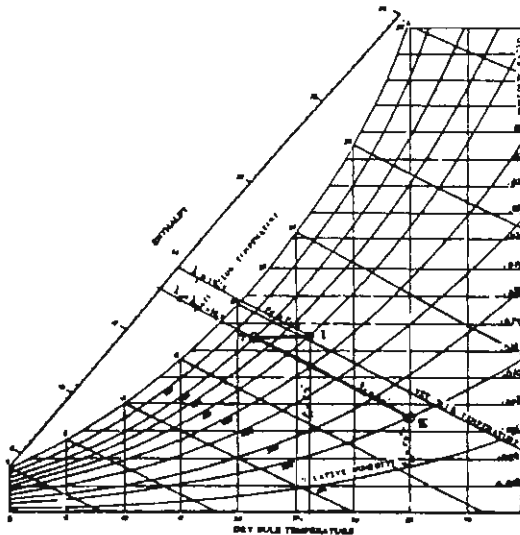
راه حل صحیح برای تهویه مطبوع در شرایط سخت: حرکت به سوی نقطه شبنم

برای رفع مشکل فوق و رسیدن به تهویه مطبوع صحیح در محیطهای داغ و دمدار (یا شرجی) و برای مکانهای پرجمعیت، سیستم فن‌کوئل با هواساز تعبیه شده است که به کمک آب سردکن (واتر چیلر) کمپرسوری یا جذبی و برج خنک‌کن برای تهیه و توزیع آب سرد لازم، می‌توان هوای مکان را تا هر درجه که خواسته باشد خنک و خشک نمود.

با واتر چیلر ایجاد سرماهای بیش از خنکی مطبوع ۲۶ تا ۲۷، برای مصارف کشاورزی و شیمیایی، مانند سردخانه‌ها یا پرورش قارچ و غیره نیز امکانپذیر می‌باشد.

قبلاً توضیح داده شد که از نظر ترمودینامیک عملی که در اسبابهای تبخیری روی هوای دریافتی از محیط صورت می‌گیرد، یک عمل آدیاباتیک است که با حرارت ثابت یا آنتالپی ثابت ($M=Cte$) و با دمای مرطوب ثابت ($t_h=Cte$) می‌باشد، بدون آن که برودتی ایجاد شود، درجه حرارت محسوس هوا تنزل می‌نماید.

نمایش چنین تحول هوا در مختصات پسیکرومتریک، خط مورب $t_h=Cte$ بوده به نقطه اشباع H_0 روی منحنی $h=100\%$ منتهی می‌شود، یعنی خط EH_0 .



شکل ۲ - ترسیمه رطوبتی هوای تعیین مدار تحول هوا در کولرهای آبی و زنت

همچنین است در برج خنک‌کنهای کلاسیک تبخیری که آب گرم ورودی در اثر تماس با هوای دریافتی از محیط و تبخیر شدن، تنزل درجه حرارت می‌دهد. حداکثر خنک شدن آب، رسیدن به درجه حرارت مرطوب t_H یا دمای مرطوب هوای محیط می‌باشد. اگر t_1 و t_2 به ترتیب درجات حرارت آب در ورود به برج و خروج از آن باشند و λ_1 و λ_2 را آنتالپهای هوا در ورود و خروج بدانیم، معادله ثبات حرارتی برج چنین خواهد بود:

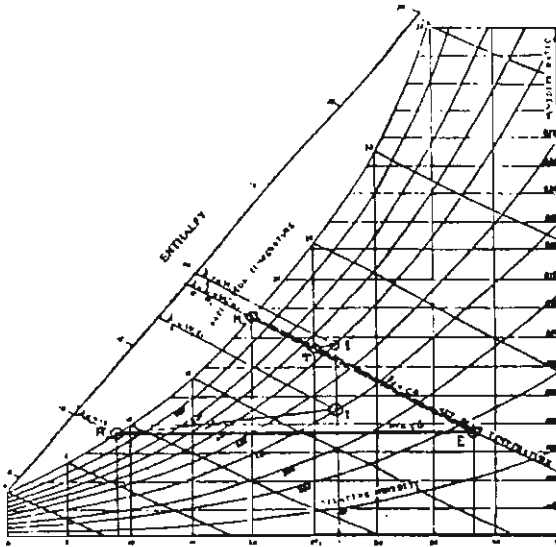
$$E (t_1 - t_2) = A \cdot d (\lambda_2 - \lambda_1)$$

که E میزان آب و A میزان هوا و d میزان مخصوص هوا ($1/3$) می‌باشند. در صورت تماس هوا و تبخیر آب و با حرکت به سوی نقطه اشباع، حداکثر خنک شدن هوا (در اسبابهای تهویه) و خنک شدن آب در برجهای خنک‌کن کلاسیک، رسیدن به حالت اشباع هوا یا به دمای مرطوب می‌باشد و تنزل بیش از آن غیرممکن است مگر آن که حرکت یا تحول هوا به سوی نقطه شبنم^(۱) انجام شود. برای حرکت به سوی نقطه شبنم لازم است، درجه حرارت هوا بدون تماس مستقیم و تبخیر آب یعنی به صورت خشک تنزل نماید و این عمل در یک مبدل حرارتی یا اشانزور^(۲) صورت گرفته هوا به طور غیرمستقیم به وسیله آب خنک شود.

زتکا یا اسباب تهویه مطبوع زمستانی و تابستانی کامل

با توجه به مطالب و نکات پیش گفته، شرکت صافیاد در صدد برآمد مسیر تحول هوای زنت را با ثابت نگاه داشتن مقدار رطوبت و با استفاده از مبدل و برج خنک‌کن، به سوی نقطه شبنم سوق دهد. در «زنت»ها و کولرهای آبی که تحول هوا یک تحول ساده به صورت مرطوب بوده، اینک در دو مرحله انجام می‌گیرد:

1. Point De Rosée (Dew Point).
2. Cooling Coil.



شکل ۳ - نمایش مدار هوا در حرکت به سوی نقطه اشباع (E_h)
و در حرکت به سوی نقطه اشباع (E_h)

۱- خنک شدن به صورت خشک در مبدل (اشانزور)

۲- خنک شدن مرطوب در کولر خیس.

اگر E نقطه معرف هوای محیط به مختصات زیر باشد:

$$\begin{aligned}
 E \quad & t_s = 38^\circ\text{C} \\
 & t_h = 20^\circ\text{C} \\
 & h = 18\% \\
 & \lambda = 18/8
 \end{aligned}$$

به طوری که در دیاگرام دیده می شود خنک شدن نهایی و ایده آل در زنت و در کولر آبی و دستگانهای

مشابه هوا را به نقطه H₀ می رساند:

$$\begin{aligned}
 H_0 \quad & h = 100\% \\
 & t_h = 20^\circ\text{C} \\
 & t_s = 20^\circ\text{C} \\
 & \lambda = 18/8
 \end{aligned}$$

ولی در حرکت به سوی شبنم به نقطه R₀ می رسمیم که به لحاظ درجات حرارت خشک و مرطوب و

مقدار رطوبت خیلی پایتتر از حالت اشباع می باشد:

$$\begin{aligned}
 R_0 \quad & m = mE = \epsilon / \nu gr \\
 & h = 100\% \\
 & t_s = 9^\circ\text{C} \\
 & t_h = 9^\circ\text{C} \\
 & \lambda = 10 \text{ K CALIKG}
 \end{aligned}$$

و برودتی که یک کیلوگرم این هوا وارد مکان (به مختصات نقطه A) می‌نماید به جای

$$\lambda_1 - \lambda_{HO} = 19/6 - 18/8 = 0/6$$

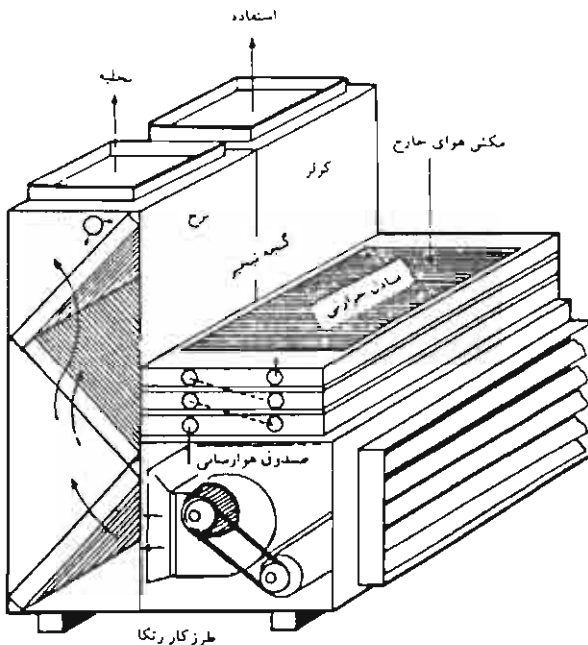
$$\lambda_1 - \lambda_{RO} = 17/2 - 10 = 7/20 \quad \text{معادل}$$

یعنی در حدود $12 = \frac{7/20}{6}$ برابر می‌شود، در حالی که هوای داخلی A با درجه رطوبت ۶۰٪، به جای ۴۰٪ نقطه A گرفته شده است. و اصولاً رسیدن به نقطه A با دستگاههای تبخیری غیرممکن می‌باشد.

اولین مقاله در مورد این روش در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۱) در نشریه دانشکده فنی منتشر شد (۱) که قسمتی از مقاله را ذیلاً ملاحظه می‌کنید. بعدها در مجموعه Ashrac سال ۱۹۶۵ شرح و تفصیل اسبابی که در کانادا ساخته شده بود، ملاحظه گردید. در برابر زنت و کولر آبی که دستگاههای خنک‌کن هوا هستند، دستگاههایی که هوای محیط را به طرف نقطه شبنم سوق می‌دهند «هوا سردکن» نامیده می‌شوند.

هوا سردکن کانادایی با دو بادرسان یا فن، کار کرده برج خنک‌کن آن حالت مستقل و جدای از اشانزور را دارد.

اشانزور را برای ارزان درآمدن با کلوخهای معدنی مخصوص ساخته‌اند که روی توریهای فلزی گسترده‌اند و متناوباً در معرض باد مرطوب خنک و باد خشک داغ قرار می‌گیرد.



شکل ۴- زنگای اندازه متوسط که روپوش جعبه هوا و گنجه تبخیر آن برای ارایه اجزای داخلی برداشته شده است.

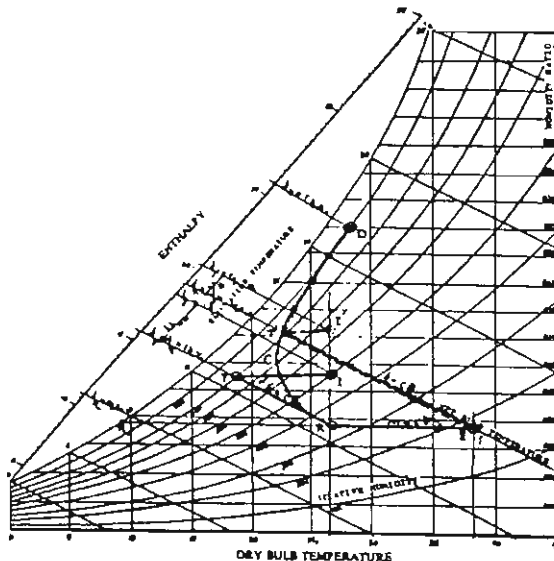
کارخانه صافیاد از سال ۱۳۶۳ طی آزمایشها و مطالعات پیگیری به فکر بررسی و اجرای عملی و اقتصادی این طرح برآمد و به شکر خدا موفق گردید، سه دستگاه مشابه کامل در سال ۱۳۶۶ تحویل سینمایی در شهر نیشابور داده، از سال جاری مدلهای قابل بهره‌برداری در سه اندازه مختلف کوچک، متوسط و بزرگ به ظرفیتهای ۵، ۷، ۱۰ تن عرضه بازار نماید.

نام این هوا سردکن زتکا گذارده شد. زتکا به معنای مطبوع «زمستانی و تابستانی کامل» عملاً هم برودت را وارد مکان نموده جبران حرارتهای رسیده به مکان از طریق تابش و تشعشع آفتاب را می‌نماید و هم رطوبت حاصله از تنفس جمعیت و غیره را تا حدود لازم، خنثی می‌سازد. البته باز هم چون عملکرد و بازده، بستگی به میزان خشکی هوای محیط دارد به درجه کامل واتر چیلر نمی‌رسد و برای مناطق دارای شرایط شرجی، نظیر جنوب ایران باید یک سیستم رطوبت‌گیری^(۱) به آن اضافه شود.

مطالعه نظری و محاسبه زتکا

نمایش مدار زتکا در ترسیمه رطوبی یا تحول هوا از ورود به زتکا تا خروج از مکان خط منکسر ERTI می‌باشد (شکل ۵) که از نقطه E، مثلاً به مشخصات عادی تابستانهای گرم تهران آغاز می‌شود:

$$\begin{aligned}
 & t_s = 38^\circ\text{C} \\
 E & \quad t_h = 20^\circ\text{C} \\
 & h = 20\% \\
 & \lambda = 1/8/8
 \end{aligned}$$



شکل ۵ - نمایش مدارهای زتکا (سس) زنت (*****)

ابتدا یک خنک شدن خشک $m = cte$ به خط افقی ER در جهت حرکت به سوی نقطه شبنم داریم که در مبدل (یا اشانزور) انجام می‌گیرد و دماهای خشک و مرطوب هوا، کاهش پیدا می‌نماید. اگر سطح تبادل اشانزور و سطح تبخیر برج خنک‌کن بی‌نهایت می‌بود و بازده زتکا ۱۰۰٪ می‌شد به نقطه شبنم R_0 می‌رسیدیم، ولی با فرض بازده عملی ۳۱٪ به محاسبه و مشخصات ذیل خواهیم رسید:

$$\begin{aligned} t_{SR} &= t_{SE} - 0.31 (t_{SE} - t_{SRO}) \\ &= 38 - 0.31 (38 - 9/25) \\ &= 26/5^{\circ}\text{C} \end{aligned}$$

$$\begin{aligned} R \quad t_s &= 26/5^{\circ}\text{C} \\ t_h &= 16^{\circ}\text{C} \\ h &= 35\% \\ \lambda &= 15/7 \end{aligned}$$

چنین هوایی که به وسیله آب گردش کننده در اشانزور و بدون تماس مستقیم و تبخیر تا حدود

$$t_{SE} - SR = 38 - 26/5 = 11/5^{\circ}\text{C}$$

خنک شده و دمای مرطوب آن از 20° به 16° تنزل یافته است، با رانش بادرسان به جعبه تبخیر فرستاده می‌شود. در آلفا قسمتی از جریان هوا، روانه کولر گردیده از طریق تبخیر آب، بر طبق خط $t_h = cte$ و مسیر RT سرد شده قسمت دیگر برای خنک کردن آب گرم خروجی از اشانزور وارد برج خنک‌کن گشته مسیر RCD را طی می‌نماید.

نقطه T معرف هوای تهیه شده در زتکا است و خط TI تحول هوا در مکان، تا رسیدن به شرایط مطبوع نقطه A را نشان می‌دهد:

$$\begin{aligned} T \quad t_h &= t_{hR} = 16^{\circ}\text{C} \\ t_s &= 18/5^{\circ}\text{C} \\ h &= 80\% \\ \lambda &= 15/70 \end{aligned}$$

تحول هوا در مکان، اگر مکان خالی از جمعیت باشد خط $m = cte$ خواهد بود و در صورت وجود جمعیت و تنفس اشخاص، خط مورب TI می‌شود به طوری که:

$$A \cdot d \cdot (m_i - m_T) = N \cdot q$$

در این عبارت، A مقدار هوای ارسالی به مکان به حسب متر مکعب در ساعت، d وزن مخصوص هوا، N تعداد نفرات ساکن در مکان، q مقدار بخار آب حاصله از تنفس یک نفر بر حسب گرم در ساعت خواهد بود.

مقدار کل هوای ارسالی به مکان (یا ظرفیت هوای مفید زتکا) از فرمول ذیل به دست می‌آید:

$$A \cdot d \cdot (\lambda_1 - \lambda_T) = F$$

در این فرمول F اتلافات برودتی مکان^(۱) از طریق جدار، تشعشع آفتاب و وجود اشخاص و اسبابهای گرم‌ازاست. ضمناً همین فرمول، ظرفیت برودتی زتکا را در شرایط مفروض و یا شرایط نرمال تعیین می‌نماید. ظرفیت برودتی زتکا بستگی به بازده زتکا دارد که خود آن تابعی از حاصلضرب بازده‌های اشانزور برج خنک‌کن است.

در مقایسه با زنت (و کولر و دستگاههای تبخیری دیگر) اگر شرایط محیط نظیر نقطه E (در شکل ۵) بوده و برای مکان، خواهان هوای مطبوع نظیر نقطه A (۲۷° سانتیگراد و ۵۰٪ رطوبت) باشیم، به طوری که در شکل دیده می شود، تأمین منظور غیرممکن است زیرا هوای ارسالی نمی تواند ایجاد برودتی را که قادر به جبران حرارت وارده به مکان باشد، بنماید مگر آن که هم هوای مکان را با درجه رطوبت بیشتر مثلاً ۶۵٪ و راحتی کمتر (نظیر نقطه A) را بپذیریم. مع ذلک ظرفیت هوایی آن باید به نسبت:

$$\frac{\lambda_1 - \lambda_T}{\lambda_1 - \lambda_E} = \frac{\Delta \lambda}{\Delta \lambda'} = \frac{19 - 15/7}{20/3 - 18/8} = \frac{3/3}{1/5} = 2/2$$

یعنی ۲/۲ برابر بیشتر باشد.

مدار یا سیر تحول آن قسمت از هوا که برای خنک کردن آب اشانزور به برج فرستاده می شود خط ERCD خواهد بود. این هوا از پایین برج به بالای آن صعود کرده در برخورد با آب گرمی که از اشانزور به روی برج ریخته می شود کسب حرارت و رطوبت می نماید و دمای مرطوب آن در حالت تعادل جریانها به اندازه تنزل درجه حرارت آب برج، ترقی می نماید به طوری که در مجموع، ثابت حرارتی دستگاه به صورت زیر در آید:

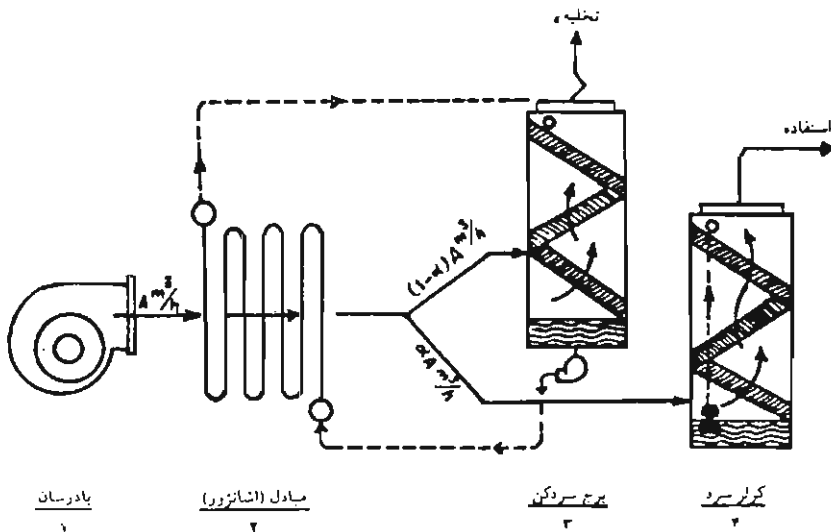
$$(1 + \alpha) \lambda_E \cdot A \cdot d = A \cdot d \lambda_T + \alpha A d \lambda_1$$

ضریب α نسبت هوای ارسال شده به برج، به هوای ارسالی به مکان می باشد و معمولاً در حدود ۰/۵ در می آید و هوادهی بادرسان ۱/۵ برابر هوای ارسالی به مکان می شود.

تشکيلات زتکا

زتکا برای انجام عملیات فوق احتیاج به چهار عضو بر طبق شکل ۶ دارد:

- ۱- بادرسان یا وانتیلاتور مکنده هوا از محیط.
- ۲- اشانزور خنک کننده هوا به صورت خشک و از طریق جدار.
- ۳- برج خنک کننده آب گرم شده در اشانزور.
- ۴- صفحه پوشالهای خیس یا کولر سرد برای سرد کردن هوای خنک شده در اشانزور.



شکل ۶- شمای زتکا را اعضای چهارگانه آن

عضو اضافی و حساس در این مجموعه، اشانزور یا مبدل حرارت است که چون بنا اختلاف درجه حرارت ضعیف مابین هوای محیط و آب برج خنک‌کن (حد اکثر به اندازه تفاوت درجات حرارت خشک و مرطوب محیط) کار می‌کند سطح تبادل آن (بنابراین حجم و قیمت تمام شده آن) و افت فشاری که ایجاد می‌کند، زیاد در می‌آید. به طوری که دیده می‌شود، دستگاه‌های هوا سردکن سیستم شبنم در مقایسه با زنت و کولر آبی احتیاج به برج خنک‌کن نیز پیدا می‌کند. هوا سردکنهای سیستم شبنم سابقاً در ایران بر این مینا ساخته می‌شدند و چون وزن زیاد و بهای نسبتاً سنگین و بازده ضعیف داشتند توفیق مطلوب پیدا نکردند. کوشش ما در این مدت:

اولاً، بررسی و انتخاب اشانزوری بود که بازده و ظرفیت بیشتر، با افت فشار و قیمت کمتر داشته باشد، ثانیاً، ترکیب اعضا طوری باشد که تحول هوا در برج و اشانزور به سوی نقطه شبنم بوده، آب در گردش بیشتر خنک شود.

برج به جای هوای نظیر نقطه E در شکل ۵ از هوای سرد شده نظیر نقطه R استفاده نمایند. در هوا سردکن زتکا اعضای متحرک دستگاه مانند زنت و کولر آبی منحصر به بادرسان بوده، ساده و کم هزینه در می‌آید.

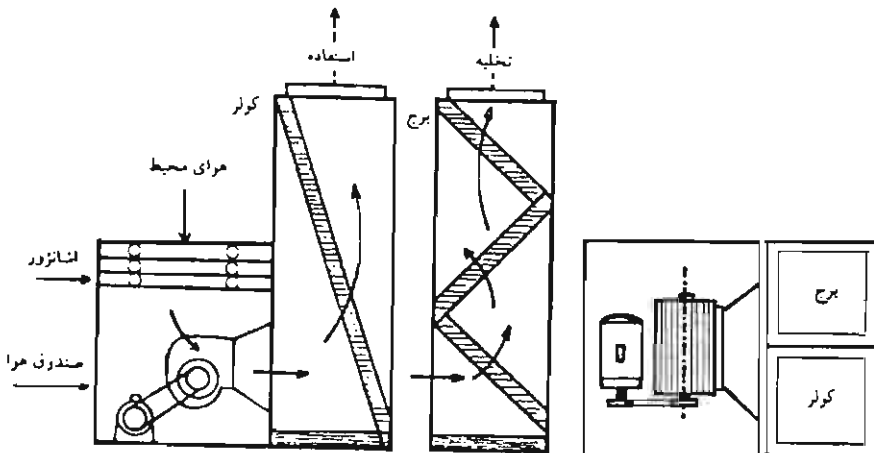
استفاده زتکا در زمستان

در زمستان برای گرم کردن هوا از اشانزور تابستانی استفاده به عمل می‌آید (که به وسیله آب داغ دیگر، تغذیه خواهد شد).

زتکا به وسیله دمپرورودی صندوق هوا به صورت زنت در آمده تمام هوای ارسالی بادرسان پس از گرم شدن در اشانزور و تنظیم رطوبت آن در صفحه پوشالهای برج و کولر، به مکان فرستاده می‌شود.

برج سردکن

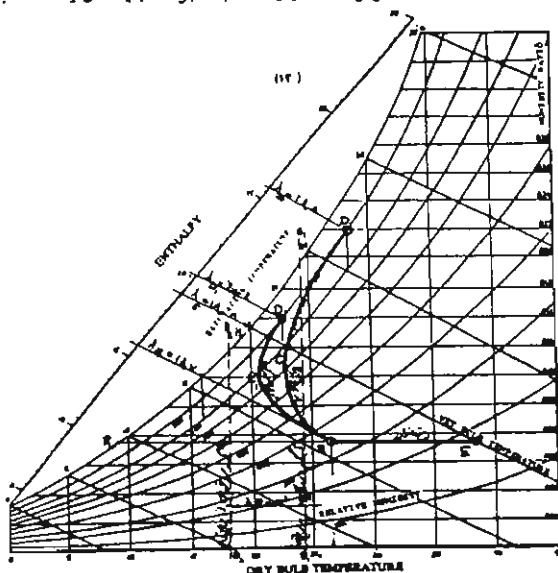
زنتکاین امتیاز را دارد که می‌تواند به سهولت، تبدیل به برج خنک‌کن شود. کافی است کولر آن که سردکننده هواست در جهت عکس مورد استفاده قرار گرفته سردکننده آب بشود و به صورت «برج سردکن» در آید.



شکل ۷ - پلان زتکا و مقطع طولی آن

برج سردکن قادر است درجه حرارت آب گرم ورودی را، برخلاف برج خنک‌کنهای کلاسیک، تا حدود دمای مرطوب هوای محیط و دو یا سه درجه پایینتر از آن، بر حسب میزان خشکی هوا برساند.

برای تبدیل زتکا به برج سردکن، اولاً، باید پمپ گردش دهنده آب کولر حذف شود چون احتیاج به وجود آن نبوده آب گرم ورودی برج که باید در اثر تماس و تبخیر با هوا خنک یا سرد شود از خارج فرستاده و از تشتک پایین گرفته می‌شود. ثانیاً، صفحه پوشالها که در حالت کولر ساده و یک طبقه بوده، باید دو یا سه طبقه شود.



شکل ۸ - نمایش مدار برج سردکن در ترسیمه رطوبی هوا

شکل ۸ مدار برج سردکن را نشان می‌دهد. این مدار با همان مفروضات نقاط E و R شکل ۵ که نمایش دهنده مدار زتکا بود، ترسیم شده است. نقطه R معرف هوای خنک شده بعد از اشانزور است که به دو شاخه RCD و RC₁D₁ تقسیم می‌شود. شاخه RCD تحول هوا در برج خنک‌کن زتکا را نشان می‌دهد و نظیر RCD شکل (۵) می‌باشد. شاخه RC₁D₁ تحول در برج سردکن را که به جای کولر نشسته است نمایش می‌دهد. نقطه نهایی D₁ (تخلیه برج سردکن) دارای درجه رطوبت ۹۰٪ الی ۱۰۰٪ است و درجه حرارت یا دمای خشک آن اندکی کمتر از دمای آب گرم ورودی t₁ خواهد بود، به طوری که ترقی دمای مرطوب هوای برج سردکن مساوی تنزل درجه حرارت آب باشد:

و به طور کلی در مجموع، تبادل حرارتی دستگاه یا معادله ثبات حرارت ذیل برقرار باشد:

مجموع آنتالپیها یا = مجموع آنتالپیهای خروجی حرارت‌های ورودی

$$E \cdot t_1 + A (1 + \alpha) d\lambda_E$$

$$E t_2 + Ad (\lambda_{D1} + \alpha \lambda_D)$$

$$) = Ad (1 + \alpha) \lambda_E + \lambda_{D1} + \alpha \lambda_{D1} \quad E ($$

در این معادلات:

- E - مقدار آب ورودی به برج سردکن بر حسب لیتر در ساعت.
 A - مقدار هوای ورودی به برج خنککن زتکا بر حسب متر مکعب در ساعت.
 t₁ - دمای آب گرم ورودی به برج سردکن.
 t₂ - دمای آب خروجی از برج سردکن.
 d - وزن مخصوص هوا بر حسب KG/M³
 α - نسبت سهمیه هوای برج خنککن زتکا به برج سردکن که جانشین کولر است.
 با مفروضات و محاسبات شکل ۱۸ اگر درجه حرارت آب سرد شوونده ۲۴°C باشد حرارت آب خروجی برج ۱۸°C شده است که ۲ درجه کمتر از دمای مرطوب محیط می باشد.

بخش نهم

سیمای مهندس بازرگان



سیمای مهندس بازرگان

کتاب زندگینامه مهندس مهدی بازرگان را به پایان برده‌ایم. ۸۷ سال عمر و زندگی پرفراز و نشیب و سراسر تحول و حادثه او را مرور کرده، کم و بیش با زندگی، شخصیت، منش، افکار و عملکرد او در عرصه‌های متنوع زندگی فردی و اجتماعی آشنا شده‌ایم. از خانواده، تحصیل در ایران و اروپا، اثرپذیری از علم و فن و ادب نوین غربی، استادی دانشگاه، ریاست دانشکده فنی، گویندگی، نویسندگی، مدیریت شرکت نفت، ورود به عرصه سیاست و تشکیل نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم و تشکیل نهضت آزادی ایران، زندان و محاکمه و مدافعات تاریخی، رهبری مبارزه سیاسی در دوران انقلاب، عضویت در شورای انقلاب، انتصاب به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب، نمایندگی مردم در نخستین مجلس قانونگذاری پس از انقلاب، مشارکت در تأسیس «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت» و بالاخره ارزشهای اصلاح‌طلبانه فکری و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی سالیان اخیر زندگی مهندس بازرگان، به تفصیل سخن گفته، در هر مورد کوشیدیم به استناد مطالب و اطلاعات مستند سیمای بازرگان را به گونه‌ای واقعی و به دور از هر نوع افراط و تفریط و گزافه و مبالغه به تصویر بکشیم.

بدین ترتیب هر آنچه در این کتاب طی هشت بخش و در حجم حدود هزار صفحه گفته و نوشته‌ایم، تلاشی است برای ارائه تصویری از سیمای بازرگان، اما در این واپسین بخش، برآنیم که ضمن جمع‌بندی نهایی مطالب بخشهای پیشین کتاب، با استناد به اظهارات اعضای خانواده و دوستان و آشنایان و حتی برخی مخالفان

فکری و سیاسی او، سیمای اخلاقی و منش فردی او را برجسته‌تر کنیم چرا که بدون اشارتی مستقیم به این بخش، تصویر زندگی و شخصیت او کامل نخواهد بود. تاکنون بیشتر بازرگان را در عرصه علم و فرهنگ و تخصص و سیاست و جامعه، مشاهده کرده‌ایم اما اکنون او را بیشتر در خانواده، در جمع دوستان و همکاران و به هر حال در عرصه منش اخلاقی و خصایل شخصی و سلوک انسانی می‌بینیم و می‌کوشیم به او نزدیک‌تر شویم و خطوط چهره او را برجسته‌تر ببینیم و خلق و خوی او را دقیق‌تر و مبسوط‌تر بشناسیم و بشناسانیم.

جامعیت و اعتدال

شاید نخستین خصلتی که در مهندس بازرگان، به چشم می‌آید و برجسته می‌نماید «جامعیت» اوست. با مروری بر زندگی طولانی و پر حادثه او و عکس‌العملهای وی در قبال حوادث و تحولات، دیدیم که بازرگان، از معدود شخصیت‌های نامدار معاصر ایران است که همزمان و به صورت درهم تنیده، جامع صفات نیکو و انسانی و متعالی بود. علم و ایمان را با هم داشت و بین آن دو تعارضی نمی‌دید و در نظر و عمل، یکی را فدای دیگری نکرد. علم و عمل را چنان سازگار و متلازم ساخته بود که به راستی در زندگی بازرگان، نمی‌توان آن دو را از هم باز شناخت. هر چند در اندیشه بازرگان، دنیا مقدمه آخرت بود و هدف بعثت انبیا نیز شناخت و ایمان به خدا و تأمین آخرت بود، اما از نظر او دین و دینداری با عزت و عظمت و پیشرفت و آزادی و عدالت توأم بود و در نهایت حامی و طالب «اسلام اجتماعی» بود و خانه خدا را «خانه مردم» می‌دانست و در زندگی او نیز این هر دو حضور داشت. همان اندازه به جامعه بها می‌داد که به فرد، همان اندازه در خدمت مردم بود که در خدمت خانواده و همان اندازه به سیاست بها می‌داد که به اخلاق. درایت را با پاکی و خلوص، به هم آمیخته بود. صداقت را با سیاست هم‌نشین ساخته بود. عبادت را با جهاد اکبر و اصغر تفسیر کرده بود. عقل و احساس - یا به قول خود او دل و دماغ - را زیر یک سقف جا داده بود. صلابت و استواری و سرسختی را با نرمش و مدارا و انعطاف پذیری، آشتی داده بود. آرمانگرایی را با واقع‌بینی و پراگماتیسم، معارض نمی‌دید. نظم دقیق و نمایان او در زندگی از این

جامعیت او حکایت می‌کند.

فرزند کوچک دکتر محمد نوید بازرگان، پدر را چنین توصیف می‌کند:

«ریاضتگر ریاضی، فیزیک و فن، آزمایشگر دقیق مجردات و ملموسات و کنجکاو در حرارت و برودت محیط و در عین حال دلداده طبیعت و زیباییهای جهان اطراف و تیز بین در هنر، شعر و ظرافتهای روان آدمی. انسانی که هر روز پیش از طلوع و پس از غروب آفتاب، مانند یک تکلیف جدی تخطی ناپذیر به ورزش می‌پرداخت. مأنوس با قرآن و محقق در زوایای پیدا و پنهانش و سیار در سیر تحول آن و مأنوس با صحیفه و دلباخته نهج البلاغه»^۱

فرزند دیگری مهندس عبدالعلی بازرگان، پس از بیان جمع صفات اضرار در پدر و جامعیت او، با شگفتی می‌گوید:

«اما همین آدم که به نظر می‌رسید، احساس نداشته باشد، لطیفترین مهر و محبتها را ابراز می‌کرد، نه تنها به همسر و فرزندان و خویشاوندان و دوستان، که با دشمنان و بیگانگان. انگار تمام وجودش عشق و ایثار به خلق است. و ما این راز را نمی‌فهمیدیم که چگونه این عواطف دقیق و احساسات عمیق از آن قلب آرام و خونسرد، خارج می‌شود و جایگاه یا موتور محرک این محبتها کجاست! ممکن نبود بیماری و حتی سرماخوردگی ساده کسان و نزدیکان و حتی دوستان و آشنایان را با بی‌توجهی و بی‌تفاوتی بگذرانند، یا با تماس مرتب تلفنی، کسب خیر و همدردی می‌کرد و یا به عیادت می‌رفت و حضوراً محبت می‌کرد»^۲

و همو با توجه به این جامعیت و اعتدال پدر، می‌گوید:

«نه خطرات سهمگین او را مضطرب و منفعل می‌کرد و نه مسئولیتهای سنگین او را از ایفای سایر مسئولیتهای مشغول و منصرف می‌ساخت»^۳

دکتر ابراهیم یزدی، از یاران قدیم بازرگان و جانشین وی در مقام دبیر کلی نهضت

۱. یادنامه مهندس مهدی بازرگان - اولین سالگرد درگذشت - ص ۱۵۲.

این یادنامه در سال ۱۳۷۴ در حدود پانصد صفحه تنظیم و آماده چاپ شد ولی مجوز چاپ پیدا نکرد. چند نسخه از آن زیراکس شده که یک نسخه آن در اختیار نگارنده است. در این قسمت هر جا که به یادنامه ارجاع داده می‌شود، اشاره به این کتاب است.

۲. مجله ایران فردا، شماره ۱۶ (ضمیمه)، ص ۲۰ و ۲۱.

۳. مجله ایران فردا، شماره ۱۶ (ضمیمه)، ص ۲۰ و ۲۱.

آزادی ایران، نیز می‌گوید:

«ویژگی مهندس بازرگان، این بود که به عنوان یک مسلمان و موحد متعبد، شاه نفس خود را مهار کرده و خدا محور شده بود. تمام کسانی که در ۵۰ سال گذشته با او از نزدیک کار کرده‌اند، جملگی بر این قول‌اند. او به عنوان یک مصلح اجتماعی، متأثر از اندیشه‌های قرآنی، تعارض میان فکر و عمل را در خود حل کرده بود. یعنی در گفتار و کردار او، زمانی که بی‌قدرت بود و زمانی که قدرت یافت، تعارض و تضاد و تناقض یا دیده نمی‌شد و یا بسیار کم بود. چهره او در خانه و خانواده، مهندس بازرگان شخصی و خصوصی، با چهره مهندس بازرگان، در صحنه سیاسی، یا در دانشگاه و کلاس درس، یا درگردهمایی و نهادهای اجتماعی، تفاوتی نداشت. درون و بیرون او یک شخصیت منسجم را حکایت می‌کرد.»^۱

مهندس سبحانی، از یاران قدیم دیگر او، همین واقعیت را این گونه بیان می‌کند: «در پرکاری، تلاش، جدیت، دقت، نظم، ایثار، بی‌توجهی به مال و قدرت، سادگی و... الگو بود.»^۲

مخالفتان و منتقدانش نیز به جامعیت او اشاره کرده‌اند:

«او از خصایل و صفات یک انسان متدین و میهن‌دوست و مبارز برخوردار بود. صداقت، صراحت، شجاعت، پرهیزکاری، عدم آلودگی به زخارف دنیا، آزادیخواهی، از او انسانی مبارز و پایدار در اهداف خود ساخته بود.»^۳

نویسنده دیگری با اشاره به صفات جامع در مهندس بازرگان، می‌گوید:

«من برای مهندس بازرگان، به دلیل عشقش به آزادی و حاکمیت ملی و صداقت و شجاعتش و دو صفت بارز او، یعنی پرهیز از احساسات و برانگیختن و تلاش در برانگیختن تفکر و تعقل مردم، احترام بسیار قایلیم، زیرا در تاریخ ما چنین افرادی در هر مقامی، به ندرت یافت می‌شود و این بزرگترین درد و فقر

۱. مجله آدینه، شماره ۱۰۰، سال دهم، نوروز ۱۳۷۴، یادنامه، ۱۰.

۲. مجله ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۰.

۳. دو هفته نامه عصر ما (ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)، شماره ۵۷ بهمن ۱۳۷۳. یادنامه، ص

جامعه است. من اطمینان دارم با گذشت زمان به وسیله پژوهش بی طرفانه مورّخین، مهندس بازرگان، مقامی شایسته در تاریخ ایران خواهد یافت.^۱

پژوهشگر دیگری از جناح فکری دیگر، اعتدال بازرگان را می ستاید و آن را برای جامعه ایرانی، به عنوان یک الگوی مناسب، می شمارد و اظهار می دارد:

«و این اعتدال این مرد، فوق العاده از نظر تاریخی و به لحاظ اخلاق سیاسی برای جامعه ما ارزشمند است، آن موقع خیلی ارزش به این کار نگذاشتند، متوجه نشدند که وقتی این مرد در تلویزیون می آمد و از ملانصرالدین، نقل می کرد، این چقدر در آرام کردن فضای تند و گاه غیر متعارف سیاسی مؤثر بود. و اگر این را گروههایی حمایت می کردند، می توانست به خیلی از تندروهایی که به هر حال انجام شد - مهار بزند - و جلوی آن تندروها را حداقل - تا حدودی - بگیرد...»

نقش مهندس بازرگان، متأسفانه در هر دوره خوب درک نشد، به نظر من در هر دوره این رجل سیاسی، اگر می توانست آزادی عمل داشته باشد، می توانست یک وزنه سیاسی، حتی برای ایجاد تعادل در نظام سیاسی موجود، فراهم بکند. ولی خوب، وقتی یک نظام سیاسی، اصولاً تحملش برای پذیرش اصولگرایی و قانونخواهی زیاد نباشد و اصولاً تحملی برای این کارها نداشته باشد، یک شخصیت معتدلی مثل مهندس بازرگان، جای تاریخی خودش را پیدا نمی کند.^۲

و محقق دیگری نیز با اشاره به همین اعتدال توأم با اصولگرایی بازرگان، می گوید:

«او در سخت ترین و تندترین لحظات، که در تاریخ ملتی، اتفاق می افتد، هیچ گاه میانه روی را ترک نگفت.»^۳

در واقع این گفته یکی از نویسندگان چپ «بازرگان، در اعتدال خود، رادیکال

۱. محمد حسن سروش، نشریه ره آورد، شماره ۳۸. یادنامه، ص ۳۲۸.

۲. دکتر چنگیز پهلوان در گفتگو با رادیو بی.بی.سی. یادنامه، صص ۱۷۷ تا ۱۸۴.

۳. مسعود بهنود، مجله آدینه، شماره ۹۸، بهمن ۱۳۷۳. یادنامه، ص ۱۹۰.

بود.^۱ کاملاً درست و منطبق با واقعیت است. جامعیت و همه جانبه‌نگری و احتراز از افراط و تفریط و درک کلمه اعتدال و میانه‌روی بازرگان، کاملاً با اصولگرایی و آرمانخواهی و استواری‌اش در عقیده و هدف، سازگار افتاده بود و هیچ‌او را از پایبندی به اصول مسلم باز نمی‌داشت. اصولاً به گفته مرحوم سرهنگ نجاتی «صداقت، شفقت بالا، رعایت ادب و احترام، در برخورد با مردم و بی‌تکلفی او در زندگی خصوصی، او را مورد احترام و محبت قرار می‌داد.»^۲

سخن آقای مسعود بهنود، مبنی بر این که «بازرگان، مردی که خود یک نهاد شد.»^۳، دقیقاً در ارتباط با این جامعیت زندگی و شخصیت مهندس بازرگان، معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند.

اخلاص و ایثار

از ویژگیهای برجسته و ثابت و مورد قبول دوست و دشمن در مهندس بازرگان، اخلاص و زلالی نیت و پاکی عمل و بی‌نظری او در گفتار و کردار بود. کسانی که حتی چند بار با بازرگان، گفتگو و یا معاشرت کرده باشند، به روشنی صفا و صمیمیت و اخلاص و از خودگذشتگی در روابط انسانی را در او شهادت خواهند داد. مردی که بی‌مبالغه، می‌توان گفت «اخلاص مجسم» بود. این شهادت دوست دیرینه شصت و سه ساله اش دکتر یدالله سبحانی، است که گفت:

«مهندس بازرگان، در دوران عمر با برکتش نمونه کم‌نظیری از شاگردان مکتب انبیا بود که خداوند در وصف آنان «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ»^۴ را فرموده است.»^۵

به همین دلیل، صداقت و صراحت و صمیمیت و لطافت در کردار و گفتارش، آشکار بود و از خود بزرگ‌بینی و فخر فروشی و تملق، بیزار بود و همه را شیفته خود می‌کرد. به گفته فرزندش نوید:

-
۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۳.
 ۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۳۸.
 ۳. عنوان مقاله مسعود بهنود در مجله آدینه، شماره ۹۸.
 ۴. ص / ۴۶: آنان را خصلت پاکدلی بخشیدیم تا یاد قیامت کنند.
 ۵. از سخنان دکتر سبحانی، در مراسم هفتم بازرگان، در حسینیه ارشاد. یادنامه ص ۲۶.

«این صاحب نام بی‌ادعا، که از غلو و اغراق در همه چیز بی‌زاری می‌جست، پدر ما بود. زلال بود و صاف و گاهی در سخنانش آن قدر صریح و رک، که به کودکی می‌مانست بی‌غل و غش، سیاست را می‌دانست اما بیشتر صداقتمدار بود تا سیاستمدار...»

هیچ‌گاه ندیدم، فخر بفروشد نه به دانش سرشارش، نه به مدارک پربارش و نه به تقوای بسیارش و از این که نامش ذیل اطلاعیه، آگهی و یا سطور کتابی نیامده است، اندوهگین نمی‌شدم...

چقدر از غلو، شخص‌پرستی و تکلف و تشریفات، بیزار بود. پدرم درویش بود با همه ابنای عالم دوست ...

کراهت داشت کسی در مقابل از او تعریف و تمجید کند.^۱

و آقای مهدی چهل تنی، از نزدیکان بازرگان، شهادت می‌دهد:

«به همان نسبتی که از تملق و مجیزگویی دربار دیگران، درباره ارباب قدرت، ناراحت و عمیقاً ناراضی بود، به همان نسبت، نیز از تملق‌گویی دیگران درباره خود ناراحت می‌شد. در چنین مواردی یا با مطایبه و لطافت مسیر بحث را عوض می‌کرد و یا افسرده و شرمگینانه سر خود را به زیر می‌انداخت.»^۲

و دکتر ابراهیم یزدی می‌گوید:

«جامعه، مثل یک انسان وجدان دارد. وجدان جامعه ایرانی ما، امروز پس از درگذشت این مرد، می‌گوید این مرد صادق بود، این مرد هیچ وقت به ما، در باغ سبز، نشان نداد. هرگز چیزی به ما وعده نکرد که نتواند انجام بدهد.»^۳

و آقای طاهر احمدزاده، از مبارزان قدیم خراسان و از آشنایان دیرین بازرگان، گواهی می‌دهد:

«این صفت خلوص، پاکی، دوری از عوام فریبی و ریاکاری، ریشه در اندیشه توحیدی او داشت.»^۴

۱. از سخنان نوید بازرگان، در مراسم هفتم مهندس بازرگان، در حسینیه ارشاد، یادنامه، صص ۲۸ و ۲۹.
 ۲. یادنامه، ص ۴۱۵.
 ۳. یادنامه، ص ۹۹.
 ۴. یادنامه، ص ۱۱۳.

این خلوص سبب شده بود که بازرگان، در سطح عالی بی نظری باشد و از کسی توقع خدمتی، حتی در مقابل خدمتی که انجام داده بود، نداشته باشد و بر کسی که در قبال کاری که برایش انجام داده بود، منتی نگذارد. دخترش خانم زهرا بازرگان، پس از نقل این جمله از وصیت نامه پدر:

«شرمنده ام از این که چیز زیادی از خودم، برای بازماندگانم، باقی نگذاشته ام»

می گوید:

«این جمله تجسم خضوع و فروتنی «بازرگان»، بزرگوار مردی است که هیچ

گاه بر آنچه به دیگران می بخشید و خدمتی که انجام می داد، منتی نداشت در

حالی که کوچکترین محبت دیگری را هرگز فراموش نمی کرد.»^(۱)

و همسرش نیز شهادت می دهد:

«انتظار و توقع کاری، از کسی نداشت.»^(۲)

از این رو اگر کسی به دیدارش، یا عیادتش می رفت، سخت شرمنده می شد و

سپاس بسیار می گفت. هیچ دوست نداشت کسی به خاطر او، خود را به زحمت

بیندازد و متحمل رنجی - ولو با اختیار و اخلاص - بشود.*

همین خلوص اعتقادی و پاکی نیت بود که به قول مهندس سبحانی:

«هیچ وقت در برخوردها و مجادلات، به دوستان نمی گفت که من چه کردم...»

و هیچ گاه در مقام آن نبود که خدمات یا پیشگامیها و یا هنرهای خودش را به رخ

این و آن بکشد. ولو کسانی که به او حمله می کردند.»^(۳)

و همین اخلاص به او شجاعت و ظرفیتی بخشیده بود که به گفته فرزندش

مهندس عبدالعلی:

۱. یادنامه، ص ۱۱۹.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۴۹.

*. پس از بستری شدن ایشان در بیمارستان دی، وقتی دانستم که حال ایشان خوب است و حتی مطلب می نویسد، برای رعایت حال وی به عیادت نرفتم. چندی بعد که در یک جلسه سخنرانی، در انجمن اسلامی مهندسين، آقای مهندس را دیدم، عذر خواهی کردم و توضیح دادم که برای رعایت حال ایشان بود که مزاحم نشدم. با دستباجگی و شرم بزرگوارانه فرمودند، خیلی کار خوبی کردید و من واقعاً از کسانی که به عیادت نیامدند، بیشتر متشکرم تا از کسانی که آمدند. این سخن را چنان صمیمانه و صادقانه گفت که به راستی از نرفتنم احساس رضایت کردم.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۹.

«نه از کف زندهای ممتد، مست می‌شد و نه از مرگ خواهیهای مکرر در

مجلس و منبر، ملول می‌گشت.»^۱

حتی این ویژگی در او چندان نیرومند و مبالغه‌آمیز بود که آقای حسین شاه

حسینی، می‌گوید:

«به دلیل صداقت و صراحت فوق‌العاده بازرگان، مشکل بود که با وی کار

کنید.»^۲

بدیهی است که این اخلاص، عمدتاً برآمده از ایمان و تفکر اصیل دینی و بینش

عمیق توحیدی او بود. به گفته مهندس سبحابی:

«وجه آخرتی بر تمام رفتار اجتماعی بازرگان، غالب و سایه افکنده بود. در

هر عمل اجتماعی، قبل از آن که به هدفها و انگیزه‌ها و مسایل شخصی و

خانوادگی و گروهی بیندیشد، خدمت به خلق و مردم و جلب رضایت خدا و

انجام وظیفه در برابر خالق و اعلائی کلمه توحید را در نیت داشت. این همان

خصلتی است که قرآن، انبیای الهی را به آن ستوده و ممتاز ساخته است.»^۳

این خلوص را می‌توان در این سخن او، که در پاسخ این پرسش گوینده رادیو

بی.بی.سی «دل‌م می‌خواهد بدانم که آقای مهندس بازرگان، در عمرش چه کار کرده

که خوب بوده؟ چه کارهای خوبی کرده است» می‌گوید، مشاهده کرد:

«اولاً اخلاقاً هیچ‌کس، در باطن خودش نباید یک قضاوت مثبت و

تحسین‌آمیز درباره خودش داشته باشد. برای این که در همان جا در واقع، اول

اشتباه و خطاست. اما این که از خودم راضی باشم، نه، این مورد را به یاد ندارم که

جاهایی به خودم نمره ۲۰ داده باشم. نمره صفر و منفی هم البته به خودم نداده‌ام...

من خودم را در حساب خداوند و در حساب انجام وظیفه، نسبت به خدا،

خودم را سر بلند یا طلبکار نمی‌دانم. خیلی خودم را مقصر و مسامحه‌کار

می‌دانم. اما خوب، موفقیت‌هایی هم در زندگی داشته‌ام... اما هیچ‌کدام، چیزی که

خیلی برجسته و درخشان باشد و در خاطرمان مانده باشد و مثلاً اکتشاف یا

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

۲. مصاحبه آقای شاه حسین با این‌جانب.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۶.

اختراعی باشد یا نجات بیچاره‌ای باشد، خیر مورد برجسته‌ای در عمرم نمی‌بینم و هر کاری که کرده‌ام یا در مقامی بوده‌ام، بعدها که دربارہ آن فکر کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که اگر به صورت دیگری عمل می‌کردم، بهتر بود.^۱

چنین بود که او اهل ایثار هم بود، ایثار مال و مقام و هر چیز ایثار کردنی دیگر. چرا که ایثار، زاینده اخلاص است. اخلاص، عبارت است از عملی بدون توقع پاداش، و ایثار چنین است. از زندگی متوسطی برخوردار بود و این در حالی بود که او می‌توانست زندگی کاملاً مرفهی داشته باشد. مانند برخی از چپ‌گرایان شعارهای تند عدالت طلبانه و مساوات خواهانه نمی‌داد و از سوسیالیسم نیز دفاع ثوریک نمی‌کرد؛ اما در عمل، در حد امکان، مساوات و خدمت به دیگران را رعایت می‌کرد و می‌کوشید لاقلاً، بین خود و دیگران، فرق نگذارد. مهندس سبحانی، می‌گوید:

«حقوقش را همیشه کمتر می‌زد.»^۲

و همسرش نیز می‌گوید:

«ایشان مرد فوق‌العاده سخی بود. البته ما متمول نبودیم... همیشه محدود تا آن حد که زندگی نسبی مرفهی فراهم باشد...»

وقتی در شرکت نفت رییس هیئت مدیره بود، تمام پولهایی را که می‌گرفت، یکسره به فقرای حلبی آباد می‌داد و حتی از پولهای حقوق دانشگاه هم به کسانی که می‌دانست، احتیاج بیشتری از مادرند، می‌داد و معمولاً پولی برای ما نمی‌ماند.^۳

بازرگان - مانند دکتر سبحانی - در طول دوران نخست‌وزیری و نمایندگی مجلس هم، حقوق نمی‌گرفت و از همان حقوق بازنشستگی، امرار معاش می‌کرد. این اخلاص و بی‌نیازی، سبب شده بود که اهل ثروت اندوزی نباشد و از نظر مالی یا در پست و مقام، فسادناپذیر باقی بماند. به گفته آقای شاه حسینی:

«معمولاً در هر کجا که برای مسئولیتی و کاری، پیشنهادی مطرح بود، بازرگان، همواره دیگران - و بیشتر دکتر سبحانی - را مطرح می‌کرد و هرگز خود را مقدم بر دیگران نمی‌دانست.»

۱. یادنامه، ص ۱۶۵.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

۳. یادنامه، ص ۱۶۴.

مخالفتان فکری، یا سیاسی بازرگان نیز این خلوص و پاکی نظر او را کم و بیش قبول دارند. آقای جلال‌الدین فارسی، با توجه به این خصوصیت بازرگان و طالبانی و دکتر سبحانی، می‌گوید:

«ایران، مردانی شریفتر و بزرگتر و وطن‌پرست‌تر از این آقایان ندارد.»^۱

دکتر منصور فرهنگ، نماینده ایران در سازمان ملل، در دولت موقت، می‌گوید:

«او آموزگار آزادی جامعه ایران است که همیشه می‌تواند برای جوانان و

نسلهای آینده، نمونه یک انسان صادق باشد.»^۲

احمد شایگان، از منتقدان چپ‌گرای او، می‌گوید:

«پیر خردمندی که همیشه صحیح نمی‌گفت، اما همواره صمیمی بود و همین

صمیمیت او را تا بدین حد، در اواخر عمر او متحول کرد.»^۳

حمید بهرامی احمدی، که به گفته خود، چندان موافق بازرگان نیست، نیز

شهادت می‌دهد:

«وی در سیاست عملی، نیز همچون سیاست نظری، مردی راستگو و درست

کردار بود. هرگز به مردم دروغ نگفت و سعی در فریفتن ایشان نکرد. حقایق را

بی‌پرده با ایشان در میان گذاشت. وی دین و اخلاق را محور سیاست قرار داده

بود.»^۴

محمدحسین سروش، اظهار می‌دارد:

«بازرگان، هیچ وقت سخنان احساسات برانگیز و به اصطلاح تبلیغاتی

نمی‌گفت. جز حقیقت، سخنی بر زبان نمی‌راند و مردم را به وعده و وعید سرگرم

نمی‌ساخت، بلکه آنها را در جریان آنچه هست، می‌گذاشت.»^۵

ویلیام سولیوان، آخرین سفیر آمریکا در رژیم گذشته، نیز می‌گوید:

«مهدی بازرگان، یک فرد مذهبی و متقی بود.»^۶

۱. زوایای تاریخ، ص ۱۹۱.

۲. یادنامه، ص ۱۸۲.

۳. آدینه، شماره ۱۰۰. یادنامه، ص ۱۹۸.

۴. اطلاعات، ۱۳۷۳/۱۲/۱۵. یادنامه، ص ۲۲۱.

۵. رهاورد، شماره ۳۸. یادنامه، ص ۳۲۸.

۶. مأموریت در ایران، ص ۱۱۴.

این سخن م. کوشا، نیز شنیدنی است:

«از هیچ واقعه‌ای در تاریخ ۵۰ سال گذشته، نمی‌توان سراغ گرفت که نام مهندس بازرگان، با آن عجیب نبوده و عجیباً که حتی یک مورد نمی‌توان نشان داد خطای ناخودآگاهی که در نهایت به ضرر ملت تمام شده باشد، از او سرزده باشد. و در هیچ موردی ایدئولوژی‌اش را ارجحیت داده باشد و بیهوده نیست که نام بازرگان، در بین دوست و دشمن، چه در داخل و چه در خارج ایران، همیشه با احترام ذکر شده. ایشان هر کجا که حضور داشت، انسان با طیب خاطر، می‌دانست ایران و منافع ایران در آنجا حفظ است.»^(۱)

و مراد ثقفی، نیز می‌گوید:

«در نیت خیر بازرگان و مبرا بودن از هر گونه قدرت‌پرستی و مقامخواهی، شکی نیست. نگاهی گذرا به کارنامه سیاسی وی، نوشته‌ها و فعالیت‌هایش به روشنی گواه این امر است که سیاست و مشارکت در امور جامعه، برای او هم‌تراز بر آوردن فرایض دینی بود.»^(۲)

آقای مهندس هاشم صباغیان می‌گوید:

«یکی از هم‌زمان پیش از انقلاب مهندس بازرگان، که پس از انقلاب هم مسئولیتی داشت، به خارج از کشور رفته و در آن جا نیز تقریباً موضع مخالف با بازرگان داشت، ولی پس از چندی به آقای مهندس پیغام داده بود که زندگی‌ام دچار سختی است، و تقاضای کمک کرده بود.»

مهندس بازرگان، اقدام کرد و با گرو گذاشتن آبرو و اعتبار خود، مبلغی پول تهیه کرد و پس از تبدیل آن به ارز خارجی برای آن شخص فرستاد. این اقدام او مایه شگفتی بود و حتی من به ایشان اعتراض کردم. بازرگان، به حامل پول گفته بود از آن شخص عذرخواهی کند که مبلغ زیاد نیست. قاصد پول را داده بود ولی عذرخواهی بازرگان، را ابلاغ نکرده بود. اما آن کس که گویا توقع بیشتر داشت به اعتراض گفته بود که چرا به فکر من نیستند. حامل پس از بازگشت به من مراجعه کرد و ماجرا را تعریف کرد و گفت فلانی عکس‌العمل نامناسب نشان داد.

۱. یادنامه، ص ۴۱۸.

۲. فصلنامه گفتگو، تابستان ۱۳۷۴. یادنامه، ص ۳۹۰.

موضوع را به آقای مهندس بازرگان، گفتم، گفت من کار را برای خدا انجام دادم و برایم مهم نیست که او چه عکس العمل نشان داده است. این سخن او برایم درس بزرگی بود.»

با توجه به این اظهار نظر هاست که آقای دکتر یزدی، به درستی می‌گوید:
 «این احساس و واکنش مشترک همگانی در تأیید و حمایت از مهندس بازرگان، در آن زمان و این زمان، در داخل و خارج از کشور، بی‌تردید در تمام موارد، به دلیل اندیشه‌های دینی و یا حتی سیاسی مهندس بازرگان و یا یاران و هم‌زمانش نبود؛ که انگیزه آن عنصری به مراتب بالاتر و عمیقتر است و آن ثبات قدم، صفا و صداقت و تقوای سیاسی و اجتماعی و فردی آن مرد بزرگ است.»^۱

تواضع و فروتنی

به راستی فروتنی و ادب مهندس بازرگان، مثال زدنی است. هر کس او را از نزدیک دیده باشد، این ویژگی را در او به وضوح دیده است. در برابر همه، از کوچک و بزرگ، فروتن و مبادی آداب بود. ذره‌ای نخوت و خود بزرگ‌بینی و برتری‌جویی در گفتار و کردارش دیده نمی‌شد. و این البته برآمده از همان خلوص ایمانی و زلالی اندیشه دینی اش بود. فرزندش، نوید، می‌گوید:

«او به راستی از تملق دوری می‌جست و این را به تبلیغ نمی‌گفت به عکس متواضع و خاشع و فروتن بود. ما که فرزندان او بودیم هر گاه از منزلش مراجعت می‌کردیم، تا انتهای باغ و تا آستان در، ما را مشایعت می‌کرد.»^۲

و همسرش می‌گوید

«متواضع و مؤدب بود. هر کس را که با او بد کرده بود یا توهین و تهمت روا داشته بود، می‌بخشید و با او چنان برخورد دوستانه و صمیمانه‌ای انجام می‌داد که باعث شرمندگی و انفعال وی می‌شد. یک بار حتی اشک فردی را دیدیم که از شدت خجالت گریه می‌کرد.»^۳

۱. آدینه، شماره ۱۰۰، نوروز ۱۳۷۴. یادنامه، ص ۲۰۸.

۲. یادنامه، صص ۱۴۶، ۱۴۸.

۳. یادنامه، ص ۱۳۱.

با توجه به همین روحیه اخلاص و فروتنی فوق‌العاده بود که مردمی بود و هیچ‌گاه در گفتار و به ویژه در کردار، از مردم جدا نشد و کم و بیش با آنان و مانند آنان زیست. زندگی‌اش در تمامی ادوار، بدون تکلف و تشریفات بود. حتی در دوران نخست‌وزیری، دخترش، فتانه، می‌گوید:

«در همان ماه‌های ابتدای نخست‌وزیری به دکان نانوايي رفته و نانهای خریداری شده را پیاده به منزل می‌آورد و بعضیها که تصویرش را در تلویزیون دیده و یا شناخته بودند با نا باوری چند قدمی رفته بر می‌گشتند و با حیرت نگاهش می‌کردند. گاهی نماز مغرب را در همان مسجد محل، بی‌هیچ محافظ و یا پاسداری می‌خواند و باز در مقابل اعتراضهای ناشی از نگرانی ما، جواب می‌داد «محافظ خداست»...

بارها و بارها شاهد بودیم که شخص یا اشخاصی را که از کرده یا گفته خود پشیمان شده بودند، با چه گشاده رویی می‌پذیرفت و به محض شنیدن خبر بیماری یا ناراحتی آنها، اول کسی بود که به عیادت رفته و برای آنها از خداوند، آرزوی سلامت و بهبود می‌کرد. کینه و بغضی در دل نداشت و همه انسانهای خدا را دوست داشت.»

هم ایشان در این ارتباط می‌گوید:

«بچه‌ها از بودن «آقا جون» در منزل شادی می‌کردند و دور او را می‌گرفتند. همین چهارشنبه سوری سال گذشته بود که به چه اصراری وی را با خود به کوچه کشاندند و پدر برای خوشایندی نوه‌ها، چند باری هم از روی آتش پرید... و یا آن روز تابستانی، که به خاطر خوشحال کردن بچه‌ها، چند بار طول و عرض استخر شنا را، طی کرد و سپس با چه ضعف و سستی از آب بیرون آمد در حالی که نوه‌ها خوشحال و خندان بودند و برای هم تعریف می‌کردند که دیدی آقا جون هم شنا کردند...»

صبحهای جمعه را برای پیاده‌روی و استفاده از هوای پاک نارون اختصاص داده بود و چند ساعتی به پیاده‌روی می‌پرداخت و با چه ذوقی از راههای جدیدی که کشف می‌کرد، سخن می‌گفت، از گوشه و کنار این منطقه و از راههای پست و بلندش و دشت وسیع آن، لذت می‌برد. از همه امکانات منطقه هم

استفاده می‌کرد، از پنبه دوز محل گرفته تا بانکی که در آن حساب باز کرده بود و یا از مینی‌بوس که با آن بارها و بارها راه شمیران تا لواسان را طی کرده و در مراجعت به منزل از حوادث بین راه برای ما تعریف می‌کرد.^۱

روزگاری اتومبیلی داشت که فقط با راننده در شهر رفت و آمد می‌کرد. بعدها - در اواخر عمر - با وسایل نقلیه عمومی، در شهر و یا از تهران به لواسان و «نارون» رفت و آمد داشت. در این رفت و آمدها با مردم عادی کوچه و خیابان و با طبقات و گروه‌های مختلف، رابطه و آشنایی به هم می‌زد و گاه با چنان ذوقی از این آشناییها و سخنان رد و بدل شده، سخن می‌گفت که به راستی شوق‌انگیز بود. مردم که او را در اتوبوس یا مینی‌بوس و یا تاکسی و یا در صف مسافران می‌دیدند، به شوق می‌آمدند و با او سخن می‌گفتند. از اوضاع مملکت، از معیشت و اقتصاد، از فساد و انحطاط، از دوران انقلاب و نخست‌وزیری و... به گفته زهرا بازرگان،

«مردم که در کوچه و خیابان، متوقفش می‌کردند و با نگاهی نگران و با هزاران امید و انتظار می‌پرسیدند: «آقای بازرگان، آینده چه می‌شود؟» مردمی که بدون توجه به قلب حساس و دردمندش در وجود او سنگ صبور خود را می‌یافتند و با او آنچه را که در دل داشتند بازگو می‌کردند، مردمی که با اندوه و درد می‌گفتند: «آقای بازرگان، چرا این همه شکسته شده‌اید؟»^۲

گاه در این دیدارها، بعضی از کسانی که زمانی به او بد کرده، یا بد گفته بودند از او رضایت و حلالیت می‌طلبیدند.^۳

فروتنی بازرگان، به راستی شگفت‌انگیز بود. کمترین حالت تصنع و ریا و یا

۱. یادنامه، صص ۱۴۶، ۱۴۸.

۲. یادنامه، ص ۱۳۱.

۳. یک بار برای من تعریف می‌کرد در خیابان منتظر تاکسی ایستاده بودم که بنز شیک و تمیزی در مقابلم ایستاد، راننده آن شیشه را پایین کشید و با احترام گفت: آقای مهندس بفرمایید! نشناختم و سوار نشدم. بار دیگر تکرار کرد و افزود آقای مهندس! منم... (یکی از واعظان تهران بود که در دوره اول، نمایندگی مجلس بود و از بدگویان وی نیز بود). وقتی عمامه را کنار دستش روی صندلی دیدم، شناختمش ولی در عین حال با تردید سوار شدم. مختصر صحبتی که بین آن دو رد و بدل شده بود، تعریف کرد. مهندس بازرگان، گفت ایشان خیلی از اوضاع ناراضی بود و آخر نیز از من حلالیت طلبید. بعد به شوخی - جدی گفت، واقعاً ایشان عوض شده یا دنیا عوض شده است؟ با خنده گفتم ممکن است هر دو باشد!

تعارضی در آن نبود. این حالت در او کاملاً نهادینه شده و با سرشت و خلق و خوی او آمیخته بود. به همین دلیل حتی از کسانی که از او حلالیت می طلبیدند و به ویژه زمانی که پیش او اعتراف به اشتباه و خطا می کردند و عذر تقصیر می خواستند، منفعل می شد و دست و پای خود را گم می کرد و می توان گفت به عذاب می افتاد.* یکی از اعضای جوان نهضت آزادی، در سالهای ۱۳۴۰ به بعد (تراب حق شناس) که بعدها به سازمان مجاهدین خلق، پیوست و پس از آن سر از سازمان پیکار، در آورد، در ارتباط با آن سالها می گوید:

«با آن که به روال مرسوم، فاصله های متعدد سنی، علمی، تجربی و جایگاه اجتماعی بین او و ما دانشجویان وجود داشت، ولی هرگز نمی گذاشت این فاصله را حس کنیم. بارها برای انجام وظایفی که بر عهده ام بود، طبق قرار به او تلفن می زدم و غالباً در سلام پیش دستی می کرد...»

یک بار در یک پیک نیک حدود ۱۵۰ نفر به نیاوران رفته بودیم (باغ حاج سعادت). وقت ناهار پشت سر ده ها نفر از دانشجویان در صف ایستاده بود تا نوبتش برسد و غذا بگیرد در حالی که دیگر استادان و همکاران او، چنین نمی کردند.^۱

سادگی و صمیمیت و تواضع بازرگان، در این کلام نغز دکتر غلامعباس توسلی، انعکاس مناسبی یافته است:

* من خود چند مورد را شاهد بودم. پس از مرخص شدن از بیمارستان دی، دو تن فرستاده آیت الله منتظری، از طریق این جانب وقت ملاقاتی از مهندس بازرگان، گرفتند تا از طرف حضرت ایشان، از وی عیادت کنند. محل ملاقات دفتر انجمن اسلامی مهندسين بود. در روزی که ایشان آخرین سخنرانی اش را تحت عنوان «بعثت و آزادی» ایراد کرد. زمانی که دو دوست فرستاده آیت الله، آمدند یکی از روحانیانی که زمانی از مقامات قضایی بود نیز همراه آنان بود. پس از مدتی گفتگو، - که طبق معمول، مهندس بازرگان، با شادابی و شوخ طبعی سخن می گفت - هنگام خداحافظی در رسید. آن روحانی محترم بار دیگر خود را به آرامی معرفی کرد و گفت به خاطر چند بار احضار شما برای بازپرسی و احتمالاً بدرفتاری که در زمان تصدی من در دادگستری تهران با شما شده است، پوزش می خواهم و شما باید حلال بفرمایید. آشکارا حال وی دگرگون شد. با دستپاچگی آشکار و با شرمندگی پاسخ داد که هرگز از کسی گله و شکایتی ندارم و از شما هم گله نمی کنم. چنان حالت شرمندگی داشت که با خود گفتم اگر عکس اتفاق می افتاد و مهندس بازرگان، می خواست از کسی پوزش بخواهد چه حالتی پیدا می کرد!

«بی تکلفی مهندس بازرگان، این است که شما هیچ کتابی از او را نمی بینید که جلد گالینگور داشته باشد، با جلد کاغذ و مقوا، در قطع کوچک و ساده و کاغذ کاهی، ولی در دسترس عموم.»

به واقع خود او نیز به همین سادگی و صفا و ارزانی در دسترس مردم و در اختیار ملت بود، ملتی که به آن واقعاً عشق می ورزید و آرزوی سربلندی و عظمتش را داشت.

گذشت و مهربانی

هر چند بیان اخلاص و تواضع فوق العاده مهندس بازرگان و ارایه نمونه هایی از آن، مهرورزی و شفقت و گذشت کریمانه او را هم کم و بیش آشکار می کند، اما داستان مهربانیها و لطافت روحی او در برخورد با افراد و اشخاص، حکایت دیگری است. فرزندش نوید، در وصف پدر می گوید:

«از حال همه پرسش می کرد و به طرز شگفتی به صله رحم، باور داشت... هرگز بد کسی را نخواست هر چند به او فحش دادند و شعار مرگ هم سر دادند، اما او زنده ماند و به جای نفرت، سرود رحمت و دوستی سر داد.»^۱

این شفقت و مهربانی او شامل حال همه می شد از همسر و فرزندان و فامیل گرفته تا دوستان و حتی مخالفان. همسر ایشان می گوید:

«با هر یک از فامیل و نزدیکان، روابط خصوصی ویژه ای داشت و هر یک از فرزندان و نوه هایش را به اسم مخصوصی صدا می کرد. حتی برادرزاده ها و خواهرزاده ها، اسامی صمیمانه و کوچکی داشتند و به آن اسم صدا می شدند. هر کس چند دقیقه با او در تماس بود و صحبت می کرد به وی علاقه مند می شد، حتی اگر قبلاً مخالفش می بود. بسیار منصف بود و اگر کوچکترین اشتباهی، می کرد فوراً عذر می خواست.»^۲

به دلیل همین روحیه و مهرورزی بود که نمی خواست، هرگز برای کسی تولید زحمت کند و حتی به گفته فرزندش، خانم زهرا بازرگان:

۱. یادنامه، ص ۲۸.

۲. یادنامه، ص ۱۱۸.

«وصیت خود را به گونه‌ای قرار داده بود که به سادگی به چشم آید و در اختیار

قرار بگیرد.»^۱

و نیز به گفته دخترش:

«مردی که همیشه داد و کمتر گرفت.»^۲

با توجه به همین روحیه و اندیشه خدمتگزاری و مهرورزی بود که به یکی از نوادگانش، وقتی که نظر پدر بزرگ را، درباره ازدواج می‌پرسد و می‌گوید «نمی‌دانم اصلاً برای ازدواج کردن آمادگی دارم یا نه؟» می‌گوید:

«ازدواج یک تصمیمی است که تو می‌گیری برای این که از خودت بگذری و

وجودت را وقف آدم دیگر بکنی. هر وقت توانستی در زندگی خودت، این

تصمیم را بگیری، برای این کار هم آمادگی خواهی داشت.»^۳

مهندس سبحابی، روایت می‌کند:

«بنای ساده‌ای را می‌شناختم که همراه یکی دو نفر از کارگران ساختمان خود،

در مراسم [ختم] حضور داشت و به شدت و با احساس تمام می‌گریست.

پنداشتم که از وابستگان یا علاقه‌مندان سیاسی یا مذهبی بازرگان است. به او

نزدیک شدم و ضمن تسلیت متقابل و پرسش از احوال و سابقه او با مهندس،

معلوم شد که هیچ سابقه خاصی با مهندس ندارد و فقط چند ماهی در یک

ساختمان در همسایگی خانه مهندس، کار می‌کرده است و آشنایی او با مهندس،

از همان جا و به همان جا نیز ختم شده است. می‌گفت: آقا من دلم برای اخلاق

این مرد، رفته است. هر روز سری به من و کارگران می‌زد، چای و بیسکویت

می‌آورد و احوال من و بچه‌هایم را می‌پرسید و اگر احتیاجی داشتیم که در حد او

بود، برمی‌آورد و با ما بحث و شوخی می‌کرد و خیلی لطف داشت و این کار تقریباً

کار هر روز او بود. ایشان یک روزی نخست‌وزیر مملکت بود اما به من و کارگرانم

رسیدگی می‌کرد، خدا رحمتش کند. من آدمی این چنین خاکی ندیده بودم.»^۴

۱. یادنامه، ص ۱۲۶.

۲. یادنامه، ص ۱۳۱.

۳. یادنامه، ص ۱۶۰.

۴. آدینه، شماره ۱۰۰. یادنامه، ص ۱۹۱.

و شگفت این که در سفر آخرین، در هواپیما به یاد مردم بود و از کم آبی آن سال و مشکلات احتمالی مردم، نگران. نوه ایشان خانم مژده حجازی، که همراه پدر بزرگ در سفر بود، می‌گوید:

«در حالی که از پنجره به قله‌های پر برف آلپ، نگاه می‌کرد، از این که امسال در ایران، زمستان پر برفی نداشته‌ایم و از احتمال رسیدن یک تابستان کم آب، ابراز نگرانی کرد.»^۱

بنابراین می‌توان با آقای منصور فرهنگ، موافق بود که:

«بازرگان، نماد و نمونه لطیف‌ترین انسانی‌ترین انگیزه‌های انقلاب ایران بود و ناکامی سیاسی او از تلخ‌ترین درسهای تاریخ معاصر کشور ماست... جامعه ایران، هنوز به آن مرحله از رشد مدنی و معنوی نرسیده است که پذیرای رهبری، فروتن و آزاده و مصلحت‌اندیش مثل زنده یاد بازرگان، باشد و این جای تأسف بسیار و رنج است.»^۲

بیهوده نیست که قرآن و آموزه‌های پیامبران، با تأکید، انساندوستی و شفقت ورزیدن به خلق را بسیار می‌ستاید و پیامبر اسلام را حریص بر هدایت مردم و غمخوار فوق‌العاده خلق، معرفی می‌کند و او را دارای «خلق عظیم» می‌شمارد. مولوی نیز می‌گوید، خداوند زمانی موسی (ع) را به پیامبری برگزید که او نسبت به یک بره دور افتاده از گله، شفقت انسانی ورزید.

در خانواده و با فرزندان

در مطالب پیشین، اشارتی هم به منش و روش مهندس بازرگان، در خانه و با همسر و فرزندان رفت. بدیهی است، کسی که اهل اخلاص و ایثار و فروتنی و مهربانی است و به قول فرزندش «با همه ابنای عالم، دوست» است، بیش از همه و پیش از همه، نسبت به اعضای خانواده، شفقت می‌ورزد و در محیط زندگی خانوادگی، اهل گذشت و دوستی و مهرورزی است. به ویژه که همسر دوستی و فرزند دوستی و رسیدگی به امور خانواده، از خصایص پیامبران و از نشانه‌های ایمان

۱. یادنامه، ص ۱۵۵.

۲. یادنامه، ص ۱۸۴.

و دینداری است. بهتر است در این مورد، نخستین اظهار نظر را از همسرش خانم ملکه طباطبایی (بازرگان) بشنویم که حدود ۵۵ سال با وی زیسته است:

«من همسری را از دست دادم که برایم یک دوست، یک مشوق و همه چیزم به حساب می‌آمد...»

او یک انسان مثبت اندیش بود و همواره هر پدیده را از زاویه مثبت آن نگاه می‌کرد. خیلی زیاد شاد بود، و هر چیز کوچکی می‌توانست او را خوشحال و رضایتش را جلب کند...

همیشه سعی می‌کرد، مرا خوشحال کند و چون می‌دانست به گل علاقه‌مند هستم، اغلب با گل‌های مورد علاقه من به منزل می‌آمد. اصولاً خوشحال کردن خانواده، برایش خیلی اهمیت داشت. برای کوچکترین چیزی از من تشکر و تقدیر می‌کرد...

هیچ‌گاه به یاد ندارم کاری یا چیزی را به من تحمیل کرده باشد و پیوسته به عقاید و افکارم، احترام می‌گذاشت. انتظار خدمت و کاری را از کسی نداشت. مثلاً گاهی می‌پرسیدم برای نهار چه میل داری، جواب می‌داد هر چه خودت دوست داری و زحمتی برایت ایجاد نمی‌کند.

با وجود اختلاف سن و همچنین اختلاف چشمگیر معلومات و تحصیلات، نمی‌گذاشت این موضوع، اختلاف برانگیز شود و همیشه و در هر حال، فوق‌العاده رعایت رضایت مرا می‌کرد. به خانه و خانواده خود توجه زیادی داشت و مانع می‌شد که کوچکترین اختلافی بین افراد خانواده به وجود بیاید. زمانی که در زندان بود، پیوسته در جریان زندگی ما قرار داشت و در همان‌جا، مشکلات ما را بررسی و حل و فصل می‌کرد^۱...

ناراحتی و سختیهای بیرون را هیچ وقت به خانه نمی‌آورد، می‌گفت اینها مسایل و مشکلات من، در بیرون است و باید در خانه، شاد باشیم و دلیلی ندارد که خانواده، در معرض ناراحتیها و نگرانیهای شخصی مثلاً سرپرست خانواده قرار بگیرد.^۲

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۴۹.

۲. یادنامه، ص ۱۶۴.

وی به گفته فرشته بازرگان، در چیدن صبحانه و یا شستن ظروف و در نظافت خانه و پذیرایی از مهمان، به همسرش کمک می‌کرد.^۱

مهندس بازرگان، با توجه به نظم و توجه خاصش به زندگی و خانواده و دقت نظرش در تمامی مسایل فردی و خانوادگی و اجتماعی، به تربیت فرزندان، اهتمام ویژه داشت و می‌کوشید، فرزندان از جهات مختلف، درست تربیت شوند. بازی و تفریح، تحصیل و درس، مدرسه و دانشگاه، مطالعه و فرهنگ، ایمان و دینداری، اخلاق و انساندوستی، همه و همه، در جای خود صحیح و منطبق با نیازها باشند. چرا که او انسان را یک بعدی و خشک و بی‌روح نمی‌دید. به عنوان یک پدر و دلسوز و مهربان، بر امور خانواده و فرزندان نظارت و اهتمام کامل داشت. اما هرگز برای رشد مطلوب فرزندان از شیوه‌های تحمیلی و استبدادی استفاده نکرد. وی می‌کوشید استعدادها را غیرمستقیم شکوفا سازد و عواطف و احساسها را به صورت طبیعی و غیر تحمیلی برانگیزد و به ویژه ایمان و دینداری را با اراده و شناخت و آگاهی و انتخاب، قبول کنند. او در واقع، پیش از جامعه و سیاست، در خانه یک دموکرات بود و به گفته تمامی اعضای خانواده‌اش هیچ‌گاه چیزی را به دیگران تحمیل نکرد. او صادقانه به آزادی و اختیار انسان، ایمان داشت و هرگز ایمان تحمیلی را ایمان نمی‌دانست. بهتر است خلق و خو و روش بازرگان، را در خانواده و روش تربیتی او را از زبان فرزندانش بشنویم. زهرا بازرگان، فرزند ارشد وی، می‌گوید:

«خاطره روزهای جمعه را به ذهن می‌آورم که پدرم دست ما را می‌گرفت و به کوه می‌برد، و سکوت و آرامش خیال انگیز نقاط کمتر کشف شده سوهانک، شاه آباد و درکه را که با قدمهای خود می‌شکستیم. پدرم، در این سفرهای کوتاه، ما را با آرامش و زیبایی طبیعت آشنا می‌کرد، با ما درباره طبیعت و خالق آن و در مورد زندگی، مرگ و زندگی دوباره، حرف می‌زد، و به سئوالات تمام نشدنی مان پاسخ می‌داد. جمعه‌ها برای او بهانه‌ای برای یاد دادن همه آن چیزهایی بود که در کتابها، کمتر می‌توان یافت.

جمعه‌ها، بهانه‌ای برای ایجاد ارتباط صمیمی‌تر و شناخت نزدیکتر فرزندان‌شان بود.

لحظات نیمه تاریک سحرگاه را به یاد می‌آورم که کنار رختخواب ما می‌نشست و با آرامترین صدا و با نوازش دستها و پیشانی، فرزندان‌ش را برای نماز صدا می‌کرد:

«نمی‌خواهید روز به این زیبایی را با نام خدا شروع کنید؟».

بیدار شدن در آن صبحهای سرد و نیمه تاریک، دشوار بود. سرمان را تکان می‌دادیم و کش و قوسی می‌رفتیم و او با اطمینان از این که بیدار شده‌ایم از پله‌ها بالا می‌رفت تا به اتاق خود برود و با صدایی دلنشین، قرائت قرآن صبحگاهی خود را آغاز کند، اما چند لحظه بعد بر می‌گشت و اگر بیدار نبودیم، دوباره کنار رختخوابمان می‌نشست و به سخنان آرامش دهنده خود برای برخاستن و آغاز نمودن روز با نام خدا ادامه می‌داد. هیچ‌گاه اجباری نکرد و هرگز خشونت‌ی از خود نشان نداد...

خاطرات دوران نوجوانی‌ام را مرور می‌کنم و تمایلی که مانند هر نوجوان دیگر به تقلید از ارزشهای گروه همسن و زیر سوال قرار دادن ارزشهای خانوادگی و بازسازی آن داشتم، و قدرت درک و پذیرش پدر را، پدری که انتظارات و توقعات و ارزشهای نسل دیگر را درک می‌کرد و در همان حال با رفتار و گفتار منطقی و حساب شده خود، حمایت از ارزشهای اصیل خانوادگی و فرهنگی را به طور غیرمستقیم، تشویق می‌کرد...

ورود او به خانه هر یک از فرزندان‌ش، قبل از هر چیز با فریاد شوق و استقبال بی‌نظیر نوه‌ها که پدر بزرگ را در میان می‌گرفتند رو به رو می‌شد. پدر بزرگ در سیمای هر کدام و در رفتار و حرکات هر یک ویژگیهای خاصی را کشف می‌کرد که کمتر کسی متوجه بود.^۱

دختر دیگرش خانم فرشته بازرگان، (بنی‌اسدی) همین واقعیتها را گواهی

می‌دهد:



مهندس بازرگان به همراهی آقای انتظاری و امیرعلی بنی‌اسدی (نوه دختری)
به هنگام کوه‌پیمایی در راه کلک چال، بهمن ۱۳۵۲.

و کوه‌نوردیها و پیاده‌رویهای طولانی را قدم به قدم در کنارش به یاد می‌آورم
که همیشه توأم و همراه با آموزش و یادگیری و انتقال ارزشهای اخلاقی بود.
بعد از ظهر پنج‌شنبه در آن حال کوچک منزل خیابان آمل، بچه‌ها را علی‌رغم
غرولند و کاهلی کودکانه، در هر شرایطی به دور خود جمع می‌کرد و درس
دینداری می‌داد.^۱

هرگز در هیچ زمینه‌ای نخواستند، عقیده‌شان را با فشار به ما تحمیل کنند. چه عقاید مذهبی‌شان و چه افکار سیاسی‌شان، هیچ عقیده‌ای. از بچگی یادم هست که ما کوچکتر بودیم و ایشان خیلی با مدارا، و نوازش، ما را بیدار می‌کردند و بعدها که کمی بزرگتر شدیم، حتی دیگر در این موارد هم دخالت نمی‌کردند. می‌گفتند بچه‌ها از صدای پای من متوجه می‌شوند و اگر دوست داشته باشند و انگیزه این کار را داشته باشند، انجام می‌دهند...

هیچ وقت به زور، چیزی را از ما نخواسته و هر وقت، دیگران هم با ایشان در این موارد بحث می‌کردند که به هر حال در اصول مذهب ما این طور آمده ... می‌گفتند: ارزش هر انسانی به انتخاب اوست.^۱

دختر دیگر ایشان خانم فتانه بازرگان، (محققی) نیز گواه دیگری بر این شیوه تربیتی پدر است:

«خوب یادم هست که وقتی به ۹ سالگی و سن تکلیف رسیده و با ذوق و شوق نماز خوانده و احساس بزرگی می‌کردم روزی از من پرسید:
«دخترم تو اجازه می‌دهی صبحها برای نماز بیدارت کنم؟
با تعجب و ناباوری جواب دادم: چطور از من می‌پرسید، مگر نباید بیدارم کنید؟ در جوابم گفتم:

«فقط در صورتی که خودت اجازه بدهی و موافق باشی» و با این حرف به من شخصیتی داد که احساس می‌کردم، نماز خواندنم با انتخاب و آگاهی خودم است، نه اجبار و اصرار دیگران...

همیشه با محبت و دلالت در خصوص امور دینی با ما صحبت می‌کرد و هرگز نظر و عقیده‌اش را در هیچ موردی به هیچ یک از فرزندان، تحمیل نمی‌کرد. همیشه نصایحش به صورتی غیرمستقیم و در قالب کلمات محبت‌آمیز، بیان می‌شد و اکثراً نصیحت هم نمی‌کرد، زیرا صفات خوب و ویژه‌ای را که یک انسان مسلمان واقعی باید دارا باشد، عملاً و شخصاً از خود نشان می‌داد که تأثیر آن از صدها نصیحت هم بیشتر بود.^۲

۱. یادنامه، ص ۱۶۳.

۲. یادنامه، ص ۱۴۵.

پسرش نوید بازرگان، نیز به بیان دیگری همین سنت پدر را باز می‌گوید:
 «از همان اوان، دریافته بودم که پدر، انسان دیگری است. انسانی متفاوت
 است، که در دیوان عدالتش جزای شکستن شیشه، کتک نیست و پرسه‌های
 خیابانی را با ناسزا جواب نمی‌گوید و تیر و کمان سیمی کوچک مرا ضبط
 نمی‌کند و وقتی کارنامه‌ام را با سرافکنندگی به نزدش می‌بردم، ابتدا نمره خوب
 ورزش و انشا را نگاه می‌کند و بعد هم به سراغ نمرات بد ریاضی و جغرافی
 می‌رود.»^۱

و یکی از نوه‌هایش خانم نازنین بنی‌اسدی، در این مورد می‌گوید:
 «هیچ‌گاه آن‌قدر گرفتار نبودم که برای بچه‌ها فرصت نداشته باشد، برای توجه
 کردن به نقاشیها و کارهای جدید، دیدار اتاق کارش همیشه پوشیده از نقاشی
 نوه‌هاش بود، برای گوش دادن به داستانها و قصه‌های بچه‌گانه و برای دوست
 داشتن، همیشه فرصت داشت.»^۲

به گفته مهندس عبدالعلی بازرگان، وی دفترچه‌ای داشت که
 «برای یادداشت و ضبط و ثبت مراحل رشد و تربیت فرزندانش، از دوران
 طفولیت نگه می‌داشت. او کلیه حالات و حرکات ما را زیر نظر داشت و خوشیها
 و ناخوشیها و تلخ و شیرینها را می‌نوشت تا ریشه‌ها و زمینه‌های شخصیتی هر
 کدام از آنها را کشف کند. و ما امروز که آن سطور را می‌خوانیم، در شگفت
 می‌مانیم که چه خوب، ما را می‌شناخته و چه دقیق معایب و محاسن هر یک را
 ریشه‌یابی می‌کرده است.»^۳

انصاف و انتقادپذیری

از ویژگیهای اخلاقی استوار و آشکار مهندس بازرگان، انتقادپذیری و رعایت
 عدل و انصاف در گفتار و کردار بود. این خصلت هم در نوشته‌ها و آثار مکتوب
 ایشان به خوبی محسوس است و هم کسانی که با ایشان معاشرت داشته و به ویژه با

۱. یادنامه، ص ۱۵۰.

۲. یادنامه، ص ۱۶۰.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

او بحث علمی کرده باشند، به خوبی دریافته‌اند و به آن گواهی خواهند داد. او از معدود متفکران و گویندگان این سرزمین بود که غالباً درباره سخنرانیها یا مقالات و نوشته‌هایش با دیگران، مشورت می‌کرد و حتی گاه نظر بعضی از اعضای خانواده (فرزندان یا نوه‌ها) را می‌پرسید و پس از ایراد سخنرانی و یا انتشار نوشته‌ها از صاحب‌نظران، نظرخواهی می‌کرد و به سخنان دیگران گوش می‌داد و در نهایت تلاش می‌کرد به نوعی با منتقدان به توافق و تفاهم برسد. اگر هم توافقی حاصل نمی‌شد:

اولاً، جدال پیشه نمی‌کرد،

ثانیاً، بیشتر روی توافقها تکیه می‌کرد تا اختلافها.

دخترش زهرا بازرگان، با اشاره به این مشاوره علمی پدر با نوه‌هایش، می‌گوید:

«پدر، یادداشتها، کتابها و مقالات خود را برای نوه‌هاش می‌آورد:

«این مقاله را با الهام از کاکوتی نوشته‌ام...»

این مطلب را پس از آن صحبتی که آن روز با بچه‌ها داشتم، تهیه کردم، بدهید

بخوانند و اگر سئوالی دارند به من بگویند...»

پس فردا در انجمن اسلامی مهندسين، سخنرانی دارم. نمی‌خواهم تکلیف

کنم، اما می‌خواهم بچه‌ها اگر می‌توانند بیایند.^۱

در این مورد یکی از دوستان مهندس بازرگان، آقای مهدی چهل تنی، خاطره‌ای

نقل می‌کند که شنیدنی و عبرت‌آموز است:

«در آخر وقت یکی از شبهای سال شصت و هشت، یکی از دوستان پیغام

آورد که «مهندس» از تو می‌خواهد در جلسه تفسیر قرآن او، فردا شرکت کنی.

اطاعت کردم و فردا به انجمن اسلامی مهندسين رفتم. تفسیر ایشان حول آیه

شریفه «وَأَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^۲ از سوره مبارکه مائده بود.

برحسب اعتقاد و تلقی خویش میان «امامت» و «خلافت و حکومت» تفکیک

قایل شد و انتخاب حاکم را حق مردم می‌دانست و شرط رضایت مردم را اساسی

می‌شمرد.

۱. یادنامه، ص ۱۳۰.

۲. مائده / ۵۵: جز این نیست که ولیّ شما خداست و رسول او و مؤمنانی که ...

پس از ذکر دلایل و پایان سخنرانی با اشاره به اینجانب گفتم:

می‌دانم فلانی با این تفسیر موافق نیست. به دلیل همین مخالفت، خواهش کردم در جلسه امروز شرکت کند و شما استدلال ایشان را نیز بشنوید. پس از شنیدن دلایل اینجانب در متن آیه شریفه ... با خوشرویی از اینجانب تشکر کرد و در صدد پاسخگویی نیز برنیامد. اگر چه گمان می‌کنم، قانع نیز نشده و همچنان مقدمه «امامت» را که از جانب خداوند است، از مقوله «خلافت» و «حکومت» تفکیک می‌کرد و آن را از حقوق مردم می‌دانست. بدون آن که هیچ گاه بر آنچه در «سقیفه» رفت، صحنه بگذارد. در این مورد او مطایبه بسیار ظریفی با یکی از برادران اهل سنت داشت که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است.

شخصاً از مهندس شنیده بودم که گاهی در سخنرانیهایش به حدیث «کتاب الله و سنتی» استناد می‌کرد. یک بار به مناسبتی از اینجانب شنیدم که این حدیث، سند صحیحی ندارد و پیروی از سنت رسول الله نیز محتاج حدیث نیست و... حدیث متواتر و مورد اتفاق فریقین در این مورد حدیث شریف «انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» است. از من سؤال کردند تو به آنچه گفتم اطمینان داری به مستندات و مدارک هر دو حدیث را به اختصار نوشته و به ایشان دادم. سال بعد در خطبه نماز عید قربان به مناسبتی از حدیث ثقلین استفاده کرد. پس از پایان خطبه دو سه نفر احاطه‌اش کردند که این حدیث صحیحی نیست... به سادگی و در نهایت خلوص گفت نه، من با بحث و تحقیق قانع شده‌ام که حدیث «کتاب الله و عترتی...» صحیح است و این سخن را پیغمبر فرموده است.^۱

با توجه به خصصت حق‌پذیری و عدل و انصاف که در بازرگان، بود، همواره سعی می‌کرد حقی را کتمان نکند و باطلی را نپذیرد و اگر نقطه قدرتی در کسی دید، تقویت کند و اگر انتقاد درستی از کسی شنید، قبول کند و از انتقاد کننده، تشکر هم بکند. به ویژه هرگز حاضر نبود خوبی و نیکی و امتیاز دیگری، به نام او ثبت شود. او بر خلاف کسان بسیاری که گاه افکار و عقاید دیگران را به نام خود می‌گویند، گاه حرفهای خود را از زبان دیگران می‌گفت. بنده خود نمونه‌هایی از ایشان دیده و

شاهد بوده‌ام.*

این که مهندس بازرگان، گاه از غرب و غریبان و یا حتی از دشمنانش به نیکی یاد می‌کند و نقاط قوتشان را بر می‌شمارد، به دلیل همین صفت حق‌گویی و انصاف اوست و او هرگز ابا نداشت که اگر خوبی و صفت خیری در شیطان هم می‌دید به صراحت بیان نکند. او اصولاً چیزی را که حق می‌دانست اظهار می‌کرد و چندان به اقبال و ادبار دیگران کار نداشت. از جمله می‌توان به مخالفت ایشان به سه صلوات برای آیت‌الله خمینی، در سال ۱۳۵۷ اشاره کرد که پیش از این بدان اشاره شد.

در زندان، کتاب «آزادی هند» را نوشته بود و در آن کتاب از برخی آثار مثبت استعمار انگلیس در شبه قاره، یاد کرده بود. وقتی کتاب را برای چاپ به آقای علی اکبر معین فر، داده بود، ایشان نظر بازرگان را نپسندیده و حتی حاضر نشده بود، کتاب را چاپ کند. با این که مهندس بازرگان، بر همان نظر خود بود و استدلال می‌کرد، وقتی استعمار هم کار خوبی می‌کند، نباید کتمان کرد، اما در نهایت به خاطر مقاومت مهندس معین فر، حاضر شد، مطالب مورد اشاره حذف شود.

به هر حال در آثار مهندس بازرگان، بارها مشاهده شده است که انتقاد منتقدان را پذیرفته و گاه آنها را در نوشته‌هایش انعکاس داده است.

هیچ عنادی با حق نداشت. هر چند که به گفته برخی از دوستان و یارانش - از جمله مهندس سبحانی - گاه در برابر انقلابیون، به عکس‌العمل و تفریط دچار می‌شد.

اعتقاد به همکاری

مهندس بازرگان، از آغاز فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، به همکاری و کار جمعی و گروهی، اعتقاد راسخ داشت و می‌کوشید این همکاریها را در تمامی عرصه‌های مرتبط با خود، به عمل آورد. از خانه و خانواده گرفته تا دانشگاه و کارخانه و کار

*. یک بار در سخنرانی‌ام در انجمن اسلامی مهندسين، با اشاره به کتاب «خانه مردم» ایشان گفتم به قول آقای مهندس بازرگان، «کعبه» خانه مردم است. پس از پایان سخنرانی به طرف من آمد و مانند همیشه تشویق کرد و با شتاب، به گونه‌ای که گویی حتی از دست رفته است، گفت این تعبیر از مرحوم ابن‌الدین، است نه از من.

عملی و مدیریت دانشگاه و شرکت نفت و در دولت و یا در تشکیلات سیاسی نهضت آزادی. این اعتقاد و عمل او را در طول زندگی او دیده‌ایم و در این زندگینامه نیز به مواردی از آن اشاره شده است. یار و همکار قدیمی او دکتر سبحانی، به درستی می‌گوید:

«مهندس بازرگان، برای انجام وظایف و خدمات سیاسی و رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی مملکت، در مفید و مؤثر بودن همکاری‌های جمعی، اصرار و علاقه بسیار داشت و بر ادامه آن در غیابش توصیه‌ها می‌کرد.»^۱

با توجه به این اندیشه و عقیده بود که همواره تلاش داشت در عرصه فعالیت اجتماعی، از افراد و یا عناصر ذی‌صلاح بیشتری استفاده کند و از این رو در دوران پیش از انقلاب و پس از آن، سعی می‌کرد اشخاص بیشتری پای اطلاعیه‌ها - حتی اطلاعیه ختمها - را امضا کنند. استدلال او این بود که این کار، از یک طرف از شخص پرستی جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر به افراد، شخصیت و هویت می‌بخشد و آنها را به تدریج وارد عرصه فعالیت اجتماعی و سیاسی می‌کند.

با همین مبنا و استدلال بود که مهندس بازرگان، به آزادی و دموکراسی و مشارکت مردم در دولت و حکومت اعتقاد داشت و هرگز حتی در دولت نیز، آن را نادیده نگرفت. چنان که در کتابها و مقاله‌هایش آمده است، وی این شیوه مدیریت و همکاری را از قرآن و سنت نبوی آموخته بود و «بیعت» و «شورا» را دو اصل جاودانی اسلام می‌دانست و به آزادی آدمی در تمامی امور، اعتقاد راسخ داشت. به گفته دکتر یزدی:

«این اعتقاد و عشق و احترام به آزادی انسان، در تمام اعمال و رفتار او، از جمله با خانواده‌اش، محیط جامعه‌اش، گروه‌ها و انجمنهایی که با آنها همکاری جمعی داشت و در نهضت آزادی، به طور برجسته‌ای بروز و ظهور داشت.»^۲

و مهندس سبحانی، نیز شهادت می‌دهد:

«همواره در روابط داخلی و درون گروه همفکرانش، رعایت اصل دموکراسی و آزادی را می‌کرد. در آن دوره‌هایی که در نهضت مقاومت و یا بعدها در

نهضت آزادی، همکاری داشتند، در جلسات، به هیچ وجه در سمت رییس قرار نمی‌گرفت که دستور بدهد، نظارت همه را می‌خواست. جمع‌بندی انجام می‌شد و رأی اکثریت مبنای قرار می‌گرفت.^۱

و به همین دلیل به گفته عبدالعلی بازرگان:

«با همه گروهها و دستجات می‌توانست کار کند و تفاهم و تشریک مساعی

داشته باشد.»^۲

هر چند مهندس بازرگان، در برخورد با مارکسیستها و کمونیستها و اصولاً چپ‌گرایان، متفاوت عمل می‌کرد اما بسیاری از آنان - به ویژه پس از درگذشت بازرگان - اعتراف کردند که بازرگان، در مجموع دموکرات بود و حتی اگر مدتی بیشتر در حاکمیت باقی می‌ماند، امکان داشت، دموکراسی در ایران، نهادینه‌تر شود.

یکی از عناصر چپ در این باره می‌گوید:

«او یک فرد ضدکمونیست بود، اما شاید بتوان گفت که از جمله شریفترین و صادقترین ضدکمونیستها به شمار می‌رفت، زیرا بر مبنای اعتقادات سیاسی و مذهبی خود و با اتکا به شیوه نقد و بررسی، به مقابله با آنها می‌پرداخت و به هیچ وجه، با توسل به شیوه‌های سرکوبگرانه و حذف فیزیکی و ترور شخصیت، به جنگ آنها نرفت...»

متأسفانه اکثر نیروهای چپ میهن نتوانستند، ارزشهای فکری و پتانسیل آزادیخواهانه بازرگان و بخش عظیمی از نیروهای ملی و لیبرال کشور را به خوبی درک نموده و آن گونه که شایسته و ضروری است در جهت پشتیبانی جدی و پیگیر از اقدامات آزادیخواهانه، عمل نمایند؛ و از این نقطه نظر، عملکرد و تفکر این نیروها، قابل انتقاد می‌باشد...

بازرگان، از جمله افرادی است که تاریخ و ملت ایران، کارنامه قبولی مبارزه

دموکراتیک را با نمره عالی به وی داده است.^۳

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۱.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، صص ۲۷ و ۲۸.

با توجه به اندیشه و عملکرد دموکراتیک بازرگان و به ویژه توجه و اهتمام او به همکاریهای اجتماعی و اقدام او به تأسیس نهادهای خودجوش مردمی، با شیوه‌های دموکراتیک است که می‌توان او را بنیانگذار «جامعه مدنی» به معنای امروزی آن دانست. در این مورد، می‌توان به اقدام بازرگان، به تأسیس «متاع» در سال ۱۳۳۵ اشاره کرد که پیش از این از آن یاد کردیم.

این که برخی انتقادهای بازرگان، به دخالتها و کارشکنیهای افراد یا گروهها و یا نهادهای انقلابی، در کار دولت موقت را چنین تفسیر کرده‌اند که او با مشارکت مردم مخالف بود، اگر مغرضانه نباشد، قطعاً جاهلانه است. ما مدعیات منتقدان و پاسخهای بازرگان، را پیش از این آورده‌ایم. اسناد نشان می‌دهد که آنچه موجب گله بازرگان، به عنوان رییس دولت بود، بی‌نظمی، کارشکنی، تداخل وظایف و هرج و مرج بود، نه مشارکت و حضور مردم در صحنه‌های اداره کشور. هر چند بازرگان، به دموکراسی پارلمانی، بیشتر اعتقاد داشت، اما او هرگز طالب سپردن تمامی امور جامعه به دولت و نخبگان سیاسی و یا رهبران احزاب نبود. از این رو در ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ صریحاً اعلام کرد «باید حاکمیت را به خود ملت سپرد».^۱

استواری و اعتماد به نفس

مردی که آن همه لطافت روح و احساس داشت و به شدت اهل نرمش و انعطاف و مدارا بود، به راحتی می‌توانست با هر طایفه و جماعتی حتی با دشمنانش کنار بیاید و اصولاً کینه را نمی‌شناخت، از استواری و پایداری فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار بود و هرگز اعتماد به نفس خود را در سخت‌ترین شرایط، از دست نداد و هیچ‌گاه روی آنها و اعتقاداتش معامله و سازش نکرد. این را تمامی افراد حتی مخالفانش نیز اعتراف می‌کنند.

بدیهی است که این خصلت نیز، از مبانی فکری و اعتقادی او به ویژه خصایل دیگر از جمله اخلاص و صفای باطن وی نشئت گرفته بود. همسرش او را چنین وصف می‌کند:

«هرگز ندیدم از چیزی شکایت بکند و هر واقعه را - هر قدر هم ناراحت کننده و درد آور بود - با روی باز می پذیرفت و می گفت «الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ»^۱. روحیه ای بسیار قوی و اعصابی پولادین داشت و همواره به من قوت قلب و اطمینان می بخشید. می گفت هرگز به یاد ندارم در زندگی از کسی یا چیزی ترسیده باشم. اصلاً ترس برایش مفهومی نداشت.»^۱

و فرزندش نوید، این روحیه پدر را، شاعرانه چنین بیان می کند:

«بارها دیدم که به یک شاخه گل سرخ باغ با چه لطافت و تحسینی خیره است و در عین حال، در مقابل توفان هراس و خفقان در حالی که ما همگی در تب و تاب و اضطراب بودیم به پشتگرمی توکل، آرام و آسوده و در امن خاطر بود. او ترس را به مسخره گرفته بود.»^۲

واقعاً مقاومت و تسلیم ناپذیری بازرگان، فوق العاده بود. قدرت و تحمل و شکیبایی او، در برابر حوادث تلخ و شیرین، کم نظیر بود. چندان اعتماد داشت که نه اقبالهای فوق العاده او را اسیر جو می کرد و نه ادبها و درشت گویی ها او را از تعقیب هدف، مانع می شد. به گفته خودش «انسان کاری را که آغاز می کند، باید به پایان برساند.»^۳

این سخن مرحوم غلامرضا نجاتی، است که: «مشخص ترین ویژگی مهندس بازرگان، در عرصه سیاست، اراده قوی و خوی تسلیم ناپذیری او بود.»^۴ و مهندس سبحانی، نیز همین واقعیت را بدین گونه بیان می کند:

«هیچ گاه نسبت به جو حاکم یا احساسها یا فشارها و یا حتی فشارهای اطرافیان و دوستان، مرعوب و مأخوذ نمی شد. پای حقیقتی که به تجربه و کنکاش درونی خودش، کشف کرده بود می ایستاد و لو این که مورد لعن و طعن حتی دوستان قرار می گرفت.»^۵

یکی از آشنایان دیرین - که البته به گفته خودش در شمار منتقدان ایشان است -

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۴۹.

۲. یادنامه، ص ۲۸.

۳. یادنامه، ص ۴۳۵.

۴. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۳۸.

۵. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۹.

می‌گوید:

«از مهمترین ویژگیهای مرحوم بازرگان، شهامت اخلاقی و شجاعت علمی و سیاسی او بود. وی در حیات خود مرعوب هیچ جوی نشد و همواره آزادگی فکری و سیاسی و اعتقادی خود را حفظ کرد...»

وی به هر چه که درست می‌دانست، معتقد می‌شد و از آن دفاع می‌کرد. و البته این طرز فکر و شیوه عمل، برایش سختیها و مرارت‌های زیادی هم فراهم کرد.^۱ آقای محمد جواد حاجتی کرمانی، ضمن تصریح به این مطلب که: «اگر او می‌خواست، فرصت طلب باشد، می‌توانست تا آخر عمر نخست‌وزیر باشد، می‌توانست حتی رییس جمهور در دو دوره باشد، ولی به خاطر پایبندی به اصولی که داشت کنار رفت.»

خاطره‌ای را نقل می‌کند که نمونه‌ای از شکیبایی و تحمل و پایداری و در عین حال، متانت و اخلاق انسانی مهندس بازرگان را نشان می‌دهد. وی می‌گوید:

«من خود در مجلس شورا ناظر بودم یکی که اسم نمی‌برم، جوانی که خیلی پرخاشگر، بی‌منطق، غوغا سالار و فاشیست به تمام معنا بود با مهندس بازرگان، نشسته بود؛ یک ساعت، هر چه دلش خواست گفت و بنده به گوش خودم شنیدم. مهندس بازرگان، با کرامت و بزرگواری نشسته بود و سکوت کرده بود. می‌توانست داد و فریاد کند و یا می‌توانست بلند شود و برود، ولی سکوت کرد. آخر سر من دیدم اشکهای چشم‌هایش را پاک کرد. یعنی به اندازه‌ای کظم غیظ کرد که گریه‌اش گرفت.»^۲

مخالفان سیاسی و فکری و حتی دشمنان بازرگان، نیز بارها به این واقعیت، اقرار کرده‌اند. هر چند که گاه به طعنه خوی سازش‌ناپذیری بازرگان را «تعصب خشک مذهبی» یا «یک‌دنگی» نام نهاده‌اند. فی‌المثل بیژن جزنی (از نظریه پردازان مارکسیست و از بنیانگذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران) می‌گوید:

«بازرگان، از جمله متفردین جبهه ملی، بود که از همان نخست، اعتقادات مذهبی را با اعتقادات سیاسی آمیخته بود...»

۱. یادنامه، ص ۲۲۰.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۳۰ و ۳۱.

در غیاب کاشانی، بازرگان، توانست چهره محجربی برای توده‌ها شود... پس از کودتای ۲۸ مرداد که عناصر سطحی و هوچی از میدان خارج شدند و پای ایستادگی به میان آمد استواری و تعصب مذهبی بازرگان، جای خود را در بین گروهی از عناصر جبهه ملی باز کرد. به این ترتیب بازرگان و همکارانش... در ایجاد و ادامه نهضت، نقش مؤثر بازی کردند.^۱

محمدرضا شاه، نیز به احسان نراقی، گفته است:

«بازرگان، از خود آنهاست. او بدون تردید، مسئله‌ای با خمینی، ندارد. علاوه بر آن حق زیادی به گردن آیت‌الله، دارد زیرا این بازرگان بود که پای اسلام سیاسی را به دانشگاه باز کرد. او همیشه متعصبی خشک و سازش ناپذیر بوده است.»^۲

با این که در سالیان پس از انقلاب مخالفتها و حتی آزارهای بیشتر دید - به ویژه از کسانی که دوستان و یا شاگردان و هم‌زمان دیروز او بودند - اما ذره‌ای از اصول مورد اعتقادش، عدول نکرد. به گفته یکی از گویندگان چپ:

«او به نحو شایسته‌ای در روند مبارزه برای آزادی، از شخصیت ملی و اعتبار و حیثیت ملت خود، دفاع می‌نمود. او تأکید می‌کرد که سرنوشت کشور و مردم، باید از سوی خود مردم، از طریق افزایش مشارکت توده مردم در تعیین سرنوشت خود و به واسطه تشدید فعالیت سیاسی - اجتماعی - فرهنگی نیروهای مدافع دموکراسی، در داخل کشور، تعیین شود. از این رو هرگز ملت خود را تنها نگذاشت او در همه مصیبتها و سختیها در کنار ملت خود ماند و در صحنه واقعی مبارزه، یعنی در داخل کشور، به دفاع از آزادی ادامه داد.»^۳

همین مداومت و پایداری و سازش ناپذیری بازرگان، بوده است که او را نزد همه و از جمله در سطح جهانی، مورد احترام و علاقه قرار داده بود. دخترش زهرا بازرگان، با یادآوری خاطرات سالیان پیش از انقلاب می‌گوید:

«وقتی پلیس ژاپنی فرودگاه ژنو، با مشاهده نام تو، در گذرنامه فرزندت از جا برخاست، سلام داد و گفت که این نام برای او یادآور یک مبارز جهانی است.

۱. تاریخ سی ساله ایران، صص ۸۹ و ۹۰.

۲. از کاخ شاه تا زندان اوین، ص ۸۲.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، صص ۲۶ و ۲۷.

در گوشه دیگری از دنیا، پزشک بلژیکی به هنگام نوشتن نسخه با شنیدن نام تو، چهره‌اش گشوده شد و گفت سالهاست دورا دور، مبارزات تو را برای آزادی انسانها، تعقیب می‌کند و برایت احترام قایل است...

رییس بخش آموزش و پرورش تطبیقی دانشگاه لندن، مردی که برای چند دقیقه مذاکره با او، باید از مدت‌ها قبل، وقت گرفت، با دیدن نام آشنای تو بر روی کارت فرزندی که تقاضای ملاقات کوتاهی داشت، جلسه شورای دانشگاه را ترک کرد، به اتاق انتظار آمد و گفت که نمی‌توانسته است به خود اجازه دهد و دارنده چنین نامی را معطل کند.^۱

باید یادآوری کرد که چه اندازه غافل یا مغرض اند کسانی که بازرگان را «سازشکار» می‌دانند. وی در اصول و عقاید خود، کاملاً رادیکال و اصول‌گرا و سازش‌ناپذیر بود. هر چند که همواره برای گفتگو و بحث و درک حقیقت و قبول سخن حق، آمادگی داشت و معتقد بود حتی برای رعایت مصالح ملی، می‌توان از برخی عقاید و یا سلیقه‌های کوچکتر گذشت.

پرکاری

کار و پرکاری از ویژگی‌های ثابت مهندس بازرگان، بود. تحقیق و بررسی در زندگی فکری و علمی و سیاسی بازرگان، در طول هفت دهه، که در این کتاب آمده است، به روشنی از فعالیت‌های مداوم و کار بی‌وقفه او در عرصه‌های مختلف، حکایت می‌کند. او عقیده راسخ به کار تولید و در واقع کار مفید و مؤثر داشت و لحظه‌ای در زندگی‌اش بی‌کار نبود، یعنی وقت خود را بیهوده تلف نمی‌کرد. به ویژه کار عمده و اساسی‌اش که تحقیق، مطالعه، نوشتن و گفتن بود، هرگز تعطیل نمی‌شد. پیوسته می‌خواند و می‌نوشت.

فرزندش مهندس عبدالعلی، می‌گوید:

«در دیدارهای خانوادگی، پس از احوال‌پرسی معمول، سراغ کار خود می‌رفت و به نوشتن یا خواندن مورد نظر می‌پرداخت...»

برخی کتابها را برای مطالعه در ماشین نگه می‌داشت تا از فرصتهای کوتاه ولی فراوان این رفت و آمدها، استفاده کند.^۱ وی حتی در فرصتهای کوهنوردی نیز، برای مطالعه استفاده می‌کرد.»
دخترش زهرا بازرگان، نیز گواهی می‌دهد:

«در بستر بیماری، در خانه و در اتومبیل، همه جا کیف چرمی کوچک او باز بود، یا می‌نوشت یا می‌خواند...»

از یاد نمی‌برم وقتی را که پزشک معالج پدرم به کاغذهایی که کنار تخت او بودند با سرزنش نگاه کرد و گفت:

«آقای مهندس این پرونده‌ای که کنار دست شما می‌بینم و این کارهایی که می‌خواهید، اینجا ادامه دهید، مرا نگران می‌کند. و پدرم با خنده پاسخ داد:
«اینها که کار نیست. نوشتن خستگی مرا در می‌کند.»^۲

نوید، نیز می‌گوید:

«هیچ‌گاه ندیدم در مجلسی یا محفلی وقت به بطالت بگذرانند. خیلی زود به سراغ مطالعه و نوشتن می‌رفت...»

گاهی می‌شد که از دور، این مرد شگفت را به دقت زیر نظر می‌گرفتم که با این جثه کوچک، چگونه به همه کار می‌رسد و از عهده همه چیز برمی‌آید. ورزش صبح و شام، مطالعه، تدریس، تحریر، سخنرانی، عیادت بیماران و آشنایان، طراحی و محاسبه دستگاههای حرارتی و پرودتی و مشارکت فعال در شرکت صافیاد و به ثبت رساندن اختراعات متعدد، رسیدگی به امور فرزندان و خانواده، رسیدگی به امور باغچه‌اش در نارون و کارهای متعدد دیگر، به راستی هیچ چیز از دید تیز و نافذش پنهان نمی‌ماند.^۳

خانم فتانه بازرگان، توضیح می‌دهد:

«هر وقت به منزل پدرم می‌رفتم، پشت میز کار، می‌دیدمش و هر زمان که نزد

۱. مرحوم غلامرضا نجاتی در مصاحبه‌اش آورده است: «حتی در طول رفت و برگشت بین نارون و تهران، در داخل اتومبیل، مطالعه می‌کردند و می‌نوشتند.» ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۳۵.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۵۲.

۳. یادنامه، ص ۲۸.

ما می آمد، بعد از سلام و احوالپرسی، بلافاصله به کار نوشتن می پرداخت. هیچ وقت، بی کار ندیدمش، همیشه در تحرک و فعالیت بود... و وقتی اعتراضهای گاه و بی گاه ما را که نگران سلامتی اش بودیم، می شنید، لبخندی می زد و معتقد بود که ۵، ۶ ساعت خواب روزانه، کاملاً کافی است و حیث است وقتی را که می توان به سازندگی و رسیدگی به دیگران اختصاص داد در خواب بگذرانند.^۱

و خود او نیز همین مطلب را در گفتگو با گوینده رادیو بی بی سی چنین بیان می کند: «به طور کلی، هر وقت بینم عمرم، خودم و وقتم، خاصیت و فایده ای داشته، خوشحال می شوم. اما هر وقت بیهودگی و بی خاصیتی باشد، یا امر غلطی سرزده باشد، ناراحت می شوم.»^۲

با توجه به این تفکر و روحیه بود که مهندس عبدالعلی، می گوید:

«اما به خاطر ندارم یک برنامه یا فیلم سرگرم کننده را تا به آخر تحمل کرده باشد. بیش از هر چیز، حرف زندهای مفصل و مجالس بی محتوا، دید و بازدید، او را خسته و کلافه می کرد و از تشریفات و آداب و سنت دست و پا گیر، بیزار بود.»^۳

مهندس بازرگان، از خدا خواسته بود، سه نعمت را از او نستاند: چشمی که با آن مطالعه کند، گوشی که با آن بشنود و پایی که با آن گام زند.^۴ و دعای او مستجاب شد چرا که این هر سه نعمت را تا آخرین لحظه زندگی، داشت و از آنها به نیکی و برای تحقق اهدافش بهره برد.

تولید و تأسیس

چنان که در گزارش زندگی بازرگان، گفته شد، او از تقلید و پیروی جاهلانه در هر زمینه ای بیزار بود و در مقابل به تولید، خلاقیت، نوآوری، سازندگی و در نهایت تأسیس مکتب یا اندیشه و یا آداب نو و سازگار با حقیقت و یا مصالح و منافع ملی جامعه ایرانی، ایمان استوار داشت و در تمامی دوران زندگی نیز از زیانهای تقلید و

۱. یادنامه، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. یادنامه، ص ۱۶۵.

۳. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

۴. یادنامه، ص ۱۵۳.

ضرورت‌های تولید و تأسیس سخن گفت و خود نیز در حد توان و امکانات در این دو عرصه عمل کرد. از نخستین گفته و نوشته‌اش: «مقلد نباشیم»، که در دوران تحصیل در جلسه‌ای در سفارت ایران در پاریس، ایراد شده بود، تا واپسین گفته‌ها و نوشته‌هایش، این خط فکری و عملی دیده می‌شود.

باتوجه به این نگرش بود که بازرگان، در دین‌شناسی خود، از یک طرف به معارف و علوم قدیمه و به اصطلاح اسلامی رایج در حوزه‌ها، انتقاد می‌کند - هر چند نه چندان عمیق و بنیادی - و درنهایت، آن مبانی و معارف را نادیده می‌گیرد و از طرف دیگر با علوم و معارف نوین، نیز تسلیم مطلق نمی‌شود و به رغم اعتقاد به داده‌های علوم جدید - و البته بیشتر علوم دقیقه و تا حدودی علوم طبیعی - درنهایت، دین را بالاتر از علم می‌نشاند و از راسیونالیسم و یا سیانتیسم - به معنای غربی آنها - فاصله می‌گیرد. در واقع بازرگان، نه از سنت فرهنگی و علمی اسلامی، پیروی و تقلید می‌کند و نه از علوم و معارف عصر، تبعیت مطلق دارد. همین ویژگی سبب شده بود که بتواند به نوآوری برسد و اندیشه‌های تازه، در تفسیر قرآن و متون و منابع دینی عرضه کند. البته این نوآوری در آثار دهه بیست تا چهل، بیشتر دیده می‌شود.

این نوآوری و تولید و تأسیس، یک امتیاز دیگری نیز برای بازرگان، پدید آورد و آن استقلال وی در دین‌شناسی از حوزه‌های علمی و سنتی حوزه روشنفکری غربگرایانه بود. و همین خصوصیت، سبب شد که وی دارای مکتب و راه و رسم مشخص و تعریف شده‌ای باشد و درنهایت پدر روشنفکری دینی ایران لقب گیرد و نیز از چنان اعتماد به نفسی برخوردار شود که خود را از عالمان سنتی دینی بی‌نیاز ببیند و حداقل به تقلید و پیروی از اندیشه‌های سنت‌گرایانه و حاملان سنت در نگلند. این نکته ظریف را آقای حجتی کرمانی، چنین شرح می‌دهد:

«یکی از شاخصهای تفکر مهندس بازرگان، این بود که چون خودش اندیشه جدیدی را در فهم مذهبی، تأسیس کرده بود و طبیعی بود که خودش را در برابر روحانیت مستقل بداند و احساس نیازی هم به آنها نکند و چون این طور بود زبانش هم باز بود. برای این بود که در اندیشه‌های مذهبی و عملکرد سیاسی به صورت اپوزیسیون درآمد، حتی به روحانیت و ولایت فقیه هم صریحاً از پایگاه

دین، اعتراض داشته باشد.^۱

البته آقای مهندس سحابی، ضمن توجه به امتیاز و جهات مثبت این اتکا به خود، به آسیب‌شناسی آن نیز توجه کرده و برخی از ضعفهای بازرگان را نیز برشمرده است.

«مهندس بازرگان، یک اشکال داشت. از آنجا که خیلی معتقد بود که خود

باید کار کند، تلاش و فعالیت کند، همیشه به خلاقیت‌های خود متکی بود، مطالعه

نمی‌کرد. * مثلاً نمی‌آمد ببیند بازگشت به خویش را در بین ایرانیها یا اروپاییها و

یا در کشورهای جهان سوم، افرادی مطرح کرده بودند. مثلاً گاندی، این را مطرح

کرد. ولی آن موقع که آن را مطرح کرد مطالعه خیلی نداشت، فقط ابتکار ذهن

خودش بود. پیشگام بود. همین حاکمیت مستضعفین را بازرگان، اول بار مطرح

کرد. کی؟ در زندان در سال ۱۳۴۱ [۱۳۴۲ درست است] یک سخنرانی تحت

عنوان «جنگ شکر در کوبا» داشت که با آیه «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْا

فِي الْأَرْضِ...»^۲ شروع کرد.^۳

البته این بها دادن به تولیدات یا آرای دیگران ریشه در جاهای دیگر داشت نه

اتکای به خود، چنان که باز آقای مهندس سحابی، می‌گوید:

«متدولوژی بازرگان، پوزیتیویستی است. یعنی تا چیزی را خودش لمس

نکند، یا با چشمش و یا با درونش لمس نکند، اگر دنیا می‌آمد و می‌گفت چنین

واقعیتی هست، ممکن بود به آن تسلیم شود، ولی به آن اعتقاد پیدا نمی‌کرد.

درباره ایدئولوژی هر چه جوآنترهای نهضت آزادی، می‌گفتیم، بازرگان، اعتقادی

نداشت، اما وقتی آمد به زندان و در رابطه با افراد جبهه ملی، قرار گرفت، خودش

به ایدئولوژی رسید و از آن موقع در همه سخنرانیهایش این بحث وجود داشت.

این خصلت متدولوژیک بازرگان، بود... آزمون‌ی جلو می‌رفت، هر جا که کشف

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۳۰.

* البته باید توجه داشت که منظور آن است که مهندس بازرگان، در تمامی زمینه‌ها مطالعه نمی‌کرد و یا بیش از آن که به تحقیقات و مطالعات دیگران تکیه کند به اندیشه و ابتکار خود متکی بود. و گرنه به شهادت مطالبی که در این بخش نهم آمده است، او هرگز از تحقیق و مطالعه جدا نبود.

۲. قصص / ۵: و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین ...

۳. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۴.

می‌کرد یا می‌رسید، سفت و سخت روی آن می‌ایستاد.^۱

نظم ساعت‌وار

نظم دقیق و ساعت‌وار مهندس بازرگان، به قدر کافی مشهور است و همه کم و بیش از آن آگاه‌اند. مهندس عبدالعلی بازرگان، می‌گوید:

«در داخل هم مجسمه و مدلی از انضباط بود. هیچ‌گاه، حتی یک روز به خاطر ندارم نماز شب، ورزش صبحگاهی و قرائت یک صفحه قرآنش تعطیل شود. در سخت‌ترین و تنگترین اوقات هم، این برنامه‌ها را - هر چند از مدتشان می‌کاست - ترک نمی‌کرد. خواب شبانه، صبحانه و ناهار و شام او دقیق و سر وقت بود. نه دیرتر و نه زودتر. میز کار، گنجه لباس و قفسه کتاب او، مثل اجزای ساعت چیده شده بودند. حتی جیبهای کت و شلوار او هم برای اشیای معین، اختصاص یافته بودند. وقتی از ما می‌خواست مثلاً کلید اتومبیل را برایش بیاوریم یا مثلاً تقویم، دستمال، پول یا چیز دیگری را از جیبش برداریم، دقیقاً می‌دانستیم هر کدام کجاست و وقت را تلف نمی‌کردیم. هر وقت هم مداد تراش یا مداد پاک‌ن و وسایل تحصیلی خود را گم می‌کردیم، می‌دانستیم سراغ کدام کدوم برویم و کدام گوشه آن را بگردیم تا دستبردی به نظم او نزنیم... در چیدن وسایل در چمدان و یا هر چیز دیگر با حداکثر صرفه‌جویی درجا عمل می‌کرد...»

در پارک کردن اتومبیل و سواسی عجیب داشت. می‌گفت اشغال عرض بیشتری از خیابان تجاوز به حقوق مردم است. هیچ‌گاه ندیدم هیچ‌یک از مقررات رانندگی را زیر پا بگذارد. به راننده‌اش در دوران نخست‌وزیری که یک بار به خاطر تعجیل در رفتن از چراغ قرمز عبور کرده بود اعتراض کرد...

نظم نادر وی نشان دیگری از سلطه عقل بر احساسات بود، اصلی که در تمامی شئون زندگی، آن را به کار می‌یست. از این که در دوران کودکی گهگاه روزهای جمعه به جای گردش و تفریح یا مهمانی رفتن، درس می‌خواندیم انتقاد می‌کرد و می‌گفت من در تمام دوران تحصیل، حتی یک روز جمعه را هم درس

نخوانده‌ام.^۱

همین نظم شگفت‌انگیز بود که به روایت آقای مهندس عبدالعلی، دکتر شریعتی را به شگفتی آورده و گفته بود:

«شنیده‌ام آقای مهندس، علاوه بر آن که در ساعت‌های معین زبان فرانسه یا انگلیسی درس می‌دهند و زبان ترکی درس می‌گیرند و کلاسهای منظم تفسیر قرآن دارند، برای نوشتن کتابهای مختلف هم، اوقات خودشان را تقسیم کرده‌اند. شنیده‌ام تا ساعت ۱۰ صبح، روی «سیر تحوّل قرآن» کار می‌کنند*، ۴ تا ۵ بعد از ظهر روی «پدیده‌های جوّی»، ۷ تا ۸ شب هم، روی «نهضت آزادی هند» و این برای من به شدت عجیب و باور نکردنی است که بتوان به این سادگی از این شاخه به آن شاخه پرید و توجه و تمرکز ذهنی را تغییر داد. من وقتی شروع به نوشتن می‌کنم و مطلبی را در ذهن خود می‌پرورانم زمان و مکان و دنیای اطراف خود را به کلی فراموش می‌کنم.»^۲

نظم مهندس بازرگان، بدان حد بود که به روایت آقای صباغیان، ایشان معمولاً از قالبهای مکعب و مستطیل کره یا پنیر - هنگام صرف صبحانه - با کارد به گونه‌ای می‌برید و جدا می‌کرد که شکل هندسی آنها به هم نخورد.

و البته واضح است که بخش قابل توجهی از موفقیت بازرگان، در تحصیل یا تحقیق و یا رسیدگی به امور مختلف، معلول همین نظم دقیق و رعایت جهات مختلف زندگی، بوده است. به ویژه در آداب دینی ما، نظم و رعایت تمامی امور در اوقات، خود، یک سنت جا افتاده و مقبول است و لذا رعایت آداب مسلمانی تا حدود زیادی، مستلزم منظم بودن هم هست. گزارش خانم مژده حجازی، از رعایت نظم دینی، از اثرپذیری بازرگان، از ادب دینی حکایت می‌کند:

«در هوایما، اولین حرکت پدر بزرگ در آوردن قبله‌نما و تعیین جهت قبله بود که به دنبال آن - و قبل از پرواز - به انتهای راهروی هوایما رفت و به نماز ایستاد.»^۳

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۲۱.

*. همین نظم از زبان دیگر اعضای خانواده، روایت شده است که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

۲. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۱۹.

۳. همان، شماره ۱۶، ص ۵۳.

شیرین سخنی و طنزگویی

همان گونه که اخلاص و نظم و فروتنی و پرکاری و خصوصیات دیگر بازرگان، شهرت دارد، شوخ طبعی و شیرین سخنی و لطیفه گویی وی نیز مشهور خاص و عام است. تا آنجا که یکی از نویسندگان او را «پیر شیرین گفتار و راست کردار» خوانده است. این شیرین سخنی او احتمالاً از چند خصلت در او مایه می‌گرفت: اعتدال، شادابی و ملاحظت با خلق خدا.

مهندس بازرگان، چندان سخنوری توانا نبود اما غالباً برای بیان مقصود خود از تمثیل و شوخی و طنز، بهره می‌گرفت و این شیوه هم در تفهیم مقاصدش به مخاطب مؤثر بود و هم لطافت و جاذبه‌ای خاص به کلام و بیان او می‌داد. به گفته نوید بازرگان، «خوش مشرب هم بود، طنز تند و در عین حال شیرینی هم داشت که با تیزی و نکته سنجی، همراه شده بود و خیلی اوقات به خال می‌زد!»^۱

در هیچ حالتی از شوخ طبعی و بذله گویی و استفاده از تمثیل تهی نبود: در نوشتن، سخنرانیهای علمی، دوران نخست‌وزیری و حتی در دادگاه نظامی که علی‌القاعده باید خشک‌ترین و رسمی‌ترین حرفها را زد.* در دوران نخست‌وزیری همه به یاد دارند که گاه در تلویزیون ظاهر می‌شد و با مردم سخن می‌گفت و غالباً از حکایات و مثلثای شیرین ایرانی - و البته معمولاً از حکایات ملانصرالدین معروف - استفاده می‌کرد تا مقصود خود را راحت‌تر به بینندگان و مردم کوچه و بازار انتقال دهد. برخی از آن تمثیلهای هنوز هم بر سر زبانهاست و گاه مردم از آنها با نقل قول از نخست‌وزیر دولت موقت، بهره می‌گیرند. یکی از خبرنگاران قدیمی، که

۱. یادنامه، ص ۲۸.

* «گمان می‌کنم در سال ۴۱ یک روز در یک گردش دستجمعی با او [بازرگان] به کرج و سپس مؤسسه سرم‌سازی رازی در حصارک رفته بودیم - که خودش در بنیانگذاری آن نقشی ایفا کرده بود. - قرار شد در آمفی‌تئاتر آن مؤسسه سخنرانی کند. تریبون در وسط سن بود و عکس شاه، بالای سر سخنران قرار می‌گرفت. صحبت را که شروع کرد متوجه عکس شد. آرام میکروفون را برداشته و در گوشه سن ایستاد و گفت «ما از کوبیسم خوشمان می‌آید» که حضار نکته را گرفته، کف زدند. اهمیت چنین رفتاری را وقتی بهتر می‌توان درک کرد که برخی از استادان که از رهبران ملی هم، محسوب می‌شدند، در آن سالها حاضر نبودند حتی بنا به درخواست دانشجویان، درس روز ۱۶ آذر خود را تعطیل کنند و یا استادی خیلی محترم و معروف در برابر شاه خود را به زمین انداخته بود، وقتی پرسیده بودند استاد چرا چنین کردید، پاسخ داده بود: «هیبت شاه، مرا گرفت.» مجله نقطه، بهار ۱۳۷۴، شماره ۱، ص ۶۴.

دوست قدیمی بازرگان، بود و البته در دوران نخست‌وزیری ایشان نیز از منتقدان دولت او بود، می‌نویسد:

«من چند خاطره از مرحوم بازرگان، دارم که هرگز فراموشم نمی‌شود. مرحوم بازرگان، فرد بسیار خلیق و لطیف طبیعی بود. موقعی که به نخست‌وزیری رسید به عنوان خبرنگار اطلاعات هفتگی به دیدارش رفتم. با دیدن من گفت:

«فلانی من نخست‌وزیر شدم تو هنوز خبرنگاری!».

یک بار که خیلی موج انتقادات از عملکرد دولت موقت، سهمگین شده بود

از ایشان پرسیدم چرا این همه از شما انتقاد می‌شود؟ مرحوم بازرگان گفت:

«مردم چند سال است به انتقاد از نخست‌وزیرها، عادت کرده‌اند و تا این

عادت از سرشان بیفتد زمان لازم است!».

یک بار عده‌ای مسلح به سفارت آمریکا، حمله کرده و «سولیوان»، سفیر

آمریکا را به اتفاق جمعی از کارکنان سفارت آمریکا، گرفته و با یک دستگاه

اتوبوس به مدرسه رفاه آوردند... من به اتفاق عکاس روزنامه اطلاعات برای

تهیه خبر به نخست‌وزیری رفته بودم. به بازرگان، گفتم: شنیدم سفیر آمریکا را

برده‌اند رفاه؟! به طنز گفت:

«یکی از اهداف اعلام شده ما تأمین آموزش و تحصیل برای تمام اقشار، از

جمله سفیر آمریکاست».

مهندس بازرگان، اهل پارتی بازی، سفارش و حق و ناحق کردن نبود. سال

۱۳۵۸ اینجانب سر دبیر مجله هفتگی (فکاهی - انتقادی) «فانوس» بودم. شماره

سیزدهم بود که انتشار مجله به نحسی! خورد و دکتر ممکن، معاون مطبوعاتی

آن زمان وزارت ارشاد، نگارنده را به دفتر خود دعوت کرد و خواست تا مجله را

تعطیل کنم. چون دلیل اصلی عصبانیت ارشاد و خشم دکتر ممکن، انتقادات

مجله از دولت موقت و مرحوم بازرگان بود... رفتم و مهندس را دیدم و قضیه

مجله را تعریف کردم و خواستم یک اعمال نفوذی بکند و جلوی دکتر ممکن را

بگیرد. مرحوم بازرگان، گفت شما خودت در مجله‌ات مرا «بی‌زورگان» معرفی

می‌کنی. آدمی که زور ندارد، چطور می‌تواند اعمال قدرت کند و جلو تصمیم

وزارت ارشاد را بگیرد!^۱

هر چند که به قول نویسنده دیگری «هر چه به پایان هشت ماهه مأموریتش نزدیکتر می‌شد، از طنز و شیرینی پیامش کاسته می‌شد، تلخ و تندتر می‌شد.»^۲، اما همواره مطایبه‌گویی و شوخ‌طبعی را ترک نکرد.

داستان دیگری را آقای جلال رفیع، نقل می‌کند که نمونه‌ای بارز از نکته‌سنجی و طنزگویی مهندس بازرگان، است. ایشان نقل می‌کند که بازرگان، در دوران نخست‌وزیری یک بار به روزنامه کیهان، آمد و در سالن اجتماعات با کارکنان و نویسندگان آن مؤسسه سخن گفت. وی گفت:

«این دیدار اولین دیدار من از روزنامه کیهان، نیست. اما از نخستین دیدار من سالهای سال می‌گذرد. من و جمعی از دوستان مبارزم تازه از زندان رژیم شاه آزاد شده بودیم و فضای سیاسی جامعه هم تا حدی بازتر به نظر می‌رسید. روزی از روزها با اعضای تحریریه روزنامه کیهان آن روزگار،... گفتگو داشتیم. از همان نخستین لحظه ورود به ساختمان کیهان هر کس بنده را می‌دید و با من سلام و علیک و احوالپرسی می‌کرد، بلافاصله در ضمن صحبت می‌گفت:

«آقای مهندس بازرگان! یک وقت خدای نکرده خیال نکنید که ما با این دولت موافقیم و با شما مبارزین ملی و اسلامی کشورمان مخالفیم. بر عکس، دل ما با شماست و با سیاستهای دولت واقعاً مخالفت داریم.»

بعد از این که صحبت‌های همه را شنیدم و فرصت سخن گفتن در جمع نویسندگان و مطبوعاتیان را پیدا کردم، عرض کردم:

مایه بسی خوشحالی است که می‌بینم الحمدلله ما در مبارزه‌مان علیه دولت تنها نیستیم... مفتنم و مزید تشکر است. اما در اینجا سئوالی برای من مطرح شده و خیلی مایلم جوابش را بدانم. بنده حقیقتاً در شگفتی که دولت ایران واقعاً چکار می‌کند و چه هنری به کار می‌برد که از جمع و مجموعه این همه آدم که تک، تکشان مخالف دولت‌اند یک روزنامه «موافق دولت» بیرون می‌آید.

حالا سالها... می‌گذرد و حالا خود بنده رییس دولت شده‌ام...

۱. یادنامه، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

۲. یادنامه، ص ۲۸۶.

اما امروز هم مثل همان زمان، از در، که داخل شدم، دیدم هر کس از راه می‌رسد، ضمن احوالپرسی گرم و نرم بلافاصله سعی می‌کند به من بگوید:

«آقای مهندس بازرگان! یک وقت خدای نکرده تصور نشود، ما با شما مخالفیم. برعکس، ما با دولت موافقیم، دولت شما دولت انقلاب است...»

که موجب تشکر است. اما حالا این سؤال برای من مطرح شده که چطور از جمع و مجموعه این اشخاص موافق با دولت فعلی، یک روزنامه مخالف با دولت بیرون می‌آید؟! آنها در آن روزگار از یک جمع مخالف با خودشان یک روزنامه موافق با خودشان بیرون می‌آوردند و ما امروز از یک جمع موافق با خودمان یک روزنامه مخالف با خودمان بیرون می‌آوریم! جای تعجب نیست؟ من نمی‌دانم این را به پای هنرمندی آنها و بی‌هنری خودمان بگذارم یا به پای ظالم بودن آنها و مظلوم بودن خودمان! به حساب استبداد در آن دولت و آزادی در این دولت، یا به حساب وابستگی در آن روزنامه‌ها و استقلال در این روزنامه‌ها؟ یا حساب و کتاب دیگری را باید در نظر گرفت؟^۱

سرایدار خانه ایشان می‌گوید:

«زمین کنار آلاچیق را تازه با بتن، پوشانده بودم که آقای مهندس، روی آن راه رفتند. من گفتم «ایوای آقا... جای پای شما روی زمین می‌ماند» آقا خندیدند و گفتند: «چه مانعی دارد این هم نقشی از من است که روی زمین به یادگار خواهد ماند.»^۲

از این گونه بدیهه‌گوییها و شوخ‌طبعی‌ها در گفتار بازرگان، فراوان است و علی‌القاعده، هر کس که با ایشان معاشرتی داشته است، چند نمونه به یاد دارد.*

۱. اطلاعات، ۱۳۷۳/۱۲/۶. یادنامه، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲. یادنامه، ص ۱۲۴.

*. یک بار آقای مهندس بازرگان، در مجلس اول (سال ۱۳۵۹) تذکر آیین نامه‌ای داد. آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، که تذکر را وارد تشخیص نداده بود، به شوخی گفت: از آقای مهندس بازرگان، توقع نداشتیم تذکری به این عوامی بدهند! مهندس، بدون معطلی با اشاره به هاشمی، گفت: «بیله دیگ، بیله چغندر!»

یک بار در انجمن اسلامی مهندسين، که سمینار بررسی نظریه خدا و آخرت ایشان مطرح بود و موافقان و مخالفان سخنی می‌گفتند، یکی از آقایان مطالبی بیان کرد. پس از پایان گفتار ایشان، آقای مهندس

به هر حال مهندس بازرگان، انسانی بود والا، سیاستمداری بود صادق، آموزگاری بود مشفق، محققى بود پرکار، دینداری بود مخلص، سخنور و گوینده‌ای بود مولّد، متفکری بود مؤسس، مبارزی بود میانه‌رو و ملیّی که محبوب خاص و عام بود و از آن شمار مردانی بود که اگر کسی او را می‌شناخت، ولو مخالف فکری و سیاسی او بود، نمی‌توانست دشمن او بشود. به ویژه تولیدگری، بوم‌گرایی، آزادمنشی و اعتدال مهندس بازرگان، او را در صدر رجال نامدار معاصر ایران، نشانده است. چهار ویژگی مهمی که نسل امروز جامعه ایران، سخت به آنها نیازمند است و باید از کسانی چون او بیاموزد. و بیهوده نیست که بسیاری از کسانی که در سالیان نخستین انقلاب، در حق بازرگان، جفا کردند، از او حلاّیت طلبیدند و پس از این نیز پوزش خواهی خواهند کرد.

بازرگان، «نجابت ایرانی» را با «خُلق قرآنی» با هم درآمیخته بود. از این رو هم دینداران او را می‌پسندیدند و هم ایراندوستان، و البته کسانی که ملی - اسلامی‌اند به طریق اولی به بازرگان احترام می‌گذارند. مسعود بهنود، می‌گوید:

«او در سخت‌ترین و تندترین لحظات که در تاریخ ملتی کم اتفاق می‌افتد، هیچ‌گاه میانه‌روی را ترک نگفت. بر اصول لیبرالیسم وفادار ماند. در همه جزئی که علیه لیبرالها به راه افتاد، او این اعتقاد و آرمان خود را تکذیب نکرد. یادگار بزرگتری که از وی باقی ماند، پس از دوران دولت موقت بود، که او نقشی منتقد و مخالف دولتها و اپوزیسیون را بر عهده گرفت. محک دیگری بود برای کسی که آرمانی دارد. از مقایسه سرگذشت او با دیگر همراهان روزهای انقلاب، می‌توان دریافت پایداری او را بر اصول و ارزشهای انسانی‌اش. او ایران را ترک نگفت. به ضدارزشهای خود تبدیل نشد، به گرداب سیاست بازی در تبعید نیفتاد. گردن، در مقابل قدرتهای بیگانه، کج نکرد. به اردوی دشمن پناه نبرد...»

دانش آموخته فرنگستان بود و فرنگی مآب نبود. بیش از چهل سال در عرصه

→ بازرگان برای بیان این مطلب که بالاخره روشن نشد ایشان موافق صحبت کرد یا مخالف، گفت: زمانی مادر خانم آقای دکتر بنی‌اسدی (منظور همسر خودشان بود) تازه رانندگی یاد گرفته بود و رانندگی می‌کرد ولی چون تازه کار بود در پارک اتومبیل احتیاط می‌کرد و جرأت نمی‌کرد، اتومبیل را به جدول خیابان بچسباند و لذا معمولاً وسیله را با فاصله زیاد با جدول پارک می‌کرد. یک بار شخصی گفت: بالاخره ما ندانستیم این خانم ماشین را سمت راست خیابان پارک کرده است یا سمت چپ!.

سیاست بود و سیاست باز نبود. مسلمان بود و متحجر نبود. به زندان شاه بود و انقلابی نبود. عنوان چریک پیرگرفت، ولی هرگز چریک نشد. مهدی خانبا با چه خوب گفت که: «بازرگان، یک ایرانی تمام عیار بود.» و باید بر این گفته افزود که در تاریخ سیاست و مدیریت جوامع، کم کسانی خود به تنهایی تبدیل به نهادی می‌شوند، حزب و جبهه و راهی از آن نام و قوام می‌گیرد. به تاریخ ایران، دکتر مصدق، چنین بوده است. بیهوده نیست که هنگام مرگ، دشمنان و مخالفان را نیز وا داشت که به احترام او کلاه از سر بردارند.^۱

حتی کیهان سلطنت طلب لندن نیز - که به هر حال بازرگان را درگرایش جامعه و جوانان به انقلاب اسلامی، مقصر می‌شناسد - پس از مرگ بازرگان نوشت:

«مهندس بازرگان، بی‌گمان از حیث فردی، انسانی پاک و درستکار بود که در عین پایبندی واقعی به اسلام، میهنش را نیز دوست داشت.»^۲

و نویسنده دیگری نوشت:

«او در صف معدود بزرگواران تاریخ ایران، جا گرفت که اگر مجال آن نیافتند که کاری بزرگ صورت دهند، اما از پلیدی دور ماندند.»^۳

۱. آدینه، شماره ۹۸. یادنامه، ص ۱۹۰.

۲. یادنامه، ص ۳۳۱.

۳. یادنامه، ص ۲۸۶.



کتابشناسی و منابع

- آموزگار، جهانگیر، فراز و فرود دودمان پهلوی، مترجم اردشیر لطفعلیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.
- استمپل، جان.دی، درون انقلاب ایران، مترجم منوچهر شجاعی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد سوم و نهم و یازدهم، گردآورنده نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳.
- اسناد لانه جاسوسی، شماره‌های ۱۸ و ۲۴، به کوشش دانشجویان پیرو خط امام، تهران.
- اسکندری، ایرج، خاطرات ایرج اسکندری، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- افراسیابی، بهرام، ایران و تاریخ از انقلاب تا کودتا، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۴.
- انصاری، حمید، مهاجر قبیله ایمان، تهران، مؤسسه نشر و آثار امام خمینی، ۱۳۷۴.
- انصاری، سراج، شیعه چه می‌گوید؟، تهران، ۱۳۴۴.
- بازرگان، مهدی، شورای انقلاب و دولت موقت، تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۰.
- بازرگان، مهدی، مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، تهران، ناشر عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱.
- بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، ناشر - مؤلف، ۱۳۶۳.
- بازرگان، مهدی، مدافعات، تهران، انتشارات مدرس، ۱۳۵۰.

- بازرگان، مهدی، یادداشت‌های روزانه، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶.
- بازرگان، مهدی، بازگشت به قرآن (جلد دوم)، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۱.
- بازرگان، مهدی، نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، چاپ شده در کتاب نوگرایی دینی، به کوشش حسن یوسفی اشکوری، تهران، نشر قصیده، ۱۳۷۷.
- باقی، عمادالدین، بررسی انقلاب ایران، جلد اول، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۰.
- بختی درباره مرجعیت و روحانیت، جمعی از نویسندگان، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۱.
- برژینسکی، زیبگنیف، توطئه در ایران، مترجم محمود مشرفی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.
- برزین، سعید، زندگینامه سیاسی مهدی بازرگان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- بهستی اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ، از انتشارات واحد فرهنگی بنیاد شهید، تهران، ۱۳۶۱.
- پاسخ به حملات وسیع و گسترده علیه نهضت آزادی ایران، تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.
- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب ایران، به کوشش عمادالدین باقی، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۷.
- تحلیلی پیرامون دانشگاه قبل و بعد از انقلاب، تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳.
- تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، تهران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.
- ترکمان، محمد، نقدی بر مصدق و نبرد قدرت - به انضمام اسنادی درباره رابطه علما با دکتر مصدق، تهران، ۱۳۶۲.
- ترکمان، محمد (م. دهنوی)، مکتوبات آیت‌الله کاشانی، تهران، چاپخش، ۱۳۶۲.
- جزنی، بیژن، تاریخ سی ساله ایران، بی‌جا، بی‌تاریخ.
- چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی و بنی‌صدر، به کوشش دفتر تحقیقات و انتشارات نخست‌وزیری، تهران، ۱۳۶۰.
- حدیث مقاومت، گردآورنده نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۵.
- خسروشاهی، سید هادی، فداییان اسلام - تاریخ، عملکرد و اندیشه، تهران،

انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.

خمینی، سید روح‌الله (آیت‌الله)، صحیفه نور، تهران، از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.

رضوی، مسعود، هاشمی و انقلاب، تهران، انتشارات همشهری، ۱۳۷۶.

روحانی، حمید، تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران، نشر احرار، بی تاریخ.

روحانی، حمید، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، قم، ۱۳۶۱.

سنجابی، کریم، امیدها و ناامیدیها، چاپ خارج از کشور.

سیری در زندگی استاد شهید مطهری، با مقدمه اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران،

انتشارات صدرا، ۱۳۷۰.

سولیوان، ویلیام، مأموریت در ایران، مترجم محمود مشرفی، تهران، انتشارات

هفته، ۱۳۶۱.

شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۱.

شریعتی به روایت اسناد ساواک، به کوشش علی کردی، از انتشارات مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

شوکران، ویلیام، آخرین سفر شاه، مترجم عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر

البرز، ۱۳۶۹.

صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (دوره اول)، انتشارات مجلس

شورای اسلامی.

عراقی، مهدی، ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی، به کوشش محمود مقدسی

و مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

۱۳۷۰.

عبده، جلال، چهل سال در صحنه، به کوشش مجید تفرشی، تهران، مؤسسه

خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸.

فارسی، جلال‌الدین، زویای تاریخ، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث،

۱۳۷۳.

فالاچی، اورینا، گفتگوها، مترجم غلامرضا امامی، تهران، ۱۳۷۶.

فردوست، حسین، ظهور و سقوط پهلوی، به کوشش مؤسسه مطالعات و

- پژوهشهای سیاسی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹.
- قره‌باغی، عباس، اعترافات - خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
- کیانوری، نورالدین، گفتگو با تاریخ، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی انتشاراتی نگره، ۱۳۷۶.
- گازبورسکی، مارک. ج، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مترجم غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۶۸.
- مدنی، سیدجلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱.
- مستشارالدوله، صادق، خاطرات و اسناد مستشارالدوله (مجموعه سوم)، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.
- مکی، حسین، خلع‌ید، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مکی، حسین، خلع‌ید - کتاب سیاه -، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲.
- ملکی، خلیل، خاطرات سیاسی، با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۶۸.
- مصوررحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز - خاطرات سیاسی و نظامی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶.
- نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.
- نجاتی، غلامرضا، ماجرای کودتای سرلشگر قرنی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
- نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، مترجم سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه -، به کوشش محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۶.

هایزر، داچ، مأموریت مخفی در ایران، مترجم سید محمدحسین عادل، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی، ۱۳۶۵.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و نبرد قدرت در ایران، مترجم فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

یادنامه مهندس مهدی بازرگان - اولین سالگرد - به کوشش بنیاد فرهنگی بازرگان، تهران، ۱۳۷۴.

یادنامه ابوذر زمان، به کوشش بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۶۰.

یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، جمعی از نویسندگان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰.

یزدی، ابراهیم، آخرین تلاشها در آخرین روزها، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۳.

آبان (هفته نامه)، چاپ تهران

آدینه (مجله)، چاپ تهران

اطلاعات (روزنامه)، چاپ تهران

انقلاب اسلامی (روزنامه)، چاپ تهران

ایران فردا (مجله)، چاپ تهران

پانزده خرداد (فصلنامه)، چاپ تهران

پیک نهضت (نشریه ادواری)، چاپ تهران

تاریخ و فرهنگ معاصر (فصلنامه)، چاپ قم

توانا (هفته نامه)، چاپ تهران

توس (روزنامه)، چاپ تهران

جمهوری اسلامی (روزنامه)، چاپ تهران

حوزه (فصلنامه)، چاپ قم

خواندنی (فصلنامه)، چاپ تهران

راه نو (هفته نامه)، چاپ تهران

رسالت (روزنامه)، چاپ تهران

شفق سرخ (روزنامه)، چاپ تهران

صبح آزادگان (روزنامه)، چاپ تهران

عصر ما (دو هفته نامه)، چاپ تهران

کیهان (روزنامه)، چاپ تهران

کیان (مجله)، چاپ تهران

گفتگو (فصلنامه)، چاپ تهران

میزان (روزنامه)، چاپ تهران

نقطه (مجله)، چاپ پاریس

نمایه

آ	آ
۱۶، ۱۵	آبادان، ۴۱۲، ۷۲
۶۳، ۶۲، ۵۹، ۴۶، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷	آخرت، ۵۶۳، ۵۵۳
۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۲، ۸۶، ۸۲، ۷۷، ۶۵	آخوندزاده، ۸۹
۲۰۹، ۱۲۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳	آخوندیسم، ۲۹۷
۲۵۰، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰	آذربایجان، ۲۲۹
۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۴، ۲۵۷	۵۳۹، ۵۳۸، ۳۷۰، ۳۱۶، ۲۴۲
۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹	آزادی، ۱۲۸
۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰	۵۰۳، ۴۸۰، ۴۷۴، ۴۶۱، ۳۲۳، ۲۷۰
۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۳، ۳۴۸، ۳۱۷	۶۱۹، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۵۵، ۵۳۵، ۵۳۴
۴۰۸، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۶	آذری قمی، آیت‌الله احمد، ۴۴۵
۴۴۴، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۱۱	آزادی انتخابات، ۴۶۱
۵۲۶، ۵۲۲، ۵۰۵، ۴۹۶، ۴۵۹، ۴۴۶	۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳
۶۳۳، ۶۰۱، ۵۶۶، ۵۳۳، ۵۳۲	آشتیانی، جلال‌الدین، ۳۳۸
۴۳۴	آفریقای جنوبی، ۳۲۵، ۳۱۳
۱۱۳	آقامحمدی، علی، ۴۵۹
۱۲۷	آکادمی علمی اسلامی - ایرانی، ۳۴۸
۸۶، ۳۶	آل احمد، شمس، ۴۰۵
۳۶۳	آلپ، ۶۰۹
۲۵۸	آلمان، ۲۳
۴۴۸، ۳۹۶، ۲۸۳	۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳، ۱۱۴
	آلمان غربی، ۱۱۴

		الف	
۲۹۱	استالین،		
۳۰۸	استبداد،		
۲۵۱	استبداد دینی،	۱۳۶	ابطحی کاشانی،
۳۰۸، ۲۹۸	استعمار،	۶۱۸	ابن‌الدین،
۵۰۳، ۴۸۰، ۴۶۱	استقلال،	۱۸۰، ۱۷۹	ابن سعد،
۳۰۳، ۱۱۶	استمیل،	۲۶۸	ابن‌ملجم مرادی،
۲۹۸	استیلای خارجی،	۳۶۵	ابوالنصر، دکتر محمدحامد،
۴۶۴	اسدی‌نیا، عادل،	۴۰۴	ابهری، دکتر کاظم،
۴۹۶، ۴۳۸، ۳۱۳، ۳۸	اسرائیل،	۲۹۸	اتحاد جماهیر شوروی،
۵۶۹	اسلامشهر،	۵۶۹	«اتحاد مهندسين ايران»
۱۸۵	اسلامی، دکتر محمدحسن،		«اتحادیه انجمنهای اسلامی آمریکا و کانادا»
۳۱۵، ۳۰۵، ۳۰۴	استاد لانه جاسوسی،	۳۶۳	
۴۸۵، ۱۴	«استاد نهضت آزادی ایران»	۱۱۴	«اتحادیه حقوق مدنی آمریکا»
۶۲	اشراقی، آیت‌الله شهاب‌الدین،	۲۴۶	احمدزاده، دکتر محمود،
۴۸۰، ۳۸۵، ۱۳۵		۵۹۷	احمدزاده، طاهر،
۲۱۵	اشغال سفارت آمریکا،	۵۶	احمدی (مترجم کتاب)،
۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۱۴		۳۶۵	اریکان، نجم‌الدین،
۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۰۸		۴۸۹، ۲۴۲	ارتش،
۵۶۰، ۵۳۳، ۵۲۰، ۴۴۰		۱۸۵	اردلان، دکتر علی،
۵۴۸، ۳۷۰، ۳۶۱	اصفهان،	۱۲۳	اردلان، علیقلی،
۸۸، ۲۵	اصلاحات ارضی،	۴۶، ۴۱، ۳۸، ۳۴	اروپا،
۲۹۲	«اعتدالیون»	۳۴۳، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۶۵، ۵۹	
۴۲	اعلیحضرت (محمدرضا شاه)،	۵۹۱، ۵۵۷، ۵۲۶، ۴۹۶، ۴۳۴، ۳۴۶	
۸۰، ۵۵، ۵۲، ۵۱، ۴۸		۴۳۴	اروپای آزاد،
۱۸۱	افجهای، اسماعیل،	۲۹۸	اروپای شرقی،
۴۶۰	افجهای، سید علی‌اکبر،	۲۹۸	اروپای غربی،
۴۶۲، ۴۶۱		۴۶۴	ارومیه،
۴۱۱	افغانستان،	۱۲۸، ۱۲۷	ازهارى، ارتشبد غلامرضا،
۳۵۲، ۳۵۰	البرزی،	۵۵۷	اسپانی،
۱۵۸	الجزایر،	۵۵۷	اسپانیا،
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۹۱		۱۸۷	اسپهبدی، دکتر علی،

انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات،	۲۹۲، ۳۰۷، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۸۲، ۴۰۶
۱۱۴	الجزیره، ۲۰۹
انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، ۲۷۰	الفتوشی، راشد، ۳۶۵
انجمنهای اسلامی ایران در کانادا و	الله‌بادشتی، ۴۶۴
آمریکا، ۵۸	امام حسن عسکری (ع)، ۳۵۵
انصاری، حمید، ۵۸، ۲۱۶	امام حسین (ع)، ۴۵
انصاری قمی، محمدعلی، ۳۰، ۳۴	۱۲۴، ۱۷۰، ۲۷۶، ۴۸۹، ۵۱۴
انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری	امام خمینی ← خمینی، آیت‌الله...
اسلامی، ۴۱۶، ۴۱۷	امام زمان (عج)، ۴۵
انفجار دفتر نخست‌وزیری، ۴۱۶	امام علی (ع)، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸
انقلاب اسلامی، ۸۸	۲۵۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۴۷۴، ۴۹۷
انقلاب الجزایر، ۲۰۸، ۲۱۰	امامی کاشانی، محمد، ۳۹۷
انقلاب ایران، ۸۱، ۸۴، ۸۵	امانیسم، ۵۵۱
انقلاب تدریجی، ۲۹۳	امپریالیزم، ۹۹
انقلاب سفید، ۷۹، ۸۲	۲۵۷، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸
انقلاب سوم، ۲۹۶	۳۰۹، ۳۱۳، ۴۰۷، ۴۳۸، ۵۰۱، ۵۰۵
انقلاب فرهنگی، ۴۰۳، ۴۰۵	۵۵۴، ۵۵۵
انقلاب مشروطیت، ۴۲، ۹۹، ۲۰۳	امپریالیزم آمریکا، ۳۸۱
انقلابهای طبقاتی، ۹۸	۴۰۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۵۲۰
انقلابیون، ۶۱۸	امجدیه، ۴۴۹
انگلستان، ۲۰، ۸۶، ۳۰۷	۴۵۳، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۸
انگلیس، ۱۰۰، ۲۷۲، ۳۱۷	امیرانتظام، مهندس عباس، ۱۵۲، ۱۸۱
انگیزبسیون، ۵۵۷، ۵۵۸	۲۰۶، ۲۰۷، ۳۱۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳
اوربانا فالاجی، ۲۳۴، ۲۷۰	امین ناصری، محمدرضا، ۳۸۱
اومانیسم، ۵۵۵، ۵۵۷	امینی، دکتر علی، ۱۲۲
اویسی، تیمسار، ۱۲۲	۱۲۳، ۱۵۶، ۳۴۴
اهواز، ۳۹، ۷۲، ۳۶۱، ۴۶۴	انتظام، عبدالله، ۱۲۳
ایالات متحده آمریکا، ۲۰۹، ۳۷۴	انجمن اسلامی دانشجویان، ۵۴۶
ایتالیا، ۵۵۷	انجمن اسلامی مهندسين، ۳۳۳
ایران، ۲۳، ۲۷	۳۳۷، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۶۱
۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۸	۵۹۸، ۶۰۶، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۵

۲۴	باغ طوطی،	۵۰، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
۵۵۰، ۲۴	باقی، عمادالدین،	۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۱
۳۴۳	بانکوک،	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶
	باهنر، حجت الاسلام دکتر محمدجواد،	۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷
۴۰۵، ۳۳۸، ۱۹۹، ۷۵، ۶۹، ۶۸، ۶۷		۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۲۵، ۲۵۱
۴۱۹، ۴۱۸		۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۵۶۰
۴۴، ۱۸، ۱۷	بختیار، دکتر شاپور،	ایران فردا،
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۷۲		۳۲۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۵۶۵
۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶		ایرانی، ناصر،
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹		۳۲۴، ۱۲۳، ۱۸۵، ۱۲۳
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸		دکتر علی محمد،
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹		۴۸۹، ۴۸۹
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸		ایلام،
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۵۸، ۳۰۳، ۴۶۲		
۱۸۰	بختیار لُر، دکتر شاپور خان،	ب
۴۰۴	براتعلی، دکتر ترابعلی،	باتلر، ویلیام،
۲۰۸	برژینسکی،	۱۱۳، ۴۰
۳۳۴، ۲۹۷، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۹		بازار کفاشها،
۲۱۳	برکت، هنری،	۳۹
۳۵۳، ۳۵۰	برن،	۸۶
	بروجردی، آیت الله العظمی حاج سید	بازرسی شاهنشاهی،
۴۲۱، ۳۶۳	حسین طباطبایی،	بازرسی کل کشور،
۴۰۹	بریتانیا،	بازرگان، دکتر زهرا،
۵۶۲	بسته نگار، محمد،	۵۹۸، ۳۶۳
۴۹۰، ۴۸۸، ۴۸۷	بسیج،	۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۲۴، ۶۲۶
۳۸۱	بشارتی، علی محمد،	بازرگان، دکتر محمدنوید،
۴۱۳	بصره،	۳۵۳، ۳۶۰، ۵۷۷، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷
۴۹۲	بغداد،	۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۲
۴۳	بقایی، دکتر مظفر،	بازرگان، فتانه،
۳۸	بلژیک،	۶۰۴، ۶۱۴، ۶۲۶
۳۴۸، ۳۴۵، ۳۴۰، ۴۸، ۴۷، ۴۱، ۴۰		بازرگان، فرشته،
		۶۱۲، ۶۱۱، ۳۵۳
		بازرگان، مهندس ابوالفضل،
		۱۸۱، ۱۰۶
		بازرگان، مهندس عبدالعلی،
		۳۲
		۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۰، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۱
		۳۶۳، ۴۳۰، ۵۴۸، ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۱۵
		۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۱
		باغ «حاج سعادت»،
		۶۰۶

۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
 ۲۴۳، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۲
 ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۱۹
 ۴۳۳، ۴۴۶، ۴۷۲، ۴۷۸، ۵۳۲
 بهنود، مسعود، ۵۹۶، ۶۳۶
 بیانیه الجزایر، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۳۵
 بی.بی.سی، ۱۵۷
 ۱۷۴، ۳۲۵، ۳۵۳، ۵۹۵، ۵۹۹
 بیمارستان دی، ۳۴۸
 ۳۶۳، ۵۹۸، ۶۰۶
 بیمارستان زوریخ، ۳۵۱
 بیمارستان طرفه، ۵۴۰
 بیمارستان قلب، ۳۸۷
 بیمارستان مفید، ۳۵۸

پ

پادگان پاوه، ۲۴۳
 پادگان لویزان، ۱۴۷
 پاریس، ۲۴، ۴۱، ۵۷، ۵۹
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 ۷۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۹۴، ۲۵۳، ۲۶۲
 ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۷۴، ۶۲۸
 پاکستان، ۱۵۸
 پاوه، ۲۴۳، ۲۴۶
 پذیرش قطعنامه، ۴۲۰
 پراگماتیسم، ۵۹۲
 پرورش، سید علی اکبر، ۳۹۷
 پزشکیپور، محسن، ۱۲۲

بلوچستان، ۲۲۹، ۳۷۰
 بن بلا، احمد، ۲۹۲
 بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۲۲۴، ۴۶۰
 بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان، ۵۲۲
 بنیاد مستضعفان، ۲۲۴، ۲۷۰
 بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۲۲۴
 بنی اسدی، دکتر محمدحسین، ۳۳۵
 ۶۱۲، ۶۳۵
 بنی اسدی، نازنین، ۶۱۵
 بنی صدر، دکتر سیدابوالحسن، ۶۲
 ۶۶، ۶۸، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۰
 ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷
 ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷
 ۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹
 ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۵
 ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۴۴
 ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲
 ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۳
 ۵۱۵، ۵۲۰
 بنی صدر، فتح الله، ۱۵، ۲۶۶، ۳۳۸
 بورژوا، ۳۱۶
 بوروکراتیک، ۲۹۳
 بوروکراسی، ۱۹۱، ۲۸۴، ۳۱۶
 بومدین، حواری، ۲۹۲، ۴۰۶
 بهرامی احمدی، حمید، ۶۰۱
 بهزادینیا، دکتر علی اصغر، ۳۳۸
 بهشت زهرا، ۱۴۱
 ۱۴۶، ۱۹۹، ۴۰۰، ۴۲۷، ۵۴۱، ۵۵۸
 بهشتی، آیت الله دکتر محمدحسین حسینی،
 ۳۰، ۳۴، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۱۵
 ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۸۳

۲۲	توانایان فرد، دکتر حسن،	۳۵۵	پل آهنچی،
۲۴۰	توده نفتی،	۵۹۵، ۳۵۳	پهلوان، دکتر چنگیز،
۲۲	توسلی، دکتر غلامعباس،	۳۷، ۲۷	پهلوی،
۱۸۰، ۱۰۶		۸۵، ۷۸، ۵۴، ۵۱، ۴۸، ۴۵، ۴۴	
۵۳، ۳۸	توسلی، مهندس محمد،	۲۵۸، ۲۵۳، ۱۷۷، ۱۲۷، ۸۷، ۸۶	
۲۹۳، ۱۸۰، ۱۴۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۵۶		۵۱۰، ۴۸۶، ۳۴۴، ۳۰۹، ۳۰۲، ۲۸۷	
۳۴۶، ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۲۱، ۳۱۹		۸۴	پهلوی اول و دوم،
۵۴۳، ۴۶۳، ۳۴۸		۱۳	پهلوی، محمدرضا شاه،
۶۲	تولیت،	۱۹۲، ۱۴۴، ۱۲۷، ۱۲۵، ۸۹، ۸۵	
۳۶۵	تونس،	۶۲۴، ۳۷۴، ۳۷۳، ۲۲۴	
۳۵، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۱۶	تهران،	۱۶۴	پیراینده، مهندس،
۵۳، ۵۰، ۴۷، ۴۵، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷		۲۲، ۱۵	پیمان، دکتر حبیب‌الله،
۱۱۳، ۸۷، ۷۲، ۶۹، ۶۶، ۶۱، ۶۰، ۵۵		۲۹۶، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۲۰، ۱۰۷، ۶۸	
۳۷۰، ۳۳۸، ۲۵۳، ۱۲۱، ۱۵۰، ۱۱۵			
۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۸، ۴۶۳، ۴۱۶			
۲۳	تهرانچی، علی اصغر،		
۲۲	تهرانی، حجت‌الاسلام شیخ علی،	۱۵	تابنده، دکتر نورعلی،
۳۸۶، ۱۳۶		۱۸۴	تاج، مهندس عباس،
۱۲۳	تهرانی، سید جلال‌الدین،	۳۷	تبریز،
۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴		۳۷۰، ۳۳۱، ۲۲۹، ۸۷، ۸۳، ۳۹، ۳۸	
		۵۴۱، ۵۳۹، ۵۳۸، ۴۱۴، ۴۰۴	
		۳۸۱	تبریزی، مصطفی،
		۴۵	تخت جمشید،
۲۸۱	ثقفی، حسن،	۳۷۰، ۲۴۲، ۲۲۹	ترکمن صحرا،
۶۰۲	ثقفی، مراد،	۴۱۱، ۳۶۵	ترکیه،
		۲۹۱	تروتسکی،
		۵۶۷، ۲۹۶	تروریسم،
		۴۳۳	تسخیر سفارت،
۴۶۷	جاما،	۴۴۴، ۴۳۹	تسخیر لانه جاسوسی،
۱۱۳	جامعه بین‌المللی حقوق بشر،	۳۴	تشیع علوی و صفوی،
۳۹۵، ۳۸۶	جامعه روحانیت مبارز تهران،	۶۶	تقی‌زاده، دکتر،

ت

ث

ج

- ۳۴۳ جمعیت شرق شناسان،
 ۴۷ جمهوری اسلامی،
 ۵۰۸، ۵۰۱، ۴۹۹، ۴۶۶، ۴۶۰، ۸۹
 ۱۹۴، ۱۷۷ جمهوری دموکراتیک،
 ۱۹۳ جمهوری دموکراتیک اسلامی،
 ۱۹۵
 ۵۵۳ جمهوری روحانی،
 ۳۶۵ جنبش اسلامی تونس،
 ۵۹ جنبش ایران،
 ۱۱۴ جنبش روشنفکران کاتولیک،
 ۱۰۷ جنبش مسلمانان ایران،
 ۲۵۶ جنبش مسلمانان مبارز،
 ۴۴۵، ۴۴۴، ۲۹۶
 ۴۲ جنبش ملی شدن صنعت نفت،
 ۳۸۶ جنبش ملی مجاهدین،
 ۷۹ جنبشهای آزادیبخش جهان سوم،
 ۲۹۲ جنبشهای دموکراتیک،
 ۴۱۴ جنگ،
 ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۰، ۴۸۳، ۴۲۰
 ۵۶۰ جنگ ایران و عراق،
 ۴۸۴ جنگ تحمیلی عراق،
 ۴۹۶، ۴۹۱
 ۳۱۲، ۳۰۲ جنگ سرد،
 ۴۱۴ جنگ مسلحانه،
 ۵۳۱، ۳۲۲، ۲۷۵، ۲۲۴ جهادسازندگی،
 ۳۹ جهرم،
 ۸۱ «جیمی کراسی»
- ج**
- ۵۴۱، ۴۶۴ چالوس،
 ۴۶۶ جامعه زنان انقلاب اسلامی،
 ۳۸۶ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،
 ۳۵ جبل عاملی، محمد امین،
 ۱۵۵ جبهه چهارم،
 ۲۵۶ جبهه دموکراتیک ملی،
 ۴۴، ۴۳ جبهه ضد استبدادی،
 ۷۲، ۴۸، ۴۴ جبهه ملی،
 ۲۲۵، ۱۸۴، ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۲۷، ۱۱۴
 ۳۸۸، ۳۴۰، ۳۲۲، ۳۰۵، ۲۸۲، ۲۵۶
 ۶۲۹، ۶۲۳، ۵۲۰، ۵۱۹، ۴۷۰
 ۵۰، ۴۳ جبهه ملی - اسلامی،
 ۵۹۱ جبهه ملی دوم،
 ۴۴ جبهه ملی ضد استبدادی،
 ۳۶۵ جبهه نجات اسلامی الجزایر،
 ۳۵ جزایری، حجت الاسلام سید مرتضی،
 ۴۱۳ جزیره فاو،
 ۱۰۷ جعفری، دکتر سید محمد مهدی،
 ۱۳۲ جفرودی، مهندس کاظم،
 ۱۵۴، ۱۵۲
 ۲۸۶ جلال الدین فارسی،
 ۶۰۱، ۴۰۵، ۳۹۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۱۷
 ۲۲۰، ۶۸ جلالی، احمد،
 ۵۴۰ جلالی، خداکرم،
 ۱۳۶ جلالی خمینی،
 ۳۹۷ جلالی، عبدالحسین،
 ۳۶۵ جماعت اخوان المسلمین مصر،
 جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق
 بشر،
 ۵۳، ۴۰، ۱۶، ۱۴، ۱۳
 ۳۴۰، ۲۲۲، ۱۱۳، ۱۱۰، ۸۲، ۵۵
 جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت،
 ۵۹۱، ۵۳۶، ۳۴۰، ۳۳۹

۱۰۷	حریری، مهندس حسین،	۵۱۵، ۵۱۰، ۱۷۳	چریک پیر،
۳۶۵	حزب - اسلامی - رفاه ترکیه،	۴۱۴، ۳۸۹	چریکهای فدایی خلق،
۴۰۹	حزب الدعوة الاسلامیه،	۱۰۶	چمران، شهید دکتر مصطفی،
۴۴۵، ۴۴	حزب «ایران»،	۲۴۳، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۸۷، ۱۱۲، ۱۰۸	
۷۸	حزب، «ایران نوین»،	۵۴۲، ۵۴۱، ۴۹۲، ۴۹۱، ۳۳۸، ۲۷۳	
۴۰۷	حزب «بعث»،	۱۴۹	چنگیز،
۷۸	حزب «پان ایرانیسم»،	۶۱۶، ۵۹۷	چهل تنی، مهدی،
۲۵۱، ۲۲۵	حزب «توده»،	۲۹۱	چین،
۴۴۴، ۴۰۵، ۴۰۰، ۳۸۹، ۳۲۵، ۳۱۸			
۲۲۵	حزب «جمهوری اسلامی»،		
۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۷۸، ۲۹۷، ۲۸۳			
۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۸۹			
۴۴۸، ۴۴۴، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۰۲، ۴۰۱			
۵۰۳، ۵۰۱، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۰، ۴۵۴			
۵۳۲، ۵۳۱، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۴، ۵۱۱			
۵۳۸، ۵۳۴			
۲۲۵	حزب «جمهوری خلق مسلمان»،		
۵۳۸، ۴۱۴			
۴۱۴، ۲۹۲، ۱۴	حزب «دموکرات»،		
۳۹۲، ۷۸، ۲۸	حزب «رستاخیز»،		
۷۸	حزب «مردم»،		
۴۴	حزب «ملت ایران»،		
۲۲۴	حساب صد امام،		
۳۶۵	حسن الترابی، دکتر عبدالله،		
۵۶۲، ۳۸۱	حسن، یوسفی اشکوری،		
۱۲۹، ۷۲، ۱۵	حسینی، مهندس کاظم،		
۲۲۹	حسینی، شیخ عزالدین،		
۲۴۰	حسینی، عزالدین،		
۳۵۳	حسینی، علی امیر،		
۱۴۷، ۵۰، ۳۵، ۳۴، ۲۲	حسینیہ ارشاد،		
۵۹۷، ۵۹۶، ۵۴۸، ۵۴۷، ۳۵۹، ۳۵۵			
			ح
			حائری یزدی، آیت الله دکتر مهدی،
			حاج حمزه، مهندس یزدان،
			حاج سیدجوادی، دکتر علی اصغر،
			۱۸۴، ۷۹، ۶۸، ۱۵
			حاج طرخانی، حاج تقی،
			حاج طرخانی، حاج کاظم،
			حاکم شرع،
			حاکمیت ملی،
			حبیبی، دکتر حسن،
			حجاج بن یوسف،
			حجازی، فخرالدین،
			مژده،
			حجتی کرمانی، حجت الاسلام شیخ
			محمد جواد،
			حرم امام علی (ع)،
			حرم حضرت معصومه (س)،
			حرم عبدالعظیم (س)،

۴۴۲	دادگاه انقلاب،	۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵
۶۲	دادگاه نظامی،	۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶
۲۲۴	دادگاههای انقلاب،	۱۹۴، ۱۹۱، ۱۸۴، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۴
۲۸۶، ۲۷۸، ۲۷۴، ۲۵۱، ۲۴۱، ۲۲۵		۲۱۹، ۲۱۶، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷
۵۶۰، ۵۳۱، ۴۴۱، ۲۹۹، ۲۸۷		۲۷۰، ۲۵۸، ۲۵۳، ۲۴۱، ۲۳۷، ۲۲۰
۵۳۰	دادگاههای انقلاب مرکز،	۳۲۹، ۳۱۹، ۳۱۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۷۶
۲۵۸	دادگاههای نظامی،	۳۸۷، ۳۸۴، ۳۷۵، ۳۶۳، ۳۴۴، ۳۳۵
۶۰۶	دادگستری،	۴۲۴، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۰۵، ۳۹۶، ۳۹۳
۵۵۰	«داستان انقلاب»،	۵۰۳، ۵۰۲، ۴۸۹، ۴۷۰، ۴۵۴، ۴۲۶
	دانشجویان مسلمان پیرو خط امام،	۶۱۸، ۵۳۸، ۵۳۴، ۵۲۸، ۵۲۴، ۵۲۰
۳۳۵، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۶، ۲۱۳، ۲۰۶		۶۲۴
۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۳۷۷، ۳۷۴، ۳۷۳		خمینی، آیت‌الله حاج سید مصطفی،
۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹		۲۶، ۲۵، ۲۰
۴۴۴	دانشجوی خط امام،	خمینی، حجت‌الاسلام حاج سیداحمد،
۱۸۴	دانشکده حقوق،	۲۹۷، ۲۸۱، ۲۱۶، ۱۳۶، ۱۳۵، ۵۸
۴۱	دانشکده فنی،	۵۰۹، ۴۲۲، ۴۰۶، ۳۹۶، ۳۶۳
۵۹۱، ۵۸۲، ۵۶۹		خمینی، حجت‌الاسلام حاج سید حسین،
۴۰۴	دانشگاه تبریز،	۳۸۵
۲۰	دانشگاه تهران،	۵۱۵
۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۲۵۴، ۱۷۵، ۱۴۹		خوارج،
۵۶۹، ۴۰۴		خوزستان،
۶۲۵	دانشگاه لندن،	۴۸۹، ۴۸۷، ۴۱۴، ۳۷۰، ۳۱۶، ۲۴۲
۳۳۸	دانش منفرد، علی،	۳۵۸
۳۱۶	داوران، دکتر حبیب،	
۱۵۹	دبستان علوی،	د
۱۸۰، ۱۵۹	دبیرستان رفاه،	۴۰
۱۶۴	دبیرستان علوی،	۲۸۳
۲۵۸، ۱۵	دبیرکل سازمان ملل متحد،	۲۵۸
۳۰۳	در سرکیس،	۴۹۷، ۴۶۳
۶۱۱	درکه،	۵۴۳، ۴۱۸
۴۱۸	دستغیب، آیت‌الله سیدعبدالحسین،	۲۸۷
		دادستان تهران،
		دادستان کل،
		دادستان کل انقلاب،
		دادستانی،
		دادستانی انقلاب،
		دادسرا،

- ۶۲۳، ۴۴۴، ۲۲۵
 ۱۱۴ سازمان عفو بین‌الملل،
 ۴۱۳ سازمان کنفرانس اسلامی،
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی،
 ۵۹۴، ۴۴۴، ۲۹۷، ۲۲۵
 سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۰۶،
 ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۱۸، ۲۹۵، ۲۲۵، ۱۰۷
 ۴۱۳، ۴۰۱، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۶۳
 ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۴۴، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵
 ۶۰۶، ۵۲۹، ۵۰۲
 سازمان ملل متحد، ۳۸۲
 ۶۰۱، ۵۳۷، ۵۳۳، ۴۲۰، ۴۱۳
 سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر، ۱۱۴
 سازمانهای حقوق بشر آمریکا، ۱۱۳
 ساسانی، ۵۳۴
 سامرا، ۴۰۹
 سامی، دکتر کاظم، ۱۵
 ۲۵۱، ۲۴۲، ۱۸۴، ۱۸۰، ۶۴، ۴۴، ۲۲
 ۴۶۹، ۳۸۵، ۳۳۸
 ساواک، ۲۰، ۱۶
 ۱۱۰، ۵۵، ۳۹، ۳۶، ۳۲، ۳۱، ۲۶
 ۲۵۸، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۷، ۱۳۱، ۱۲۸
 سایروس ونس، ۲۱۲، ۲۱۱
 سپاه، ۲۴۱
 ۵۰۵، ۴۸۷، ۴۶۳، ۲۸۷، ۲۷۵
 سپاه پاسداران، ۲۲۵، ۱۸۱
 ۵۳۱، ۴۸۵، ۲۷۵، ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۴۵
 سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۹۱
 ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۲۴
 سپاهیان، ۴۹۰، ۴۸۸
 سپاهیان انقلاب، ۴۸۹
- ۱۷۴ روزنامه «یورکشایرپست»،
 ۱۰۰ روس،
 ۵۳۴ روم،
 ۱۸۷ ریاحی، تیمسار تقی،
 ۳۱۷ ریاحی، سر تیپ تقی،
 ۵۱۲، ۵۱۰، ۳۸۰ ریگان،
- ز
- زئیر، ۲۹۹
 زاهدی، اردشیر، ۱۲۲
 زبیر، ۵۱۵
 زنجان، ۳۶۱
 ۵۴۸، ۵۴۱، ۴۸۷، ۴۷۹
 زنجانی، آیت‌الله سید ابوالفضل، ۱۵
 ۳۳۷، ۶۴، ۵۲، ۴۶، ۴۴، ۲۳
 زندان اوین، ۲۵۸، ۱۵۷
 زوربخ، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۸
 زیارت وارث، ۴۸۹
- ژ
- ژیسکاردستن، ۵۹
- س
- ۳۸۱ سازگارنژاد، محمدامین،
 سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران،
 ۵۷۵
 سازمان پیکار، ۶۰۶
 سازمان چریکهای فدایی خلق ایران،

۵۶۲، ۴۰۵، ۳۶۰، ۳۵۹	ستاد انقلاب فرهنگی،	۴۰۶، ۴۰۵
۵۹۵	سروش، محمدحسن،	۱۸۰
۶۰۱	سروش، محمدحسین،	۴۰۸
۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۳	سعید، دکتر جواد،	۲۴
۵۳۸	سعیدی، سید غلامرضا،	۱۲۳
۲۱۰	سفارت آمریکا،	۵۰
۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۱۴، ۲۱۳		۳۹
۳۴۴، ۳۳۵، ۳۱۵، ۳۱۲، ۳۰۶، ۳۰۴		۱۰۷، ۱۰۶
۴۳۲، ۴۳۱، ۳۸۲، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۳		۶۱
۶۳۳، ۴۳۸، ۴۳۵	سحابی، مهندس عزت‌الله،	۶۱، ۶۷، ۶۸، ۱۰۶، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰
۶۲۸	سفارت ایران،	۲۰۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴
۶۳۳، ۶۰۱	سفیر آمریکا،	۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۷۵، ۴۰۲
۶۵	سلامتیان، دکتر احمد،	۴۲۵، ۵۹۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۸
۴۴۸، ۳۹۶، ۳۵۳		۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۹
۱۳۱، ۱۲۴، ۸۷	سلطنت پهلوی،	۱۵
۱۰۰	سلطنت رضاشاه،	۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۱، ۳۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴
۱۷۱	سنا،	۶۸، ۶۹، ۷۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۵۲
۱۸، ۱۷، ۱۵	سنجابی، دکتر کریم،	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
۱۱۰، ۶۸، ۶۵، ۶۴، ۴۴، ۴۳، ۴۰، ۳۹		۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۸
۱۵۵، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۳		۲۹۶، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۵۷
۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۴۲، ۱۸۸، ۱۸۴		۳۶۱، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۴، ۴۴۱
۲۴۵، ۱۴۹	سنندج،	۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۹۰
۴۴۰	سوئد،	۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۳۲، ۵۶۹
۱۵۸	سوریه،	۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۹
۶۰۰، ۵۵۷	سوسیالیسم،	۴۴۰
۳۰۳، ۱۱۶، ۱۱۵	سولیوان، ویلیام،	۱۴۴
۶۳۳، ۶۰۱، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰		۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۸
۶۱۱	سوهانک،	۹۸
۵۷۷، ۳۵۰، ۳۴۸	سویس،	۳۶۳
	سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات،	۶۳۲
۸۸		۶۶
	سرخ‌ساز، دکتر عبدالکریم،	

۵۸۰، ۵۷۸		۴۳۶، ۱۵۷	سیا،
۲۶۳	شرکت ملی نفت ایران،	۲۹۹	سیاست دفاعی،
۵۶۹	شرکت مهندسی «یاد»،	۲۹۹	سیاست موازنه منفی،
۱۲۳، ۷۲، ۴۱	شرکت نفت،	۱۵۲	سیاسی، دکتر علی اکبر،
۶۱۹، ۶۰۰، ۵۹۱، ۳۳۳، ۲۷۲، ۱۵۸		۵۵۱	سیانتیسم،
۳۵۰	شرکت نفت انگلیس،	۱۵۰	سیاهکل،
	شریعتمداری، آیت الله سید محمدکاظم،	۴۸۹، ۱۷۹	سیدالشهدا(ع)،
۳۳۰، ۲۸۰، ۲۰۰، ۱۲۳، ۶۱، ۶۰، ۵۵		۸۹	سید جمال الدین اسدآبادی،
۵۳۹، ۵۳۸، ۳۷۲، ۳۳۱		۳۶۳	سید حسن، طباطبایی،
۶۵	شریعتمداری، حسن آقا،	۳۷۰	سیستان،
۱۵	شریعتمداری، دکتر علی،		
۴۰۵، ۱۸۷، ۱۸۵			
۲۰	شریعتی، استاد محمدتقی،		
۳۳۷، ۹۴، ۳۳، ۲۲، ۲۱		۶۱۱	شاه آباد،
۲۰	شریعتی، دکتر علی،	۵۰	شاه آبادی، مهدی،
۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۲، ۲۱		۲۳	شاه حسینی، حسین،
۱۰۶، ۹۴، ۸۰، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۳۶، ۳۵		۶۰۰، ۵۹۹، ۲۵۸، ۱۸۰، ۱۵۶	
۶۳۱، ۵۶۳، ۵۴۹، ۳۵۸، ۳۵۷		۱۴۵	شاه (محمدرضا پهلوی)،
۵۴	شریف امامی، مهندس جعفر،	۲۲۲، ۱۷۲، ۱۴۸	
۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۲		۹۸	شاهنامه،
۳۶۳	شعار، مصطفی،	۶۰۱	شایگان، احمد،
۱۳۲	شفیعی، دکتر،	۳۹۳	شبستر،
۱۸۷، ۱۸۵	شکوهی، دکتر علی،	۵۰	شبستری، حاج سیدمرتضی،
۴۲۰	شورای امنیت سازمان ملل،	۱۱۶	شجاعی، منوچهر،
۱۳۴	شورای امنیت کشور،	۵۰	شجونی، شیخ جعفر،
۶۷، ۶۰	شورای انقلاب،	۱۳۶	شرعی، محمدعلی،
۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۳، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۶۸		۳۱۱	شرقی، محمد،
۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۳		۵۴۸	شرکت انتشار،
۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳		۵۶۹	شرکت صنعتی «سافیاد»،
۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵		۵۷۵	
۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰		۵۷۷	شرکت صنعتی صافیاد،

ش

ط

طالقانی، آیت‌الله حاج سید محمود، ۱۸
 ۶۹، ۶۸، ۶۴، ۶۲، ۵۰، ۴۵، ۳۵، ۱۹
 ۱۵۹، ۱۲۸، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۶، ۹۴
 ۲۴۳، ۲۲۰، ۱۹۹، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱
 ۴۱۵، ۴۰۱، ۳۵۷، ۳۲۰، ۳۱۲، ۲۶۸
 ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۲۱، ۵۰۶، ۴۹۹، ۴۲۱
 ۶۰۱، ۵۵۸، ۵۴۹
 ۴۶۶ طالقانی، اعظم،
 طاهری اصفهانی، آیت‌الله سید
 ۱۳۶ جلال‌الدین،
 طاهری، مهندس یوسف، ۱۸۵
 طباطبایی (بازرگان)، ملکه، ۳۵۳، ۶۱۰
 طباطبایی، دکتر صادق، ۱۰۸
 ۳۸۵، ۲۷۳، ۲۳۹
 طباطبایی، سیدضیاء‌الدین، ۸۴
 طب ملى، ۲۴۲
 طلحه، ۵۱۵

ع

عادلی، محمدحسین، ۱۴۶
 عاشورا، ۶۹، ۱۲۲
 ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۱۳، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۴۷
 عالی نسب، ۶۴
 عبدالناصر، جمال، ۲۹۲
 ۳۱۲، ۳۱۱
 عبدی، عباس، ۳۷۴
 ۳۸۲، ۴۳۹، ۴۴۰
 عتیبی، جُهیمان، ۴۰۸

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۵
 ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۱۶
 ۳۳۶، ۳۳۸، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۶۴
 ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۹۳، ۵۰۹، ۵۴۳، ۶۳۱
 ۵۹۳، ۵۴۸ صحیفه سجادیه،
 ۴۰۷ صدام حسین،
 ۴۰۸، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۷
 ۴۹۷ صدام علفی،
 ۵۳۲ صدا و سیماى جمهوری اسلامی،
 ۵۳۹
 صدر حاج سید جوادی، احمد، ۱۵
 ۱۹، ۳۹، ۶۴، ۶۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۳۸
 ۳۹۲، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۳۹
 ۶۸، ۱۸۵، ۲۲۰ صدر، دکتر رضا،
 ۴۰۹ صدر، آیت‌الله سید محمدباقر،
 ۳۱۳ صدور انقلاب،
 ۴۱۸، صدوقی، آیت‌الله حاج شیخ محمد،
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸
 ۱۲۲ صدیقی، دکتر غلامحسین،
 ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۳۳۷، ۳۳۸ صفارزاده، طاهره،
 ۸۷ صفویه،
 ۳۶۵ صلاح، دکتر ابراهیم،
 ۴۹۷ صلح تحمیلی،
 ۶۶ صلیب سرخ،
 ۴۰ صمدیان‌پور، تیمسار،
 ۸۶ صمیمی، مینو،
 ۲۴۶ صندوق ترمیم خسارات انقلاب،
 ۳۹ صهیونیستها،
 ۲۹۷، ۴۳۸ صهیونیسم،

ف

	عدالت،	۵۶۷، ۵۵۵
	عدالتخانه،	۱۹۳
۵۵۷	فاتحة الكتاب،	۳۸۰، ۳۷۱، ۱۸۷، ۵۸، ۵۷، ۲۶، ۲۶
۷۴	فارس،	۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲
۴۰۵، ۳۸۶، ۲۸۷	فارسی،	۴۱۳، ۴۱۶، ۴۶۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶
۶۲۳، ۵۰۸	فاشیست،	۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۸
۵۶۶	فاشیسم،	۲۳
۵۸	فاضل، حجت الاسلام،	عربستان سعودی، ۴۰۸، ۴۰۹
۴۹۸، ۴۱۳	فاو،	عسگری، مرتضی، ۳۰
۴۹۸، ۴۹۳	فتح خرمشهر،	عشایر، ۴۸۷، ۴۹۰
۴۴۴	فداییان اسلام،	عشایر جنوب، ۴۱۴
۱۵۰	فداییان خلق،	عصر باستان، ۹۷
۵۹	فرانسه،	عصر پهلوی، ۱۰۲
۳۱۱، ۲۹۱، ۲۵۸، ۱۷۸، ۶۸، ۶۵، ۶۰		عصر رنسانس، ۵۵۷
۶۳۱، ۵۵۷، ۵۵۱، ۴۱۶، ۳۸۸		عصر صفوی، ۹۷
۳۵۳	فرانکفورت،	عطایی، رحیم، ۱۱۱
۲۵۸، ۸۶	فردوست، تیمسار حسین،	عفو بین الملل، ۶۶
۱۳۶	فردوسی پور،	علامه طباطبایی، ۳۰، ۶۱
۲۹۷، ۲۹۶	فرقان،	علم، اسدالله، ۸۶
۱۵۰، ۵۵	فرمانداری نظامی تهران،	علی بابایی، حاج احمد، ۳۴۶
۴۰	فرمانیه،	«عملیات فروغ جاویدان»، ۴۱۷
۳۴۹	فرودگاه زورینخ،	عید فطر، ۲۳،
۶۲۴	فرودگاه ژنو،	۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۴۷
۳۸۱، ۳۵۳، ۱۴۱	فرودگاه مهرآباد،	عید قربان، ۵۴۷
۳۹، ۲۴، ۱۷	فروهر، داریوش،	عید مبعث، ۵۴۶
۲۶۱، ۲۴۳، ۱۸۷، ۱۸۴، ۴۴		
۶۰۹، ۶۰۱، ۳۵۳	فرهنگ، دکتر منصور،	
۹۸	فریدون (شاه کیانی)،	غ غ
	فریدون روحانی، حجت الاسلام دکتر	غروی اصفهانی، آیت الله حاج سید محمد
۲۶، ۲۵	حسن،	جواد موسوی، ۳۶۳، ۵۶۲
۲۸۳	فلاحی، تیمسار سرلشگر علی،	غفارزاده، سعید، ۵۶۲
		غفاری، هادی، ۴۶۴، ۵۰

۲۵۸، ۶۸، ۶۴	قرنی، سرتیپ ولی‌الله،	۳۴۸، ۳۴۳	فلاطوری، پرفسور عبدالجواد،
۵۵۷	قرون جدید،	۳۰۹، ۳۰۸	فلسطین،
۵۶۶، ۵۵۷	قرون وسطا،	۱۵	قولادی،
۴۶۵، ۴۶۴	قره‌باغ،	۱۱۳	فیلیپین،
۱۱۶	قره‌باغی، ارتشبد عباس،		

۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۲۳	
۳۵۳، ۱۵۳	
۳۶۳	قریب، دکتر حسین،
۴۴۷، ۳۹۲، ۳۶۱، ۳۳۹	قزوین،
۲۵۶	قشقای، مهندس خسرو،
۳۸	قطب‌زاده، صادق،
۱۱۳، ۱۰۸، ۱۰۶، ۶۸، ۶۶، ۶۲	
۳۰۶، ۲۶۱، ۲۳۹، ۲۲۰، ۲۱۵، ۱۹۹	
۵۳۹، ۴۴۱، ۴۳۳، ۳۸۵، ۳۷۸	
۴۲۰	«قطننامه ۵۹۸»،
۲۵	قم،
۸۷، ۸۳، ۶۰، ۵۵، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶	
۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۰، ۱۴۲، ۱۲۵	
۴۴۸، ۳۸۶، ۳۶۳، ۳۵۵، ۳۴۸، ۳۲۰	
۵۴۲، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۲۸، ۴۶۴	
۱۳	«قیام پانزدهم خرداد»،
۵۴، ۵۲، ۲۳	قیطریه،

ک

۲۹۹	کاپیتولاسیون،
۱۱۴	کاتولیک،
۳۸۱	کاخ سفید،
۹۶، ۸۵، ۸۱، ۱۶، ۱۴	کارتز، جیمی،
۲۹۷، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۴۴، ۱۰۲، ۱۰۱	
۴۳۴، ۴۳۳، ۴۱۱، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۷	

۵۴۳، ۴۲۱	قائم مقام رهبری،
۹۹، ۸۴	قاجار، احمدشاه،
۸۹، ۵۱	قاجاریه،
۲۴۰	قاسملو،
۴۶	قانون اساسی،
۸۰، ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۹	
۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵	
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۱	
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷	
۳۹۱، ۳۹۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲	
۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۵	
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۳	
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳	
۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۲۷	
۵۳۵، ۵۳۹	
۲۶۲	قانون حفاظت صنایع،
۵۳۰، ۴۵۸	قانون مطبوعات،
۴۴۱، ۴۱۸، ۲۵۸	قدوسی، آیت‌الله علی،
۳۱۲، ۳۱۱	قذافی، سرهنگ معمر،
۵۰۹	قرآن،
۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۴۵	
۵۴۶، ۵۴۸، ۵۶۳، ۵۶۷	
۵۴۵	قرآن و مسیحیان،
۳۸۲	«قرارداد الجزایر»،

۴۴۰	کشورهای اسکاندیناوی،	۵۸۳، ۵۷۴، ۵۶۹	کارخانه «سافیاد»
۶۲۹	کشورهای جهان سوم،		کاشانی، آیت‌الله حاج سید ابوالقاسم،
۴۹۶	کشورهای خلیج فارس،	۶۲۴، ۱۰۰	
۲۹۸	کشورهای سوسیالیستی،	۱۵	کاظمیه، اسلام،
۲۹۸	کشورهای عقب مانده،	۵۸۲، ۳۶۳	کانادا،
۲۰۹	کشورهای غیرمتعهد،	۲۷۰	کانون نویسندگان ایران،
۲۹۸	کشورهای کمونیستی،	۱۱۳	کانون وکلای آمریکا،
۴۰۸	کعبه،	۶۱۸	کتاب «آزادی هند»
۶۰	کلاتر، حجت‌الاسلام سید محمد،	۵۴۴	کتاب «بازگشت به قرآن»
۳۵۲	کلاتر معتمد،	۵۶۵، ۵۵۸، ۵۵۶، ۵۴۶	
۴۶۳	کلاتری ۵،	۵۶۵، ۵۵۸	کتاب «بازیابی ارزشها»
۴۰	کلاتری فرمانیه،	۴۲۱	کتاب «دراسات فی الولاية الفقیه»
۴۰	کلاتری نیاوران،	۶۳۱، ۵۳۰	کتاب «سیر تحول قرآن»
۴۱۸	کلاهی،	۳۵	کتاب «فاطمه، فاطمه است»
۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۳	کلن،		کتاب «مبانی فقهی حکومت اسلامی»
۵۵۷	کلیسا،	۴۲۱	
۶۲۰، ۱۷	کمونیستها،	۵۲۹	کتاب «مسئله وحی»
۵۶۶، ۵۵۷	کمونیسم،	۲۲	کتیرایی، مهندس مصطفی،
۵۰۵، ۲۸۷، ۲۸۳، ۲۴۱	کمیته،	۱۶۱، ۱۶۰، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۶۸، ۶۴	
۲۲۴	کمیته امداد امام خمینی،	۲۴۶، ۲۲۰، ۱۹۹، ۱۸۴، ۱۸۳	
	کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر،	۴۹۰، ۴۸۹، ۴۰۹	کریلا،
۳۰۷، ۱۱۳		۶۳۲، ۲۵۸	کرج،
۱۱۴	کمیته بین‌المللی صلیب سرخ،	۱۸۷	کردستان،
۲۸۳	کمیته مرکزی انقلاب اسلامی،	۲۶۱، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۲۹	
۵۴۳، ۵۴۲، ۴۶۳		۴۱۶، ۴۱۴، ۳۷۰، ۳۱۷، ۲۷۳	
۱۹۱	کمیته‌های انقلاب اسلامی،	۴۸۹	کرمانشاه،
۴۳۲، ۲۷۸، ۲۵۱، ۲۲۵، ۲۲۴		۴۶۰، ۳۰۱	کزوبی، مهدی،
۱۱۳	کمیسیون بین‌المللی قضاوت،	۳۸۳، ۱۶	کسینجر،
۱۱۴		۱۴۵	«کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷»
۵۶۹	کنسرسیوم نفت،	۸۷	کشف حجاب،
۴۱۱	کنعان اورن، ژنرال،	۸۱	کشورهای اروپایی،

ل

۴۳۸، ۲۱۴	لانه جاسوسی،
، ۲۷۵	لاهوئی، آیت‌الله حاج شیخ حسن،
۴۶۸، ۴۱۵	
، ۱۹	لاهیجی، دکتر عبدالکریم،
۴۴۵، ۴۴، ۳۹	
۵۲۰	لایحه قصاص،
۵۰۱، ۴۹۲، ۱۰۸، ۳۸	لبنان،
۳۶	لطفعلیان، اردشیر،
۶۳۷، ۱۵۷، ۶۶، ۶۱، ۲۰	لندن،
۲۹۱	لنین،
۵۶۵، ۳۹۱، ۴۷، ۱۸	لوموند،
، ۲۵۱	لیبرالیسم،
۶۳۶، ۵۵۷، ۵۵۵، ۵۵۱، ۲۹۶	
۱۵۸	لیبی،

م

۲۹۸، ۲۶۷	مارکس،
۴۹، ۲۵، ۲۴	مارکسیستهای اسلامی،
۵۶۱، ۵۵۵، ۴۹۰، ۳۱۳	مارکسیسم،
۳۲۵	ماندلا، نلسون
، ۲۳	مانیان، حاج محمود،
۳۳۸، ۶۵، ۵۳، ۳۹	
۱۰۱	مبارزه مسلحانه و چریکی،
۱۸۸، ۱۸۵	مبشری، دکتر اسدالله،
۶۲۱	«متاع»،
۱۰۰، ۸۴	متفقین،
۴۲۲	متمم قانون اساسی،
۲۵۸	مجامع بین‌المللی حقوق بشر،

۴۲۰	کنفرانس اسلامی،
۳۱۱	کنفرانس گوادلوپ فرانسه،
	کنفرانس مردمی - عربی - اسلامی
۳۶۵	سودان،
۳۴۶، ۳۴۳	کنگره خاورشناسان آلمان،
۳۲۵	کنگره ملی آفریقای جنوبی،
۵۰	کنی، شیخ غلامرضا،
۵۳۳، ۲۰۹	کویا،
۶۳۲	کویسم،
، ۹۳	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲،
۳۱۷، ۲۰۳، ۱۵۵، ۱۰۱، ۹۶، ۹۴	
۹۷، ۹۶، ۷۸	کورشر،
۶۰۲	کوشا، م،
۱۷۹	کوفه،
۵۹، ۵۸	کویت،
۳۲۵	کیانوری، نورالدین،
۵۶۵، ۵۵۱	کیهان هوایی،

گی

۲۷۵	گارد ملی،
۶۲۹	گاندی،
۵۰۹	گرامی، حاجی احمد،
۳۶۱، ۱۴۹	گرگان،
، ۲۱۳	گروگان‌گیری،
۴۳۹، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱، ۲۱۵	
۲۹۷	گروه فرقان،
	گلیایگانی، آیت‌الله العظمی سید
۵۲۰، ۲۰۰، ۶۰	محمدرضا،
۵۰	گنجه‌ای، جلال،
۳۱۶	گیلان،

۵۵۸	محمد (ص)،	۱۵۰	مجاهدین خلق،
۵۳۰	محمدی گیلانی، آیت الله محمد،	۵۱۳، ۵۰۰، ۴۱۵، ۲۱۵	
۵۳۱			مجتهد زنجان، آیت الله سید ابوالفضل
۱۲۳	محیط طباطبایی، استاد محمد،		← زنجان، آیت الله سید ابوالفضل
۱۳۶	مدرسه رفاه،	۳۹۳، ۵۰	مجتهد شبستری، محمد،
۶۳۳، ۲۵۸، ۱۵۱		۶۳۵	مجلس اول،
۴۱	مدرسه سائترال پاریس،	۲۰۱	مجلس خبرگان،
۱۴۱، ۱۳۶، ۱۲۶	مدرسه علوی،	۳۷۲، ۲۹۵، ۲۵۰، ۲۱۴، ۲۰۷، ۲۰۵	
۳۲۰	مدرسه فیضیه،	۴۳۳، ۴۲۱، ۳۷۳	
۵۲	مدرنسیسم،	۴۲۱	مجلس خبرگان رهبری،
۴۱۸	مدنی، آیت الله،	۴۲۷، ۴۲۶	
۱۸۵	مدنی، تیمسار در یادار احمد،	۲۰۱، ۷۸	مجلس سنا،
۳۸۵، ۳۱۶		۷۸	مجلس شورا،
۳۶	مرعشی نجفی، آیت الله العظمی،	۲۰۰	مجلس شورای اسلامی،
۵۲۰، ۲۰۰، ۶۰		۴۴۷، ۴۳۵، ۴۲۵، ۳۸۸، ۲۱۲، ۲۰۱	
۱۳۶، ۵۰	مروارید، آیت الله علی اصغر،	۵۲۲، ۵۱۰، ۴۷۰، ۴۶۳	
۲۰	مزینانی، علی،	۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴	مجلس شورای ملی،
۱۴۶	مستشارهای آمریکایی،	۴۲۳، ۳۸۸، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۶، ۱۷۹	
۳۹، ۳۸	مسجد آذربایجانیهها،	۱۷۹	مجلس مؤسسان،
۴۱۷	مسجد ابوذر،	۲۶۳، ۲۵۱، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹	
۲۰	مسجد ارک تهران،	۵۵۱، ۵۵۰، ۳۴۹	مجله «آدینه»،
۵۱، ۵۰، ۲۶، ۲۵		۵۴۹	مجله «ایران فردا»،
۶۰	مسجد اعظم قم،	۵۷۷، ۵۷۵	مجله «حرارت و برودت»،
۳۵۵	مسجد امام حسن عسگری (ع)،	۴۶۱، ۴۶۰	مجله «شاهد»،
۳۹، ۳۸	مسجد جامع تهران،	۶۳۳	مجله «فانوس»،
۱۳۵	مسجد دانشگاه تهران،	۵۶۵، ۵۴۹، ۳۲۶	مجله «کیان»،
۴۰۰، ۱۷۶، ۱۴۰		۵۵۱	مجله «لوموند»،
۹۵، ۶۰، ۲۲	مسجد قبا،	۴۲۳	مجمع تشخیص مصلحت نظام،
۸۷	مسجد گوهرشاد،	۶۱۴	محقق، مهندس،
۶۴	مسعودی، سرتیپ علی اصغر،	۳۵	محلای، آیت الله حاج شیخ بهاء الدین،
۱۸۲، ۶۸		۳۸۱، ۱۸۰	محلای، شیخ فضل الله،

- ۲۷۹ مکارم شیرازی، آیت‌الله ناصر، ۵۶۳، ۵۵۷ مسیحیت،
 ۲۹۸ مکتب مارکس، ۲۱۲، ۱۱۶ مشرقی، محمود،
 ۶۵ مکرری، دکتر، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۸۵، ۵۱ مشروطیت،
 ۸۶ مک میلان، ۴۰۰، ۲۹۲، ۲۲۸، ۱۶۷، ۱۰۲، ۱۰۰
 ۶۳۲، ۵۹۵ ملانصرالدین، ۲۴۵ مشکینی، آیت‌الله علی،
 ۸۹ ملکم خان، ۵۴۱، ۳۶۱، ۸۷، ۲۲، ۲۰ مشهد،
 ۳۵۲، ۳۵۰ ملکیان، ۹۶، ۴۳، ۴۲ مصدق، دکتر محمد،
 ۵۰ ملکی، حجت الاسلام مصطفی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۲، ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۶۳،
 ۱۵ ملکی، دکتر محمد، ۶۳۷، ۵۴۸، ۴۹۹، ۴۶۹، ۳۳۴، ۳۱۷
 ۴۰۴، ۱۸۰ مصر، ۳۶۵، ۳۰۱، ۲۹۱
 ۲۴۶ ملی شدن بانکها، ۳۱۷ مصوّر رحمانی، غلامرضا،
 ۲۴۶ ملی شدن صنایع بزرگ، ۲۶ مطهری، آیت‌الله شهید مرتضی،
 ۲۶۲ ملی کردن بانکها، ۶۰، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۸
 ۵۵۵ ملی‌گرایی، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۹۴، ۱۲۲،
 ۶۳۳، ۷۵ ممکن، دکتر مهدی، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۰،
 منتظری، آیت‌الله حاج شیخ حسینعلی، ۵۲۱، ۱۸۷،
 ۳۷۳، ۳۶۳، ۲۹۷، ۲۴۵، ۱۳۶، ۶۴ معادینخواه، شیخ عبدالحمید، ۲۰
 ۴۶۳، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۵ معاویه، ۵۱۵، ۲۵۵، ۱۷۸
 ۶۰۶، ۵۴۳ معین‌فر، مهندس علی‌اکبر، ۶۸
 منتظری، حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد، ۷۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۲۰،
 ۳۸۱، ۲۹۷، ۲۸۳ ۴۰۳، ۳۵۳، ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۲، ۲۴۶
 ۵۴۳ منصوریان، خسرو، ۶۱۸، ۴۶۹، ۴۶۴
 موسوی اردبیلی، آیت‌الله سید عبدالکریم، ۴۸ معینیان، نصرت‌الله،
 ۱۹۹، ۱۵۴، ۱۱۶، ۱۱۵، ۶۹، ۶۸ معینی، حاجی، ۱۸۴
 ۴۱۹، ۳۷۷، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۱۶ مغول، ۱۴۹
 موسوی بجنوردی، آیت‌الله سید مفتاح، آیت‌الله دکتر شیخ محمد، ۲۲
 ۳۶۳ محمدکاظم، ۱۸۰، ۱۴۷، ۶۸، ۵۴، ۵۳
 موسوی خوئینی، حجت‌الاسلام سید مقدم، تیمسار سپهبد ناصر، ۵۵
 محمد، ۳۹۶، ۳۷۸، ۲۹۷، ۵۰ ۲۵۸، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۱
 موسوی زنجانی، آیت‌الله سید ابوالفضل، مقدم مراغه‌ای، مهندس رحمت‌الله، ۳۹
 ← زنجانی، آیت‌الله ابوالفضل، ۴۴

- موسوی، مهندس میرحسین، ۶۸، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۹۹، ۲۲۰، ۴۰۳، ۴۱۹، ۴۶۶
 مهاجرانی، دکتر سید عطاءالله، ۴۵۹،
 ۴۶۰
 مهدمینا، مهندس، ۱۲۳
 مهدوی کنی، آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا،
 ۲۶، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۱۶۳، ۱۹۹،
 ۲۰۶، ۲۱۶، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۳۲،
 ۴۴۶، ۴۸۰، ۴۸۲
 مهدیان، ۶۵
 مهری، ۵۸
 میثمی، مهندس لطف‌الله، ۲۴، ۳۶۳
 میدان آزادی، ۶۹، ۱۷۰
 میدان امام حسین (ع)، ۱۷۰
 میدان ژاله، ۵۶
 میدان فوزیه، ۱۷۰
 میدان مادر، ۳۵۸
 میرسلیم، مهندس مصطفی، ۳۹۷
 میناچی، ناصر، ۱۵، ۶۴
 ۶۶، ۱۴۷، ۱۸۵، ۳۱۱، ۴۴۳، ۴۴۴
 مؤمن، آیت‌الله، ۱۳۶
- ن
- نائینی، آیت‌الله میرزا محمدحسن، ۸۹
 نارون، ۶۲۶
 ناسیونالیسم، ۵۵۱، ۵۵۵
 ناصرالدین شاه، ۹۹
 نجاتی، سرهنگ غلامرضا، ۸۶
 ۳۲۴، ۵۵۱، ۶۲۲، ۶۲۶
 نجف‌آبادی، هادی، ۳۸۱
 نجف اشرف، ۱۳
 ۲۵، ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۳۹۱
 نجفی، محمدعلی، ۳۶۳
 نجیب، ژنرال، ۲۹۲
 نراقی، دکتر احسان، ۸۶، ۱۵۷، ۶۲۴
 نزیه، حسن، ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۳۲۲، ۵۴۹
 نواد حسینیان، مهندس هادی، ۱۰۸
 نشریه «ارشاد»، ۵۵۰
 نشریه «پیام مجاهد»، ۱۰۶
 نشریه «پیام هاجر»، ۴۶۶
 نشریه «بیک نهضت»، ۴۶۲، ۴۶۶
 نصیری، سپهبد، ۲۵۸
 نظام سلطنتی، ۶۶
 نظام شاهنشاهی، ۱۹۳
 نواب، مهدی، ۱۰۸
 نوفل لوشاتو، ۵۹، ۳۰۳
 نهادهای انقلابی، ۲۴۱
 نهضت آزادی ایران، ۱۶
 ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۷
 ۶۴، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۷۴
 ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۹
 ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵
 ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷
 ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴
 ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۲، ۴۰۷
 ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶
 ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰

۲۴۲	وزارت امور خارجه،	،۴۸۵ ،۴۸۴ ،۴۸۲ ،۴۸۱ ،۴۸۰ ،۴۷۸
۲۴۲	وزارت بهداری،	،۴۹۶ ،۴۹۵ ،۴۹۳ ،۴۹۲ ،۴۹۱ ،۴۹۰
۵۳۶ ،۴۶۳	وزارت کشور،	،۵۱۸ ،۵۱۲ ،۵۰۶ ،۵۰۱ ،۵۰۰ ،۴۹۸
۳۲۲	وزارت نفت،	،۵۳۵ ،۵۳۲ ،۵۳۱ ،۵۲۲ ،۵۲۰ ،۵۱۹
۵۳۶	وزیر اطلاعات،	،۵۴۸ ،۵۴۷ ،۵۴۳ ،۵۴۱ ،۵۴۰ ،۵۳۶
۵۴۲	وزیر کشور،	،۶۱۹ ،۶۰۶ ،۵۹۴ ،۵۹۱ ،۵۶۷ ،۵۵۶
،۲۰۱	ولایت فقیه،	۶۲۹ ،۶۲۰
۴۷۴ ،۴۲۲ ،۴۲۱ ،۳۹۴ ،۳۷۲ ،۲۹۳	ولایت مطلقه فقیه،	۶۱ ،۴۸
۵۶۷ ،۳۹۴	ویتنام،	۶۳۱
۴۳۴ ،۳۷۴ ،۱۵	ویژه‌نامه «توس»،	۱۰۶
۳۳		نهضت بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک،
		۱۱۴
ه		نهضت تنباکو،
		۹۹
		نهضت روحانیت،
		۱۰۱
۵۱۵	هاییل،	نهضت مقاومت ملی،
۲۶۶	هادوی،	،۴۳
۳۳۸	هاشمی، دکتر فرشته،	۶۱۹ ،۵۹۱ ،۴۰۰ ،۳۰۷ ،۱۰۱ ،۹۳
	هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام حاج	نهضت ملی،
،۶۴	شیخ اکبر،	۲۲۸ ،۱۰۲ ،۱۰۱ ،۱۰۰
،۱۶۱ ،۱۳۶ ،۱۲۸ ،۷۳ ،۷۲ ،۶۹ ،۶۸		نیشابور،
،۲۰۶ ،۱۹۹ ،۱۶۹ ،۱۶۶ ،۱۶۴ ،۱۶۳		۳۹۷
،۳۲۰ ،۲۸۳ ،۲۵۸ ،۲۴۳ ،۲۳۷ ،۲۱۶		نیکخواه، پرویز،
،۴۰۳ ،۳۹۶ ،۳۸۸ ،۳۸۵ ،۳۶۳ ،۳۳۸		۳۶
،۴۴۱ ،۴۳۲ ،۴۱۹ ،۴۱۵ ،۴۱۲ ،۴۰۴		نیکسون، ریچارد،
۶۳۵ ،۴۹۳ ،۴۷۲ ،۴۶۵ ،۴۴۶ ،۴۴۵		۴۵
۷۲	هاشمی، محسن،	نیویورک،
۲۹۲	هانتینگتون،	۳۱۷ ،۱۱۳
۲۰۹	هاوانا،	و
۱۴۵ ،۱۴۴	هایزر، ژنرال،	واتیکان،
۴۴	هزارخانی، دکتر منوچهر،	۱۴۲
۳۶	همایون، داریوش،	۱۲۳
		وارسته، محمد،
		۳۱۱ ،۲۱۰ ،۱۱۶
		واشنگتن،
		۳۴۷ ،۳۴۴ ،۳۴۳
		ورتسبورگ،
		۶۳۳ ،۵۵۱
		وزارت ارشاد،
		۵۳۶ ،۴۲۲
		وزارت اطلاعات،

،۱۱۳ ،۱۱۲ ،۱۰۸ ،۱۰۶ ،۷۱ ،۶۸ ،۶۷
 ،۱۱۴ ،۱۱۱ ،۱۰۲ ،۱۰۱ ،۱۰۰ ،۹۹ ،۹۸ ،۹۷
 ،۱۳۰ ،۱۲۹ ،۱۲۴ ،۱۲۲ ،۱۲۱ ،۱۱۴
 ،۱۴۸ ،۱۳۹ ،۱۳۸ ،۱۳۷ ،۱۳۶ ،۱۳۱
 ،۱۸۳ ،۱۸۱ ،۱۶۴ ،۱۶۳ ،۱۶۲ ،۱۵۷
 ،۲۱۱ ،۲۱۰ ،۲۰۶ ،۲۰۱ ،۱۹۹ ،۱۸۸
 ،۲۶۶ ،۲۴۵ ،۲۴۲ ،۲۴۰ ،۲۳۷ ،۲۱۲
 ،۲۹۶ ،۲۹۳ ،۲۸۶ ،۲۸۳ ،۲۷۵ ،۲۷۴
 ،۳۱۰ ،۳۰۶ ،۳۰۴ ،۳۰۳ ،۳۰۱ ،۲۹۹
 ،۳۶۴ ،۳۵۳ ،۳۳۸ ،۳۳۷ ،۳۱۵ ،۳۱۳
 ،۴۶۳ ،۴۴۹ ،۴۴۷ ،۳۷۸ ،۳۷۷ ،۳۷۴
 ،۵۹۳ ،۵۳۳ ،۴۹۷ ،۴۹۳ ،۴۷۰ ،۴۶۵
 ۶۱۹ ،۶۰۳ ،۵۹۷

۷۵ یزدی، دکتر کاظم،
 ۴۸۹ یزید،
 ۱۵۸ یمن،
 ۳۷۴ یونسکو،
 ۳۱۶ یونسی بانه، دکتر ابراهیم،
 ۵۵۷ یهود،

۴۵۹ همدان،
 ۴۴۷ ،۳۳۸ ،۳۳۷ همنام،
 ۵۳۴ ،۱۵۸ هندوستان،
 ،۳۱۳ هوشنگ مهدوی، عبدالرضا،
 ۵۵۰
 ۲۹۰ ،۲۵۸ ،۱۲۷ هویدا، امیرعباس،
 ۲۴۳ هیئت حسن نیت،
 ،۴۸۰ هیئت حل اختلاف،
 ۴۸۳ ،۴۸۱
 ۵۶ هیکل، حسنین،

ی

۵۴۱ ،۵۱۴ ،۱۷ ،۳۹ ،۳۷ یزد،
 ،۲۱۳ یزدی، آیت الله شیخ محمد،
 ۴۸۳ ،۴۸۲ ،۴۸۱ ،۴۸۰ ،۳۹۷
 ،۵۸ یزدی، دکتر ابراهیم،
 ،۵۹ ،۶۰ ،۶۱ ،۶۲ ،۶۳ ،۶۴ ،۶۵ ،۶۶

